

# واحد ۴۰۰

ترورهای برون مرزی سپاه پاسداران ج.اسلامی

جلد اول



حوریه قره داغی



نشر آوای بوف

# واحد ۴۰۰

ترورهای برون مرزی سپاه پاسداران ج.اسلامی

## جلد اول

دکتر حوریه قره داغی



نشر آوای بوف

© AVAYE BUF - 2022

[avaye.buf@gmail.com](mailto:avaye.buf@gmail.com)

[AVAYeBUF.com](http://AVAYeBUF.com)

**Unit 400**

**واحد ۴۰۰**

**Part: 1**

**جلد اول**

**By : Houriyeh Gharehdaghi**

**نویسنده: حوریه قره داغی**

Layout: Ghasem Gharehdaghi

ویراستار: قاسم قره داغی

انتشارات: آوای بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN: 978-87-94295-56-7

©2023 Avaye Buf

[avaye.buf@gmail.com](mailto:avaye.buf@gmail.com) - [www.avayebuf.com](http://www.avayebuf.com)

سرشناسه	: واحد ۴۰۰   حوریه قره داغی ، --
عنوان و نام پدید آورنده	: واحد ۴۰۰ / [کتاب] / جلد اول / ترورهای بیرون مرزی سپاه پاسداران ج.اسلامی / مؤلف: حوریه قره داغی ؛ ویراستار: قاسم قره داغی.
مشخصات نشر	: دانمارک: نشر آوای بوف ۱۴۰۲ ،
امور فنی و انتشار	: قاسم قره داغی
مشخصات ظاهری	: ۶۰۳ ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: نشر اینترنتی: ۹۷۸-۸۷-۹۴۲۹۵-۵۶-۷
فهرست نویسی: بر اساس	: 978-87-94295-56-7
اطلاعات فیبا	
موضوع	: تحقیق / تاریخ / سیاسی / زبان فارسی
DK5	: 98.217
شماره کتابشناسی ملی	: 87-94295-56-5

- نام کتاب: واحد ۴۰۰ - جلد ۱
- تألیف: حوریه قره داغی
- ویراستار: قاسم قره داغی
- چاپ اول: ۱۴۰۲
- تیراژ: نشر اینترنتی
- ناشر: انتشارات آوای بوف - دانمارک
- شابک: 978-87-94295-56-7
- قیمت: رایگان
- قطع: PDF + EPUB

کلیه حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

[AVAYE.BUF@gmail.com](mailto:AVAYE.BUF@gmail.com)

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: [www.AVAYEBUF.COM](http://www.AVAYEBUF.COM)



## فهرست

۱۲	..... سخن ناشر
۱۴	..... مقدمه
۱۷	..... شاپور بختیار
۲۰	..... خانواده و ایل و تبار شاپور بختیار
۳۱	..... ترور اول بختیار
۳۵	..... انیس نقاش در سال های جوانی
۳۷	..... انیس نقاش دست راست کارلوس
۴۲	..... دومین سوء قصد به جان شاپور بختیار
۴۳	..... دست داشتن حکومت ایران در قتل بختیار، در کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی
۴۵	..... چگونگی قتل شاپور بختیار
۴۹	..... رای دادگاه برای قاتلان بختیار
۵۱	..... صادق خلخالی گیوی و صدور حکم شرعی قتل شاپور بختیار
۵۹	..... مسعود هندی
۶۳	..... روایت فرانس، دختر شاپور بختیار از ماجراهای ترور پدرش
۷۱	..... عبدالرحمان قاسملو

- ۷۴..... ترور عبدالرحمان قاسملو .....
- روایت مصطفی هجری، دبیر کل فعلی حزب دموکرات کردستان ایران در مورد قتل عبدالرحمن قاسملو و چگونگی روند پرونده ی این
- ۸۰..... ترور سیاسی .....
- ۸۵..... سخنان قاسملو در مورد جنگ در کردستان در تاریخ دوم آذر ۱۳۵۸ .....
- ۹۴..... تلاش نماینده ی حزب دمکرات و خانواده ی ترورشدهگان برای بازگشایی پرونده ترور .....
- ۹۶..... محمد جعفری صحرارودی مسئول ترور قاسملو .....
- ۹۸..... محمد جعفری صحرارودی، دیپلمات جمهوری اسلامی .....
- ۱۰۱..... نگاهی به زندگی گذشته محمد جعفری صحرارودی .....
- ۱۰۵..... علی دایی هویت جدید قاتل قاسملو را فاش کرد .....
- ۱۰۷..... قتل قاسملو بخشی از «گذشته طلایی» سردار غفور در جزی .....
- ۱۰۹..... عبدالله قادری آذر از قربانیان تروردر وین .....
- ۱۱۳..... اظهارات نزدیکان قربانیان ترور در وین .....
- ۱۱۴..... دکتر فاضل رسول .....
- ۱۱۵..... اسناد تازه درباره ی شرکت احمدی نژاد در ترور دکتر قاسملو .....
- ۱۱۶..... موسی باباخانی .....
- ۱۱۸..... محمد حسین نقدی .....
- ۱۲۲..... منصور آهنی .....
- ۱۲۵..... اعتراف عبدالله نوری وزیر کشور هاشمی رفسنجانی به ترور محمد حسین نقدی .....
- ۱۲۶..... اقبال مرادی .....
- ۱۲۸..... زانیار و لقمان مرادی .....
- ۱۳۳..... پرونده ی ترور اقبال مرادی مدافع حقوق بشر کماکان باز است، آمران و مجریان آن هنوز محاکمه نشده اند .....
- ۱۳۵..... قادر قادری .....
- ۱۳۶..... احمد امیراحمدی .....
- ۱۳۷..... صلاح و صباح رحمانی .....
- ۱۳۹..... علی اکبر طباطبایی .....
- ۱۴۸..... شاهرخ میثاقی .....

- ۱۴۹..... شهرام میرانی
- ۱۵۳..... عبدالامیر راهدار
- ۱۵۶..... احمد ذوالانوار
- ۱۵۸..... غلامعلی اویسی
- ۱۶۴..... شهریار شفیق
- ۱۶۵..... تحصیلات حوزوی شهریار شفیق طلبه و ترجمه لمعه و شرح لمعه به انگلیسی
- ۱۶۸..... ترور شهریار شفیق
- ۱۷۲..... میرمنوت بلوچ
- ۱۷۳..... سرهنگ هادی عزیز مرادی
- ۱۷۴..... اسفندیار رحیمی
- ۱۷۵..... علی اکبر محمدی
- ۱۷۷..... بیژن فاضلی
- ۱۸۱..... فرامرز آقایی
- ۱۸۲..... علیرضا حسن پور شفیع زاده
- ۱۸۴..... مهندس امیرحسین امیرپرویز
- ۱۸۷..... حمید رضا چیتگر
- ۱۸۹..... احمد مرادی طالبی
- ۱۹۴..... ماجرای ترور آقای مرادی طالبی
- ۱۹۵..... واکنش مسئولان سوئیس در ماجرای کشته شدن خلبان مرادی
- ۱۹۶..... ابوالحسن مجتهد زاده
- ۲۰۰..... منوچهر متکی سفیر تروریست جمهوری اسلامی ایران در ترکیه
- ۲۰۵..... پروفیسور معمر آکسوی
- ۲۰۶..... سرگرد خلبان محمدحسن منصوری
- ۲۰۷..... شهادت فریدون ژورک سناریست و کارگردان ایرانی در رابطه با سوابق تروریستی احمدی نژاد
- ۲۱۲..... پیشینه محمود احمدی نژاد ودست داشتن او در ترورهای برون مرزی
- ۲۱۵..... جنایتهای پاسدار هزار تیر، احمدی نژاد از زبان شاهدان عینی در شکنجه گاههای سراسر ایران



۲۲۰	..... اوغور مومجو
۲۲۵	..... بحریه اوچوک (Bahriye ucok)
۲۲۶	..... چتین امچ (Cetin Emec)
۲۲۸	..... حکم دادگاه امنیتی ترکیه مبنی بر اینکه «ایران تروریست است»
۲۳۶	..... حمله مسلحانه به کنیسه نوشالوم یهودیان در استانبول
۲۳۷	..... سرگرد عباس قلی زاده
۲۳۸	..... علی اکبر قربانی نیکجه
۲۴۲	..... اظهارات چاغرچی مزدور ترک و عامل ربودن علی اکبر قربانی
۲۴۳	..... روایت سازمان مجاهدین خلق از ترور علی اکبر قربانی
۲۴۵	..... نقش جواد علی اکبریان در ربودن علی اکبر قربانی
۲۴۸	..... آشنایی با تروریست و شکنجه گر جواد علی اکبریان
۲۴۹	..... فرامرز آقایی دنیایی
۲۵۲	..... مهندس علی و پسرش نورالدین توکلی نبوی
۲۵۴	..... سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی
۲۵۶	..... فتوای آیت الله خمینی برای سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی
۲۵۷	..... رمان آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی
۲۶۱	..... عواقب فتوای خمینی درباره آیات شیطانی
۲۶۵	..... حامیان فتوای خمینی بر علیه سلمان رشدی
۲۶۷	..... نقش کلیم صدیقی در صدور فتوای خمینی علیه سلمان رشدی
۲۶۸	..... زندگی مخفی سلمان رشدی
۲۷۶	..... چند تن از نویسندگان جهانی که حامی کتاب رشدی بودند
۲۷۸	..... شخصیت هایی که مخالف و منتقد سلمان رشدی بودند
۲۷۹	..... رویداد نگاری کتاب آیات شیطانی
۲۸۷	..... مختصری درباره کتاب آیات شیطانی
۲۹۱	..... اولین اقدام، برای ترور سلمان رشدی
۲۹۳	..... ارتباط مصطفی مازح با حزب الله و جمهوری اسلامی ایران

- ۲۹۴..... وصیت نامه منتسب به مصطفی مازح، که بعد از فوت خمینی نوشته شد
- ۲۹۵..... گفتگوی سایت خبری بولتن نیوز با محمود حسین مازح، پدر مصطفی مازح
- ۲۹۷..... پنهان کاری سرویس‌های امنیتی بریتانیا در رابطه با انفجار در هتل و کشته شدن مصطفی مازح
- ۳۰۰..... ساخت قبری نمادین از مصطفی مازح در روستایی در استان مازندران و تبدیل شدن آن به امامزاده
- ۳۰۲..... سیر روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس از انقلاب ۵۷ تا فتوای قتل سلمان رشدی و اخراج دانشجویان تروریست ایرانی
- ۳۱۳..... کشته شدن مترجم ژاپنی کتاب آیات شیطانی، هیتوشی ایگاراشی
- ۳۱۶..... سوقصد نافرجام به جان اتوره کاپریولو **Ettore Capriolo** مترجم ایتالیایی کتاب آیات شیطانی
- ۳۱۷..... ترور ناموفق عزیز نسین مترجم کتاب آیات شیطانی به ترکی
- ۳۲۹..... ناراحتی سیداحمد خمینی از عدم اقدام برای قتل سلمان رشدی
- ۳۳۰..... حمایت رسانه‌ها و مقامات رژیم از فتوای قتل سلمان رشدی
- ۳۳۴..... حمله به ناشر نروژی کتاب آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی
- ۳۴۰..... مترجم گُرد زبان کتاب «آیات شیطانی» تحت تعقیب در سلیمانیه
- ۳۴۵..... آتش زدن کتاب فروشی نیما در آلمان به خاطر نشر کتاب آیات شیطانی
- ۳۴۶..... ترور گردانندگان سایت اینترنتی و انتشارات آوای بوف، در رابطه با انتشار فایل صوتی و نسخه الکترونیکی کتاب آیات شیطانی
- ۳۵۷..... حمله با چاقو به سلمان رشدی
- ۳۵۸..... ضارب سلمان رشدی چه کسی بود؟
- ۳۶۵..... واکنش‌های سیاسی به ترور سلمان رشدی
- ۳۷۲..... تألیفات و کتاب‌هایی که در رد کتاب آیات شیطانی نوشته شدند
- ۳۷۴..... نقد کتاب «آیات شیطانی» از طرف حوزه علمیه قم
- ۳۷۷..... نقد مهاجرانی در کتاب «نقد توطئه آیات شیطانی»
- ۳۸۳..... تلاش مامورین جمهوری اسلامی برای ترور جان بولتون
- ۳۸۷..... افشای جزئیاتی از نقشه نافرجام سپاه پاسداران برای ترور جان بولتون و مایک پمپئو
- ۳۸۹..... محافظت شبانه‌روزی از «مارک اسپر»
- ۳۹۱..... انفجار سفارت آمریکا در بیروت
- ۳۹۳..... بمب‌گذاری سفارت آمریکا در بیروت ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۴
- ۳۹۵..... انفجار همزمان مقر نظامیان آمریکایی و فرانسوی در بیروت

- ۳۹۸..... سپاه پاسداران عامل اصلی انفجارها در مقر نظامیان آمریکایی در بیروت
- ۴۰۰..... ابراز خوشحالی رژیم ایران از عملیات تروریستی سپاه پاسداران
- ۴۰۲..... ترور ناموفق امیر کویت
- ۴۰۴..... درخواست غرامت از ایران بعد از بمب گذاریها
- ۴۰۹..... گورستان ملی آرلینگتون (Arlington National Cemetery) محل دفن سربازان آمریکائی کشته شده در بیروت
- ۴۱۶..... سازمان جهاد اسلامی لبنان
- ۴۱۸..... بمب گذاری و ترورهایی که جمهوری اسلامی با نام جعلی و پوششی جهاد اسلامی در سراسر جهان انجام داده است
- ۴۱۹..... عملیات صور، انفجار مقر فرماندهی اسرائیل در صور
- ۴۲۱..... چگونگی عملیات انفجار و انتخاب هدف
- ۴۲۵..... روایت روزنامه نگار آمریکایی از یک پرونده‌ی مفتوح
- ۴۳۲..... عماد مغنیه
- ۴۳۶..... رابطه عماد مغنیه با رژیم ایران
- ۴۳۹..... قاسم سلیمانی در شب ترور عماد مغنیه همراه او بود
- ۴۴۰..... ترور عماد مغنیه
- ۴۴۲..... عماد مغنیه و ترورهای منتسب به او در مطبوعات غرب
- ۴۵۵..... ابومهدی المهندس
- ۴۵۸..... «ابومهدی المهندس» جعبه اسرار ایران در عراق
- ۴۶۰..... مرگ یکی از چهار فرد مسلحی که هواپیمای تی دبلیو ای **T. W. A** را ربوده بودند
- ۴۶۲..... سید مصطفی بدرالدین
- ۴۶۴..... حزب الله لبنان، سازمان تروریستی در خدمت اهداف جمهوری اسلامی
- ۴۷۰..... رد پای رژیم ایران و حزب الله لبنان در قاچاق مواد مخدر
- ۴۷۲..... ارتباط حزب الله لبنان با رژیم ایران
- ۴۷۴..... فشارهای بین المللی و تحریم‌ها علیه حزب الله
- ۴۷۸..... تحریم افراد کلیدی حزب الله لبنان در عراق توسط ایالات متحده آمریکا
- ۴۸۱..... محمدیوسف احمدمنصور عضو حزب الله لبنان
- ۴۸۳..... فعالیت های سامی شهاب در مصر

۴۸۵.....	گزارش رسانه‌های مصری از اعترافات سامی شهاب در بازجویی‌هایش
۴۸۹.....	بازوهای قاسم سلیمانی در عراق و لبنان
۴۹۲.....	محمد کوثرانی؛ شیخ ۱۰ میلیون دلاری
۴۹۷.....	حزب‌الله لبنان و قاچاق مواد مخدر
۵۰۱.....	ترور ناموفق عادل الجبیر سفیر عربستان در آمریکا به وسیله عوامل حزب‌الله و کارتل‌های مواد مخدر
۵۰۳.....	کارتل لوس‌زیتاس، همکار حزب‌الله و جمهوری اسلامی
۵۰۴.....	منصور ارباب‌سیار یا ارباب‌سیر <b>Manssor Arbabsiar</b>
۵۰۶.....	اسعد احمدبرکات حامی مالی حزب‌الله
۵۰۸.....	درآمدهای حزب‌الله لبنان
۵۱۰.....	تحقیقات وزارت دادگستری آمریکا درباره کارشکنی دولت اوباما در پروژه کاساندرای علیه حزب‌الله
۵۱۱.....	ترور رفیق حریری
۵۱۷.....	مظنونان به ترور حریری و نقش حزب‌الله در این ترور
۵۲۳.....	زندگی سیاسی و اقتصادی رفیق حریری
۵۲۵.....	رأی پر از ابهام «دادگاه ویژه لبنان» در مورد نقش حزب‌الله در ترور رفیق حریری
۵۲۷.....	واحد ترور حزب‌الله موسوم به «واحد ۱۲۱» یک واحد فوق محرمانه
۵۲۹.....	آمریکایی‌ها و گروه ترور حزب‌الله
۵۳۰.....	پاداش برای اطلاعات درباره‌ی دو تن از رهبران حزب‌الله
۵۳۲.....	ترور لقمان سلیم، روشنفکر مخالف حزب‌الله
۵۳۴.....	سمیر قصیر
۵۳۷.....	حزب‌الله لبنان از روشهای جمهوری اسلامی در کشتار و لجن پراکنی علیه مخالفان خود استفاده می‌کند
۵۳۹.....	مروان حماده
۵۴۱.....	ترور جرج حاوی
۵۴۳.....	می‌شدیاق (چید یاک) <b>May Chidiac</b>
۵۴۵.....	ترور مصطفی جوحه (جحا) توسط حزب‌الله
۵۴۸.....	جبران تونینی
۵۵۱.....	ادامه افشاگری‌های روزنامه‌نگاران لبنانی علیه حزب‌الله به رغم تهدیدها

- ۵۵۷..... احیا و بازسازی لبنان در گرو خلع سلاح حزب الله
- ۵۵۹..... سوقصد نافرجام به سفیر عربستان در لبنان
- ۵۶۰..... انفجار در اتوبوس گردشگران اسرائیلی در بلغارستان
- ۵۶۴..... حبس ابد برای دو لبنانی به اتهام دست داشتن در حمله به جهانگردان اسرائیلی در بلغارستان
- ۵۶۵..... توطئه ترور تاجران اسرائیلی در قبرس
- ۵۶۷..... خنتی سازی حملات طراحی شده نیروی قدس سپاه علیه اهداف اسرائیلی در سنگال، غنا، تانزانیا در قارهی آفریقا
- ۵۶۹..... هدف قرار گرفتن دیپلمات های اسرائیل در هند و گرجستان در سال ۲۰۱۲ میلادی
- ۵۷۱..... انفجار بمب در نزدیکی سفارت اسرائیل در تفلیس
- ۵۷۲..... انتشار اسامی سه ایرانی متهم به بمبگذاری در هند
- ۵۷۳..... سفر بازپرسان هندی به ایران برای تحقیق دربارهی حمله به همسر سفیر اسرائیل
- ۵۷۵..... ترور یکی از عاملان حمله به سفارت خانه های اسرائیل، سال ۲۰۱۲ در تهران
- ۵۷۶..... «جیش الهند» مسوولیت حمله تروریستی در نزدیکی سفارت اسرائیل در هند را پذیرفت
- ۵۷۸..... بمب گذاری و انفجار بمب علیه اهداف اسرائیل در تایلند
- ۵۸۱..... اظهارات پلیس بانکوک دربارهی حادثه انفجار در تایلند
- ۵۸۴..... رأی دادگاه متهمین بمب گذاری در تایلند
- ۵۸۵..... آزادی تروریستهای زندانی و مبادله آنها با یک زندانی بریتانیایی - استرالیایی
- ۵۸۷..... استقبال رسمی مقامات ایرانی از تروریست ها
- ۵۹۰..... تروریست های عیاش و مبتدی، مهمان افتخاری کنفرانس بین المللی شیعه شناسی
- ۵۹۱..... توطئه تروریستی شکست خوردهی نظام در تایلند به سال ۱۹۹۴
- ۵۹۲..... توضیحات پایانی جلد اول کتاب
- ۵۹۳..... منابع و مأخذ جلد اول





کتاب « واحد ۴۰۰، ترورهای برون‌مرزی سپاه پاسداران»، اثری با ارزش، مستند، تاریخی و پژوهشی از خانم دکتر حوریه قره داغی پژوهشگر و تاریخ‌نگار معاصر است. نویسنده در یک مجموعه‌ی سه جلدی جنایتهای جمهوری اسلامی را در خارج از قلمرو کشور ایران به نگارش درآورده‌است. جنایاتی که از طرف جامعه جهانی مسکوت مانده و گاهی هم تحمل شده‌است. اکثر مواقع جنایتکاران و عوامل پشت پرده‌ی ترورها، هرگز تحت تعقیب قرار نگرفتند.

سکوت مجامع بین‌المللی در این زمینه، مماشات سیاستمداران غربی و امتیاز دادن به متجاوزان و جنایتکاران باعث جری‌تر شدن آنها و ادامه‌ی باج‌خواهی این رژیم یاغی گشته‌است. پیشتر کتاب «نسل‌کشی ایرانیان» که مجموعه‌ای غنی از مستندات تاریخی در راستای افشای جنایات جمهوری اسلامی ایران در داخل کشور است، از این پژوهشگر توسط انتشارات آوای بوف منتشر شده‌است.

این مجموعه به ترورهایی می‌پردازد که عاملین جمهوری اسلامی در خارج از کشور توسط واحدی از سپاه قدس با نام واحد ۴۰۰ مرتکب شده‌اند، آنها مخالفان ایرانی و غیر ایرانی خود را به شنیع‌ترین حالت ممکن به قتل می‌رسانند.

نویسنده جنایتهایی چون ترور شاپور بختیار، عبدالرحمان قاسملو، شهریار شفیق و دهها مخالف دیگر را مورد بررسی قرار داده که توسط اعضای این باند به قتل رسیدند. علاوه بر آن، به سازمان تروریستی حزب‌الله لبنان و نقش آنها در سرکوب آزادیخواهان لبنانی، منتقدان و دخالت ایران در امور لبنان، اشاره شده‌است. در رابطه با فعالیتهای تروریستی عماد مغنیه، تروریست بین‌المللی و فرمانده نظامی حزب‌الله، طراح انفجارهای بیروت، مقر نظامیان آمریکایی، فرانسوی و سفارت آمریکا در لبنان تحقیق مفصل شده‌است.

نویسنده در جلد اول به شبکه‌ی بین‌المللی توزیع مواد مخدر توسط سپاه پاسداران در اروپا، آمریکا و همکاری سپاه و حزب‌الله لبنان با قاچاقچیان و جنایتکاران بین‌المللی اشاره کرده‌است. در ادامه به ترور روزنامه‌نگاران و اندیشمندان و متفکران لائیک ترک در کشور ترکیه توسط مزدوران جمهوری اسلامی و همکاری و سکوت دولت ترکیه در این زمینه پرداخته‌است. از آنجائیکه که حکومت ضد انسانی، خونخوار و جنایتکار جمهوری اسلامی بدون ریختن خون،



آرامش ندارد، نویسنده حملات مختلف آنها به سفارت‌خانه‌ها و کوشش‌های موفق و ناموفق تروریست‌های سپاه برای ضربه زدن به منافع اسرائیل در کشورهای قبرس و تایلند و بلغارستان و چندین کشور دیگر را با اسناد و مدارک مستند زیر ذره‌بین برده‌است.

نویسنده‌ی کتاب ترورهای واحد ۴۰۰ برای نشان دادن مماشات کشورهای غربی با جمهوری اسلامی، در قسمتی از کتاب به مسئله تبادل زندانیان و گروگان‌ها پرداخته تا بدینوسیله نادیده گفتن ترورها توسط غرب و حمایت دولت ایران از تروریست‌های دستگیر شده را گوشزد کند.

از آنجائیکه جمهوری اسلامی و امداد اسلام ناب محمدی است و هرگونه انتقاد از اسلام و پیامبر، آنها را به خشم می‌آورد، در این جلد از کتاب به مسئله فتوای خمینی در ارتباط با کتاب آیات شیطانی و تلاش برای ترور سلمان رشدی، کوشش برای کشتن افرادی که به هر نحوی با این کتاب ارتباط دارند پرداخته است. با توجه به اسناد ارائه شده، نویسنده‌ی کتاب ترورهای واحد ۴۰۰ نیز بدلیل همکاری در تصحیح و انتشار صوتی کتاب آیات شیطانی توسط انتشارات آوای بوف از اهداف این ترورها بود. او در زمان اقامت خود در دانمارک، به همراه برادرانش مورد سو قصد قرار گرفت و ناچار به ترک دانمارک شد.

نکته جالبی که در این کتاب بررسی شده مماشات و سکوت سیاستمداران جهان بخصوص آمریکا در این زمینه است در حالیکه دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری ریگان، دولت لیبی را به جرم حمایت از جناح ارتش سرخ، بریگادهای سرخ، ارتش جمهوری خواه ایرلند و بمب‌گذاری عوامل لیبیایی در کلوب شبانه «La Belle» در برلین غربی که منجر به کشته شدن یک آمریکایی و مجروح شدن چند تن گشت، هدف حملات موشکی و هوایی قرار دادند و محل استقرار خانواده و کاخ ریاست جمهوری لیبی را بمباران کردند. ولی در مقابل کشته شدن ۲۹۹ سرباز آمریکایی در بیروت سکوت نمودند.

در نهایت یادآور می‌شوم کتاب حاضر حاوی مدارکی مستند و معتبر از ترورها و جنایات سپاه در نقاط مختلف دنیا می‌باشد، این اسناد قابل ارائه به جامعه جهانی و دولتهایی است که ادعا می‌کنند هنوز در ارتباط با تروریست خواندن سپاه پاسداران به مدارک کافی دسترسی پیدا نکرده‌اند.

نشر آوای بوف

سابقه‌ی تروریسم بودن جمهوری اسلامی تقریباً هم‌سن خود این نظام سیاسی\_ مذهبی است؛ با این تفاوت که به دلیل سری بودن طرح‌های توطئه و عدم انتشار اسناد رسمی در این زمینه، تاریخ‌نگاری درباره‌ی آن بسیار دشوارتر از دیگر حوزه‌های مربوط به جمهوری اسلامی است. همگان اطلاع دارند که جمهوری اسلامی در این سال‌ها در اغلب کشورهای اروپایی، آمریکای لاتین، آفریقا، آسیای شرقی، شبه قاره هند، ترکیه و همچنین کشورهای خاورمیانه عملیات تروریستی بسیاری علیه مخالفانش انجام داده و با همین شیوه ده‌ها منتقد و مخالف سیاسی را کشته‌است. هر چند تا پیش از افشای طرح توطئه ربایش مسیح علی‌نژاد، خبر مستند و رسمی از ربودن یا طرح ربودن یک مخالف جمهوری اسلامی در خاک آمریکا منتشر نشده‌بود، اما این اولین بار هم نیست که رژیم مذهبی در ایران به اقدامی تروریستی و بدخواهانه علیه افراد در خاک آمریکا دست زده‌باشد.

طی بیش از ۴۰ سال گذشته، همه‌ی اقدامات و عملیات غیر انسانی جمهوری اسلامی دقیقاً فاش نشده یا لااقل جزئیات کامل آنها مشخص نشده‌است، اما بر اساس همین اسناد و گزارش‌های فعلی که موجود است، انگیزه‌ی جمهوری اسلامی برای انجام اقدامات تروریستی در خاک آمریکا به حدی بوده که در همان سال‌های نخستین استقرار این حکومت، عوامل آن در خاک آمریکا دست به ترور زدند.

برخی معتقدند که ترور علی اکبر طباطبایی، وابسته‌ی مطبوعاتی و سخنگوی سفارت ایران در واشنگتن در دوران پهلوی، پس از ترور شه‌ریار شفیق، خواهرزاده محمدرضا شاه پهلوی که در پاریس به قتل رسید، دومین ترور سیاسی در خارج از کشور، در دوران جمهوری اسلامی است.

کتاب حاضر، حاصل جمع‌آوری اسناد و مدارکی از جنایات گسترده‌ی عوامل جمهوری اسلامی در خارج از کشور و چگونگی ترورها و استفاده از حربه ترور در حذف مخالفان خود می‌باشد. حکومتی که چند هزار مخالف و دگراندیش داخلی را در طی یک هفته به قتل می‌رساند، تحمل صدای مخالفان در خارج از کشور را نیز نداشته و با سبوعیت و ددمنشی تمام به حذف فیزیکی آنان پرداخته تا در میان مخالفان جو رعب و وحشت ایجاد کند، کشورهای خارجی نیز به علت منافع اقتصادی این عملیات را نادیده گرفته و این جنایتکاران را جری‌تر می‌کنند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ برخی کشورها، سازمان‌ها و دادگاه‌ها، جمهوری اسلامی ایران را به دست داشتن در اقدامات تروریستی یا حمایت از گروه‌های تروریستی متهم یا محکوم کرده‌اند. از جمله این کشورها اسرائیل، آلمان، آرژانتین و انگلیس هستند. دولت آمریکا نیز ایران را متهم کرده‌است که ایران از چندین گروه تروریستی در جهان همچون گروه حزب‌الله لبنان، گروه حماس فلسطین و چند گروه فلسطینی که در فهرست گروه‌های تروریستی دولت این کشور قرار دارند حمایت می‌کند. دولت آمریکا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و وزارت دفاع ایران را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داده‌است. وزارت خارجه ایالات متحده در روز پنجشنبه ۲ ژوئن ۲۰۱۶ در گزارش سالانه خود درباره‌ی تروریسم جهانی اعلام داشت؛ حکومت ایران با وجود رسیدن به توافق جامع با قدرت‌های جهانی بر سر برنامه‌ی هسته‌ای خود، همچنان اصلی‌ترین کشور حامی تروریسم در جهان است.

در سال ۲۰۱۶ میلادی تنها کشور حامی تروریست و تروریسم جهانی در سطح بین‌الملل دولت جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شد. دولت آلمان چند تن از مقامات بلندپایه حکومت ایران را که در دادگاه می‌کونوس به دخالت در عملیات تروریستی محکوم شده‌بودند را تحت پیگرد قضایی قرار داده‌است.

گزارشی که آمریکا در سال ۲۰۱۶ درباره‌ی تروریسم داشت و توسط وزارت امور خارجه این کشور در ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۷ در هفت فصل منتشر گردید گزارش شده‌است که ایران همچنان در راس کشورهای حامی تروریسم است و تهدیدهای ایران علیه منافع آمریکا و متحدان آن باقی مانده‌است. نیروی قدس سپاه پاسداران به همراه شرکاء، متحدین و عوامل ایران به نقش بی‌ثبات‌کننده در درگیری‌های عراق، سوریه و یمن ادامه دادند. علاوه بر آن این کشور به تأمین سلاح و منابع اقتصادی گروه‌های شبه‌نظامی شیعی در بحرین نیز ادامه داده‌است. کلی‌گرفت<sup>۱</sup> سفیر وقت آمریکا در سازمان ملل متحد، ایران را دولت «حامی شماره یک تروریسم در جهان» نامید.

تعدادی از سران جمهوری اسلامی در دادگاه‌های گوناگون به تروریسم بودن متهم شدند و تحت تعقیب اینترپل هستند. هاشمی رفسنجانی، علی‌فلاحیان، علی‌اکبر ولایتی و سیدعلی خامنه‌ای در دادگاه می‌کونوس به تروریسم محکوم شدند.

<sup>1</sup> Kelly Craft

انیس نقاش متولد ۱۹۴۸ در لبنان عامل ترور اول و ناموفق شاپور بختیار است که در جریان آن دو نفر را کشت. وی بعدها تحلیلگر مسایل سیاسی و رئیس «مرکز پژوهشی امان» در ایران گردید.

عماد مغنیه معروف به «حاج رضوان» از فرماندهان نظامی حزب الله لبنان و رهبر گروه سازمان جهاد اسلامی بود. این گروه مسئولیت ترور غلامعلی اویسی را برعهده گرفت. او از سوی دولت های آمریکا، اسرائیل و اتحادیه اروپا برای انفجار سفارت آمریکا در بیروت (۱۹۸۳) و انفجار آسایشگاه های نیروهای نظامی حافظ صلح آمریکایی و فرانسوی در بیروت (که باعث کشته شدن بیش از ۳۵۰ نفر شد) و نیز در بمب گذاری سفارت اسرائیل در آرژانتین در سال ۱۹۹۲ و بحران گروگان گیری لبنان، به عنوان یک «تروریست» تحت تعقیب بوده است. البته بعدها مغنیه در سوریه بر اثر انفجار بمبی در اتومبیلش کشته شد، منوچهر متکی وزیر امور خارجه ایران در تشییع جنازه وی حضور داشت و پیام های تسلیت مقام های ایرانی را خواند.



---

<sup>2</sup> Imad Mughniyeh

## شاپور بختیار

شاپور بختیار (متولد ۴ تیر ۱۲۹۳ - ترور ۱۵ مرداد ۱۳۷۰) سیاستمدار ایرانی، دبیرکل سابق حزب ایران، عضو اخراج شده‌ی جبهه ملی ایران، بنیان‌گذار نهضت مقاومت ملی ایران در سال ۱۳۵۹ و آخرین نخست‌وزیر ایران، پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ایران بود.



بختیار در پانزدهم دی ۱۳۵۷ با شاه بر سر نخست‌وزیری به توافق رسید. پس از پذیرش نخست‌وزیری، در جلسه‌ای در شورای مرکزی جبهه ملی ایران، اخراج بختیار به دلیل عدم رعایت انضباط سازمانی، زیرپا گذاشتن مصوبات قبلی شورای مرکزی (مبنی بر غیرقانونی بودن سلطنت پهلوی) و عدم کسب اجازه از شورای مرکزی جبهه ملی برای ریاست دولت، به رأی گذاشته شد و با رأی اکثریت قاطع اعضا، بختیار از جبهه ملی اخراج شد. حکومت بختیار نخستین دولت مخالف نحوه‌ی حکومت شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد بود. او هم‌چنین در زمان نخست‌وزیری، در میان مردم ناشناخته و از حمایت بسیار کمی برخوردار بود.

پس از آنکه بختیار نخست‌وزیری را پذیرفت، عباس امیرانتظام به نمایندگی از انقلابیون و مهدی بازرگان قرار بود دیداری با روح‌الله خمینی داشته باشد و واسطه شوند تا ملاقاتی بین خمینی و بختیار صورت بگیرد بعد از آن خمینی تاییدیه مبنی بر ادامه نخست‌وزیری بختیار را صادر کند که این امر با وجود تأیید اولیه خمینی با مخالفت روحانیونی مانند حسینعلی منتظری و صادق خلخالی ناکام ماند. سرانجام با ورود روح‌الله خمینی به ایران و چندی بعد اعلام بی‌طرفی ارتش، دولت بختیار در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سقوط کرد.

البته شاه در زمان خروجش از کشور در جریان ملاقاتی که با بختیار و سران ارتش داشت به رو‌سای ارتش توصیه کرد تحت فرمان آقای نخست‌وزیر باشند ولی بعد از خروج بختیار از سالن به آنها ابلاغ نمود که فرمانده شما من بعد آقای فردوست است و از وی تبعیت کنید. بختیار حمایت حزبی و مردمی نداشت، ارتش و نیروهای مسلح نیز در کنارش نبودند از اینرو با رفتن شاه سقوط دولتش محتمل و قریب به یقین بود.

از جمله کارهای بختیار در سمت نخست‌وزیری لغو قرارداد نظامی ایران با آمریکا به میزان ۱۰ میلیارد دلار، به دلیل کاهش درآمد نفتی بود. این قرارداد برای خرید صدها موشک و هواپیمای اف ۱۶ (به انگلیسی: F16) بسته شده بود. با وجود اینکه لغو قرارداد از طرف بختیار چند روز پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ ایران اتفاق افتاده بود، کارتر و برژینسکی بسیار نگران این قرارداد و سلاحهایی بودند که به ایران می‌رسید بنابراین کارتر دو روز پس از ورود خمینی به ایران لغو این قرارداد را امضاء کرد.

بختیار از آغاز فعالیت سیاسی خود و در طول دوران نخست‌وزیری اش همواره محمد مصدق را رهبر خود می‌دانست و به پیروی از او تأکید می‌کرد. وی هم‌چنین از منتقدین محمدرضا پهلوی بود، بنابراین پس از سقوط محمد مصدق، به همراه مهدی بازرگان و سید رضا زنجانی، نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند. بعد از آن هم چندین بار به زندان افتاد.

پس از سقوط رژیم شاهنشاهی، بختیار که مورد خشم خمینی و انقلابیون واقع شده بود مجبور به ترک سمت نخست‌وزیری گردید چون تحت تعقیب نیروهای انقلابی بود مجبور شد زندگی مخفیانه‌ای را آغاز کند او بعد از شش ماه زندگی پنهانی در ایران، در تیر ماه ۱۳۵۸ به فرانسه رفت. او در قالب نهضت مقاومت ملی ایران (که نامش از سازمان نهضت مقاومت ملی که پس از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شد و بختیار در آن حضور داشت، تأثیر پذیرفته بود) به فعالیت علیه جمهوری اسلامی ایران پرداخت. در دوران مبارزاتش در خارج از کشور، اولین سوءقصد ناموفق به جان‌ش در تابستان ۱۳۵۹ رقم خورد. برنامه‌ی ترور او توسط گروهی به رهبری انیس نقاش صورت گرفت. دومین ترور ۱۱ سال پس از آن، منجر به قتل بختیار در سن ۷۷ سالگی در پاریس شد. طبق اظهارات انیس نقاش، هر دو سوءقصد در ظاهر به دستور مقامات جمهوری اسلامی ایران و با استخدام تروریست‌های حرفه‌ای طرح‌ریزی شده بود. مدتی قبل از ترور بختیار، یکی از دوستان او به نام عبدالرحمن برومند نیز ترور شده بود.

لازم به ذکر است، بختیار پس از سقوط دولتش و آغاز مخالفت با حکومت جدید ایران، هم‌چنان از منتقدین حکومت پهلوی بود و با آنان هم‌سو نشد. وی در مصاحبه با تاریخ شفاهی هاروارد، علت شکست نهضت مقاومت ملی پس از سقوط محمد مصدق را حکومت فاشیستی شاه دانست.

با این که بختیار عضو «جبهه ملی ایران» و در دوره‌ای نخست‌وزیر ایران بود، در پیش‌گفتار کتابش، به نام "یک‌رنگی" نوشته‌است: «پیش از آن که خود را ایرانی و پای‌بند مذهب خاصی بدانم، به انسان و انسانیت اعتقاد دارم.»

شاپور بختیار که بخش مهمی از جوانی خود را در فرانسه زندگی کرده بود، با دختری فرانسوی ازدواج کرد و نام‌هایی فرانسوی «گای، فرانس، پاتریک و ویویان» را برای فرزندان خود انتخاب کرده بود. وی همچنین در دوران جنگ جهانی دوم خود را فرانسوی می‌دانست و به عنوان سرباز فرانسه در جنگ نیز شرکت کرد و عضو نهضت مقاومت فرانسه در جنگ علیه نازی‌ها بود به عقیده‌ی لادن برومند و افشین مبصر مهم‌ترین ویژگی‌های بختیار در تمامی دوران مبارزات سیاسی، ایستادگی در برابر حکومت روح‌الله خمینی و عدم امکان هرگونه سازش با او، احیای مشروطه، اعتقاد و اصرار به اجرای قانون اساسی مشروطه بود.



شاپور بختیار

## خانواده و ایل و تبار شاپور بختیار

شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم سلطنتی ایران، در سال ۱۲۹۴ شمسی در خانواده‌ای سرشناس از ایل بختیاری در چهارمحال و بختیاری، چشم به جهان گشود. خانواده‌ی وی از زمان صفویه ریاست این ایل را بر عهده‌داشت. پدر وی محمدرضا معروف به «سردار فاتح» و مادرش نیز «ناز بیگم» بود.

ایل بختیاری که در جنبش مشروطه به سود آزادیخواهان وارد صحنه سیاسی شده بودند پیش از شاپور بختیار یک نخست وزیر دیگر به خود دیده بودند و آن کسی جز صمصام السلطنه نبود، پدر بزرگ مادری شاپور بختیار صمصام السلطنه نخستین بار در سال ۱۹۱۲ و بار دوم در سال ۱۹۱۸ نخست وزیر ایران شده بود.

عموی مادر وی نیز سردار اسعد بختیاری بود که پس از سقوط حکومت محمدعلیشاه، یکی از دو نفری بود که اداره‌ی دولت موقت را در دست داشت. شاپور بختیار زمانی که هفت ساله بود، مادر خود را از دست داد و در سال ۱۳۱۳ که اوج قدرت رضا شاه بود، پدر وی همراه با چند تن از سران ایل بختیاری به اتهام مبارزه علیه دولت مرکزی اعدام شدند.

بختیار پدرش را فردی عاشق کتاب معرفی می‌کند کتابخانه‌ای داشت که شاپور «بدون وقفه سر به میان کتابهایش می‌برد». به گفته‌ی وی «کتاب های همین کتابخانه را در روزهای اول فتنه خمینی، انقلابیون اسلامی در استخر ریختند.»

بختیار تحصیلات ابتدایی خود را در خانه‌ی پدری و دوران دبیرستان را تا کلاس سوم در اصفهان سپری کرد. سپس برای ادامه تحصیل به بیروت رفت و از یک مدرسه‌ی شبانه‌روزی فرانسوی دیپلم متوسطه گرفت. وی در سال ۱۳۱۳ به دلیل مرگ پدرش به تهران بازگشت ولی دو سال بعد عازم پاریس شد. در سال ۱۹۳۹ سه لیسانس در رشته‌های حقوق قضایی، فلسفه و علوم سیاسی گرفت و سپس به تحصیل در رشته اقتصاد عمومی پرداخت. آنگونه که شاپور بختیار در زندگینامه‌ی خود شرح داده‌است، جنگ داخلی اسپانیا تاثیر شگرفی بر وی گذاشت و سرآغازی برای زندگی سیاسی او شد. وی در این دوران به سود جمهوریخواهان در تظاهرات و درگیری‌های داخلی شرکت کرد.



پس از آن بختیار به عنوان دانشجوی افسری، وارد ارتش فرانسه شد پس از پایان خدمت سربازی برای ادامه‌ی تحصیل در مقطع دکترای حقوق به پاریس رفت.

پس از اخذ مدرک دکترا در سال ۱۹۴۲، و شرکت در مبارزات نهضت مقاومت فرانسه علیه اشغال نازی‌ها، در سال ۱۹۴۶ به ایران بازگشت؛ ایرانی که همچنان در اشغال نیروهای متفقین بود و رویدادهای آذربایجان بحث روز در کشور بود. به فاصله‌ی کمی پس از بازگشت، بواسطه نسبت خویشاوندی با ثریا اسفندیاری، ملکه ایران که او نیز از ایل بختیاری بود با محمدرضا شاه دیدار کرد؛ دیداری که به گفته‌ی وی، تا مدت‌های مدیدی تکرار نشد. بختیار به یاد می‌آورد که شاه به او گفت «ایران مشکلات فراوان دارد. شما می‌توانید به مملکت خدمت کنید، هم به خاطر تحصیلاتی که دارید و هم چون مرد مبارزی هستید.» اما بختیار بعدها در خاطرات خود می‌نویسد: «بخت بد چنین می‌خواست که من علیه سیاست او به مبارزه برخیزم.»



شاپور بختیار و همسری فرانسوی‌اش مادالین و چهار فرزندشان

به فاصله‌ی کمی از ورود به ایران، وارد خدمت دولتی شد و در وزارتخانه‌ی تازه تاسیس «کار»، تا مقام معاونت وزیر پیش رفت. پس از رویدادهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که منجر به سقوط دولت محمد مصدق و بازگشت شاه به کشور شد وی خانه نشین شد؛ اما به قراری که در کتاب «یک‌رنگی» شرح داده، سرلشکر فضل‌الله زاهدی، رهبر کودتا، به او پیام فرستاد که «شما هیچ عمل خلافی انجام نداده‌اید پس می‌توانید در کابینه بعدی شرکت کنید در روز یکشنبه به پیشواز اعلیحضرت به فرودگاه بیاید، من شما را به عنوان وزیر «کار» با بقیه کسانی که حاضر به همکاری هستند به حضور ایشان معرفی خواهم کرد.» اما بختیار پاسخ تندی به وی داده بود: «روزی من نه امروز و نه هرگز به کابینه شما حواله نشده‌است.»

به دلیل فعالیت سیاسی در حزب ایران و اتهام «اخلالگری و توهین به مقام سلطنت»، در اواخر سال ۱۳۳۲ زندانی شد. وی سپس به زادگاه خود تبعید شد، اما یکسال بعد بار دیگر بازداشت و این بار به سه سال حبس محکوم شد.

به گفته‌ی وی، از کودتای ۲۸ مرداد تا بهمن ۱۳۵۷ حدود پنج سال و هشت ماه را در زندان به سر برد و مدت هفت سال نیز ممنوع‌الخروج شده بود. با آغاز دور تازه فعالیت جبهه ملی ایران در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ که فضای سیاسی در ایران به صورت نسبی باز شده بود، بختیار بار دیگر وارد گود سیاسی شد و تا سال ۱۳۴۵ سه بار دیگر بازداشت شد.

او می‌گوید که به دنبال ظهور جنبش خمینی در سال ۱۳۴۲ جبهه‌ی ملی از این جنبش پشتیبانی نکرد «...و در این تصمیم‌گیری من نقش داشتم.» بختیار، جنبش آیت‌الله خمینی را سیستمی می‌دانست که با پیشرفت و تحول و زمین بیشتر برای کشاورزان و تساوی بیشتر برای زنان عناد داشت. «با چهار رای در مقابل سه رای تصمیم گرفتیم که اعمال خمینی را به هیچ عنوان تایید و تقویت نکنیم.»

او در این دوران با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کرد و به گونه‌ای که خودش می‌نویسد، «برای سامان دادن به زندگی آشفته خود و خانواده‌ام ناگزیر در شرکتهای مختلف خصوصی کاری دست و پا کردم و مزدی می‌گرفتم.» در خردادماه سال ۱۳۵۶، شاپور بختیار همراه با کریم سنجابی و داریوش فروهر نامه‌ای سرگشاده خطاب به شاه ایران منتشر شد که در آن از وی خواسته بودند تا بر اساس قانون اساسی، سلطنت کند و نه حکومت؛ و اینکه مانع از سرکوب و شکنجه‌ی مخالفان از سوی ساواک شود.

در هنگامه‌ای که رژیم سلطنتی در بحران عمیق سیاسی به سر می‌برد و دولتهای منصوب شاه در سال ۱۳۵۷ یکی پس از دیگری سقوط می‌کردند، شاپور بختیار در ۱۶ دی ماه یعنی ۳۷ روز پیش از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به نخست‌وزیری رسید با این شرایط که وزیران را خود برگزیند، همه زندانیان سیاسی آزاد شوند، دستگاه ساواک برچیده شود و از همه مهمتر شاه ایران را ترک کند.

در روزهایی که امید بسیار کمی به سر و سامان دادن به اوضاع ایران در دی ماه ۵۷ وجود داشت و نگرانی‌ها از احتمال کودتای ارتش هر لحظه اوج می‌گرفت، شاپور بختیار ۶۲ ساله پس از چند دور مذاکره با شاه، سمت نخست‌وزیری را در نهم دی ماه پذیرفت.

بختیار در کتاب خاطرات خود به شرح دیدارش با شاه پرداخته، می‌نویسد «در دیدار دی ماه، وی «حقیقتاً» نگران بود و از من پرسید: «وقت تنگ است. به من بگوید آیا حاضرید دولتی تشکیل دهید؟» بختیار فرصتی ده روز برای فکر کردن خواسته بود ولی شاه گفته بود، «زیاد است.»

شاپور بختیار پذیرش پست نخست‌وزیری را مشروط به تحقق هفت شرط کرد که شاه به دلیل وضعیت بحرانی ایران همه آنها را پذیرفت. این شرایط عبارت بودند از: آزادی مطبوعات، انحلال ساواک، آزاد کردن زندانیان سیاسی، انتقال بنیاد پهلوی به دولت، حذف کمیسیون شاهنشاهی، خروج شاه از ایران و عدم دخالت وی در انتخاب وزیران، اینها شرایطی بود که بختیار برای پذیرش پست نخست‌وزیری گذاشته بود.

خروج شاه امری نبود که مورد موافقت ارتشیان وفادار به وی قرار گیرد بنابراین ژنرال رابرت هایزر، معاون فرمانده نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در اوایل ژانویه ۱۹۷۹ به ایران فرستاده شد می‌خواست ارتش را ترغیب کند تا عزیمت شاه از ایران همراهی کرده و از دولت بختیار حمایت کنند. (دولت و انقلاب در ایران؛ حسین بشیریه)

پذیرش پست نخست‌وزیری از سوی بختیار واکنش همقطارانش در جبهه ملی را برانگیخت و بر اساس بیانیه روز نهم دی ماه این تشکل سیاسی، بختیار به علت «عدم رعایت انضباط سازمانی» در تشکیل دولت، از جبهه ملی اخراج شد. شورای مرکزی این جبهه با «تقیح شدید» اقدام بختیار اعلام کرد که «با وجود نظام سلطنتی غیر قانونی... تشکیل دولت از طرف ایشان به هیچ روی با مصوبات آرمانی و سازمانی جبهه ملی ایران سازگاری ندارد.» (بیانیه جبهه ملی، روزنامه اطلاعات، نهم دی ۵۷)

با این حال بختیار از موضع خود عقب‌نشینی نکرد و در روز ۱۶ دی ماه دولت خود را معرفی کرد. در این دولت افرادی چون احمد میرفندرسکی به عنوان وزیر امور خارجه، جعفر شفققت به عنوان وزیر جنگ و عباسقلی بختیار، پسر عموی بختیار به عنوان وزیر صنایع و معادن حضور داشتند. «کابینه بختیار عموماً کابینه‌ای بود غیر موثر که از تکنوکرات‌ها، وابستگان و شخصیت‌های دست‌دومی که سالها از فعالیت‌های سیاسی دور بودند تشکیل شد... در کابینه او هیچ سیاستمدار مخالفی وجود نداشت.» (درون انقلاب ایران، جان دی استمپل، ص ۲۲۳)

شاپور بختیار روز ۲۱ دی ماه در مجلس شورای ملی حاضر شد و برنامه‌های خود را با تفصیل بیشتری این گونه اعلام کرد: انحلال ساواک؛ محاکمه سریع غارتگران و متجاوزان به حقوق ملت؛ آزادی کلیه زندانیان سیاسی؛ اعاده حیثیت از کلیه زندانیان سیاسی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ آزادی کامل مطبوعات و اجتماعات؛ لغو تدریجی حکومت نظامی ضمن جلب همکاری مراجع تقلید؛ متوقف ساختن ارسال نفت به آفریقای جنوبی و اسرائیل؛ اعلام رسمی کشته‌شدگان سیاسی اخیر به عنوان شهید؛ پایان دادن به اعتصابات با همکاری مراجع تقلید؛ تقویت و توسعه‌ی روابط سیاسی-اقتصادی و فرهنگی با کشورهای اسلامی؛ اعاده حیثیت قوه قضاییه و تامین استقلال آن و برگزاری هرچه زودتر انتخابات آزاد.

نخست وزیر بختیار با مخالفت شدید آیت‌الله خمینی روبرو شد و آیت‌الله محمود طالقانی، از روحانیون برجسته، نیز روز ۱۶ دی ماه در گفت و گو با روزنامه‌ی اطلاعات اعلام کرد: «هر حکومتی که در ایران تشکیل شود باید در چارچوب مبارزه کنونی ملت ایران به رهبری امام خمینی باشد در غیر این صورت مورد قبول و تایید ملت ایران نیست.»

بختیار تصمیم گرفت برای دیدار با آیت‌الله خمینی به پاریس برود تا با او درباره‌ی مسائل بسیار حیاتی آینده کشور و حتی دنیای اسلام دو به دو به گفت و گو بنشیند. مقصود از دو به دو این بود که نه بختیار به عنوان رییس دولت با خمینی حرف بزند و نه خمینی به عنوان رهبر مذهبی با بختیار طرف شود. اما ظاهراً به رغم موافقت آیت‌الله خمینی برای انجام این دیدار، برخی از نیروهای سیاسی نزدیک به وی نظر خمینی را تغییر دادند و او انجام این دیدار را مشروط به استعفای بختیار کرد.

آخرین نخست‌وزیر ایران تقصیر این مسئله را به گردن ابوالحسن بنی‌صدر انداخته و می‌گوید: «چه کسی ترتیب را بر هم زده بود؟ این امتیاز را باید به بنی‌صدر داد که خود با صراحت اقرار کرد که در این کار دست داشته‌است. بالاخره

او هم در جایی باید از امتیازی نصیب ببرد. او بود که خمینی را متقاعد ساخت که نظرش را عوض کند.» (یکرنگی، ص ۱۹۴)

با ممانعت کارمندان از ورود وزیران دولت بختیار به وزارتخانه‌ها، مسئله حادث‌تر شد و گسترش تظاهرات که کارمندان دولتی یکی از پایه‌های اصلی آن بودند عملاً امور کشور را فلج کرده بود. با وجود این، تظاهرات بزرگی در تهران، به حمایت از قانون اساسی مشروطه و بختیار برگزار شد و جمعیتی حدود یکصد هزار نفر که از سربازان و افراد طبقه بالا تشکیل می‌شدند و خود را «هواداران قانون اساسی و دمکراسی اجتماعی» می‌نامیدند در مقابل مجلس شورای ملی تجمع کردند تا حمایت خود را از دولت بختیار اعلام کنند. (بشیریه، ص ۱۱۹) روزنامه کیهان در شماره روز پنجشنبه، پنجم بهمن ۱۳۵۷، در این زمینه نوشت: «به موجب گزارش خبرنگاران این روزنامه، در تظاهراتی که به نفع قانون اساسی برپا شد بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر شرکت داشتند. بختیار در حالی که با طوفان ناشی از تظاهرات و اعتراض‌ها دست و پنجه نرم می‌کرد پس از رفتن شاه نیز شاهد شکافهای عمیقی در درون حکومت بود. اعضای شورای سلطنت که قرار بود در غیاب شاه وظایف وی را بر عهده بگیرند یکی پس از دیگری استعفای خود را اعلام کردند.

سید جلال تهرانی، رئیس شورای سلطنت که برای دیدار با آیت‌الله خمینی به پاریس رفته بود ناچار شد قبل از دیدار، استعفای خود را از این سمت اعلام کند. به دنبال استعفای وی، دو تن از اعضای شورای سلطنت به نامهای عبدالحسین علی‌آبادی و محمدعلی وارسته نیز از سمتهای خود کناره‌گیری کردند. همزمان یحیی صادق وزیری، وزیر دادگستری دولت بختیار، از مقام خود استعفا داد. آیت‌الله خمینی و هواداران وی که با خروج شاه از ایران به پیروزی بزرگی دست یافته بودند اکنون تمام حملات خود را متوجه دولت بختیار کردند. شعارهای ضد بختیار حول محور وابسته بودن وی به قدرت‌های خارجی و تلاش او برای نجات سلطنت متمرکز شده بود که معروفترین آنها، «بختیار، بختیار، نوکر بی‌اختیار» بود.

راهپیمایی‌ها در پایتخت و تمام شهرهای ایران اوج گرفت و آیت‌الله خمینی برای شدت بخشیدن به تحولات، خواستار برگزاری همه‌پرسی خیابانی در روز ۲۹ دی ماه برای تعیین تکلیف سلطنت و دولت بختیار شد. به گزارش برخی خبرنگاران، در این روز تنها در تهران بیش از یک میلیون نفر به خیابانها ریختند. تظاهرکنندگان در قطعنامه پایانی این تظاهرات خواستار الغاء رژیم سلطنتی، برقراری حکومت اسلامی و پیوستن ارتش، دولت و مجلس به انقلاب شدند.

یک روز بعد، آیت‌الله خمینی که اکنون رهبر بلامنازع تحولات ایران شده بود اعلام کرد که به زودی به کشور باز خواهد گشت و انقلاب را به پیش خواهد برد. در واکنش به این تصمیم، ارتش فرودگاه مهرآباد را بست و باندهای فرود را با تانکها و سربازان اشغال کرد تا از ورود وی به ایران جلوگیری کند. (درون انقلاب ایران، ص ۲۳۵) این اقدام ارتش که نوعی قدرت نمایی بود بر دامنه‌ی ناآرامی‌ها افزود.

بختیار تلاش کرد که خمینی دیرتر وارد ایران شود و در این زمینه گفته بود: «دیر آمدنش ... آرزوی من بود. خیلی هم تلاش کردم که ایشان سه هفته، چهار هفته دیرتر بیاید و اگر که این سه چهار هفته را هم می‌توانستم بگذرانم، که اگر خیانت امرای ارتش نبود خیلی آسان می‌گذراندم، ممکن نبود خمینی دیگر بیاید.» بختیار قصد داشت با استفاده از زمان و حمایت ارتش به اعتصابات که کشور را فلج کرده بود پایان دهد و به مرور دولت خود را تثبیت کند. اما به رغم تمام تلاشها، او ناچار شد اعلام کند که «آیت‌الله خمینی هر وقت اراده نمایند می‌توانند به وطن بازگردند.» آیت‌الله خمینی سرانجام پس از ۱۳ سال تبعید، در روز دوازدهم بهمن به کشور بازگشت. شمار استقبال کنندگان از او را تا سه میلیون نفر تخمین زده‌اند. «اکنون آیت‌الله خمینی، پیامبر و استراتژیست انقلاب به خانه بازگشته بود تا انقلاب خود را شخصا فرماندهی کند.»

آیت‌الله خمینی روز دوازدهم بهمن یگراست از فرودگاه مهرآباد به بهشت‌زهره رفت و در یک سخنرانی تاریخی گفت که «در ۱۰۰، ۱۵۰ سال پیش از این، یک ملتی بوده، سرنوشتی داشته و احتیاجاتی هم داشته‌است. ولی این ملت اختیار ما را نداشته که یک سلطانی را بر ما مسلط کند. ما فرض کنیم که این سلطنت پهلوی که از اول به اختیار مردم و مجلس موسسان تاسیس شد، ... بر فرض اینکه اینها به اختیار مردم برگزیده شدند، با توجه به اینکه عده‌ی خیلی از مردم آن زمان را درک نکردند چه حقی داشتند ملت در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند.» وی سپس به انتقاد شدید از شاپور بختیار پرداخت و گفت: «این آقا خودش هم خودش را قبول ندارد و رفقاییش هم قبولش ندارند، ملت هم قبولش ندارد، فقط آمریکا از او پشتیبانی می‌کند، و به ارتش هم دستور داده که از او پشتیبانی کند... من دولت تعیین می‌کنم. من توی دهن این دولت می‌زنم. من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم...»

در فاصله‌ی روزهای دوازدهم تا شانزدهم بهمن ماه مذاکراتی میان نزدیکان آیت‌الله خمینی بویژه مهدی بازرگان با شاپور بختیار در جریان بود تا وی را متقاعد کنند از سمت خود استعفا دهد و ارتش نیز به جریان انقلاب بیوندد. اما بختیار اعلام کرد که در صورت تشکیل دولت از سوی آیت‌الله خمینی اعضای آن دستگیر خواهند شد. دو روز پس

از ورود آیت‌الله خمینی به ایران، اعضای شورای انقلاب معرفی شدند و روز ۱۶ بهمن ماه مهدی بازرگان، دبیرکل نهضت آزادی، از سوی رهبر انقلاب ایران به عنوان نخست وزیر موقت معرفی و مامور تشکیل دولت شد. در حالی که دولت بختیار به عنوان دولتی برآمده از قانون اساسی مشروطه متکی به حمایت ارتش بود، شورای انقلاب که متشکل از نیروهای ملی و روحانیون نزدیک به آیت‌الله خمینی بود، به پشتیبانی میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم و کمیته‌های انقلابی که از تظاهرات و حرکت‌های مسلحانه مردمی بود، تکیه داشت.

بختیار امیدوار بود که ارتش همچنان از دولت وی حمایت کند، به نظر می‌رسید که تا روز بیستم بهمن ماه این حمایت همچنان ادامه داشت. ولی با شورش سربازان علیه افسران خود در پادگان‌های نظامی و نیروهای گارد شاهنشاهی، تشدید درگیری‌های مسلحانه میان مردم با قوای دولتی و همزمان بروز اختلاف گسترده در میان امرای ارتش در خصوص انجام کودتا علیه دولت بختیار و انقلاب یا اعلام بی‌طرفی، آخرین نخست وزیر شاه عملاً روز ۲۲ بهمن به پایان راه رسید.

در این روز شورای فرماندهی نیروهای مسلح از سربازان خواست که به پادگان‌های خود بازگردند و به طور رسمی اعلام بی‌طرفی کرد. به دنبال انتشار این خبر از رادیو، آخرین سنگرهای رژیم سلطنتی فرو ریخت و عصر روز ۲۲ بهمن، شاپور بختیار ناچار شد تا کاخ نخست‌وزیری را ترک کند و به دانشکده‌ی افسری برود تا با هلی‌کوپتر عازم مخفیگاه خود شود. به این ترتیب دولت ۳۷ روزه وی به پایان خود می‌رسید دوران تازه‌ای در حیات سیاسی این سیاستمدار ایرانی آغاز شد.



شاپور بختیار هنگام ترک دفتر نخست‌وزیری در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با یک سرباز دست می‌دهد

طوفان انقلاب که با شعارهای «بختیار بختیار، نوکر بی اختیار» همراه شده بود و سرسختی آیت‌الله خمینی در نامشروع خواندن دولت وی، طومار رژیم سلطنتی و آخرین نخست‌وزیر آن را درهم پیچید و جمهوری اسلامی ایران جایگزین حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شد.

با تسخیر تمام وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی از سوی کمیته‌های انقلابی، دفتر نخست‌وزیری نیز از سوی انقلابیون جوان اشغال شد ولی یکساعت پیش از ورود آنها، بختیار به دانشکده افسری رفت و از آنجا با هلی‌کوپتر عازم مخفیگاه خود شد. در همین زمان، خانه‌ی وی غارت شد و او ناچار بود که هر از چند گاهی محل زندگی خود را تغییر دهد. وی در خاطرات خود نوشته‌است: «چند دقیقه پس از خروج از نخست‌وزیری، زندگی مخفی من آغاز شد. تنها رابط من با دنیای خارج ... یک رادیو ترانزیستوری بود.»

گزارش‌های گوناگونی درباره‌ی سرنوشت او از رادیو پخش یا در مطبوعات منتشر شد. در ابتدا خبر کشته شدن وی اعلام شد، بعد گفته شد که بختیار خودکشی کرده‌است. سپس گفته شد که او دستگیر و زندانی شده‌است.

در همین زمینه، محمد محمدی‌ری‌شهری در کتاب «خاطره‌ها» از دستگیری بختیار در روزهای اول انقلاب خبر می‌دهد و می‌نویسد: «در لحظات نخست ورود به مدرسه علوی، شخصی را آوردند که سرش با کت پوشیده شده بود. او را به اطاق‌هایی که پشت مدرسه برای بازداشت سران رژیم پیش‌بینی شده بود، بردند. پرسیدم این شخص که بود، گفتند: بختیار. در آن ایام روزنامه‌ها هم نوشتند که بختیار دستگیر شد. بعدها، همان روزنامه‌ها نوشتند که بختیار فرار کرد.» اما خود بختیار می‌گوید که در تمام مدت حضورش در تهران، زندگی مخفی داشته‌است که شش ماه به طول انجامید و در این مدت حتی قدمی هم به بیرون نگذاشت.





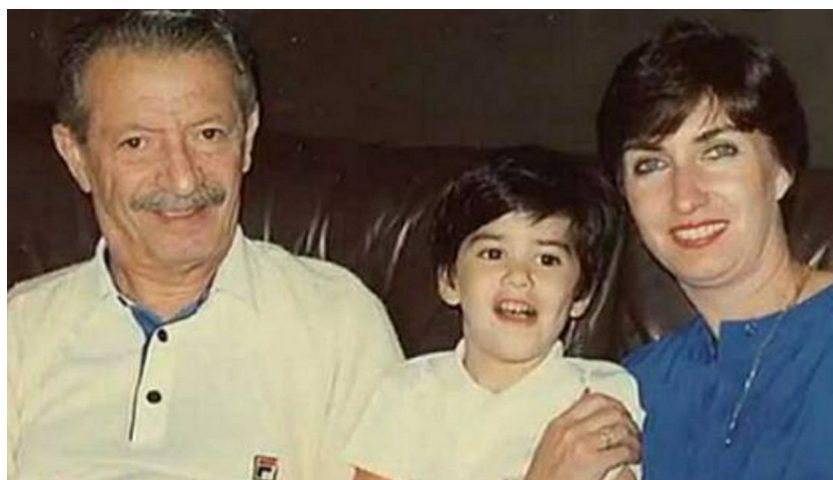
شاپور بختیار به همراه دخترش

در همین دوران نیز دو بار نوارهایی برای خبرگزاری رویترز و فرانسه فرستاد که در آنها نسبت به آینده ایران هشدار داده و اعلام کرده بود که به رفراندوم جمهوری اسلامی رای نخواهد داد.

گزارش‌های متناقضی درباره‌ی نحوه خروج بختیار از ایران منتشر شده است. برخی روایت‌ها حاکی از این است که وی ۱۲ روز پس از ترک مقام نخست‌وزیری از طریق مرزهای غربی خاک ایران را ترک کرد. اما روایت دیگری که خود بختیار جزئیات آن را فاش کرده این است که وی از طریق فرودگاه مهرآباد با چهره‌ی تغییر یافته و یک گذرنامه‌ی جدید خارج شد.

آخرین نخست‌وزیر شاه می‌نویسد: «نمی‌توانستم تا آخر عمر مخفی به سر ببرم. وقت گرانها را داشتم از دست می‌دادم. باید خود را به کشوری می‌رساندم که به من اجازه دهد حرف‌هایم را بزنم و به مبارزه ادامه دهم.» از طریق دوستان و آشنایان خود در سفارت فرانسه یک گذرنامه خارجی با نامی جعلی تهیه کرد. سپس تغییر قیافه داد و آنگونه که در کتاب «یک‌رنگی» شرح می‌دهد، «ریشی بزی» گذاشته بود. «نه در چمدانم می‌بایست شیئی ایرانی وجود داشته باشد و نه بر لباس‌هایم مارک خیاطان کشور.»

برخی گزارش‌ها حاکی از این است که وی با لباس کشیشی خاک ایران را ترک کرد. بختیار در خاطرات خود می‌گوید که یک روز صبح با اتوموبیل به فرودگاه رفت. او می‌نویسد: «قیافه‌ام به برکت یک ریش بزی و یک جفت عینک سیاه، مختصری عوض شده بود. کسی که همراه من بود با یک بلیط درجه یک و چمدان من وارد محوطه فرودگاه شد و چمدان را رد کرد.» بختیار در اتوموبیل منتظر ماند تا پرواز هواپیما برای یک ساعت بعد اعلام شود. «آن موقع با شتاب کت را بر روی شانه‌هایم انداختم و مثل بازرگانی شتابزده وارد شدم. صف مسافران ایرانی طولانی بود ولی در صف مسافرهای خارجی فقط هفت یا هشت نفر ایستاده بودند.» بختیار بدون هیچ مشکلی بخش‌های بازرسی را رد کرد، در اطاق ترانزیت نیز زیاد معطل نشد و سوار اولین اتوبوسی شد که به طرف هواپیما می‌رفت. در قسمت درجه‌ی یک هواپیما نشست. «هدفم این بود که خطر باز شناخته شدن را به حداقل برسانم. در قسمت درجه یک از نظر آماری این خطر کمتر بود. توکل هم بقیه کارها را کرد.» ، بختیار می‌گوید تا زمان بسته شدن درهای هواپیما ۹۵ درصد نقشه با موفقیت روبرو شده بود. او برای اینکه توجه دیگران را به خود جلب نکند تظاهر کرد که از پنجره هواپیما آمد و شد کارمندان شرکت هواپیمایی را نگاه می‌کند. وی در حالی وارد پاریس شد که هیچ‌کسی از روز و ساعت ورودش خبر نداشت. «وقتی به پاریس رسیدم فرزندانم را خیر کردم که به دنبالم بیایند.»



شاپور بختیار به همراه دختر و نوه‌اش

## ترور اول بختیار

تابستان سال ۱۹۸۱ بود، ساعت شش یا هفت صبح که تلفن خانه‌ی «فرانس بختیار»، کوچکترین فرزند «شاپور بختیار» در آمریکا به صدا درآمد. او آن زمان تازه از ایران خارج شده بود و در واشنگتن زندگی می‌کرد. وقتی تلفن را جواب داد، صدای پدرشوهش را شنید که می‌گفت: «خبر بدی برای تو دارم؛ در آپارتمانی که پدرت زندگی می‌کند، تیراندازی شده است.»

فرانس تنها فرزند شاپور بختیار بود که در خارج از فرانسه زندگی می‌کرد. دو پسر و یک دختر دیگرش در فرانسه بودند. فرانس بالاخره توانست با خواهرش تماس بگیرد او متوجه شد که در عملیات تروری که «انیس نقاش» انجام داده، یک پلیس فرانسه فلج شده و زنی که در آپارتمان روبه‌روی آپارتمان پدرش زندگی می‌کرد و هم‌نام دختر دیگر بختیار به نام «ویویان» بود به قتل رسیده است. اگرچه شاپور بختیار برای دل‌جویی از خانواده ویویان به دیدار آنها رفت و برایشان نامه نوشت اما همسایه‌ها معترض شده بودند که آن آپارتمان دیگر امن نیست و خواستار نقل مکان شاپور بختیار شده بودند.



انیس نقاش آرشیتکت اهل لبنان، فرستاده‌ی جمهوری اسلامی و مامور اصلی ترور بختیار

در جریان تروربختیار، چند نفر بازداشت شدند که از جمله آنها انیس نقاش، آر شیتکت اهل لبنان بود. او فرستاده‌ی جمهوری اسلامی و مامور اصلی ترور بود. دیگر مامور ترور بختیار، «علی وکیلی‌راد» بود که سال‌ها بعد موفق شد ماموریت ناکام انیس نقاش را انجام دهد. انیس نقاش پس از دستگیری در پی این عملیات، ده سال را در زندان گذراند و در نهایت طی معامله‌ای با جمهوری اسلامی، در ازای رهایی گروگان‌های فرانسوی آزاد شد.

انیس نقاش به اتهام اقدام به این ترور که به کشته شدن یک پلیس و یک شهروند فرانسوی انجامید، در سال ۱۳۵۹ خورشیدی (۱۹۸۰ میلادی) در دادگاهی در پاریس به زندان ابد محکوم شد، اما کمتر از یک دهه بعد در پی صدور حکم عفو از طرف فرانسوا میتران، رئیس جمهوری وقت فرانسه از زندان آزاد شد و به ایران بازگشت. رهایی آقای نقاش از حبس را برخی با نقش ایران در آزادسازی گروگان‌های فرانسوی در لبنان، در ارتباط می‌دانند.

آقای نقاش در مرداد ماه سال ۱۳۸۷ در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس، جزئیاتی از برنامه‌ی ترور شاپور بختیار را بازگو کرده‌است. او درباره‌ی ورودش به ماجرای ترور آقای بختیار گفت: «حکم اعدام بختیار در دادگاه انقلاب صادر شد که امام هم آن را تأیید کرد. من به بچه‌های سپاه گفتم که باید هر چه زودتر عمل کنید چون این آدم خطرناکی است.»

انیس نقاش برنامه‌ریزی برای ترور شاپور بختیار را چنین توصیف کرد: «کودتای نوژه طرح اولیه کودتایی بود که می‌خواستند شاه را با آن همه جنایتی که انجام داده‌بود به ایران برگردانند. جمهوری اسلامی فقط می‌دانست که چنین عملیاتی با چنین برنامه‌هایی علیه آنها در حال اجراست، ولی نیرویی برای مقابله و جلوگیری نداشتند.»

آقای بختیار پس از انقلاب ۱۳۵۷ وارد فرانسه شده‌بود و با تاسیس نهضت مقاومت ملی ایران با حکومت تازه ایران مخالفت می‌کرد. ابوالحسن بنی‌صدر، اولین رئیس جمهوری ایران آقای بختیار را به دخالت در کودتای نوژه و همکاری با صدام حسین رهبر عراق در ابتدای جنگ متهم کرده‌است. انیس نقاش برای برنامه‌ریزی ترور آخرین نخست وزیر حکومت پهلوی، از ایران خارج شد و مدتی در فرانسه مقدمات انجام ترور نخست‌وزیر پیشین ایران را فراهم کرد. «رفتم و کار شناسایی را انجام دادم و بعد از دو هفته به ایران بازگشتم و خبرشان کردم که منزل بختیار را پیدا کرده‌ام و حتی توانستم با ایشان مصاحبه کنم. طرح مدونی برای اجرای حکم اعدام بختیار تهیه کردم و دست به کار اجرایی کردن آن شدم که متأسفانه آقای خلخالی مرتکب اشتباه شد و در مصاحبه اعلام کرد که برای اجرای حکم اعدام شاپور بختیار به پاریس، کماندو فرستاده‌ام.»

صادق خلخالی در آن هنگام با حکم روح‌الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی، حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی بود. در دوره‌ی آقای خلخالی ده‌ها نفر با حکم او اعدام شدند که بسیاری از آنان وابستگان و سیاستمداران عصر پهلوی بودند. دادگاه‌های ضربتی و اجرای فوری احکام اعدام توسط آقای خلخالی او را به چهره‌ای جنجالی تبدیل کرده بود که هر صحبت و سخنش با دقت شنیده می‌شد.



صادق خلخالی حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب

آقای نقاش می‌گوید: «اینگونه شد که شاپور بختیار نه جواب تلفن و نه وقت ملاقات می‌داد، محافظین او نیز افزایش پیدا کردند. به این ترتیب وقت ملاقاتی که با او گذاشته بودم و قرار بود همانجا کار را تمام کنم منتفی شد. همزمان از تهران با من تماس گرفتند و گفتند که اینجا به شدت از بابت کودتا نگرانی وجود دارد و باید هر چه زودتر بختیار کشته شود.» هیچ اطلاعات و کانالی نداشتند. بهشان گفتم که من تجربه کار عملیاتی دارم و این کار را بعهده می‌گیرم.»

انیس نقاش می‌گوید که در این وضعیت حجت بر او تمام شد و بر خود واجب دید که هر کاری از دستش برمی‌آید انجام دهد.

«یک اسلحه ۷ میلیمتر با صدا خفه کن تهیه کردم و سراغ بختیار رفتم اما اینها شک کردند و در ساختمان را به رویم باز نکردند. من هم بلافاصله تصمیم گرفتم با گلوله قفل در را بشکنم و داخل بروم. اما چون در دفتر بختیار ضد

گلوله بود، هیچ کاری نتوانستم بکنم. یکی از دو گلوله‌ای که به من خورد، متعلق به سلاح خودم بود که به در شلیک کردم و کمانه کرد و برگشت سمت خودم. بعد هم که با پلیس فرانسه درگیر شدم و یک گلوله دیگر هم خوردم و دستگیر شدم.»

محاکمه آقای نقاش در پاریس منجر به محکومیت او به حبس ابد شد اما این پایان داستان نبود. او عقیده داشت «بختیار فاسد بود باید از بین می رفت.» آقای نقاش در سال ۱۳۸۷ به خبرگزاری فارس گفته بود: «اگر پختگی حال حاضر را داشتم نقشه ترور بختیار را به طور حتم تغییر می دادم. در زمان وقوع ترور به علت کمبود وقت نتیجه عملیات ناموفق شد، اگر دو یا سه هفته صبر می کردیم و لوازم مناسب انتخاب می کردیم، نتیجه این عملیات بهتر از این حاصل می شد.»

اما جرقه ترور شاپور بختیار در کجا زده شد؟ انیس نقاش چنین توضیح می دهد: «در یک جلسه‌ای که محمد منتظری نیز حضور داشت اطلاعاتی از انجام یک کودتا مطرح شد. من اعلام کردم که باید رفتارهای بختیار پیگیری و کودتا خنثی شود. محمد منتظری چون آن روزها تشکیلاتی تحت رهبری خود نداشت، گفت این عملیات را باید با دستگاههای دیگر مطرح کرد. بعد از دو روز طی جلسه‌ای اعلام شد که با انجام ترور موافقت شده است.»

به روایت آقای نقاش، «حکم این کار توسط حاکم شرع یعنی صادق خلخالی صادر شده بود. برنامه ترور بر این اساس بود که من به همراه دو نفر دیگر از همراهانم به عنوان خبرنگار وارد اتاق بختیار شده و در حین مصاحبه با اسلحه صدا خفه کن او و همراهش را بدون اینکه صدایی بلند شود ترور کنیم به طوری که پلیس‌های نگهبان جلوی منزل او متوجه نشوند، اما متأسفانه با اشتباه آقای خلخالی و صحبتی که انجام داد، دیگر بختیار وقت مصاحبه نمی داد و حتی تلفن‌های ما را پا سخ نمی داد. محافظ‌های بختیار نیز افزایش پیدا کرد. ما مجبور شدیم که ابتدا با کشتن افراد پلیس در جلوی در منزل بختیار به زور وارد خانه او شویم و به زور تا پشت در اتاق بختیار نیز نفوذ کردیم ولی هرچه تلاش کردم نتوانستم وارد اتاقی که بختیار در آن حضور داشت بشویم.»

## انیس نقاش در سال های جوانی

فاصله مرگ و زندگی شاپور بختیار در تابستان ۱۳۵۹ فقط یک "در" بود. انیس نقاش می گوید: «در زندان داشتم دیوانه می شدم که چطور نتوانستم یک در را باز کنم.»

«تا چهار ماه در زندان داشتم دیوانه می شدم که چطور نتوانستم یک در را باز کنم تا اینکه در دادگاه قاضی عکس های مربوط به در اتاق را نشان داد که از لایه های آهن ضد آتش تشکیل شده بود لذا متوجه شدم که تلاش برای باز کردن آن بیهوده بوده است.»

نقاش می گوید: «حرف زدن درباره ی سوء قصد به آقای بختیار «ترس و شرم» ندارد، این جزو افتخارات من است. به نظر من ایران در پوشش خبری جریان اولین ترور شاپور بختیار کوتاهی کرد، در مورد این موضوع صحبت های فراوانی در خارج از ایران صورت گرفته است.»

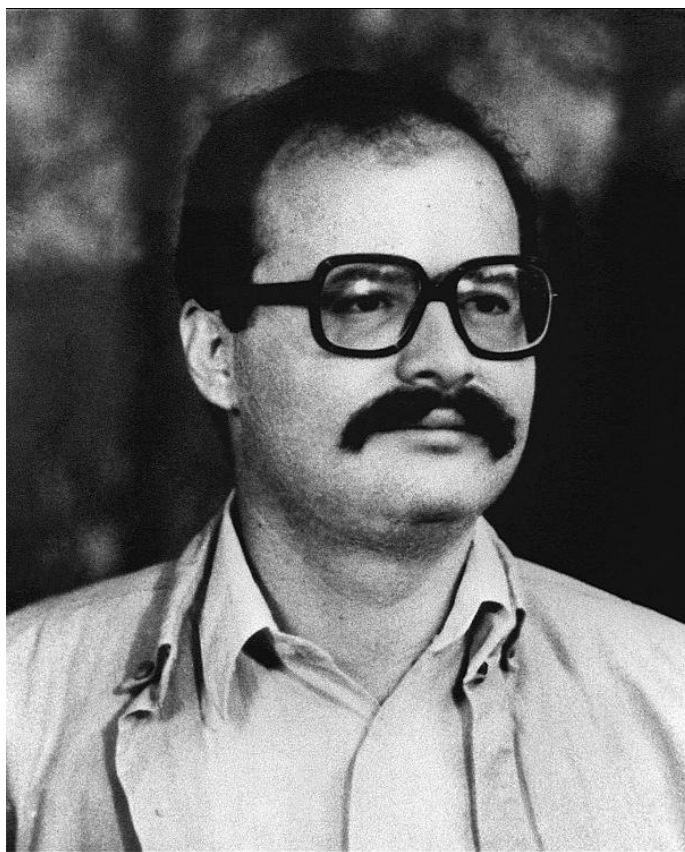
نقاش گفته است که خبرنگاران فرانسوی زمانی که به او مراجعه می کنند و در صحبت های خود، واژه تروریست را به کار می برند، در پاسخ به آنها می گوید: «مگر فرانسوی ها مرتکب هیچ قتلی نشده اند؟ بعدش تک تک ترورهایی را که فرانسوی ها مرتکب شده اند برایشان نام می برم.»



از سمت راست، محسن رضایی، انیس نقاش، ناشناس، نفر آخر محسن رفیق دوست

او روایتی هم از دوران زندانی بودنش در فرانسه در گفت و گو با یکی از ماموران اطلاعاتی این کشور دارد: «زمانی که در زندان فرانسه بودم، یک هواپیمای آن کشور در آسمان منفجر شد. اینها گفتند کار ایران است و آمدند سراغ من که در زندان بودم. افسر اطلاعاتی آمد تا از من بازجویی کند به او گفتم اصلا فرض کن من جزو اطلاعات ایران هستم و مافوقم به من دستور داده که بختیار را ترور کنم. من هم مثل تمام افسران اطلاعاتی دستور را اجرا کردم، شما هم در الجزایر و سوئیس فلان کار و بهمان کار را کرده‌اید و پنجاه فقره از ترورهای دستگاه اطلاعاتی فرانسه را در کل دنیا ردیف کردم. طرف خسته شد رفت و استراحت کرد، بعد دوباره برگشت به من گفت: سلام همکار.»

انیس نقاش می‌گوید: «در بازجویی‌ها به آن افسر تاکید کردم که فرق من با شما این است که من ترور بختیار را بر اساس اعتقادات خودم انجام داده‌ام، ولی شما عقیده ندارید و فقط دستورات مافوقتان را اجرا می‌کنید.»



انیس نقاش در جوانی



## انیس نقاش دست راست کارلوس

ایلیچ رامیرز سانچز، معروف به «کارلوس شغال»، گروهان گیر معروفی بود که فرماندهی عملیات گروهانگیری وزیران نفت کشورهای عضو اوپک در وین را در سال ۱۹۷۵ برعهده داشت.

انیس نقاش در نوجوانی و اوایل جوانی با روی آوردن به تفکرات چپ مارکسیستی و رفتارهای چریکی، هوادار جنبش فتح فلسطین شده بود. او مبارزه با نیروهای اسرائیلی را در جریان جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰) شدت بخشید. در سال ۱۹۷۵، به همراه کارلوس در عملیات گروهانگیری وزرای نفت کشورهای عضو سازمان اوپک در وین شرکت کرد که با همکاری ودیع حداد، بنیانگذار یک گروه کوچک به نام «سپتامبر سیاه» طراحی شده بود. او در واقع فرستاده‌ی سازمان آزادیبخش فلسطین برای نظارت بر تدارکات عملیات بود. در جریان این عملیات، گروهانگیران سه نفر را کشتند و سپس ۷۰ نفر از جمله ۱۱ وزیر را به گروهان گرفتند. جمشید آموزگار، نماینده‌ی وقت ایران در اوپک نیز در میان گروهانها بود.

همچنین احمد زکی یمانی، وزیر وقت نفت عربستان سعودی یکی از این گروهانها بود که اتفاقاً روز سه‌شنبه و یک روز پس از مرگ انیس نقاش، در لندن درگذشت. زکی یمانی، وزیر قدرتمند سعودی بود که نقش کلیدی در اولین شوک نفتی در سال ۱۹۷۳ و همچنین ملی کردن شرکت نفتی آرامکو داشت.



تصویر از کارلوس (شغال)، چه گوارا، و داگلاس براوو در خیابانی در کاراکاس

انیس نقاش در خانواده‌ای سنی مذهب در لبنان به دنیا آمده بود، به مذهب شیعه گروید و مجذوب روح‌الله خمینی بنیانگذار رژیم جمهوری اسلامی شد. به نظر او، خمینی «بهترین سخنگوی مبارزان فلسطینی» بود با این دلیل به کشتن مخالفان سیاسی خمینی روی آورد. انیس نقاش در تابستان سال ۱۹۸۰ به همراه دو مرد مسلح دیگر عملیاتی را در پاریس علیه شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر ایران در دوران پهلوی انجام داد که به فرانسه پناهنده شده بود.

این سه نفر خود را به عنوان روزنامه‌نگار معرفی کرده بودند و توانسته بودند وارد ساختمان محل اقامت بختیار شوند. در این عملیات تروریستی دو فرانسوی، شامل یک زن که همسایه بختیار بود و یک پلیس، جان خود را از دست دادند، اما به بختیار آسیبی نرسید. همچنین یک پلیس دیگر زخمی و معلول شد. پلیس فرانسه هر سه مهاجم و دو نفر دیگر را که در بیرون از ساختمان بر عملیات نظارت داشتند بازداشت کرد. یکی از همدستان انیس نقاش که بازداشت شده بود، مهدی نژاد تبریزی، عضو سپاه پاسداران ایران تنها ایرانی عضو این گروه تروریستی بود.

انیس نقاش در جریان دادگاه، با صدای بلند و به زبان فرانسه علیه قضات و دستگاه قضایی فرانسه ناسزا می‌گفت. نژاد تبریزی هم خطاب به یکی از زنان قاضی در جلسه دادگاه گفت: «خدای ما زنان را از قاضی شدن منع کرده است». انیس نقاش هم اضافه کرد: «ما همه زنان را رد صلاحیت می‌کنیم».

بالاخره نقاش در دهم ماه مه ۱۹۸۲ از سوی دستگاه قضایی فرانسه به حبس ابد محکوم شد. از آن پس، پرونده او به یکی از چالش‌های بزرگ در روابط فرانسه و ایران تبدیل شد و جمهوری اسلامی شدیداً از بازداشت انیس نقاش خشمگین بود.

همزمان چندین عملیات تروریستی در پاریس انجام یا طرح آنها خنثی شد. این حملات از جمله، حمله به دو مرکز تجاری بزرگ پاریس در سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ را گروهی ناشناس و مرموز با نام «کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی عرب و خاورمیانه» برعهده گرفت. همچنین چندین فرانسوی در لبنان از سوی سازمان جهاد اسلامی تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران به گروگان گرفته شدند. ایران، آزادی این گروگان‌ها را به آزادی انیس نقاش و همچنین خواسته‌های دیگر نظیر لغو تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی مشروط کرد.

در فوریه سال ۱۹۸۹، یک روز پیش از سفر وزیر خارجه فرانسه به تهران، انیس نقاش از جمهوری اسلامی خواست که «تعهدات فرانسه را به این کشور یادآور شوند». همچنین ژاک ورژس<sup>۳</sup> وکیل مدافع نقاش نیز که یک وکیل مدافع جنجالی بود، موکل خود را تحریک کرد تا دست به اعتصاب غذا بزند. در نهایت انیس نقاش و چهار تن دیگر تحت فشار جمهوری اسلامی، در ۲۷ ژوئیه سال ۱۹۹۰ از سوی فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور وقت فرانسه مورد عفو قرار گرفتند و از این کشور اخراج شدند. با آزادی انیس نقاش، به پلیسی که بر اثر این حمله تروریستی معلول شده بود پیشنهاد دریافت دو میلیون فرانک غرامت داده شد اما این پلیس پول را «کثیف» دانست و آن را رد کرد. این پلیس فرانسوی معلول در سال ۲۰۰۸ بر اثر جراحات وارده ناشی از این حمله تروریستی درگذشت.

نقاش با اینکه در پرونده‌ی تروریستی محکوم شده بود، اما از کار خود پیشیمان نبود و در بازگشت به ایران، در گفت‌وگو با رسانه‌های این کشور، اقدام به ترور بختیار را از افتخارات خود خوانده بود. او در شهریور ۱۳۸۹ در گفت‌وگو با روزنامه‌ی ایران گفت: «من از حرف زدن درباره‌ی این قضیه ترس و شرم ندارم. این جزو افتخارات من است». انیس نقاش همچنین در این گفت‌وگو جزئیاتی از عملیات ترور بختیار را ارایه کرد که نشان می‌داد این ترور به دنبال صدور حکم اعدام بختیار از سوی صادق خلخالی طرح‌ریزی شده بود و این حکم به تأیید روح‌الله خمینی رسیده بود. نگرانی از وقوع کودتا در ایران، انگیزه‌ی جمهوری اسلامی را در ترور شاپور بختیار افزایش داده بود. به گفته‌ی نقاش، سپاه پاسداران در تدارک عملیات ترور، نقش اصلی را داشت. انیس نقاش ابراز پیشیمانی کرده بود که اگر «پختگی» بیشتری داشت «نقشه ترور بختیار را به طور حتم تغییر» می‌داد و به مقصود خود می‌رسید. چند سال بعد، جمهوری اسلامی موفق شد در عملیات تروریستی دیگری بختیار را به قتل برساند.

انیس نقاش پس از آزادی، به ایران رفت و به کارهای تجاری مشغول شد. او که میان تهران و بیروت و دمشق در رفت‌وآمد بود، مرکزی ظاهراً پژوهشی به نام «امان» را اداره می‌کرد و مدیرعامل شرکت ارتباطات خاورمیانه هم بود. او پس از آزادی، به حمایتش از تروریسم بین‌المللی ادامه می‌داد.

شرکت او در تجمعی، نمونه‌ای از حمایت او از تروریست، در سال ۲۰۱۰، بود که برای آزادی ژرژ ابراهیم عبدالله مقابل سفارت فرانسه در بیروت برگزار شده بود. ژرژ ابراهیم عبدالله مثل انیس نقاش تروریستی بود که به جرم ترور دو دیپلمات آمریکایی و اسرائیلی در سال ۱۹۸۲ محکوم شده بود. به طور دائم، حمایت‌ها و رانت‌های جمهوری اسلامی از انیس نقاش ادامه داشت، مهم‌ترین اقدام جمهوری اسلامی برای حمایت از او، توافق

<sup>3</sup> Jacques Verges

جمهوری اسلامی ایران با قدرت‌های جهانی برای خروج نام انیس نقاش و برخی دیگر از تحریم‌شدگان از فهرست سیاه تحریم‌های بین‌المللی در جریان هسته‌ای بود. موضوع از این قرار بود که، انیس نقاش در فهرست حدود ۱۵۰ شخص و ۸۰۰ شرکتی قرار گرفت که تحریم‌ها علیه آنان، با برجام به پایان رسید. این افراد و شرکت‌ها از سال ۲۰۰۶ تحت تحریم‌های بین‌المللی به ویژه تحریم‌های اتحادیه اروپا قرار گرفته و دارایی‌هایشان مسدود شده‌بود. البته به دلیل حساسیت‌هایی که روی انیس نقاش وجود داشت، یک مقام وزارت خارجه فرانسه در آن زمان به روزنامه لوموند گفت: تحریم‌هایی که علیه نقاش وجود داشت ربطی به تروریسم نداشت، او به دلیل نقشی که در برنامه هسته‌ای ایران داشت تحریم شده‌بود. اما این مقام فرانسوی توضیحی درباره‌ی نقش انیس نقاش در برنامه هسته‌ای ایران ارائه نکرد. رسانه‌های جمهوری اسلامی یا رسانه‌های هوادار جمهوری اسلامی در منطقه، مثل المنار وابسته به حزب‌الله لبنان در این سال‌ها در پی بازسازی چهره‌ی عمومی نقاش بودند، او به طور مرتب به عنوان «تحلیلگر» در این رسانه‌ها ظاهر می‌شد.

انیس نقاش از مدت‌ها پیش حامی رژیم خانواده‌ی اسد در سوریه بود، آن‌طور که خبرگزاری دولتی سوریه نوشت، تا «اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ نقش مهمی در هماهنگی میان رهبری انقلاب فلسطین و رهبری انقلاب اسلامی ایران داشته‌است». این محکوم پرونده‌های تروریستی از ستایش‌کنندگان قاسم سلیمانی، فرمانده پیشین نیروی قدس سپاه پاسداران بود. مرگ انیس نقاش در دوره‌ای اتفاق افتاد که ماشین ترور علیه مخالفان جمهوری اسلامی در بیرون مرزهای ایران مدتی است شتاب تازه‌ای گرفته‌است.

حزب‌الله لبنان که از سوی آمریکا، آلمان و چندین کشور دیگر جهان به عنوان یک گروه تروریستی شناخته می‌شود، در بیانیه‌ای به مناسبت مرگ انیس نقاش، او را «از مهم‌ترین متفکران منطقه» دانست که «پژوهش‌های راهبردی بسیار» او در روند رویارویی هم‌مسئله‌کنش با اسرائیل «تحول مهمی» ایجاد کرده‌است. دو مقام دفتر علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی نیز نقاش را «مبارز و مجاهد» خوانده‌اند. علی‌اکبر ولایتی، مشاور امور بین‌الملل رهبر جمهوری اسلامی، «تلاش‌های مستمر و بی‌نظیر» نقاش در حمایت از جمهوری اسلامی را ستود. محسن قمی، معاون ارتباطات بین‌الملل دفتر خامنه‌ای نیز در پیامی اعلام کرد «پشتیبانی و حمایت‌های شجاعانه نقاش از جمهوری اسلامی از نقاط برجسته کارنامه انیس نقاش است» عطاالله مهاجرانی، از وزرای پیشین جمهوری اسلامی که اکنون ساکن لندن است، در توییتری انیس نقاش را «دوست قدیمی» خود خواند که «در تفسیر و تحلیل مسائل لبنان و منطقه از دیگران متمایز بود، اطلاعات دقیق، اشراف جامع در تفسیر وقایع داشت».

• صادق خلغالی دخالت در طرح ترور بختیار را تکذیب کرد.

سه تن از کماندوهایس از حمله دستگیر و یک زن و مرد گرفتند

# حمله «پاسداران اسلام» به خانه شاهپور بختیار

یک انبار اسلحه و بمب کودکان گران

در خانه سرهنگ باز نشسته کشف شد

تا این اثر عظیم باقی نمانده که قرار بود به سازمان کودتا بدهد

یکصد هشتاد و نهمین کودتا در بولیوی

فرمانده نیروی زمینی و ارتش عراق - در رابطه با سرریزات اخیر

## فرماندهان ارتش در رده های مختلف تغییر میکنند

فرماندهان جدید ارتش عراق -

یک زن و یک پلیس فرانسه در این حمله کشته شدند

هزاره مهمبدا و طلبیان اعزام دانشجوی

در جریان حمله به پاسداران بختیار -

• گروه پاسداران اسلام: بختیار را به اقدام معکوس گردهایم



شاهپور بختیار در جریان حمله به پاسداران اسلام -

انام خمینی سرپوستان جدید حج را تعیین کردند

جزئیات شهادت ۱۰ پاسدار انقلاب در بلوچستان

• جانشین صد انقلاب جدید پاسدار را تعیین کردند

بریده ای از روزنامه منتشر خبر ترور بختیار

## دومین سوء قصد به جان شاپور بختیار

در ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ (برابر با ۶ اوت ۱۹۹۱) شاپور بختیار و منشی وی، سروش کتیبه در خانه‌ی مسکونی بختیار در اطراف پاریس به صورت وحشتناکی به قتل رسیدند. ترور توسط گروه سه نفره، فریدون بویراحمدی، محمد آزادی و علی و کیلی راد که در قالب حامیان و دوستداران بختیار توانسته بودند به اقامتگاه وی نفوذ کنند، صورت گرفت. فریدون بویراحمدی عضو شورای نهضت مقاومت ملی ایران بود و از سال‌ها پیش به منزل بختیار رفت و آمد داشت. با وجود محافظت شبانه‌روزی از خانه‌ی بختیار و با وجود سیزده محافظ مسلح، قاتلان از خانه‌ی وی خارج و متواری شدند. جسد شاپور بختیار و سروش کتیبه در حدود ساعت ۱۱:۵۰ صبح روز ۱۷ مرداد ۱۳۷۰ در حالی که ۴۸ ساعت از مرگ آنها گذشته بود، پیدا شد. بعد از چند روز علی و کیلی راد در لوزان سوئیس، دستگیر شد و به فرانسه تحویل داده شد. او در جریان محاکمه‌اش در سال ۱۳۷۲ بیان کرد که «این ترور با دستور مسئولین وقت جمهوری اسلامی ایران انجام شده است.» زمانی که فرضیه‌ی دست داشتن حکومت ایران در ترور بختیار مشخص شد یکی از دختران او توانست در دادگاهی از سران جمهوری اسلامی ایران به جرم شرکت در ترور بختیار شکایت کند. شهین تاج بختیار (همسر دوم بختیار) و گودرز بختیار (پسر بختیار) هم توانستند به همین اتهام از جمهوری اسلامی ایران در دادگاه‌های آمریکا شکایت کنند. علاوه بر آن بنی صدر، علی رغم اختلافات دیرینه‌ای که با بختیار داشت در دادگاه بختیار حاضر شد و به نفع او شهادت داد. بنا به گفته‌ی وزیر خارجه‌ی فرانسه، محمود احمدی نژاد در اوایل دی ماه ۱۳۸۸ به دولت فرانسه پیشنهاد کرده بود که علی و کیلی راد را با کلوتیلد ریس، معلم فرانسوی که در حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸) در ایران دستگیر شده بود، معاوضه کنند؛ ولی دولت فرانسه این درخواست را رد کرد. در حالی که و کیلی راد به حبس ابد محکوم شده بود تنها چند روز بعد از آزادی کلوتیلد ریس با حکم دادگاهی در فرانسه پس از ۱۹ سال، از زندان آزاد شد. شماری از مقامات جمهوری اسلامی ایران نظیر حسن قشقایی و کاظم جلالی عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی از و کیلی راد استقبال کردند. به گفته‌ی نیکلاس سارکوزی رئیس جمهور وقت فرانسه، آزادی و کیلی راد مطابق با قانون و کاملاً عادی بوده است و او در این خصوص از حق عفو که در چارچوب اختیارات ریاست جمهوری فرانسه است، استفاده کرده است. بی‌بی‌سی می‌نویسد به باور بسیاری از فعالان سیاسی هم‌زمانی آزادی و کیلی راد با کلوتیلد ریس نشان از عمل معاوضه‌ی غیرمستقیم میان سران جمهوری اسلامی ایران و دولت فرانسه دارد و این آزادی نه تنها اتوماتیک و طبیعی و در چارچوب اقدامات قضایی نبوده بلکه نشان از تابعیت آن از عوامل سیاسی (فشار دیپلماتیک) بوده است.

## دست‌داشتن حکومت ایران در قتل بختیار، در کتاب خاطرات هاشمی‌رفسنجانی

اکبر هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات سال ۱۳۷۰ خود، صفحه ۲۵۹ با یادداشتی در روز ۱۶ مرداد ۱۳۷۰ به اطلاع‌رسانی علی‌فلاحیان از ترور بختیار اشاره می‌کند؛ در حالی که طبق گزارش رسمی پلیس فرانسه کشته شدن شاپور بختیار و منشی او، در ساعت ۱۱:۵۰ صبح روز ۱۷ مرداد ۱۳۷۰، یعنی ۴۸ ساعت بعد از قتل ایشان، معلوم شد. یعنی اطلاع پلیس فرانسه حاضر در محل از قتل بختیار ۲۴ ساعت پس از اطلاع هاشمی‌رفسنجانی از آن در تهران بود. به این ترتیب هاشمی‌رفسنجانی در کتاب خاطرات خود صریحاً به آگاه‌بودن وزارت اطلاعات کشور از موضوع قتل بختیار یک روز پیش از کشف جسد وی اعتراف می‌کند. جالب اینکه هاشمی‌رفسنجانی هم‌زمان با اشاره به خبر قتل بختیار بر «بی‌خبری» رسانه‌های جهانی از مرگ شاپور بختیار نیز تأکید می‌کند.



قاتلین شاپور بختیار

## متن کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۷۰ بدین شرح است؛

سه شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۷۰: آقای علی فلاحیان، وزیر اطلاعات آمد. درباره‌ی ضدانقلاب در خارج، «گزارش اطلاعاتی» داد.

چهارشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۰: آقای علی فلاحیان اطلاع داد که در فرانسه شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر رژیم پهلوی و یکی از کارکنانش در محل اقامت خود در پاریس کشته شده‌است. تا شب خبری در این جهت در گزارش‌های جهانی نیامد.

پنجشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۷۰: مدیران وزارت اطلاعات آمدند. آقای علی فلاحیان گزارش داد و من در صحبت مفصلی، آن‌ها را به مسایل اساسی «توجیه» نمودم. «بعد از ظهر» خبر کشته شدن شاپور بختیار و دستیارش منتشر شد و بازتاب وسیعی یافت. خبر آزادی مک کارتنی، گروه‌گان انگلیسی - در لبنان - بازتاب «وسیع‌تری» دارد.

جمعه ۱۸ مرداد ۱۳۷۰: در اخبار و گزارش‌ها، مسئله گروه‌گان‌های لبنان و مرگ بختیار، با تفسیرهای گوناگون درباره‌ی آن، در صدر خبرها است. به وزارت امور خارجه گفتم که برای کمک به آزادی دیگر گروه‌گان‌های غربی «فشار» بیاورند و توجهی به تهدیدها نشود.

یکشنبه ۲۱ مهر ۱۳۷۰: آقای علی فلاحیان، وزیر اطلاعات آمد حواشی بعد از ترور شاپور بختیار را گفت و نزدیک شدن آقای فریدون بویراحمادی به ایران و علل بازداشت آقای اسدی و خانم جهانبانی و احتمالات را توضیح داد. در مورد «کنترل» مأموران وزارت اطلاعات «تذکر» دادم.



دکتر شاپور بختیار:

درباره من هرچه می‌خواهید بنویسید و انتقاد کنید اما آن حرفی را که در آغاز بحث گفتم فراموش نکنید صدای نعلین آخوندها از صدای چکمه نظامیان خطرناکتر است و در صورت به قدرت رسیدن آخوندها، شما خودتان نخستین قربانیان آن‌ها خواهید بود

سخنان دکتر بختیار خطاب به روزنامه‌نگاران



## چگونگی قتل شاپور بختیار

در ششم اوت ۱۹۹۱، شاپور بختیار و منشی او سروش کتیبه در خانه‌ی بختیار، با وجود محافظان به قتل رسید. فریدون بویراحمدی، از همکاران نهضت و مورد اعتماد بختیار، به او می‌گوید چند تن از افسران بلند پایه سپاه می‌خواهند کودتا کنند و برای آنها درخواست ملاقات می‌کند، بختیار موافقت می‌کند. بویراحمدی در ششم آگوست ۱۹۹۱، ساعت ۵ بعد از ظهر، به همراه دو تن از افراد وابسته به جمهوری اسلامی به نامهای محمد آزادی (نام مستعار: ناصر نوریان و کیا) و علی و کیلی راد (نام مستعار: امیر کمال حسینی، نام حقیقی کوثری)، هر دو از اعضای واواک، به خانه‌ی بختیار رفتند و پس از کشتن او و منشی‌اش سروش کتیبه حدود ساعت شش، بدون اینکه مورد سوءظن محافظان بختیار قرار گیرند، محل را ترک کردند. در هفتم آگوست محمد آزادی و کیلی راد با دو گذرنامه‌ی جعلی ترکیه، با اسامی جعلی موسی کوثر و علی حیدر کیا به سوئیس رفتند، اما در مرز فرانسه و سوئیس مأموران مرزی سوئیس متوجه شدند که پاسپورت آنها تقلبی است و آنها را برگرداندند. آنها دوباره در دوازدهم آگوست، اینبار با اتوبوس به سوئیس، شهر ژنو رفتند و در آنجا از هم جدا شدند. محمد آزادی به احتمال بسیار قوی در پانزدهم آگوست موفق به فرار از سوئیس شد. بنا بر اسناد و مدارک دادستانی فرانسه و دادگاه بختیار، او افسر عالی رتبه‌ی واحد اطلاعات سپاه پاسداران و عضو عالی رتبه واحد «ویژه قدس» بود.



جدیدترین عکس محمد آزادی

وکیلی راد در بیست و یکم اوت در ژنو دستگیر و تحویل فرانسه داده شد. فریدون بویراحمدی چند روزی در پاریس مخفی ماند و سپس ناپدید شد.

غم انگیز ترین روز دادگاه، روزی بود که پزشک قانونی چگونگی قتل را شرح داد، او گفت: «... غیر ممکن است که یک نفر به تنهایی توسته باشد آقای بختیار را بکشد و ادعای وکیلی راد که آزادی به تنهایی دکتر بختیار را کشته، مردود است. برای قتل حداقل دو نفر لازم بود، یکی ذهن او را مشغول کرده و دیگری ضربه‌ای شدید به گردنش زده است. ضربه چنان شدید بود که تارهای صوتی دکتر بختیار از بین رفته و بیهوش شده است. بعد از بیهوشی دکتر بختیار، او را از روی کاناپه به زمین انداخته‌اند و یکی از آنها احتمالاً آزادی که قوی‌تر بود، خفه‌اش کرده است. پس از آن با چاقوی دنداندار نان بُری گلو و مچ دست او را بریده‌اند. با آن عمقی که زخمها دارد، در حالی که کارد هم تیز نبوده، قاتلان نیروی زیادی برای ایجاد چنان زخمهایی صرف کرده‌اند. زخمهای بختیار بعضی‌ها سه سانتیمتر طول و چهار سانتیمتر عمق دارد. بعضی‌ها دو و نیم سانتیمتر طول و پنج و نیم سانتیمتر عمق دارد. زخم شماره پنج بیشتر از هفت و نیم سانتیمتر عمق دارد. یک طرف گلو به کلی شکافته شده است. صورت دکتر بختیار کبود بود. به سینه‌اش ضربات متعدد وارد کرده بودند و به نظر می‌رسید که یکی از قاتلان روی سینه او نشسته و قفسه سینه را شکسته است... در مورد سروش کتیبه مرگ به وسیله خفگی انجام گرفته است. یک نفر با دست از پشت دهان او را گرفته و خفه‌اش کرده است. سپس سیزده ضربه چاقو بر او وارد کرده‌اند. ضربات چاقو به سینه و کتف او فرود آمده و با آخرین ضربه، تیغه چاقو، ران چپ او شکسته است. دهان و چشمان سروش به طرز عجیبی باز مانده است...»



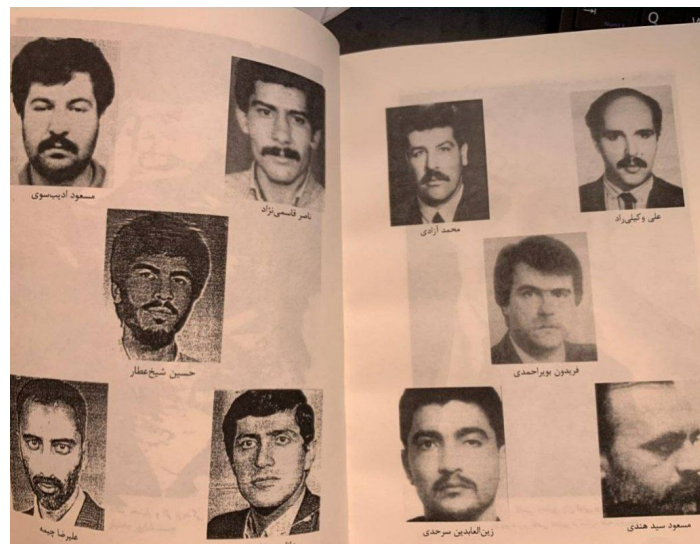
جدید ترین عکس فریدون بویراحمدی

محمد آزادی و فریدون بویراحمدی فرار کردند و تنها کسی که گرفتار قانون شد، علی وکیلی راد بود. روشن است که او در بازجوییها و نیز دادگاه گناه را بر گردن دو نفر دیگر بیاندازد. او پس از دستگیری، در بازجویی مورخ بیست و هفتم اوت ۱۹۹۱، صحنه قتل را چنین تشریح کرد: «سه ماه پیش اکبری در ایران با من تماس گرفت. محمدحسین خان طاهری نیز با او بود. از من خواستند تا به اتفاق محمد آزادی برای ملاقات با آقای بختیار به پاریس بروم. بیژن اکبری مرا استخدام کرد. قرار نبود آقای بختیار را بکشیم. یک روز قبل از آن اتفاق، فریدون در هتل جریان را به من گفت که باید بختیار را ترور کنیم. من از هتل بیرون رفتم و از تلفن عمومی به بیژن اکبری در ترکیه تلفن زدم و جریان را گفتم. بیژن گفت راه دیگری نداری و یادت باشد که زن و بچه‌ات در ایران هستند. هرچه به تو گفتند انجام بده و با بختیار از طرح انفجار پالایشگاه صحبت کن. در پاریس فریدون به من یک کروات سیاه داد که وقت ملاقات با آقای بختیار ببندم. فردا که به خانه بختیار رفتیم پلیس از ما بازرسی به عمل آورد. سروش کتیبه از ما استقبال کرد. آقای بختیار در سالن بود. کتیبه با صدای بلند گفت دوستانی که قرار بود آن طرح را به شما نشان بدهند، آمده‌اند. من حالم خوب نبود. تمام تنم خیس عرق بود. فریدون که متوجه شده بود گفت چیزیش نیست، گرمش شده‌است. کتیبه و بویراحمدی به طرف آشپزخانه رفتند. ما در سالن با آقای بختیار ماندیم. من طرح را به او نشان دادم و همینطور نامه‌ای را که محمدحسین خان طاهری برای او نوشته بود و قبل از مرگ برای او گذاشته بود. در آن لحظه چیزی به آقای بختیار گفتم که واقعیت نداشت و آن اینکه اهل کازرون هستم. فریدون بویراحمدی از من خواسته بود خود را اهل کازرون معرفی کنم. آقای بختیار ناسیونالیست بود و علاقه شدیدی به مردم آن ناحیه داشت. من همانطور که فریدون گفته بود، نقشه را روی میز کوچک پهن کردم. در این وقت بود که محمد آزادی به آقای بختیار حمله کرد و به من گفت پنجره را ببند. من وحشت کرده بودم. کتیبه و فریدون در آشپزخانه بودند. می‌بایست به آشپزخانه می‌رفتم تا کتیبه را صدا کنم. حالم خیلی بد بود به طوری که کتیبه از من پرسید چه‌ات شده؟ گفتم چشمم درد می‌کند. کتیبه به طرف سالن دوید بعد فریدون به آشپزخانه برگشت و گفت دنبال چاقو می‌گردم. یک چاقوی دیگر به من بده. چاقو و دستش غرق خون بودند. از من خواست به دنبال او بروم. اما من مات شده بودم... وقتی به سالن برگشتم کتیبه روی زمین ناله می‌کرد و بختیار روی کاناپه افتاده بود...»

«وقتی از آنجا خارج شدیم بویراحمدی ما را به یک پارک بزرگ برد. در آنجا لباس عوض کردیم. یادم نمی‌آید آیا گذرنامه‌های ایرانی ما را گرفت یا نه، ولی ما را جلوی مترو گذاشت و گفت خودش به شهر نانسو خواهد رفت و دیگر او را ندیدیم...»

## دادستانی فرانسه، پس از کشف جرم، برای افراد زیر، حکم پیگرد و دستگیری صادر کرد

- فریدون بویراحمدی، مامور وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی؛ جرم شرکت در قتل
- محمد آزادی، افسر عالیرتبه واحد اطلاعات سپاه؛ جرم شرکت در قتل
- علی و کیلی راد، مامور وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی؛ جرم شرکت در قتل
- مسعود ادیب سوسی، جرم تهیه گذرنامه و امور تدارکات ترور
- حسین شیخ عطار، ده سال مدیر بخش ماهواره‌ها در وزارت پست و تلگراف و تلفن بوده‌است، جرم تدارکات قتل
- مسعود هندی، جرم تهیه ویزا برای قاتلان و شرکت در تدارک ترور. او از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ مدیر دفتر تلویزیون جمهوری اسلامی در پاریس بود. او در تظاهرات دفاع از انیس نقاش و آزادی انیس از زندان بسیار فعال بوده‌است.
- زین العابدین سرحدی، شرکت در تدارکات قتل
- ناصر قاسمی نژاد، شرکت در تدارکات قتل
- غلام حسین شوریده شیرازی، شرکت در تدارکات قتل



دست اندر کاران قتل شاپور بختیار

## رای دادگاه برای قاتلان بختیار

دادگاه رسیدگی به قتل دکتر بختیار چند هفته بیشتر طول نکشید. هرچند که دادگاه از جمهوری اسلامی، مقامات و نهادهای آن نام نبرد، اما غیرمستقیم ترور دکتر بختیار را یک طرح از پیش آماده شده و سازمان یافته از سوی یک حکومت اعلام کرد. هیأت قضات، علاوه بر محکوم کردن علی و کیلی راد و مسعود سیدهندی، اعلام داشت:

- قتل دکتر شاپور بختیار و سروش کتیبه با نیت قبلی انجام گرفته و از پیش برنامه ریزی و سازماندهی شده است.
- بعلاوه، گروهی در بین ماههای مه ۱۹۹۱ تا آگوست ۱۹۹۱ در تهران، خاک جمهوری اسلامی، ژنو (سوئیس)، اسلامبول (استانبول)، پاریس و سورن (فرانسه) برای ارتکاب این قتل تشکیلاتی جنایتکارانه بوجود آورده اند که از جمله و کیلی راد و مسعود سیدهندی نیز عضو آن گروه بوده اند.
- دادگاه به این پرسش که «آیا این جنایت در تهران، توسط جمهوری اسلامی، تدارک دیده شده است؟» با اکثریت آراء پاسخ مثبت دادند.



جسد شاپور بختیار

کیفرخواست دادستانی در پرونده قضایی رسیدگی به قتل بختیار، برخلاف رأی دادگاه، بسیار روشن و شفاف است، زیرا در آنجا هم از وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی و هم از وزارت پست و تلگراف و تلفن ایران نام برد و آنها را رسماً متهم کرد که آنها از جمله برنامه‌ریزان و سازمان‌دهندگان قتل بختیار و سرورش کتیبه بودند. رأی دادگاه نیز بسیار گویا بود زیرا، دخالت مأموران عالی رتبه جمهوری اسلامی در وزارت اطلاعات و امنیت و نیز از طریق وزارت پست و تلگراف و تلفن قابل اثبات بود که این قتل در جمهوری اسلامی طراحی و برنامه‌ریزی شده و یک گروه برای انجام آن در ایران، ترکیه، سوئیس و فرانسه تدارک و سازماندهی کرده‌بودند.



استقبال رسمی از قاتل دکتر بختیار در تهران

## صادق خلخالی گیوی و صدور حکم شرعی قتل شاپور بختیار

شیخ محمد صادق گیوی (خلخالی) در خاطرات خود درباره‌ی محاکمه‌های پس از انقلاب چنین می‌نویسد:

«امام خمینی، حکومت و قضاوت شرعیه را به اینجانب محول فرمود تا طبق ضوابط شرعی مجرمین طاغوتی را محاکمه و به جزای اعمالشان برسانم. البته چنین حکمی برای آقایان احمد جنتی، انواری و ربانی شیرازی هم صادر شد. حضرت آقای جنتی، در اهواز و تهران، چند نفر از طاغوتیان را محاکمه و به اعدام محکوم کرد. اما آقای انواری و آقای ربانی دخالتی نکردند. اینجانب پس از دریافت حکم به محاکمه مجرمین درجه یک پرداختم. اولین کسانی که در دادگاه محاکمه و به جزای عمل خود رسیدند، عبارت بودند از: نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک، خسروداد فرمانده هوا نیروز، ناجی فرماندار نظامی اصفهان و رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کل کشور. این چهار نفر در شب ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۷ در مدرسه رفاه اعدام شدند و حکم اعدام آنها را اینجانب صادر کردم. در آن شب، من تعداد ۲۴ نفر را محکوم کرده‌بودم که به علت دخالت‌ها، فقط دستور اعدام چهار نفر یاد شده را صادر کردم. آنها در پشت بام مدرسه رفاه اعدام شدند و این اولین اعدام ما بود. البته من با خوردن خون دل، سرانجام توانستم در همان جا ۲۴ نفر را به تدریج اعدام کنم...»

حکم انتصاب خلخالی به خط آیت‌الله خمینی را در زیر می‌خوانید:

بسمه تعالی

جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته

به جنابعالی مأموریت داده‌می‌شود تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل می‌شود حضور به هم رسانید و پس از تمامیت مقدمات محاکمه با موازین شرعیه حکم شرعی صادر کنید.

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

در این نوشته، دو نکته حائز اهمیت است: نخست اینکه، برخلاف گفته‌ی آقای خلخالی، تاریخ صدور این حکم یازده روز پس از نخستین اعدام‌هاست و دیگر اینکه آیت‌الله خمینی تنها و تنها از انجام مقدمات محاکمه با موازین شرعی و صدور حکم شرعی یاد می‌کند، که محاکمه عادلانه سازگار با اصول حقوقی و قضایی بین‌المللی

شناخته نشده بود. از این رو در پاسخ اعتراض ما به این شیوه محاکمه و اعدام‌های فوری و غیر قضایی، می‌توان گفت که مجرمیت اعدام‌شدگان از پیش محرز بود فقط می‌بایستی هویت آنان احراز می‌شد. (نقل به مفهوم)

آقای خلخالی همچون آیت‌الله خمینی نیازی به انجام تحقیقات و استماع مدافعات متهمان نمی‌دید و محاکمه‌ی چند دقیقه‌ای او فجایی در تهران، کردستان، خوزستان، گنبد و دیگر شهرهای ایران به بار آورد که در روزنامه‌های آن دوران درج شد. اما مأموریت آقای خلخالی محدود به ایران نمی‌شد و جنگ او با «ضد انقلاب» به فراسوی مرزهای ایران می‌رفت. از این رو، در اردیبهشت ۱۳۵۸ برای نخستین بار، و سپس در مصاحبه‌های متعدد اعلام کرد که شاپور بختیار مفسد فی الارض است. بدین سان مجوز شرعی برای قتل آقای بختیار از سوی حاکم شرع منصوب آیت‌الله خمینی، صادر شد و انجام آن به عهده‌ی انیس نقاش، آرشیتکت لبنانی شیعی مذهب گذارده شد.

در حمله‌ی وی با مسلسل به آپارتمان مسکونی شاپور بختیار در حومه‌ی پاریس، روز ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ (۲۷ تیر ۱۳۵۹) یکی از مأموران پلیس محافظ آقای بختیار و یکی از ساکنان آن ساختمان کشته شدند. مأمور دوم، ۲۲ ساله، جراحت سختی دید و تا آخر عمر فلج بود و چند سال پیش درگذشت. انیس نقاش به حبس ابد محکوم شد، ولی پس از گذراندن ده سال زندان و در ازای آزادی گروگانهای فرانسوی در لبنان، مورد عفو قرار گرفت و به ایران بازگشت و عزت و مکنت فراوان یافت. هنوز یک سال از بازگشت انیس نقاش به ایران نگذشته بود که طرح کشتن شاپور بختیار دوباره و این بار به صورت حرفه‌ای و با شرکت یک شبکه تروریستی مستقر در تهران، استانبول، ژنو و پاریس به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد.

محاکمه‌ی متهمان روز ۲ نوامبر ۱۹۹۴ در دادگاه جنایی پاریس آغاز شد و تا ۶ دسامبر همان سال ادامه داشت. با توجه به اتهام تروریسم، دادگاه جنایی پاریس به طور اختصاصی، بدون حضور هیأت منصفه ولی با شرکت هفت قاضی (۴ زن و ۳ مرد) در کنار رئیس دادگاه، تشکیل شد. جلسه‌های محاکمه علنی بودند. در جریان محاکمه، شهادت ۹۳ تن شنیده شد. علی و کیلی راد و زین العابدین سرحدی هر یک سه و کیلی و مسعود هندی یک و کیلی داشتند که همه در زمره وکلای گران قیمت از جهت حق الوکاله بودند. بنابر کیفرخواست دادستان، سفر علی و کیلی راد و محمد آزادی به پاریس از ماهها قبل از تاریخ وقوع جنایت، برنامه‌ریزی شده بود. روز ۲۹ مه ۱۹۹۱ (هشتم خرداد ۱۳۷۰) دو گذرنامه جدید برای آنان صادر شده بود. برای محمد آزادی با نام ناصر نوریان و علی و کیلی راد با نام امیر کمال حسینی کارت شناسایی در ست کردند. روز ۱۳ ژوئن، فریدون بویراحمدی دو دعوتنامه



برای آنان فرستاد. دعوتنامه‌ها به نام خانم ماریز میشل، دوست فریدون بویراحمدی که در شهر رمس (Reims) اقامت داشت، صادر شده بودند.

علی و کیلی راد روز ۲۳ ژوئن و محمد آزادی روز ۲۶ ژوئن با ارائه گذرنامه‌های جدید خود به سفارت فرانسه در تهران، درخواست ویزا کردند و در تقاضانامه‌های خود قید نمودند که از سوی شرکت سیفاکس برای خرید لوازم یدکی الکترونیک مأموریت دارند. معرف آنان به سفارت فرانسه، مسعود هندی مشاور بازرگانی شرکت سیفاکس بود که با دخالت وی ویزاها به سهولت صادر شد.

در کیفرخواست، به ترورهای مخالفان جمهوری اسلامی ایران که در خاک فرانسه انجام شده بود، از جمله به ترور مصطفی (شهریار) شفیق، سیروس الهی و عبدالرحمن برومند دوست و هم‌رزم دیرین شاپور بختیار اشاره کردند. اما از سایر ترورها در دیگر کشورهای اروپایی یاد نشد، به ویژه ترور عبدالرحمن قاسملو و دو تن از یارانش در وین که در جریان آن یکی از کارمندان سفارت جمهوری اسلامی در اتریش مجروح شد و مدت‌ها تحت پیگرد قضائی بود ولی در نهایت با استفاده از گذرنامه سیاسی از اتریش گریخت. از این رو، سازماندهی ترور شاپور بختیار مستلزم تدارک مقدمات گوناگون و پیچیده‌ای به ویژه برای فراری دادن جنایتکاران پس از انجام مأموریتشان بود. درخواستهای ویزا از سفارت فرانسه و سفارت سوئیس در تهران زیر پوشش فعالیت‌های بازرگانی شرکت‌های «سیفاکس» و شرکت سوئیسی «کمتارا» صورت گرفت.

مسعود هندی، به درخواست حسین شیخ عطار، به سهولت برای علی و کیلی راد و محمد آزادی از سفارت فرانسه در تهران ویزا گرفت. غلامحسین شوریده شیرازی، که واسطه معاملات تجارتهی چندین وزارتخانه با کشورهای خارجی از جمله شرکت سوئیسی «کمتارا» بود، از مدیر این شرکت خواست که صدور دو ویزا برای دو دوست او را تسهیل کند

دو دعوتنامه به نام این شرکت از طریق تلکس به سفارت سوئیس در تهران مخابره شد، دو ویزا برای زین‌العابدین سرحدی و ناصر قاسمی‌نژاد در فاصله ۳۰ ژوئیه تا ۷ اوت صادر شد. از سوی دیگر، طراحان برنامه ترور نمی‌خواستند که ملیت ایرانی قاتلان به هنگام فرار از فرانسه تا ورود آنان به استانبول فاش شود. بدین منظور، دو تن از گماشتگان خود به نام بیژن اسفندیاری و منوچهر شیبانی فر را به استانبول فرستادند. اینان از تهران با فردی به نام مسعود ادیب سوی در تماس بودند که به درخواست آنان برایشان آپارتمانی در استانبول تا تاریخ ۲۰ اوت اجاره کند. بنا به ادعای کیفرخواست، مسعود ادیب سوی متولد ایران بود که در سال ۱۳۶۴ ملیت ترک را هم کسب کرده بود. او به

ظاهر تاجر فرش و پارچه است، ولی حرفه واقعی او جعل اسناد دولتی بود. او به درخواست منوچهر شیبانی فر دو گذرنامه ترک به نام های موسی کوثر و حیدر کایاعلی برای علی و کیلی راد و محمد آزادی تهیه کرد و گذرنامه ها را تحویل وی داد. علی و کیلی راد و محمد آزادی هنگام ترک ایران به مقصد پاریس، این دو پاسپورت را هم با خود داشتند. با عدم آمادگی ویزاهای سوئیس، انجام ترور به تعویق افتاد و با توجه به انقضای مدت ویزاهای فرانسه، روز ۱۷ ژوئیه علی و کیلی راد و محمد آزادی با ارائه گذرنامه های پیشین خود و دعوتنامه های ارسالی توسط فریدون بویراحمدی از سفارت فرانسه درخواست ویزا کردند. اعمال نفوذ مسعود هندی آن چنان کارساز بود که مأموران سفارت متوجه شباهت عکس های آنان با دارندگان دو ویزای قبلی نشدند و ویزاهای جدید روز ۲۶ ژوئیه صادر شدند. روز ۲۵ ژوئیه، علی و کیلی راد به وسیله تلفن، آپارتمانی در بخش ۱۳ پاریس برای فردی به نام ناصری اجاره کرد.

روز ۳۰ ژوئیه علی و کیلی راد و محمد آزادی وارد فرودگاه اورلی شدند و مورد استقبال فریدون بویراحمدی قرار گرفتند. آنان در هتلی در بخش ۱۵ پاریس مستقر شدند. روز دوم اوت علی و کیلی راد کلید آپارتمان استیجاری را از مالک آن دریافت و خود را ناصری معرفی کرد. این آپارتمان پس از وقوع جنایت برای مدتی محل اختفای فریدون بویراحمدی بود، علی و کیلی راد هرگز در آن مستقر نشد. روز واقعه، فریدون بویراحمدی به دنبال محمد آزادی و علی و کیلی راد به هتل محل سکونت ایشان رجوع کرد و متصدی هتل متوجه شد که او با تراشیدن ریش خود تغییر قیافه داده است.

پس از وقوع جنایت، قاتلان با اتومبیل ب.ام.و فریدون بویراحمدی راهی جنگل بولونی در حومه پاریس شدند و لباس های خود را که آغشته به چند قطره خون بود، در یک آشغال دانی انداختند. لباس ها چند روز بعد توسط پلیس کشف شدند. در اتومبیل فریدون بویراحمدی هم چند قطره خون مشاهده شد. فریدون بویراحمدی در پاریس ماند و دو نفر دیگر طبق نقشه ای که داشتند عازم لیون شدند و از آنجا با تاکسی به شهر نازسی رفتند و روز هفتم اوت در مرز فرانسه و سوئیس گذرنامه ترک خود را به پلیس ارائه دادند. پلیس سوئیس متوجه جعلی بودن ویزاهای سوئیس مندرج در پاسپورت های ترک شد، بنابراین آنان را به فرانسه بازگرداند.

آنها چهار روز در چند شهر فرانسه سرگردان ماندند و از هتلی به هتل دیگر رفتند و سرانجام روز ۱۲ اوت مخفیانه از مرز گذشتند و خود را به ژنورساندند. در ژنو علی و کیلی راد و محمد آزادی از هم جدا شدند. علی و کیلی راد دو شب را در هتل گذراندند. رابط او فردی به نام بیژن اکبری بود که پس از اخذ گذرنامه ترک او، با هم قرار گذاشتند که

روز چهاردهم اوت یکدیگر را ملاقات کنند تا ترتیب فرار او را بدهد. محمد آزادی در هتل «اتوآل» مستقر شد در حالیکه شریک جرم او ناصر قاسمی نژاد از چهار روز قبل در انتظار او بود. این دو، روزهای ۱۴ و ۱۵ اوت در هتل «ژان ژاک روسو» گذراندند. تماسهای تلفنی آنان با مسعود ادیب سوی در استانبول توسط پلیس ترکیه ضبط شد و پس از صدور برگ جلب ادیب سوی از طرف دادگستری فرانسه، در هشتم سپتامبر ۱۹۹۲ یعنی بیش از یک سال پس از تاریخ وقوع جنایت، در اختیار دادگستری فرانسه قرار گرفت. وی مدت‌ها پیش از این تاریخ همچون پنج متهم دیگر فراری بود و به احتمال فراوان در ایران زندگی می‌کرد.

بنابر کیفرخواست، زین العابدین سرحدی هم بین ۱۳ تا ۱۷ اوت در ژنو بود و در هتل اقامت داشت. وی روز ۱۳ اوت وارد فرودگاه ژنو شد و همچون ناصر قاسمی نژاد نشانی خود را در ایران روی اوراق هتل چنین نوشت: خیابان نیروی هوایی شماره ۴۹۶.



علی و کیلی راد یکی از قاتلین بختیار پس از آزادی از زندان و لحظه‌ی ورود به ایران

زین‌العابدین سرحدی چه در مرحله بازپرسی و چه در جریان محاکمه گفت که برای انجام مأموریتی سه ماهه در سفارت جمهوری اسلامی در برن (سوئیس) روز ۱۲ اوت عازم سفر بود و طبق رویه معمول گذرنامه‌اش را چهار روز قبل از تاریخ حرکت به پلیس فرودگاه تحویل داد. روز عزیمت به او گفتند که گذرنامه‌اش مفقود شده‌است. او ناگزیر شد گذرنامه و ویزای جدیدی بگیرد و سرانجام روز ۳ سپتامبر وارد فرودگاه ژنو شد. او مدعی بود که فرد دیگری از گذرنامه او سوءاستفاده کرده‌است. او روز ۲۳ دسامبر ۱۹۹۱ توسط پلیس سوئیس دستگیر شد و حکم استرداد وی در ۲۵ مه ۱۹۹۲ صادر و به دولت فرانسه داده شد. از سوی دیگر، علی و کیلی‌راد در روزی که با بیژن اکبری قرار داشت دیر رسید و یک هفته در ژنو سرگردان ماند تا اینکه روز ۲۱ اوت توسط پلیس سوئیس دستگیر شد و حسب درخواست دادگستری فرانسه در تاریخ ۲۷ اوت به دولت فرانسه مسترد گردید. وی در جریان محاکمه، منکر ارتکاب قتل شد و گفت که او و محمد آزادی از طرفداران شاپور بختیار بودند و برای مذاکره با او پیرامون طرح انفجار پالایشگاه شیراز، به پاریس آمده بودند؛ شب واقعه فریدون بویراحمدی آنان را در جریان قتل بختیار گذاشت و او هم از ترس با آن دو به منزل شاپور بختیار رفت، ولی در قتل‌ها شرکت نداشت.

در جریان محاکمه، اظهارات یا شهادت ۹۳ تن استماع شد و از جمله اظهارات گیو بختیار، افسر پلیس و فرزند شاپور بختیار که مسئولیت حفاظت پدرش را داشت و با گروه نگهبانان در تماس بود و اسامی ملاقات کنندگان پس از تصویب وی به نگهبانان ارائه می‌شد.

او گفت که ساعت ده، روز ششم اوت صورت ملاقات کنندگان را به فرمانده نگهبانان داد و اضافه کرد که پدرش با او در باره‌ی علت آن ملاقات چیزی نگفته‌است. دیگر اینکه زوج پرتغالی که در منزل شاپور بختیار خدمت می‌کردند، به تعطیلات تابستانی رفته بودند و فریدون بویراحمدی از این امر باخبر بود. فرمانده نگهبانان گفت که ملاقات کنندگان گذرنامه‌هایشان را تحویل دادند، بازرسی بدنی شدند، اسامی آنان در دفتر ثبت شد و سپس، ورود آنان به آگاهی منشی آقای بختیار رسید. در دست علی و کیلی‌راد یک هدیه بسته‌بندی شده وجود داشت که مورد بازرسی قرار گرفت. ساعت شش هر سه نفر خارج شدند. فریدون بویراحمدی به دفتر نگهبانی آمد و دو تن دیگر در باغ ماندند. بویراحمدی گفت که چون آنها زبان فرانسه نمی‌دانند او برای استرداد گذرنامه‌ها آمده‌است و چون او را می‌شناخت و یک هفته قبل به همراهی ده تن از دوستان شاپور بختیار برای شرکت در یک جلسه آمده بود، گذرنامه‌ها را به وی تحویل دادند.

روز هفتم اوت نگهبان‌ها عوض شدند. فردای آن روز گیو بختیار، مراجعه کرد و گفت که تلفن دائم بوق اشغال می‌زند. پس از ورود به منزل مشاهده کرد که گوشی تلفن را روی زمین گذاشته‌شده، جنازه سروش کتیبه جلو سالن و جنازه شاپور بختیار روی کاناپه در انتهای سالن افتاده‌بود.

پزشک قانونی علت مرگ را خفگی و ضربات کارد اعلام کرد. در گردن بختیار جای ۱۳ ضربه کارد بود. ضربه‌ها را با کارد آشپزخانه زده‌بودند. سروش کتیبه پنج زخم بزرگ در ناحیه جگر و قلب و ستون فقرات داشت و مقدار زیادی زخم‌های کوچک که با کارد نان‌بری ایجاد شده بودند. تکه شکسته کارد زیر جسد به دست آمد. حمله به قدری سریع بود که قربانیان هیچگونه دفاعی نکرده‌بودند.

پیش از آغاز تحقیقات از پزشک قانونی، رئیس دادگاه از همسر و فرزندان شاپور بختیار خواست که جلسه دادگاه را تا ختم تحقیقات ترک کنند. شنیدن آن اظهارات نه تنها برای بازماندگان بلکه برای وکلای دادگستری هم جانگداز بود. دادگاه پس از استماع مدافعات وکلای متهمان حاضر و مدعیان خصوصی و اخذ آخرین دفاع از متهمان و انجام مشاوره، در ساعت ۲۰ روز ششم دسامبر رأی خود را اعلام کرد.

در رأی آمده‌بود که سازماندهی جنایت از تهران صورت گرفته و توسط یک شبکه تبهکار حرفه‌ای تروریست به مرحله اجرا در آمده‌است. علی و کیلی‌راد با قید ۱۸ سال حبس به عنوان حداقل مجازات به حبس ابد محکوم شد. مسعود هندی به ۱۰ سال حبس محکوم شد که حداقل دو سوم آن را بایستی می‌گذرانند. زین‌العابدین سرحدی از همه‌ی اتهام‌هایش تبرئه شد. حکم برائت زین‌العابدین سرحدی بهترین دستاویز برای جمهوری اسلامی بود تا در یک اطلاعیه رسمی اعلام کند که تیره کارمند وزارت امور خارجه ایران دلیل بر آن است که جمهوری اسلامی هیچگونه نقشی در قتل شاپور بختیار و سروش کتیبه نداشتند. فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های دفاع از حقوق بشر در اطلاعیه‌ای در پاسخ به مقامات جمهوری اسلامی خاطر نشان ساخت که سازماندهی چنین شبکه‌ای از تبهکاران حرفه‌ای و تدارک و سایل و مقدمات ورود جنایتکاران به فرانسه و سوئیس و به ویژه فراری دادن آنان زیر پوشش گذرنامه‌های اصل و جعلی با هویت‌های گوناگون، تنها و تنها از عهده‌ی یک دولت بر می‌آید.

نکته دیگری که حائز اهمیت بود، این است که در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۹۱ دادگستری فرانسه با صدور قرار دستگیری قضایی بین‌المللی و ابلاغ آن از طریق مجاری دیپلماتیک، از جمهوری اسلامی ایران درخواست کرد که در تعقیب مجرمان فراری با دادگستری فرانسه همکاری کند و به عنوان نمونه تو ضیح دهد که چرا برای قاتلان، دو گذرنامه با دو هویت جداگانه صادر کرده‌اند؟ یا اینکه از حسین شیخ عطار، مدیر شرکت مخابرات ایران و غلامحسین

شوریده‌شیرازی‌نژاد که واسطه معاملات دولتی ایران با خارج و از نزدیکان رهبر کنونی جمهوری اسلامی است، بازجویی به عمل آورند.

تحقیقات دادگستری فرانسه بیش از سه سال به طول انجامید، ولی جمهوری اسلامی ایران هرگز نه قرار معاضدت قضایی بین‌المللی را به مرحله اجرا گذاشت و نه کوچک‌ترین پاسخی در اینباره به نامه‌های مکرر وزارت امور خارجه فرانسه داد. دو سال و نیم بعد، روز ۱۰ آوریل ۱۹۹۷، دادگاه جنایی برلین در پرونده‌ای معروف به جنایت میکونوس، به صراحت اعلام کرد که تصمیم درباره‌ی این جنایات در «کمیته امور ویژه» اتخاذ می‌شود.

در این حکم آمده‌است: «پرونده نابودی مخالفان در خارج از کشور در صدر عملیات این کمیته قرار دارد. از این کمیته در قانون اساسی نام برده نشده‌است. ولی فقیه، رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه، رئیس و نماینده‌ی دستگاه اطلاعات و امنیت کشور از اعضای این کمیته هستند.» در پی صدور این رأی، قرار بازداشت علی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات جمهوری اسلامی صادر شد. ولی پروژهای قتل‌های سیاسی معروف به قتل‌های زنجیره‌ای که چند سال پس از صدور حکم دادگاه برلین، توسط اعضای وزارت اطلاعات طراحی و به مرحله عمل درآمد، نشان داد که «جوخه‌های مرگ» همچنان فعالند و حکم حاکم شرع همچنان لازم‌الاجرا و واجب‌الاطاعه می‌باشد.



علی و کیلی‌راد و همسرش (استقبال نظام جمهوری اسلامی از او)

## مسعود هندی

مسعود هندی شخصی که برای قاتلان بختیار ویزا تهیه کرده بود، علاوه بر اینکه او در ایران به تجارت مشغول بود، سالها در رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی مشغول به کار بود و با علی و کیلی راد و محمد آزادی در جلوی ساختمان رادیو تلویزیون قرار گذاشته بود و در فاصله ۱۱ تا ۲۱ ژوئیه از ساختمان «صدا و سیما» بارها تماس تلفنی با مسعود ادیب‌سوی گرفته بود، روز ۲۸ ژوئیه عازم پاریس شد و روز دوم اوت، دو روز پس از ورود علی و کیلی راد و محمد آزادی، به ایران بازگشت. مسعود هندی بعد از یک ماه و اندی، دوباره ولی اینبار به همراه همسر و فرزندانش راهی پاریس شد پس از آن روز ۱۷ سپتامبر در هتل محل اقامتش در بخش ۱۵ پاریس دستگیر شد. او در جریان محاکمه انکار کرد که از نقشه‌ی ترور با خبر و با درخواست حسین شیخ عطار، برای ویزای علی و کیلی راد و محمد آزادی اقدام کرده بود



مسعود هندی

«سه سال بازجویی، پنج هفته دادگاه و هفت سال در زندان انفرادی با مراقبت‌های ویژه... هفت سال ۲۲ ساعت تنهایی در یک سلول چند متری... این تاوان کسی بود که از دولتش در مقابل جهان حمایت کرد...» این‌ها بخشی از گفته‌های مسعود هندی است؛ نماینده‌ی صداوسیما ایران در پاریس که در سال ۱۳۷۰ به اتهام معاونت در قتل شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر دوره‌ی پهلوی در فرانسه دستگیر شد. «پرونده ۱۲۲۰» دادگاه دولتی فرانسه که قاضی نتوانست آن را ثابت کند اما هندی را در زندان نگه داشت و اجازه ملاقات با فرزندانش را از او سلب کرد. پرونده‌ای که قانون قضایی فرانسه را به چالش کشاند و بعد از ۱۷ سال موضوع پایان‌نامه محمدجواد رجب‌بیگی دانشجوی حقوق دانشگاه شد. پایان‌نامه‌ای که در قالب مستندی با عنوان «پرونده ۱۲۲۰» در برنامه «به اضافه مستند» شبکه مستند به تهیه‌کنندگی سید حسین سبطی پخش شد. این مستند با روایتی از ۱۷ مرداد ۱۳۷۰ که جنازه شاپور بختیار در خانه‌اش در حومه پاریس کشف شد، آغاز می‌شود. بر اساس شواهدی که در فیلم ارائه شده با توجه به فعالیت‌های بختیار، رسانه‌های خبری این قتل را به ایران نسبت دادند و بعد از چند روز زین‌العابدین سرحدی کارمند سفارت ایران در سوئیس را به عنوان متهم به قتل دستگیر کردند. بر اساس قرائن پرونده سرحدی به جرم آنکه قصد کمک به علی و کیلی راد و محمد آزادی، دو متهم اصلی داشت - که نامی از آن‌ها در فیلم نیست - بازداشت شد. اما دادگاه فرانسه او را به دلیل نداشتن قرائن آن‌طور که در فیلم گفته می‌شود آزاد می‌کنند. اما ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود و پلیس فرانسه به سراغ مسعود هندی می‌رود؛ او کارمند سازمان صداوسیما در دفتر پاریس بود. اما هندی در مرداد ۱۳۷۰، در فرانسه نبود و یک ماه بعد از ترور بختیار به پاریس بازگشته بود و بی‌خبر از هر جا وقتی در کنار خانواده‌اش در هتل آپارتمان محل اقامتشان بودند دستگیر شد.

هندی متولد ۱۳۳۶ در بازارچه قوام‌الدوله است. فوتبالیستی که در آستانه پیوستنش به پاس و همبازی شدنش با ناصر حجازی، به خاطر دستگیری برادرش فوتبال حرفه‌ای را رها کرد و بعد از چند سال برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و لیسانس خود را در رشته سینما و فوق‌لیسانس را در هنرهای تجسمی گرفت. در آستانه انقلاب در فرانسه به جریان انقلاب پیوست و به عنوان خبرنگار در نوفل‌لوشاتو مشغول به کار شد. او یکی از خبرنگاران بود که در نخستین پرواز، پیشاپیش پرواز امام خمینی به تهران رسید. هندی بعد از انقلاب با توجه به فعالیت‌هایش در صداوسیما استخدام شد و به خاطر تسلط به زبان فرانسه به عنوان نماینده‌ی صداوسیما به پاریس رفت. او می‌گوید: «درست یک هفته بعد از آنکه به فرانسه رفتم و در دفتر نمایندگی صداوسیما مستقر شدم جنگ تحمیلی شروع شد.» حضور هندی در پاریس همزمان با فعالیت‌های اپوزیسیون ضدانقلاب بود. ابوالحسن بنی‌صدر که خود را همچنان رئیس‌جمهور ایران می‌دانست همراه با مسعود رجوی در فرانسه بود و در جای دیگری از پاریس هم شاپور بختیار به عنوان



نخست وزیر، دولت در تبعید را تشکیل داده بود. به گفته‌ی هندی: «در آن زمان پاریس به‌شت تروریست‌ها بود و از گروه رجوی تا بختیار از دولت فرانسه کمک‌هزینه می‌گرفتند.»

هندی تا پایان جنگ در دفتر نمایندگی ایران در فرانسه باقی ماند. او یکی از خبرنگاران معترضی بود که فرانسوی‌ها، او را خوب می‌شناختند. هندی در سخنرانی‌های اپوزیسیون شرکت می‌کرد و به حرف‌هایشان هم اعتراض داشت؛ به طوری که رسانه‌های فرانسه او را به عنوان «ریشوی معروف» یاد می‌کردند.

او پس از جنگ همزمان با کار در صداوسیما، شرکتی را در پاریس تاسیس کرد که تلفن‌های کارتی را به ایران می‌آورد. هندی مهرماه ۱۳۷۰ بعد از مدتی که در ایران بود بار دیگر به فرانسه رفت و آن‌طور که محمد، پسر بزرگش اظهار کرد قرار بود در مورد مدرسه آن‌ها تصمیم بگیرند. اما این بار از ابتدای ورود تحت تعقیب و مراقبت‌های پلیس فرانسه بود. مراقبت‌هایی که خیلی زود با انتشار گزارشی در یک روزنامه فارسی‌زبان به اسم "ایران" مشخص شد آمدن او به خاطر قتل بختیار بوده‌است؛ تعقیب‌هایی که سرانجام با حمله ماموران امنیتی و پلیس فرانسه به هتل محل اقامتشان به دستگیری هندی و همسرش منتهی شد.

فرزندان هندی در کنار پدر از خاطره تلخ دستگیری پدر یاد می‌کنند و آن را سخت‌ترین لحظه زندگی‌شان می‌دانند. خاطرات مشترک خانواده از آن ساعت حمله‌ی ماموران پلیس و دستبند زدن به پدر و مادرشان بود. هر کدام را به زندانی بردند. بچه‌ها را سه روز در پرورشگاه دولتی نگه داشتند تا همسرش از زندان آزاد شد و با بچه‌ها به ایران بازگشت اما هندی در زندان ماند. او به یاد می‌آورد زمانی که دستگیر شد برای چند ساعت دست‌بسته در یک ماشین بود: «۴ ساعت توی ماشین عین برده نشسته بودیم. از من پرسیدند می‌دانی برای چه آمدند بگیرت؟ گفتم بله برای قتل بختیار. گفتند خوبه خودت می‌دانی. گفتم خیر در روزنامه‌ها خواندم.»

اتهام هندی، گرفتن ویزا برای کسانی بود که متهم به قتل بودند؛ اتهامی که در طول دادگاه‌هایش آن را رد کرد و تاکید داشت که او با توجه به فعالیت تجاری شرکتش برای افراد زیادی ویزا گرفته‌بود و همیشه چنین کاری می‌کرد. به گفته‌ی هندی: «طبق قانون، ۴۸ ساعت بیشتر نمی‌توانند شخصی را در بازداشتگاه نگهداری کنند اما من را ۷۲ ساعت در بازداشتگاه نگه داشتند که در این ۷۲ ساعت فقط پنج ساعت به صورت نشسته خوابیدم.»

بازجویی‌ها به مدت سه سال ادامه داشت و در این سه سال ممنوع‌الملاقات بود و هرچند روز یک بار سلولش را تغییر می‌دادند و در انفرادی می‌ماند. با این همه هندی مقاومت کرد. در طول بازجویی و دادگاه به اعتراض‌هایی که پیش

از این به بختیار داشت اشاره شد و هندی با دفاع از عملکرد خودش به کشتن بیش از ۵ هزار نفر در ایران همزمان با انقلاب به دستور بختیار اشاره کرد: «به آن‌ها گفتم از دید من بختیار خائن است. خیانتش هم آنجا بود که او با صدام که برای مردم ایران شبیه هیتلر بود همراه شد. گفتم به نظر من بختیار خائن است و شما هم تصدیق می‌کنید.» با این همه او می‌گفت در قتل بختیار نقشی نداشتم.

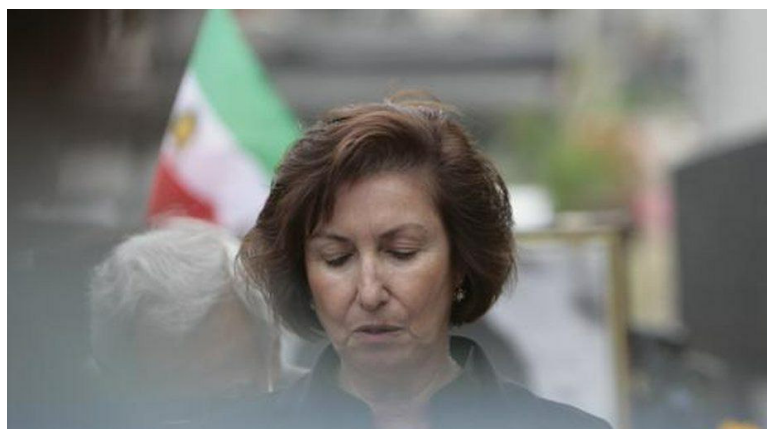
هندی بعد از سه سال به مدت پنج هفته روزی ۱۰ ساعت محاکمه شد: «ساعت ۶ صبح به دادگاه می‌بردند. هر بار از سلول تا ماشین ۵ بار برهنه کامل تفتیش بدنی می‌شدم. ساعت هفت بعد از ظهر باز به سلول بازمی‌گشتم تا فردا صبح ساعت ۶ در سلول بودم این روند بسیار آزاردهنده بود. یک بار در جابه‌جایی دستم را شکستند.» حتی در بیمارستان هم پلیس محافظ حاضر نشد دستبند را از دستم باز کند.

هندی در نهایت به جرم معاونت در قتل محکوم شد؛ حکمی که هیات منصفه به خاطر عدم ادله کافی آن را رد کردند. اما آنچه کارمند سازمان صدا و سیما را به مدت هفت سال پشت دیوارهای زندان نگه داشت حکمی بود که قاضی پرونده بر اساس علم خود ارائه داد؛ حکمی که به گفته‌ی دکتر سلمان کونانی وکیل دادگستری محلی اعتبار نداشت. کونانی که داوطلب شده بود با توجه به آشنایی با قوانین فرانسه از سوی هندی شکایتی نسبت به حکم قاضی آماده کند، می‌گوید: «در قانون فرانسه معاونت در قتل به کسی گفته می‌شود که مسیر قتل را از طریق شرایطی ساده می‌کند و فردی را تحریک به قتل می‌کند که آن هم مجازاتش این نبود. در کنار این ادله‌ای برای اثبات معاونت در قتل وجود نداشت.» این وکیل دادگستری گفت: «ما در ماجرای آقای هندی با پدیده‌ای روبه‌رو شدیم که در قانون دادرسی فرانسه عجیب بود. ایشان هیچ ادله و شهادتی برای معاونت در قتل نداشتند. از سوی دیگر اتهاماتی که به آقای هندی وارد شده هیچ کدام در قانون فرانسه جرم نیست و دادگاه ایشان را به اشتباه به هفت سال محکوم کرده است.» محکومیتی که تبعات زیادی برای مسعود هندی و خانواده‌اش داشت؛ تبعاتی که به گفته‌ی هندی هنوز در کنار آن‌ها جریان دارد و فرزندانش بابت سال‌هایی که پدرشان در زندان بود مشکلاتی دارند. مشکلاتی که هیچ کس برای پرونده ۱۲۲۰ پاسخی ندارد.

## روایت فرانس، دختر شاپور بختیار از ماجراهای ترور پدرش

فرانس تنها فرزند شاپور بختیار بود که در خارج از فرانسه زندگی می‌کرد. دو پسر و یک دختر دیگرش در فرانسه بودند. وی درباره‌ی این جنایت این‌گونه توضیح می‌دهد: تابستان سال ۱۹۸۱ بود، ساعت شش یا هفت صبح که تلفن خانه «فرانس بختیار»، کوچک‌ترین فرزند «شاپور بختیار» در آمریکا به صدا درآمد. او آن زمان تازه از ایران خارج شده بود و در واشنگتن زندگی می‌کرد. وقتی تلفن را جواب داد، صدای پدرشوهرش را شنید که می‌گفت: «خبر بدی برای تو دارم؛ در آپارتمانی که پدرت زندگی می‌کند، تیراندازی شده‌است.»

فرانس بالاخره توانست با خواهرش تماس بگیرد او پی برد که در عملیات تروری که «انیس نقاش» انجام داده، یک پلیس فرانسه فلج شده و زنی که در آپارتمان روبه‌روی پدرش زندگی می‌کرد و همانم دختر دیگر بختیار به نام «ویویان» بود، به قتل رسیده بود. اگرچه شاپور بختیار برای دل‌جویی از خانواده‌ی ویویان به دیدار آنها رفت و برایشان نامه نوشت اما همسایه‌ها معترض شده بودند که آن آپارتمان دیگر امن نیست و خواستار نقل مکان شاپور بختیار شده بودند.



فرانس دختر بختیار

«خبر نگار» از فرانس بختیار درباره‌ی ماجرای ترور پدرش پرسید:

روایت شما از آن روز چیست؟ چه افرادی در خانه همراه پدرتان بودند؟ چه بر آن‌ها گذشت؟

شب قبل از ترور، خواهرزاده‌ام، «جهانشاه صمصام بختیاری» برای صرف شام به منزل پدر بزرگش رفته بود. تصمیم می‌گیرد شب را همان‌جا بماند. آن شب پسر خاله پدرم هم همراه آن‌ها بود. سر صبح با صدای تیراندازی بیدار می‌شوند. خوش بختانه با تلاش پسر خاله پدرم، آن‌ها نتوانستند داخل شوند. در اتاق آهنی بود و هرچه تیر زده بودند، به پدرم و دیگر ساکنان خانه برخورد نکرده بود.

خبر نگار: انیس نقاش می‌گوید بعد از این که «صادق خلخالی» در تلویزیون اعلام کرد گروهی را برای ترور شاپور بختیار راهی فرانسه کرده‌اند، سیستم امنیتی آپارتمان پدرتان تقویت شد درسته؟

فرانس: اصلاً خبر ندارم. حالا دیگر خواهر و یکی از برادرانم هم میان ما نیستند که از آن‌ها پرسیم. برادر دیگرم هم نمی‌تواند صحبت کند و حال مناسبی ندارد. همه ما پس از این ماجراها، یکی بعد از دیگری مریض شدیم. ما چهار برادر و خواهر بودیم و الان دو نفر از ما باقی مانده‌است. خواهر و برادر بزرگم را از دست دادیم. همه افسردگی گرفتیم. فشار زندگی می‌تواند آدم‌ها را مریض کند. من الان حالم خیلی بهتر است ولی برادر بزرگم حتی صدایش در نمی‌آید. آن زمان برادرم در پلیس فرانسه بود و مادرم هم که سال ۱۹۸۸، وقتی پدرم هنوز در پاریس بود، فوت کرد.

در زمان هر دو ترور، برادران به عنوان پلیس فرانسه از پدرتان محافظت می‌کرد؟

بله. برادرم اولین کسی بود که پدرمان را پیدا کرد. ۴۸ ساعت بود که پدرم فوت کرده بود اما پلیس فرانسه به سراغ او نرفته بود. چطور چنین چیزی ممکن است؟ آن‌هم در خانه‌ای که این‌همه رفت و آمد داشت. پدرم مرتب ملاقات‌کننده داشت. پلیس‌ها موقع ورود و خروج هر فردی، حتی من، پاسپورت‌ها را می‌گرفتند و زمان خارج شدن، تحویل می‌دادند. پس در این ۴۸ ساعت چه گذشت؟ چرا همه ساکت شدند؟ فرانسوی‌ها چه شدند؟ باز هم باید بگویم، سیاست است دیگر.

برادران اعتراضی نکرد؟ نرسید در این ۴۸ ساعت چه گذشته است؟

چرا؛ هم او و هم ما خیلی اعتراض و پی گیری کردیم ولی بهانه و دلیل می آورند. همه‌ی ما در دادگاه فرانسه بودیم. من از آمریکا برای دو ماه و نیم به پاریس رفتم تا بتوانم هر روز در دادگاه شرکت کنم. نتیجه چه شد؟ هیچی. فقط علی و کیلی راد را به زندان فرستادند؛ همین.

در دادگاه چه گذشت؟

در دادگاه، خواهرزاده‌ام صحبت کرد اما من و برادرم نمی توانستیم حرفی بزنیم. و کیلی راد روبه‌روی من نشسته بود. مدام خودم را کنترل می کردم تا به سمت او نپریم و خفه‌اش نکنم. البته پلیس نمی گذاشت نزدیک او شویم و در شان من هم چنین رویارویی نبود اما متأسفانه دقیقاً روبه‌روی من نشسته بود. دو ماه و نیم، هر روز صبح در تاریکی هوا به دادگاه می رفتیم و ساعت هشت شب، در تاریکی برمی گشتیم. زجری که ما در آن دادگاه کشیدیم، گفتنی نیست، آن همه جلسات هم نتیجه‌ای نداشت. فرانسه هیچ کاری نکرد. فقط گفتند اتفاقی است که افتاده و بدشانسی آورده که ممکن است سر خیلی‌ها بیاید. می گفتند آقای بختیار به هر کسی که از ایران می آمد، زیادی آزادی می داد و آن‌ها را به راحتی و بدون تحقیق برای ملاقات می پذیرفت. البته این مساله درست است. پدرم همه را قبول می کرد و می خواست با همه حرف بزند؛ به ویژه آن‌هایی که از ایران می آمدند. اما این جای کار را دیگر نخوانده بود. از ترور اول سالها گذشته بود و همه‌ی ما فکر می کردیم دیگر با پدر کاری ندارند. اما این رژیم که الان هم سرپا است، ول کن نیست. مطمئن باشید همین الان هم دنبال عده‌ی دیگری هستند.

با توجه به حضور برادران در پلیس فرانسه، آیا دولت پس از ترور اول پدرتان، سیستم امنیتی را برای ایشان تشدید نکرده بود؟

باور کنید سیستم امنیتی فرانسه خیلی هم قوی بود اما تروریست‌ها با جاسوس‌هایی که همه‌جا هستند، می دانستند پدرم قرار است از خانه‌اش به مکانی کوچک تر و راحت تر نقل مکان کند تا این همه پلیس دور و برش نباشد. پدرم در آن زمان به جوان‌هایی که به ملاقاتش می آمدند، سیاست درس می داد. می گفت من در حال پیر شدن هستم ولی می خواهم مثل یک معلم به جوان‌ها درس بدهم. می خواست راهی برای آن‌ها باز کند. در زمان ترور دوم، برادر بزرگترم که در پلیس بود، در مرخصی به سر می برد و برادر کوچکم همراه من در آمریکا بود. خواهرم هم در جنوب فرانسه بود. برنامه‌ریزی دقیقی شده بود.

آقای بختیار عاشق فرانسه بود و اسم کوچک شما را هم از همین کشور گرفت. بعد از انقلاب هم به فرانسه آمد و ماندگار شد. اما بعد از دو بار ترور، کشته شد و در نهایت فرانسه قاتل‌های ایشان را معامله کرد. حس شما به فرانسه و سیاست‌های این کشور چیست؟ این دوگانگی را چگونه شرح می‌دهید؟

مادر من که فرانسوی بود، به خاطر همین سیاست از پدرم جدا شد. به نظر من، مرد سیاسی به هیچ‌وجه نباید ازدواج کند چون زندگی خیلی سختی پیش‌رو دارد. وقتی ما در ایران بودیم، پدرم یک خط در میان در زندان بود. این زندگی نه برای مادرم و نه برای بچه‌ها راحت نبود. ولی ما خودمان را نصف فرانسوی و نصف ایرانی می‌دانیم. بگذریم که با داستان‌هایی که پیش آمده، گاهی نمی‌دانیم مملکت ما کدام یکی است. پدرم خیلی عاشق فرانسه بود. همان‌جا عاشق مادرم شد و با هم ازدواج کردند و چهار فرزند داشتند. پدرم دلش می‌خواست حداقل یکی از ما بچه‌ها سیاست را مثل او دنبال کنیم؛ به ویژه پسرها. ولی با زندان‌های مداوم پدر، آن‌قدر زجر کشیدیم که فکر می‌کردیم اگر به دنبال سیاست برویم، چه بر سر خانواده‌های خودمان می‌آید. برای همین نه تنها سیاسی نیستیم بلکه از سیاست بدمان هم می‌آید. الان ممالک دیگر را هم می‌بینیم؛ سیاست همه‌اش دروغ و تقلب است. ما اصلاً انتظار نداشتیم فرانسه چنین اقدامی بکند. بعد از آن، من از فرانسه هم زده‌شدم. حالا تنها برای سالگرد پدرم به فرانسه می‌روم. برادر بزرگم که در پلیس فرانسه و مواظب بابا بود، وقتی دید پدرش را کشتند و فرانسه هیچ پشتیبانی نکرد، طور دیگری از بین رفت. او هم بعد از نبودن پدر، از زندگی سختی که داشت، زجر کشید و از دنیا رفت.

به نظرتان، فرانسه چه طور به معامله هر دو عامل ترورهای پدرتان تن داد؟

خیلی پی‌گیری کردیم اما فایده‌ای نداشت و به هیچ‌کجا هم نرسید. طبق قانون فرانسه، وقتی به متهمی حبس ابد تعلق می‌گیرد، در صورت خوش‌رفتاری او در زندان، پس از ۲۰ سال آزاد می‌شود. برای قاتل پدرم هم همین اتفاق افتاد. البته ما نمی‌دانیم روابط سیاسی ایران و فرانسه که هنوز هم یک روز به هم فحش می‌دهند و یک روز با هم دوست هستند، چه طور بود. این هم از سیاست. آن وقت شما می‌خواهید من علاقه‌ای به سیاست داشته باشم؟ نه، هیچ علاقه‌ای ندارم.

اخیراً در یک مصاحبه تلویزیونی، به نقش انیس نقاش در ترور پدرتان اشاره شده‌است. با توجه به دوری شما از سیاست، آیا این مساله برایتان حائز اهمیت است؟ آیا در صدد نشان دادن واکنشی هستید؟

من مثل خیلی‌ها با ترور مخالفم. اگرچه در سیاست نیستم ولی هرچه یاد گرفته‌ام، از پدرم آموخته‌ام. انیس نقاش به نظر من یک خیانت‌کار بزرگ است و بزرگ‌ترین خیانت را انجام داد. علی و کیلی‌راد که پدرم را کشت، آن‌قدر بی‌سواد بود که نقش مترسک را داشت. اگر او این کار را نمی‌کرد، به زن و بچه فرد دیگری وعده پول می‌دادند تا با یک چاقو پدرم را بکشد. و کیلی‌راد هم که بعد از ۲۰ سال آزاد شد. اما انیس نقاش حرفه‌ای و تحصیل کرده بود. اگرچه این شعور را ندارد که بفهمد ترور اشتباه است ولی نمی‌خواهم حتی به او فکر کنم یا درباره‌اش حرفی بزنم. فقط امیدوارم هرچه قرار است بر سرش بیاید، زودتر اتفاق بیفتد.

یکی از اتهام‌های همیشگی به پدر شما، همکاری با «صدام» و دریافت پول برای راه‌اندازی رادیو در عراق بود. در این خصوص چیزی می‌دانید؟

البته ایشان در عراق رادیو داشت و مدام از رادیو برضد خمینی و آخوندها برنامه پخش می‌شد. ولی درباره‌ی دریافت پول از صدام ۹۹ درصد می‌گویم نه، صحت ندارد. من چنین خبری ندارم.

حالا با گذشت این همه سال و تحمل سختی‌های بسیار، چه تصویری از پدرتان دارید؟

من شش ساله بودم که مادرم رفت. پدر من یکی از بهترین پدرهایی بود که کسی می‌توانست داشته باشد؛ هم پدر بود و هم مادر. با وجود آن‌که مدام در زندان بود ولی مرتب به ما می‌رسید. همه چیزمان کامل بود. فقط آن‌طور که دل‌مان می‌خواست، پدر را نداشتیم. آن را هم گردن سیاست می‌گذارم. سیاست در خون پدرم بود. همیشه می‌خواست انتقام پدر خودش را بگیرد چون پدرش را رضا شاه کشت. پدر ما را هم آخوندها کشتند. روزی نیست که یادش نباشم و دلم برای او تنگ نشود. خیلی زود از دنیا رفت. فقط امیدوارم راهی را که پدرم رفت، جوان‌ها بروند. گاهی جوان‌ها از داخل ایران با من تماس می‌گیرند که چه کنیم. کتاب و تاریخ می‌خوانند و می‌پرسند چرا پدرتان را کسی شناخت و او برای این مملکت حیف بود.



شاپور بختیار و فرزندانش



## نظر و تحلیل امیر طاهری تحلیل گر ارشد سلطنت طلبان و سر دبیر سابق کیهان و مشاور عالی رتبه رضا پهلوی در مورد قتل بختیار

امیر طاهری سردبیر سابق روزنامه کیهان در رژیم شاه طی مصاحبه‌ای با کانال دو تلویزیون فرانسه در مورد این احتمال که بختیار قربانی اختلافات درون گروهی، در واقع تسویه حساب داخلی نهضت مقاومت ملی شده باشد می‌گوید: «در واقع انحلال اخیر نهضت مقاومت ملی توسط شاپور بختیار موجب شده بود تا منبع درآمد بسیاری از افراد بویژه افسران سابق ارتش و ساواک که برای این سازمان فعالیت می‌کردند، قطع شود.» سخت است که اختلاس‌های کلان بختیار همراه با برومند از بودجه نهضت نیز، در ازدیاد خشم بعضی نیروهای نهضت مقاومت ملی، مزید و موثر واقع شده باشد.

خبرگزاری آلمان سه روز پس از قتل بختیار به نقل از بیژن ترابی، فعال سیاسی مقیم پاریس نوشته بود: افراد ناراضی در درون تشکیلات بختیار، وی و برومند را به بالا کشیدن ۶۰ میلیون دلار کمک‌های عراق به جنبش مقاومت ملی طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ متهم کردند. بختیار ضمن رد این اتهامات اعلام کرده بود که کمک‌های عراق در قالب وام بدون بهره ارائه شده و تماماً برای فعالیت‌های جنبش مقاومت ملی علیه دولت ایران خرج شده است. در مجموع سازمان یا مرکزی عامل اصلی قتل بختیار معرفی نگردید و این ماجرا در حاله‌ای از ابهام باقی ماند.

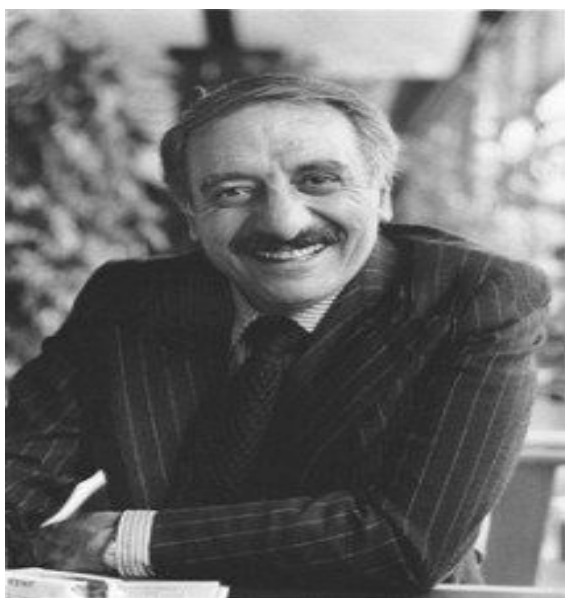


امیر طاهری در نقش مشاور اعظم ملوکانه



## عبدالرحمان قاسملو

عبدالرحمان وثوق معروف به قاسملو فعال سیاسی و دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران و نماینده‌ی مردم استان آذربایجان غربی در مجلس خبرگان قانون اساسی بود. پدر او محمد خان قاسملو، از فئودال‌های ناسیونالیست بود. در



اواخر سده ۱۹ میلادی، شاه به او لقب وثوق‌الدیوان داد. مادر او زن سوم پدرش بود و یک مسیحی آشوری بود که به اسلام تغییر دین داده بود. قاسملو علاوه بر زبان مادریش که کردی بود، زبانه‌های فارسی، عربی، ترکی آذری، ترکی استانبولی، فرانسوی، انگلیسی، چکی و اسلواکی را نیز به روانی صحبت می‌کرد به زبان آلمانی هم آشنایی داشت.

قاسملو در سال ۱۳۲۴ فعالیت سیاسی خود را با تشکیل اتحادیه‌ی جوانان دمکرات کردستان در شهر ارومیه آغاز کرد. سال ۱۳۲۵ جمهوری مهاباد سقوط کرد، متعاقب آن وی نیز جهت تحصیل راهی تهران شد و در سال ۱۳۲۷ برای

ادامه‌ی تحصیل به پاریس، پایتخت فرانسه رفت. رسیدن به پاریس مصادف با تیراندازی به سوی شاه در دانشگاه تهران (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) بود. در مدت اقامت خود در فرانسه با همکاری چند تن از دانشجویان گُرد، انجمن دانشجویان گُرد در اروپا را تأسیس کرد.

قاسملو به عنوان اولین بورسیه ایرانی «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» به پراگ پایتخت چکسلواکی رفت. طی مدتی که در پراگ مشغول تحصیل بود در فعالیتهای اتحادیه‌ی بین‌المللی دانشجویان نیز شرکت داشت. سال ۱۳۳۰ به نمایندگی از سوی دانشجویان ایرانی در دومین کنگره‌ی آن سازمان که در شهر پراگ برگزار گردید شرکت کرد. در همان مدت به عنوان نماینده‌ی ایران در بیشتر گردهمایی‌ها و کنفرانسهای فدراسیون جهانی جوانان در شهر بوداپست، پایتخت مجارستان شرکت می‌کرد. در سال ۱۳۳۱ در زمان حکومت دکتر مصدق، دکتر قاسملو بعد از

اینکه در دانشگاه پراگ موفق به اخذ لیسانس علوم اجتماعی و سیاسی شد، به ایران بازگشت. در آن موقع میان حزب دمکرات کردستان و حزب توده ایران وحدت تشکیلاتی وجود داشت. قاسملو پس از شش ماه فعالیت در تهران به مهاباد برگشت و در آنجا مسئولیت کار حزبی را به عهده گرفت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ناچار شد به فعالیت مخفی روی آورد و مخفیانه در تهران و کردستان مشغول فعالیت حزبی شود. در این فاصله سرپرستی روزنامه‌ی «کردستان»، ارگان مرکزی حزب را بر عهده داشت که تنها پنج شماره‌ی آن مخفیانه به چاپ رسید، در همین مدت بود که یک کمیته سراسری جهت فعالیتهای حزب دمکرات کردستان به سرپرستی وی تشکیل شد. بعد از شکست جمهوری مهاباد، سطح رشد و تنزل جنبش گردها، به سطح اختلاف میان روابط ایران و عراق بستگی پیدا کرد. در آن زمان مرکز حزب دمکرات کردستان ایران به عراق انتقال یافت. در زمان عبدالرحمان قاسملو روابط بین حزب دمکرات کردستان با حزب بعث عراق به سطح همکاری رسید.

عبدالرحمن قاسملو پس از پنج سال فعالیت سیاسی در ایران به ویژه در کردستان، سال ۱۳۳۶ بار دیگر به چکسلواکی رفت. در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸ میلادی) پس از پیروزی انقلاب عراق همراه با تنی چند از اعضای مسئول حزبی کوشش کردند با اقامت در خاک عراق، سازمانهای حزبی را در داخل کشور احیا نمایند.

سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) قاسملو در دانشگاه پراگ به اخذ درجه دکترا در رشته علوم اقتصادی نایل آمد و تا سال ۱۳۴۹ در آن دانشگاه درس «اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیستی و تئوری رشد اقتصادی» را تدریس می‌کرد. در این فاصله دکتر قاسملو چند کتاب و جزوه را در رابطه با مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به رشته تحریر درآورد که معروفترین آنها کتاب «کرد و کردستان» می‌باشد. این کتاب که در اصل به زبان چکی به رشته تحریر درآمده است تاکنون به زبانهای انگلیسی، اسلواکی، لهستانی، عربی، کردی، فارسی و بخش‌هایی از آن نیز به فرانسه ترجمه و منتشر شده است. یکی از کارهای به یاد ماندنی وی نوشتن دیباچه دیوان هیمن می‌باشد.

سال ۱۳۴۹ بعد از صدور بیانیه‌ی یازده مارس و توافق میان رهبری جنبش کردستان عراق با دولت آن کشور امکان فعالیت سیاسی در کردستان ایران بیشتر شد. در این فرصت دکتر قاسملو از اروپا بازگشت و به یاری چند نفر از یاران نزدیک خود مسئولیت احیای سازمانهای حزب دمکرات کردستان را به عهده گرفت.

در کنگره سوم حزب که در خرداد ماه سال ۱۳۵۰ برگزار شد، دکتر قاسملو به عضویت کمیته‌ی مرکزی و سپس در سال ۱۳۵۲ به دبیر کلی حزب دمکرات کردستان انتخاب شد، از آن به بعد در همه‌ی کنگره‌های حزبی به عنوان دبیر کل برگزیده شد.

قاسملو در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ میلادی) به شورای ملی مقاومت ایران پیوست و همیشه بر سر عقیده‌ی خودش مصر بود، می‌گفت مملکت بدون شاه نمی‌شود. قاسملو در سال ۱۳۶۵ پیغامی مبنی بر ترک مخاصمه به رهبران ایران داد.



عبدالرحمان قاسملو با لباس محلی در بین مبارزان کرد

## ترور عبدالرحمان قاسملو

عبدالرحمن قاسملو در روز ۲۲ تیر ۱۳۶۸ در اتریش ترور و کشته شد. به گفته‌ی منابع نظام جمهوری اسلامی ایران این ترور توسط گروه ناشناس و به گفته‌ی مخالفان، در حالی که برای رسیدن به راه‌حل مسالمت‌آمیز در ایران با تنی چند از نمایندگان حکومت جمهوری اسلامی در وین بر سر میز گفتگو برای مذاکرات صلح نشسته بودند، به همراه عبدالله قادری آذر و فاضل رسول به دست نمایندگان دولت ایران کشته شدند. به گفته‌ی برخی اطرافیان وی، او در ماه‌های آخر معتقد بود که مسئله کردستان راه حل نظامی ندارد. به گفته‌ی مخالفان جمهوری اسلامی، هاشمی رفسنجانی از برخی چهره‌های بین‌المللی از جمله رئیس‌جمهور وقت الجزایر برای وساطت و برقراری ارتباط برای این ملاقات استفاده کرده بود. به گفته‌ی این منابع، تروریست‌ها با پوشش دیپلماتیک وارد اتریش شدند و با همکاری سفارت ایران پس از ترور خاک اتریش را ترک کردند. به گفته همسر دکتر عبدالرحمن قاسملو، نسرين قاسملو، تروریست‌ها دولت وقت اتریش را تهدید کرده بودند در صورت افشای ترور، از آن‌ها به این دلیل که در جریان جنگ ایران و عراق اعلام بی‌طرفی کرده بودند ولی به هر دو طرف جنگ، سلاح می‌فروختند (این امر بر خلاف منشور سازمان ملل متحد است) شکایت می‌کنند. دولت وقت اتریش نیز به این دلیل در آن مورد ساکت ماند.

پس از ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، برخی رسانه‌های اتریش از دست داشتن وی در ترور سخن گفتند، اما این احتمال هنوز از سوی منابع رسمی اتریش تأیید نشده است. دو دهه بعد از آن واقعه، دستگیری برخی دیپلمات‌های ایرانی در اربیل عراق توسط نظامیان آمریکا (به اتهام دست داشتن در انتقال تسلیحات و کمک به درگیری‌های داخلی عراق) رسانه‌های اتریش احتمال دادند که یکی از دستگیرشدگان، از عوامل ترور قاسملو در اتریش است. گرچه این احتمال نیز از سوی دولت‌های اتریش و آمریکا تأیید نشد.

هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۱۳۶۸ خود این مسئله را تأیید می‌کند که قاسملو به هنگام ترور در جلسه‌ای مشغول رایزنی با دیپلمات‌های جمهوری اسلامی بوده است. به گفته‌ی او ضاربان قاسملو، دیپلمات جمهوری اسلامی را نیز به قصد کشتن هدف گلوله قرار داده بودند ولی از زدن تیر خلاص خودداری کرده بودند. این دیپلمات ابتدا توسط پلیس اتریش مورد بازجویی و سپس آزاد شد. بنا به نوشته‌ی مطبوعات اتریش دادگاه عمومی وین به علت فقدان دلیل و مدرک کافی حاضر نشده بود که حکم جلب وی را صادر کند. وزارت خارجه اتریش نیز با انتشار

اعلامیه‌ای خاطر نشان کرد در این قضیه دقیقاً بر حسب قانون عمل کرده و هیچ نوع فشاری بر پلیس یا مقامات قضایی وارد نکرده‌است.

### چگونگی ترور قاسملو و عوامل در گیر در ترور

عبدالرحمن قاسملو در روز ۲۲ تیر ۱۳۶۸ در حالی که برای رسیدن به راه‌حل مسالمت‌آمیز با تنی چند از نمایندگان رژیم ایران در وین بر سر میز گفتگو برای مذاکرات صلح نشسته بود که کشته شد. در کتاب تاریخ مدرن کردها آمده‌است؛ خمینی فتوای خود را در رابطه با قاسملو صادر کرده‌بود. برای او قاسملو یک فرد «طاغی» و حزب او «حزب شیطان» بود.

حکم مرگ عبدالرحمان قاسملو یکی از آخرین فرمان‌هایی است که خمینی شخصاً آن را امضاء کرده‌است. در سوم ژوئن ۱۹۸۹ خمینی مرد. کمیته عملیات ویژه اجرای فرامین وی را در دستور کار قرار دادند. تصمیم‌گیری برای ترور دکتر قاسملو توسط کمیته‌ای اتخاذ شد که اعضای آن عبارت بودند از: رئیس جمهور علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، رهبر مذهبی علی خامنه‌ای، وزیر اطلاعات علی فلاحیان، وزیر سپاه شمخانی، وزیر امور خارجه علی‌اکبر ولایتی.

اجرای عملیات به تیم ضربتی «هیت» واگذار شد که این تیم برای اجرای عملیات به وین اعزام گشت. اعضای تیم در شمار زنده‌ترین و پیچیده‌ترین تیم‌های ترور محسوب می‌شد که تا کنون برای انجام عملیات برون‌مرزی مأموریت یافته‌بود. از طرف کمیته‌ی امنیت سه نفرانتخاب شدند که در مرکز فرماندهی، قرارگاه رمضان، پادگان پانزدهم سپاه پاسداران مستقر بود.

یکی از افراد انتخاب شده صحرارودی با نام مستعار «رحیمی» که با گروه‌های گُرد در ارتباط بود. صحرارودی در عملیات وین «رئیس هیأت اعزامی ایران» بود. او با پاسپورت دیپلماتیک، مستقیماً زیر نظر رفسنجانی انجام وظیفه می‌کرد. در این مأموریت امیر منصور بزرگیان اصل به عنوان مأمور رابط، پل ارتباطی بین وزارت امنیت در تهران و قرارگاه «رمضان» بود. او تحت عنوان محافظ شخصی به وین وارد شد. وظایف محوله به حاجی مصطفوی آجودی، قائم مقام مدیر عامل سپاه پاسداران شامل معاملات اسلحه تا سازماندهی عملیات ترور بود.

ترور عبدالرحمن قاسملو در پوشش مذاکره انجام شد. وی از طریق جلال طالبانی به جمهوری اسلامی پیام داده بود حاضر به مذاکره با حکومت تهران برای کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه است. در مذاکرات دور اول طالبانی نیز حضور داشت و او را معاون وی نوشیروان امین همراهی می کرد. گفته شده که طرف مذاکره ایرانی سعی می کرد طالبانی را از روند مذاکرات خارج نمایند.

دلایل آن‌ها هم به اعتقاد «تیم ضربتی مبارزه با تروریسم در وزارت داخله‌ی اتریش» (EBT) کاملاً روشن است:

«طرف ایرانی نمی‌تواند این ریسک را بپذیرد که چنین شهادی در عملیات ترور حضور داشته‌باشد. از یک طرف ایرانیها نمی‌توانستند طالبانی را به عنوان متحد خود که امکان داشت شهادی پردردسر باشد را بپذیرند از طرفی دیگر آن‌ها مجبور می‌شدند او را هم به عنوان دوست نزدیک دکتر قاسملو از سر راه بردارند».

در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹ دومین دور مذاکرات در خیابان Harmonieggasse (هارمونیگ گاسه) وین شروع شد. قاسملو به تنهایی حضور پیدا کرد، ولی صحرارودی و آجودی یک مأمور حفاظتی را نیز با خود همراه آورده بودند که امیر منصور بزرگیان اصل نام داشت. به این ترتیب تیم ترور Hit-Team (تیم هیت) تکمیل شده بود. مذاکرات در روز ۱۳ جولای ساعت ۱۵:۳۰ شروع شد. جعفری صحرارودی، مصطفی آجودی و امیر منصور بزرگیان به محل مذاکره رفتند. فاضل رسول از طریق آیفون درب ورودی منزل را برای قاسملو و قادری باز کرد. عبدالرحمان قاسملو و عبدالله قادری بدون هیچگونه حفاظ امنیتی، بدون محافظین پلیس، بدون محافظین شخصی و بدون حمل سلاح به محل مذاکرات واقع در خیابان (لینک بانگاسه) Like Bahngasse وارد شدند. آنها هر دو سلاح کمربشان را در منزل گذاشته بودند. صحرارودی و آجودی مذاکرات را شروع کردند. بزرگیان اصل به عنوان محافظ در راهرو ایستاده بود. دور دوم مذاکرات آغاز و صحبت‌ها روی نوار ضبط می‌شد. رفتار هیات ایرانی مشکوک بود و گویا منتظر چیزی بودند. آن‌ها به‌جداً وارد روند گفتگو نمی‌شدند. بعد از آن صدای شلیک گلوله از دو اسلحه‌ی کمری شنیده شد. قاسملو از پیشانی، گیجگاه و گردن مورد اصابت قرار گرفت. به رسول سه بار در سر و دو بار به گردن شلیک شد. هر دو در دم جان سپردند. عبدالله قادری ظاهراً مقاومت کرد بود ولی او هم مورد اصابت قرار گرفته بود. گزارش پزشکی قانونی چنین است:



«گلوله‌های داخل بدن: یک گلوله در پشت گردن و یک گلوله در پشت ناحیه‌ی چپ، یک گلوله‌ی دیگر در پشت؛ از ۵ گلوله عبور کرده دیگر: یکی در جمجمه، یکی در گردن، یکی در پشت، یکی در شانه چپ، یکی به انگشت سیابه راست اصابت نموده‌اند».

تروریست‌ها می‌خواستند کاملاً مطمئن شوند. «در خاتمه به هر سه گُرد تیر خلاص زدند». در دهانه‌ی صدا خفه‌کن یکی از اسلحه‌ها، پوست و استخوان یکی از مقتولین چسبیده بود؛ پلیس از آن با واژه‌ی «اعدام» یاد کرد. به گفته‌ی کارشناسان، صحرارودی، بزرگیان و آجودی قرار ترور را خیلی خوب طرح‌ریزی کرده بودند. در هتل چمدان‌ها آماده و بسته‌بندی شده بودند. بهای بلیت به مقصد تهران هم پرداخت شده بود؛ ولی صحرارودی یک بدشانسی آورد یک گلوله کمانه کرده و به او اصابت کرده بود. پزشک قانونی چنین توضیح داد: «گلوله به قسمت بالای بازوی راست او اصابت کرده و از ناحیه شانه خارج شده سپس از گردن وارد فضای داخلی دهان شده بود. گلوله را جعفری از دهان بیرون انداخته و یا احتمالاً آن را قورت داده».



جسد قاسملو، قادری

صحرا رودی برای دومین بار هم بد شانسی آورد. یک کارگر فصلی حمل و نقل زباله شهرداری وین به نام گنورگ ساموئل در ساعت ۲۲:۳۰ یک جعبه پلاستیکی را پیدا کرد. او به داخل کیسه پلاستیکی نگاه کرده متوجه شد که در کنار اشیای دیگر یک اسلحه هم قرار دارد. این کارگر یک اسلحه نوع Beretta با کالیبر ۷/۶۵ و همراه با صدا خفه کن و علاوه بر آن یک سلاح دیگر از نوع لاما (اسپانیایی: Llama) کالیبر ۷/۶۵ و صدا خفه کن، دو خشاب اسلحه ۷/۶۵ میلیمتری یک خشاب ۹ میلیمتری برای مسلسل Para و یک صدا خفه کن برای مسلسل در آن پیدا کرد. همراه این سلاحها مدارک دیگری وجود داشت که نقش مؤثری در صدور حکم جلب صحرا رودی داشت. این موارد شامل یک کلید موتور سیکلت مارک سوزوکی، یک برگ موتور سیکلت برای سوزوکی، GSX-500E و یک صورت حساب صادر شده از طرف شرکت فرایتاگ (Ferytag) در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۸۹ به نام مصطفی ام. یالسین (Mustafa M. Yalcin) و یک توافقنامه خرید میان شرکت فرایتاگ (Ferytag) و مصطفی مصطفوی برای یک موتور سیکلت سوزوکی، GSX-500E بوده است. بعدها فروشنده موتور سیکلت یعنی شرکت فایر تاگ، جعفر صحرا رودی را به عنوان خریدار شناسایی کرد.

صحرا رودی و آجودی و سپس بزرگیان در جریان این حادثه دستگیر شدند، در طی تحقیقات آنها اعلام کردند که در حال مذاکره با رهبران کرد بودند که عده‌ای به محل مذاکره حمله کردند و مذاکره کنندگان را به رگبار بستند، آنها این ترور را به عوامل سازمان مجاهدین نسبت دادند ولی تحقیقات پلیس بلافاصله آنها را به این نتیجه رساند که برخلاف سناریویی که توسط تروریست‌های وزارت اطلاعات ریخته شده بود که ترور را توسط افراد ناشناس جلوه دهند تروریست‌ها همین فرد مجروح و آن فرد دستگیر شده می‌باشد. بنابر گفته‌ی آگاهان پرونده، این افراد ابتدا از ETB به پلیس وین منتقل شدند که طبق تجربه چشم پوشی‌های زیادی نسبت به پرونده ترور دست چپی‌ها داشته است سپس در چارچوب سیاست مماشات بین اتریش و جمهوری اسلامی این افراد آزاد شده و به ایران برگردانده شدند.



از سمت راست: عبدالرحمن قاسملو، عبدالله قادری آذر

## روایت مصطفی هجری، دبیر کل فعلی حزب دموکرات کردستان ایران در مورد قتل عبدالرحمن قاسملو و چگونگی روند پرونده‌ی این ترور سیاسی

در ۲۲ تیرماه سال ۱۳۶۸، دکتر عبدالرحمن قاسملو، دبیر کل آن زمان حزب دموکرات کردستان ایران و دو تن از یارانش به نامهای عبدالله قادری و فاضل رسول، در جریان دیدار و گفت و گوی پنهانی با نمایندگان از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران در آپارتمانی در شهر وین، پایتخت اتریش کشته شدند. با توجه به اقدامات همه جانبه‌ای که از سوی خانواده‌های مقتولان و نهادهای ایرانی و خارجی برای بازگشایی این پرونده به عمل آمده است، دولت‌های گوناگون اتریش در طی این سالها از بازگشایی و پیگیری روند این پرونده پرهیز کرده‌اند. سرنوشت این پرونده در نهایت به کجا خواهد انجامید؟

آقای هجری اطلاع دارید که ۲۲ تیرماه برابر با سالگرد ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو، دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران و دو تن از یارانش است. بارها و بارها صحبت از بازگشایی پرونده این ترور به میان آمده است و تلاش‌هایی هم در این مورد صورت گرفته است. ولی سرنوشت این پرونده تا به حال روشن نشده است. به اعتقاد شما گره کار کجاست؟

مصطفی هجری می‌گوید: پرونده دکتر قاسملو و جریان دادگاه آن و تحقیقات مرتبط با آن یک موضوع سیاسی است تا یک مسئله حقوقی. چون در آن زمان که این حادثه روی داد خود قاتلان هم حضور داشتند. و در اختیار پلیس بودند. بنابر یک دستور سیاسی از سوی حکومت وقت اتریش، این افراد را تا فرودگاه اسکورت و به تهران روانه کردند. یعنی در همان زمان اگر کار تحقیقات انجام نشد به این دلیل نبود که دلیل یا مدرکی وجود نداشت متأسفانه تا زمانی که این مسئله، یک مسئله سیاسی تلقی شود کار این پرونده در دادگاه به سرانجامی نخواهد رسید.

ممکن است اطلاعاتی درباره‌ی هویت این افراد نیز در اختیار ما قرار دهید؟

در این مورد زیاد نوشته و زیاد هم بحث شده است. هویت قاتلان به همان گروهی برمی‌گردد که به عنوان «دیپلمات‌های» جمهوری اسلامی ایران، مخالفان خودشان را از پای در می‌آوردند. این افراد در وین با دکتر قاسملو و با همراهی دکتر فاضل رسول و عبدالله قادری نشست داشتند. پوشش مذاکره آنان هم این بود که از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران آمده بودند تا در رابطه با حل مشکلات و مسائل مردم کرد در کردستان ایران صحبت کنند و

یک راه حل مسالمت آمیز برای این مسائل پیدا کنند. البته بعدها مدارکی بدست آمد که نشان می داد گروه دومی هم حضور داشت تا اگر گروه نخست نتوانست ماموریت خود را به انجام برساند گروه دوم وارد عمل شوند.

چرا دکتر قاسملو جریان این دیدار پنهانی را با پلیس اتریش هماهنگ نکرده بود؟

به اعتقاد من دکتر قاسملو اعتماد بیشتری به جمهوری اسلامی ایران داشت. ایشان بنابر تحلیل خود شان بر این باور بودند که بعد از خاتمه جنگ خسارت بار ایران و عراق، وقتی جمهوری اسلامی ایران بعد از آن همه کشتار و ویرانی اعلام آمادگی می کند که با عراق وارد مذاکره شود به این معناست که مسائل و مشکلات داخل ایران را هم حل و فصل کند. نکته دیگری که در جلب اعتماد دکتر قاسملو موثر بود این بود که قبل از آن نیز جلسه ای با حضور جلال طالبانی در این مورد برگزار شده بود که در جلسه نخست، نمایندگان ایران توانسته بودند تا حدی اعتماد دکتر قاسملو را جلب کنند. در هر حال، این یک انتقاد بر عملکرد دکتر قاسملو بود که نمی بایست به جمهوری اسلامی ایران اعتماد می کرد، باید دولت اتریش را در جریان این دیدار قرار می داد تا از جانش محافظت به عمل آید. یا اینکه حداقل از تعداد دوستانی که در آن زمان در اتریش بودند به محل مذاکره دعوت می کرد تا بتوانند امنیت جلسه را تامین کنند.



جلال طالبانی رهبر اتحادیه ی میهنی کردستان عراق و واسطه مذاکرات وین

شما در آغاز صحبتتان مقصر اصلی را کد ماندن پرونده‌ی دکتر قاسملو و یارانش را دولت اتریش دانستید. همان طور که می‌دانید اتریش یکی از اعضا بیست و هفت گانه اتحادیه اروپاست. آیا تا به حال از این اتحادیه درخواست کرده‌اید که دولت اتریش را در به جریان انداختن این پرونده تحت فشار قرار دهد؟

خیر. ما از اتحادیه اروپا درخواستی نکرده‌ایم. اما از نظر حقوقی، با مشاورت و کلای مجرب در این رابطه تحقیق و پرس و جو کرده‌ایم، پرسیده‌ایم که آیا وقت آن رسیده‌است که این پرونده به جریان بیافتد؟ و پس از انجام مراحل تحقیقات در یک دادگاه عادلانه مورد بررسی قرار گیرد؟ مشورتی که به ما دادند این بود که گفتند فعلا این امکان از نظر سیاسی وجود ندارد.

گروهی بر این باورند که اگر دولت اتریش در همان ۲۰ سال پیش و به محض وقوع این اتفاق، عاملان و آمران این ترورها را به محاکمه می‌کشید چه بسا ترورهای پس از آن و قتل ر ستوران میکونوس برلین و سایر ترورهای دولتی هرگز عملی نمی‌شد. نگاه شما به این نظریه چگونه است؟

من هم دقیقا بر این باورم. در یک سخنرانی که به همین مناسبت در شهر وین انجام دادم گفتم که مقصر اصلی ادامه‌ی این ترورها خود اروپاییان بودند. اگر از اول یک عکس‌العمل جدی از خود شان نشان داده بودند همچنان که دادگاه برلین در رابطه با پرونده‌ی میکونوس نشان داد، مطمئنا جمهوری اسلامی ایران جرات ادامه‌ی این ترورها را نداشت. همچنان که بعد از ترور برلین و محاکمه‌ی میکونوس و اتهام آشکاری که متوجه دولت ایران شد، قاتلان در این رابطه دستگیر شدند باعث توقف این عملیات‌های تروریستی از سوی جمهوری اسلامی ایران شد.

به این ترتیب آیا شما به بازگشایی پرونده‌ی دکتر قاسملو و یارانش خوشبین هستید؟

بله من خوشبینم و فکر می‌کنم بالاخره یک روز این پرونده به جریان خواهد افتاد. اما کی این اتفاق خواهد افتاد؟ نمی‌توانم به طور دقیق بگویم.

یکی از شعارهای اصلی حزب دموکرات ایران که دبیر کلی آن به عهده شماسست شعار «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» است. از محتوای این شعار بسیار واضح و روشن است که کردهای ایرانی خواهان

جدایی از ایران نیستند. ولی برخی از افراد واژه‌ی خودمختاری را به معنای جدایی طلبی از ایران ارزیابی می‌کنند. آیا این طور است؟

این شعاری که شما فرمودید تا قبل از برگزاری کنگره سیزدهم، شعار اصلی ما بود. منتها بعد از برگزاری کنگره سیزدهم شعار حزب دموکرات ایران به شعار «ایران دموکراتیک فدرآل» تغییر پیدا کرد. به این معنا که اگر شعار سابق حزب دموکرات ایران خواستار خودمختاری برای مردم کردستان ایران بود از آن تاریخ به بعد این خودمختاری را برای کلیه‌ی ملیت‌های موجود در کشور ایران خواستار است. این خود دلیل بر این مدعاست که حزب دموکرات ایران چه قبل از این شعار و چه بعد از این شعار خواهان تجزیه‌ی ایران نیست. حزبی که خواهان خودمختاری همه ملیت‌های کشورش می‌شود نمی‌تواند مدعی تجزیه‌طلبی باشد. از سوی دیگر بر این باورم که اگر حزب دموکرات ایران خواهان تجزیه‌طلبی کردستان از ایران بود مانند بسیاری از سازمان‌های سیاسی کرد داخل و خارج از کشور هیچ واژه‌ای از اظهار این درخواستش نداشت. هدف ما ماندن در چهارچوب کشور ایران و بدست آوردن حقوق سیاسی ملیت کرد و سایر اقلیت‌ها در ایران است.

رابطه‌ی حزب دموکرات ایران با کردهای شمال عراق و کردهای سایر کشورها همچون کشور سوریه و ترکیه چگونه است؟

ما کلاً با همه گروه‌های مبارز دموکرات و آزادیخواه در هر کدام از بخش‌های کردستان رابطه بسیار دوستانه و نزدیکی داریم، همدیگر را می‌بینیم، در مورد اهدافمان مشورت می‌کنیم و سعی ما بر این بوده است که رابطه‌مان را گسترش دهیم.

منظورتان از سایر بخش‌های کردستان دقیقاً چیست؟

منظورم بخش‌هایی از کردستان عراق، کردستان سوریه و کردستان ترکیه است.

نظر شما در ارتباط با تشکیل یک دولت مستقل کُرد در محدوده‌ی خاورمیانه چیست؟

ایجاد یک دولت مستقل کُرد در خاورمیانه امر عجیبی نیست. همچنان که در خاورمیانه بسیاری از ملیت‌ها و قومیت‌ها، استقلال خودشان را دارند. اگر زمانی این اتفاق برای کردهای کردستان به وقوع بپیوندد چیز غریبی نخواهد بود. منتها ما در قالب حزب دموکرات ایران فعلاً بر این باوریم که حقوقمان را در چهارچوب کشورمان ایران پیگیری کنیم.



نسرین و عبدالرحمان قاسملو و دو دخترشان مینا و هیوا



## سخنان قاسملو در مورد جنگ در کردستان در تاریخ دوم آذر ۱۳۵۸

«از همان آغاز نظرمان این بود که مسأله کردستان، راه حل نظامی ندارد بلکه راه حل سیاسی دارد. به نظر ما از همان آغاز می‌بایست به جای پناه بردن به فانتوم و هلیکوپتر و تانک به عقل سلیم و مذاکره پناه می‌بردیم. حالا هم اگر چه در این برخورد نظامی، مصائب بسیاری نصیب مردم کردستان شده، ولی ما همانطور که اعلام کردیم، در جنگ برادرکشی غالب و مغلوب نمی‌شناسیم و معتقدیم هیچ طرفی نباید از موضع قدرت حرف بزند، بلکه برادروارانه بنشینیم و حرف بزنیم.»



نفر وسط قاسملو، نفر سمت چپ جلال طالبانی

## روایتی دیگر از مذاکرات و ترور دکتر قاسملو

در دسامبر ۱۹۸۸، یک هیئت نمایندگی از سوی جمهوری اسلامی مخفیانه به وین رفتند تا برای اولین بار با رهبران حزب دمکرات کردستان ایران برای حل مسئله خود مختاری مذاکره کنند. ریاست هیئت نمایندگی ایران را محمد جعفری صحراودی به عهده داشت، مصطفی آجودی (مصطفوی) با پاسپورت دیپلماتیک شماره ۰۰۵۹۳۴ همراه او بود. در پانزدهم دسامبر یک ایرانی دیگر به نام حاج غفور درجزی، مسئول واحد عملیات سپاه پاسداران، با پاسپورت جعلی شماره ۰۵۴۰۰۹، و نام مستعار امیرمنصور بزرگیان اصل، وارد وین شد و به عنوان محافظ هیئت مذاکره اعزامی از جمهوری اسلامی به تیم مذاکره کننده پیوست.

عبدالرحمان قاسملو دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران به همراه معاونش عبدالله قادری از ۲۷ دسامبر در وین بسر می برد. او در این زمان هنوز درباره‌ی مذاکرات چیزی به کمیته مرکزی نگفته بود، زیرا می دانست اکثریت آنها اعتمادی به جمهوری اسلامی ندارند. اقامت آنها در وین مخفی نبود، زیرا قاسملو با برخی از مقامات حزب سوسیال-دمکرات اتریش از جمله هانس فیشر ملاقات و گفتگو داشت و در ۲۹ دسامبر با تلویزیون ORF یک مصاحبه و پس از آن دیداری با جلال طالبانی از رهبران کردهای عراق داشت. هفت ماه بعد، در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹، عبدالرحمان قاسملو، عبدالله قادری و فاضل رسول در شهر وین، خیابان لینکه بانگاسه (Linke Bahngasse)، شماره ۵، به هنگام مذاکرات محرمانه با نمایندگان جمهوری اسلامی به قتل رسیدند.

**دور اول مذاکرات:** دور اول مذاکرات در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۸۸ آغاز شد، رهبر حزب دمکرات کردستان ایران اعلام کرد که محل و تاریخ مذاکرات را هر بار خود آنها تعیین خواهند کرد که بلافاصله با مخالفت تیم مذاکره کننده‌ی جمهوری اسلامی روبرو شدند. آقای معروف خباط (Marouf khabat)، از افراد وابسته به «اتحادیه میهنی کردستان عراق» (PUK)، به رهبری جلال طالبانی، خانه اش را در هارمونی گاسه (Harmoniegasse) در منطقه ۹ وین، در اختیار آنها گذاشت. محمد جعفری صحراودی و مصطفی مصطفوی از سوی جمهوری اسلامی، قاسملو و قادری از سوی حزب دموکرات کردستان ایران در جلسه شرکت داشتند. جلال طالبانی شخصا واسطه‌ی مذاکرات بود. مسئولیت حفظ امنیت در این دور مذاکرات با کردهای عراقی، افراد وابسته به جلال طالبانی بود. یک پیشمرگه‌ی کُرد در خانه و دو کُرد عراقی دیگر در جلوی خانه نگهبانی می دادند. حفاظت عمدتاً برای حفظ جان طالبانی

---

4 - Patriotic Union of Kurdistan

صورت گرفته بود. طرفین مذاکره در فردای آنروز، در ۳۱ دسامبر، یکبار دیگر در همان محل به گفتگو نشستند که هشت ساعت طول کشید. در این دور از مذاکرات قاسملو برنامه‌ی خود (حزب) را برای خودمختاری کردستان ارائه داد و از جمله خواهان حق تدریس به زبان کردی در مدارس کردستان، به رسمیت شناختن زبان کردی به عنوان دومین زبان رسمی - اداری در کردستان، تعیین حدود استان کردستان و نیز پذیرش پیشمرگان کرد به عنوان نیروهای پلیس بودند. مذاکرات بدون نتیجه پایان یافت.

**دور دوم مذاکرات:** در دور دوم قاسملو در وین ماند، اول ژانویه ۱۹۸۹ برای دیدن فاضل (فدیل) رسول به خانه او در واساگاسه (Wasagasse) رفت. فاضل رسول متولد سلیمانیه و مانند قاسملو کرد بود. پس از این دیدار قاسملو برای مدتی کوتاهی به چکسلواکی و مجارستان رفت و پس از آن با طالبانی در دمشق تماس گرفت و پیشنهاد داد مذاکره با تیم جمهوری اسلامی ادامه یابد. در این فاصله صحرارودی نیز به بهانه گفتگو با مقامات ایران در تاریخ ششم ژانویه به تهران رفت و چهاردهم دوباره به وین بازگشت.

در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹ مذاکرات درمحل پیشین (هارمونی گاسه) ادامه پیدا کرد. در این دور از مذاکرات قاسملو تنها بود. اما تیم جمهوری اسلامی نفر سومی را به عنوان مأمور حفظ امنیت هیئت، همراه خود آورده بودند. اعضای هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی عبارت بودند از: محمد جعفری صحرارودی، مصطفی مصطفوی (با نام مستعار آجودی، معروف به مصطفی تاریخ، به دلیل تسلط او به تاریخ کردستان) و غفور درجزی (با نام مستعار امیرمنصور بزرگیان اصل)، از فرماندهان نیروهای قدس سپاه پاسداران که با پاسپورت جعلی شماره ۰۵۴۰۰۹ به اتریش آمده بود. جلال طالبانی و معاونش نوشیروان امین نیز در جلسه حضور داشتند. مذاکره باز هم بی نتیجه پایان یافت.

**دور سوم مذاکرات:** برای دور سوم مذاکره صحرارودی و مصطفوی در مارس ۱۹۸۹، به وین رفتند تا مذاکره را شروع کنند. در این فاصله حزب دموکرات کردستان ایران که از ادامه‌ی گفتگو دلسرد شده بودند تصمیم گرفتند برای ادامه‌ی مذاکره به جای قاسملو، معاونش سعید شرفکندی را برای ادامه‌ی مذاکره بفرستند، قاسملو هم موافقت کرد. شرفکندی به این منظور از بغداد به پاریس رفت، اما هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی موافقت نکرد. آنها خواهان گفتگوی مستقیم فقط با دکتر قاسملو بودند و صحرارودی پیشنهاد را رد و مذاکرات را لغو کرد.

اواخر ماه ژوئن امیر منصور بزرگیان اصل (غفور درجزی) با قطار از سوئیس به اتریش رفت و در هتل «پست - آم فلایشمارکت» (Post am Fleischmarkt) ساکن شد. او ورودش را به فاضل رسول اطلاع داده بود، آنها در بیست و ششم ژوئن با هم دیدار داشتند. در این دیدار غفور درجزی به رسول گفته بود تهران علاقمند به ادامه‌ی

مذاکرات است و هاشمی رفسنجانی می‌خواهد هر چه سریعتر با کردها به توافق برسد تا به همگان نشان دهد که توانسته‌است یکی از اساسی‌ترین مشکلات جامعه را حل کند. درجزی گفته بود «آنها ترجیح می‌دهند به جای طالبانی خود رسول در گفتگوها شرکت کند، زیرا طالبانی دهن لق است و موضوع مذاکرات محرمانه را همه جا تعریف کرده‌است. بعلاوه، غیر از مذاکره کنندگان کس دیگری نباید حضور داشته باشد تا گفتگوها همچنان محرمانه و مخفی بمانند.»

هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی با چند هدف مهم این پیشنهاد را دادند:

۱\_ دور نگهداشتن طالبانی از جلسه، زیرا با آمدن او محافظانش نیز می‌آمدند و جمهوری اسلامی نمی‌توانست خطر کند و طالبانی را نیز از میان بردارد.

۲\_ این پیشنهاد که به غیر از هیئت مذاکره کننده، کس دیگری در آنجا نباشد تا محرمانه ماندن مذاکرات تضمین شود، گویا اقدامی برای کشاندن رهبری حزب دمکرات به جلسه مذاکره بدون محافظ بوده‌است.

رسول موضوع را تلفنی به اطلاع قاسملو در پاریس رساند و سپس سی‌ام ژوئن به پاریس رفت تا قاسملو را متقاعد کند پیشنهادات هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی را بپذیرد. قاسملو این پیشنهاد را با دو شرط پذیرفت:

اول، گفتگوها در پاریس انجام شوند. دوم، تا پانزده ژوئیه پایان یابند، زیرا او قصد داشت نوزدهم ژوئیه برای مدت یکماه به آمریکا برود.

هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی پیشنهاد اول (مذاکره در پاریس) را اکیداً رد کردند و بر روی برگزاری نشست در وین یا برلین پافشاری داشتند، اما شرط دوم (تاریخ مذاکره) را پذیرفتند.

در دهم ژوئیه، محمد جعفری صحرارودی با هواپیما از راه تهران-فرانکفورت-وین وارد اتریش شد و در هتل فرانس (Hotel de France) در همسایگی اداره پلیس یک اتاق گرفت. او یک روز بعد هتل را عوض کرد و به هتل استیکبروی (Stiegbräu) در منطقه ۱۵ وین رفت. مصطفی مصطفوی نیز به همان هتل رفت هر دو اتاق‌هایشان را تا ۱۴ ژوئیه رزرو کردند. در این فاصله قاسملو نیز وارد وین شد.

در ۱۲ ژوئیه ساعت ۱۰ صبح، فاضل رسول به نمایندگان جمهوری اسلامی تلفن کرد و با آنها رأس ساعت ۴ بعد از ظهر در برابر هتل هیلتون، نزدیک ایستگاه مرکزی اتوبوس قرار گذاشت تا آنها را از آنجا به محل ملاقات مخفی

بیرد. در آن روز دکتر قاسملو و رسول یکدیگر را ساعت ۱۱ صبح، در کافه لندمن (Landtmann) ملاقات کردند. ساعت سه بعد از ظهر قاسملو و قادری به خانه رسول رفتند. رئیس جمهور پیشین الجزایر، احمد بن بلا نیز در آنجا حضور داشت. حدود یک ساعت بعد، رسول سه نماینده جمهوری اسلامی (صحراودی، مصطفوی و بزرگیان اصل) را از ایستگاه مرکزی اتوبوس در نزدیکی هتل هیلتون برداشت و به محل مذاکره برد. حالا دیگر احمد بن بلا در آنجا حضور نداشت و به غیر از قاسملو و قادری کس دیگری در خانه نبود. آپارتمان محل نشست در خیابان لینکن بانگاسه (Linken Bahngass)، شماره پنج، را رسول تدارک دیده بود. آپارتمان در طبقه سوم قرار داشت و در خانه تنها از راه آیفون باز می شد و در ورودی آپارتمان دارای سه قفل ایمنی ویژه بود. پس از مدتی مصطفوی اظهار داشت که قدرت تصمیم گیری آنها محدود است و آنها باید با تهران، با آقای رفسنجانی، گفتگو کنند و ایشان را در جریان مذاکرات قرار دهند، در نتیجه جلسه نهایی به روز بعد موکول شد. از آنجا که فاضل رسول تنها کسی بود که از محل برگزاری جلسه اطلاع داشت در نتیجه هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی نیاز به زمان بیشتری داشتند تا در رابطه با محل ترور آشنائی و اطلاعات لازم را بدست آورد. اطلاع به مرکز و کسب تکلیف از تهران تنها بهانه ای برای خرید وقت با هدف آشنائی با شرایط جدید بود. در این فاصله درجری نیز به هتل استیکبروی (Stiegbräu) محل سکونت صحراودی و مصطفوی رفت و اتاقها تا روز ۱۴ ژوئیه رزرو شدند.

در سیزده ژوئیه، قاسملو و قادری، بدون محافظ و بدون هیچ اقدام امنیتی به محل مذاکره در لینکه بانگاسه، شماره ۵، رفتند. شروع مذاکرات ساعت پنج و نیم بعد از ظهر بود. نشست در همان آپارتمانی بود که توسط فاضل رسول تهیه شده بود و به غیر از او کس دیگری از محل نشست مطلع نبود. حاضران عبارت بودند از: محمد جعفری صحراودی، مصطفی مصطفوی (آجودی)، غفور درجری (امیر منصور بزرگیان اصل)، فاضل رسول، عبدالله قادری و عبدالرحمان قاسملو.

صحراودی و مصطفوی اعضای مذاکره کننده بودند و بزرگیان اصل که مسئول حفظ امنیت آنها بود در اتاق دیگری ماند. مذاکرات شروع شد متن مذاکره مخفیانه توسط قاسملو به روی نوار ضبط می شد. مذاکرات به نتیجه نرسید و در پی آن قاسملو و رسول پیشنهاد کردند گفتگو در روز ۱۴ ژوئیه ساعت شش بعد از ظهر ادامه یابند (از متن ضبط شده به روی نوار ضبط صوت). اندکی پس از این پیشنهاد تیراندازی با دو گولت شروع می شود. گلوله ها به پیشانی، گیجگاه و گلولی قاسملو و سه بار به سر و دو بار به گلولی رسول اصابت کردند. هر دو در جا کشته شدند. احتمالاً عبدالله قادری تنها کسی بود که از خود دفاع کرده بود. یک گلوله به پشت سر، دو گلوله به کمر، یک گلوله به

گیجگاه، یک گلوله به گلو، یک گلوله به شانه و یک گلوله به انگشت اشاره دست راست قادری اصابت کرده بود. قاتلان به منظور اطمینان از انجام وظیفه خود به هر یک از مقتولان یک تیر خلاص زده بودند بگونه‌ای که بقایای پوست و استخوان مقتولان به روی صدا خفه کن باقی مانده بود.

صحرا رودی، بزرگیان اصل و آجودی تمام وسایل فرار را از پیش آماده کرده بودند. وسایل آنها در هتل کاملاً بسته بندی شده و بلیط پرواز به تهران نیز از پیش پرداخت شده بود. اما بدشانسی آنها تنها در این بود که حوادثی اتفاق افتاد که از قبل پیش بینی نشده بودند.

اولین بدشانسی آنها زخمی شدن ناخواسته‌ی صحرا رودی بود. یکی از گلوله‌ها کمانه کرده پس از اصابت به بازوی چپ صحرا رودی، از نزدیکی شانه‌اش دوباره خارج و وارد گونه‌ی او و از راه گلو وارد دهانش شده بود. او (حدود ساعت ۱۹ و ۲۰ دقیقه) از خانه خارج شده و زنگ خانه‌ی همسایه را به صدا درآورده بود. زن همسایه بلافاصله پلیس را خبر کرده بود، صحرا رودی سریع به خیابان رفته بود اما توان فرار نداشت. در این حالت فردی به صحرا رودی نزدیک شده دست به جیب شلوار او برده، یک بسته اسکناس هزار دلاری از یک جیب و یک بسته پستی از جیب دیگرش بیرون آورده و فرار کرده بود که در حین فرار نزدیک بود با یک ماشین تصادف کند ولی بلافاصله ناپدید شده بود.

ساعت ۷:۳۷ بعد از ظهر، پلیس به محل ترور رسیده صحرا رودی غرق در خون روی پیاده رو افتاده بود. اندکی بعد سر و کله غفور درجزی (بزرگیان اصل) پیدا شده که بازوی یک پلیس را گرفته به انگلیسی فریاد می‌زد «دوست من، دوست من» و سپس به خانه‌ی شماره‌ی پنج، محل مذاکره رفت. دو پلیس او را تعقیب کردند و وارد آپارتمان شدند. آنها در بازجویی بدنی از درجزی یک پاکت پستی خون آلود به همراه ۹۴۰۰ دلار پیدا کردند (غفور درجزی یا «امیر منصور بزرگیان اصل» همان فردی بود که در خیابان به صحرا رودی نزدیک شد و از جیب او پول و پاکت پستی را بیرون آورد و سپس فرار کرد).

اندکی بعد، پلیس مبارزه با ترور اتریش، در محل حاضر شد. رئیس «واحد ویژه مبارزه با تروریسم» اتریش، آقای اسوالد کسلر (Oswald Kessler) از (EBT) مامور پیگیری پرونده شد. او پس از بررسی محل حادثه و بررسی وضع اسناد و مدارک، در همانجا چنین گفت:

• در ورودی خانه دارای هیچ نشانی مبنی بر اینکه کسی آن را با استفاده از زور باز کرده باشد، نیست.

- به هر سه نفر گُرد تیر خلاص زده شده است.
- دو نفر از سه گُرد کاملاً غافلگیر شده و در حالت نشسته به قتل رسیده‌اند. اگر فرد بیگانه‌ای از بیرون وارد اطاق شده (آنگونه که قاتلان ادعا می‌کنند) ابداً امکان نداشت که آنها همچنان نشسته در جای خود باقی بمانند و تکان نخورده باشند.
- مصطفی مصطفوی (آجودی) فرار کرده و مخفی شده است.
- موقعیت آپارتمان به گونه‌ای است که امکان تشخیص موقعیت و وضعیت خانه و نشستن افراد، از بیرون ممکن نیست یعنی قاتلان بایستی از درون با موقعیت خانه آشنایی داشته باشند.
- قاتلان باید از محل نشستن مقتولان دقیقاً آگاهی می‌داشتند تا به هنگام یک عملیات برق‌آسا اشتباهی به کس دیگری تیر نزنند.
- این ترور شکل کلاسیک تروریستی ندارد و شبیه ترورهای انجام یافته توسط دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی است. زیرا در مدل‌های کلاسیک تروریستی، معمولاً قاتل و مقتول برای اولین بار نه در یک خانه خصوصی بلکه در برابر هتل یا در فرودگاه یا ... همدیگر را ملاقات می‌کنند. در صورتی که در این ترور قاتل و مقتول همدیگر را می‌شناختند و قاتلان موفق شده بودند اعتماد قربانیان را بدست آورند.
- دلیل هشتم برای کسلسر این بود که بنابر اطلاعات او قاسملو و قادری با فرستادگان جمهوری اسلامی در حال مذاکره بودند. پس جمهوری اسلامی پشت این ترور است.
- بنا به دلایل فوق، آقای اُسوالد کسلسر در همانجا چنین گفت: در این ترور کردها به قتل رسیده‌اند و مأموران جمهوری اسلامی زنده مانده‌اند. برای ما (پلیس) موضوع کاملاً روشن است. از این به بعد اتخاذ تصمیم نه با ما بلکه با سیاست است. کسلسر بلافاصله تلفنی دستور داد در مرزهای اتریش تمام کسانی را که قصد خروج دارند و از خاورمیانه می‌آیند، به دقت کنترل شوند و پس از مشورت با او به آنها اجازه خروج داده شود.
- دومین بدشانسی قاتلان این بود که هرچند مصطفی مصطفوی موفق به فرار شده بود، اما محمد جعفری صحرارودی به بیمارستان و غفور درجری به اداره پلیس منتقل شدند و هر کدام فوراً جداگانه تحت بازجویی قرار گرفتند، از آنجائی که زخمی شدن صحرارودی و دستگیری آنها پیش‌بینی نشده بود اظهارات آنها کاملاً ضد و نقیض بود و

مشخص شد که هر دو دروغ می‌گویند. غفور درجری (امیر منصور بزرگیان اصل) که گویا مسئول حفظ امنیت جانی تیم مذاکره کننده بود، مدعی شد که ساعت هفت بعد از ظهر از خانه خارج و به مک دونالد محل رفته بود تا برای خودش (فیش مک) Fish Mac و کوکاکولا بخرد و به هنگام تیراندازی در خانه نبود.

برعکس او، محمد جعفری صحرارودی که در همان شب در بیمارستان مورد بازجویی قرار گرفت، اظهار داشت: «... ما در پایان مذاکرات بودیم که ناگهان در اطاق باز شد و دو یا سه نفر وارد اطاق شدند و هنوز چشم من به آنها نیفتاده بود که زخمی شدم و از صندلی به روی زمین افتادم و دیگر تکان نخوردم تا قاتلان فکر کنند که من هم کشته شده‌ام...». او می‌گوید به هنگام تیراندازی امیر منصور بزرگیان اصل (که مأمور حفظ جان آنها بود) در اطاق نبود: «... هنگامیکه من برای کمک گرفتن از خانه بیرون رفتم بزرگیان اصل را دیدم، از او پرسیدم موقع تیراندازی کجا بودی؟ گفت در توالی». سایر اظهارات صحرارودی نیز با واقعیات موجود در تطابق نبودند. پلیس اظهار داشت:

۱- اگر بنا بر ادعای او (اظهارات صحرارودی) فرض افرادی وارد اتاق شده و از آنجا به سوی او و دیگران تیراندازی کرده‌اند، پس قاعدتا تمام پوکه‌ها می‌بایست در همان محل در ورودی اتاق ریخته شده باشند، نه در جایی که محل نشست او (صحرارودی) بوده است.

۲- اگر مهاجمان آنگونه که صحرارودی مدعی شده از محل در ورودی به سوی آنها تیراندازی کرده‌اند، چگونه می‌توانستند از آنجا به سوی همان دیوار شلیک کنند، در حالیکه بررسیهای کارشناسانه و علمی مربوط به تعیین مسیر حرکت گلوله‌ها مبین شلیک گلوله‌ها از محل نشست صحرارودی به سوی دیوار بودند.

مورد بعدی برای واقعی نبودن اظهارات، صحرارودی و غفور درجری (بزرگیان اصل) کشف اسلحه‌های جرم بود. آقای جرج ساموئل (George Samuel)، کارگر شهرداری وین، اسلحه‌ها را در یک ظرف زباله پیدا کرده بود و آنها را تحویل پلیس داده بود. یک کلت برتا (Beretta)، کالیبر ۷/۶۵ میلی‌متری با صدا خفه کن، دو خشاب کلت و یک خشاب برای مسلسل، به اضافه دو کلید یک موتور سیکلت مارک سوزوکی (Suzuki)، به همراه مدارک مربوط به سوزوکی مدل t۵۰۰GSX و یک صورتحساب مورخ ۱۹۸۹/۱/۱۱ شرکت فرایتاگ (Freytag)، برای شخصی به نام مصطفی یالسن، و قرارداد خرید موتور میان شرکت فرایتاگ و مصطفی مصطفوی موجود بود.

فروشنده موتور بعداً صحرارودی را به عنوان خریدار موتور، یعنی یکی از سه نفر تیم مذاکره جمهوری اسلامی شناسایی کرد. مسلسل نیز بعداً در یک ظرف زباله دیگر توسط پلیس کشف و ضبط شد. تعیین منشاء کلت، مسلسل



و صدا خفه کن‌ها، همچنان که در دادگاه میکونوس اثبات شد، کار آسانی بود. اسلحه‌های جرم (کلت) از جمله محموله اسلحه‌هایی بودند که در اسپانیا تولید شده بودند و در سال ۱۹۷۱ از سوی کارخانه اسپانیایی آن تحویل ارتش شاهنشاهی وقت ایران شده بودند. بنابراین اسلحه‌ها از طرف جمهوری اسلامی آمده بودند.

با وجود اسناد و مدارک و شواهد انکارناپذیری که همگی حاکی از نقش مأموران جمهوری اسلامی در قتل رهبران گرد بودند، پلیس و مقامات دولت اتریش مظنونان و متهمان شرکت به قتل را آزاد و رهسپار تهران کردند. در این رابطه تلاش‌های سفیر جمهوری اسلامی در وین، آقای نقره کار شیرازی، بی‌ثمر نبود. ایشان از همان ابتدای دستگیری این دو نفر، تلاش وسیعی برای آزادی و فرستادن آنها به ایران را شروع کرد. این تلاش‌ها از تهدید عدم وجود امنیت جانی برای شهروندان اتریش در ایران یا سایر نقاط دنیا تا قطع روابط تجاری و افشای فروش اسلحه و توپ‌های نوریکوم و غیره را شامل می‌شد. «مجله نیوز» یکی از معتبرترین مجله‌های اتریش در این باره چنین نوشت:

«... آقای پیتر پیلز (Peter Pilz)، عضو حزب سبزهای اتریش و کاشف نوریکوم، تلاش می‌کند نشان دهد که اتریش در آنزمان تا چه اندازه زیر فشار و تهدید قرار گرفته بود. او می‌گوید: صحراوردی مغز متفکر تیم ترور بود که با نامهای گوناگون در تمام دنیا، اوامر کثیف رژیم ملایان را انجام می‌داد. به عنوان مثال، او در سال ۱۹۸۵ در شهر آتن، در نمایشگاه صنایع نظامی، با نام مستعار رحیمی، با مدیران شرکت Voest معاملات مربوط به سلاحها (توپ‌های) نوریکوم را به انجام رسانده بود. فروش غیر قانونی توپ‌های ۴۵-GHN ساخت کارخانه های نوریکوم، وابسته به شرکت Voest، سالها به عنوان یک افتضاح بزرگ نفس اتریش را گرفته بود. در آنزمان سفیر اتریش در آتن، آقای هربرت امری (Herbert Amry)، به اطلاع دفتر صدراعظم اتریش در وین رساند که یک محموله اسلحه از راه لیبی به مقصد ایران فرستاده خواهد شد. اندکی بعد تلکس دومی از سوی هربرت امری برای صدراعظم اتریش به همراه جزئیات مربوط به این معامله ارسال شد. امری دو روز بعد بر اثر "سکته قلبی" فوت کرد و اتریش به ارسال توپ‌های نوریکوم به ایران ادامه داد.

در ۲۸ نوامبر ۱۹۸۹، یعنی حدود ۴ ماه پس از ترور وین، دادستانی اتریش حکم دستگیری غفور درجزی (امیرمنصور بزرگیان اصل)، محمد جعفری صحراوردی و مصطفی مصطفوی (آجودی) را صادر کرد، البته پس از آزادی آنها را به ایران تحویل دادند.

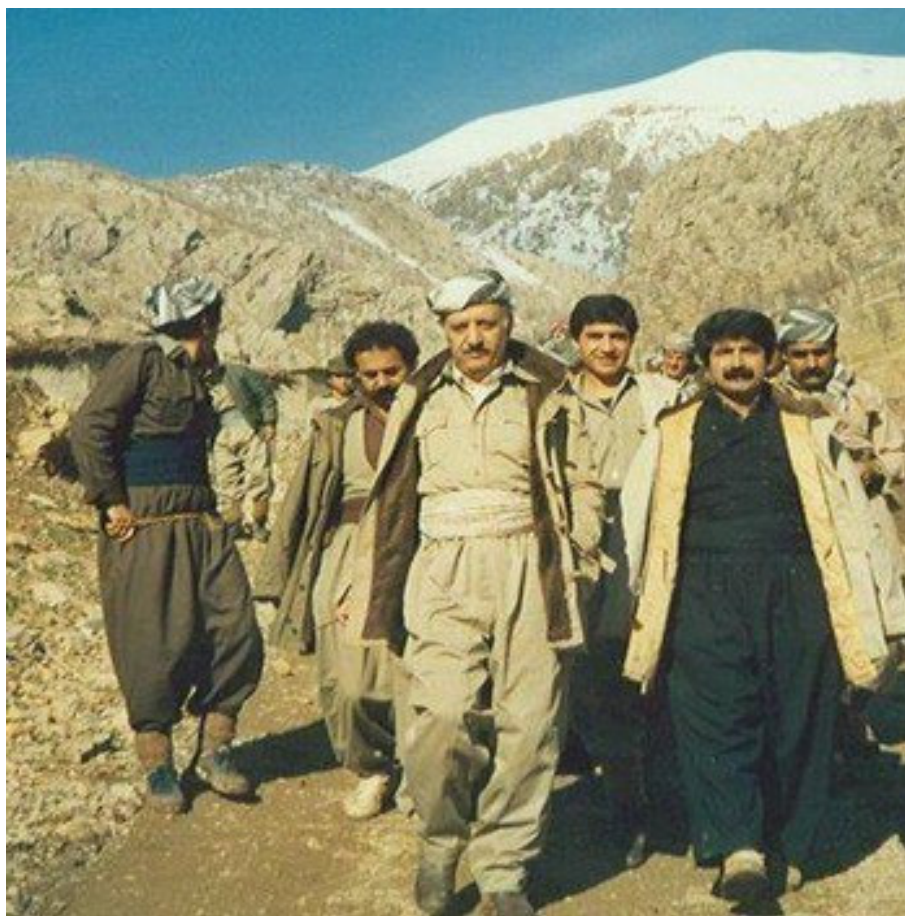
## تلاش نماینده‌ی حزب دمکرات و خانواده‌ی ترورشدهگان برای بازگشایی پرونده ترور

نماینده‌ی حزب دمکرات و خانواده‌های ترورشدهگان تلاش‌های زیادی برای بازگشایی پرونده در اتریش انجام دادند. هیوا بهرامی نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان در وین گفت: «تلاش‌های آنها به جایی نرسید بسیاری از مقام‌های سابق که الان دیگر در دولت نیستند ولی عضو احزاب قدرتمند کنونی هستند احزابی که همواره دولت را در دست داشته‌اند. این احزاب نمی‌خواهند اعضای سابق و فعلی‌شان به دادگاه فراخوانده شوند و درباره‌ی رفتار آن زمان شهادت دهند. این به نفع‌شان نیست.»

نماینده‌ی حزب می‌گوید: «ما از کانال‌های غیر رسمی توانستیم به سه نوار ضبط صوت، دست پیدا کنیم که تا به حال در هیچ رسانه‌ای منتشر نشده‌است. در حقیقت آخرین سه ساعت عمر آقای قاسملو که با نمایندگان جمهوری اسلامی ایران در حال مذاکره بود را ثبت کرده‌اند. گمان می‌رود عبدالرحمان قاسملو مخفیانه مذاکرات را ضبط می‌کرد و بعد از ترور، پلیس نوارها را پیدا کرده‌است. این نوارها صدای سومین دور مذاکرات مخفیانه آقای قاسملو با محمد جعفری صحرارودی، مسئول تیم جمهوری اسلامی ایران در وین است. صدای محمد جعفری صحرارودی و مصطفی آجودی دو تن از فرستادگان جمهوری اسلامی در این نوار شنیده می‌شود. در نوار صوتی جعفری صحرارودی کلی‌گویی می‌کند. گاهی هم مصطفی آجودی برای جمع کردن بحث به کمک او می‌آید. تحقیقات پلیس نشان می‌دهد هنگام گفتگوها جعفری صحرارودی مشغول نقاشی روی صفحه‌ی کاغذی بود. اما در آن طرف میز آقای قاسملو به تجزیه و تحلیل مسائل می‌پرداخت. از تاریخ، فلسفه حزبش و خواسته‌های کردها، خودمختاری به روشنی و صریح سخن می‌گفت.»

در بخشی از مذاکرات دکتر قاسملو به طرف ایرانی می‌گوید، «ما آدمهایی ماکسیمالیست و اکستریمیست نیستیم» بعد به نظر می‌آید فهمیده ممکنه نمایندگان دولت متوجه نشده باشند ادامه می‌دهد، «ما زیاده خواه و تندرو نیستیم. انتظار هم نداریم همه خواسته‌های ما یکجا تحقق پیدا کند.» دکتر قاسملو برای آنها شرح می‌دهد که «هیچ وقت قول ندادیم فلان تاریخ نمی‌دونم جمهوری اسلامی سقوط می‌کند یا در سرایشی است. با اینکه با شما می‌جنگیم. با اینکه الان شما می‌دونید که اگر کسی در میدان مانده باشه ما هستیم. دیگه کسی باقی نمانده. با این همه ما واقع‌بینانه مسائل را تجزیه و تحلیل می‌کنیم.»

صدای جعفری صحرارودی هم شنیده می شود که به مرگ آیت الله خمینی اشاره می کند که حدود ۶ هفته پیش از جلسه رخ داده بود. او می گوید: « الان این حوادثی که اتفاق افتاد باعث شد مذاکرات افق روشن تری داشته باشد.»



قاسملو به همراه همزمان کرد

## محمد جعفری صحرارودی مسئول ترور قاسملو

امروز در حکومت جمهوری اسلامی صحرارودی یکی از بلند پایه ترین مسئولین در نظام است. هفته نامه ی اتریشی پروفیل در گزارشی موقعیت صحرارودی را از زمان ترور دکتر قاسملو تا امروز دنبال کرده است - دو عکس در مدتی نزدیک به ۲۰ سال گرفته شده است که عکس اول یک عکس سیاه و سفید است که پلیس اتریش در سال ۱۹۸۹ گرفته است - در این عکس مردی دیده می شود که در چهره ی او درد نمایان است و همچنین بخیه های دوخته شده در کتف چپ او بعد از جراحی دیده می شود او مدتی قبل از گرفتن این عکس در بیمارستان شهر وین، به علت مجروحیتش با اسلحه گرم مداوا شده بود - تصویر بعدی عکسی است رنگی و مقداری تار که می توان گفت مدت زمان طولانی نیست که گرفته شده است. مردی با ریشی سه روزه و لبخندی بر لب، با کت و پیراهنی که یقه آن به سبک اطرافیان محمود احمدی نژاد رئیس جمهور سابق ایران باز است - در تصویر اول مسئول تیم تروری دیده می شود که در اتریش رهبر حزب دمکرات کرد ستان ایران و همراهان وی را به قتل رساند - در تصویر دوم معاون رئیس شورای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است - عکسها به صعود اعجاب انگیز پستها و مسئولیتهای جعفری اشاره می کنند که در طول ۲۰ سال گذشته به آنها دست یافته است - هرچند این شخص در زمان ترور وین که بر اثر اصابت گلوله خودی به اشتباه و در هنگام حادثه به وی، اندکی با مرگ فاصله داشت با وجود حکم دستگیری او که تا کنون از طرف دادستانی پابرجاست، دولت اتریش هیچ اقدام جدی برای دستگیری او به عمل نیاورده است و او امروز یکی از مقامهای برجسته جمهوری اسلامی ایران است - جعفری بنا بر مسئولیتی که اکنون دارد توانست در ماه مه ۲۰۰۷ به همراه هیئت ایرانی در کنفرانس شرم الشیخ در مصر، که در مورد عراق تشکیل شده بود شرکت کند و در مقابل وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا بنشیند این در حالی بود که آمریکاییها چند ماه قبل از آن کنفرانس سعی کردند در یک عملیات ویژه این تروریست معروف را دستگیر کنند در واقع ایشان انسانی باچند چهره متفاوت است.

او بعد از اجرای طرح ترور وین به گونه ای سری و مشکوک به تهران فرستاده شد و زمانی که او یکی از افسران ارشد سپاه قدس در قرارگاه رمضان، ارگان وابسته به سپاه پاسداران بود، از او به عنوان یک قهرمان، پیشوازی پرشوری به عمل آمد در مغرب زمین زمانی که از او صحبت به میان می آید، گویی هیچگاه چنین شخصی وجود نداشته است در تهران به مدت دو ماه در بیمارستان اختصاصی سپاه پاسداران تحت معالجه و حفاظت بود. بعد از مدتی به کردستان فرستاده شد. از اوایل سالهای ۱۹۹۰ به بعد جعفری بارها برای اجرای عملیات مختلف برون مرزی به شمال عراق

رفته است در سال ۱۹۹۶، مسئولیت اجرای حمله به قرارگاه مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران در مرزهای ایران را برعهده داشت، گفته می شود که وی هنگام حمله می گفت: «به همان نحو که قاسملو را از بین بردم شما را نیز نابود خواهم کرد.»



سمت راست: صحرارودی در بیمارستان اتریش، سمت چپ: صحرارودی دارای مقام دولتی در جمهوری اسلامی



دیدار جعفری صحرارودی با نجیروان بارزانی نخست وزیر اقلیم کردستان

## محمد جعفری صحرارودی، دیپلمات جمهوری اسلامی

صحرارودی رئیس دفتر علی لاریجانی در مجلس شورای اسلامی بود که پیشتر معاونت امنیت داخلی شورای عالی امنیت ملی را برعهده داشت. او در زمان علی لاریجانی عضو تیم مذاکره‌کنندگان هسته‌ای ایران نیز بوده‌است. وی که در زمان دستگیری دیپلمات‌های ایران در عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۷ در اربیل حضور داشت با مسعود بارزانی و جلال طالبانی دیدار داشت، به گفته‌ی واشنگتن‌تایمز، او یکی از اهداف نیروهای آمریکایی در حمله به کنسولگری ایران بوده‌است؛ اما به دلیل عدم حضورش در ساختمان کنسولگری در زمان حمله، آمریکایی‌ها موفق به دستگیری او نشدند. در نیمه شب ۲۱ دی ۱۳۸۵ نیروهای نظامی آمریکا به منظور دستگیری جعفری صحرارودی به دفتر ارتباطی جمهوری اسلامی در اربیل عراق حمله کردند و هفت نفر از مأموران ایرانی را دستگیر کردند. صحرارودی که ظاهراً در یک مجلس میهمانی مقامات اقلیم کردستان به سر می‌برد با هدایت آن‌ها شبانه از مرز زمینی به ایران بازگشت.

چهار ماه بعد در حالی که هفت مأمور سپاه قدس در بازداشت آمریکایی‌ها بودند، دولت جمهوری اسلامی، جعفری صحرارودی را همراه هیأت اعزامی به کنفرانس بین‌المللی شرم‌الشیخ روانه کرد. این کنفرانس دو روزه را همسایگان عراق و پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیگر کشورهای «هشت قدرت صنعتی جهان»، تشکیل داده‌بودند. هدف این کنفرانس برقراری ثبات در عراق بود.

کاندولیزا رایس<sup>۵</sup> وزیر امور خارجه آمریکا و هیأت همراه او در مقابل منوچهر متکی وزیر امور خارجه رژیم و محمد جعفری صحرارودی که تلاش کرده‌بودند دستگیرش کنند قرار گرفتند.

پس از آن که لاریجانی به ریاست مجلس رسید جعفری صحرارودی در سال ۱۳۸۷ به ریاست دفتر او انتخاب شد، اما همچنان مسائل مربوط به کردستان زیر نظر او انجام می‌گرفت. در آبان ۱۳۹۲ رسانه‌ها خبر دادند که هیأت بلندپایه رژیم به ریاست محمد جعفری صحرارودی مشاور لاریجانی در سفر به عراق با مسئولان اتحادیه میهنی، جنبش تغییر و رئیس اقلیم کردستان و مقامات حزب دموکرات در خصوص آخرین وضعیت اقلیم پس از انتخابات دیدار کردند. بعدها گفته شد که در این دیدارها قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس نیز حضور داشت.

---

<sup>5</sup> Condoleezza Rice

جعفری صحرارودی با وجود حکم دستگیری بین‌المللی، بارها به خارج از کشور سفر کرده‌است. در مهرماه ۱۳۹۲ او همراه با علی لاریجانی در کنفرانس بین‌المللی در ژنو شرکت کرد. او سپس در کنفرانس امنیتی مونیخ شرکت کرد. نکته‌ی قابل توجه، اصرار نظام جمهوری اسلامی به استفاده از جعفری صحرارودی در دیدار با رهبران کرد است.

پس از ترور وین صحرارودی دو مشخصه غیرقابل استتار داشت یکی اینکه او زخمی داشت که در پی ترور وین برداشته‌بود، زخم او در سمت راست گردنش واقع شده‌است و دیگری تروریست بودن وی بود. او بعد از ترور وین از کرمانشاه به تهران منتقل شد و در آنجا به زندگی خود ادامه داد. این تروریست با دور از صحنه سیاسی و حتی نظامی، بیشتر به کارهای اطلاعاتی در پس پرده مشغول بود. در سال ۱۹۹۲، پس از انتفاضه کردستان عراق صحرارودی که از تجربه جنایت در کردستان ایران و دوستی با سران احزاب کردستان عراق خصوصاً دوستی با جلال طالبانی و نوشیروان مصطفی‌امین برخوردار بود به همین دلیل یک بار دیگر به کرمانشاه و قرارگاه رمضان رفت.

نیروهای برون مرزی اطلاعات سپاه، «سپاه قدس» که فضا را برای انجام عملیات تروریستی فراهم دیدند بدون هیچ مانعی در کردستان عراق دفاتر اطلاعاتی قرارگاه رمضان را باز کردند و آزادانه به ترور نیروهای سیاسی کردستان ایران که در کردستان عراق بود پرداختند. جعفری صحرارودی سرپرستی تیمهای تروریستی در کردستان عراق را برعهده گرفت. این تیمها ماموریت ترور افراد احزاب کردستان ایران را برعهده داشتند.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۶ صحرارودی همراه با احمد کاظمی مسئول قرارگاه رمضان و همچنین با همکاری گروههای سیاسی عراقی و حزب اتحاد میهنی کردستان، حمله به دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران در شهر کوی سنجق که در حدود ۴۰ کیلومتری در عمق خاک کردستان عراق بود را طرح‌ریزی و اجرا کردند. آنها با آوردن نیروی دو هزار نفری از مرز باشماق در میوان از منطقه سلیمانیه و دُوکان گذشتند، شبانه در پشت ارتفاعات کوی سنجق مستقر شدند و دفتر مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران را به توپ بسته و موشک باران کردند.

جعفری صحرارودی در ارتفاعاتی که موسوم به «هیبت سلطان» مشرف به شهر کوی سنجق که قرارگاه مرکزی حزب دمکرات ایران «دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران» حضور داشت دیده‌بانی و فرماندهی عملیات را برعهده گرفت.

وی که از طریق بی سیم تلاش می کرد افراد حزب دمکرات را تهدید کند در صحبت‌هایش به آنها می گفت: «به همان شیوه که قاسملو را از بین بردم شما را نیز نابود خواهم کرد.» ولی بعد از افشای عملیات و هشدار ناتو، آنها متواری شدند و نیروهای خود را از طریق مرز قلادزه از کردستان عراق خارج کردند.

صحرارودی و کاظمی سرافکنده خود را به قرارگاه رمضان رساندند. صحرارودی سپس به تهران فرا خوانده شد در آنجا به آموزش گروههای تروریستی مشغول شد او جزء افرادی بود که در منطقه کرج وقم در پایگاههای ویژه آموزشی، به آموزش گروههای تروریستی فعال در خاورمیانه مشغول بود.

بعد از تغییراتی که در زمان خاتمی بوجود آمد سپاه پاسداران در صدد آن برآمد که در فضای سیاسی ایران حضور فعالتر داشته باشد صحرارودی مانند تعدادی از جنایتکاران وابسته به سپاه پاسداران، با شرکت در کلاس، دوره‌های سیاسی و دیپلماسی مشغول به آموزش شد.

این بار مسئولین سپاه پاسداران در قالب دیپلمات و مشاورین سیاسی، در دستگاههای اجرایی ایران حضور پیدا کردند آنها در مراکزی از قبیل شورای شهر، شورای عالی امنیت ملی، مجلس شورای اسلامی هم در قالب مشاور، یا اینکه با سمت نماینده در سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی و وزارتخانه‌ها سازمان داده شدند. بعد از آن صحرارودی، مشاور امنیتی مجلس شورای اسلامی و رئیس دفتر علی لاریجانی (رئیس مجلس) شدند. او همچنین نمایندگی مستقیم خامنه‌ای در امور عراق را به عهده داشت و از سران سپاه قدس در عراق محسوب می شد صحرارودی علاوه بر مسئولیتهای گفته شده، مسئول هماهنگی گروههای تروریستی (سنی و شیعه) در عراق و سوریه بود و بعنوان مامور خارجی نهضتهای جهان اسلامی کار می کرد.



استقبال صحرارودی از فدریکا موگرینی نماینده‌ی اتحادیه اروپا در تهران



## نگاهی به زندگی گذشته محمد جعفری صحرارودی

محمد جعفری صحرارودی در خانواده‌ای گمنام یزدی بدنیا آمده بود در دوران کودکی فردی شرور و در دوران تحصیلات از محصلین متوسط به پایین مدرسه محسوب می شد، او تحصیلات خود را در دوره‌ی متوسطه، قبل از دیپلم ترک کرد و از ادامه‌ی تحصیل صرف نظر کرد. در نوجوانی تمایل چندانی به مسائل مذهبی نداشت و فردی بددهن و فحاش بود.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷، صحرارودی که در آن زمان محمد جوادی نام داشت جذب «کمیته‌های انقلاب اسلامی» شد. این کمیته‌ها به دستور خمینی تشکیل شده بودند در واقع این کمیته‌ها متشکل از افراد بیکار، اراذل و اوباش جامعه بودند که برای سرکوب جریانات سیاسی در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل شدند. صحرارودی پس از جذب شدن در «کمیته‌های انقلاب اسلامی» بلافاصله به کردستان اعزام شد وی که در دوران جوانی شخصی شرور بود این دفعه شرارت خود را در سرکوب مردم کردستان بکار گرفت. او حتی پس از آغاز جنگ ایران و عراق ترجیح داد در کردستان بماند از همانجا در جبهه جنگ ایران و عراق مشغول شود.

در کردستان دو جبهه جنگ وجود داشت اولین جبهه، جبهه‌ی جنگ احزاب کردستان با دولت مرکزی بود و جبهه‌ی دوم که بعد از بن بست جنگ در خوزستان قدرت گرفت جبهه‌ی جنگ ایران و عراق بود. در هنگام جنگ ایران و عراق، قرارگاه خاتم‌الانبیا بمنزله‌ی قرارگاه مرکزی، جهت هماهنگی بین نیروهای نظامی شرکت کننده در جنگ (ارتش و سپاه پاسداران و بسیجیان) بدستور روح‌الله خمینی تأسیس گردید. فرماندهی این قرارگاه در دست سپاه پاسداران بود آنها جهت تسهیل در کنترل کلیه‌ی نقاط ایران چندین قرارگاه فرعی دیگر را سازمان دادند یکی از آن قرارگاهها؛ قرارگاه رمضان بود، که مرکز فرماندهی و هماهنگی عملیات غرب کشور و همچنین روابط جمهوری اسلامی با نیروهای اپوزیسیون عراق بر ضد رژیم بعث بود. این قرارگاه پس از بن بست جنگ در جبهه‌ی خوزستان تشکیل شد و سه مسئولیت مهم را برای آن تعریف کردند.

۱\_ ارتباط و هماهنگی بین اپوزیسیون عراق بر ضد رژیم بعث، که نماینده سیاسی رسمی آن حاج آقامحمدی، که نمایندگی آیت‌الله خمینی و بعداً خامنه‌ای را بر عهده داشت. آقامحمدی بعدها خود نماینده‌ی همدان در مجلس شورای اسلامی شد.

۲\_ تشکیل لشکری بنام لشکر بدر که متشکل از نیروهای برون مرزی سپاه پاسداران و نیروی مسلح گروه‌های اپوزیسیون عراقی بود که هدف آنها استفاده از نیروهای عراقی اپوزیسیون، برای نفوذ به داخل خاک عراق و انجام یک سری عملیات در آن کشور بود.

۳\_ قرارگاه رمضان که یک قرارگاه اطلاعاتی نیز بود، چند قرارگاه فرعی دیگر در شهرهای مرزی بین ایران و عراق تشکیل دادند، تا به سرکوب کردن مبارزات در کردستان ایران پردازند. آنها برای آموزش افراد که در جنگ کردستان حضور داشتند از لشکر بدر استفاده می‌کردند که متشکل از چریک‌های شیعه مذهب معارض رژیم بعث بودند.

مرکز قرارگاه رمضان در شهرستان کرمانشاه قرار داشت و شعبه‌هایی از این قرارگاه، که شامل قرارگاه نصر در شهرستان نقده، بعثت در شهرستان سنندج، رعد در شهرستان مریوان، ابوذر و بعدها کاوه در بوکان و مهاباد و کربلا و نجف قرار داشتند.

علاوه بر این قرارگاه‌ها، قرارگاهی با اختیارات کمتر اما مشابه قرارگاه رمضان در ارومیه مرکز استان آذربایجان غربی بنام قرارگاه حمزه سیدالشهدا تشکیل شده بود، این قرارگاه مأموریت بخش عملیاتی شمال غرب را بمنظور سرکوب جنبش کردستان بعهدہ داشت. برخی از فرماندهان سپاه پاسداران، قسمت عمده نیروهای آن قبل از اعزام به جبهه‌های جنگ با عراق، تمرینات عملی جنگی و تروریستی خود را در شهرهای کردستان آزمایش می‌کردند، بعد از آن به جبهه‌های جنوبی جنگ ایران و عراق اعزام می‌شدند.

محمد جعفری صحراودی که در آن هنگام نامش «محمدجعفر رحیمی» بود و قبل از تشکیل قرارگاه رمضان در قرارگاه حمزه سیدالشهدا که فرماندهی آنرا را فردی به نام هدایت لطفیان برعهده داشت، فعالیت می‌کرد. لطفیان بعدها فرماندهی سرکوب کوی دانشگاه تهران، در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ را نیز برعهده گرفت.

پس از پایان جنگ ایران و عراق، در سازماندهی جدید سپاه پاسداران، صحراودی به درجه‌ی سرتیپی ارتقاء داده شد با این درجه مأموریت عملیات ترور مخالفین در خارج از کشور را به‌عهده گرفت. جدا از قصی‌والقلب بودن وی از حمایت بانده مخالفین محسن رضایی نیز برخوردار بود.

صحرا رودی پس از طی دوره‌ی کارآموزی شش ماهه دیپلماسی دوره آموزشی را با موفقیت گذراند و با یک طرحی که از قبل برنامه‌ریزی شده بود، بعنوان سرپرست هیأت مذاکره کننده و نماینده رئیس جمهوری ایران با حزب دمکرات کردستان ایران در خارج از ایران نشست‌هایی را برگزار کرد.

حکم جلب محمد جعفری صحرا رودی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۹ توسط دادستانی وین صادر شده بود اما او در سفرهای خارجی خود از مصونیت دیپلماتیک برخوردار بود و جدا از این مسئله کشورهایمانند عراق و لبنان، که او به آنجا سفر می کرد یا از قدرت دستگیری او برخوردار نبودند و یا ترجیح می دادند که منافع ملی خود را با دستگیری مهره‌ی رژیم اسلامی ایران به خطر نیاندازند. برای مثال هیأت مجلس شورای اسلامی ایران، سپتامبر ۲۰۱۳ که در سوئیس حضور داشت صحرا رودی جزء آن هیئت بود آنها بعدا سوئیس را به مقصد کرواسی ترک کردند، در تصاویری که منتشر شد، مشخص شد که جعفری و هیأت ایرانی به کرواسی سفر کرده‌اند چون برای صرف ناهار مهمان "دایف بوسیوفیچ" رئیس جمهور کرواسی بودند. هر چند پلیس اتریش؛ پلیس کرواسی را از حضور جعفری صحرا رودی در آن کشور مطلع کرده بودند تا صحرا رودی را دستگیر کنند اما پلیس کرواسی به درخواست آنان هیچ واکنش و پاسخی نداده بود. پس از این رویداد، با فاصله حدود دو ماه، کانال تلویزیونی «رووداو» در کردستان عراق در گزارشی اعلام کرد که هیأتی بلند پایه از ایران به ریاست، محمد جعفر صحرا رودی مشاور عالی رئیس مجلس ایران مدت سه روز است که برای رایزنی با برخی از جریانهای سیاسی از جمله اتحاد میهنی وارد اقلیم کردستان شده است. بر پایه این گزارش این هیأت به دور از چشم رسانه‌های اقلیم با مسئولان اتحادیه میهنی، جنبش تغییر و رئیس اقلیم کردستان و مقامات حزب دمکرات کردستان عراق دیدار کردند آنها در مورد وضعیت اقلیم پس از انتخابات و همچنین بحران بعد از آن در حزب اتحاد میهنی رایزنی کرده بودند. اما جدا از مسئله مسافرت کردن «محمد جعفری صحرا رودی» با قاسم سلیمانی و بطور کلی به همراه هر هیأتی از طرف سپاه پاسداران به کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه سفر می کند، جمهوری اسلامی ایران با همراهی صحرا رودی در این سفرها می خواهد نشان دهد که، بر شعار خود مبنی بر «صدور انقلاب» همچنان تأکید و پافشاری می کند.

محمد جعفری صحرا رودی که به محمد جعفری مشهور است از سال ۱۳۸۸ همزمان با ریاست دفتر علی لاریجانی یکی از مشاوران عالی وی نیز بود. علاوه بر این مسئله صحرا رودی در جریان حمله‌ی آمریکا به دفتر نمایندگی ایران در اربیل در تاریخ ۱۱ ژانویه ۲۰۰۷ بار دیگر در رسانه‌ها مطرح شد علیرغم اینکه فواد حسین، رئیس دفتر ریاست اقلیم کردستان در ۱۵ ژانویه ۲۰۰۷ اعلام کرده بود که صحرا رودی از کسانی است که در دفتر نمایندگی

جمهوری اسلامی در اربیل دستگیر شده است اما در ماه مارس همان سال رسانه‌ها حضور وی را در کنفرانس شرم‌الشیخ در مصر تایید کردند کنفرانس شرم‌الشیخ کنفرانس همسایگان عراق بود و تلاشی برای کاهش نفوذ تروریستها در عراق محسوب می‌شد هرچند این دو خبر از تناقضی خاص برخوردار بودند ولی هر دو تایید کننده‌ی این مسئله بودند که صحرارودی در رویدادهای مربوط به عراق حضوری فعال داشت.

آخرین مطلبی که باید به آن اشاره کنم؛ این است که صحرارودی در مدت زندگی خود با اسامی: ۱\_ محمدجعفر رحیمی ۲\_ محمد جوادی ۳\_ محمد جعفری صحرارودی ۴\_ محمدجعفر صحرارودی ۵\_ محمد جعفری شناخته شده است.



دیدار جلال طالبانی، رئیس پیشین اتحادیه میهنی با محمد جعفری صحرارودی از مظنونان قتل آقای قاسملو و از فرماندهان سپاه

## علی دایی هویت جدید قاتل قاسملو را فاش کرد

علی دایی ستاره‌ی سابق فوتبال ایران و جهان و مربی پیشین تیم سایپا هویت واقعی سردار غفور درجزی، عضو تیم ترور عبدالرحمان قاسملو در وین که با نام جعلی مصطفی مدبر به ریاست باشگاه سایپا منصوب شده بود، را فاش کرد.

علی دایی وقتی از سرمربیگری تیم سایپا کنار گذاشته شد، درباره‌ی مدیرعامل این باشگاه دست به افشاگری زد و اعلام کرد: «ببینید اول از همه اینکه آقای مصطفی مدبر برای من وجود خارجی ندارد و من اصلاً آدم حقیقی به این اسم نمی‌شناسم. تا جایی که ذهن ناقص من یاری می‌کند از زمانی که ریاست حراست صدا و سیما را داشتند سردار غفور درجزی را می‌شناسم! من یک پرونده در سال ۱۳۸۵ با یک خانمی داشتم که اسمش را نبرم بهتر است. حدود ۳۰۰ میلیون از پول مرا کلاهبرداری کرده بود و در صورتجلسات مشخص است که خانم خود را یکی از نزدیکان سردار غفور درجزی معرفی کرده بود. همه‌ی این چیزها در پرونده‌اش هست، از آن موقع این آقا را شناختم. اگر آن زمان گفتم که کسانی آمده‌اند که با من خصومت دارند به این خاطر بود. ما مشکل پیدا کردیم با تیم حفاظتی ایشان و متأسفانه از سال ۱۳۸۵ که محکومیت این خانم را گرفتم او مدت‌ها در زندان بود. ایشان از آشنایان سردار غفور بودند و من از آن موقع ایشان را به اسم غفور می‌شناختم، یکهو اسم مصطفی مدبر برای من علامت سؤال بزرگ بود که چطور ایشان از آنجا آمدند رییس سازمان تجهیز و این جور چیزها شده‌اند. دفعه اولی که ایشان را در برنامه نود با اسم آقای مصطفی مدبر رییس سازمان تجهیز تو سعه شنیدم. اصلاً تلویزیون را در آن لحظه نگاه نمی‌کردم و از تن صدای ایشان شناختم. بعد تلویزیون را نگاه کردم و گفتم عه! سردار غفور خودمان است، اردبیلی است و چطور مصطفی مدبر؟»

سرمربی اخراج شده‌ی سایپا در ادامه افزود: «الانم هم نمی‌دانم چطور ایشان مدیرعامل باشگاه سایپا شده‌اند. مگر ایشان فعالیت ورزشی داشتند و چیزی بلد بودند؟ من فردا باید استعلام بگیرم که این حکم اخراج یا به قول خودشان که نوشته‌اند فسخ قرارداد، می‌تواند با امضای ایشان که شخص دیگری بودند معتبر باشد یا نه!» دایی با اشاره‌ای طعنه‌آمیز از سوابق غفور درجزی با نام «گذشته طلایی» یاد کرد و گفت: «الان هم برای من جای سؤال است. کاش یک نفر از سازمان ثبت احوال اینجا بود و از او سوال می‌کردم برایم جالب است که آیا می‌شود یک نفر کل اسم و

فامیلش را عوض کند. من شنیده بودم به ندرت اتفاق افتاده کسی فامیلی اش را عوض کند اما خیلی اتفاق افتاده طرف از اسم خودش خوشش نیامده عوضش کرده است. این را باید افراد حقوقی جواب بدهند که مگر می شود با شناسنامه عوض کردن گذشته طلایی ات و شخصیات و خیلی چیزها را عوض کنی!»

غفور درجزی عضو تیمی بود که دکتر عبدالرحمان قاسملو را ترور کرد. وقتی علی دایی از «گذشته طلایی» سردار غفور درجزی می گوید یعنی کاملاً از گذشته ی تروریستی وی و جنایاتی که مرتکب شده اطلاع دارد. از قرار معلوم دایی به دلیل پرونده ای که با درجزی و اطرافیانش داشته در مورد وی تحقیق کرده بود اما آن موقع لازم ندیده بود در این مورد روشنگری کند.



مصطفی مدیر (غفور درجزی)

## قتل قاسملو بخشی از «گذشته طلایی» سردار غفور در جزی

سردار غفور در جزی که هویت او به «مصطفی مدبر» تغییر یافته یکی از اعضای سپاه قدس است او در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ همراه با نیروهای اطلاعات سپاه در سرکوب نیروهای سیاسی در شمال کشور شرکت داشت. وی از حضور خود در عملیات جنگل‌های اسالم به خلخال یاد می‌کند. نام سردار غفور در جزی اولین بار در ترور دکتر عبدالرحمان قاسملو و همراهانش در وین منتشر شد. طرح ترور قاسملو به دسامبر ۱۹۸۸ برمی‌گردد که نظام اسلامی به تازگی از کشتار ۶۷ فارغ شده بود و به دنبال ایجاد موج ترور در داخل و خارج از کشور بود. در همان زمان بود که دکتر کاظم سامی در چهارم آذرماه ۱۳۶۷ در مطبخ در تهران به طرز فجیعی با کاردی که در مغزش توسط قاتل فرود آمده بود به قتل رسید.

سردار در جزی پس از جنایتی که در وین مرتکب شده بود ارتقاء مقام یافت و به ریاست حراست سازمان صدا و سیما رسید. او در شهریور ۱۳۸۳، جای خود را به مهدی رضاییان داد.

پس از به قدرت رسیدن احمدی‌نژاد، علی لاریجانی دبیری شورای امنیت ملی را در سال ۱۳۸۴ به عهده گرفت او که سابقه‌ی حضور در سپاه را داشت. او اعضای تیم خود، در شورای امنیت ملی را از میان تروریست‌ها انتخاب کرد. لاریجانی در کمیسیون سیاست خارجی شورای امنیت ملی نیز تغییرات گسترده‌ای داد. پس از تغییر ساختاری در این کمیسیون، سیدحسین موسویان از ریاست این کمیسیون برکنار شد. او که در جریان ترور میکونوس به عنوان سفیر جمهوری اسلامی نقش مهمی را بازی کرده بود جای خود را به سه نفر داد. زیرا کمیسیون سیاست خارجی شورای امنیت ملی در ساختار جدید خود، به سه معاونت «امنیت بین الملل»، «سیاست خارجی» و «راهبردی» تغییر ساختار داد. جواد وعیدی، سیدعلی منفرد و حسینی‌تاش به ترتیب ریاست این سه معاونت را برعهده گرفتند که در این تغییر و تحول غفور در جزی دیگر تروریست بین‌المللی نیز به عنوان مسئول اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی منصوب شد. پیش از آن، علی ربیعی (عباد) یکی از مهم‌ترین چهره‌های امنیتی نظام ولایی مسئولیت اجرایی دبیرخانه این شورا به عهده داشت. در خرداد ۱۳۸۷ از انتصاب سردار غفور در جزی رییس سابق حراست سازمان صدا و سیما و مشاور اجرایی سابق دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی به عنوان مدیر کل حراست مجلس شورای اسلامی خبر دادند. در آن زمان لاریجانی به ریاست مجلس شورای اسلامی رسیده بود و نزدیکانش را از شورای امنیت ملی به حراست مجلس می‌برد تا بر قدرتش بیافزاید.

در این پست نام اصلی سردار غفور درجزی، مصطفی (غفور) مدبر درجزی بود، اولین بار این نام در سال ۱۳۹۴ پس از پایان مأموریت ضرغامی و در جریان تغییراتی که در صدا و سیما صورت گرفت به میان آمد. در آن دوران از وی به عنوان «غفور مدبر درجزی» برای تصدی سمت معاونت اداری مالی نام برده می‌شد. او مدت‌ها ریاست اتحادیه بازرگانی صدا و سیما را عهده‌دار بود.

مصطفی مدبر (سردار غفور درجزی) از آذرماه سال ۱۳۹۲ با حکم محمود گودرزی مدیریت شرکت توسعه و نگهداری اماکن ورزشی را برعهده گرفت که اتفاقاً شغل نان و آبداری هم بود. وی از این تاریخ به بعد خود را از شرّ نام سردار غفور درجزی خلاص کرد و برخلاف گذشته به چهره‌ای علنی تبدیل شد و به گفت‌وگوهای مطبوعاتی روی آورد.

دولت «تدبیر و امید» او را به مقام «مهندسی» رساند. او در تاریخ ۱۹ دیماه ۱۳۹۶ تحت عنوان مهندس مصطفی مدبر، مدیرعامل شرکت توسعه و نگهداری اماکن ورزشی کشور، در پیامی شصت و سومین سالگرد تاسیس مجله‌ی کیهان ورزشی را تبریک گفت. در دیماه ۱۳۹۶ مصطفی مدبر از مدیریت شرکت توسعه و نگهداری اماکن ورزشی کناره رفت و جای خود را به حسن کریمی داد. یک سال بعد در اسفند ۱۳۹۷ دوباره به عرصه ورزش بازگشت و با حکم سیدجواد سلیمانی، مدیرعامل گروه خودروسازی سایپا، به عنوان مدیرعامل و عضو موظف هیأت مدیره این باشگاه انتخاب شد. او پیشتر به عنوان سرپرست شرکت فرهنگی ورزشی سایپا معرفی شده بود. از وی به عنوان فرمانده محترم دفاعی حضرت ولی‌عصر نیز نام می‌برند. مصطفی مدبر در اولین اقدام خود در اردیبهشت ۱۳۹۸ رودست خورد و با برکناری علی دایی، کاری کرد که هویت‌اش توسط چهره مشهور فوتبال ایران برملا شد.



سمت راست: غفور درجزی، سمت چپ: مصطفی مدبر



## عبدالله قادری آذر از قربانیان ترورد ر وین

آقای عبدالله قادری آذر در سال ۱۳۳۱ در شهر نقده، متولد شد. ایشان نماینده‌ی حزب کردستان ایران در اروپا بود. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر نقده به پایان رساند، سپس به ارومیه رفت و از هنرستان صنعتی آن شهر فارغ‌التحصیل شد. آقای قادری آذر دوران سربازی خود را در سپاه دانش و تدریس در مدارس روستایی سپری کرد. او علاقه‌ی بسیاری به تدریس داشت و با پایان دوران سربازی به عنوان معلم در وزارت آموزش و پرورش استخدام شد. آقای قادری آذر از دوران کودکی به کارهای هنری علاقه‌مند بود به همین دلیل یک دوره‌ی دو ساله در انستیتوی هنرهای زیبای تهران گذراند و با پایان این دوره در دبیرستان‌های نقده به تدریس ادامه داد. به گفته‌ی هم‌زمانش عشق آقای قادری آذر به معلمی از عشق به خدمت و یاری کودکان محروم دیارش سرچشمه می‌گرفت. آقای قادری آذر در دروان انقلاب اسلامی با مسائل سیاسی درگیر شد و پس از آشنایی با برنامه و اساسنامه حزب دموکرات کردستان ایران به این حزب پیوست. عبدالله قادری آذر در طول ده سال فعالیتش در حزب مسئولیت‌های گوناگونی، از جمله اداره بیمارستان حزب و کمیته شهرستان نقده را عهده‌دار شد. او همچنین در رادیو حزب، بخش مالی و پس از آن در بخش روابط خارجی حزب فعالیت می‌کرد. او در سال ۱۳۶۴ به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد و به عنوان نماینده حزب در اروپا راهی پاریس شد. او در این مقام، دکتر عبدالرحمن قاسملو، دبیرکل حزب را در سفر به وین برای جلسه‌ی مذاکره با فرستادگان جمهوری اسلامی همراهی کرد.



عبدالله قادری آذر

دوستانش او را هم‌رزمی سخت‌کوش و دل‌سوز می‌دانستند. در تمام سفرهای آقای قاسملو به اروپا، آقای قادری آذر او را همراهی می‌کرد. یک بار به هلن (نسرین) همسر آقای قاسملو گفته بود: «فراموش نکن خوشک (خواهر) نسرین، روزی که دکتر را به قتل برسانند من با او خواهم بود.» به هنگام پیوستن آقای عبدالله قادری آذر به حزب دموکرات کردستان ایران برنامه حزب «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» بود. سیاست‌های آیت‌الله خمینی با هدف برقراری ولایت مطلقه فقیه و سلب آزادی‌های سیاسی از دگراندیشان، با برنامه حزب دموکرات کردستان ایران هم‌خوانی نداشت. این حزب خواهان جدایی دین از دولت بود، بنابراین رفتارندوم برای استقرار جمهوری اسلامی را در دوازده فروردین ۱۳۵۸ تحریم کرد. دکتر عبدالرحمن قاسملو، دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در انتخابات نمایندگان مجلس خبرگان، ۸۰ درصد آرای ارومیه را از آن خود کرد و به عنوان نماینده‌ی این شهر انتخاب شد. درگیری‌های مسلحانه بین عوامل وابسته به آیت‌الله خمینی و هواداران حزب دموکرات از بهار تا تابستان ۱۳۵۸ آغاز و به مرور تشدید شد. روز ۲۷ مرداد خمینی، در جمع وکلای مجلس خبرگان، حزب دموکرات را «یک جمعیت خرابکار»، «یک جمعیت فاسد» و «یک جمعیت مفسد» خواند و اعلام کرد قاسملو فاسد است (صحیفه نور: ۲۴۳/۸). یک روز بعد یعنی روز ۲۸ مرداد خمینی فرمان حمله به سندج را صادر کرد (صحیفه نور: ۲۵۳/۸) و بیست و نهم مرداد ۱۳۵۸ آیت‌الله خمینی در پیامی به مردم کردستان، حزب دموکرات کردستان ایران را به جرم این که «حزب شیطان است» غیرقانونی اعلام کرد. (صحیفه نور: ۲۵۷/۸)

به این ترتیب رهبر انقلاب اسلامی ایران راه را بر هرگونه حل و فصل مسالمت‌آمیز مسئله کردستان بست و ارتش را برای سرکوب به این منطقه اعزام کرد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش برای تسلط بر شهرهای کردستان با پیشمرگان کرد به مدت سه ماه جنگیدند و سرانجام کمابیش بر شهرها مسلط شدند. در ۲۸ مهر ماه ۱۳۵۸ قاسملو در مهاباد اعلام کرد که مقاومت مسلحانه کردها به صورت جنگ چریکی ادامه خواهد یافت. تا سه سال پس از آن نیروهای حزب دموکرات بخش‌های مهمی از کردستان، به غیر از شهرها، را در تحت کنترل داشتند، اما به تدریج ناگزیر به ترک منطقه شدند و در کردستان عراق مستقر شدند. (تیر ۱۳۶۳)

آقای قاسملو در ملاقات با مارک کراوتز، گزارشگر روزنامه فرانسوی لیبراسیون می‌گوید: «من هم جنگ را دوست ندارم. جنگ نه تنها زندگی‌ها و ساختمان‌ها را نابود می‌کند، بلکه انسان‌ها را نیز ویران می‌کند. مقامات جمهوری اسلامی چاره‌ی دیگری برای ما نگذاشته‌اند.» دکتر قاسملو همیشه معتقد بود مسئله کردستان راه حل نظامی نخواهد

داشت و باید از طریق گفت‌وگو به یک راه حل سیاسی رسید. به همین دلیل وقتی فرستادگانی از طرف جمهوری اسلامی ایران او را به مذاکره دعوت کردند، پذیرفت. در آخرین دور این مذاکرات که در وین انجام شد آقای عبدالله قادری آذر همراه او بود.

در روز ۲۱ تیر ۱۳۶۸، آقای عبدالله قادری آذر که به همراه قاسملو نماینده حزب دموکرات کردستان ایران در اروپا و آقای فاضل رسول، کرد عراقی ساکن وین که با مقامات جمهوری اسلامی ایران در ارتباط بود و نقش میانجی را ایفا می‌کرد در آپارتمانی که توسط فاضل رسول تهیه شده بود و کاملاً محل ملاقات مخفی بود دیدار کردند. ولی مذاکرات در ملاقات اول به نتیجه نرسید، طرفین با توافق یک ملاقات دیگر را ترتیب دادند، در ساعت مقرر عبدالرحمان قاسملو و عبدالله قادری آذر بدون هیچ‌گونه تدابیر احتیاطی و امنیتی به محل مذاکرات رفتند. دکتر قاسملو مخفیانه مذاکرات را ضبط کرده بود و نوار آن بعداً توسط پلیس اتریش به مسئولان حزب دموکرات کردستان ایران تحویل داده شد حزب هم متن آن منتشر کرد.

دکتر قاسملو خودمختاری کردستان و حق فعالیت سیاسی علنی حزب دموکرات کردستان ایران در کشور را مطرح کرد و بر مشکل خلع سلاح کردن پیشمرگان کُرد پس از ده سال جنگ تأکید داشت؛ دیگر اینکه خودمختاری را یکی از اهداف اصلی جنبش کردها می‌دانست. صحرارودی در پاسخ به قاسملو گفت که سیاست‌های تهران را اسلام و اصول اسلامی تعیین می‌کند. دکتر قاسملو باز بر اصل خودمختاری تأکید کرد. در پایان این گفت‌وگو فاضل رسول، طرفین را به توافق تشویق کرد و تذکر داد که شاید سه سال دیگر چنین شرایطی برای مذاکرات صلح‌آمیز فراهم نباشد. (متن مکالمات از روزنامه لوموند یکم ژانویه ۱۹۹۸)

«در نوار ضبط شده اندک زمانی پس از این پیشنهاد، صدای رگبار گلوله شنیده می‌شود که در آن صدای دو اسلحه به وضوح قابل شنیدن است. به قادری یک گلوله در پشت سر، دو گلوله در ناحیه گیجگاه، یک گلوله در گلو، یک گلوله در شانه و یک گلوله در انگشت نشانه دست راستش شلیک شده بود. صدمات وارده به قادری گویای آن بود که او احتمالاً سعی داشته از خود دفاع کند. به قادری یک تیر خلاص هم زده شده بود.»

مقامات جمهوری اسلامی هر گونه دخالت در توطئه قتل قاسملو، عبدالله قادری آذر و فاضل رسول را تکذیب کردند. دو روز پس از این ترور، علی‌اکبر محتشمی، وزیر کشور جمهوری اسلامی ایران در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که احتمالاً مسئولیت این جنایت با حکومت عراق است. او همچنین مدعی شد هدف از دیدار آقای قاسملو با نمایندگان جمهوری اسلامی مذاکره در مورد چگونگی بازگشت کردهای نادم (تواب) به ایران و حل

مسئله آنها با قوه قضائیه بود. خبرگزاری فرانسه ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۹ نوشت: «وزیر کشور از اینکه دکتر قاسملو مخفیانه مذاکرات را ضبط می کرد، مطلع نبوده است.»



نفر سمت راست: عبدالله قادری آذر

## اظهارات نزدیکان قربانیان ترور در وین

در رابطه با پیگیری پرونده و با حمایت حزب دموکرات کردستان ایران، خانم هلن کرولیچ، همسر آقای قاسملو از روزهای اول پس از حادثه به روند تحقیقات، کُندی واکنش مقامات اتریشی و سپس به آزادی متهمان و بازگشت آنها به ایران اعتراض داشت. خانم قاسملو در یازدهم مرداد ۱۳۷۰ علیه دولت اتریش شکایت کرد. او دولت این کشور را «به امتناع قاطع از انجام تحقیقات درباره‌ی قتل دکتر قاسملو و نیز صدور اجازه ترک اتریش برای قاتلان متهم کرد. او همچنین دولت اتریش را متهم کرد که به دلیل فشارهای وارده از طرف جمهوری اسلامی ایران و معاملات غیرقانونی تسلیحات که طی جنگ ایران و عراق بین حکومت ایران و شرکت دولتی اتریشی Voest انجام شده بود، آگاهانه مقامات پلیس را از انجام بررسی و تحقیق در این پرونده منع کردند. دادگاه اتریش دعوی را بدون استماع شهود رد کرد و حکم داد که خانم کرولیچ قادر به ارائه ادعای محمول بر صحت نبوده و نیز رسیدگی به پرونده علیه جمهوری اسلامی ایران خارج از صلاحیت قضایی دادگاه اتریش است. این حکم توسط دادگاه استیناف وین تأیید و دعوی رد شد. خانم قاسملو در خاطرات خود می‌نویسد: «دادگاه اتریش او را به پرداخت ۸۰ هزار شلینگ برای مخارج دادگاه محکوم کردند. خانم قاسملو در پاسخ به مقامات قضایی نوشت که ترجیح می‌دهد به عنوان یک مقروض ورشکسته به زندان برود تا یک شاهی به دادگستری پردازد که از تروریسم دولتی حمایت می‌کند. مقامات قضایی برای اجرای این حکم اقدامی نکردند.»



هلن کرولیچ همسر آقای قاسملو، عبدالرحمان قاسملو

## دکتر فاضل رسول

دکتر فاضل رسول سال ۱۳۲۷ در سلیمانیه عراق به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در شهر سلیمانیه گذراند و در پانزده سالگی به علت فعالیتهای سیاسی به نفع کمونیستها بازداشت و شکنجه شد. او سال ۱۳۴۷ دبیر کل اتحادیه دانشجویان کردستان عراق را به عهده داشت و به طور همزمان در رشته حقوق و علوم سیاسی و همچنین روزنامه‌نگاری در دانشگاه بغداد مشغول به تحصیل بود. فاضل رسول تا پایان دوره تحصیلات خود در سال ۱۳۵۷، فعالیت مخفیانه سیاسی را ادامه داد و سعی کرد حزب کمونیست عراق را زنده نگه دارد. او در اواخر دهه‌ی ۵۰ شمسی به بیروت مهاجرت کرد و در مرکز مطالعات فلسطینی مشغول به کار شد. دکتر فاضل رسول سال ۱۳۵۹ به وین اتریش رفت و موفق به دریافت دکترای علوم سیاسی شد. در این مدت دکتر رسول با احزاب کرد ارتباط داشت اما عضو رسمی هیچ کدام از گروهها نبود. او نسبت به انقلاب ۵۷ نظر مثبتی داشت و نسبت به حل مسئله کردها هم اصرار داشت در نتیجه جمهوری اسلامی سعی کرد از او به عنوان رابط برای ارتباط با حزب دموکرات استفاده کند. روز ۲۱ تیر ۱۳۶۸ نمایندگان جمهوری اسلامی که در اصل برای ترور نمایندگان حزب دموکرات کردستان آمده بودند در منزل دکتر رسول واقع در خیابان لینگه بانگسه با نمایندگان کردها دیدار کردند تا زمینه دیدار بیست و دوم تیر را فراهم کنند. عصر روز ۲۲ تیر ۱۳۶۸ درست در هنگام مذاکره تروریستهای جمهوری اسلامی محمد جعفری صحرارودی، سردار غفور درجزی (امیر منصور بزرگیان) و شخصی با نام مستعار مصطفوی، دکتر قاسملو و دکتر فاضل رسول و عبدالله قادری آذر را با رگبار گلوله به قتل رساندند. فاضل رسول سه بار از ناحیه سر و دو بار از ناحیه گردن هدف گلوله قرار گرفته بود و در نهایت تیر خلاصی توسط یکی از قاتلان به وی شلیک شده بود.



فاضل رسول

## اسناد تازه درباره‌ی شرکت احمدی نژاد در ترور دکتر قاسملو

یک نماینده‌ی پارلمان اتریش بنام «پتر پیلس» در یک کنفرانس مطبوعاتی در شهر وین از انتشار اسناد تازه درباره‌ی دست داشتن محمود احمدی نژاد در ترور شماری از اعضای اپوزیسیون ایران در وین در سال ۱۹۸۹ میلادی خبر داده‌است. به گفته‌ی این نماینده‌ی پارلمان اتریش، یک فرد آلمانی شهادت داده که سلاح برای انجام ترور مخالفان از جمله دکتر عبدالرحمان قاسملو رهبر وقت حزب دموکرات کردستان ایران را در شهر وین به احمدی نژاد تحویل داده‌است. بنابراین گزارش، فرد آلمانی این موضوع را در تاریخ ششم آوریل سال ۲۰۰۶ در جریان بازجویی به پلیس ضد مافیا در ایتالیا بیان داشته‌است. این فرد در آن زمان در ایتالیا در زندان بسر می‌برد. به گفته‌ی این فرد، سلاحهایی که برای انجام ترور رهبران حزب دموکرات کردستان ایران بکار برده‌شد، چند روز پیش از سوئیس در سفارت جمهوری اسلامی در وین به افرادی از جمله احمدی نژاد تحویل داده شده‌بود.



مقبره عبدالرحمن قاسملو در وین

## موسی باباخانی

موسی باباخانی از مقامات حزب دموکرات کردستان (حدک)، از احزاب کُرد مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران، در اربیل، پایتخت اقلیم کردستان عراق ترور شد. جسد وی روز شنبه ۱۶ مرداد ماه ۱۴۰۰، در هتلی در اربیل پیدا شد. مسئولان این حزب می گویند آثار شکنجه و گلوله بر جسد او مشخص بود. طبق گفته‌ی مقامات حزب دموکرات کردستان، آقای باباخانی پنجشنبه به دیدار یکی از آشنایان خود رفت، اما پس از چند ساعت جواب تماس‌های خود را نداد. پس از پیگیری‌ها، روز جمعه مشخص شد که او کشته شده‌است.

حزب دموکرات کردستان مستقیماً جمهوری اسلامی را به دست داشتن در ترور موسی باباخانی متهم کردند. خالد ونوشه، نماینده حزب دموکرات در اربیل گفت: «آنچه که در حال حاضر لازم است گفته شود این است که این یک کیس ترور است و از طرف جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی و مدیریت شده‌است. ما در حال حاضر فقط می‌توانیم بگوییم که با سازمان‌های امنیتی در تماس و در حال تحقیق هستیم. اما، در هر حالتی این یک کیس ترور است و جمهوری اسلامی پشت آن است تا به دست مقامات ارشد حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران این مأموریت به خائنانه که توانسته‌اند به موسی نزدیک شوند واگذار شده‌بود.»

حزب دموکرات کردستان و نهادهای امنیتی اقلیم کردستان عراق می‌گویند، تحقیقات خود را آغاز کرده‌اند و سرخ‌هایی را بدست آورده‌اند به محض مشخص شدن نتایج این تحقیقات، اطلاع رسانی می‌کنند. گزارش‌هایی از دست داشتن فردی در ترور او منتشر شده‌است. مقامات حزب دموکرات کردستان درباره‌ی مستندات خود در این زمینه به صدای آمریکا گفتند که این فرد با موسی باباخانی در ارتباط بود، اما ترجیح می‌دهند پس از پایان تحقیقات در این مورد اظهار نظر کنند. منابع حقوق بشری می‌گویند از زمان انقلاب اسلامی تاکنون صدها تن از فعالان کُرد ایران توسط نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی در اقلیم کردستان ترور شده‌اند.

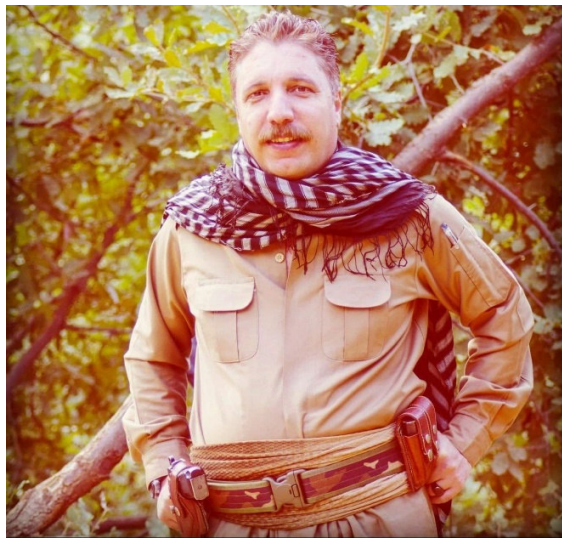
قتل موسی باباخانی، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب دموکرات کردستان در اربیل، پس از دادگاهی رخ داد که یک هفته قبل از آن در اربیل، سه تن را به اتهام ترور قادر قادری فرمانده همین حزب به اعدام محکوم کرد.



برخی از سازمان‌های حقوق بشری کردستان مانند شبکه حقوق بشر کردستان و سازمان حقوق بشری هه‌نگاو نیز در بیانیه‌ای مشترک اعلام کرده‌اند که «ترور آقای موسی باباخانی توسط سازمان‌های امنیتی اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران» انجام شده‌است.

ارسلان یاراحمدی، روزنامه‌نگار و سردبیر سایت حقوق بشری هه‌نگاو که ساکن کردستان عراق است، مدتی بعد از قتل آقای باباخانی گفت ماموران وزارت اطلاعات ایران در رابطه با قتل آقای باباخانی از اعضای خانواده‌اش بازجویی کرده و آنها را به مرگ تهدید کرده‌اند. وی گفته بود ماموران امنیتی ایران از طریق تلفن با او تماس گرفته و به او گفته‌اند باید در وبسایت هه‌نگاو گزارش بدهد که کشته شدن موسی باباخانی به حکومت ایران ربطی ندارد و وی در یک «مشاجره ناموسی» کشته شده‌است. (رادپو فردا، ۲۵ مرداد ۱۴۰۰) این درحالیست که حزب دمکرات گفته‌است که آقای باباخانی از سوی «نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی ایران» ترور شده‌است.

خانواده‌ی آقای باباخانی ساکن کردستان ایران هستند، در زمان قتل وی، خانواده به دلایلی از جمله مسدود بودن مرزها به علت شیوع ویروس کرونا قادر به رفتن به کردستان عراق و پیگیری پرونده او نبودند.



موسی باباخانی

## محمد حسین نقدی

محمد حسین نقدی عضو و نماینده‌ی شورای ملی مقاومت در ایتالیا بود. او در حالی که عازم محل کارش بود، مورد حمله قرار گرفت و ترور شد.

محمد حسین نقدی در سال ۱۳۳۰ در یزد متولد شده بود. در دوران دانشجویی او که مقارن با سالهای آخر دهه‌ی ۴۰ بود چندین بار به دلیل اعتراضات دانشجویی و هواداری از جنبش انقلابی، دستگیر و زندانی شد. پس از پایان تحصیلات دانشگاهی، مدتی در شرکت نفت و سپس در سازمان انرژی اتمی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۵۹ با استفاده از یک بورس تحصیلی به ایتالیا رفت و در مدرسه مدیریت میلان دوره تخصصی عالی را به پایان رساند. پس از بازگشت از ایتالیا، در اوایل سال ۶۰ به استخدام وزارت خارجه درآمد و به عنوان کاردار سفارت ایران در رم، به کار مشغول شد. اما هشت ماه بعد یعنی در اسفند ۱۳۶۰ وی سفارت را ترک و به شورای ملی مقاومت ایران پیوست و عضو هیئت نمایندگی شورای ملی مقاومت در ایتالیا و پس از سال ۶۳ نماینده‌ی مسئول شورا در این کشور شد.



محمد حسین نقدی

او سالها نماینده‌ی شورا در ایتالیا بود و در مهرماه ۱۳۷۰ به عضویت شورا درآمد. او در طی سالها تلاش و فعالیت با اکثر دولتمردان، شخصیتها، مسئولان احزاب، سندیکاها و مجامع حقوق بشری در ایتالیا آشنا شد و حمایت بسیاری از آنان را نسبت به شورای ملی مقاومت جلب کرد. از آخرین اقدامات او در زمینه دیپلماتیک، جلب حمایت ۳۷۷ تن از نمایندگان پارلمان ایتالیا نسبت به شورا و انتشار بیانیه مشترکشان در این رابطه بود.

بر اثر فعالیتهای محمدحسین نقدی بود که در آذرماه ۱۳۷۱، دولت ایتالیا طرح نمایندگان این کشور، مبنی بر شناسایی شورای ملی مقاومت و تحریم تسلیحاتی رژیم ایران را به عنوان توصیه پذیرفت. این طرح دولت ایتالیا را متعهد می‌ساخت از هر اقدامی حتی کمک غیرمستقیم به رژیم ایران، پرهیز کند. آخرین تلاش محمدحسین نقدی در راه تشکیل «کمیته همبستگی پارلمان با شورای ملی مقاومت» پس از ترور او به بارزشت، این کمیته یک روز پس از ترور او توسط عده‌ای از نمایندگان پارلمان ایتالیا، با حضور دبیر ارشد شورای ملی مقاومت جلسه‌ای تشکیل دادند و موجودیت خود را به طور رسمی اعلام کردند.

پپوستن محمدحسین نقدی به شورای ملی مقاومت جرمی بود که رژیم ایران هیچ‌گاه نمی‌توانست آن را فراموش کند، به همین خاطر در خرداد سال ۱۳۶۱ خمینی شخصاً فتوای قتل او را صادر کرد. این موضوعی بود که در پرونده‌ی قضایی محمدحسین نقدی از سوی مقامات امنیتی ایتالیا نیز مورد تأیید قرار گرفت. از همان ابتدا واحد اطلاعات سپاه و اطلاعات نخست‌وزیری مسئولیت اجرای این ترور را به‌عهده گرفتند. بعد از تشکیل وزارت اطلاعات، معاونت خارجی این وزارتخانه به ریاست آخوند حجازی، مسئول اجرای این مأموریت شد. در سال ۱۳۶۱ شماری از افراد اطلاعاتی سفارت، از جمله فردی به‌نام مهدی مقدم‌سامان در خیابان به محمدحسین نقدی حمله‌ور شد که به دلیل مواجه شدن با عکس‌العمل نقدی و همسرش تروریستها مجبور به فرار از صحنه شدند.



چند تن از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران از سمت راست: عبدالکریم لاهیجی، کاظم رجوی، حسین نقدی

در سال ۱۳۶۶ آخوند علی اصغر حجازی (رئیس معاونت خارجی وقت وزارت اطلاعات) و معاون او سعید امامی طرح ترور را تهیه و چندین بار اقدام به شناسایی کردند ولی با کشف به موقع این تصمیمات توسط شورای ملی مقاومت، طرح با شکست مواجه شد. یک بار دیگر در اسفند سال ۶۷ وزارت اطلاعات در صدد اجرای این طرح برآمد و به این منظور برای شخصی به نام حمید پرنده به عنوان دیپلمات از دولت ایتالیا تقاضای پذیرش کردند. اما مقامات امنیتی ایتالیا به رغم اصرار سفیر رژیم با تقاضای ویزای او موافقت نکردند. از این رو اجرای طرح بار دیگر به تعویق افتاد.

بعد از مرگ خمینی شورای عالی امنیت رژیم ایران، لیستی از این مخالفین را برای ترور مشخص کرد. بعد از این تاریخ، لیست شخصیت‌هایی که کاندیدای ترور شده بودند، هر روز افزایش می‌یافت. در این لیست‌ها اسامی افرادی مانند دکتر صالح رجوی، محمدحسین نقدی، هادی مهابادی، محمد محدثین، جلال گنجه‌ای، منوچهر هزارخانی، عباس داوری، پرویز خزایی و ابوالقاسم رضایی به چشم می‌خورد.



ابوطالبی سفیر ایران در سازمان ملل، از عاملان ترور محمد حسین نقدی در رم

## طرح ترور محمدحسین نقدی

روز چهارم خرداد سال ۶۹ یک نفر ناشناس با منزل آقای محمدحسین نقدی تماس گرفت و با زبان ایتالیایی ولی با لهجه‌ی خارجی گفت که می‌خواهد با خانم محمدحسین نقدی صحبت کند. آقای محمدحسین نقدی خود گوی را برداشته بود. تلفن کننده که متوجه شده بود جواب دهنده خود آقای محمدحسین نقدی است به فارسی گفته بود: «می‌خواستم به همسرت بگویم که حکم صادره از جانب آیت‌الله خمینی از تاریخ خرداد ۱۳۶۱ فعال شده است و به زودی به اجرا گذاشته خواهد شد».

در فروردین سال ۱۷۱ اکبر خوشکوش از نفرات وزارت اطلاعات به همراه منصور آهنی که برای ترور محمدحسین نقدی به ایتالیا رفته بود با ۳۰ هزار دلار اسکناس تقلبی و یک سری مدارک، توسط پلیس ایتالیا دستگیر شدند و هر دو از ایتالیا اخراج شدند. خوشکوش که پاسپورت دیپلماتیک داشت به تهران و آهنی به کانادا رفت و توسط پلیس این کشور دستگیر شد.

اکبر خوشکوش مشاور عملیاتی سرمدی معاون وقت امنیت وزارت اطلاعات (جانشین سعید امامی) در زمان آخوند دری نجف‌آبادی بود. وی از دوستان سعید حجاریان و عباس عبدی بود. وی از بهمن سال ۵۷ با سعید حجاریان در کمیته‌های انقلاب به فعالیت پرداخت او از سال ۱۳۵۸ جزء کسانی بود که حملات چماقدارن علیه مخالفین را در تهران سازمان می‌داد. از بهمن ۵۹ در کمیته‌ی نازی‌آباد شکنجه و بازجویی از هواداران مجاهدین را شروع کرد و بعد از ۳۰ خرداد از شکنجه‌گران زندان اوین شد. به توصیه‌ی لاجوردی بعد از تشکیل وزارت اطلاعات خوشکوش به این وزارتخانه منتقل شد و در تیمهای ضربت معاونت خارجی قرار گرفت. در گزارشات قتل‌های زنجیره‌ای فاش شد که «اکبر خوشکوش از جمله کسانی است که در وزارت اطلاعات به «فرنگی کاری» معروف است و در ترورهای خارج کشور دست دارد».



اکبر خوشکوش

## منصور آهنی

منصور آهنی عضو تیمهای ترور وزارت اطلاعات است که در سال ۱۳۷۰ به کانادا فرستاده شد و تقاضای پناهندگی داد. حکومت ایران در صدد بود از امکانات پناهندگی برای کارهای تروریستی خود در خارج از کشور استفاده کند. چند سال بعد روزنامه‌ی گلوب اند میل (The Globe and Mail) کانادا در ۲۱ آذرماه ۱۳۷۷ نوشت: «شش سال پیش منصور آهنی، از مربی سابقش، رئیس جوخه‌ی آدمکشی ایران پیامی دریافت کرد. تماس تلفنی درست چند هفته پس از این که منصور آهنی رسماً در دادگاهی در تورنتو درخواست پناهندگی کرده بود صورت گرفت. تا آن زمان آقای آهنی که توسط یک شاخه‌ی ویژه‌ی دولت ایران برای کشتن، آموزش دیده بود در آپارتمانی در دان میلز با همسرش و دو مردی که در مرکز پناهندگان ملاقات کرده بود، مستقر شده بودند. او در برگر کینگز در مرکز تورنتو همبرگر درست می کرد. تلفن کننده فارسی حرف می زد. او گفت جای آقای آهنی خالی است و می خواهد او را دوباره در اروپا در جایی دنج ببیند. تلفن کننده نیازی نداشت خود را معرفی کند. او صدا را می شناخت. او علی اکبر بود که برای سرویسهای اطلاعاتی غربی تحت نام اکبر خوشکوش شناخته می شد. هفت سال قبل از آن در تهران او به آقای آهنی آموزش داده بود که چگونه از مو شک انداز دستی استفاده کند و چگونه از یک اتومبیل در حال حرکت بیرون بپرد و چهار گلوله به قلب و یکی به مغز یک مرد خالی کند و بعد دوباره سوار اتومبیل شود. آقای آهنی که پنج ماه قبل از آن در اکتبر ۱۹۹۱ به کانادا رفته بود، گفت: من پول و پاسپورت ندارم. آقای خوشکوش گفت که برایش پول می فرستد تا یک پاسپورت تقلبی بخرد؛ بنابراین آقای آهنی طرحهای ملاقات مخفیانه در اروپا را شروع کرد». بعد از شکست تیم خوشکوش، دولت رژیم آخوندی با فرستادن تروریست در پوشش دیپلمات تلاش بسیاری کرد، آنها به رغم این که وزارت خارجه‌ی ایتالیا در اسفند ۶۷ با دادن ویزای دیپلماتیک به حمید پرنده مخالفت کرده بود، مجدداً برای او درخواست ویزا کردند. پرنده از ژانویه‌ی ۱۹۸۸ تا ژوئن ۱۹۹۰ به عنوان مسئول رمز در سفارت رژیم در بن خدمت کرده بود. مقامات آلمانی او را در طول مقطع یاد شده یک مقام مهم سرویسهای اطلاعاتی رژیم ارزیابی کرده بودند و در رابطه با فعالیتهای تروریستی به او مظنون بودند. در ۲۳ تیر ۱۳۷۱ وزارت خارجه‌ی ایتالیا درخواست ویزای دیپلماتیک پرنده را به عنوان دیپلمات سفارت رژیم ایران در رم رد کرد. ارگانهای امنیتی به دلیل ظن مشارکت در فعالیتهای تروریستی و تهدیداتی که برای امنیت کشور می تواند داشته باشد، با اعطای ویزا به او مخالفت کردند. وزارت خارجه‌ی ایتالیا در اواخر شهریور ۱۳۷۱ یک بار دیگر عدم موافقتش با

حضور پرنده در خاک ایتالیا را به رژیم ایران اطلاع داد. مسافرت یک‌روزه‌ی پرنده به ایتالیا در تاریخ سوم آذر ۱۳۷۱ به این صورت بود که حمید پرنده با پاسپورت دیپلماتیک به شماره‌ی ۰۰۸۶۲۵ برای یک مأموریت اعلام‌نشده وارد رم شد و همان روز در ساعت ۲۳:۴۵ از فرودگاه رم به تهران بازگشت.

وزارت خارجه‌ی ایتالیا عقیده داشت که ندادن ویزا به پرنده به روابط دو کشور ضربه می‌زند بنابراین آنها خواهان تجدیدنظر در تصمیم ارگانهای امنیتی شدند و بالاخره در اوایل دیماه ۱۳۷۱ با ویزای ورود برای وی موافقت کردند. در هجدهم اسفند ۷۱ دو تروریست به‌نامهای حسین نیسوی و احمد کلامی وارد رم شدند و مستقیماً به نزد پرنده رفتند. این دو نفر در تاریخ ۱۲۷ اسفند ۱۳۷۱ یعنی دو روز بعد از ترور، رم را ترک کردند. حسین نیسوی ۳۵-۴۰ ساله، متولد اصفهان و از شکنجه‌گران اوین و شخص مورد اعتماد محسن رضایی بود.

روز نوزدهم اسفند سال ۱۳۷۱ یک هیات هفت نفره تحت پوشش مسئولین وزارت راه و ترابری رژیم ایران برای یک بازدید آموزشی از امنیت سیستمهای گمرکی فرودگاه رم، وارد ایتالیا شدند. این بازدیدها در روزهای ۲۰ و ۲۱ اسفند بود و این هفت نفر در هتل «سات لیت» شهرک اوستیا در نزدیکی رم تا روز ۲۵ اسفند جا رزرو کرده بودند. اما عملاً به جز یک نفر از آنان بقیه تا سه روز پس از ترور محمدحسین نقدی یعنی بیست و هشتم اسفند در رم ماندند. تحقیقات بعدی نشان داد که پنج نفر از اعضای این هیئت از کادرهای وزارت اطلاعات بودند که برای اجرای یک طرح فریب به ایتالیا رفته بودند. اسامی این هیئت عبارتند از:

\* محسن منتظریان، متولد ۱۳۳۰ باختران، از وزارت اطلاعات

\* یحیی محمود سیاه‌بازی‌راشکان از وزارت اطلاعات

\* غلامحسین سرکیل، متولد ۱۳۳۲ زرنند، از وزارت اطلاعات

\* سرگرد قدرت‌الله رضایی متولد ۱۳۲۷ قزوین، از وزارت اطلاعات

\* سرهنگ حسن اشرف محمد خوزانی متولد ۱۳۳۱ نجف‌آباد، از وزارت اطلاعات

\* محمد رضا خداشناس دستجردی

\* منصور نامور

این هفت نفر روز بیست و پنجم اسفند، بین ساعت ۸ تا ۹ صبح ساعتی قبل از ترور محمدحسین نقدی، از هتل پیاده بیرون آمدند و هر کدام به یک سمت شهر رفتند تا توجّهات پلیس ایتالیا را به خود جلب کنند و در نتیجه انرژی کمتری متوجه حفاظت محمدحسین نقدی شود.

خانم موروئی (همسر نقدی) بعد از ترور محمدحسین نقدی گزارش داد که در ۲۲ اسفند ۱۳۷۱ همراه محمدحسین نقدی در کوچه‌ی محل اقامتشان متوجه شدند که دو نفر که خیلی شبیه به ایرانیها بودند آنها را تحت نظر دارند. یکی از آنها ریش داشت و یک دوربین به گردنش آویزان بود. تحقیقات بعدی نشان داد که این فرد حمید پرنده بود.

روز ۲۵ اسفند ۱۳۷۱ حوالی ساعت ۹:۳۰ در میدان «آلبا» دو فرد که لباس مبدل به تن داشتند و سوار بر یک موتور بودند به ماشین آقای محمدحسین نقدی نزدیک شدند و به طرف او شلیک کردند و محمدحسین نقدی قبل از رسیدن به بیمارستان جان خود را از دست داد.

سلاح مورد استفاده در قتل، بعد از ظهر همان روز، در یک سطل آشغال در خیابان مونتته روکتا پیدا شد. سلاح یک اسکورپیون کالیبر ۷/۶۵، مجهز به صدا خفه کن بود و شماره سریالش پاک شده بود.

بعد از ترور نقدی، وقتی پلیس یک آلبوم عکس را که شامل ۱۴۰ عکس بود به خانم موروئی نشان داد، وی عکس شماره ۳۰ را به عنوان فردی که در ۲۲ اسفند به همراه یک نفر دیگر او و آقای نقدی را تحت نظر داشتند، شناسایی کرد. عکس شماره ۳۰ به حمید پرنده تعلق داشت. بر اساس توضیحات راننده‌ی آقای نقدی و سایر شهود، چهره‌ی قاتل ترسیم شد. خانم موروئی تأیید کرد که این چهره‌ی همان کسی است که سه روز قبل از ترور، او را در نزدیکی منزلشان دیدند. این همان چهره‌ی پرنده بود. راننده‌ی خودروی آقای نقدی نیز در آلبوم عکسهای پلیس روی عکس پرنده به عنوان کسی که بیشترین شباهت را با قاتل دارد، دست گذاشت. در احضاریه‌ی دادستان آمده است: «اگر پرنده شخصی باشد که توسط خانم موروئی در ۱۳ مارس ۱۹۹۳، (۲۲ اسفند ۷۱) با دروین عکاسی دیده شده بود و اگر تصویر نقاشی شده قاتل به او شباهت داشته باشد وظیفه‌ی پرنده روشن بوده است، اول شناسایی، بعد تعقیب و مراقبت و سپس اجرای قتل به کمک افراد قابل اطمینان بود»



## اعتراف عبدالله نوری وزیر کشور هاشمی رفسنجانی به ترور محمد حسین نقدی

روزنامه‌ی نیویورک تایمز اول تیرماه ۷۲ (۲۲ ژوئن ۱۹۹۳) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «ایزولاسیون و ناآرامی واقعی مزاحم ایران است»، که توسط خبرنگار اعزامی این روزنامه، کریس هجز به تهران نوشته شده بود، می‌نویسد: «از عبدالله نوری وزیر کشور در حالی که در یک اتاق مجلل و با پرده‌ای توری و منظره‌ای از تمامی تهران نشسته بود، راجع به قتل ناراضیان ایرانی در خارج کشور سؤال شد. او به جای عاملان زنده ترور، کشته‌شدگان را محکوم کرد. وزیر (عبدالله نوری) با اشاره به رهبران اپوزیسیون نظیر محمدحسین نقدی سفیر سابق ایران در ایتالیا که در رم با اسلحه به قتل رسید، سؤال کرد، آیا این گونه افراد تروریست هستند یا نه؟ و اگر کسانی علیه این گونه تروریستها دست به عمل بزنند، آیا آنها تروریست هستند؟ من فکر نمی‌کنم این طور باشد».

در نخستین جلسه دادگاه که با حضور جمع کثیری از خبرنگاران رسانه‌های ایتالیایی و بین‌المللی مستقر در رم برگزار گردید، قاضی فرانچسکو آماتو از قضات سرشناس ایتالیا، به‌همراه هفت قاضی دیگر، بررسی کیفرخواست مفصلی را که دادستانی ویژه ضد تروریسم ایتالیا در مورد قتل محمدحسین نقدی تنظیم کرده بود، آغاز نمود. در این جلسه وکلای مدافع شاکیان خصوصی، آقایان پائولو سودانی و پروفیسور کارلو تائورمینا نماینده‌ی مجلس ایتالیا و از برجسته‌ترین وکلای این کشور حضور داشتند. دادستان ویژه ضد تروریسم ایتالیا آقای فرانکو یونتا در این جلسه دادگاه، توضیحاتی در مورد کیفرخواست، خطاب به قضات ارائه نمود. پرونده ۳۰۰۰ صفحه‌ای که دادستانی ویژه ضد تروریسم در مورد قتل محمدحسین نقدی تدوین نموده بود به‌خوبی نقش مستقیم سفارت رژیم و وزارت اطلاعات و دیپلمات‌های ایران را در این قتل برملا ساخت. محققان و کارشناسان ایتالیایی از چندین ارگان دولتی این کشور، طی تحقیقات گسترده‌ای که چند سال به طول انجامید شواهد و اسناد انکارناپذیری در مورد تروریسم بودن رژیم آخوندی و عملکرد آن گرد آورده بودند.

وکلای مدافع شورای ملی مقاومت ایران در صحبت با خبرنگاران تأکید کردند که برای اولین بار در یک دادگاه اروپایی، یک کارگزار رسمی رژیم ایران به اتهام شرکت در قتل یکی از مخالفان این رژیم، محاکمه می‌گردد. در این پرونده، دادستانی ویژه ضد تروریسم ایتالیا تأکید کرد که ترور محمدحسین نقدی، بخشی از یک کارزار گسترده‌ی رژیم ایران برای نابودی فیزیکی مخالفان خود، به‌ویژه اعضای شورای ملی مقاومت ایران، در خارج از کشور بوده است.

## اقبال مرادی

بامداد روز چهارشنبه، ۲۷ تیر ماه ۱۳۹۷، پیکر بی‌جان اقبال مرادی فعال سیاسی اهل مریوان، در اطراف رودخانه پینجوین در نزدیکی روستای عالی‌آباد در حالی کشف شد که به گفته‌ی شاهدان عینی «بر روی بدن او اثر سه گلوله

دیده‌می‌شد». ولی از هویت و انگیزه‌ی عاملان قتل

او اطلاعی در دست نیست. پیشتر در سال ۱۳۸۷

هم به جان او سوء قصد شده‌بود. با پیدا شدن

جنازه‌ی اقبال مرادی، تعداد فعالان کرد که از

اسفند سال گذشته در کردستان عراق هدف سوء

قصد قرار گرفته‌بودند، به چهار تن می‌رسید. اقبال

مرادی پدر زانیار مرادی است، زندانی‌گرد که به

همراه لقمان مرادی در ایران به اعدام محکوم

شده‌بود. زانیار مرادی به اتهام قتل فرزند امام جمعه

مریوان به اعدام محکوم شد. اقبال مرادی قبلاً

گفته‌بود که محکومیت فرزندش برای انتقام‌گیری

از او بوده‌است. اقبال مرادی از زندانیان سیاسی

گرد که به اتهام فعالیت برای حزب کومله سال‌ها در زندان و تبعید بود.

مصاحبه اقبال مرادی پدر زانیار مرادی در رابطه با دستگیری فرزندش و اینکه قبل از دستگیری زانیار، رژیم آخوندی

با فرستادن تروریستهایش به عمق خاک عراق با شلیک نه گلوله به لقمان مرادی، تلاش کردند او را از پای دریاورند.

اما وی از ناحیه کمر مجروح شد.

اقبال مرادی پدر زانیار مرادی طی گفتگویی ماجرای شلیک تروریستهای رژیم ایران به وی و دستگیری فرزندش

زانیار مرادی را چنین افشا کرده‌است: «من یک فعال سیاسی و عضو یکی از احزاب کردستان هستم. به دلیل فعالیت‌های

سیاسی، نظام با من خصومت‌های زیادی دارد. من خودم سال‌ها زندانی سیاسی بودم. اعضای خانواده‌ام بارها و بارها

مورد بی‌احترامی قرار گرفته‌اند و زندانی شده‌اند. در ایران هر کسی با ایدئولوژی نظام مخالف کند به او مهر ضدانقلاب می‌زنند. ۱۰، ۱۵ روز قبل از این که زانیار را دستگیر کنند، تروریست‌هایی که دست پرورده‌ی ایران بودند به عمق خاک عراق آمدند و من را به شدت زخمی کردند. بعد از ۱۵ روز زانیار را گرفتند. ابتدا فکر می‌کردم زانیار را گرفته‌اند تا من را وادار به سکوت کنند. بعد از نه ماه بی‌خبری، رسانه اطلاعات یا همان Press TV، اعلام کرد زانیار جاسوس بریتانیا بود و با یکی از احزاب گُرد ارتباط داشت. چند روز بعد وقتی نتوانستند این سناریو را به سرانجام برسانند و نتوانستند اتهام جاسوسی زانیار را ثابت کنند، به او اتهام قتل فرزند امام جمعه مریوان را زدند. تمام اهالی مریوان می‌دانند و خود امام جمعه مریوان هم به خوبی می‌داند که چه کسی قاتل فرزندش است. یک سری قتل‌های زنجیره‌یی توسط کادرهای اطلاعات در مریوان صورت گرفته بود. اطلاعات به خاطر ترس از سوایبی کسی را غیر از زانیار و لقمان گیر نیاورد. لقمان مرادی فقط رفیق زانیار مرادی است و بین آنها یک وجه تشابه فامیلی است. من در جریان هستم، در ابتدا این بچه‌ها شکنجه‌های وحشیانه‌ای شدند و حتی به تجاوز جنسی تهدید شدند. به لقمان گفتند که پدر و مادر و خواهرت را جلوی چشمت می‌آوریم و بلا سرشان می‌آوریم. در رنجنامه اول، لقمان به همین مسأله اشاره کرده است. چون به من دسترسی نداشتند به زانیار گفته‌اند پدرت که دست ما نیست ولی خودت هستی. به او گفتند پدرت وقتی علیه امنیت ملی اقدام می‌کرد فکر نمی‌کرد که تو روزی دست ما بیافتی و بلا سرت بیاوریم. ما از تو به عنوان گروگان استفاده می‌کنیم و بعد تو را می‌کشیم. هنگام قبول اتهام توسط زانیار و لقمان، امام جمعه مریوان هم حضور داشت و به آنها قول شرف داد که شما بیاید به خاطر این که حیثیت نظام به خطر نیفتد این قتل را برعهده بگیرید و من قول شرف می‌دهم که نگذارم حتی بیست و چهار ساعت در زندان بمانید و آزادتان می‌کنم. این سخنان بین لقمان و زانیار و امام جمعه مریوان و کادرهای اطلاعات صورت گرفته بود.

## زانیار و لقمان مرادی

زانیار زندانی ۱۹ ساله، اهل مریوان که به اتهام شرکت در قتل فرزند امام جمعه مریوان و عضویت در حزب کومله کردستان به اعدام محکوم شده بود پدر زانیار با اظهار نگرانی از این که جان پسرش و لقمان مرادی دیگر زندانی که به همین جرم بازداشت شده در خطر است به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت: «طبق خبرهای که من از هم‌بندیهای زانیار و لقمان شنیده‌ام آن دو دوباره تحت فشار و شکنجه قرار گرفته‌اند تا به دروغ اعتراف کنند که پسر امام جمعه مریوان را کشته‌اند». اقبال مرادی با اظهار این که پسرش فقط ۱۹ سال دارد به کمپین گفت: «۱۲ روز پیش، یکی از هم‌بندیهای پسر که برای مرخصی آمده بود، گفت زانیار و لقمان را به دادگاه انقلاب پیش قاضی صلواتی برده‌اند و قاضی صلواتی از آنها خواسته که اظهار پشیمانی کنند، بچه‌ها هم گفته‌اند که وقتی ما جرمی مرتکب نشدیم چرا باید اظهار پشیمانی و عفو کنیم، چرا درخواست عفو از ما می‌خواهید، بعد آنها را با پر خاشگری و توهین دوباره به سلول‌هایشان بازگرداندند».

پدر زانیار مرادی با اشاره به این که تحت فشار قرار دادن آنها هم‌چنان ادامه دارد به کمپین گفت: «چند روز بعد هم شنیدم که نیروهای امنیتی در زندان از آنها دوباره بازجویی کردند و از آنها خواستند که تقاضای عفو بنویسند و باز هم بچه‌ها قبول نکردند و گفتند چرا از ما می‌خواهید که درخواست عفو بنویسیم!»

اقبال مرادی که عضو حزب کومله‌ی کردستان و از مخالفان نظام است درباره‌ی فشارهای اخیر به زانیار و لقمان گفت: «می‌خواهند با گرفتن تقاضای عفو نشان بدهند که اینها خودشان جرم را قبول دارند و بنابراین اعدامشان منطقی است. نظام جمهوری اسلامی می‌داند که چه کسی فرزند امام جمعه مریوان را کشته است، خود خانواده امام جمعه هم می‌دانند ولی به خاطر این که قاتلان از مقامات بلند پایه نظام در منطقه هستند از ترس رسوایی سناریویی برای این بچه‌ها درست کرده‌اند، این سناریوی خود نظام است. سناریویی که دو بچه بی‌پناه، معصوم و بی‌گناه را دستگیر و مورد شکنجه قرار می‌دهند تا قبول کنند آنها قاتل بوده‌اند. ما اهالی کردستان خودمان می‌دانیم که قاتلان، چه کسانی هستند».

پدر زانیار مرادی که به دلیل فعالیتهای سیاسی نزدیک به ۹ سال بود در عراق زندگی می‌کرد، درباره‌ی شنیده‌هایش از وضعیت روحی و جسمی زانیار به کمپین گفت: «نزدیک به دو سال است که آنها در زندان هستند و من هیچگونه اطلاعی از سرنوشت پسر و لقمان ندارم. هر چه به دستم رسیده از طرف سایتهای خبری و پدر و مادرم بوده است».

آنها هم متأسفانه دو بار بیشتر او را ندیده‌اند که آنهم، زمانی بود که او در زندان سنندج بود. ولی وضعیت جسمیش را خودش در رنج نامه‌اش توضیح داده‌است که چه بلایی سرشان آورده‌اند».

اقبال مرادی افزود: «من خودم چندین سال در زندان بودم معلوم است که در زندان چه اتفاقی می‌افتد. عکس زانیار در سایتها نشان می‌دهد که چه بلایی سرش آورده‌اند».

پدر زانیار مرادی در خصوص انتظارش از سازمانهای فعال حقوق بشری گفت: «تنها درخواستم این است که فعالان و سازمانهایی که در مورد آزادی زندانیان تلاش می‌کنند به هر صورت که ممکن است جلوی جنایتهای نظام را بگیرند».

زانیار مرادی به همراه لقمان مرادی در روز ۱۵ آبان ۱۳۸۸ بازداشت شدند، روز چهارشنبه اول دیماه ۸۸، به حکم قاضی صلواتی در دادگاه بدوی شعبه ۱۵ انقلاب تهران، با اتهام عضویت در حزب «کومله» و دست داشتن در قتل پسر امام جمعه مریوان در شامگاه ۱۴ تیر ۱۳۸۸ به اعدام محکوم شدند. این در حالیست که این دو زندانی اعلام کرده‌اند زیر شکنجه و تهدید به تجاوز جنسی، مجبور به پذیرفتن قتل شده‌اند.



زانیار و لقمان مرادی

اما قتلی که وزارت اطلاعات رژیم آخوندی به دروغ به زانیار و لقمان نسبت داد از قتل‌های زنجیره‌ای است که بیش از ۳۰۰ مورد آن توسط وزارت اطلاعات آخوندی در کردستان صورت گرفته است که حتی سایتهای وابسته به وزارت اطلاعات آخوندی هم به این مسأله اعتراف کردند و اسم یکی از عوامل جنایتکار خود به نام «هیوا تاب» را به بیرون درز دادند.

اقبال مرادی گفت: به عنوان پدر یک زندانی سیاسی می گویم که جای انتقاد از تمامی نهادها و سازمانهای حقوق بشری، شورای امنیت و آمریکا وجود دارد که به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خودشان با جمهوری اسلامی، درد و رنج مردم ما را فراموش کرده اند. با آمدن حسن روحانی سیاست‌های رژیم هیچ تغییری نکرده است. میزان اعدامها، توحش و نقض حقوق بشر در سراسر ایران گسترش یافته است. آزادی بیان به طور کامل از بین رفته است و تمامی حقوق مردم فراموش شدند. این برخورد دوگانه، حکومت جهل و جنایت را درنده تر و خونریزتر کرده است. نشستهای سازمان ملل و آمریکا با این رژیم، به رژیم ایران بیشتر مشروعیت داده تا سرکوب و کشتار مردم را ادامه دهند. این گفتگوها هیچ تغییری در سیاست رژیم ایران نگذاشته است. من به عنوان پدر یک زندانی سیاسی فقط می توانم بگویم که با این سیاست‌هایی که، در قبال رژیم اتخاذ می شود، فقط خانواده‌های بیشتری را در رنج و عذاب قرار می دهند و افراد بیشتری را روانه‌ی زندانها می کنند. این برخوردها با رژیم جای تأسف دارد.

### نامه زندانی سیاسی زانیار مرادی برای لغو اعدام: "آزادی دادنی نیست گرفتنی است"

زندانی سیاسی گرد، زانیار مرادی که زیر اعدام بود، در خرداد ماه ۱۳۹۷ طی نامه‌ای از زندان گوهردشت کرج نوشت: آزادی دادنی نیست، بلکه گرفتنی است. در این نامه آمده است: "مطلع شدم که اعتراضی دیگر علیه اعدام در راه است. دوستان و غریبه‌های ناآشنایی که در اندیشه‌هایمان آشنا تر از هر آشنایی هستیم و با دغدغه‌های بدون اعدام زندگی می کنید. بار دیگر گردهم می آید. خبر خوشی که این اسیر حکم اعدام را واداشت که ضمن سپاسی گرانقدر و همراهی با شما؛ با امید به جهانی خالی از اعدام دست به قلم ببرم و برایتان اینگونه بنویسم: قریب ۹ سال است که زیر حکم ناعادلانه و ضدانسانی اعدام به سر می برم. ۹ سال اسارت به جرمی ناکرده که نامی جز گروگانگیری بر آن نمی توان گذاشت. گروگانگیری به خاطر فعالیتهای پدر و زاده شدن در خانواده‌ای سیاسی؛ ۹ سال زندگی شبانه‌روزی با چوبه‌ی داری که درک آن جز به زیر سایه این حکم ضدانسانی میسر نیست. حکم اعدامی که در

تمامی این سالها باعث شده آخرین شبهای به داررفتگان را با تمام وجودم حس کنم. حسی با معنای متفاوت؛ معنایی از عشق و دوست داشتن گرفته تا غم ندیدن عزیزان و در آخرین روزها معنایی از جنس مقاومت و لبخند زدن بر چوبه‌ی دار برای فردایی رنگین و متفاوت که در آن واژه‌هایی چون آزادی و برابری به معنای واقعی کلمه مقدس شوند.

در این سالها زنان و مردانی از جنس انسانیت ارزانترین کالای قرن اخیر را به چوبه‌ی دار نهادند. از هر قطره خون آنان جوانه‌ها سر به رویشی دوباره نهادند. برای این راه دراز و پر پیچ و خم که به سوی آزادی می‌رود. این خروش گریزناپذیر به سوی آزادی روزبه روز مستحکمت‌تر و مصمم‌تر گشته‌است. تنها و تنها برای یک چیز و آن این که: آزادی دادنی نیست، بلکه گرفتنی است.

### نامه‌ی امینه قادری مادر زانیار مرادی به آزادیخواهان

امینه قادری مادر زانیار در فروردین ۱۳۹۵ طی درخواستی از آزادیخواهان خواست صدای فرزند محکوم به اعدامش باشند. در نامه‌ی او خطاب به مردم و آزادی خواهان ایران آمده‌است: زانیار و لقمان مرادی فرزندان کردستانند. سال تازه را به مردم عزیز، تمامی آزادیخواهان، زندانیان سیاسی و خانواده‌ی آنها و تمامی مبارزین راه آزادی تبریک می‌گویم. لازم است که از تمامی کسانی که در سال گذشته در امر اطلاع‌رسانی و پوشش خبری زندانیان سیاسی و خانواده‌ی آنها تلاش کردند، مراتب تشکر و سپاسگزاری خودم و مادران زندانیان سیاسی را اعلام نمایم.

من یک مادرم، و هیچ مادری را نمی‌توان از دیدن فرزند دلبنده‌ی محروم کرد؛ هرگز به دوری فرزندم عادت نخواهم کرد. پنج سال لحظه‌شماری کردم تا زانیارم را ببینم. پسر را آزاد به دنیا آورده‌ام و می‌خواهم آزاد باشد. بارها گفته‌ایم که حکم زانیار و لقمان، ناعادلانه بود و جز یک توطئه ضدبشری نمی‌توان اسم دیگری بر آن نهاد. حکم اعدام فرزندانم تنها بر پایه‌ی کینه‌توزی و انتقام‌کشی رژیم اسلامی از خانواده ما بود و در طول پنج سال گذشته، بارها این را گفته‌ایم که اتهامات زانیار و لقمان هیچ پایه و اساسی نداشت و برای اثبات بی‌گناهی آنها، شاهدان عینی هم شهادت داده‌اند؛ اما هرگز در بررسی پرونده در نظر گرفته نشده‌است.

زانبار ما بی‌گناه است و تا جان در بدن داریم از او دفاع می‌کنیم. لقمان همچون فرزند من است و احساس مادرانه‌ام را نمی‌توانم از او دریغ کنم؛ زانبار و لقمان فرزندان کردستانند. مادران شیرمردان محبوس در زندانهای رژیم ضدانسانی، از حق مادری‌شان کوتاه نخواهند آمد.

فرزند ما چه بر سر دار رود و چه در کنار ما و در کنار خانواده باشد؛ باز هم آینده را آنها خواهند ساخت؛ آینده‌ی روشنی که لبریز از آزادی و عدالت و انسانیت است.

فرزندان ما کسی را نکشته‌اند و جانی را نخواهند ستاند، تربیت فرزندان ما از خورد و خوراکشان مهم‌تر بوده و بهترین آموزه‌های بشری را که همانا آزادیخواهی و انجام فعالیتهای صالحانه و خیرخواهانه است، آموخته‌اند.

مادران زندانیان سیاسی در ایران بهتر از هر کسی می‌دانند که فرزندان آنها جرمی را مرتکب نشده‌اند و تنها به دلیل ابراز عقیده و فکرشان، سالهای طولانی حبس را تحمل می‌کنند. مگر نه این که ما فرزندانمان را با خون دل بزرگ کرده‌ایم! فرزندان ما تنها به جرم آزاداندیشی و آزادیخواهی در زندانهای رژیم ایران، در زیر شکنجه و در شرایط غیرانسانی هستند.

من مادر زانبار مرادی هستم، فرزند من جانی را نستانده و هرچه زودتر باید از زندان آزاد شود. از جامعه جهانی، مردم ایران، تمامی فعالان حقوق بشری، نهادها و سازمانهای حقوق بشری درخواست می‌کنم، صدای مادران زندانیان سیاسی باشند و هرچه در توان دارند بگذارند تا فرزندان ما اعدام نشوند.



زانبار مرادی

امینه مادر زانبار



## پرونده‌ی ترور اقبال مرادی مدافع حقوق بشر کماکان باز است، آمران و مجریان آن هنوز محاکمه نشده‌اند

با گذشت چند سال از ترور اقبال مرادی، فعال سیاسی و مدافع حقوق بشر می‌گذرد و علی‌رغم وعده‌ی مسئولان اقلیم کردستان عراق برای پیگیری، در خصوص کشته‌شدن وی این پرونده کماکان باز است. حکومت جمهوری اسلامی، دوماه بعد از قتل اقبال مرادی، فرزندش زانیار را در سحرگاه روز شنبه ۱۷ شهریور ۹۷ به همراه رامین حسین‌پناهی و لقمان مرادی دو زندانی سیاسی دیگر اعدام کرد.

اقبال مرادی، فعالیت‌های حقوق بشری موثری در رابطه با لغو مجازات اعدام و حمایت از زندانیان سیاسی را در کارنامه‌ی فعالیت‌های خود داشت و از فعالان خوش‌نام در کردستان عراق به شمار می‌رفت. علی‌رغم آنکه چند سال از ترور او گذشته، اما تا کنون مسببین آن قتل شناسایی، بازداشت و محاکمه نشدند. گفته شده پنج‌شنبه ۲۷ تیر ۱۳۹۸، نیز در سالگرد این ترور، «آسایش»، (اداره امنیت اقلیم کردستان عراق) به خانواده و دوستان اقبال مرادی و فعالان حقوق بشر اجازه برگزاری مراسم یادبود ندادند.

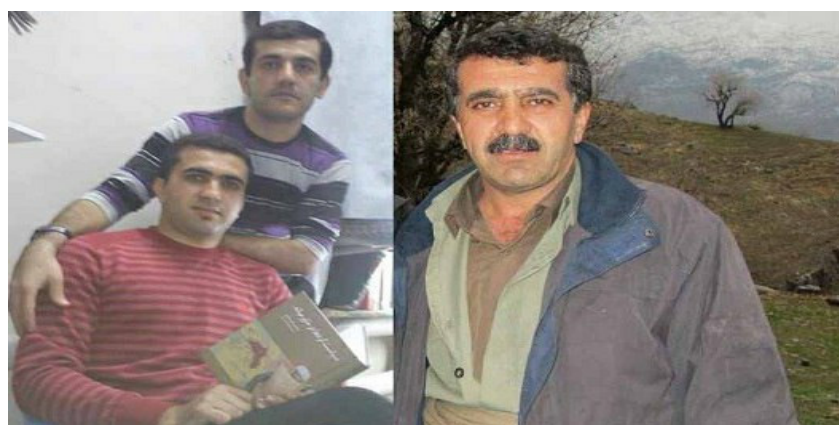
اقبال مرادی، از سال ۵۷ با احزاب کرد همکاری داشت و حدود ۶ سال از عمرش را در زندان‌های سنندج، ارومیه و مریوان سپری کرده‌بود. او سال‌های پیش از قتل، در رساندن اخبار زندانیان سیاسی به خبرگزاری‌های حقوق بشری نقش به‌سزایی ایفا می‌کرد. اقبال مرادی، همچنین یکی از اعضای کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی، کانون مدافعان حقوق بشر کردستان و عضو جمعیت حقوق بشر کردستان بود که از سال ۱۳۸۷ در راه‌اندازی کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی و نیز برپایی کمپین‌های مختلف در زمینه‌های پاسداشت حقوق بشر، مخالفت با اعدام و انتقال اخبار زندانیان و پناهندگان سیاسی به رسانه‌ها نقش اساسی داشت. کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی، نمی‌تواند اندوه ناشی از ترور اقبال مرادی، یکی از اعضای خودش را فراموش و پنهان کند و امیدوار است که روزی در ایران اجرای احکام اعدام برچیده‌شود و هیچ انسانی به دلیل بیان عقیده‌اش محکوم و زندانی نشود. همچنین کمپین، خواهان اجرای عدالت، روشن شدن زوایای پنهان این پرونده، معرفی، دستگیری و محاکمه آمران و مجریان ترور این عضو خود است.

اقبال مرادی، بامداد چهارشنبه ۲۷ تیر ماه ۱۳۹۷، در اطراف رودخانه پنجوین، ترور شد. او از چند سال قبل در کردستان عراق زندگی می‌کرد و این اواخر بیشتر در زمینه لغو مجازات اعدام فعالیت داشت. مرادی از همکاران جمعیت حقوق بشر کردستان و کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی بود.

به گفته‌ی رسانه‌های جمعی ترور به دست افراد ناشناس صورت گرفته‌است اما احزاب کرد انگشت اتهام را به سوی ماموران امنیتی جمهوری اسلامی نشانه گرفتند. سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان در بیانیه‌ای این قتل را مصداق "تروریسم دولتی و اقدام به حذف فیزیکی و ترور مخالفان دولتی" دانسته و محکوم کرده‌است.

زانبار مرادی دو روز پس از ترور پدرش طی نامه‌ای از زندان رجایی شهر نوشت: «در کمال ناباوری، شهادت پدر گرانقدر و اسطوره مقاومت خود را بعد از تحمل ده سال حبس و حکم ناعادلانه و غیرانسانی اعدام شنیدم؛ که گویا مورد اصابت گلوله از سوی افراد ناشناس قرار گرفته و رهسپار کاروان شهیدان راه آزادی شده‌است.»

پسر اقبال مرادی در نامه‌ای سرگشاده از زندان نوشته که بالاخره واقعیت تلخ زندگی اش به وقوع پیوست: «پدر عزیزم! اکنون نه تو صدای مرا میشنوی و نه من میتوانم بعد از این همه سال دوری با دوباره دیدنت شاد بشوم. ظلم استبداد با به شهادت رساندن تنها توانست که قامت زیبایت را از ما بگیرد اما با میراث میخواهند چه کنند؟ میراثی برای انسان و انسانیت که تمام زندگانیت را در این راه گذاشته‌ای و بارها و بارها به پیشواز مرگ رفتی و مرگ را به سخره گرفتی. برای آنکه آزادی و برابری را نه برای خود و فرزندان بلکه برای تمام مردمانی که در جهانت می‌زیستند می‌خواستی...»



اقبال، لقمان و زانیار مرادی

## قادر قادری

قادر قادری، عضو حزب دمکرات کردستان (حدک) بود. قادری از کادرهای قدیمی حزب دمکرات کردستان، سه شنبه پانزده اسفند سال ۱۳۹۶، در روستای هرتل، از توابع رانیه در استان سلیمانیه ترور شد. حدک مسئولیت این سوءقصد را به جمهوری اسلامی نسبت داد. پنج روز قبل از آن هم خودروی یک فرمانده حزب دمکرات کردستان ایران منفجر شد. حزب دمکرات کردستان (حدک) می گوید ۲۰ گلوله به خودروی قادر قادری اصابت کرده و جسدش صبح چهارشنبه در کنار ماشین پیدا شده بود. در بیانیه «حدک» ضمن یادآوری چند عملیات ترور علیه احزاب شرق کردستان آمده است: «فرد ترور شده هیچ خصومت شخصی با کسی نداشت و ما معتقدیم که مسئولیت این ترور بر عهده جمهوری اسلامی است.»

تحقیقات درباره چگونگی این ترور شروع شده است. آسو حسن زاده، سخنگوی حزب دمکرات کردستان می گوید: «ماشین ترور جمهوری اسلامی دوباره به راه افتاده است.» او در پاسخ به احتمال اختلافات درون گروهی در ارتباط با این ترور می گوید: «به هیچ وجه چنین نیست. درست است که احزاب کرد ایرانی آنچنان که باید متحد نیستند اما الان فصل خوبی از همکاری و اتحاد را شروع کرده ایم. مرکز همکاری و هماهنگی احزاب کرد ایرانی را تشکیل داده ایم و همسویی بین احزاب کرد ایران در کردستان عراق خیلی خوب است.»



قادر قادری

## احمد امیر احمدی

احمد امیر احمدی (احمد ایرانی) اهل نقده، عضو حزب دمکرات کردستان ایران توسط تیم ترور سپاه قدس در سوران کردستان عراق هدف سوء قصد تروریستی قرار گرفت و جان خود را از دست داد.

به گزارش کردستان مدیا، ارگان حزب دموکرات کردستان ایران احمد امیر احمدی از اعضای این حزب صبح جمعه سی ام مارس ۲۰۱۸، در شهر «دیانا»ی کردستان عراق به ضرب گلوله کشته شد. کمیته سیاسی و نظامی حزب دموکرات کردستان ایران اعلام کرد که امیر احمدی مورد هجوم فرد یا افراد ناشناسی قرار گرفته و به ضرب چندین گلوله جان باخته است. در این اطلاعیه جزئیات بیشتری دربارهی این حادثه بیان نشده است. با این حال محمد صالح قادری نماینده حزب دموکرات در اربیل به شبکه خبری کردستان ۲۴ گفت: امیر احمدی «ترور شده است».

برادرزاده امیر احمدی هم به شبکه خبری «رووداو» کردستان گفت که عمویش هنگامی که در خواب بود هدف گلوله قرار گرفته است. او گفت که گمان می رود امیر احمدی توسط نیروهای جمهوری اسلامی ترور شده باشد. پلیس محلی «سوران» گفته است که تحقیقات دربارهی علت کشته شدن امیر احمدی را آغاز کرده است. امیر احمدی سومین عضو حزب دموکرات کردستان است که در طی یک ماه در کردستان عراق هدف «اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی» قرار گرفته است.

قادری به وبسایت "کردستان ۲۴" گفته بود که احمد امیر احمدی از زندانیان سیاسی سابق در ایران بود، ترور او در شهر سوران از توابع استان اربیل رخ داده است. علی دولمری، مدیر آسایش عمومی منطقه سوران خبر سوء قصد به عضو حزب دموکرات کردستان ایران را تأیید کرد و گفت نیروهای امنیتی تحقیقات دربارهی علت و نحوه کشته شدن او را آغاز کرده اند.



احمد امیر احمدی

## صلاح و صباح رحمانی

صبح رحمانی که به همراه پدرش صلاح رحمانی از اعضای برجسته‌ی حزب دمکرات کردستان ایران بعد از ظهر پنجشنبه یکم مارس ۲۰۱۸ در منطقه بن اصلاوه در اربیل پایتخت اقلیم کردستان عراق، هدف ترور با بمب چسبان قرار گرفتند. بنا به گزارش شبکه خبری روداو، یک بمب چسبان به خودروی صلاح رحمانی متصل شده بود که در نتیجه انفجار آن، او و پسرش زخمی شدند. جراحات صباح، پسر صلاح رحمانی که همراهش بود، در این انفجار شدیدتر بود و در نتیجه جراحات وارده ابتدا دو پایش را از دست داد سپس در صبح جمعه یازدهم اسفندماه (دوم مارس)، در یکی از بیمارستان‌های اربیل جان خود را از دست داد. کردستان میدیا روز جمعه گزارش داد بنا بر خبر رسیده به وب سایت کوردستان میدیا، صباح رحمانی که طی انفجار بمب جاسازی شده در ماشین پدرش به شدت مجروح شده بود، جان باخت.

صبح رحمانی، ۳۳ ساله و اهل شهرستان کامیاران بود که از ۱۸ سالگی به صورت رسمی به عضویت حزب دمکرات کردستان ایران درآمده بود. او دارای دو فرزند است که یکی از فرزندان او به نام «راسان» تنها دو ماه سن داشت که پدرش را از دست داد.

به نوشته‌ی کردستان مدیا صلاح رحمانی پدر صباح، که به شدت مجروح شده بود، از پیشمرگه‌ها و فرماندهان برجسته حزب دمکرات کردستان ایران است، همچنین افزود که صلاح رحمانی طی چند سال اخیر به صورت مکرر از سوی سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات ایران تهدید به مرگ شده بود.



صلاح و صباح رحمانی

## علی اکبر طباطبایی

علی اکبر طباطبایی، وابسته‌ی مطبوعاتی و سخنگوی سفارت ایران در آمریکا در دوره‌ی حکومت پهلوی بود. او بعد از انقلاب اسلامی، «بنیاد آزادی ایران» را در واشینگتن پایتخت آمریکا تاسیس کرد و با برپایی تظاهرات اعتراضی و شرکت در مصاحبه‌های تلویزیونی با رسانه‌های انگلیسی‌زبان به یکی از مخالفان صریح خمینی در خارج از کشور تبدیل شد.

طباطبایی یک سال و نیم بعد از انقلاب اسلامی در حالی که تنها ۴۹ سال داشت، توسط یک آمریکایی آفریقایی تبار مسلمان شده به نام «داوود صلاح‌الدین» در مقابل منزلش در شهر «بتزدا» در ایالت مریلند ترور شد. صلاح‌الدین که نامش پیش از تغییر دین، «دیوید بلفیلد» بود، قبل از انقلاب اسلامی از طریق آشنایی با دانشجویان انقلابی ساکن آمریکا مسلمان شد. او بعد از انقلاب و بسته شدن سفارت ایران در واشینگتن، به عنوان محافظ در دفتر حافظ منافع جمهوری اسلامی در سفارت الجزایر مشغول به کار شد در آنجا حکومت جمهوری اسلامی ایران برای قتل مخالفان خود در آمریکا به وی پیشنهاد همکاری داد. کارفرمای صلاح‌الدین در مرحله‌ی اول، لیستی پنج نفره را به همراه ۵۰۰۰ (پنج هزار) دلار دستمزد به وی داد که در صدر این لیست نام علی اکبر طباطبایی به چشم می‌خورد.



علی اکبر طباطبایی

صلاح‌الدین در ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹ در نقش یک پستیچی، با ماشین اداره‌ی پست به سمت خانه‌ی طباطبایی رفت سه بار به سوی او شلیک کرد طباطبایی ۴۵ دقیقه بعد در بیمارستان جان سپرد.

صلاح‌الدین پس از قتل طباطبایی از طریق سوییس به ایران گریخت و از آن زمان، تحت حمایت جمهوری اسلامی در تهران زندگی می‌کند. او در سال ۱۳۸۰ در فیلم «سفر قندهار» به کارگردانی محسن مخملباف در نقش «پزشکی انسان‌دوست» نقش بازی کرد.

در سال ۲۰۰۶ «ژان دانیل لافوند» فیلم ساز فرانسوی-کانادایی مستندی را با عنوان «آمریکایی فراری، حقایق درباره حسن» از زندگی صلاح‌الدین ساخت. او در این مستند جزئیات کشتن طباطبایی با حکم روح‌الله خمینی را فاش کرده‌است.



داوود صلاح‌الدین در تهران



دیوید تنودور بیلفیلد در نوامبر ۱۹۵۰ در شهر روونووک ریپید، ایالت کارولینای شمالی آمریکا به دنیا آمد. او فرزند سوم یک خانواده هفت نفره‌ی مسیحی از پدری سیاه‌پوست و مادری سفیدپوست است. وی در سن ۱۹ سالگی مسلمان شد و نام داوود صلاح‌الدین را برای خود انتخاب کرد. این نام برگرفته از نام صلاح‌الدین ایوبی جنگجوی مسلمان قرن دوازدهم است. او ابتدا به سازمانی به نام "ارتش داوطلب سیاهپوستان برای رهایی" پیوست. این سازمان سیاهپوستان شهرنشین را تشویق می‌کرد تا به آفریقا بروند و کشاورزی کنند، اما پس از چند ماه، وقتی که پی برد این گروه قلابی است و رهبرش برای پلیس خبرچینی می‌کند از آن بیرون آمد.

صلاح‌الدین پس از آن با سعید رمضان و کیل و محقق اسلامی تبعیدی اهل مصر و داماد بنیانگذار اخوان‌المسلمین آشنا شد و ویراستار یک روزنامه‌ی کوچک اسلامی در واشنگتن را برعهده گرفت که بیشتر وقت خود را در مسجد می‌گذراند. رفته رفته سعید رمضان تبدیل به رهبر مذهبی صلاح‌الدین شد و زمینه‌ساز آشنایی و ملاقات او با انقلابیون مسلمان ایران گردید، او به مرکز دانشجویان ایرانی که توسط بهرام ناهیدیان اداره می‌شد رفت و آمد پیدا می‌کرد. ناهیدیان از عوامل اصلی آیت‌الله خمینی در آمریکا بود. این مرکز محلی برای نشست‌ها و برنامه‌ریزیهای تظاهرات طرفداران خمینی بود، بعدها بهرام ناهیدیان امام مسجد شیعیان شهر مناس ایالت ویرجینیا در نزدیکی واشنگتن شد و او به تجارت فرش هم مشغول بود. ناهیدیان در تشکیل‌های اسلامی منطقه واشنگتن همچنان حضور فعال دارد و از اعضای موثر برگزارکننده‌ی بزرگداشت روز قدس در پایتخت آمریکا است.

در اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی صلاح‌الدین به ملاقات زندانیان سیاهپوست در واشنگتن می‌رفت. هدف وی رساندن پیام اسلام به گوش زندانیان سیاهپوست بود. در این رابطه یک مقام پلیس به ایرا سیلورمن تهیه‌کننده سابق شبکه "ان بی سی" گفت: «زندانان علاقه‌مند یک دوره مختصر درباره‌ی اسلام می‌دیدند ولی ملاقاتها برای یافتن عضو، جهت فعالیتهای سیاسی و اعمال خشونت صورت می‌گرفت.» ایرا سیلورمن بعدها زمینه‌ساز آشنایی باب لوینسون و داوود صلاح‌الدین شد.

در تابستان ۱۹۷۵ رمضان و صلاح‌الدین در خانه‌ای واقع در یک کیلومتری دانشگاه "هوارد"<sup>۶</sup> در واشنگتن زندگی می‌کردند. آنها غالباً تمام شب صحبت می‌کردند. صلاح‌الدین می‌گوید: «فکر نمی‌کنم هیچ‌کسی حتی پدر و مادرم بهتر از او مرا بشناسد.» یکی از موضوعاتی که درباره‌ی آن صحبت می‌کردند، شخصیت صلاح‌الدین و بویژه قابلیت

<sup>۶</sup> Howard Universitet

او برای اعمال رفتار خشونت آمیز بود. به گفته‌ی صلاح الدین، رمضان به او اطمینان داده بود که اگر از او چنان عملی سرزند، از نظر احساسی دچار ترس نخواهد شد. «تو می توانی هر عمل خشونت آمیزی را انجام دهی و به سادگی فراموش کنی.»

هنگامیکه شاه، در نوامبر ۱۹۷۹ پس از فرار از ایران برای درمان بیماری سرطان در یکی از بیمارستان‌های نیویورک بستری بود، بهرام ناهیدیان از صلاح الدین دعوت کرد به همراه او به نیویورک برود. آنها در میان راه در جرسی سیتی، توقف کردند تا با چند تن از آشنایان ناهیدیان ملاقات کنند. ناهیدیان به صلاح الدین گفت که آنها قصد دارند در نیویورک، تظاهراتی علیه شاه برپا کنند. روز بعد، چهارم نوامبر، صلاح الدین به همراه پنج ایرانی در اعتراض به حضور شاه در آمریکا و سیاست‌های آمریکا در قبال جمهوری اسلامی خود را به مجسمه‌ی آزادی زنجیر کردند. در همین روز، یعنی چهارم نوامبر ۱۹۷۹، سفارت آمریکا در تهران به اشغال انقلابیون درآمد و بیش از پنجاه آمریکایی به گروگان گرفته شد که منجر به بحرانی طولانی میان ایران و ایالات متحده آمریکا گردید که این بحران ۴۴۴ روز ادامه داشت.

4A THE LEDGER/Monday, November 5, 1979

## Nation

### Anti-shah group stages Statue of Liberty protest

**Eisenhower memorial today**

From The Associated Press

Mamie Doud Eisenhower will be honored today at a memorial service outside Washington and by a day of mourning in Pennsylvania, where she made her home on a Gettysburg farm.

First Lady Rosalynn Carter was expected to attend the 10 a. m. ceremony at the military post chapel in Ft. Myer, Va. Flags were to be flown at half staff throughout Pennsylvania.

The former first lady was buried Saturday in Abilene, Kan., hometown of her husband, Dwight D. Eisenhower. She died of heart failure Thursday in Washington, 13 days before her 83rd birthday.

**25,000 mark Will Rogers' birthday**

CLAREMORE, Okla. (AP) — An estimated 25,000 friends of the late Will Rogers braved chilly winds on Sunday for an exuberant parade honoring the 100th birthday of the famous humorist.

The two-hour parade brought to a head four days of a Will Rogers Centennial Celebration. Sunday had been declared "National Will Rogers Day" by President Carter.

Postmaster General William F. Bolger was on hand to present a first issue of the Will Rogers memorial stamp to Rogers' son, Will Jr.

"He was a smile on America's lips, helping Americans to laugh at themselves, diffusing the fear, the hostility and the pain of the Depression years," Bolger observed.

At the turn of the century, Rogers came out of Claremore with a few rope tricks and a few jokes to become an

NEW YORK (AP) — Seven demonstrators, protesting the deposed shah of Iran's presence in the United States, chained themselves inside the Statue of Liberty's crown for 3 1/2 hours Sunday before authorities cut the chains and took them into custody.

The seven were being questioned by National Park Service officials on Liberty Island. They did not resist, according to Ellen Britton, acting superintendent of the national park in New York harbor.

Ms. Britton had said about 30 persons were involved in the demonstration, but she said later there were only seven.

She said she was not certain what charges may be filed against the seven, whose identities were not available.

The island was closed to the public throughout the demonstration, and Ms. Britton said the island and statue would remain closed for the rest of the day.

Bahram Nahidian, a spokesman for the Persian Speaking Group of the Moslem Students Association of the United States and Canada, said the demonstrators were "protesting the shah's presence in New York."

The shah came here from Mexico last month for a gall bladder operation. He remains in New York Hospital-Cornell Medical Center for treatment of lymphoma, a cancer of the lymph glands.

The government of the Avatollah Kho-



AP photo

تصویر نشریه لجر ضمیمه روزنامه نیویورک تایمز درباره اعتصاب صلاح الدین، ناهیدیان و دیگر همراهانشان در کنار مجسمه آزادی

یک ماه پس از این ماجرا، علی آگاه که در سفارت ایران در واشنگتن کار می‌کرد به صلاح‌الدین پیشنهاد حفاظت از سفارتخانه را داد. صلاح‌الدین به رمضان تلفن کرد تا نظرش را درباره‌ی کار کردن به عنوان نگهبان برای ایرانی‌ها جویا شود. صلاح‌الدین در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۰۲ به ایراسیلورمن گفت: «رمضان به من گفت هر کاری را که به نفع خمینی باشد می‌توانی انجام دهی.» لحنش محکم بود و گفته‌اش برایم حکم فرمان داشت. صلاح‌الدین مسئولیت تمام امور حفاظتی را پذیرفت، صلاح‌الدین ابتدا در سفارت ایران و پس از آنکه ایران و آمریکا در آوریل ۱۹۸۰ روابط دیپلماتیک خود را قطع کردند، در سفارت الجزایر، منافع جمهوری اسلامی را نمایندگی می‌کرد.

در این زمان ایران دستخوش آشوب بود و بسیاری از رهبران مذهبی حکومت جدید و پیروان آیت‌الله خمینی ترور می‌شدند و صلاح‌الدین معتقد بود که بنابر وظیفه‌ی اسلامی خود باید تلاش بیشتری برای انقلاب اسلامی ایران انجام دهد و این امر را با دوستان ایرانی خودش در میان گذاشت. لیستی با پنج نام برای ترور در اختیار صلاح‌الدین قرار گرفت که همگی این افراد از مخالفان سرشناس جمهوری اسلامی بودند که در نیویورک و واشنگتن زندگی می‌کردند، صلاح‌الدین به دولت ایران پیشنهاد ترور هنری کیسینجر و کرمیت روزولت را داده بود اما این پیشنهاد از سوی مقام‌های ایرانی رد شد و بر سر ترور علی اکبر طباطبایی توافق کردند. به صلاح‌الدین گفته شد فرمان قتل، شخصاً از سوی آیت‌الله خمینی صادر شده است. همچنین پنج هزار دلار پول نقد به همراه بلیط هواپیما برای فرار از آمریکا در اختیار وی قرار گرفت. صلاح‌الدین سحرگاه روز بعد به نماز ایستاد. سپس در خیابان ویسکانسین قدم‌زنان به سوی نقطه معینی رفت تا به همدستش که در خودروی کرایه‌ای منتظرش بود برسد. آن دو به سمت شمال غربی تا مرز مریلند حرکت کردند. صلاح‌الدین در راه تغییر لباس داد و یونیفرم پستی‌چی‌ها را پوشید و دستکش کتانی به دست کرد و اسلحه را داخل یک پاکت پستی بزرگ جای داد. در خیابان آیداهو همدست دیگر که پستی‌چی بود با ماشین پست، منتظر او بود. صلاح‌الدین به تنهایی با ماشین پست تا «بتزدا»ی مریلند راند و مقابل یک تلفن عمومی توقف کرد تا به خانه علی اکبر طباطبایی زنگ بزند. وقتی طباطبایی پاسخ داد، صلاح‌الدین گوشی را گذاشت زیرا مطمئن شد که وی در خانه است. دقایقی بعد، حدود یازده و چهل دقیقه او ماشین پست را مقابل خانه طباطبایی در یک بن‌بست خلوت پارک کرد و با دو بسته به ظاهر پستی به طرف درب خانه رفت. بسته‌ای را که با روزنامه پر کرده بود طوری در دست گرفت که بسته دوم دیده نشود. در این بسته، صلاح‌الدین اسلحه را با دست راست گرفته بود و انگشتش روی ماشه قرار داشت. این خانه برای نشست‌های «بنیاد آزادی ایران» که یک گروه «ضد انقلابی» بود، مورد استفاده قرار می‌گرفت. وقتی یکی از همکاران طباطبایی درب را باز کرد، صلاح‌الدین به بهانه اینکه باید امضا

بگیرد، خود طباطبایی را خواست و زمانی که او آمد، صلاح‌الدین سه گلوله به طرف شکم او شلیک کرد و پا به فرار گذاشت. چهل و پنج دقیقه بعد، در ساعت ۱۲ و ۳۴ دقیقه، طباطبایی در بیمارستان جان سپرد.

چگونگی این توطئه که افراد متعددی در آن دست داشتند خیلی زود برملا شد. گزارش قتل، این واقعه را به عنوان ترور سیاسی توصیف کردند و یادآور شدند که مقتول بنیانگذار سازمانی در خدمت براندازی رژیم ایران بوده‌است. روزنامه واشتنگتن پست در سرمقاله روز ۹ مرداد ۱۳۵۹، نوشت قتل در "بتردا" بخشی از طرح گسترده‌تری است که بر مبنای آن دولتهای متزلزل خلیج فارس برای خلاصی گریبان خویش از دست مخالفان به سیاست ترور روی آورده‌اند. یازده روز پیش از آنکه علی اکبر طباطبایی به قتل برسد، مردان مسلح در پاریس زیر پوشش خبرنگار کوشیده بودند تا شاپور بختیار آخرین نخست وزیر ایران در زمان شاه را به قتل برسانند. (تلاشی که سرانجام، در سال ۱۳۷۰ به نتیجه رسید).

صلاح‌الدین در همان مصاحبه به ایرا سیلورمن گفت: «از چیزی که پشیمانم، نقشه به درد نخوری بود که دوستانم را پشت میله‌ها قرار داد.» پلیس و ماموران اف. بی. آی دریافتند که علاوه بر راننده خودروی کرایه‌ای و پستیچی، صلاح‌الدین دست کم سه نفر دیگر را نیز به خدمت گرفته بود. یک نفر که خودروی فرار را کرایه کرده بود، فرد دیگری که بعداً اثر انگشت‌ها را از آن پاک کرده بود. در کل ده نفر از همکاران صلاح‌الدین بازداشت و محاکمه شدند. بیشتر آنها سیاهپوستان مسلمانی بودند که همانند صلاح‌الدین ایرانیان انقلابی را در مسجد و یا سایر اجتماعات مسلمانان در واشتنگتن ملاقات کرده بودند. از این افراد پنج نفر به جرم همکاری با صلاح‌الدین در قتل و بقیه به جرمهای دیگری نظیر دزدی بانک و تملک غیرقانونی اسلحه، دادگاهی شدند.

صلاح‌الدین پس از ترور طباطبایی بلافاصله به کانادا و از آنجا به سفارت ایران در ژنو سویس رفت. دیپلمات‌های سفارت ابتدا نسبت به اظهارات او شک کردند و او مجبور شد برای اثبات هویت خود گزارش روزنامه هرالد تریبون بین‌المللی درباره‌ی ترور و مشخصات قاتل را به آنها نشان دهد. اما آنها از صدور ویزای ورود به ایران برای او امتناع کردند. صلاح‌الدین از ژنو تلفنی با سعید رمضان تماس گرفت و رمضان به پسر آیت‌الله خمینی، سید احمد خمینی، تلفن زد، چند روز بعد ویزا برای ورود به ایران صادر شد.

نه روز پس از ترور طباطبائی، صلاح‌الدین در یازدهم مرداد ۱۳۵۹ وارد فرودگاه مهرآباد تهران شد. یک گروه از افراد سپاه پاسداران به او خوش آمد گفتند و او را از راه سالن ویژه دیپلماتها خارج کردند و مستقیماً به دیدار وزیر امور خارجه وقت، (صادق قطب زاده) بردند.

پس از این دیدار، افراد سپاه او را به یک خانه امن بردند، یک اسلحه در اختیارش گذاشتند و نه ماه تحت حفاظت دائمی خود قرار دادند. از همان ابتدای اقامتش در ایران همه از کار بسیار خوب او سخن می‌گفتند.

سپتامبر ۱۹۸۰ پس از حمله عراق به ایران صلاح‌الدین داوطلب شد به جبهه برود و در جنگ علیه عراق شرکت کند اما به او اجازه داده نشد. در اواخر سال ۱۹۸۰ وی به دیدار آیت‌الله خمینی، در قم رفت. صلاح‌الدین تنها بخش اندکی از گفتگوهایش در این ملاقات ۳۵ دقیقه‌ای با خمینی را بازگو کرده‌است. بویژه آنجائی که آیت‌الله خمینی موضوع آن جتلمن در بتزدا را مورد تأیید قرار داد و در برابر درخواست او برای ملاقات با رهبر مذهبی‌اش در واشنگتن، (سعید رمضان) موافقت کرد هرچند این ملاقات هرگز صورت نگرفت. صلاح‌الدین ابتدا معلم و سپس مدیر هیئت تحریریه روزنامه انگلیسی زبان "کیهان بین‌المللی" شد. صلاح‌الدین به ایرا سیلورمن گفت که در فوریه ۱۹۹۱ برای گزارش جنگ خلیج به عراق رفت و توانست مصاحبه‌ای با ابو عباس، تروریست فلسطینی داشته‌باشد که در سال ۱۹۸۵ رهبری رابندگان کشتی ایتالیایی "آشیل لارو" را به‌عهده داشت. در سال ۲۰۰۷ داود صلاح‌الدین به شبکه پرس تی وی پیوست.

به گفته‌ی برخی دیگر شاهدان صلاح‌الدین در ایران با وجود روابط و کار جدید منزوی و ناآرام است زیرا توهماتش درباره‌ی انقلاب اسلامی از میان رفته و معتقد است که روحانیون ایران ارزشهای اسلام را قربانی علائق و منافع حکومت خود کرده‌اند. در اوایل سال ۱۹۸۲ حکومت اسلامی ایران از کشتار حافظ اسد و بمباران اخوان‌المسلمین سوریه در شهر "حما" پشتیبانی و دفاع کرد و این اولین شوک به باورهای صلاح‌الدین بود. در کشتار حما، بین بیست تا چهل هزار نفر از اعضای اخوان‌المسلمین سوریه به قتل رسیدند. سپس ماجرای ایران- کنترا و خرید اسلحه توسط ایران از آمریکا و اسراییل او را به این نتیجه رساند که انقلاب اسلامی به ارزشهایش خیانت کرده‌است. صلاح‌الدین از دسامبر ۱۹۸۶ تا می ۱۹۸۸ به افغانستان رفت و به عنوان سرباز در کنار مجاهدین جنگید.

در سال ۱۹۹۳ میلادی اندکی پس از اولین بمبگذاری در مرکز تجارت جهانی، یک کارآگاه اطلاعاتی سابق به نام "کارل شوفر" که به همراه ماموران فدرال در یک نیروی متشکل از چند سازمان برای مبارزه با تروریسم در واشنگتن خدمت می‌کرد، با صلاح‌الدین تماس برقرار کرد. کارآگاه «تام کافیل» از اداره پلیس محلی بخش مونتگومری به ایرا سیلورمن گفت: «کارل به این نتیجه رسیده که داود ممکن است یکی از معدود افرادی باشد که بداند این بمبگذاری برای چه بود و اینکه چه اعمال و یا اهداف دیگری، در دستور کار بوده‌است.»

این حمله در ۲۶ فوریه سال ۱۹۹۳ به مرکز تجارت جهانی شش کشته و بیش از ۱۰۰۰ نفر زخمی بر جای گذاشت. در این مورد یک کامیون کوچک حامل حدود ۵۰۰ کیلوگرم مواد منفجره، در پارکینگ ساختمان تجارت جهانی منفجر شد. خطوط مترو و راه آهنی که از زیر این برج عبور می کردند نیز آسیب دیدند.

پس از این تماس صلاح الدین شروع به برقراری ارتباطی مخفی با مقامات آمریکا کرد تا به ایالات متحده برگردد اما برای قتل طباطبایی محاکمه نشود. او تایید می کند که در آن زمان جدی بودم و کارل تنها کسی بود که می توانست مرا به خانه بازگرداند.

کافیل به ایرا سیلورمن گفته است: «برنامه این بود که از ابزار اعمال فشار قتل برای پی بردن به میزان اطلاعات او استفاده شود.» صلاح الدین به شوفر گفت که بمبگذاری با حضور نظامی ایالات متحده در عربستان سعودی ارتباطی مستقیم دارد و این موضوعی در میان افراطیون مسلمان آتش افروز است و بمبگذاری اختطاری برای اینکار بوده است.

در ماه مارس ۱۹۹۴ بنابر توصیه شوفر، صلاح الدین نامه ای به ژانت رینو دادستان کل وقت نوشت. او در این نامه شرایط خود را برای میانجیگری میان ایالات متحده و برخی شخصیت های کلیدی جنبش های اسلامی خاورمیانه و همچنین فراهم آوردن اطلاعات درباره ی فساد اقتصادی آیت الله های ایرانی به بهای رهایی از هر نوع پیگرد قانونی در رابطه با اتهاماتی که در پرونده قتل به او وارد شده است. ژانت ریو هرگز پاسخی به صلاح الدین نداد. یک سخنگوی وزارت دادگستری در آن زمان اعلام کرد که اثری از نامه ی صلاح الدین وجود ندارد و با این جواب دریافت نامه را نه تایید و نه تکذیب کرد. مذاکرات با لویسنسون تا سال ۱۹۹۶ ادامه پیدا کرد اما با مرگ شوفر در اثر تورم لوزالمعده متوقف شد و علاقه صلاح الدین برای تسلیم شدن نیز رنگ باخت. او خبر مرگ شوفر را از طریق یک پست الکترونیکی که توسط یک عضو سابق سیا بنام "جک پلات" فرستاده شده بود، دریافت کرد. پلات به او گفت: «در میان پرونده ها می گشتم که آدرس پست الکترونیکی مورد استفاده کارل را پیدا کردم.» پلات گفت: «صلاح الدین نامه ای به او فرستاد و بعد زنگ زد. خیلی پریشان بود. دوبار گفت که: نمی توانم باور کنم! و من گفتم که به هر حال باید باور کنی.»

صلاح الدین در ماه می ۲۰۰۱ به شکلی غیر منتظره مجددا ظاهر شد. وی به عنوان بازیگر در فیلم "سفر قندهار" به کارگردانی محسن مخملباف حضور پیدا کرد. این فیلم در فستیوال کن نشان داده شد و اندکی بعد در سرتاسر جهان به نمایش درآمد. سفر قندهار مجادلات بسیاری را در داخل و خارج ایران برانگیخت. در داخل ایران به خاطر تأکید بر ناکارایی دولت در فراهم آوردن مدرسه برای کودکان پناهنده ی افغانی، و در اروپا و آمریکا به خاطر دادن نقش

اصلی به فردی که متهم به آدمکشی است. در تیتراژ این فیلم صلاح‌الدین با نام حسن طنطائی معرفی شد. محسن مخملباف در بیانیه‌ای که در سایت اینترنتی‌اش منتشر شد گفت که او دوست دارد از بازیگران غیر حرفه‌ای در فیلمهایش استفاده کند و هیچ مسئولیتی را درباره‌ی گذشته‌ی صلاح‌الدین نمی‌پذیرد. او می‌نویسد: «درباره‌ی زندگی آنها فضولی نمی‌کنم. من یک هنرمند هستم. قاضی، پلیس و یا مامور اف. بی. آی نیستم. صلاح‌الدین هم دوست ندارد بگوید چطور این نقش را به دست آورده‌است، نقش یک دکتر دلسوز آمریکایی که دوست زن افغان را بازی می‌کند. در غالب مدت فیلم، این دکتر یک ریش کامل قلبی دارد تا شبیه مردان افغانی شود. اما در یک صحنه کوتاه بدون ریش است. در همین صحنه بود که یکی از دوستان خانوادگی طباطبایی صلاح‌الدین را شناسایی کرد و بلافاصله به محمد رضا طباطبایی برادر دوقلوی علی اکبر زنگ زد. محمدرضا طباطبایی بعد از دیدن فیلم گفت: «وحشت کردم. صلاح‌الدین با این کار می‌گوید بله، مردی را در آمریکا کشتم اما اینجا یک ستاره سینما هستم و هیچکس نمی‌تواند کاری بکند.»



صلاح‌الدین در فیلم سفر قندهار

## شاهرخ میثاقی

شاهرخ میثاقی متولد ۱۳۳۵، دانشجوی حامی مجاهدین خلق به شمار می‌رفت. او فعال سیاسی بود که در فیلیپین تظاهرات دانشجویی علیه جمهوری اسلامی را هدایت می‌کرد. در آن دوران در آسیای شرقی و جنوب شرقی، جمهوری اسلامی به شیوه‌ی جدیدی از ترور متوسل شده بود در این شیوه جمهوری اسلامی عوامل خود را در پوشش دانشجویان چپ اکثریتی یا انجمن اسلامی وارد این کشورها می‌کرد و از طریق دعوی ساختگی سوژه مورد نظر خود را به قتل می‌رساند. شاهرخ میثاقی نیز قربانی چنین شیوه رذیلانه‌ای شد. بعد از شروع جنگ ایران و عراق، شاهرخ میثاقی و دیگر دانشجویان شروع به اعتراض و تظاهرات کردند و خمینی را عامل جنگ معرفی کردند که نتیجه‌ی این اعتراضات برای جمهوری اسلامی گران تمام می‌شد. آنها ابتدا ارز دانشجویی، دانشجویان مخالف را قطع کردند و سپس شروع به شناسایی و ترور آنها کردند که طبیعتاً شاهرخ میثاقی در سر لیست ترور قرار داشت که در دعوی ساختگی عوامل رژیم، او را در ماه مارس ۱۹۸۲ (احتمالاً اسفند ۱۳۶۰) با ضربات ساطور به قتل رساندند. علاوه بر او اسفندیار رحیمی دانشجوی مخالف دیگر نیز به همین شیوه در همین دوران به قتل رسید. در زمانی که گروه‌های دانشجویی جسد شاهرخ و اسفندیار را در فرودگاه مانیل فیلیپین تشییع می‌کردند تا به درخواست خانواده‌شان اجساد را به داخل کشور منتقل کنند عوامل رژیم با به کارگیری نارنجک در وسط مراسم تعداد زیادی از دانشجویان مخالف را زخمی کردند از جمله حسن آقاجانی و محمد بهداروند برای همیشه ناقص‌العضو شدند.



شاهرخ میثاقی



## شهرام میرانی

در نهم ژوئن سال ۱۹۸۲ برابر با ۱۹ خرداد ۱۳۶۱، دانشجویان هوادار نظام جمهوری اسلامی با شرکت انجمن‌های اسلامی هوادار رژیم و نیز هواداران سازمان اکثریت در هندوستان، در یک هماهنگی انسجام یافته به دانشجویان ایرانی در محوطه‌ی دانشگاه در تاریکی شب حمله کردند و تعداد زیادی از آنان را با آلات قتاله‌ی متعدد زخمی کردند. در این حمله به بدن شهرام میرانی، ۲۱ ضربه چاقو و قمه و زنجیر و میله‌ی آهنی فرود آمده بود، در صبحگاه دهم ژوئن ۱۹۸۲ برابر با بیستم خرداد ۱۳۶۱، در بیمارستانی در علیگره، هندوستان جان سپرد.

حاکمیت جمهوری اسلامی سرمست از سرکوب و کشتار و سיעی که در ایران به راه انداخته بود، سعی داشت موج ترور خود را به خارج از مرزهای ایران نیز گسترش دهد، تا با توسل به ترور دانشجویان مخالف در کشورهایی چون فیلیپین، هندوستان و پاکستان، ارباب و سرکوب را در خارج نیز مستدام کند. آنها ترور در اروپا و آمریکا را هزینه‌بر و درد سر ساز یافته بودند، اما بخوبی می‌دانستند که این ترور در فیلیپین و هندوستان و پاکستان با توسل به اهرمهایی چون نفوذ جمهوری اسلامی، و سازمان‌های تروریستی هوادار جمهوری اسلامی در پاکستان، و اهرم فشار سرمایه‌گذاری در فیلیپین یا نیاز هندوستان به واردات نفت از ایران، و نیز تعداد زیادی از هوادار مزدوران خود که در این کشورها تحت نام دانشجو، در خانه‌های فرهنگ سازماندهی شده بودند، وارد عمل شدند. ابتدا شاهرخ میثاقی را در مانیل فیلیپین کشتند، سپس در تشیع جنازه‌ی او زیر نگاه پلیس فیلیپین با حمله تعداد دیگر را زخمی کردند. بعد از آن اسفندیار رحیمی هوادار سازمان مجاهدین خلق را در فیلیپین کشتند.



شهرام میرانی

بعد از ترور شاهرخ، ساکت کردن صدای آزادی‌خواهی دانشجویان هند که صدای مقاومت در زندانها را پژواک می‌دادند و به سرکوب بی‌امان نیروهای انقلابی اعتراض داشتند، در دستور کار هواداران رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته بود.

دانشجویان به رئیس پلیس P.P.S. Sidhu روز نهم ژوئن تهدید حضور دانشجویان هوادار خمینی از انجمنهای اسلامی و نیز هواداران سازمان اکثریت را گوشزد کردند. رئیس پلیس، سیدو، به دانشجویان مهاجم که از سایر شهرها به علیگره آمده بودند دستور خروج از شهر تا ظهر روز نهم ژوئن را صادر کرد، هواداران خمینی چون امامشان خدعه کردند، و وانمود کردند که به این حکم گردن نهاده‌اند چنین بود که پلیس را نیز فریب دادند. پلیس به دانشجویان مخالف رژیم اعلام کرد که دیگر نگرانی نداشته باشند زیرا دانشجویان مهاجم، علیگره را ترک کردند. دانشجویان مخالف رژیم جمهوری اسلامی که به لحاظ احتیاط چند روزی خود را در خوابگاه دانشجویی محدود کرده بودند با تضمین و اطمینان خاطر رئیس پلیس با دوچرخه‌هایشان به شهر برای خرید مایحتاج خود رفتند، بعد از چند ساعتی ماندن در شهر به خوابگاه‌هایشان برگشتند. هواداران خمینی با استفاده از تاریکی شب خود را پنهان کردند به محض رسیدن دانشجویان به گزارش اولین پرونده‌ی ثبت شده در اداره پلیس شهر علیگره (معروف به FIR) و نیز به گزارش مقاله‌ی مجله‌ی ایندیا تودی بیش از صد تن از طرفداران خمینی با وسایل قتالی زمختی چون چاقو و قمه و زنجیر دوچرخه و چماق‌های میخ آجین شده و میله‌های آهنی، الله‌اکبر گویان به تعدادی از دانشجویان در پناه تاریکی شب، که تعدادشان به ۲۵ تن می‌رسید حمله کردند که ۱۴ تن از آنان بشدت مجروح شدند و یکی از آنان به نام شهرام میرانی بر اثر جراحات در بیمارستان وابسته به دانشکده‌ی پزشکی جواهر لعل نهرو، جان باخت. روز دوازدهم رئیس پلیس سیدو به ملاقات دانشجویان بستری شده در بیمارستان رفت و از آنها پوزش خواست که نتوانست از آنها محافظت کند!



جسد شهرام میرانی

رهبری این عملیات به عهده‌ی حسین برخوردار، (وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت جمهوری اسلامی در دهلی نو) بود، این موضوع توسط معاون ریاست دانشگاه که روز قبل برخوردار را که سال قبل از همین دانشگاه فارغ التحصیل شده بود، و با ماشینی با پلاک سفارت رژیم - دهلی، در محوطه‌ی دانشگاه علیگره تردد می کرد تأیید شد. دانشجویان اسامی ۳۵ تن از آنان را که شناسائی کرده بودند به پلیس دادند، از این تعداد، بالغ بر بیست نفر دستگیر شدند، تعدادی از آنان از سران تشکل هوادار اکثریت در هند بودند که نامشان در اف ای آر پلیس موجود است.

شهرام میرانی را علی‌رغم درخواست خانواده‌اش که خواهان انتقال جنازه‌اش به ایران و کرمانشاه بودند، در علیگره دفن کردند. سفارت جمهوری اسلامی ایران در جواب دادستان پرونده گفت او (یعنی شهرام) ایرانی نیست و ما نمی‌توانیم اجازه‌ی انتقال او به ایران را بدهیم. آنها بر اساس این که تقاضای پناهندگی شهرام از دفتر کمیساری عالی پناهنده‌گان سازمان ملل متحد مورد تأیید قرار گرفته است، ایشان را ایرانی تلقی نکردند. به هر حال این توجیهی بود که بکار بردند. بعدها همان سفارت وقتی پای حسین برخوردار و نیز دفن شهرام پیش آمد، مدعی دولت هند شد که چرا بدون هماهنگی و اجازه از ما این کار را (دفن یک تبعه ایرانی) انجام داده‌است. برخوردار از هند اخراج شد، و احتمالاً با اسم مستعاری در جایی مشغول خدمت به نظام اسلامی است، اما هواداران اکثریت با تهدید رفسنجانی رئیس جمهوری وقت به لغو قرارداد سنگ آهن "کودرموخ" که ایران در زمان رژیم سابق بسته بود، از زندان آزاد شدند.

مادر شهرام میرانی با مشقات فراوانی هر مدتی یکبار به هندوستان و علیگره سفر می کند و روی مزار شهرام گل می‌گذارد، مادر شهرام در سال ۲۰۱۴ در تظاهرات دادخواهانه‌ی مادران خاوران شرکت کرد او با داشتن عکس شهرام در دست، می‌خواست بداند که فرزندش به چه جرمی کشته شده‌است؟



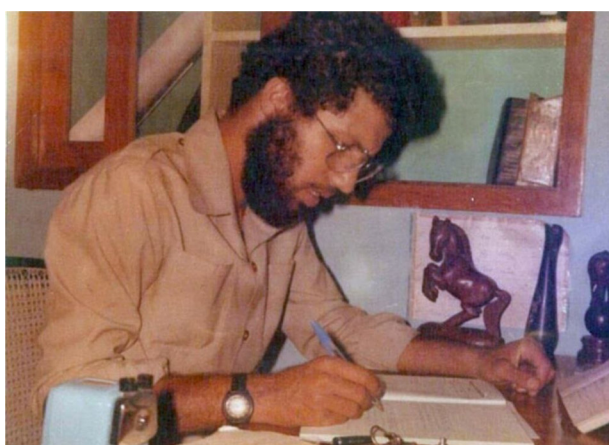
مقبره شهرام در شهر علیگره هندوستان

## عبدالامیر راهدار

بیست و نه سپتامبر چندین دهه از روزی می‌گذرد که در آن عصر غمناک حزب‌الله در بنگالور شعار صدور ترور را عملی کرد آنها با حمله به صف تظاهرات کنندگان حقوق بشر و همبستگی، امیر راهدار را کشتند و ۱۸ نفر دیگر را با سرنیزه‌های سمی، قمه و چاقو و سنگ زخمی کردند. در گرماگرم کشتار و جنگ، در نماز جمعه‌ها فریاد می‌زدند که می‌خواهند تروریسم‌شان را صادر کنند، البته همگی خوش‌باورانه آن را نوعی برتری‌طلبی تلقی می‌کردند.

در ماه مارس ۱۹۸۲، شاهرخ میثاقی را در فیلیپین کشتند، رژیم آن را درگیری دانشجویی جلوه داد، سه ماه بعد از آن در ماه ژوئن ۱۹۸۲ دانشجویان هوادار رژیم شامل انجمن‌های اسلامی و هواداران سازمان اکثریت به صف دانشجویان مخالف رژیم حمله بردند و تعدادی از دانشجویان را زخمی کردند، در این درگیری شهرام میرانی در اثر ضربات قمه و ساطور و چاقو در بیمارستان درگذشت.

دردسر دیپلماتیکی که این دو قتل برای رژیم ایجاد کرد، رژیم را به این فکر انداخت که از بازوی آموزش دیده‌ی تروریستی خود استفاده کند از آنزمان به بعد کشتن و قتل‌های زنجیره‌ای امری سازمان یافته بود و زیر نظر سازمان اطلاعات رژیم پیش می‌رفت تروریست‌ها بدون گذاشتن رد پای به قتل و کشتار دست می‌زدند.



امیر راهدار

در ماه‌های قبل همان سال، کمیته‌ی همبستگی با حقوق بشر و دموکراسی و سکولاریسم نهادی که توسط نیروهای دموکرات و هندی با حمایت سازمان‌های دانشجویی سیاسی فعال در هند تشکیل شده بود، تظاهرات موفق‌تری را علیه سفر رئیس‌جمهور وقت ایران، اکبر هاشمی رفسنجانی انجام داده بودند. در این تظاهرات که ظاهراً مسئول امنیت آن را منوچهر متکی (وزیر امور خارجه‌ی احمدی نژاد) به عنوان رئیس انجمن فارغ‌التحصیلان شبه‌قاره‌ی هند، به عهده داشت، مورد افشاگری دانشجویان و سازمان‌های دموکراتیک هندی قرار گرفت. به این منظور تنبیه دانشجویان به عهده‌ی حرفه‌ای‌های گروه تازه تأسیس سازمان برون مرزی ساواما گذاشته شد.

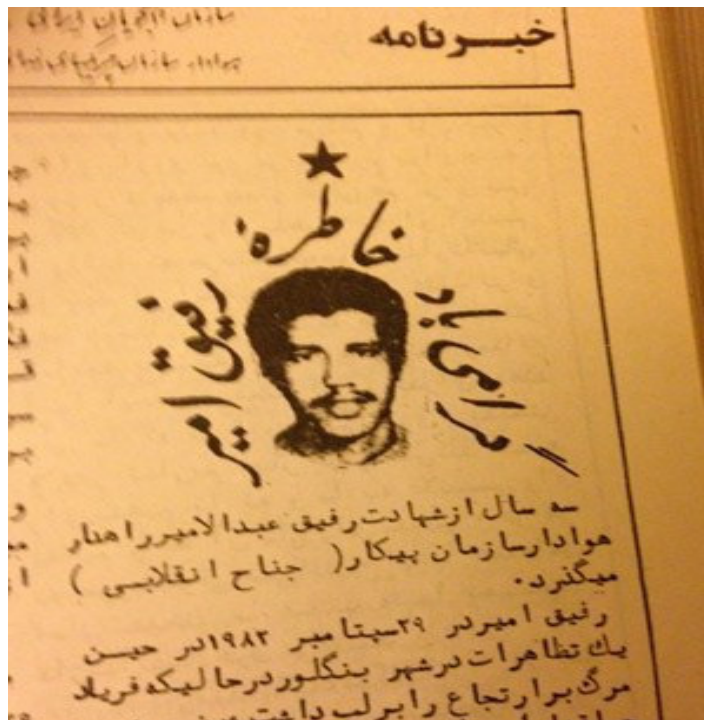
آگهی‌ها و پوستره‌های تظاهرات به علت اینکه سازمانده اصلی، نیروهای هندی بودند، آن‌ها علی‌رغم هشدارهای نیروهای ایرانی، از ماهیت پلید رژیم جمهوری اسلامی اطلاعات کافی نداشتند ماه‌ها در رسانه‌های سراسری هند چاپ و تبلیغ می‌شدند. این مسئله به اندازه‌ی کافی به تیم ترور وقت داده بود که تروریست‌ها را با امکانات لجستیکی از ایران به هند انتقال دهند و با تدارکات لازم به این جنایت دست بزنند. جنایتکارانی که مدیریت عملیات ترور را در دست داشتند، بعدها با سازماندهی در تیم متکی و تیم شمخانی به مناصبی در جمهوری اسلامی رسیدند. منوچهر متکی دانشجوی رفوزه‌ی دانشگاه بنگالور هندوستان بود که بعد از رسیدن به پست وزارت خارجه، اغلب همکاران خود در انجمن فارغ‌التحصیلان شبه‌قاره‌ی هند را به آنجا برد. لیست این اشخاص در سایت تابناک که وابسته به محسن رضائی، از هم‌کیشان پاسدار شمخانی، وزیر دفاع از رقبای منوچهر متکی آمده است، قاتل یا قاتلان وارداتی از غفلت و یا سازش پلیس هند استفاده کردند و بعد از کشتن امیر راهدار و زخمی کردن دانشجویان دیگر، در اسرع وقت هند را ترک کردند.

امیر راهدار در آبادان در خانواده‌ی کارگر زحمتکش متولد شد. محیط زندگی او را به سیاست و اندیشه‌های انقلابی گرایش داد، اما به راستی امیر انسانی خون‌گرم، صمیمی و بی‌آلایش بود و هرآنچه درست می‌دانست انجام می‌داد. او به «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر» گرایش داشت و در هندوستان نیز با هواداری از این سازمان از آرمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی دفاع می‌کرد.

منوچهر متکی و سازمان امنیتی که ریاست آن را به عهده داشت از نهادهای هم‌سو با وزارت اطلاعات بود و در جاسوسی از دانشجویان مخالف، خبرچینی و پرونده‌سازی برای دانشجویان انقلابی به ساواما کمک می‌کرد در آن زمان ساواما جای ساواک را گرفته بود. بعد از این تظاهرات جمهوری اسلامی به ترورهای خارج از کشور شدت بخشید، به طوری که تا آخرین سال‌های دهه‌ی نود ترورهای خارج از کشور به بیش از ۱۵۰ نفر رسید. البته در این

فاصله ساواما دچار تغییر نام شد و به واواک و بعدترها به وزارت اطلاعات با شاخه‌ها و زیرشاخه‌های امنیتی آن تبدیل شد.

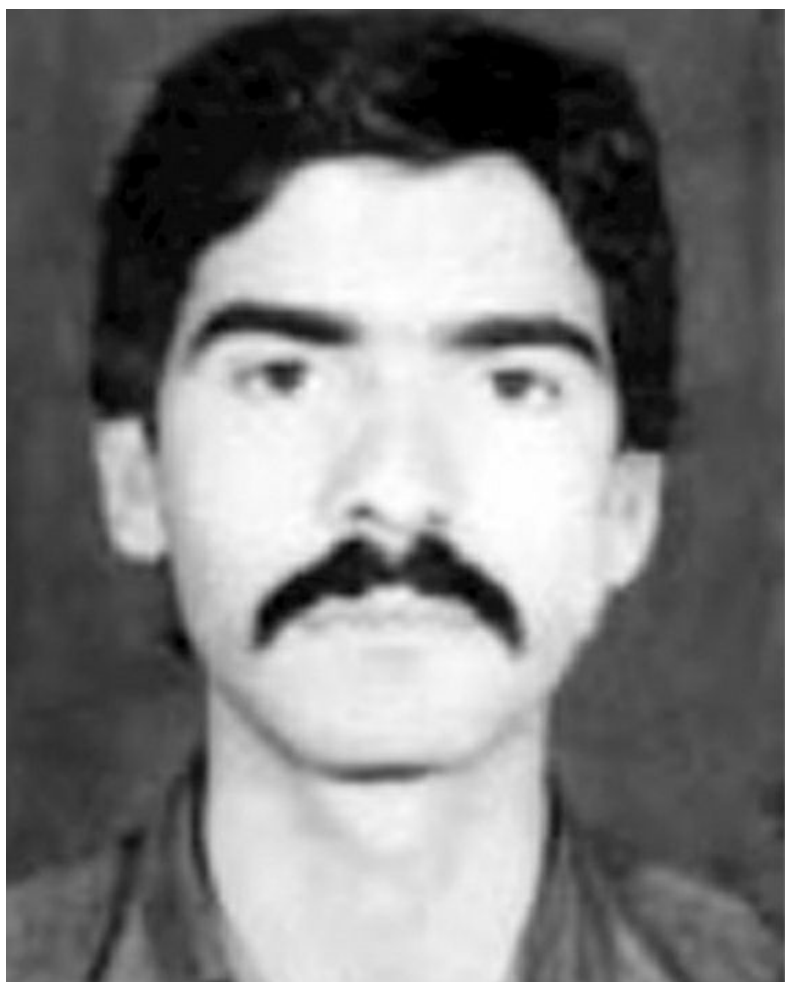
بعضی از کاربه‌دستان سابق رژیم، که در ظاهر با رژیم حاضر زاویه پیدا کرده‌اند، مانند محسن کدیور و مهاجرانی و ابراهیم نبوی و امثالهم، در دنیای رسانه‌ای و یا مجازی، ضمن توجیه جنایات رژیم آن‌ها را مختص آن دوران و در واکنش به خشونت گروه‌ها می‌دانند، و خواهان فراموش کردن جنایات از طرف خانواده‌ها و جنبش دادخواهی هستند، باید دروغ‌گویی آنان را برملا کرد؛ زیرا نفیسه‌اشرف جهانی تنها دختر دبستانی نبود که در ده سالگی به جرم محاربه اعدام شد، علاوه بر آن ۹ دختر بچه‌ی زیر ۱۳ سال و ۱۸۷ دختر زیر ۱۸ سال در دهه‌ی جهنمی شصت و سال‌های طلایی امام، اعدام شدند، به این لیست بایستی اعدام زنان حامله و مادران بالای ۷۰ سال را هم اضافه کرد. این رژیم را با تمام اعدام‌ها و شکنجه‌های رایج در زندان‌هایش، مردم ایران به زباله‌دانی تاریخ خواهند سپرد.



## احمد ذوالانوار

احمد ذوالانوار در سال ۱۳۴۲ در شیراز به دنیا آمد، پس از انقلاب ضد سلطنتی در یکی از تشکل‌های دانش‌آموزی هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران فعالیتش را آغاز کرد. او پس از ۳۰ خرداد فعالیتش را در رابطه با سازمان ادامه داد، و در سال ۱۳۵۲ از کشور خارج شد و به شهر کراچی در پاکستان رفت.

احمد در هفتم شهریور سال ۶۲ در کراچی مورد هجوم تروریست‌های جمهوری اسلامی قرار گرفت و به شدت مجروح شد. اما چون معالجات و جراحی‌هایی که روی او به عمل آمد مؤثر واقع نشد به کپنهاگ منتقل گردید، اما به علت شدت جراحات وارده روز ۱۶ شهریورماه جان خود را از دست داد.



احمد ذوالانوار





قبر احمد ذوالانوار در کینهاگ دانمارک

غلامعلی اویسی فرزند غلامرضا در سال ۱۲۹۷ در شهر قم به دنیا آمد. پدرش زارع و خرده مالک بود. پس از طی تحصیلات مقدماتی در سال ۱۳۰۹ وارد دبیرستان نظام تهران شد و در سال ۱۳۱۵ پس از اخذ دیپلم به دانشکده‌ی افسری رفت و دو سال بعد با درجه ستوان دومی وارد ارتش شد. او در دوران دانشکده افسری با محمدرضا پهلوی و لیعهد وقت دوست و همدوره بود و همین دوستی و آشنایی موجبات ترقی اکثر دانشجویان آن دوره از جمله قره‌باغی، فردوست، اویسی، جم و مین‌باشیان را فراهم ساخت. اویسی طی سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۳۱ فرماندهی گروهان، گردان و آموزشگاه گروهبانی لشکر دو، ریاست شعبه بازرسی دژبان مرکز و فرماندهی هنگ ۵۲ دژبان را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۳۲ فرمانده هنگ ۱۶ تیپ کازرون گردید. وی پس از اخذ درجه‌ی سرهنگی، دوره‌ی دانشگاه جنگ را در تهران و دوره‌ی ستاد فرماندهی را در آمریکا با درجه ممتاز سپری نمود او در تهران فرمانده تیپ شد. اویسی در شهریور ۱۳۴۴ به فرماندهی ژاندارمری کل کشور منصوب شد. طی هفت سال تصدی، باعث توسعه و تغییرات بسیار زیادی در آن سازمان گردید که از جمله می‌توان به انفکاک اداره نظام وظیفه و اداره مرزبانی از ارتش و ایجاد سازمانی به نام پلیس راه تحت نظر ژاندارمری اشاره نمود. دوران فرماندهی وی بر ژاندارمری، مصادف با برخوردهای مرزی بین مرزبانی و نظامیان عراقی و همچنین واقعه سیاهکل بود. او در سال ۱۳۴۸ به درجه‌ی ارتشبدی نائل شد و در زمره متنفذین ارتش قرار گرفت. سه سال بعد به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد و تا دی ماه ۱۳۵۷ این سمت را در اختیار داشت. سال ۱۳۵۷ با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، تظاهرات مردم و بحرانی شدن اوضاع کشور، دولت شریف امامی در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام کرد و فرماندهی نظامی پایتخت را به اویسی واگذار کرد. ارتشبد اویسی در مقام فرماندهی نظامی تهران موجب شهادت بسیاری از مردم در روز ۱۷ شهریور یا جمعه سیاه گردید. پس از برکناری شریف امامی از ریاست دولت، اویسی در صدد تشکیل دولت نظامی برآمد ولی قرعه به نام ارتشبد از هاری افتاد و اویسی علاوه بر مشاغل نظامی خود سرپرست وزارت کار شد ولی آن هم دوامی نداشت و دی ماه ۱۳۵۷ پس از سقوط کابینه از هاری به بهانه معالجه از ایران خارج شد و تقاضای بازنشستگی کرد.

اویسی به پاریس رفت و به شبکه‌ای پیوست که با همراهی بهرام آریانا، اشرف پهلوی، رضا پهلوی و علی امینی و با مساعدت مالی سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و انگلیس و اسرائیل سرگرم طرح نقشه کودتا در ایران بودند. روزنامه فیگارو چاپ فرانسه چهار روز پس از ورود اویسی به پاریس در گزارشی نوشت: «اویسی سعی می‌کند کارتر را به انجام یک کودتای نظامی در ایران متقاعد سازد.»

البته فعالیتهای این گروه بیشتر بر روی کاغذ و راهی برای سودجویی و دریافت پول از شاه و شیخ عرب بود. اویسی ابتدا به کمک جمعی از سلطنت‌طلبان و نظامیان فراری حکومت سرنگون شده‌ی شاه، ستادی را در پاریس تشکیل داد و اقدام به تشکیل «ارتش آزادی بخش ایران» گرفت. در چهارچوب این ارتش یک گروه نظامی در ترکیه پشت مرزهای ایران، و یک گروه نیز در آن سوی مرزهای عراق تدارک دیده‌شد. اما در عمل نه گروهی بود و نه امکان حمله در آن مقطع زمانی وجود داشت. اویسی در بهمن ۱۳۶۲ در پاریس به دست افرادی ناشناس به قتل رسید.

تیمسار قره‌باغی آخرین رئیس ستاد ارتش رژیم شاه می‌گوید: «اویسی فردی دروغگو و متملق بود. او در دوره‌ای که از هاری نخست‌وزیر شد، در تلاش برای رسیدن به این مقام بود. اما وقتی اوضاع را نامناسب دید، به دنبال تهیه گذرنامه و خروج از مملکت شد.» قره‌باغی می‌گوید: «موضوع خروج اویسی در شرایط بحرانی کشور را با شاه در میان گذاشتم ولی او فقط گفت: اشکالی دارد؟ چه کار کنیم می‌گوید مریض است...»



غلامعلی اویسی

از دید ارتشبد حسین فردوست، اویسی افسری کم سواد بود که در فروش محموله‌های بزرگ تریاک دست داشت، از دید تیمسار قره‌باغی، اویسی فردی دروغگو و متملق بود و از دید مردم، اویسی فردی جنایت کار بود که در دو فاجعه پانزده خرداد ۱۳۴۲ و هفده شهریور ۱۳۵۷ نقش اساسی داشت. ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود درباره‌ی شخصیت ارتشبد غلامعلی اویسی می‌نویسد: «ارتشبد غلامعلی اویسی از آغاز افسر کم سواد بود و تا پایان نیز معلومات نظامی کمتر از متوسط داشت و مطلقاً اهل مطالعه نبود. حتی در دوره‌ی دانشکده‌ی افسری در هیچ یک از دروس و تمرینات شرکت نمی‌کرد و در طول دو سال دانشکده انبارگردان گروهان بود. ولی او توانست با زد و بند و نزدیک کردن خود به شاه ترقی کند و به مشاغل مهم برسد. اویسی از همان زمان دانشکده، افسری عادی بود و برای بستن بار خود از هیچ کاری کوتاهی نمی‌کرد. زمانی که فرمانده ژاندارمری بود، سهم خود را از تریاک‌های وارده از افغانستان و ترکیه برمی‌داشت و تریاک‌های مکشوفه را نیز بلند می‌کرد و می‌فروخت. گاه روزنامه‌ها می‌نوشتند که مثلاً در زیرسازی یک نفتکش یک تن تریاک کشف شده‌است. قاعدتاً باید این تریاک‌های مکشوفه به سازمانی خاص در دادگستری تحویل داده‌می‌شد ولی اویسی آن را عوض می‌کرد و به جایش ماده‌ای که مخلوطی از چند گیاه بود را تحویل می‌داد که رنگ و بوی تریاک داشت. اویسی از این طریق طی چندسالی که در ژاندارمری بود حداقل پنج میلیارد تومان دزدید و همه را دلار کرد و به خارج برد.»



از سمت راست: غلامعلی اویسی، غلامرضا ازهاری

## شخصیت اویسی از نگاه امیر اصلان افشار، آخرین وزیر دربار شاه

«اویسی گاهی برای دادن گزارش نزد اعلیحضرت می آمد و هر وقت از دفتر خارج می شد، عصبانی بود. روزی که شریف امامی شرفیاب شده بود، نوبت به اویسی رسید. پس از به عرض رساندن گزارش و بیرون آمدن، نزد من آمد. خیلی عصبانی و ناراحت بود.

از او خواستم که به اتاق من بیاید. او پس از صرف چای با حالت عصبانی گفت: «شریف امامی مملکت را به آتش کشید و دو دستی به آنها که می خواستند داد. از روز اول به اعلیحضرت گفتم: باید شدت عمل به خرج داد، شاه هم انصافاً با ما نظامی ها کاملاً موافق بودند. اعلیحضرت می خواهند فرمان نخست وزیری را به نام من صادر کنند، ولی می دانم کدام دستی مانع این کار شد تا اینکه کار به اینجا رسید.»

«بعد از آتش زدن تهران شبانه شاه را با هلی کوپتر به گردش بردم و همان شب بود که کلک شریف امامی کنده شد. اعلیحضرت در این گردش می گفتند عجب! عجب! این شریف امامی دروغگو به من راست نمی گفت. آقای اصلان به خدا در این چهار ماه، شبی دو ساعت ونیم خوابیده ام و حسابی اعصابم کوفته شده است.»

سپس اویسی آهسته به من گفت: «دو روز دیگر در گوادلوپ کنفرانسی با شرکت رهبران کشورهای بزرگ تشکیل می شود. اگر آنها تصمیم به اصلاح ایران و ماندن اعلیحضرت و شدت عمل بگیرند من همچنان خادم اعلیحضرت خواهم ماند و گرنه ...»

گفتم: «چی؟» در اینجا اویسی سکوت کرد. ظاهراً می خواست چیزی بگوید، ولی سخن خود را درز گرفت.

راستی که تیمسار اویسی آدم جالبی بود. او هر بار که می خواست شرفیاب شود می گفت: اعلیحضرت بگذارند به این قرآن (همیشه قرآنی در جیب داشت) قسم، کلک همه شان را می کنم و همیشه هم یک فهرست بلندبالا در جیبش داشت که اسامی کلیه مخالفان را نوشته بود. می گفت اگر اعلیحضرت اجازه دهند همه ی آنها را می گیرم و یگراست به قشم می فرستم تا از آنها بیگاری بکشند. من همیشه در دل به افکار او می خندیدم. شنیدم که اعلیحضرت قصد دارند تیمسار اویسی را به نخست وزیری بگمارند، ولی ملکه فرح مخالف بودند. روزی که ناهار را در حضور اعلیحضرت می خوردیم، ایشان از اویسی صحبت به میان آوردند. شهبانو با ناراحتی گفتند: «اویسی نظامی خشنی

است و با آدمکشی و خونریزی اوضاع را آشفته تر خواهد کرد.» اعلیحضرت گفتند: «خیال نمی کنم، نظر شما درست باشد.»

گفت و گو بالا گرفت و به خشونت کشیده شد. شهبانو دستمال سفره را پرت کرد و از اتاق خارج شد. این را بگویم که ملکه نقش مؤثری در تمشیت امور داشت، تقریباً بیشتر کارهای دربار به وسیله‌ی ایشان انجام می گرفت. آدمها و مهره‌های قدیمی همه از دربار پراکنده شده بودند و از این رو واقعاً زمینه خالی بود. روزهای آخر شهبانو بودند که تصمیمهای اعلیحضرت را عوض می کردند. اعلیحضرت روزهای آخر، به واسطه‌ی افسردگی و ضعف مزاج، قادر به تصمیم گیری نبودند. پای افرادی مثل دکتر حسین نصر، هوشنگ نهاوندی، دکتر احسان نراقی نویسنده و جامعه‌شناس، حتی شاملو، شاعر دفتر علیاحضرت به دربار باز شد. همینها بودند که مشیر و مشاور شهبانو بودند. تقریباً این گروه بیشتر نظرهای خود را به شهبانو القاء می کردند و گاه ملکه بیشتر تصمیمهای اعلیحضرت را عوض می کرد.»

اویسی در ۱۸ بهمن ۱۳۶۲ در پاریس به همراه برادرش غلامحسین اویسی با شلیک گلوله ترور شد. گروه لبنانی جهاد اسلامی، به رهبری عماد مغنیه مسئولیت این عملیات را برعهده گرفت.



فریده دیبا، غلامعلی اویسی

١٤٣ ————— واحد ٤٠٠ —————

## شهریار شفیق

شهریار شفیق در ۲۴ اسفند ۱۳۲۳ در قاهره متولد و ۱۶ آذر ۱۳۵۸ در پاریس ترور شد. او افسر ارشد نیروی دریایی



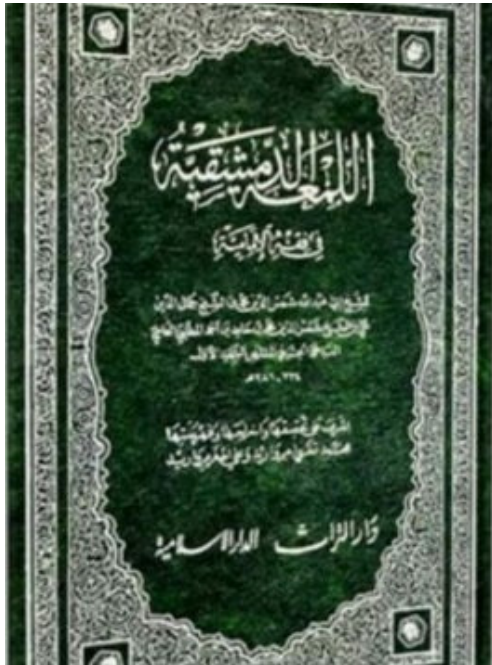
ارتش شاهنشاهی ایران بود. وی فرزند اشرف پهلوی و احمد شفیق و نوهی رضاشاه بود. شهریار شفیق از افسران ارشد نیروی دریایی شاهنشاهی ایران بود. شهریار در زادروز پدر بزرگش رضا شاه به دنیا آمد. شهریار شفیق از مدرسه‌ی رازی دیپلم خود را گرفت و سپس تحصیلات خود را در دانشکده‌ی نیروی دریایی دارتموث انگلستان به پایان رساند. وی با درجه ناوبان دومی به نیروی دریایی شاهنشاهی پیوست و افسر مخابرات ناو بایندر در خرمشهر گردید. وی در سال ۱۳۵۴ فرماندهی ناوشکن‌های نیروی دریایی شاهنشاهی ایران را به دست آورد. شهریار شفیق ریاست فدراسیون جودو و کاراته سازمان تربیت بدنی

را نیز عهده‌دار بود وی پس از پیروزی انقلاب در ایران یعنی روز ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ یک هفته پس از انقلاب و اعلام بیطرفی ارتش، ایران را ترک کرد. او نخست راهی ایالات متحده شد و سپس در فرانسه به همسر و دو فرزندش پیوست. وی در پاریس در حال ایجاد جنبش مقاومت، علیه جمهوری اسلامی بود بنابراین گروه «ایران آزاد» را بنا نهاد. همزمان با آن صادق خلخالی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی وقت برای وی دادگاهی غیابی ترتیب داد و وی را همراه با تنی چند از فرماندهان ارشد ارتش شاهنشاهی به «افساد فی الارض» متهم و محکوم به اعدام کرد. شهریار شفیق با نفوذی که در ارتش ایران داشت قصد انجام کودتایی برای بازگرداندن محمدرضا شاه پهلوی به ایران را داشت. شفیق ۱۳۴۶ با مریم اقبال، دختر منوچهر اقبال، ازدواج کرد. شفیق و مریم اقبال صاحب دو فرزند به نام‌های نادر و دارا شدند.



## تحصیلات حوزوی شهریار شفیق طلبه و ترجمه لمعه و شرح لمعه به انگلیسی

دایرةالمعارف تشیع شامل چهارده جلد است، بر اساس آنچه در صفحه اول جلد یکم آمده این مجموعه زیر نظر سه تن از نویسندگان معروف حوزه منتشر می‌شود. دایرةالمعارفی که امروزه در دست پژوهشگران جوان و کتابخانه‌های ایران موجود است. دایرةالمعارف تشیعی است که در کشور شیعه نوشته شده است. در کتاب دایرةالمعارف تشیع جلد ۱۲، صفحه ۵۳۹ آمده است: «قانون درخشان اسلام یا لمعه شاهکار شهید اول، کتابی به سه زبان انگلیسی، پارسی و عربی در دسترس می‌باشد. کتاب لمعه شهید اول و فقه استدلالی شیعه امامیه با استناد به فتاویٰ برخی معاصرین و



نظرات آنها توسط شهریار شفیق شرح و به زبان انگلیسی ترجمه شده است. شهریار شفیق لمعه را در سنین جوانی با مشورت دکتر منوچهر اقبال، نخست‌وزیر و وزیر نفت در دوران محمدرضاشاه و پدر زن شهریار شفیق و پس از وفات وی، به امر آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی به سبک و روش فقهای اخباریین به نگارش درآورد.»

عنوان انگلیسی کتاب: «The Luminary Law Of Islam  
Or: The first Martyr,s Master piece

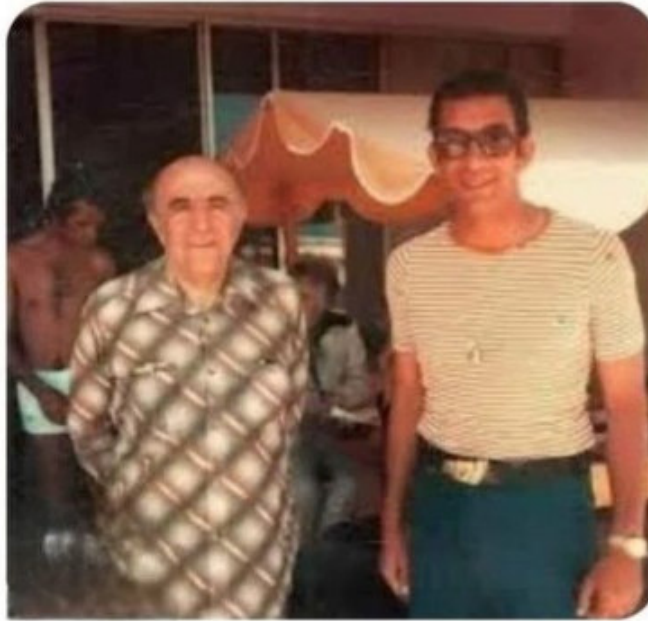
عنوان عربی کتاب: «تبيين اللمعة الدمشقية في فقه الامامية باللغة الفارسية والانجليزية والعربية، خليفه (شاهكار) الشهيد الاول و ترجمه شهریار الشفیق.»

نکته جالب در معرفی کتاب شهریار شفیق در شرح لمعه دمشقیه این است که، پاپ ژان پل دوم در کتاب اسلام شناسی خود که عنوان ایتالیایی آن «Oltre Monte E Mare» (ماورای کوه و دریا)، از این کتاب و مؤلف جوان و فقید آن بسیار تمجید کرده و آن را بهترین کتاب برای شناخت اسلام حقیقی و احکام آن معرفی نموده است. علاوه بر آن از دیگر فعالیت‌های علمی و مذهبی مؤلف نیز یاد کرده است. (فاتیما، فاطمیا اثر دیگری از شهریار شفیق)

در دایره‌المعارف شیعه آمده‌است، «سه ترجمه و شرح سه زبانه لمعه از هم جدا نیستند. بلکه مؤلف ابتدا بخش یا مسأله یا پاراگرافی از متن لمعه را به عربی آورده و سپس با لفظ اقول (= می‌گویم) به توضیح عربی لغات، اصطلاحات و عبارات و مباحث مربوط به همان بخش پرداخته، پس از پایان نگارش عربی، ترجمه فارسی بخش مذکور را آورده به شرح پارسی آن پرداخته‌است. لذا این کتاب تلفیقی از سه متن عربی، پارسی و انگلیسی است. به جرات می‌توان گفت معتبرترین و فنی‌ترین ترجمه انگلیسی از متون فقه اسلامی و شیعی را در همین اثر می‌توان یافت.

شهریار شفیق با وجود کمی سن در انتخاب معادل‌های دقیق انگلیسی برای اصطلاحات پیچیده فقهی و لغات ظریف عربی، مهارت عجیبی از خود بروز داده‌است، گویا قصد داشت این اثر نفیس را به زبانهای دیگر از جمله زبان ایتالیایی و فرانسوی نیز ترجمه کند اما توفیق آن را نیافت و در همان جوانی از دنیا رفت.»

کتاب «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه» که به کتاب شرح لمعه معروف است، از برجسته‌ترین و سرشناس‌ترین آثار شهید ثانی محسوب می‌شود. در واقع این کتاب از جمله بهترین شروحاتی است که بر کتاب لمعه شهید اول نگاشته شده‌است. این کتاب شامل پنجاه و سه رساله در ابواب مختلف فقه است که به ترتیب زیر از «طهارت» آغاز و به «دیات» پایان می‌پذیرد: طهارت، صلات، زکات، خمس، صوم، اعتکاف، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، کفارات، نذر و عهد و یمین، قضا، شهادت، وقف، عطیه، متاجر، دین، رهن، حجر، ضمان، حواله، کفالت، صلح، شرکت، مضاربه، ودیعه، عاریه، مزارعه، مساقات، اجاره، وکالت، شفعه، سبق و رمایه، جعاله، و صایا، نکاح، طلاق، خلع و مبارات،ظهار، ایلاء، لعان، عتق، تدبیر، اقرار، غضب، لقطه، احياءالموات، صید و ذباجه، اطعمه و اشربه، ارث، حدود، قصاص، و دیات. سالیان متمادی این کتاب، یکی از مهمترین کتب آموزشی فقه در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها است. در واقع این اثر جامع‌ترین منبع درس «متون فقه» در تمام مقاطع رشته تحصیلی حقوق بوده و به عنوان یک منبع کامل و جامع آموزشی و امتحانی، مورد استفاده استادان، دانشجویان، دانش‌پژوهان و داوطلبان آزمون‌های حقوقی قرار گرفته و بر نظام حقوقی ایران نیز تأثیر گذاشته‌است. در حقیقت این کتاب از منابع اصلی تدوین قانون مدنی ایران و قانون مجازات اسلامی به شمار می‌رود. از نظر اسلوب نگارش، شهید ثانی، در هر باب با بیان آرای شهید اول در کتاب لمعه، به شرح استدلالی آن پرداخته و ضمن اشاره به دلیل احکام، برخی از آرای سایر فقهای مشهور را نیز نقل کرده، در برخی موارد هم با نگاهی نقادانه، به رد نظریات شهید اول یا سایر فقها پرداخته و دیدگاه خود را به‌طور مستند و مستدل بیان کرده‌است.



شهریار شفیق همراه با هویدا

## ترور شهريار شفيق

شهريار شفيق فرزند اشرف پهلوی از سوی قاتلینی که از طرف جمهوری اسلامی به گفته‌ی صادق خلخالی فرستادگان او به پاریس بودند، مورد شلیک گلوله قرار گرفت و جان باخت. سید عبدالله برقی عضو حزب الله و بسیج اسلامی، ساعت ۱۳ روز آدینه ۱۶ آذر ماه ۱۳۵۸ هنگامی که شهريار شفيق از خیابان می گذشت، به وی نزدیک شد و گلوله‌ای به پشت گردن شهريار شفيق شلیک کرد و بی‌درنگ دومین گلوله را به سر وی شلیک نمود، سپس سوار موتور خود شد و دور شد. سید عبدالله برقی بسیجی بود که دوره آدم‌کشی را در بسیج قم فرا گرفته بود و برای کشتن شهريار شفيق روانه پاریس شد. سید عبدالله برقی چندین بار برای ترور سران سابق به خارج از کشور فرستاده شده بود. شهادی که قتل شهريار شفيق را از نزدیک دیده بود، قاتل را جوانی بیست و پنج تا سی ساله با ژاکت موتور سوارها بر تن توصیف کرد. سید عبدالله برقی اهل قم بدون آنکه از خود اثری بر جای گذارد به تهران بازگشت.

بعد از اینکه خمینی در روز ۵ آذر ماه ۱۳۵۸ دستور راه‌اندازی نیروهای سرکوب بسیج را داد. وظیفه ستاد بسیج جلوگیری از سرنگونی دولت اسلامی و سرکوب ملت ایران شد. خمینی کوشش کرد با به راه انداختن نیروهای بسیج، مردم ایران را از هرگونه جنبش علیه مرکزهای قدرت اسلامی بازدارند. استراتژی مهم این بود که با فرستادن کماندوهای قتل، رهبران نیروهای مقاومت را به قتل برسانند و یا در خیابان‌ها بسیجیان مسلح مردم ایران را به گلوله ببندند که شهريار شفيق نخستین قربانی این استراتژی شد.



شهريار شفيق به همراه همسر و دو فرزندش

سید عبدالله برقی عضو حزب الله و بسیج اسلامی بود که به سمت شهریار شفیق شلیک کرد. سید عبدالله برقی فرزند جعفر در سال ۱۳۳۳ در شهر قم دیده به جهان گشود. در سن سیزده سالگی هنگامی که سال اول دوران متوسطه را می گذراند وضع مالی خانواده اش دگرگون گشت و فقر با همه دردها و محرومیت هایش به دنیای کوچک کودکی او هجوم آورد لذا وی درس را رها ساخت و برای تامین مخارج زندگی شروع به کارگری برقکاری، لوله کشی و آهنگری کرد. همین دنیای فقر و اختلاف طبقاتی حاکم بر زندگی اش او را انسانی خشن و آدمکش بار آورد به طوریکه یک بار دوستانش به وی اطلاع دادند که افسری که دستانش به خون دهها نفر از مردم قم آلوده بود شناسایی شده و جهت گذراندن مرخصی به مشهد مسافرت کرده. او بلافاصله خانواده را سوار اتومبیل کرد و راهی مشهد شد در آنجا ضمن تماس با یکی از افراد همفکر خود با دریافت اسلحه ای نقشه اعدام آن افسر را طرح ریزی کرد و هنگام بازگشت، با ماشین خود جاده را به روی افسر مزبور بست و دوست مسلحش با سلاح آتشین خود مغز افسر گارد از همه جا بیخبر را از هم پاشید. او در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۰۱ در منطقه دزفول بر اثر اصابت نارنجک کشته شد.



**سردار شهید**  
**سید عبدالله برقی**  
سن: ۲۷ سال  
شهادت: ۶۱/۱/۲  
عملیات فتح المبین

**پیام شهید**

خوشحالم که این امت به رهبری امام عزیزمان آبروی اسلام و قرآن را حفظ کردند.

### ...واواز منتظران شهادت بود

بار دیگر جنگاور بیباک گریه ز فاعون فله توحید که در جبهه های فرشتان برینگر سپه کثر سدابین فاعله بود به کاروان بر افراشته شهادت افکار بوجاهت جنینی بیست و خون گرمش در سیم خون حیثه جبری دیگر شهادت حوری شد.

شهید بر اینجانب سید عبدالله برقی استواران از مظلومین است. بر طبقه مظلومین بود که پس از سبب تلاش و پیکار در راه برقراری نظم عدل اسلامی و رهش محرومین و مستضعفان در گریه های غریب دزفول و شوش در هنگامه نبرد کمر مشیزانه خود و همزادش بر علیه مزدوران جنجور یعنی قهرت شهادت نوشید و به قلماء پیوست.

شهید سید عبدالله برقی نمونه کاملی از فتوای اسلامی و گذشت و مردانگی بود که چرخ به خدا وصل در راه او به هیچ چیز دیگر نمی اندیشید و در راه پیکار این هدف از سادان یعنی مبارزه کفر ستم خود را علیه نظم حیه ظنون آغاز کرد و هرگز سوزی اعمی نبرد سرمداشت و چشم امید جوانان قم بود.

شهید برقی از جوانان پرشور حزب... قم بود که در مبارزه با گروه های ضد انقلاب و حذف لبرازها شرکت می نمودند.

شهید سید عبدالله برقی از پیروزی انقلاب اسلامی نسبت با تمام انقلاب شد. با شهادت خود راه راه شده مقدم

سید عبدالله برقی

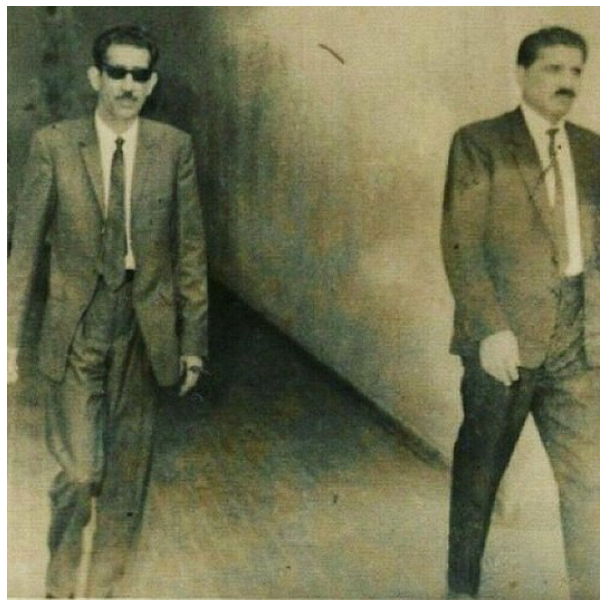
مستقیمی تهرانی عضو تیمی بود که روز ۱۶ آذر ۱۳۵۸ شهریار شفیق، فرزند اشرف پهلوی را به قتل رساندند. غلامحسین مستقیمی تهرانی در مراحل طرح و اجرای ترور شهریار شفیق نقش فعال و اصلی را بازی کرد. مراحل شناسایی و رفت و آمد شهریار شفیق در پاریس به مدد اعضای انجمن اسلامی در خارج از کشور که پس از انقلاب به زائده رژیم بدل شده بود، انجام گرفت و امور لجستیک و مالی و اطلاعاتی و ارتباطی بین داخل و خارج برای اجرای این طرح توسط مستقیمی تهرانی سازماندهی شد. روزنامه کیهان مورخ ۱۷ آذر ۱۳۵۸ در گزارشی به نقل از خبرگزاری فرانسه در مورد قتل شهریار شفیق می‌نویسد: «یک شاهد عینی که در محل حضور داشت برای پلیس قاتل را یک جوان ۲۵ تا ۳۰ ساله توصیف کرد که ژاکت موتورسوارها به تن داشت. او چند قدم به دنبال شفیق حرکت کرد و سپس هفت تیر را به پشت گردن او نزدیک کرده و شلیک کرد. سپس سوار بر موتور خود از محل دور شد. پلیس دو پوکه فشنگ یک هفت تیر با کالیبر ۹ میلیمتری را در محل پیدا کرده بود.» روزنامه‌ی کیهان در ادامه و به نقل از خبرگزاری فرانسه می‌نویسد که چند ساعت بعد از ماجرا شخص ناشناسی در یک تماس تلفنی مسئولیت ترور را بعهده می‌گیرد و می‌گوید: «لازم بود شفیق در چارچوب فعالیت‌های آزادیبخش مان حذف شود. او دشمن ایمان ما و دشمن مردم ما بود.» او همچنین افزود: «او به صهیونیسم بین‌المللی کمک می‌کرد و ما او را کشتیم. وی با شعار زنده باد خمینی به سخنانش پایان داد.» روزنامه‌ی کیهان در همین گزارش متن اعلامیه صادق خلخالی را به عنوان رهبر فدائیان اسلام منتشر کرد. خلخالی در این بیانیه اعلام می‌کند که حکم اعدام شهریار شفیق «بدست رزمندگان فدائیان اسلام» به مرحله اجرا در آمد. تروریست‌ها به اشتباه شهریار شفیق را به جای برادر ناتنی‌اش شهرام پهلوی نیا کشتند. غلامحسین مستقیمی بعدها در سن ۴۴ سالگی در هتل کوئینز گاردن لندن بر اثر انفجار بمبی که در حال آماده کردن بود کشته شد، دو نفر همراه وی هردو مجروح شدند.



غلامحسین مستقیمى تهرانى

## میرمنوت بلوچ

میرمنوت (میرمولا داد سردار زهی) متولد روستای مولا داد زهی در ۶۰ کیلومتری چابهار و نماینده‌ی مجلس شورای ملی زمان شاه از بلوچستان بود. علاوه بر آن او رئیس طایفه دشتیاری هم بود. برادرش میرعبدی خان از مخالفین شاه به حساب می‌آمد و سالهای زیادی از عمرش را در تبعید به سربرد اما میرمنوت از طریق مذاکره با سران حکومت، اجازه ورودش به ایران را گرفت و اختلافات بلوچ‌ها و دولت مرکزی تا حدودی حل شد. پس از انقلاب او به ناچار ایران را ترک کرد و در کراچی ساکن شد. سرانجام در روز ششم مهر ۱۳۶۴ هنگامی که میرمنوت از مسجد به منزل خود بازمی‌گشت توسط سه تروریست جمهوری اسلامی به رگبار گلوله بسته و کشته شد. امان‌الله مبارکی که سابقه جنایات زیادی از جمله بریدن گوش چند عضو طایفه کوسه و ترور مولوی جعفری را داشت یکی از قاتلین میرمنوت به حساب می‌آمد. دادگاهی درباره‌ی این ترور تشکیل نشد و مظنونان هم تحت تعقیب قرار نگرفتند. امان‌الله در درگیری با پلیس پاکستان کشته شد.



از سمت راست: میرعبدی خان بلوچ، میرمنوت بلوچ



## سرهنگ هادی عزیز مرادی

سرهنگ هادی عزیز مرادی از افراد واحد ویژه هوایرد ارتش شاهنشاهی، معروف به کلاه سبزا بود که در سوم دی ماه ۱۳۶۴ کنار آپارتمان‌ش در استانبول توسط سه تروریست رژیم به رگبار بسته شد و به قتل رسید.

هادی عزیز مرادی از پرسنل یگان نوهده ارتش شاهنشاهی ایران و یکی از طراحان قیام ۱۸ تیر کودتای نورژه بود. بعد از شکست طرح کودتا و دستگیری و اعدام تعداد زیادی از عوامل آن، وی موفق شد به ترکیه بگریزد اما گاهاً مخفیانه به ایران سفر می کرد تا واحدهای براندازی جمهوری اسلامی را سازماندهی کند. سرانجام در تاریخ دوشنبه سوم دی ماه سال ۱۳۶۴ به رگبار بسته شد و به جاودانگی پیوست.



هادی عزیز مرادی

<sup>۷</sup> -خبروهای ویژه هوایرد

## اسفندیار رحیمی

اسفندیار رحیمی طاقانکی، در سال ۱۳۳۷ در لرستان متولد گردید. وی پس از پایان تحصیلات متوسطه برای ادامه‌ی تحصیل در رشته مهندسی راه و ساختمان به فیلیپین رفت.

پس از تشکیل انجمن دانشجویان مسلمان هوادار مجاهدین خلق در فیلیپین به این تشکل پیوست و زندگی خود را وقف مبارزه با رژیم خمینی کرد. تروریست‌های صادراتی خمینی که نمی‌توانستند فعالیت جوانان انقلابی را تحمل کنند، تروریست‌های انجمن اسلامی و فدائیان خلق اکثریتی در همکاری با سفارت جمهوری اسلامی ابتدا دعوی ساختگی راه انداختند و سپس در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۶۱ با ضربات چاقو و ساطور اسفندیار رحیمی را در مانیل پایتخت فیلیپین به قتل رساندند.



اسفندیار رحیمی

## علی اکبر محمدی

علی اکبر محمدی بازیکن فوتبال و خلبان اهل ایران و هم‌چنین بازیکن سابق خط دفاع تیم های بانک ملی، پرسپولیس، تاج تهران، عقاب تهران، شهباز و تهران جوان بود. وی با هواپیما به عراق گریخت و سپس از طریق عراق به آلمان غربی رفت و سرانجام در روز جمعه ۲۶ دی ماه ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در هامبورگ آلمان به دست دو ناشناس ترور شد. او برادر سعید محمدی خواننده بود.

خلبان ویژه‌ی بلندپایگان رژیم از جمله رفسنجانی و خامنه‌ای در تاریخ ۲۱ مردادماه ۱۳۶۵ با یک فروند هواپیمای جت فالکون به عراق گریخت و مصاحبه‌های مطبوعاتی متعددی با رسانه‌های عراقی انجام داد که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های بین‌المللی داشت. وی در این گفتگوها رژیم و شخص خمینی را عامل ادامه‌ی جنگ معرفی کرد. رژیم که به لحاظ تبلیغاتی ضربه‌ی سختی را متحمل شده بود ضمن تکذیب ارتباط محمدی با رفسنجانی و دیگر بلندپایگان رژیم، ترور وی را در دستور کار خود قرار داد. دستور قتل کاپیتان علی اکبر محمدی را ری شهری صادر کرده بود و تیم عملیات، زیر نظر فلاحیان انجام وظیفه کردند.

در ۲۶ دیماه همان سال برابر با شانزدهم ژانویه‌ی ۱۹۸۷ علی اکبر محمدی در برابر کلویی که اداره‌ی آن را برعهده داشت توسط دو تن از عوامل اطلاعات سپاه و یک مزدور لبنانی به قتل رسید. زمانی که محمدی ترور شد علیرغم این که او یکی از بازیکنان معروف اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ بود، اما اشاره‌ای به سابقه‌ی ورزشی او نشد.

## بازگشایی پرونده‌ی قتل خلبان ایرانی در آلمان پس از ۱۷ سال

مجله فوکوس چاپ آلمان، به موضوع کشته‌شدن خلبان علی اکبر محمدی در هامبورگ پرداخت و جزئیاتی را از قول یک شاهد اصلی و مقامات قضایی آلمان افشا کرد. در این گزارش آمده‌است که خانواده‌ی خلبان مقتول، با انتخاب یک وکیل معروف آلمانی، این پرونده را پس از گذشت ۱۷ سال مجدداً بازگشایی کردند.

سعید محمدی، برادر علی اکبر محمدی که هم اکنون در آمریکا به سر می‌برد، درباره‌ی اقداماتی که در این مورد انجام شده، به رادیوفردا گفت: « بعد از سالها، مجدداً دادستان کل آلمان به خاطر آمدن آقای ذاکری، از مقامات بلندپایه و عالی‌رتبه وزارت اطلاعات به آلمان، افرادی که در ارتکاب این قتل و قتل شادروان فریدون فرخزاد دست

داشتند، را مورد بررسی قرار دادند پلیس آلمان اسناد و مدارک جدیدی پیدا کرده است که دادستان کل آلمان ترجیح داد این پرونده را مجدداً باز کند.» به خاطر مکانیزم قانونی که در دستگاه قضایی آلمان وجود دارد از برادر محمدی خواسته شد از طرف بازماندگان مقتول، یک تقاضا به دادستان کل آلمان بدهند زیرا دولت آلمان، این تجربه را در دادگاه می‌کونوس داشت که دولت جمهوری اسلامی و دول فدرال آلمان، روی دستگاه قضایی آلمان فشار بیاورند و این محاکمه را به بیراهه بکشانند به همین دلیل باید از طرف خانواده مقتول، وکیلی وجود داشته باشد تا بتواند به زوایای پرونده پی ببرد و نگذارد به بی‌بیراهه برود. در گزارش مجله فوکوس آمده است که آقای آندریاس شولتز، وکیل خانواده علی اکبر محمدی، طی نامه‌ای که در چند صفحه تنظیم شده بود، از یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه آلمان و مقامات بلندپایه این وزارتخانه تقاضا کردند، به خاطر تعقیب این پرونده، وزارت خارجه آلمان در حد متناسب با امکانات سیاسی خود، او را یاری دهند. مجله فوکوس در گزارش خود ضمن چاپ عکس‌هایی از خلبان مقتول، علی اکبر محمدی، آندریاس شولتز، وکیل مدافع، و سید شمس الدین خرقانی، سفیر جمهوری اسلامی ایران در برلین، به این مساله اشاره کرد که آقای فیشر، وزیر خارجه آلمان تلاش می‌کند تا در مسائل خاورمیانه و روند صلح، نقش بازی کند، و در این راه دولت جمهوری اسلامی ایران، برای او مهمترین طرف گفتگو است.



علی اکبر محمدی خلبان رفسنجانی

## بیژن فاضلی

بیژن فاضلی فرزند رضا فاضلی بود که در اثر بمب گذاری توسط عوامل جمهوری اسلامی در ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ در فرو شگاه خود واقع در لندن کشته شد. این بمب برای از بین بردن رضا فاضلی بازیگر منتقد جمهوری اسلامی کار گذاشته بودند که در نهایت به کشته شدن فرزند وی بیژن منجر شد.

رضا فاضلی بازیگر، فعال سیاسی ملی گرا، مجری و مدیر تلویزیون سیاسی مخالف حکومت جمهوری اسلامی ایران بود. او در فلسفه ادیان مطالعات زیادی داشت و پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ایران در سینما فعالیت می کرد اما پس از مهاجرت به خارج از کشور در سال ۱۳۵۷ به فعالیت علیه جمهوری اسلامی و به طرفداری از نظام سلطنتی مشروطه، بر علیه ادیان و خرافات دینی پرداخت. رضا فاضلی در دوازدهم تیر سال ۱۳۱۴ در عودلاجان تهران به دنیا آمد. وی دوران کودکی اش را در خیابان اسماعیل بزّاز کوچه صالحی گذرانده بود. دوران ابتدایی را در مدارس نوشیروان و خیام گذراند و دوره متوسطه را در دبیرستان های پهلوی و فرخی پایان رسانید. پس از استخدام در نیروی هوایی شاهنشاهی ایران و گذشت یکسال آموزش، در شهریور ۱۳۳۲ تهران را ترک کرد به مدت هشت سال در کشورهای حوزه ی خلیج فارس، مصر، و لبنان زندگی کرد، سپس از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ در کشورهای فرانسه، آلمان، انگلیس، و نهایتاً در آمریکا به کار و تحصیل مشغول بود.

وی پس از بازگشت به ایران به خاطر داشتن پیشینه ی سیاسی به سوی شغل آزاد رفت و سپس وارد سینما شد. با فیلم «خانم، عوضی گرفتی» کار خود را در سینما شروع کرد و تا سال ۱۳۵۴ در هفده فیلم ایرانی بازی، در یک فیلم کارگردان و در یک فیلم تهیه کننده و کارگردان بود. آخرین فیلم او "سفر سنگ" به کارگردانی مسعود کیمیایی در سال ۱۳۵۶ بود. پس از انقلاب مجدداً ایران را ترک کرد و خود را به اروپا رساند. به محض دریافت پناهندگی در لندن با همراهی دوستانش سازمان کی.وی.سی (K.V.C) را در خیابان کنزینگتن (Kensington) دایر نمود. وی در طول سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۰ پنجاه و دو نوار ویدئویی علیه جمهوری اسلامی منتشر کرد. از این مجموعه با عنوان «واریته آخوندی» نام برده می شود. در این مجموعه فیلم ها بازیگرانی با پوشش شبیه سازی شده با مقام های جمهوری اسلامی برنامه ی نمایشی طنز اجرا می کردند.

در ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ برابر با ۱۹ اوت ۱۹۸۶ با انفجار بمبی در محل کار او در لندن پسر ۲۲ ساله اش بیژن کشته شد. در بهار ۱۹۹۲ به توصیه پلیس انگلیس خاک آن کشور را ترک و به آمریکا رفت و تا سال ۲۰۰۱ که هنوز شهروندی

آمریکا را بدست نیاورده بود اجباراً در شرق آمریکا در دهکده‌ی دور افتاده زندگی می‌کرد. وی از سال ۲۰۰۱ بقیه‌ی عمر خود را در شهر لس‌آنجلس آمریکا گذراند.

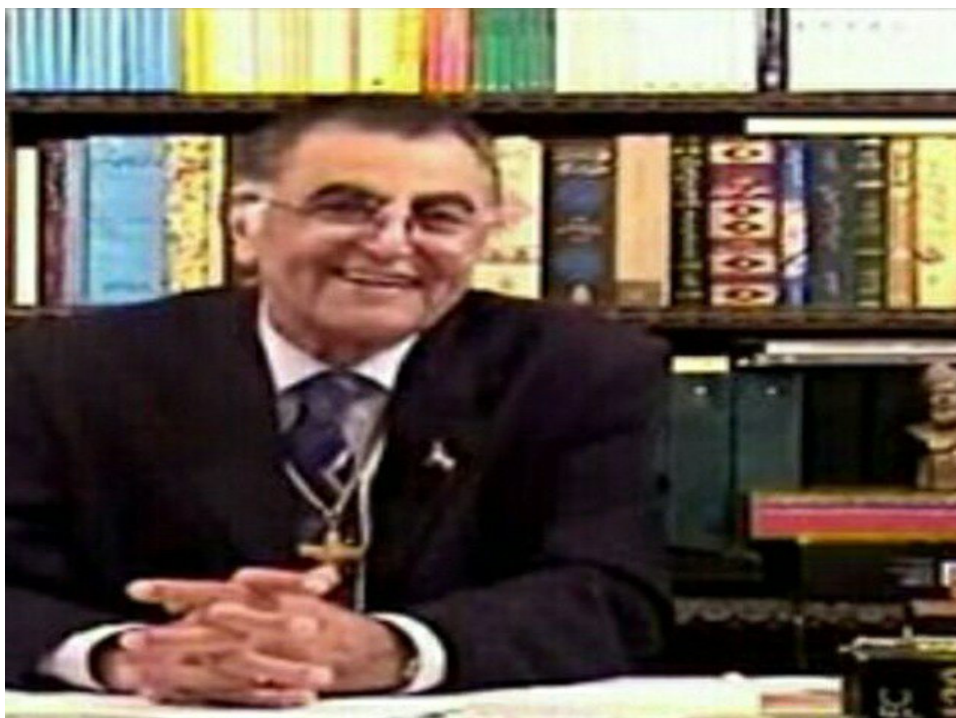
سرگذشت رضا فاضلی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ در کتابی بنام بازمانده (به انگلیسی: Survivor) توسط شرکت First Book در سال ۲۰۰۱ در آمریکا بچاپ رسید.

رضا فاضلی در ۲۴ فروردین ۱۳۸۸ در سن ۷۴ سالگی درگذشت. نقل قول همیشگی او در پایان صحبت‌هایش این بود:

"آنقدر خوب و عزیزی که به هنگام وداع، حیفم آید که تو را دست خدا بسپارم."

## فعالیت رسانه‌ای رضا فاضلی

فاضلی پس از دریافت شهروندی آمریکا با کمک دوستانش تلویزیون آزادی را در نوامبر ۲۰۰۲ راه‌اندازی نمود. این شبکه تا بیست و هفتم ژانویه ۲۰۰۵ بطور ۲۴ ساعته از طریق ماهواره پخش می‌شد. از ماه ژانویه ۲۰۰۵ رضا فاضلی به دعوت امیر شجره به شبکه تلویزیونی پارس و پس از اتمام همکاریش با تلویزیون پارس، به دعوت شهرام همایون به تلویزیون کانال یک رفت و تا ۲۰۰۹ همکاری خود را با پخش برنامه‌ی «نوید آزادی» که از تلویزیون آزادی شروع شده‌بود ادامه داد.



رضا فاضلی

نیروهای منتسب به جمهوری اسلامی تصمیم داشتند رضا فاضلی را با انفجار بمب در فروشگاهش در لندن بکشند اما او در فروشگاه نبود و پسرش بیژن که در آنجا حاضر بود قربانی بمبی شد که کل فروشگاه دو طبقه را فرو ریخته بود. رضا فاضلی با برنامه‌های طنز ویدئویی که علیه جمهوری اسلامی می‌ساخت مقامات جمهوری اسلامی را به سخره می‌گرفت. همین فعالیت‌ها موجب شد او هدف ترور قرار بگیرد. اما در روز انفجار - مرداد ۱۳۶۵ - او در فروشگاه حاضر نبود و در عوض پسرش بیژن جان خود را از دست داد.



بیژن فاضلی



## فرامرز آقایی

فرامرز آقایی (عکایی) عضو سازمان مجاهدین خلق بود در نتیجهی حمله‌ی همزمان چندین مهاجم با نارنجک، خمپاره‌انداز و شلیک گلوله به ۱۳ خانه‌ی مختلف در کراچی و کوئته پاکستان در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۶۶ کشته شد. در نتیجه‌ی این حملات دست کم ۱۹ نفر زخمی شدند و یکی از مهاجمان هم کشته شد. این حمله اندکی پس از اعلام موجودیت حزب طرفدار خمینی در پاکستان صورت گرفت که رهبر حزب اعلام کرده بود، مخالفت با رهبر ایران تحمل نخواهد شد. به گفته‌ی پلیس پاکستان نه نفر در این رابطه بازداشت شدند که از اعضای سپاه پاسداران ایران بودند.



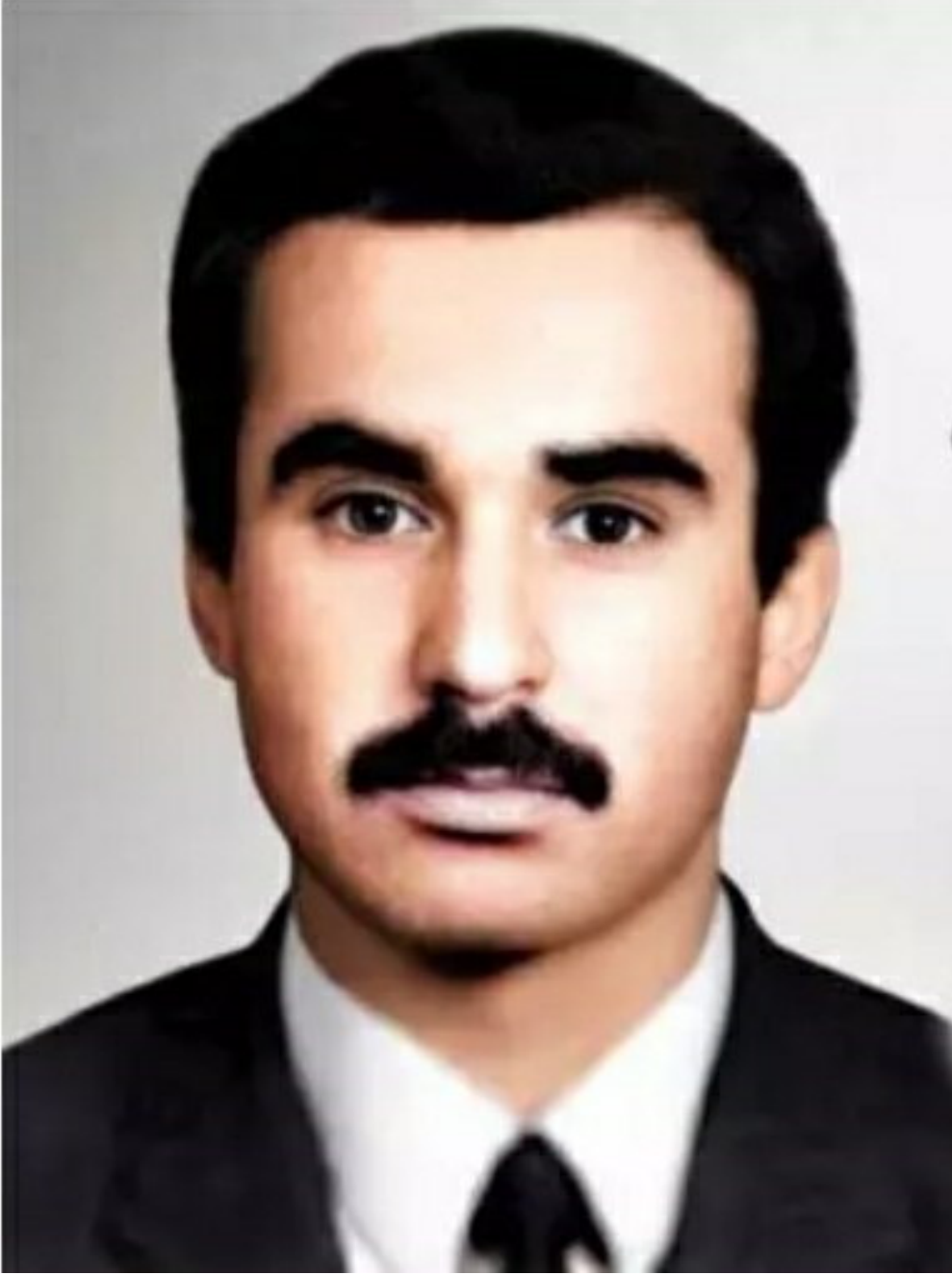
## علیرضا حسن پور شفیع زاده

علیرضا شفیع زاده، از پناهندگان سیاسی ایران در پاکستان بود. آقای علیرضا (فرامرز) حسن پور شفیع زاده در جریان حمله‌ی مسلحانه اعضا و طرفداران حزب تحریک جعفریه پاکستان به پایگاه‌های سازمان مجاهدین خلق در صبح روز چهارشنبه ۱۷ تیر ۱۳۶۶ در شهر کراچی پاکستان کشته شد.

به گزارش روزنامه واشنگتن پست، ۱۵ تیر ۱۳۶۶، حدود ۱۰۰ هزار نفر از طرفداران حزب تحریک جعفریه پاکستان در شهر لاهور پاکستان تجمع و صراحتاً از خمینی و انقلاب اسلامی ایران حمایت کردند. سخنگویان این حزب هشدار دادند که هیچ‌گونه مخالفتی با خمینی و حکومت ایران را تحمل نمی‌کنند. دو روز بعد از این تجمع، ۱۳ پایگاه مجاهدین خلق در شهرهای کراچی و کوئته به طور همزمان به صورت مسلحانه مورد حمله قرار گرفت که به کشته شدن دو نفر و زخمی شدن ۳۰ نفر از اعضای این حزب انجامید.

تحریک جعفریه پاکستان یک سازمان سیاسی شیعه پاکستانی بود که بعد از انشعاب از حزب تحریک نفاذ فقه جعفریه (نهضت اجرای فقه جعفری) در سال ۱۳۶۳ به رهبری عارف حسین الحسینی تاسیس شد. قابل ذکر است که نهضت اجرای فقه جعفری با الهام گرفتن از انقلاب اسلامی ایران، در فروردین ۱۳۵۸ تاسیس شده بود. پس از مرگ رهبر نهضت در سال ۱۳۶۳، این نهضت به دو گروه؛ که شامل جناح مذهبی به رهبری سید حمید علی شاه موسوی و جناح سیاسی به رهبری عارف حسین الحسینی تقسیم شد. جناح سیاسی که از حمایت آیت‌الله خمینی برخوردار بود، حزب تحریک جعفریه پاکستان را تاسیس کرد. عارف حسین الحسینی در راس این حزب سابقه تحصیل در قم و شاگردی آیت‌الله خمینی در نجف را داشت، پس از آنکه پرویز مشرف نخست وزیر پاکستان، فعالیت این گروه را در سال ۱۳۸۰ ممنوع اعلام کرد، این حزب به تحریک اسلامی تغییر اسم دادند.

به نقل از پلیس پاکستان پس از حمله مسلحانه ۱۳ نفر از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در شهر کوئته دستگیر شدند. علیرغم این بازداشت‌ها، دولت پاکستان هیچ اعتراض علنی به حکومت ایران نکرد و شروع به جمع‌آوری تعداد زیادی از ایرانیان ضد حکومت ایران ساکن در شهر کراچی کرد. (روزنامه واشینگتن پست، ۱ مرداد ۱۳۶۷)



علیرضا حسن پور شفیع زاده

## مهندس امیرحسین امیرپرویز

مهندس امیرحسین امیرپرویز، استاندار، وزیر کشاورزی، نظریه پرداز قانون اصلاحات ارضی بود. امیرحسین، متولد ۱۳۰۲ در تبریز بود که پس از اتمام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده‌ی کشاورزی کرج شد و لیسانس کشاورزی گرفت. بعد از آن عازم آمریکا شده در رشته‌ی کشاورزی از دانشگاه میشیگان درجه‌ی مهندسی دریافت نمود. در سال ۱۳۳۳ از دانشکده کشاورزی مینه‌سوتا کارشناسی ارشد اقتصاد و سیاست کشاورزی را دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران سالیان متمادی معاون فنی وزارت کشاورزی بود، او خدمات اداری خود را در وزارت کشاورزی آغاز کرده و تمام مراحل اداری را در آن وزارتخانه پیمود. سال ۱۳۵۳ به استانداری همدان منصوب شد. چند ماهی در آن سمت نبود که به استانداری لرستان و سپس کرمانشاه انتخاب شد. او در سال ۱۳۵۷ وزیر کشاورزی بود. امیرپرویز در جوانی در احزاب تندرو عضویت داشت.



مهندس امیرحسین امیرپرویز

امیر پرویز در کنفرانس خوار وبار کشاورزی جهانی رم و کمیته کشاورزی «سنتو» عضویت داشت، او در شهریور ۵۷ در کابینه شریف امامی و سپس از هاری وزیر کشاورزی بود. در سال ۱۳۵۸ از کشور خارج و به لندن پناهنده شد. امیرحسین امیر پرویز در لندن در کنار فعالیت تجاری به همکاری با دکتر بختیار پرداخت همین عامل سبب حساسیت رژیم ایران روی فعالیتهای او شد. بعد از خروج از ایران مدتی در ترکیه اقامت داشت، زمانی که به لندن رفت سرپرستی تشکیلات نهضت مقاومت ملی ایران به رهبری دکتر بختیار را به عهده گرفت اما پس از ترور بختیار به توصیه دولت انگلیس همکاری خود را با آنها قطع کرد. سرانجام امیرحسین امیر پرویز در تاریخ ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۶ در لندن زمانی که به ماشین خود نزدیک می شد ناگهان بمبی در ماشین او منفجر شد این انفجار منجر به زخمی شدن او گردید، بلافاصله تماسی با انجمن مطبوعات گرفته شد، شخصی که خود را عضو سپاه پاسداران معرفی می کرد مسئولیت این حمله را به عهده گرفت او گفت؛ «ما تمام سلطنت طلبان را به قتل می رسانیم.» به گفته ای افسران اسکاتلندیارد این انفجار موجب سوختگی، شکستن و کبودی یک پای امیرحسین امیر پرویز شد. این انفجار در منطقه ای که کمتر از یک مایل با کاخ کنزینگتون فاصله داشت رخ داده بود.

## خیلی محرمانه

از: سفارت آمریکا، تهران ۸۴۱۹

اطلاعات بیوگرافیک در مورد وزیر جدید

امیرحسین امیر پرویز وزیر کشاورزی و توسعه روستایی (از اوت ۱۹۷۸)

عنوان خطاب: آقای وزیر

امیرحسین امیر پرویز، وزیر کشاورزی و توسعه روستایی در کابینه جعفر شریف امامی بود، او همین پست را در کابینه ارتشبد غلامرضا از هاری که در نوامبر ۱۹۷۸ تشکیل شد، حفظ کرد. وی فردی باهوش، پر حرارت و مصمم است، شهرتی را به عنوان یک متخصص در اصلاحات ارضی کسب کرده است. روحیه امیر پرویز نه خشن است نه گستاخ، اما او کاملاً قادر است قاطعانه عمل کند و از به کارگیری مسئولیت و قدرت کامل خود امتناع نخواهد ورزید، او حامی پروپاقرص شاه است. امیر پرویز علاقه ی بسیاری به ایالات متحده دارد و آمریکائیه را به عنوان مردم آمریکا

(به سبب آمریکایی بودنشان) و به عنوان همکار دوست دارد. وی در تماسهایش با مقامات آمریکائی صمیمی و دوستانه بوده است.

امیرپرویز لیسانس خود را در رشته کشاورزی از دانشکده‌ی کرج گرفت و در رشته اقتصاد کشاورزی در دانشگاه مینه‌سوتا در سال ۱۹۵۶، به تحصیلات خود ادامه داد. در سال ۱۹۴۶ وارد دستگاه دولتی شد و در پستهای رئیس سازمان تعاونی کشاورزی، مدیرعامل اداره‌ی گسترش ماشین آلات کشاورزی و معاون اجرایی وزارت کشاورزی خدمت کرد. او در سالهای ۷۳ - ۱۹۶۷ معاون وزیر کشاورزی بود. در سال ۱۹۷۳ به سمت استاندار استان لرستان، در ۱۹۷۴ استاندار همدان و در سال ۱۹۷۵ به سمت استانداری کرمانشاهان منصوب شد.

آقای وزیر ۵۴ ساله است، به اعتدال می‌نوشد و به خارج سفر می‌کند. مسافرتهایی به ایالات متحده و اروپا کرده است. امیرپرویز انگلیسی را خوب و فرانسوی و ترکی را نسبتاً خوب صحبت می‌کند. او ازدواج کرده است و یک دختر و یک پسر دارد. همسرش در آمریکا یا در انگلیس تحصیل کرده و انگلیسی را عالی تکلم می‌کند.



امیرحسین امیرپرویز

## حمید رضا چیتگر

حمید رضا چیتگر (بهمنی) عضو دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب کارایران (توفان) بود که با یک نقشه‌ی از پیش طراحی شده توسط رژیم تروریستی جمهوری اسلامی در وین اتریش به قتل رسید.

حمید رضا در روز سه شنبه ۱۹ ماه مه ۱۹۸۷ برای ملاقاتی در وین به اتریش سفر کرد، در پی این سفر بود که کلیه نشانه‌ها و ردپای او محو گردید. دوماه تلاش و کوشش حزب، رفقا و نیروهای مترقی و انقلابی که به سرنوشت حمید علاقه‌مند بودند، برای یافتن وی از هیچ کمکی فروگذاری نکردند اما بی‌نتیجه ماند تا اینکه در روز جمعه ۱۷ ژانویه پلیس اتریش اطلاع داد جسد ناشناسی در یکی از خانه‌های محله شماره ۳ وین پیدا شده‌است که می‌تواند متعلق به حمید رضا چیتگر باشد. متاسفانه پس از شناسایی جسد از سوی رفقا و خانواده‌ی وی این حقیقت تلخ تایید شد. همه‌ی شواهد و قرائن و داده‌های گردآوری شده از یک ترور از پیش آماده شده حکایت داشت که دست آدمکشان تروریست رژیم و سفارت جمهوری اسلامی در اتریش بخوبی در آن پیدا بود.

حمیدرضا چیتگر متولد ۱۳۲۸ در بابل مازندران بود. او تقریباً یک سال قبل از انقلاب با بورسیه از طرف دولت فرانسه به استرازبورگ (Strasbourg) رفت و در دوره فوق‌لیسانس مشغول تحصیل شد. یک ماه قبل از انقلاب به ایران بازگشت و به کار چاپ مشغول شد. آقای چیتگر عضو رهبری حزب کار یا همان توفان بود. او پیش از انقلاب از مشی چریکی فاصله گرفت و به خط سه گروید. او در اسفند ۱۳۶۰ توسط پاسداران به خاطر نشریات چاپخانه‌اش بازداشت و به اوین منتقل شد. هنگامی که پاسداران او را به چاپخانه‌اش منتقل کردند حمیدرضا چیتگر از فرصت استفاده کرده فرار کرد. او مدتی زندگی مخفیانه در پیش گرفت، سرانجام در سال ۱۳۶۲ از کشور فرار کرد و به استراسبورگ فرانسه گریخت. زمانی که برای ملاقاتی به اتریش سفر کرده‌بود ناپدید شد دو ماه بعد پلیس اتریش جسد متلاشی شده‌ی او را پیدا کرد. به گفته‌ی منبعی که با بنیاد برومند مصاحبه کرد؛ چند سال قبل از ترور، حمیدرضا چیتگر با فردی با نام مستعار «علی آمیزطبع» که در ایران زندگی می‌کرد در تماس بود. او در این تماسها تا جایی پیش رفت که خواهان قرار ملاقات حضوری با حمیدرضا چیتگر در وین شد، چیتگر به این قرار مشکوک بود و سعی کرد کسی را همراه با خود ببرد اما چون کسی را نیافت ناچار شد تنهایی به این سفر برود متاسفانه این آخرین سفر او بود که منجر به قتلش شد. در تحقیقات مشخص شد قاتل با پاسپورت ترکی وارد وین شده‌بود قاتل

آپارتمانی که قتل در آنجا صورت گرفت را از سه ماه پیش اجاره کرده بود. سرانجام جسد حمیدرضا چیتگر ۱۷ مرداد ماه ۱۳۶۶ در گورستان پرلاشز پاریس با حضور تعداد کثیری از پناهندگان سیاسی دفن گردید.



حمیدرضا چیتگر



## احمد مرادی طالبی

احمد مرادی خلبان نیروی هوایی ارتش ایران بود که در ژنو ترور شد. سروان احمد مرادی طالبی از جمله خلبانان نیروی هوایی ارتش ایران بود که در جریان جنگ ایران و عراق با یک فروند جنگنده اف-۱۴ تامکت مسلح به موشک‌های فینیکس به عراق پناهنده شد تا این هواپیما را در اختیار عراق قرار دهد.

در تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۸۶ رأس ساعت ۱۴ یک فروند تامکت ایرانی به خلبانی سروان احمد مرادی به همراه سروان نجفی (کمک خلبان) به سمت پایگاه البکر عراق پرواز کرد. هواپیمای اف-۱۴ که در ارتفاع بالا پرواز می‌کرد به سرعت توسط رادارهای عراقی شناسایی شد و متعاقب آن دو فروند میگ-۲۳ که سرگرد محمد (فرمانده اسکادران ۶۳ عراق) فرمانده دسته آنان بود جهت مقابله اف-۱۴ به پرواز درآمدند. با توجه به اینکه رادارهای عراقی هیچ هواپیمای دیگری را بغیر از این تامکت شناسایی نکردند، فرماندهان عراقی به موضوع مشکوک شدند و احتمال دادند که ایرانی‌ها تله گذاشته‌اند. پس از آن یک فروند میگ-۲۵ از پایگاه تموز به پرواز درآمد. میگ-۲۳ با کم کردن ارتفاع به تعقیب تامکت که هم‌چنان به سمت غرب می‌رفت ادامه داد. در زمانی که به ۲۰ کیلومتری تامکت رسید دستور شلیک صادر شد. سرگرد محمد سعی در شلیک یک فروند موشک R-24R کرد اما موفق به اینکار نشد. رفته رفته فاصله آنان تا تامکت ایرانی کاهش یافت. در فاصله ۸ کیلومتری، هواپیمای همراه او یک موشک R-24T خود را شلیک کرد. به فاصله کوتاهی انفجاری روی داد و تامکت ایرانی با از دست دادن ارتفاع خود با سرعت هرچه تمام‌تر به سمت زمین نزدیک شد. میگ‌های عراقی خود را به نزدیکی تامکت رساندند و با تعجب شاهد باز شدن ارابه فرود اف-۱۴ شدند. تامکت قصد تسلیم شدن داشت. با دیدن این صحنه خلبانان عراقی با فرماندهان مافوق خود تماس گرفتند و ضمن تشریح صحنه خواستار دستوره‌های آنان شدند. به فاصله کوتاهی فرماندهان عراقی متوجه شدند که خلبانان ایرانی یک روز زودتر از موعد از قبل تعیین شده به عراق پرواز کرده‌اند. بلافاصله به میگ‌ها دستور داده شد تا تامکت ایرانی را تا پایگاه «العبيده» اسکورت کنند و مقدمات فرود آن را فراهم آورند. اما برای این کار زمانی باقی نمانده بود. هدایت هواپیما از دستان سروان مرادی خارج شده بود باید جان خدمه پرواز را نجات می‌دادند. اف-۱۴ ایرانی در نزدیکی نومانیه سقوط کرد لاشه آن متلاشی شد مقامات عراقی قادر به کسب هیچگونه اطلاعات مفیدی از آن نشدند. چند ماه پس از اقدام به ربودن اف-۱۴، افراد ناشناس با شلیک گلوله در ژنو سوئیس احمد مرادی را هدف قرار دادند و سرانجام وی در سال ۱۹۸۷ بر اثر برخورد گلوله به سر کشته و در ژنو دفن شد.

هرچند در روایت دیگری، گفته شده است که ایالات متحده آمریکا از ترس دست یافتن شوروی، متحد شماره یک نظامی عراق به اسرار محرمانه تامکت با ارائه امتیازاتی به عراق از جمله کمکهای اطلاعاتی موفق شدند سیستمهای محرمانه تامکت را از عراق خارج کنند و از این هواپیما تنها لاشه‌ای در کشور عراق باقی بگذارند.



خلبان احمد مرادی طالبی

سروان حسن نجفی خلبان کابین عقب هواپیمای ربوده شده که از نقشه سروان مرادی بی‌خبر بود پس از رسیدن به عراق حاضر به همکاری اطلاعاتی با عراقی‌ها نشد و سالها در اسارت نیروهای عراقی باقی ماند، سروان نجفی بعدها با آزادی اُسرا به ایران بازگشت و رئیس کمیته مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح ایران شد.



نفر وسط: سروان حسن نجفی در اولین روز پس از اسارت، سمت چپ فریدون مازندرانی

## روایتی دیگر از فرار خلبان ایرانی احمد مرادی

نام سروان خلبان احمد مرادی در نیروی هوایی ایران مترادف با یک کلمه است: «خیانت»!! او را می‌توان یکی از خائن‌ترین افراد در تمام طول جنگ دانست. در طول جنگ ایران و عراق چند هواپیما و هیلکوپتر از کشور گریختند. اما بدترین اتفاق ممکن در نیروی هوایی، فرار خلبان مرادی بود.

کسانی که با صنایع نظامی و رقابت شوروی و آمریکا بر سر اطلاعات نظامی آشنایی دارند و از اهمیت اف-۱۴ تامکت و موشک فونیکس اطلاع دارند می‌توانند کاملاً درک کنند افتادن یک تامکت بدست اتحاد جماهیر شوروی یعنی چه؟ این یعنی بدست آوردن یک گنج تمام عیار می‌باشد.

ایالات متحده آمریکا اف-۱۴ را به خاطر بالا بودن تکنولوژی و برتری کامل آن نسبت به دیگر جنگنده‌ها تا دهها سال، فقط به ایران می‌فروخت چون آنها در این زمینه با شاه کاملاً هم‌پیمان بودند. آمریکا در قرارداد فروش شرط کرده بود که «این جنگنده نباید از مرزهای ایران خارج شود.» این قانون چنان با اهمیت بود که حتا پس از انقلاب و در خلال جنگ هم رعایت شد. تامکت در آن زمان چنان با اهمیت بود و سیستمهای آن بگونه‌ای طراحی شده بودند که در صورت سقوط بطور خودکار خودکشی کند و سیستمها کاملاً بسوزد. البته امروزه تامکت دیگر اهمیت آن زمان را ندارد و نسبت به جنگنده‌های امروزی قدیمی است.

در تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۸۶ یک فروند تامکت ایرانی به خلبانی سروان احمد مرادی به همراه سروان نجفی با هماهنگی پیشین با سرویس اطلاعاتی عراق در یک مانور جعلی به سمت مرز حرکت کرد او وانمود کرد قصد زدن دو فروند میگ عراقی را دارد. مرادی با این کار فرصت رهگیری توسط رادار همدان و کرمانشاه و متعاقب آن تعقیب توسط دیگر جنگنده‌های ایرانی را گرفت و از مرز خارج شد. سپس با اسکورت دو فروند جنگنده عراقی به سمت پایگاه البکر عراق پرواز نمود. البته در آن زمان عراق اعلام کرد که جنگنده‌ی ایرانی توسط پدافند عراقی ساقط شد و خلبانان اسیر شدند.

تیم‌های عملیاتی و تحقیقاتی ایران نیز این دروغ را باور و اعلام کردند تامکت ساقط شده است، اما واقعیت این نبود زیرا عراق قصد داشت تامکت را به اتحاد جماهیر شوروی بدهد و در قبال آن لیست بلند بالایی از تسلیحات را خریداری کند. از طرف دیگر جاسوسان آمریکایی از ماجرا با خبر شدند و سریعاً با عراق وارد مذاکره شده و تامکت را با یک بدل بی‌ارزش عوض کردند تا این گنج بی‌مثال بدست شوروی نیافتد. عراقی‌ها بابت این کار از آمریکا هم

باچ زیادی گرفتند. عراقیها هم به پاسداشت اینکار احمد مرادی، را به همراه خانواده‌اش به سوییس فرستادند تا در آنجا زندگی راحتی داشته باشد. تا سالها این وقایع به هیچ عنوان مشخص نبود و در ایران همه فکر میکردند تا مکت ایرانی سقوط کرده و هر دو خلبان کشته یا اسیر شدند. اما این ماجرای فوق سری زمانی فاش شد که سروان نجفی که بعدها سرتیپ شد پس از سالها اسارت در مخفی‌ترین زندانهای عراق به وطن بازگشت، او تمام ماجرا را فاش کرد.

## ماجرای ترور آقای مرادی طالبی

بنا بر اطلاعات موجود، آقای مرادی طالبی به همراه همسر باردارش ساعت ۹ شب دوشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۶۶ پس از بازگشت از پیاده‌روی به هتل محل سکونتش ادلویس (Edelweiss) در خیابان فیلیپه پلنتامور (Philippe-Plantamour) شماره ۴۱ در منطقه پاکیس ژنو، مورد حمله‌ی دو فرد ناشناس قرار گرفتند. یکی از این دو نفر همسر وی را به کناری هل داد و نفر دیگر با شلیک ۳ گلوله به سر و ۲ گلوله به سینه‌ی آقای مرادی طالبی او را در جلوی چشم همسرش به قتل رساند. مهاجمین که آقای مرادی طالبی و همسرش را تعقیب کرده‌بودند، پس از شلیک بلافاصله با اتومبیل از محل گریختند.

آقای مرادی طالبی قبل از این ماجرا احساس خطر کرده‌بود و این مسئله را با مسئولان پناهندگی در ژنو در میان گذاشته‌بود. مسئولان نیز به او توصیه کرده‌بودند که هر چه زودتر مکان سکونتش را تغییر دهد. پس از ترور مرادی، مسئولان ایرانی در رسانه‌های رسمی ایران، خبر کشته شدن آقای مرادی طالبی را منتشر کردند. در مقاله‌ای نیز از ترور وی با اصطلاح «اعدام» نام بردند.

در وبسایتی هم که آخرین اخبار و مقالات کتب و مستندات نظامی ایران و جهان منتشر می‌شود، در مورد اعدام فراقضایی آقای مرادی طالبی نوشتند: «این درسی بود برای تمامی خیانتکاران که به مردم کشورشان خیانت می‌کنند و به دشمن پناهنده می‌شوند.»

در رابطه با قتل فراقضایی آقای مرادی طالبی، فیلمی هم وجود دارد. آقای فریدون مازندرانی از خلبانان قدیمی اف ۱۴ در این باره می‌گوید: «بعد از ۶ ماه، فیلمی را برای من گذاشتند و گفتند این خانم را می‌شناسی؟ گفتم بله این خانم مرادی است. پر سیدند نفر کناری او را هم می‌شناسی؟ نگاه کردم. همین که آن شخص یعنی احمد مرادی به سمت دوربین می‌آمد، که یکدفعه با شلیک ۳ گلوله کشته شد.»

## واکنش مسئولان سوئیس در ماجرای کشته شدن خلبان مرادی

پلیس سوئیس در محل قتل، شش پوک‌ه‌ی سلاح جنگی کالیبر ۷،۶۵ ساخت آلمان غربی و ده متر دورتر اسلحه‌ی قتل که یک سلاح «والتر پ پ ک» مجهز به صدا خفه کن بود را کشف کردند. پلیس براساس شهادت شهودی که ماجرا را دیده بودند، چهره‌نگاری انجام داد. قاتل حدود سی ساله با یک متر و شصت و پنج سانتیمتر قد و هیکلی متوسط بود. او کلاه‌ی تیره و عینک آفتابی به چشم داشت. همراه او شخصی تقریباً یک متر و هفتاد سانتیمتر قد و کمی فربه بود. او پلوری آبی رنگ به تن داشت. هیچ کدام از این افراد ریش نداشتند. پلیس سوئیس در تحقیق خود به دو مرد «از یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس» مشکوک شد اما نتوانست ردی از قاتلین پیدا کند. بنا به قوانین کشور سوئیس پرونده قتل آقای مرادی طالبی هنوز باز است.



خبر ترور خلبان ایرانی احمد مرادی در روزنامه

## ابوالحسن مجتهدزاده

مجتهدزاده از اعضای ارشد سازمان مجاهدین خلق بود. در آبان ۱۳۶۷، پلیس ترکیه در یکی از ایست‌های بازرسی به خودرویی مشکوک شدند. بعد از بازرسی متوجه شدند که در صندوق عقب خودرو ابوالحسن مجتهدزاده، از اعضای سازمان مجاهدین خلق قرار دارد. مجتهدزاده در حالی که کاملاً با چسب نواری ضدآب بسته و بی‌حرکت بود ساعتی قبل ربوده شده و در حال انتقال به ایران بود. مجتهدزاده که از معدود افراد نجات‌یافته از برنامه‌ی ربایش نیروهای امنیتی ایران در خاک ترکیه بود بعدها در شرح آن‌چه بر وی گذشته بود اعلام کرد که اعضای سفارت جمهوری اسلامی در ترکیه، از جمله منوچهر متکی در برنامه ربودن او دخیل بودند. منوچهر متکی سالها بعد یعنی در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد به مقام وزارت امور خارجه رسید.



ابوالحسن مجتهدزاده



تلویزیون العربیه طی سلسله برنامه‌هایی با عنوان «فصلی در جهنم» به بیان خاطرات تعدادی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران درباره‌ی جنایتهای رژیم آخوندی پرداخت. در قسمت اول این برنامه ابوالحسن مجتهدزاده خاطرات خود را درباره‌ی ربوده شدنش در استانبول توسط سفارت رژیم آخوندی بازگو کرد.

ابوالحسن مجتهدزاده گفت: «در نزدیک فرودگاه منطقه «یشیل کوی» که دفتر ما هم در منطقه‌ای به نام «شیرین اولر» بود در بین راه یک تصادف ساختگی با ماشین من به وجود آوردند یعنی از پشت به ماشین من زدند و من فکر کردم که اتفاقی افتاده از ماشین پیاده شدم یک نفر به زبان ترکی به من گفت لطفاً بیا اینور، شما به ماشین من زدید. گفتم ماشین من چیزی نشده.

آنجا یک پنج راهی بود که من در آنجا ایستاده بودم یکدفعه همان آقای که مرا صدا کرده بود به سمت ماشینش برگشت. من حین صحبت بودم که یک ماشین «ون» که در سمت راست من پارک کرده بود به سمت من آمد. (اینها که می‌گویم ۲۰ تا ۳۰ ثانیه طول کشید) ترمز زد از داخل آن هفت نفر بیرون آمدند. موقعی که بیرون ریختند من فکر کردم که اینها از مقامات امنیتی ترکیه هستند اتفاقی افتاده است. یک اتوبوس هم از قسمت سمت چپ پنج راهی آمد، از یک طرف هم یک اتوبوس دو طبقه از همانهاییکه در شهرهای ترکیه مشغول به کار هستند، آمد و قسمتی از خیابان را بست. دو نفر نیز از آن پیاده شدند هفت نفری که از ون پیاده شده بودند با من درگیر شدند. آنجا وسطش یک بلوار مانندی بود چون هوا کمی تاریک شده بود مردم فکر کردند که اینها پلیس ترکیه هستند، دو نفر پایم را گرفتند دو سه نفر دستهایم را قفل کرده بودند یک نفر هم چشمهایم را گرفت، دو سه مشت به سرم زدند و مرا درون «ون» انداختند. در داخل ون، مرا در یک قفس انداختند و با خود بردند.

فکر کنم حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه‌ای طول کشید مرا به داخل صندوق قابل حملی منتقل کردند من بایستی به شکل خمیده در صندوق می‌نشستم. بعد از حدوداً ۱۵ تا ۲۰ دقیقه مرا به یکی از خانه‌های امنشان بردند صندوق مثل یک تابوت بود چون وقتی می‌بردند می‌فهمیدم که به درختهایی که در ویلا بود می‌خورد و صدای خش خش را متوجه می‌شدم که از لابلای درختها مرا می‌بردند. بعد به یک اتاقی بردند، وقتی که رسیدیم از آنجا که مرا زده بودند کمی گیج بودم، درجا اولین کاری که کردند همه جای مرا بستند از لحاظ دید از لحاظ صدا که فریاد نزدم. مرا از صندوق بیرون آوردند و صدای هفت یا هشت نفر را شنیدم که فحش و بد و بیراه می‌گفتند آنها گفتند: «منافق این روز آخرت است، دیگر کارتان تمام است، منافقین، حاجی گفته که حسابت را برسیم.» شروع به زدن من کردند تا اینکه بیهوش شدم.

فکر می‌کنم سه یا چهار روز بیشتر آنجا نبودم، از کجا می‌فهمیدم؟ در نزدیکی آن ویلا خروسی بود و آن خروس صبحها می‌خواند و من می‌فهمیدم که یک روز گذشت در این مدت هر روز ۲ یا ۳ بار می‌آمدند و بازجویی می‌کردند و روز دوم بود که فکر می‌کنم همانجا که به اندازه ۴ در ۵ یا ۶ متر بود آمدند و مرا از آن مکان درآوردند و در یک کیسه گونی کردند و بعد یک ضربه به شکم زدند تا افتادم، بعد شروع به زدن کردند و به قول خودشان فوتبال بازی می‌کردند، یکی می‌زد و بعد که خسته می‌شد به دیگری پاس می‌داد. بعد که حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه گذشت آمدند و زیر بغل مرا گرفتند و گفتند که روز آخرت است. حاجی گفته تو را اعدام کنیم.

بعد از چند روز بازجویی و شکنجه، مرا به پایگاه دیگری منتقل کردند. آنجا فهمیدم کجا هستم و چه کسی دستور داده مرا بدزدند. بعد از انتقال به پایگاهی دیگر، یکدفعه چشم مرا باز کردند، چونکه نور بود نمی‌توانستم بینم چند ثانیه چشمم را بالا و پایین کردم توانستم نگاه کنم و ۳ یا ۴ نفرشان را دیدم همان نفراتی که بعدها «میت» (پلیس مخفی ترکیه) و پلیس ترکیه آنها را دستگیر کردند. یکی از آنها مهران باقری و دیگری «حمید» بود. یکی هم از افراد امنیتی کنسولگری رژیم در استانبول بود. اینها را بعداً که پلیس ترکیه دستگیر کرد و من متوجه شدم که اینها هستند. یکی از آنها به من گفت که الان همسر و پسر (یک پسر ۵\_۶ ماهه داشتم) را دستگیر کرده‌ایم در اتاق دیگر هستند، می‌خواهیم اعدامشان کنیم تو باید هرچه ما می‌خواهیم را بگویی.»

از پشت سر یک نفر با اسم و فامیل به من گفت: «ابوالحسن مجتهد زاده شروع کرد به فحش دادن، «منافق، دیگر آخرین لحظات است» من تا خواستم برگردم با مشت به سرم زد، من بالای سرم منوچهر متکی را دیدم همان کسی که سفیر رژیم ایران در ترکیه بود.»

ربایندگان تلاش کردند ابوالحسن مجتهدزاده را از طریق زمینی با ستونی متشکل از سه خودرو با پلاکهای دیپلماتیک به ایران منتقل کنند اما پلیس ترکیه ستون را دنبال کرده متوقف نمود که این خبر بدلیل هویت ربایندگان در رسانه‌ها، به نام بحران دیپلماتیک منتشر شد.

ابوالحسن مجتهدزاده گفت: «شماره یک این آدم‌رباها منوچهر متکی بود. تمام روزنامه‌های بین‌المللی و روزنامه‌های ترکیه سر تیتزر زدند چهار دیپلمات حین ارتکاب جرم آدم‌ربایی دستگیر شدند.»

در آبان ۱۳۶۷ تروریستهای سفارت رژیم، ابوالحسن مجتهدزاده را ربودند او موفق شد با استفاده از یک موقعیت استثنایی از چنگال تروریستها فرار کند. فرار مجتهدزاده از چهره متکی و سایر تروریستهای سفارت آخوندی در استانبول پرده برداشت. مجتهدزاده در مصاحبه‌های متعددی شرکت کرد و به طور مفصل داستان آن چه را متکی و بقیه تروریستها بر سرش آورده بودند توضیح داد. روزنامه‌های ترکیه نیز گزارشهای مشروحی در این مورد منتشر کردند. مثلاً روزنامه‌ی ترجمان در گزارشی به نام «گزارش ترور، ستاد فرماندهی ناتو در ترکیه زنگها را به صدا درآورد» نوشت: «توجهات به ایران در گزارش ستاد فرماندهی ناتو، در دو سال اخیر اقدامات تروریستی بین‌المللی رژیم تهران نسبت به قبل افزایش یافته‌است. اما سؤال روز در آنکارا این است که متکی از ترکیه می‌رود یا نه؟»

مجتهدزاده در اول اسفند ۱۳۸۴ در پارلمان اروپا شرکت کرد و مقداری درباره‌ی دزدیده شدن خودش توضیح داد. او گفت: «من در اکتبر ۱۹۸۸ در تردد به محل کارم سوار ماشین بودم که چهار خودروی رژیم با ایجاد یک تصادف ساختگی جلوی مرا گرفتند و مرا ربودند. آنها مرا به زور در پشت یک ماشین انداختند و به یک خانه امن بردند. در آنجا با چسب نواری سراسر بدن مرا بستند و شروع به شکنجه کردند. این شکنجه که به اصطلاح فوتبال می‌گفتند. بعد از چند روز مرا به کنسولگری رژیم در استانبول بردند و در یک قفس آهنی کمتر از یک متر مربع حبس کردند. در آنجا شکنجه من ادامه داشت، در یکی از همین روزها بود که من منوچهر متکی سفیر وقت رژیم در ترکیه را دیدم که به من گفت می‌خواهی همسر و پسر کوچکت را که در آن یکی اتاق زندانی هستند، بیاوریم تا ببینی؟ متکی ادامه داد که امروز عمرت تمام است. متکی را سایر مزدوران رژیم، حاجی آقا صدا می‌کردند.»

## منوچهر متکی سفیر تروریست جمهوری اسلامی ایران در ترکیه

منوچهر متکی وزیر امور خارجه دولت احمدی نژاد بود، او از لو رفته ترین چماقداران، شکنجه گران و تروریست‌هایی است که سالیان متمادی دست‌اندر کار قتل و جنایت بود. منوچهر متکی در سال ۱۳۳۲، در بندر گز متولد شد. او از دانشجویان انجمن اسلامی بود که در دانشگاه بنگلور هند در رشته علوم اجتماعی تحصیل کرد. با پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و از نوچه‌های احمد توکلی وزیر کار و نماینده مجلس در دولت‌های مختلف گردید. بنا به نوشته‌ی خودش در سال ۱۳۷۰ از دانشگاه تهران مدرک کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل گرفت.

در سوابق شغلی متکی نوشته شده‌است که وقتی متکی به ایران بازگشت ابتدا به معلمی پرداخت سپس نماینده مجلس شد پس از آن به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. او سفیر ایران در ترکیه (۱۳۶۴\_۱۳۶۶) و در سال‌های بعد (۱۳۷۳) سفیر ایران در ژاپن شد. در سال ۱۳۶۸ مدیر کل اروپا، معاون امور بین‌الملل، معاون حقوقی کنسولی و امور مجلس بود. اما اگر بخواهیم واقعیت مشاغل او را ذکر کنیم به لیستی که شامل اسامی ۳۷۷۱ تن از شکنجه‌گران و ۵۷۶ زندان از مجموعه زندانها و شکنجه‌گاههای رژیم منتشر شده‌است، اشاره کنیم، در ردیف شماره ۳۱۲۲ این لیست نام منوچهر متکی به عنوان شکنجه‌گر آمده‌است. در آن لیست اشاره شده‌است که متکی علاوه بر نمایندگی مجلس، پاسدار، عضو جوخه اعدام و شکنجه‌گر از بندر گز بوده‌است. اما برای شناخت دقیقتر بهتر است به نامه‌ی یکی از نزدیکان او به نام «محمدحسین متکی» که در نشریه مجاهد به شماره‌ی ۷۶۳ (۱۵ شهریور ۱۳۸۴) به چاپ رسید، اشاره کنیم.

نوشته‌ی زیر را یکی از بستگان متکی که او را شخصاً می‌شناسد، درباره‌ی متکی نوشته‌است: «من محمدحسین متکی رزمنده‌ی ارتش آزادیبخش ملی ایران هستم. از آن‌جا که قرار است منوچهر متکی جنایتکار وزیر امور خارجه کابینه احمدی‌نژاد شود و از آن‌جا که این مهره‌ی پلید و جنایتکار نسبت خویشاوندی با من دارد، می‌خواستم اطلاعاتی را در اختیار هموطنان عزیز قرار دهم. البته من از مواردی که قبلاً گفته شده و همه از آنها خبر دارند، مانند نقش منوچهر متکی در ترورهای خارج از کشور صحبت نمی‌کنم من صرفاً از مواردی که عمدتاً مربوط به اولین سالهای نشو و نمای این گرگ درنده‌است و شخصاً از آنها اطلاع دارم، حرف می‌زنم.

منوچهر متکی متولد بندرگز در ۴۵ کیلومتری شهرستان گرگان از استان گلستان است. او تا قبل از انقلاب ۵۷ در هندوستان دانشجو بود و در زمان انقلاب ضد سلطنتی به ایران آمد و تقریباً از همان ابتدا جذب دار و دسته‌های مرتجع شد. منوچهر متکی در فروردین سال ۱۳۵۸ به اتفاق آخوند اسماعیل جهانشاهی، هادی نبوی و عباس محمدی، حزب جمهوری اسلامی را در بندرگز تأسیس کردند. او در فاز سیاسی سردمدار عناصر چماقدار و اوپاش حزب‌اللهی در بندرگز بود و به همراه عباس محمدی که فرمانده سپاه پاسداران بندرگز بود، در حمله و هجوم به هواداران مجاهدین و خانه‌های آنها در بندرگز و بخشهای تابعه نقش اصلی را داشت. منوچهر متکی با سخنرانیهایی که در تجمعات بسیجیان و چماقداران در مساجد و نماز جمعه بندرگز داشت، از عوامل اصلی تحریک و هدایت آنها بود. او در جریان به اصطلاح انقلاب فرهنگی، در تصفیه و اخراج فرهنگیان و معلمین آگاه و هواداران مجاهدین در مدارس بندرگز و بخشهای تابعه نقش تعیین کننده‌ای داشت.

منوچهر متکی در سال ۱۳۶۰ به عنوان نماینده‌ی امام جمعه فاسدالاخلاق و جانی بندرگز، آخوند ربانی، به اتفاق احمد توکلی، دادیار وقت و وزیر کار سابق، یعقوب هاشمی یکی از فرماندهان سپاه پاسداران به شهر جزء نفرات ثابت هیأت محاکمه کننده‌ی هواداران مجاهدین در شهرهای بندرگز، گلوگاه، کردکوی و بهشهر، در دادگاه انقلاب بهشهر بود. در ادامه این نامه‌ی افشاگرانه به برخی از جنایتهایی که منوچهر متکی به صورت مستقیم داشته است اشاره می‌شود: «منوچهر متکی در شکنجه و اعدام تعدادی از مجاهدین به طور مستقیم شرکت داشت. از جمله شخصاً علیرضا آهنگری را مورد بازجویی و شکنجه قرار داد و در اعدام وی به همراه پنج نفر دیگر از هواداران مجاهدین در یکی از باغهای اطراف بندرگز شرکت داشت. این جنایتکار به اتفاق همدستانش جسد علیرضا آهنگری را بعد از اعدام پشت در خانه‌ی پدریش گذاشتند. وقتی پدر پیر او با جسد غرقه به خون پسرش روبه‌رو شد سگته کرد و در زمان کمتر از دو ماه بعد از آن فوت کرد.

یک نمونه‌ی دیگر مربوط به اواخر سال ۱۳۶۰ بود که منوچهر متکی شخصاً حبیب ملک را که معلم بود، مورد بازجویی و شکنجه قرار داد. بعد از این که حبیب پیشنهاد همکاری با مزدوران رژیم را رد کرد، منوچهر متکی گفت که سزای همکاری با منافقین، اعدام است. سرانجام حبیب ملک را در پشت یک مرغداری نزدیک دریا در بندرگز همراه با تعدادی دیگر از هواداران مجاهدین اعدام کردند.

در یک مورد دیگر هنگامی که خانواده‌ی محمدرضا ترابی که دانش‌آموزی ۱۶ ساله بود از منوچهر متکی پرسیدند که چرا فرزندانمان را آزاد نمی‌کنید؟ در جوابشان می‌گوید: «پسرتان منافق است، من از او خواستم توبه کند ولی او

جواب داد امام (بخوانید خمینی دژخیم)، باید توبه کند. بنابراین حق اوست که اعدام شود». بعد از چند روز محمد رضا ترابی ۱۶ ساله را همراه چند نفر دیگر اعدام کردند.

منوچهر متکی جنایتکار در سالهای پس از سی ام خرداد ۱۳۶۰، همراه با همکاران جنایتکار خود دهها نفر را در محوطه‌ی سپاه پاسداران، لب دریا، در جنگل، در زمینهای کشاورزی و باغهای اطراف شهرستان بندرگز اعدام کردند. بایستی یادآوری کنم که او یکی از کسانی بود که بعد از اعدام این افراد از دفن پیکر آنها در قبرستانهای عمومی جلوگیری می کرد. در نتیجه خانواده‌های آنها به ناچار جسد‌ها را در باغچه خانهای خودشان یا در باغ و جنگل دفن می کردند. از جمله این افراد نبی میرعابدینی، صمد سراج، فردوس سراج، غلامرضا آهنگری، حبیب ملک و سایر مخالفین نظام که بیش از ۹۵ درصد آنها مجاهدین خلق آن مناطق را تشکیل می دادند، در حیاط منازل، باغهای اطراف و در جنگلها دفن شدند.

منوچهر متکی در موضع نمایندگی مجلس با استفاده از تریبونهای نماز جمعه، مساجد و مراسم رسمی از کشتار هواداران مجاهدین فعالانه و به صورت علنی دفاع می کرد. در اوائل سال ۱۳۶۱ منوچهر متکی به اتفاق عباس محمدی و یک آخوند از شهرستان کردکوی، گروهی به نام سیاه جامگان را تأسیس کرده بودند. این جنایتکاران لباس سیاه می پوشیدند و شبانه با چند خودرو برای ایجاد رعب و وحشت و قتل و غارت به خانه‌های هواداران مجاهدین حمله می کردند. آنها کار را به جایی رساندند که بعد از مدتی، به دلیل اعتراضات مردم و شکایت به دادستانی تهران، کار این گروه متوقف شد.

در سالهای ۱۳۶۰ و ۶۱ منوچهر متکی جهت دستگیری مخالفین نظام در بندرگز تیمهای شکار تشکیل داده بود. این تیمها در شهرهای مختلف شمال مأموریت انجام می دادند. محمد متکی، برادر منوچهر متکی هم در یکی از این تیمها عضویت داشت». هر چند محتویات این مطالب به اندازه کافی گویا است تا وزیر خارجه احمدی نژاد را بهتر بشناسیم اما بد نیست به یکی دیگر از جنبه‌های اقدامات او، این بار در خارج از کشور، یعنی اقدامات تروریستی متکی اشاره کنیم. متکی در سال ۱۳۶۴ به عنوان سفیر رژیم در ترکیه منصوب شد. ولی کار اصلی او پشتیبانی از تیمهای ترور و ایجاد تسهیلات با پوشش دیپلماتیک برای آنها بود. در آن زمان تیمهای ترور رژیم، در ترکیه دست به ترور تعدادی از مخالفان زدند. به چند نمونه از «تک زنی»های آنان (اصطلاحی که بین خودشان رایج بود) اشاره می کنیم:

\* یازدهم خرداد ۱۳۶۴ ترور سرهنگ بهروز شاهرودیلو در استانبول

\* دوم دی ۱۳۶۴ ترور سرهنگ عزیز مرادی در استانبول

\* دوم آبان ۱۳۶۵ ترور سرهنگ احمد حامدی منفرد، در آنکارا

\* دهم آذر ۱۳۶۶ ترور جواد حائری یک مخالف رژیم در منزلش در استانبول

\* سوم مرداد ۱۳۶۶ ترور محمد حسن منصوری و یکی از دوستانش در استانبول

\* شهریور ۱۳۶۵ حمله به کنیسه‌ی یهودیان در استانبول

\* قتل یک دیپلمات سعودی، روزنامه حریت چاپ ترکیه در ششم خرداد ۱۳۶۸ گزارش داد یک گروه ۱۴ نفره هنگام نفوذ به خاک ترکیه از ایران برای انجام کار تروریستی دستگیر شدند. رئیس این گروه، در قتل دیپلمات سعودی در آنکارا دست داشت.

علاوه بر این تعدادی از شهروندان ترکیه نیز قربانی «تک زنی» های تیمهای تروری شدند که در پشت پرده همه‌ی آنها متکی نقش اول را بازی می‌کرد. از جمله آنان می‌توان افراد زیر را نام برد:

\* سی و یکم ژانویه ۱۹۹۰ (یازدهم بهمن ۱۳۶۸): پرفسور معمر آکسوی رئیس جمعیت حقوقدانان ترکیه و وکیل سابق مجلس ترکیه مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

\* شانزدهم اسفند ۱۳۶۸: ترور چتین امچ، روزنامه‌نگار ترک

فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم در سال ۱۳۷۱ در یک مصاحبه تلویزیونی با صراحت گفته بود: «ما رد پای مخالفین رژیم را در خارج نیز تعقیب می‌کنیم. ما آنها را تحت نظر داریم و سال گذشته موفق شدیم، ضربه‌های سنگینی به اعضای برجسته آنها بزنیم» این حرف شامل عملکرد گذشته‌ی رژیم نبود، بلکه در سالهای بعد نیز ادامه داشت. مثلا در چهاردهم خرداد ۱۳۷۱ علی اکبر قربانی را که یکی از اعضای مجاهدین بود در استانبول دزدیدند و بعد از شکنجه‌های وحشیانه او را کشتند. در هفتم بهمن ۱۳۸۱ یک روزنامه‌نگار ترک به نام اوغور مومجو، در پنجم اردیبهشت ۱۳۷۲ یک روزنامه‌نگار دیگری به نام حکمت ستین را ترور کردند. وزیر داخله ترکیه و پلیس این کشور به دست داشتن یک گروه حزب‌الله که در ایران آموزش دیده بودند و همچنین به یک شبکه تروریستی رژیم ایران در انجام این ترورها تأکید کردند. منوچهر متکی در مدتی که سفیر ایران در ترکیه بود در کلیه‌ی موارد تروریستی

<sup>8</sup> - Uğur Mumcu

مسئولیت تهیه پاسپورت، ویزا و حل و فصل مسائل مربوط به تردد تروریستها را به عهده داشت. او همچنین مراکز پوششی، از قبیل چلوکبابی، آرایشگاه و دفتر فرهنگی برای استقرار تروریستها ایجاد می کرد.

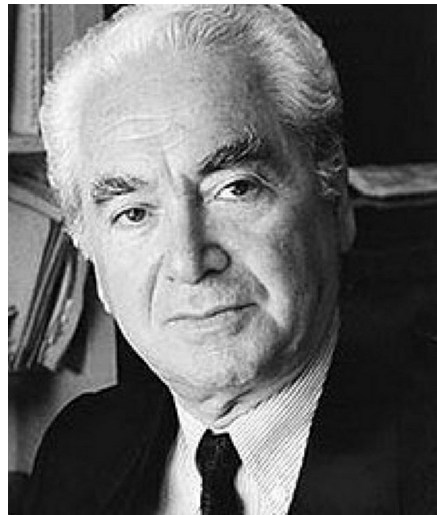


منوچهر متکی سفیر ایران در ترکیه



## پروفسور معمر آکسوی

پروفسور معمر آکسوی سال ۱۲۹۶ در منطقه‌ی ایبرادی آنتالیا به دنیا آمد. سال ۱۳۱۸ از دانشگاه استانبول فارغ‌التحصیل شد و به زوربخ رفت و تحصیلات خود را در رشته حقوق تا مدرک دکترا ادامه داد. بعد از بازگشت به ترکیه به دانشگاه استانبول رفت و به عنوان معاون در دانشکده‌ی حقوق و رشته حقوق تجارت، مشغول به کار شد. بعد از کودتای نظامیان ترکیه در ۱۹۶۰ پروفسور آکسوی به حزب جمهوریخواه خلق پیوست. پروفسور آکسوی سال ۱۳۵۶ در انتخابات مجلس، کاندید حزب جمهوریخواه خلق شد و رای کافی را در استانبول به دست آورد. پروفسور آکسوی یکی از تئوریسین‌های جدایی دین از سیاست به حساب می‌آید همین عامل سبب شد که احزاب اسلامی وابسته به جمهوری اسلامی نسبت به وی حساس شوند. او همچنین رئیس جمعیت حقوقدانان ترکیه و عضو هیئت‌مدیره انتشارات روزنامه حریت نیز بود. پروفسور معمر آکسوی عصر روز ۱۱ بهمن ۱۳۶۸ جلوی خانه‌اش در آنکارا با شلیک گلوله‌ی تروریست‌های وابسته به جمهوری اسلامی ایران ترور شد. سال ۱۳۷۹ در عملیات گسترده‌ای، پلیس ترکیه موفق به بازداشت تعدادی از تروریست‌ها شد پس از آن مشخص شد که قرارگاه حمزه سپاه در ارومیه دهها ترور از جمله ترور پروفسور آکسوی را طراحی کردند که اکثر تروریست‌ها در ایران آموزش نظامی دیده‌بودند، این عملیات طرح مشترک وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران بود.



پروفسور محمد آکسوی

## سرگرد خلبان محمدحسن منصوری

سرگرد خلبان محمدحسن منصوری خلبان نیروی هوایی ارتش، روز سیزدهم اسفند ۱۳۶۰ با یک جنگنده اف-۴ از پایگاه ششم شکاری بو شهر برای پرواز آموزشی بلند شد اما ناگهان تغییر مسیر داد و با خروج از ایران به عربستان سعودی پناهنده شد. او به ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر اعتراض داشت و درخواست پناهندگی آمریکا را داد که فوری با آن موافقت شد و به آمریکا رفت. در کابین عقب هواپیمای او، ستوان بهمن لطفی بود که از تصمیم سرگرد منصوری اطلاعی نداشت. به نوعی غافلگیر شد و هنگامی که به عربستان رسیدند با درخواست خودش دوباره به ایران منتقل شد. سرگرد منصوری با همکاران خود در ارتباط بود و خیلی از آنها را تشویق به فرار از ایران و اعتراض به تصمیم خمینی برای ادامه‌ی جنگ داشت، در نتیجه فعالیتها و تلاشهای او خلبان دیگری با اف-۴ به عراق پناهنده شد. جمهوری اسلامی که از فعالیتهای خلبان منصوری احساس خطر می کرد تصمیم به ترور او گرفت، محمود احمدی نژاد که در آن زمان عضو وزارت اطلاعات بود و با سپاه قدس کار می کرد فرماندهی عملیات ترور را بعهده گرفت. خلبان منصوری برای کمک به خانواده‌ی خلبانی که فرار کرده بود به استانبول ترکیه رفت. روز سوم مرداد ۱۳۶۶ درحالیکه خلبان منصوری خود را آماده دیدار با خانواده خلبان فراری می کرد تیم ترور احمدی نژاد با شلیک گلوله با اسلحه‌ای دارای صدا خفه کن در منزلش او را به قتل رساندند. احمدی نژاد پس از اطمینان از مرگ خلبان منصوری صحنه را ترک کرد. دو سال بعد از ترور در سال ۱۳۶۸ احمدی نژاد داستان کامل این ترور را برای فریدون ژورک کارگردانی که از طرف ضد اطلاعات ارتش ماموریت داشت در این مورد مستندی برای تیمهای تروریستی رژیم بسازد تعریف کرد. بررسی کالیبر گلوله‌ها نشان داد خلبان منصوری با همان اسلحه‌ای که سرهنگ هادی عزیز مرادی به قتل رسیده بود ترور شد.

## شهادت فریدون ژورک سناریست و کارگردان ایرانی در رابطه با سوابق تروریستی احمدی نژاد

شهادت یک شاهد عینی از نقش مستقیم احمدی نژاد در ترور سرگرد خلبان محمدحسن منصور در استانبول در سومین کنفرانس مطبوعاتی «کمیته نیویورک علیه احمدی نژاد» به شرح زیر است:

آقای (مهدی) فریدون ژورک کارگردان و سناریست شهیر میهن مان به عنوان یک شاهد عینی در این کنفرانس شرکت جست و از نقش مستقیم احمدی نژاد در ترور سرگرد خلبان محمدحسن منصور در استانبول ترکیه در سال ۱۳۶۶ پرده برداشت. در این کنفرانس مطبوعاتی که به دنبال تظاهرات باشکوه بیست هزار تن از ایرانیان و حامیان مقاومت ایران در مقابل مقر سازمان ملل متحد، در نیویورک برگزار شد، آقای ژورک طی اظهارات تکان دهنده‌ای خاطر نشان کرد، در سال ۱۹۸۹ از سوی اداره ضد اطلاعات ارتش رژیم مأموریت یافت فیلمی را بر اساس مصاحبه با احمدی نژاد برای استفاده آموزشی و درونی تیم‌های ضربت و تروریستی رژیم که در خارج از کشور فعالیت دارند، تهیه کند. وی گفت برای تهیه این فیلم ساعتها با احمدی نژاد مصاحبه کردم که طی آنها احمدی نژاد ضمن بازگو کردن جزئیات ترور سرگرد منصور تصریح کرده بود که شخصاً و مستقیماً در طراحی و اجرای این جنایت تروریستی شرکت داشت. سرگرد محمدحسن منصور، خلبان فانتوم در گردان ۶۱ شکاری در ارتش بود که در سال ۱۳۶۱ در اعتراض به ادامه‌ی جنگ ضد میهنی با عراق، بطور مخفیانه در یک پرواز آموزشی در حالیکه در ارتفاع ده پایی پرواز می کرد از ایران خارج شد و در عربستان سعودی به زمین نشست. سرگرد منصور که با همکاران خود در نیروی هوایی در ارتباط بود بسیاری از آنها را تشویق به خروج از ایران و ابراز مخالفت با جنگ ضد میهنی کرده بود. در اثر تلاشهای وی، یک خلبان دیگر نیروی هوایی با یک هواپیمای اف-۴ از مسیر بوشهر خارج شد و به عراق رفت. رژیم آخوندی که از فعالیت‌های سرگرد منصور بشدت وحشت زده شده بود، به احمدی نژاد که در آن زمان در نیروی قدس سپاه پاسداران فعالیت داشت، مأموریت داد که منصور را ترور کند. به همین منظور احمدی نژاد که از تلاش‌های سرگرد منصور برای کمک به یکی دیگر از خلبانان نیروی هوایی برای خروج از ایران باخبر شده بود. با هماهنگی وزارت اطلاعات طرحی را ریخت تا سرگرد منصور را از آمریکا به استانبول بکشاند و نقشه ترور خود را به مرحله اجرا بگذارد. روز سوم مرداد ۱۳۶۶، زمانی که قرار بود سرگرد منصور با اعضای خانواده خلبان مزبور در استانبول جهت آخرین هماهنگی‌ها برای خروج وی از ایران دیدار داشته باشد، جوخه‌های ترور که محل قرار را زیر نظر داشتند تحت فرماندهی احمدی نژاد، سرگرد منصور را با سلاح‌های مجهز به صدا خفه کن به قتل رساندند. احمدی نژاد پس از اطمینان از کشته شدن منصور بلافاصله صحنه

را ترک کرد و از مرز زمینی راهی ایران شد.» آقای ژورک که در پایان اظهارات خود، خبرنگاران حاضر در کنفرانس را بشدت تحت تأثیر قرار داده بود، تصریح کرد «جای تأسف است بجای آنکه احمدی نژاد به خاطر دخالت مستقیمش در این جنایات تروریستی و زدن تیر خلاص به بیش از یک هزار زندانی سیاسی در برابر یک دادگاه صالحه‌ی بین‌المللی قرار گیرد، توسط سازمان ملل متحد که عالیتین مرجع دادخواهی مردم تحت ستم می‌باشد، پذیرفته شد. امری که قطعاً اعتبار سازمان ملل را خدشه‌دار خواهد کرد.»



فریدون ژورک و همسرش مرجان

فریدون ژورک، کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس، تهیه‌کننده، تدوین‌گر، فیلم‌بردار، صدابردار، صداگذار، ترانه‌سرا و بازیگر، همسر مرجان خواننده‌ی معروف ایرانی است. آن‌ها هم‌اکنون ساکن آمریکا هستند. فریدون ژورک در دوران فعالیت هنری خود با بسیاری از چهره‌های سرشناس سینمای ایران مثل فردین، بهروز وثوقی و رضا بیگ‌ایمانوردی همکاری داشته‌است. فریدون ژورک، در سحرگاه سی‌ام اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، به دلیل هواداری و هم‌یاری با سازمان مجاهدین خلق ایران، دستگیر و پس از بازجویی‌های مکرر در شعبه هفت اوین، زندانی شد. فریدون ژورک در سال ۱۳۶۵، از زندان آزاد شد. او و همسرش، خانم مرجان از مخالفان جمهوری اسلامی به شمار می‌روند و در جلسات شورای ملی مقاومت، تظاهرات و فعالیت‌های مختلف سیاسی علیه جمهوری اسلامی شرکت می‌کنند.

فریدون ژورک در رابطه با فعالیت‌های سیاسی خود در چندین مصاحبه با رسانه‌های خارج از کشور، درباره‌ی مخالفت خود با جمهوری اسلامی توضیحاتی داد او در بخشی از این مصاحبات خود گفت: «علی‌رغم اهدافی که ملت به پا خاسته ایران، برای تحقق آن، از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به قیمت خون هزاران فرزند برومندش بها داده‌بود، می‌رفت تا گرفتار حاکمیتی شود که این بار با تزویر و نیرنگ آخوندی، به نام شریعت و دین و مذهب، با چماق تکفیر، قصد جان آزادی‌خواهانی را کرده‌بودند که سالیان درازی، برای آزادی و رهایی از تحجر و واپسگرایی در مبارزه بودند. هنوز در گوشم صدای بانوانی طنین‌انداز است که در تظاهرات سال ۱۳۵۸، علیه حجاب اجباری، فریاد می‌زدند و در آن مقطع زمانی، تنها مورد حمایت سازمانهای مترقی، واقع شدند. به یاد دارم، مخالفت سازمانهای مبارز را با قانون اساسی خود ساخته‌ی خمینی و اصل ولایت فقیه، که در حقیقت استمرار یک حکومت خون‌ریز مذهبی بود. به یاد دارم سرکوب و وحشیانه راهپیمایی مسالمت‌آمیز هزاران مجاهد و هواداران جریان‌های آزادی‌خواه را که توسط مزدوران خمینی، در کف خیابان‌های تهران به خاک و خون کشیده‌می‌شد. به یاد دارم، اعدام‌های گروهی جوانان دختر و پسری را که حتی در شکنجه‌گاه‌های رژیم خمینی، لب باز نکردند، حتی حاضر به افشای نامشان هم نشدند. چرا نبایستی من و یا هر انسان آزاده‌ای، از چنین جریان‌های هواداری نکنیم، من با هواداری از سازمان مجاهدین خلق ایران، برای کسب آزادی به سرقت رفته ملتی که سالیان درازی است، برای رسیدن به آزادی و تجدد می‌جنگند، مشارکتی فعال داشتم و دارم.» سال ۱۳۶۵، فریدون ژورک بعد از آزادی از زندان اوین، با نوشتن فیلمنامه‌ای به نام «تشکیلات» قصد ساختن فیلمی را داشت، که با مخالفت معاونت امور سینمایی وزارت ارشاد مواجه شد و رسماً به او ابلاغ گردید که تنها به لحاظ تخصص و استودیوی مجهزی که دارد، تنها مجاز به فعالیت در بخش تکنیکی سینما بدون دخالت در امور فرهنگی، البته با نام مهدی ژورک نه فریدون است. در

پایان، با حذف نام فریدون ژورک و معرفی منوچهر مصیری به عنوان کارگردان و فریدون ربیعی در مقام تهیه کننده، با دخالت معاونت امور سینمایی، حاضر به صدور مجوز پروانه ساخت فیلم شدند، قبلاً منوچهر مصیری در پرونده ارسالی جهت صدور پروانه ساخت به عنوان دستیار کارگردان و فریدون ربیعی، به عنوان مدیر تولید، معرفی شده بودند سازمان سینمایی ژورک را معاونت امور سینمایی، رسماً منحل اعلام کرد.

فیلم «تشکیلات» اولین کار فریدون ژورک بود که بعد از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، تولید شد و در سینماهای کشور بدون ذکر نام سازنده‌ی واقعی آن، به نمایش درآمد. او پس از آزادی از زندان مجدداً در صنعت فیلم سازی مشغول شد تا این که در سال ۱۳۶۵ از طرف وزارت ارشاد به استودیوی وی حمله شد؛ همه فیلم‌های وی را آتش زدند.

فریدون ژورک در سال ۲۰۰۲، ناچار به جلا‌ی وطن شد؛ در این سفر ناخواسته همسرش مرجان همراه او بود. اولین کار سینمایی او در آمریکا، تولید فیلم مستند داستانی «حمل و نقل در ایران» بود. این فیلم قیاس دو جریان تراک‌رانی (کامیون‌رانی) در جاده‌های ایران و آمریکا و برخورد حکومت گران رژیم با سندیکا و رانندگان کامیون است. این فیلم در سال ۲۰۰۶ از طریق دو تلویزیون آمریکایی و چندین رسانه‌ی تصویری در لس آنجلس، بارها پخش گردید. فریدون ژورک در سال ۲۰۱۰، تصمیم به تهیه‌ی فیلمی بر اساس فاجعه‌ی قتل عام زندانیان سیاسی گرفت که به فرمان خمینی در تابستان سال ۱۳۶۷، در زندان‌های سراسر ایران، پنهان از دید جهانیان اعدام شدند. جنایتی که رژیم آخوندی جهت پنهان کردن آن در طی ۲۰ سال نهایت تلاش خود را کرده بود، فاجعه‌ای که مشابه آن تنها در جنگ جهانی دوم، به نام هولوکاست اتفاق افتاده است. در تهیه‌ی این فیلم، تعدادی از زندانیان سیاسی پناهنده در سراسر جهان، به‌ویژه بازماندگان و وابستگان قربانیان این جنایت ضدبشری، مشارکتی در حد توان مالی محدود خود داشتند.

### مرجان همسر فریدون ژورک

شهلا صافی ضمیر معروف به «مرجان» همسر فریدون ژورک هنرپیشه و خواننده معروف که در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ با کمتر از ۳۰ سال سن در زندگی هنری خود مشهور و سرشناس بود. وی پس از انقلاب برای نخستین بار در سال ۱۳۵۹ به‌خاطر اجرای ترانه‌ای بازداشت و زندانی شد. دومین دستگیری وی در تیر ۱۳۶۱ به جرم هواداری از سازمان مجاهدین خلق ایران بود که تا سال ۱۳۶۹ در زندان اوین محبوس بود. او در سال ۲۰۰۶ میلادی از ایران خارج و راهی آمریکا شد. مرجان در مصاحبه‌ای که از شبکه تلویزیون، سیمای آزادی پخش شد درباره‌ی بازداشت

خود و همسرش فریدون ژورک گفت: «از اوایل سال ۱۳۵۹ به جمع هواداران سازمان مجاهدین خلق پیوستم و در همین رابطه در ۱۶ تیر ۱۳۶۱ در خانه‌ی خود دستگیر شدم.» او در همین مصاحبه گفته بود که پس از آزادی از زندان «۱۷ سال تمام ممنوع‌الخروج بوده‌است.»

مرجان پس از خروج از ایران از فعالان مخالف حکومت ایران بود و به هواداری از سازمان مجاهدین خلق ایران به فعالیت پرداخت. او در سوم ژوئن ۲۰۱۵ در مصاحبه‌ای گفت: «تصمیم گرفتم مبارزه کنم چون من حق داشتم در مملکت خودم آزاد زندگی کنم...» «می‌خواهم هنرم را وقف مقاومت برای آزادی میهن و خلق ستم‌دیده و محروم ایران کنم.» مرجان در ۱۷ خرداد ۱۳۹۹ در ۷۲ سالگی بر اثر ایست قلبی در پی یک عمل جراحی درگذشت. وی در آرامگاه پاسیفیک ویوو مموریال پارک در نیوپورت بیچ کالیفرنیا (واقع در ساحل ایالتی کورونا دل مار) به خاک سپرده شد. او واپسین سال‌های عمر خود را در لس آنجلس گذراند.



شهلا صافی (مرجان)

## پیشینه محمود احمدی‌نژاد و دست داشتن او در ترورهای برون مرزی

محمود احمدی‌نژاد متولد ۱۳۳۵ در بخش آرادان از توابع گرمسار در استان سمنان است. به گفته‌ی وی پدرش آهنگر بود و هفت فرزند داشت. محمود احمدی‌نژاد، که چهارمین فرزند خانواده است به همراه خانواده در سن یک‌سالگی به تهران آمدند و ساکن تهران شدند. در تصاویری که از صفحه آخر شناسنامه محمود احمدی‌نژاد منتشر شد، توضیحاتی در مورد تغییر نام خانوادگی وی دیده می‌شود. رابرت تیت، خبرنگار روزنامه گاردین نوشت که نام خانوادگی قبلی او «صبورچیان» بوده است. داوود احمدی‌نژاد برادر او نیز در مصاحبه خود با روزنامه شرق اعلام داشت که نام خانوادگی آن‌ها صباغیان بود. خود او نیز در مصاحبه‌اش در مقابل سؤال ارد شیر احمدی درباره‌ی نام خانوادگی خود اظهار داشت که صباغیان نام فامیلی آن‌ها بود نه صبورچیان. دلیل انتخاب صباغیان را هم بخاطر شغل پدر بزرگ خود که رنگرز بود عنوان نمود.

احمدی‌نژاد در سال ۱۳۵۴ برای تحصیل در مهندسی راه و ساختمان وارد دانشگاه علم و صنعت ایران شد. پس از انقلاب ۱۳۵۷، به عنوان نماینده علم و صنعت در جلسات انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها شرکت می‌کرد. او تحصیلات خود را در این دانشگاه تا اخذ دکترای مهندسی عمران ادامه داد و در سال ۱۳۶۸ به عضویت هیئت علمی دانشگاه علم و صنعت ایران درآمد. در دهه‌ی شصت فرمانداری ماکو و خوی را بعهده داشت. در سال ۱۳۷۲ به عنوان اولین استاندار اردبیل منصوب شد تا ۱۳۷۶ این سمت را بعهده داشت. در سال ۱۳۷۹ برای نمایندگی ششمین دوره مجلس شورای اسلامی از تهران نامزد شد که پیروز نشد. سال ۱۳۸۲ به عنوان شهردار تهران برگزیده شد، در این مقام در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری ایران شرکت کرد و در سوم تیر ۱۳۸۴ در دور دوم از این دوره با کسب ۱۷ میلیون رأی، با ۲۶٪ اختلاف نسبت به رقیب خود اکبر هاشمی‌رفسنجانی پیروز شد.

احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۸، در پی انتخاباتی مناقشه‌برانگیز با ۲۴ میلیون و ۵۹۷ هزار رأی، ۲۹٪ درصد اختلاف نسبت به نامزد بعدی یعنی میرحسین موسوی، پیروز شد و برای دومین بار به ریاست جمهوری رسید. از جمله اقدامات احمدی‌نژاد در دوره‌ی ریاست جمهوری، اجرای طرح تحول اقتصادی بود که طبق آن سوخت سهمیه‌بندی شد، یارانه‌های سوخت، آب، برق و مواد غذایی تدریجاً حذف و به‌طور نقدی به مردم پرداخت گردید. از دیگر اقدامات او پروژه‌ی مسکن مهر، به منظور خانه‌دار کردن خانواده‌های کم درآمد بود. در دوره‌ی ریاست جمهوری او روابط با



کشورهای در حال توسعه بر کشورهای توسعه یافته اولویت یافت و برنامه‌ی هسته‌ای ایران با وجود فشارهای بین‌المللی که منجر به اعمال تحریم‌های اقتصادی شورای امنیت، آمریکا و اروپا علیه ایران شد، به پیش برده شد.

### سوزن به احمدی نژاد به خاطر شرکت در ترور قاسملو و ترور های برون مرزی سپاه

پس از آنکه پیتر پلز سخنگوی حزب سبز اتریش اعلام کرد که احمدی نژاد در ترور عبدالرحمان قاسملو دیرکل حزب دموکرات کردستان ایران در وین نقش داشت، سخنگوی وزارت کشور اتریش اعلام کرد که تحقیقاتی را در این زمینه آغاز خواهد کرد، البته این موضوع توسط دو نفر از چهره‌های اطلاعاتی اصلاح طلب، سعید حجاریان و علی ربیعی (عضو شورای عالی امنیت ملی) تکذیب شد.

بنا به گفته‌ی عبدالرضا داوری مشاور مطبوعاتی دولت احمدی نژاد، او در چندین قتل برون مرزی و همچنین در قتل دکتر کاظم سامی در ایران شرکت داشت. در مورد قتل دکتر کاظم سامی به طور مفصل در کتاب نسل کشی ایرانیان شرح داده شده‌است.



محمود احمدی نژاد

## بررسی اتهام شرکت احمدی نژاد در گروگانگیری و کشتار مخالفان و فعالان سیاسی

بسیاری از سایت‌های اینترنتی و افرادی که از دوره‌ی فعالیت‌های احمدی‌نژاد آگاهی دارند، به این نکته اشاره کرده‌اند که آقای احمدی نژاد در قتل دکتر سامی وزیر بهداری بازرگان، مستقیماً شرکت داشت، بعدها این پرونده توسط قوه‌ی قضائیه مختومه اعلام شد. زمانی که ایشان می‌خواست تصدی شهرداری تهران را بعهده بگیرد وزارت اطلاعات خاتمی اعلام کرد که ایشان پیشینه‌هایی دارد که بهتر است به این پست منصوب نشود. حمید رضا آصفی سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی در جلسه‌ی هفتگی با خبرنگاران، اتهام‌های مطرح شده علیه محمود احمدی‌نژاد، از جمله مشارکت وی در ماجرای گروگانگیری در سفارت آمریکا در سال ۱۹۷۹، مشارکت او در قتل عبدالرحمن قاسملو و چند تن از یاران وی در اتریش را دروغ ناشی از فضاسازی‌های غرب علیه رئیس‌جمهور منتخب ایران دانست.

علی کشتگر فعال سیاسی در پاریس گفت: آنچه مسلم است و نمی‌شود انکار کرد اینست که آقای احمدی‌نژاد یکی از کادرهای مهم سپاه و بسیج بود، باید گفت احمدی‌نژاد در دو دهه‌ی گذشته در سایه و تاریکی کار می‌کرد. آقای احمدی‌نژاد در قتل دکتر سامی شرکت داشت. ضمناً گفته می‌شود که آقای احمدی‌نژاد در اعدامها و حتی تیر خلاص زدن و همچنین در قتل‌های سیاسی دیگر در ایران شرکت داشت او در قتل دکتر قاسملو هم بطور غیرمستقیم شرکت داشت.



محمود احمدی‌نژاد

## جنایتهای پاسدار هزار تیر، احمدی‌نژاد از زبان شاهدان عینی در شکنجه‌گاههای سراسر ایران

شورای ملی مقاومت ایران، پس از روی کار آمدن پاسدار احمدی‌نژاد، بر اساس شهادتهای مختلف زندانیان سیاسی، که سالها در زندانها و شکنجه‌گاههای سراسر ایران، از نزدیک سبانه‌ترین شکنجه‌های پاسداران و بازجویان رژیم را تجربه کردند و شاهد تیرباران هزاران تن از فرزندان پاک این میهن در زندانها بودند اطلاعاتی را منتشر کردند. پاسدار جنایتکاری که مستقیماً دست‌اندرکار سرکوب و شکنجه و ترور بود، احمدی‌نژاد کسی که هزار تیر خلاص به تیرباران شدگان زده و به پاسدار هزار تیر معروف است. به‌دستور خامنه‌ای او را از صندوقهای رأی‌سازی برای پست ریاست‌جمهوری رژیم بیرون آوردند. البته این دژخیم بیرحم در کمال دجالگری خود را یک معلم معرفی کرد که آزارش به مورچه هم نرسیده است. وی در جریان یک سخنرانی که در تاریخ پنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۵ از تلویزیون رژیم پخش شد گفت: «احمدی‌نژاد یک معلم مدرسه و بسیار هم صلح‌دوست است. تا امروز هم آزارش به یک مورچه نرسیده و انشاءالله به هیچ جاندار و بی‌جان هم نخواهد رسید».

اگرچه جنایت، قتل، شکنجه و کشتار جزء ذاتی این رژیم و سردمداران آن است، طبیعی است که آنها به‌رغم این گونه دجالگریهای مافوق تصور از میان جانی‌ترین مهره‌ها انتخاب شوند، اما شهادتهای شماری از زندانیان که خود شخصاً شاهد جنایات پاسدار احمدی‌نژاد در زندان اوین بودند، صحنه‌های دیگری از جنایات پاسدار هزار تیر، شکنجه‌گر جلاد زندانهای رژیم را افشا کرد، پاسدار هزار تیری که از اسامی مستعار متعدد در شعبه‌های مختلف بازجویی و شکنجه استفاده می‌کرد. مثلاً به گفته‌ی زندانیان سابق، او در شعبه‌ی چهار زندان اوین، نام خودش را گلپایگانی گذاشته بود که بازجویان به او گلپا می‌گفتند و در بند ۲۰۹ و بهداری خود را میرزایی، دکتر یا مهندس میرزایی نامیده بود، در میان دژخیمان کسانی بودند که به لحاظ ویژگیهای فردی از شکنجه کردن و جان دادن انسانهای دربند لذت می‌بردند آنها در رأس دژخیمان قرار می‌گرفتند و از سوی ولی فقیه، مقام و منصبهای بالاتری به‌دست می‌آوردند. محمود احمدی‌نژاد یکی از این دژخیمان بود که اظهارت زندانیان سیاسی در این باره قابل توجه است.

**حمید اکبریان:** بازجوی من پاسدار هزارتیر احمدی‌نژاد بود، آن موقع با نام مستعار میرزایی خودش را معرفی می‌کرد. اکبریان در جای دیگر می‌گوید: پدر پیری را که بیش از شصت سال سن داشت به اتاق شکنجه آورده بودند وی قدی کوتاه و هیكلی لاغر و به‌شدت نحیف داشت که به‌تازگی در خانه مسکونی‌اش دستگیر شده بود

میرزایی (پاسدار احمدی نژاد) از او اطلاعات فرزندش را می‌خواست آن پدر به‌طور مستمر تکرار می‌کرد که ماههاست از فرزندش خبر ندارد. ولی پاسدار احمدی نژاد پشت سرهم از او سؤال می‌کرد و آدرس پسرش را می‌خواست. نهایتاً گفت یا حرف می‌زنی یا به حرفت می‌آورم. هرچه آن پدر پیر می‌گفت که اطلاعی ندارد دست از سر او بر نمی‌داشت. او را روی تخت شکنجه و سوط اتاق خواباند و چندین ضربه مستمر کابل به او زد. با هر ضربه، صدای فریاد دلخراش پدر پیر بلند شد و تا مغز استخوان رسوخ می‌کرد. طولی نکشید که پدر از هوش رفت و وضع جسمی وی چنان وخیم شد که دیگر نتوانستند شکنجه را ادامه دهند او را با همان حال از اتاق شکنجه بردند.

**بهمن جنت صادقی:** در پنجم مهر ماه سال ۱۳۶۰ (۲۷ سپتامبر ۱۹۸۱) زندانیان سیاسی را که در صفهای سی نفره تقسیم کرده بودند تا جلو چشم ما تیرباران کنند، احمدی نژاد که او را میرزایی صدا می‌کردند و سر جوخه اعدام به نام مجتبی، به زندانیان تیر خلاص زدند.

**حمید حبیبی:** احمدی نژاد در سال ۶۱ به اسم مستعار میرزایی بازجویی از مجاهدین را عهده‌دار بود حتی شبهای جمعه که سایر بازجوها کار را تعطیل می‌کردند او برای ایذاء بیشتر در زندان کار بازجویی و شکنجه را ادامه می‌داد.

**یوسف پورا صغریان:** «در بند ۲۰۹ زندان اوین بودم، طی ۱۶ هفته‌ای که جهت بازجویی می‌رفتم شاهد سه مورد اعمال شکنجه‌های فجیع توسط بازجو میرزایی (احمدی نژاد) بودم»

پاسدار جنایتکار احمدی نژاد از زجر کشیدن زندانیان و مخالفین نظام لذت می‌برد و همواره در پی کشف روشهای جدید شکنجه بود. شمار روشهای شکنجه در سیاهچالهای آخوندها به بیش از ۱۷۰ نوع می‌رسد. حمید حبیبی در اینباره می‌گوید:

«یک روز صبح وقتی محمدرضا نوری را به سلول برگرداندند، تمام لباسش خونی بود از شدت درد اجازه نمی‌داد کسی به بدنش دست بزند. وقتی پیراهنش را در آوردیم دیدیم که تمام بدنش آثاری مثل ضربات چاقو دارد. نمونه این نوع شکنجه را تا آن زمان ندیده بودیم. محمدرضا گفت «بازجو یک چیزی مثل ناخن گیر ولی بزرگتر در دستش بود که گوشت و پوست را با هم می‌برید.» گفته می‌شد این شکنجه ابداعی احمدی نژاد بود»

شکنجه اعضای خانواده در برابر هم برای شکستن روحیه‌ی زندانی یکی دیگر از آنها بود، به این صورت که اعضای خانواده را در برابر چشمان یکدیگر شکنجه می‌کردند، شکنجه‌ی کودک در برابر چشمان مادر یا پدر، شکنجه‌ی زن یا مرد در برابر چشمان همسرش، از جمله روشهای ضدانسانی شکنجه است که در طول تاریخ تنها برخی از

دیکتاتورها آن را به کار برده‌اند. اما این شکنجه‌ها در رژیم آخوندی به گونه‌ای بسیار گسترده استفاده می‌شود. از این ضدانسانی‌تر هتک حرمت زن در برابر همسرش می‌باشد که به گفته‌ی زندانیان سیاسی، پاسدار احمدی‌نژاد در این نوع جنایت استاد بود.

یوسف پورا صغریان از زندانیان سیاسی که خود سالها در زندان اوین بود در این باره می‌گوید: «من در آن زمان در بند ۲۰۹ زندان اوین بودم و طی ۱۶ هفته‌ای که جهت بازجویی می‌رفتم شاهد سه مورد اعمال شکنجه‌های فجیع توسط بازجو میرزایی (احمدی‌نژاد) بودم. مورد اول و دوم آن مربوط به زوج جوانی به نام نسیرین و محمد جنگزاده بود. میرزایی (احمدی‌نژاد) با شلاق زدن از خانمی به نام نسیرین و همسرش محمد جنگزاده می‌خواست اطلاعات بگیرد. میرزایی (احمدی‌نژاد) به همراه یک دژخیم دیگر که سلمان صدایش می‌کردند، نسیرین را جلوی همسرش تحت شکنجه و آزار و اذیت‌های بیشرمانه قرار می‌داد تا روحیه هر دوی آنان را بشکند و به این وسیله آنان را وادار به اعتراف نماید. این زوج با پرونده‌ای که احمدی‌نژاد برایشان ساخت به جوخه تیرباران سپرده شدند».

گاهی اوقات زندانیان در زیر شکنجه جان خود را از دست می‌دادند، پایان دادن به زندگی مبارزین در زیر شکنجه امری معمول در شکنجه‌گاه‌های رژیم آخوندی است که این اعمال شنیع براساس فتوای خمینی جلاد و حاکم شرع‌های جنایتکار او انجام می‌شود. حمید حبیبی در این باره می‌گوید: «بعد از دستگیری در یکی از روزهای سال ۱۳۶۰ زمانی که در شعبه‌ی چهار اوین بازجویی می‌شدم. شاهد بودم خانمی که او را با اسم کوچک پروانه صدا می‌کردند توسط دو نفر از بازجویان شعبه چهار با نام‌های گلپا (احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور) و بازجوی دیگری به نام مجیدی مورد شکنجه‌های بیشرمانه و وحشیانه قرار دادند. احمدی‌نژاد و همدست او کار بازجویی از این خانم را که صبح همان روز دستگیر شده بود، حوالی عصر شروع کردند و تا نیمه‌های شب بی‌وقفه ادامه دادند. مرا بعد از چند ساعت اول از اطاق شکنجه بیرون بردند ولی از پشت در شعبه کماکان صدای ضربات شلاق (کابل)، ناله و فریاد آن خانم را می‌شنیدم. بعد از چند ساعت گلپا (احمدی‌نژاد) سراسیمه از اطاق شکنجه بیرون آمد و به سمت یکی از اطاقها رفت و بعد از مدت کوتاهی همراه یک نفر دیگر وارد اطاق شکنجه شدند. از پشت در صدای دعوا و جرّ و بحث بازجوها می‌آمد ولی دیگر صدایی از آن زن به گوش نمی‌رسید. مشخص بود که آن خانم را زیر شکنجه کشته‌اند. سپس با آوردن برانکارد پیکر بی‌جان وی را از اطاق شکنجه خارج کردند».

حمید اکبریان که چهار سال را در زندان اوین و در زیر شکنجه گذرانده بود نمونه‌هایی از شکنجه‌های بی‌سابقه در مورد نوجوانان کمتر از ۱۸ سال را نیز به صراحت بیان می‌کند:

«یکبار نیمه‌های شب بود که در اطاق شکنجه بهم کوبیده شد پسر جوانی حدود ۱۶ تا ۱۷ ساله را به وسط اطاق پرت کردند. وی نیمه برهنه بود و از نیم تنه به بالا لباسی به تن نداشت، پاسدار احمدی نژاد با یک شلنگ قوی پلاستیکی که قطر آن بیش از یک اینچ و مثل کابل ولی با انعطاف بیشتر بود وی را به شدت مورد شکنجه قرار داد، با هر ضربه‌ای که آن شی سنگین بر پیکر این نوجوان فرود می‌آوردند اثر آن بر روی بدن، سینه و پشت وی به صورت یک خط کلفت و قرمز در لحظه ظاهر می‌شد، در فاصله‌ی کوتاهی بعد از ده تا بیست ضربه، دیگر جای سالمی روی بدن وی باقی نمانده بود. این نوجوان را به شدت تحت فشار و شکنجه قرار داده بودند تا اطلاعات مربوط به دیگر هم‌زمان خود را لو بدهد، ولی به دلیل پایداری این نوجوان، شکنجه‌گران به‌رغم تمام سعی خود به چیزی نرسیدند هرچند با تمام قوا سعی در شکستن وی داشتند ولی در نهایت مجبور شدند پیکر نیمه‌جان وی را که بعد از مدت کوتاهی که به شدت ورم کرده و سرخ شده بود از اطاق شکنجه ببرند».

حمیدرضا اکبریان در مورد نمونه‌ی دیگری از جنایت دلخراش، پاسدار احمدی نژاد می‌گوید: «زن جوان ۲۵ ساله‌ای بود که یک کودک شیرخوار داشت و فرزند کوچک او هم در همان جا در راهرو داد سرا پشت اطاق شکنجه روی زمین رها شده بود. مادر وی را کشان کشان به اطاق شکنجه آوردند بعد از بستن وی به تخت شکنجه شروع به زدن وی با کابل کردند او به طور مستمر نام حضرت فاطمه زهرا را فریاد می‌زد و می‌گفت «یا فاطمه!» فریادهای او که به شدت همراه با ضربات کابل که پاسدار هزار تیر بر پیکر وی می‌کوبید، در شکنجه‌گاه طنین می‌انداخت با صدای شیون کودکش در هم می‌آمیخت. بعد از این که نتوانستند فریادهای یا فاطمه او را ساکت کنند، یکی دیگر از شکنجه‌گران وارد شد و بر پشت او نشست و دستمالی بزرگ را در دهان او فرو کرد تا مانع از فریادهای او شود. شکنجه ادامه داشت تا جایی که خون از پای زندانی جاری شد، موقتاً از شکنجه او دست کشیدند».

بهمن جنت‌صادقی که در سال ۱۳۵۹ دستگیر و در زندان اوین بود به یکی از جنایات ضدبشری پاسدار هزار تیر احمدی نژاد، در تیر خلاص زدن به شمار زیادی از زندانیان سیاسی در یک شب، اشاره می‌کند: «پنجم مهر سال ۱۳۶۰ بود، من در زندان اوین بند یک طبقه بالا اطاق شماره شش بودم. حوالی چهارم تیر ماه، محمود احمدی نژاد که در زندان او را میرزایی صدا می‌کردند، دریچه اتاقها را باز می‌کرد، و چیزی به زندانیان می‌گفت، بعد از باز کردن دریچه اتاق ما با یک حالت لرزان و ترسان گفت برای هر کدام از این اتاقها یک نارنجک کنار گذاشته‌ایم، و بلافاصله دریچه را بست و رفت».

ما از اتفاقات بیرون خبر نداشتیم، ولی از رفت و آمدها و جست و خیز پاسداران در محوطه زندان و بالای ساختمان و روی پشت بام فهمیدیم، که در خارج از زندان خبرهایی هست. صدای شلیک و تیراندازی را می شنیدیم، ساعت چهار بعد از ظهر بود، پاسدار هزار تیر محمود احمدی نژاد، به همراه یک بازجوی دیگر به نام مصطفی رمضانی و یک پاسدار شکنجه گر بند، به نام محسن درِ اتاق ما را باز کردند، سه نفر از زندانیها از جمله من را جدا کردند، همین که درِ اتاق را بستند، چشمبندمان را زدند و ما را زیر ضربات مشت و لگد قرار دادند، به حدی که ما تعادلیمان را از دست دادیم، ما را از توی بند کشان کشان به زیر هشت (اتاق نگهداری بند) بردند. بازهم آنجا پاسدار میرزایی (احمدی نژاد) من را زیر مشت و لگد گرفت و به داخل یک اتاق چهار در چهار، پشت اتاق نگهداران و پاسداران بند پرتاب کرد. بعد از دقایقی صدایی شنیدم که از من می پرسید جرمت چیست، فهمیدم آخوند گیلانی است. گفتم فروش نشریه. گیلانی گفت کی دستگیر شدی، گفتم سال ۵۹، همان موقع صدای لاجوردی را شنیدم که بلافاصله گفت: «مصاحبه می کنی یا نه؟» لاجوردی همیشه منتظر مصاحبه بود. بعد وقتی به لاجوردی اعتراض کردم برگشت رو به میرزایی که همین پاسدار احمدی نژاد باشد، گفت ما با اینها کار داریم، این منافق را بیرون ببرید.

من را به راهرویی بردند که ابعادش حدود صد متر در سه متر بود، تعداد زیادی زندانی در این راهرو نشسته بودند، در فرصتی که پاسداران زندان ندیدند، چشمبندم را مقداری بالا زدم. دیدم که دو طرف راهرو زندانیان زیادی با چشمبند نشسته اند، تعدادی هم که شکنجه شده بودند، روی زمین دراز کشیده بودند. هر لحظه به تعداد نفرات اضافه می شد. دنبال دو نفری بودم که از سلول، ما را باهم آورده بودند، می خواستم بدانم که آیا آنها از این نفرات کسی را می شناسند یا نه؟

ناگهان یکی از بچه هایی را که در خارج از زندان می شناختم، به نام وحید را دیدم، خودم را به بهانه ای به او رساندم. وقتی خودم را به او شناساندم، خبرهای بیرون از زندان را برایم گفتم حدود ساعت هشت شب بود که همه سی نفر را به صف کردند. من در صف پشت سر وحید بودم. وقتی از ساختمان و محل بندهای زندان اوین خارج شدیم، وارد محوطه زندان شدیم ما را به طرف پشت بند یک بردند، من که از سال ۵۹ در زندان بودم و آنموقع بدون چشمبند تردد می کردم، آنجا را خوب می شناختم، وقتی پیچیدیم پشت بند یک، احساس کردیم که دیگر اعدام قطعی است. یکی از بچه ها با صدای بلند شروع به خواندن دعا کرد پاسدار احمدی نژاد که کنار صف ما حرکت می کرد، زندانیان را با کابل می زد. از هیچ اذیت و آزاری علیه زنان و مردان زندانی کوتاهی نمی کرد.»

## اوغور مومجو

اوغور مومجو Uğur Mumcu روزنامه‌نگار لائیک در روزنامه‌ی جمهوریت و نویسنده مترقی ترکیه بود که در ۲۴ ژانویه‌ی ۱۹۹۳ (۱۳۷۱) در استانبول ترور شد.

«مومجو» در سالهای فعالیتش مقالات و تحقیقات زیادی در مورد فعالیتهای مافیای روسی و اروپای شرقی فروش اسلحه و روابط پ.ک.ک با اسرائیل نوشت ولی افشای گروههای اسلامی سنی و شیعه که در ترکیه فعال بودند باعث ترور او شد. زمانیکه او می‌خواست از خانه‌اش برای عیادت یک دوست بیمار به بیمارستان برود، با انفجار بمبی، ترور شد. سازمان‌های تروریستی تحت رهبری جمهوری اسلامی در سالهای گذشته، در خاک ترکیه ده‌ها ترور و جنایت را سازمان دادند. یکی از آنها، ترور اوغور مومجو بود او بر اثر انفجار بمبی که در ماشین‌اش کار گذاشته شده بود به طور وحشیانه‌ای به قتل رسید. کارشناسان اعلام کردند بمبی که در ماشین اوغور مومجو کار گذاشته بودند از نوع C-4 پلاستیکی بود که فقط در اختیار دولت‌ها و ارتش آنان قرار دارد، تهیه‌ی این بمب برای گروهها تقریباً غیرممکن است. بعد از ترور اوغور مومجو، حرکت وسیعی در ترکیه به وجود آمد که در آن صدها هزار نفر، جمهوری اسلامی ایران را محکوم کردند. این اعتراضات زمانی شدت گرفت که «سازمان حرکت اسلامی» ترور مومجو را بعهدہ گرفت.

اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های سیاسی، شخصیت‌ها و مخصوصاً اتحادیه روزنامه‌نگاران این ترور را به شدت محکوم کرده به دولت هشدار دادند، چنانچه دولت تروریست‌ها را پیدا نکند و افکار عمومی را از تلاش‌های خود در این زمینه آگاه نسازد، دولت در ردیف اول اتهام قرار خواهد گرفت. در اثر فشار اجتماعی دولت مجبور شد در پارلمان، وزارت کشور، پلیس مخفی و شهربانی کمیسیون‌های ویژه‌ای را برای پیگیری واقعه ترور مومجو دایر نماید. مخصوصاً شعارهایی که در این تظاهرات عظیم علیه جمهوری اسلامی ایران و مذهب شیعه دادند، دولت را مجبور کرد که با احتیاط و محافظه‌کاری تمام اعلام نماید، «در پشت وقایع اخیر و ترورهای سال‌های پیش جمهوری اسلامی ایران قرار دارد.»

پلیس ده‌ها نفر را در این رابطه دستگیر کرد. یکی از افراد دستگیر شده بنام «شنول دوریم» عضو شبکه اسلامی معروف به «جوخه مرگ» بود. پلیس در جستجوی منزل این فرد، سلاح‌هایی از قبیل کلاشینکف، هفت تیر،



تفنگ‌های دوربین‌دار، بمب‌های مختلف و همچنین گلوله‌هایی که در ترور، دورسون و امچ به کار برده شده بود را کشف کرد. پلیس در مورد این شخص اظهار نظر کرد که وی محمدرضا تبریزی، تروریست معروف جمهوری اسلامی است که در چندین ترور دست داشت.

بنا به نوشته‌ی روزنامه‌های ترکیه، پلیس مخفی «میت» ترکیه در پیگیری پرونده‌ی قاتلین اوغور مومجو، سه نفر را دستگیر کردند، آن‌ها در بازجویی‌های اولیه به رابطه خود با پلیس مخفی ایران ساواما اعتراف کردند. در مخفیگاه این سه تن تعداد زیادی اسلحه، مهمات و انواع مواد منفجره کشف شد. این سه نفر از اعضای فعال حزب اسلامی ترکیه، حزب اسلامی کردستان و سازمان حزب‌الله بودند که فعالیت آن‌ها مسلحانه و هدف آن‌ها برپایی حکومت جمهوری اسلامی شبیه جمهوری اسلامی ایران بود. به همین خاطر این سازمان‌ها از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران، مورد حمایت مادی و معنوی قرار می‌گرفت.

چند روز بعد از ترور مومجو، چهار تروریست دیگر قصد داشتند یکی از سرمایه‌داران ترکیه را ترور کنند، ولی از آنجایی که وی با ماشین ضد گلوله حرکت می‌کرد و پلیس نیز او را اسکورت می‌کرد این عملیات ناکام ماند و تروریست‌ها فرار کردند. پلیس ردپای یکی از آن‌ها را تعقیب نمود و دستگیر کرد. وی در بازجویی‌های خود به داشتن رابطه با دولت ایران اعتراف نمود و اضافه کرد که عباس قلی‌زاده را آن‌ها دزدیدند و به ایرانی‌ها تحویل دادند آن‌ها نیز بعد از بازجویی او را به قتل رسانده در جنگل حومه استانبول دفن کردند. عباس قلی‌زاده افسر سابق رژیم شاه بود که در سال ۱۹۹۲ در نزدیکی منزلش توسط پنج نفر دزدیده شد. پلیس به محل واقعه رفت و جسدی را از زیر خاک بیرون کشید که دست‌ها و پاها و او را بسته و آلت تناسلی و دماغ او را بریده و ناخن‌هایش را کشیده بودند، بعد از شکنجه‌های زیاد به طرز فجیعی او را به قتل رسانده بودند. پزشک قانونی نیز در معاینه جسد اعلام کرد که مقتول بعد از شکنجه‌های زیاد به قتل رسیده است.



اوغور مومجو، نویسنده و روزنامه‌نگار ترکیه

حدود هفت سال بعد زمانیکه چند تن از اعضای حزب‌الله در ترکیه طی عملیات «امید» دستگیر شدند، بطور اتفاقی ماجرای گذاشتن بمب در خودروی مومجو روشنتر شد. یکی از دستگیر شدگان به دست داشتن در کارگذاری بمب اعتراف و سه عضو سازمان امنیت ایران (ساواما) رو با عکس شناسایی کرد. البته ناگفته نماند که مومجو چندماه قبل از ترور در مورد قاچاق اسلحه به کردستان عراق و نقش ایران و روسیه تحقیق می‌کرد، یک سری سلاح هم کشف شده بود که شماره‌ی سریال آنها دستکاری شده بود. در سال ۱۹۹۳ قرار بود قرارداد انتقال گاز ایران به ترکیه امضا شود که با این ترور امضا نشد. البته مومجو تنها قربانی ترور جمهوری اسلامی نبود.

ترور اوغور مومجو تنها یکی از قتل‌های زنجیره‌ای در دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ میلادی بود. با این حال پس از او افکار عمومی ترکیه با مفهوم جدیدی با عنوان «جنایت‌های حل نشده» آشنا شد که در آن روشنفکران و نویسندگان لائیک، سیاسیون و گاه بالاترین مقام‌های امنیتی در ترکیه ترور می‌شدند، بدون اینکه تحقیقات درباره‌ی این پرونده‌ها به نتایج مطلوبی برسد و یا حتی این اقدامات بتوانند روند این ترورها را متوقف کنند.

پس از وقوع این حادثه، چند گروه مسئولیت این ترور را برعهده گرفتند، که مهم‌ترین آنها گروه جهاد اسلامی بود، که مرکز آن در شهر «البقاع» لبنان بود. این گروه در واقع ائتلافی از گروه‌های اسلام‌گرا بودند که نقطه مشترک همه آنها؛ تاسیس شدن پس از انقلاب اسلامی ایران، شعیه بودن، حمایت شدن از سوی سپاه پاسداران و دریافت آموزش‌های نظامی و عقیدتی از سوی افسران سپاه ایران بود. موازی با این گروه، گروه‌های سنی مذهب در ترکیه نیز وجود داشتند که اهداف مشترکی را پیگیری می‌کردند، مهم‌ترین آنها حزب‌الله بود که عملیات ترور آنها در شرق ترکیه علیه گروه‌های کرد و در غرب این کشور علیه لائیک‌ها صورت می‌گرفت.

در ژانویه سال ۲۰۰۰، با هجوم پلیس به یک خانه تیمی متعلق به نیروهای حزب‌الله ترکیه، سر نخ‌های جدیدی از ترور مومجو بدست آمد، این عملیات نقطه آغازی برای شروع عملیاتی وسیع در سراسر ترکیه بود، که بعدها به «عملیات امید» مشهور شد. پس از پنج سال تحقیق و بررسی و حتی ابطال آرای صادره پیشین توسط دادگاه عالی ترکیه، نهایتاً در دسامبر سال ۲۰۰۵، دادگاه ۱۱ کیفری آنکارا، ایران را در پرونده موسوم به «امید» به عنوان آمر ترور روشنفکران لائیک ترک، معرفی کرد.

در گزارش مربوط به حکم نهایی دادگاه آمده است: «پس از تحقق انقلاب اسلامی در ایران به رهبری آیت‌الله خمینی، برای تثبیت ایدئولوژی در داخل کشور و صدور انقلاب به خارج از مرزها، این کشور مأموریتی جهانی برای رهبری و حمایت از انقلاب‌ها را برای خود تعریف کرد. با این حال نتوانست نسبتی مناسب بین اهرم‌ها و ظرفیت‌های خود با

اهدافش را تعیین کند ترجیح داد به نازلترین و پرسروصداترین پدیده که تروریسم بود روی آورد.» این گزارش با اشاره به استفاده از اهرم ترور در سیاست خارجی ایران و حمایت از گروه‌های تروریستی در ترکیه، تاکید دارد.

جمهوری اسلامی از طریق نیروی سپاه قدس با حمایت‌های مالی و آموزشی از گروه‌های تروریستی مانند «توحید-سلام» که هدف این گروه نیز تأسیس حکومتی اسلامی مانند ایران در ترکیه بود، سعی کردند اشخاصی را که مانع اهداف استراتژیک خود می‌دیدند را از میان بردارند.

این دادگاه در حکم خود به عاملین ترور اوغور مومجو، پرفسور معمر آکسوی، پرفسور احمد تانر کی‌شلالی، دکتر بحریه اوچوک و بسیاری دیگر اشاره کرد که اعضای گروه «توحید-سلام» وابسته به ایران را در چند مورد مسئول بمب‌گذاری در اماکن و خودروهای دیپلماتیک در ترکیه تشخیص داد. دادگاه کیفری ۱۱ آنکارا، با اشاره به حضور فرهان اوزمن متهم ردیف اول در ایران در سال ۱۹۸۸ و فراگیری آموزش‌های نظامی، خصوصاً شیوه‌های ساخت بمب، به مدت ۱۵ روز در کمپی در دامنه کوه البرز، توسط دو عضو سپاه قدس، او را به حبس ابد و سایر متهمان پرونده را به ۳ تا ۱۵ سال زندان محکوم کرد.

پس از ترور اوغور مومجو روابط دو کشور ایران و ترکیه در دوره‌ای روبه‌سردی رفت، حتی قرارداد انتقال گاز ایران به ترکیه، که در آستانه امضا بود، سال‌ها به تعویق افتاد. با این حال پس از صدور حکم دادگاه در ارتباط با این پرونده، در سکوت رسانه‌های دولتی دو طرف، مقامات دو کشور از اظهارنظر جدی در این باره امتناع کردند.



خبر ترور اوغور مومجو در روزنامه ترکیه

## بحریه اوچوک (Bahriye ucok)

درست هشت ماه بعد از ترور «معمّر آکسوی» یکی دیگر از همکاران لائیک سازمان تفکر آتاتورک یعنی بحریه اوچوک (Bahriye Üçok) هنگام باز کردن بسته‌ی پستی حاوی بمب در منزلش کشته شد. او الهیات خوانده بود و مدافع سرسخت لائیسیته در ترکیه بود، زبان عربی و فارسی رو روان صحبت می کرد.



خبر ترور بحریه اوچوک در روزنامه ترکیه

## چتین امچ (Cetin Emec)

در هفتم مارس ۱۹۹۰ تروری مشابه بقیه ترورها در ترکیه انجام شد. چتین امچ (Cetin Emec) روزنامه‌نگار، روزنامه‌ی حریت ترکیه بود که توسط گروه‌های اسلامی مورد حمایت ایران ترور شد. دو نفر در لباس رفتگر او را جلوی منزل شخصی، داخل ماشین به ضرب گلوله ترور کردند. در سال ۲۰۰۰ ضاربان به اعدام محکوم شدند.



چتین امچ

در همه‌ی این ترورها نقش حزب‌الله، جهاداسلامی و عماد مغنیه تردید ناپذیر است. بین سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ بزرگترین وظیفه‌ی منوچهر متکی سفیر ایران در ترکیه، حمایت و ایجاد پوشش برای تروریستهای جمهوری اسلامی و جهاد اسلامی بود.

تعداد جنایات و اسامی کسانی که این ترورها را برنامه‌ریزی و اجرا کردند بسیار زیاد است ولی یک نام اصلاح طلب قابل ذکر در میان آنها وجود دارد. اکبر گنجی که بین سالهای ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹ در مرکز فرهنگی ایران در آنکارا مشغول به کار بود، او قطعا در ترورهای بین این سالها همکاری و اطلاع داشت. در مقطعی هم ریاست این مرکز به عهده‌ی عرب سرخی بود.



از سمت راست، فیض‌الله عرب سرخی، اکبر گنجی

## حکم دادگاه امنیتی ترکیه مبنی بر اینکه «ایران تروریست است»

بنا به گزارش روزنامه‌های ترکیه، دادگاه آنکارا، پس از پنج سال تحقیق و بررسی در مورد پرونده‌ی موسوم به «امید»، روز شنبه ۱۷ دسامبر ۲۰۰۵، رای داد که رژیم جمهوری اسلامی، مستقیماً در ترور روشنفکران لائیک ترکیه، نقش داشت. روزنامه‌ی پرتیراز «حریت» در این مورد نوشت: «ایران مرکز ترورهای اسلامی است.» روزنامه‌ی صباح نوشت: «دادگاه امید، در حکم نهایی خود انگشت اتهام را به سوی ایران نشانه رفته است.» روزنامه‌ی اورنسل نیز نوشت: «واقعیت‌های عملیات «امید»، برملا شد. با حکم نهایی شعبه یازده دادگاه امنیتی آنکارا، روشن شد که ایران، همواره از تروریسم بر علیه ترکیه استفاده کرده است. گروه‌های اسلامی تروریستی، رسماً توسط سپاه پاسداران ایران، آموزش دیده‌اند...» در دادگاه امنیتی آنکارا، گفته شده است که هدف نهایی سازمان‌های اسلامی «توحید سلام» و «ارتش قدس»، یکی است. توحید سلام، در کنار فعالیت‌های اقتصادی، برای فعالیت‌های نظامی نیز زمینه‌سازی می‌کند، اما کسانی که مستقیماً فعالیت‌های نظامی را انجام می‌دهند در درون ارتش قدس قرار دارند. این دادگاه اعلام کرد که کارا حسن کلیچ، محمدعلی تکین، مظفر داغ‌دویرن، فاتح آیدین و محمد شاهین، تروریست‌هایی هستند که به ایران گریخته‌اند. نهایتاً در رابطه با عملیات «امید»، ۱۷ نفر زندانی و ۱۱۱ نفر نیز مورد بازجویی قرار گرفتند.

تحقیقات و بررسی‌های عملیات «امید»، درباره‌ی ترور اوغور مومجو روزنامه‌نگار، پروفیسور احمد تانر کیشلالی، پروفیسور معمر آکسوی و دکتر بحریه اوچوک و... سال‌ها در جریان بود. تاکنون تعدادی از تروریست‌های وابسته به گروه‌های اسلامی ترکیه، که در ایران آموزش‌های تروریستی دیده و با حمایت مالی جمهوری اسلامی به ترکیه اعزام شده‌اند، توسط پلیس ترکیه دستگیر شدند و به روابط خود با رژیم جمهوری اسلامی نیز اقرار کردند. اما ملاحظات و منافع اقتصادی و دیپلماتیک دولت ترکیه، هر بار مانع پیگیری جدی علیه این ترورها می‌شد.

در حکم نهایی دادگاه امنیتی آنکارا، چنین آمده است: «عاملان قتل روشنفکران ترکیه که دستگیر شدند وابسته به دولت جمهوری اسلامی هستند که به طور سازمان‌یافته دست به این قتل‌ها زدند. این دادگاه که ابتدا در شعبه شماره دوم امنیت و سپس در شعبه ۱۱ دادگاه آنکارا به پرونده قتل روشنفکران ملی و لائیک ترکیه رسیدگی می‌کرد، سرانجام حکم نهایی خود را صادر کرد.



دادستان دادگاه آنکارا، در قرائت حکم نهایی گفت: «ایران، از زمان روی کار آمدن آیت‌الله خمینی، به عنوان موسس حکومت اسلامی، نتوانست در سطح بین‌المللی به اهداف خود نایل آید، بنابراین به نازل‌ترین و پرمخاطرترین پدیده که تروریسم است، روی آورد.» در این دادگاه تاکید شد که «جمهوری اسلامی، به طور واضح و آشکار علیه ترکیه، ترور را به کار گرفته، در این میان گروه‌های کوچک اسلامی را ایجاد کردند تا توسط آن‌ها به اهداف خود برسند.»

اواخر ژانویه ۱۹۹۳، روزنامه صباح نوشت: «لانه قاتلین کشف گردید. مسجد ایرانیان که در محله «یشیل دیرک» استانبول قرار داشت از طرف تروریست‌های وابسته به حزب‌الله مورد استفاده قرار می‌گرفت، این مسجد توسط پلیس استانبول بسته شد.»

محمدرضا تبریزی، مسئول عملیاتی «سازمان حرکت اسلامی» در استانبول که از سوی ساواما، پلیس مخفی ایران پشتیبانی و حمایت می‌شد در استانبول دستگیر شد پس از آن معلوم شد که او ترور اوغور مومجو را طرح‌ریزی کرده و بمب را هم او تهیه کرده بود. محمدرضا تبریزی که متخصص ساختن بمب است، به وسیله فردی با نام مستعار «یاشار»، بمب پلاستیکی در ماشین اوغور مومجو کار گذاشته و به آنکارا فرستاده بود. علاوه بر آن افراد عملیاتی این شبکه، یک بمب در طبقه هشتم هتل «عتاب مارمارا» کار گذاشتند.

روزنامه جمهوریت، نوشت: «سرنخ‌های مختلف به دست آمده نشان می‌دهد که ایران در همه آنها نقطه مشترک است. اما در این مورد یک گره وجود دارد، حکومت نمی‌خواهد دولت ایران را به عنوان دولت در مقابل خود قرار دهد. تاثیر دیگری که شک و تردیدها را به سوی دولت ایران متمرکز می‌کند عملکرد دیپلمات‌های ایرانی است. برای نمونه یک دیپلمات ایرانی در ترکیه، درحالی که قصد داشت مجتهدزاده، پناهنده ایرانی را که در صندوق اتومبیل خود مخفی و زندانی کرده بود از ترکیه خارج نماید، در شهر ارزنجان دستگیر شد.»

تلویزیون «اینتر استار» ترکیه طی گزارش خبری خود در فوریه ۱۹۹۳، اعلام کرد که دستگیرشدگان معترف‌اند که دو تن از تروریست‌ها که لباس ماموران پلیس ترکیه را به تن داشتند علی‌اکبر قربانی را ربودند و سپس او را به «یالووا» منتقل کردند پس از آن در یک منزل ویلایی مورد شکنجه‌های شدید قرار دادند. این افراد در بازجویی‌های خود اعتراف کردند که در تهران و قم آموزش‌های ویژه تروریستی دیده‌اند.

در چنین فضایی، عبدالله نوری وزیر کشور ایران، به طور غیرمنتظره‌ای به آنکارا رفت و با عصمت سزگین<sup>9</sup> وزیر کشور و عصمت اینونو، معاون نخست‌وزیر دیدار و گفتگو کرد. سفر نوری، در این وضعیت حساس به ترکیه حساسیت بیشتری را برانگیخت. یکی از روزنامه‌های سراسری ترکیه در این مورد نوشت: «ایران، ترکیه را تهدید می‌کند.» روزنامه حریت، در گزارش خود افزود: «نوری، در دیدار خود با «اینونو» و «عصمت سزگین» گفت زمانی که وزیر کشور ترکیه به ایران آمد آقای رفسنجانی به وی هشدار داده بود که اجازه ندهند تروریست‌ها از خاک کشورشان علیه ایران فعالیت نمایند. او تاکید کرده بود که اگر شما مانع فعالیت این تروریست‌ها نشوید ما جلو آن‌ها را خواهیم گرفت. نوری در این دیدار تاکید کرد، کسانی که علیه ایران فعالیت می‌کنند در ایران پرونده دارند، بنابراین نباید اجازه داده شود آنان به طور آزادانه در اروپا قدم بردارند. آقای عصمت سزگین نیز در این ملاقات با آقای رفسنجانی قولهای زیبایی داده بود. اینونو هم در جواب نوری گفت: «ترور یک امر جنایت کارانه است. ترور یک جرم جنایی است. ما بر علیه ترور هستیم. عین همین موضع را از همسایه‌های خود انتظار داریم.»

در این گفتگوها وزرای دو کشور، گرچه تلاش کردند آداب و رسوم دیپلماتیک را رعایت کنند اما حرف‌های آن‌ها بیان گر وقایعی بود که آنها می‌خواستند با پناهندگان هر دو کشور معامله کنند و علاوه بر آن، اظهارات وزیر کشور ایران، به طور آشکار نشان می‌داد که آن‌ها طراح ترور فعالین مخالف خود در ترکیه و کشورهای اروپایی هستند و ابایی از حرکت تروریستی خود ندارند.

در این میان روزنامه حریت نوشت: «ماموران سازمان پلیس مخفی ایران «ساواما» به سازمان‌های اسلامی در ترکیه کمک می‌کنند تا با عملیات مسلحانه، حکومت اسلامی را در ترکیه برپا کنند. همین روزنامه طی گزارشی در دوم فوریه ۱۹۹۳، نوشت: هفته‌ای که «مومجو» ترور شد، عبدالله نوری وزیر کشور ایران به آنکارا آمد و سپس سفر خود را ناتمام گذاشت و به تهران بازگشت. چنین سفری توجه همه را به خود جلب کرد. در نتیجه سازمان امنیت «میت» ترکیه به طور مخفیانه تحقیقات وسیعی را پیرامون آن آغاز کرد. در هتلی که نوری و دو نفر از همراهان وی اقامت داشتند، دو نفر به آن‌ها پیوستند. پلیس در ادامه تحقیقات خود متوجه شد که این دو نفر در هتل اقامت هیئت ایرانی، نوری را ملاقات کردند و همراه وی به ایران رفتند. همچنین پلیس مشکوک شده بود که آیا یازده نفر پرسنل هواپیمای نوری، که او را به آنکارا آورده بودند در بازگشت نیز باز همان افراد هواپیمای او را هدایت کردند یا آن‌ها نیز در آنکارا جای خود را با افراد دیگری عوض کردند. بر اساس اظهارات عصمت سزگین، وزیر خارجه ترکیه،

<sup>9</sup> Esmat Sezgin

<sup>1</sup> Mustafa ismet inönü

نوری یک روز بعد از ترور مومجو به آنکارا رفت، او قصد داشت در ادامه سفر خود از استانبول دیدن کند. اما وزارت خارجه با زبان دیپلماتیک او را متوجه ساختند که بر اثر ترور مومجو، خشم مردم نسبت به ایران برانگیخته شده است. به همین خاطر احتمال دارد، نوری سفر خود را به استانبول لغو نماید. روزنامه حریت، در گزارش دیگری نوشت، «دولت ترکیه از دولت ایران، خواستار استرداد کسانی شده است که به ایران فرار کرده اند.» این روزنامه افزود «پلیس می کوشد ارتباط چهار ایرانی را که هنگام قتل «مومجو» در ترکیه بودند با این ترور روشن نماید. دو تن از این چهار تن با هواپیمای نوری وزیر کشور به تهران رفتند. اما دو نفر دیگر در یک هتل دستگیر شدند.»

روزنامه حریت، در پنجم فوریه ۱۹۹۳، طی گزارشی پیرامون این وقایع نوشت: «سلیمان دمیرل، نخست وزیر ترکیه، در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که ایران در پشت ترورهای اخیر قرار دارد. سلیمان دمیرل، در این مصاحبه مطبوعاتی گفت: «سر سازمان ترور به ایران می رسد. ترورها را یک سازمان تروریستی به نام «حرکت اسلامی» انجام می دهد که فعالیت خود را از سال ۱۹۸۵ آغاز کرده اند. ما اسنادی در دست داریم که این ادعا را ثابت می کند، سر ترورها به ایران ختم می شود. به همین خاطر نمی توانیم یک چیز ثابت بیان کنیم. آیا در پشت این سازمان تروریستی، دولت ایران به عنوان یک دولت قرار دارد یا نه، هنوز مشخص نشده است. علی رغم این ها معلوم شد که این سازمان جنایات زیادی را در ترکیه مرتکب شده است.»

روزنامه حریت، در ادامه گزارش خود نوشت: «حسن حبیبی، معاون رئیس جمهور ایران، بنا به دعوت قبلی سلیمان دمیرل، قرار است به آنکارا سفر نماید. در این سفر، سلیمان دمیرل لیست ترورهایی را که پلیس مخفی ایران در ترکیه انجام داده است به حبیبی ارائه خواهد داد. از سال ۱۹۸۵، ترورهایی که صورت گرفته و آخرین آن ترور اوغور مومجو لیست شده است.» روزنامه حریت، بخشی از این لیست را به نقل از نخست وزیر بدین شرح انتشار داد:

\* ۱۹۸۵، زیاد سایی، دستیار سر کنسولگری اردن به قتل رسید.

\* ۱۹۸۵، سرهنگ هادی عزیز مرادی یکی از مخالفین دولت ایران به قتل رسید.

\* ۱۹۸۶، سروان بهروز شهوردیلو مخالف دولت ایران به قتل رسید.

\* ۱۹۸۶، چهار نفر از منسوبین حزب الله که قصد داشتند ۹۷۰۵ کیلو مواد منفجره را وارد ترکیه نمایند، دستگیر شدند.

\* ۱۹۸۷، یک ایرانی به نام حسین منصوری که با پلیس مخفی عراق همکاری می کرد به قتل رسید و یک عراقی دیگر بنام مانحال محمد فادل نیز به شدت زخمی شد.

- \* ۱۹۸۸، عبدالله مجتهدزاده در صندوق عقب اتومبیلی در شهر ارزنجان توسط پلیس پیدا شد که ربایندگان آن قصد داشتند او را به ایران ببرند.
  - \* ۱۹۸۸، سکرتر کنسولگری عربستان سعودی بنام عبد یلقان بدوی در آنکارا به قتل رسید.
  - \* ۱۹۹۰، در اتومبیل عبدالرزاق کاشمیری سکرتر کنسولگری عربستان سعودی بمب کار گذاشته شده بود.
  - \* ۱۹۹۰، پروفیسور معمر آکسوی که طرفدار سیستم لائیک بود در آنکارا به قتل رسید.
  - \* ۱۹۹۰، یک گروه که با کنسولگری ایران در ارتباط بودند و قصد داشتند جمهوری اسلامی نظیر ایران نیز در ترکیه به وجود آورند دستگیر شدند.
  - \* ۱۹۹۰، محمدرضا اخوان جم طرفدار مجاهدین خلق ایران در استانبول زخمی گردید.
  - \* ۱۹۹۱، تاسیسات نظامی آمریکا در شهر ازبیر مورد حمله قرار گرفت.
  - \* ۱۹۹۱، الفیصل مسئول تجاری سرکنسولگری عراق زخمی شد.
  - \* ۱۹۹۱، عبدالله حسین الخرابی، سخن گوی سرکنسولگری مصر و یک تن آمریکایی به قتل رسیدند.
  - \* ۱۹۹۲، در اتومبیل مدیر امنیتی سفارت اسرائیل در آنکارا بمب کار گذاشته شد.
  - \* ۱۹۹۲، بر اثر بمبی که در مسجد عثمان کار گذاشته شد خسارت قابل ملاحظه‌ای به وجود آمد.
  - \* ۱۹۹۲، عباس قلی‌زاده یکی از مخالفین دولت ایران در جلو خانه‌اش روده شد.
  - \* ۱۹۹۳، بر اثر انفجار بمبی که در ماشین اوغور مومجو کار گذاشته شده بود مومجو به قتل رسید.
- رسانه‌های ترکیه در هفتم فوریه ۱۹۹۳، گزارش دادند که حکمت چتین، وزیر امور خارجه ترکیه، در اجلاس «اکو» در شهر کویته پاکستان گفت: «اسناد و مدارک از تروریست‌های دستگیر شده بدست آمده که شامل لیستی از افرادی است که قرار است جمهوری اسلامی آنها را ترور کند.» او گفت، لیست مزبور را به وزیر امور خارجه ایران علی‌اکبر ولایتی ارائه داده‌است. این رسانه‌ها اضافه کردند: وقتی حکمت چتین لیست ترورها را به ولایتی ارائه داد و از او در این زمینه توضیح خواست ولایتی سکوت کرد و از پاسخ‌گویی سرباز زد و نهایتاً هیچ جوابی نداشت.

بنا به گزارش روزنامه حریت، بعد از آنکه حسن حبیبی در دهم فوریه ۱۹۹۳، سفر خود را به آنکارا لغو کرد، سلیمان دمیرل یک پیام رسمی به هاشمی رفسنجانی ارسال نمود و نوشت: «علت این که با ملاحظه حرف می‌زنیم این است که دوستی آسان به دست نمی‌آید اما به راحتی از دست می‌رود. ما افرادی را دستگیر کردیم که آنان در بازجویی‌های خود اعتراف کردند که در ایران آموزش دیده‌اند، هرچند که ایران به طور طبیعی اعتراف این گروه را رد کرده است. یک آدرس و شماره تلفن کشف شده است. این آدرس محلی که با تهران ۳۰ الی ۴۰ کیلومتر فاصله دارد، این افراد به آنجا رفته و تحت تعلیم قرار گرفتند. امکان دارد دولت با این آدم‌ها تماس نداشته باشد، اما چه کسانی این افراد را آموزش داده‌اند. روشن شدن این‌ها لازم است.» سلیمان دمیرل، پیام خود را از طریق حسینیان، وزیر صنایع سنگین ایران به رفسنجانی ارسال داشت. او در این پیام افزود: «بیاید این مسایل را روشن کنیم. برای این کار احتیاج به زمان معینی هست. اگر این مسایل روشن نشود آن موقع حل مسئله شکل دیگری به خود خواهد گرفت. اگر بگویید این‌ها دروغ گفته‌اند، به ایران رفت و آمد نکرده‌اند، اگر به این نتیجه برسید باز هم مسئله دیگری است. اگر بگویید این‌ها به ایران رفت و آمد کرده‌اند ولی مرتکب جنایت نشده‌اند، این هم خودش جواب دیگری است. وظیفه ایران است که درباره‌ی روشن شدن اسناد موجود همکاری کند تا روابط دو کشور به هم نخورد. نتیجه‌ی آن، بستگی به تلاش شما دارد. ما در این‌جا مظلوم واقع شده‌ایم. اگر معاون درجه اول شما به ترکیه می‌آمد خیلی خوب می‌شد... نیامدن ایشان به این معناست که احساس محکومیت کرده است این رفتار ناراحتی‌های جدیدی را بوجود آورده است. اگر آقای حبیبی می‌آمد می‌پرسیدیم درباره اسناد و مدارک فوق چه می‌گویید. ایشان هم جواب‌شان را می‌داد، اما فرصت از دست رفته است.»

روزنامه‌ی جمهوری، چاپ ترکیه، در تاریخ ششم ژانویه ۱۹۹۳، در گزارشی تحت عنوان «مسجد را به لانه تروریست‌ها تبدیل کردند»، نوشت: مسجد ایرانیان در محله یشیل دیرک استانبول، به نام مسجد «والده خانم» به علت این که به لانه تروریست‌ها تبدیل شده بود به دستور وزارت کشور بسته شد. روزنامه‌های ترکیه، در مورد بسته شدن این مسجد نوشتند، محمدرضا تبریزی و اعضای دیگر گروه همدیگر را در این مکان ملاقات می‌کردند. این گروه در ترور اوغور مومجو، دست داشتند.

مجله «نکته» چاپ ترکیه، در تاریخ سیزدهم فوریه ۱۹۹۳، نوشت: «دستگیرشدگان سه سال است در ترکیه به نام دولت ایران جنایت می‌آفرینند. آیا در عرض این سه سال سازمان‌های پلیس مخفی و پلیس ترکیه نتوانستند حضور یک اکیپ جنایتکار دولت ایران در ترکیه را تشخیص دهند. آیا این‌ها تروریست‌های وابسته به دولت ایران هستند؟»

یا قاتلینی هستند که در مقابل دریافت پول آدم می‌کشند؟ دستگیرشدگان به اقدامات تروریستی خود علیه اپوزیسیون دولت ایران در ترکیه اعتراف کردند. ولی این تروریست‌ها چرا ترکیه‌ای‌ها را نیز می‌کشند؟»

روزنامه‌ی جمهوری، در تاریخ ششم فوریه ۱۹۹۳، طی گزارشی پیرامون حزب‌الله نوشت: عصمت سزگین، وزیر کشور فاش کرد که افراد دستگیر شده اعتراف کردند در پایگاهی بین قم و تهران از دو تا چهار ماه تعلیم دیده‌اند. این روزنامه، در گزارش خود اضافه کرد: «به دنبال اظهارات وزیر کشور، حساسیت‌های زیادی متوجه ایران شد. در این پایگاه‌ها چه می‌گذرد؟ این پایگاه‌ها چه موقع تاسیس شدند؟» سپس جمهوری، در ادامه گزارش خود در پاسخ به این سؤالات نوشت: «بعد از آغاز جنگ ایران و عراق، دولت ایران برای آموزش سپاه پاسداران انقلاب به بازگشایی این پایگاه‌ها پرداخت. بخشی از جوانان را که تحت عنوان «پاسداران انقلاب» آموزش می‌داد به سوی آموزش‌های ویژه عملیات تروریستی متمایل نموده، به عنوان چریک‌های شهری تحت تعلیم قرار می‌داد. برای این منظور پایگاه ویژه‌ای را در سال ۱۹۸۰، در جنوب تهران بنیان گذاشت. جوانانی را که سن آنان بین ۱۸ تا ۲۵ بود، برای آموزش‌های تروریستی خارج از کشور تعلیم می‌دادند، آنان را جهت ترورهای خارج از کشور آماده و اعزام می‌کردند. آخوندهایی هم فرماندهی و مدیریت این پایگاه‌ها را به عهده داشتند زیرا به اندازه آموزش‌های نظامی، آموزش‌های دینی نیز به این جوانان داده می‌شد. هدف از آموزش‌های ویژه نظامی و مذهبی این بود که آنان را جدا از جنگ‌های چریکی معمولی به سطح کماندوهای حرفه‌ای آماده به مرگ برسانند. هدف دیگر ملاها از آموزش‌های دینی آماده کردن ذهن این جوانان برای کشتن و کشته شدن بود. از ۱۹۸۲، کسانی که در این پایگاه‌ها آموزش عملیات تروریستی برون‌مرزی را به پایان رسانده بودند به خارج از کشور اعزام شدند. اعزام‌شدگان نخست در عمق خاک عراق، در پشت جبهه و داخل عراق علیه رژیم آن کشور دست به اجرای عملیات تروریستی و خراب‌کاری زدند و سپس در لبنان اقدامات تروریستی را تعقیب می‌کردند. علاوه بر اعزام افراد آموزش دیده به لبنان، پایگاه‌هایی هم در لبنان تاسیس نمودند تا جوانان شیعه لبنانی را تحت تاثیر و آموزش خود قرار دهند. قابل ذکر است، در پایگاه‌های ایران، تنها جوانان ایرانی نبودند که تحت آموزش قرار می‌گرفتند بلکه جوانانی از کشورهای مسلمان می‌آمدند زیر نظر ملایان در این پایگاه‌ها آموزش می‌دیدند. دولت ایران، پایگاه‌هایی را نیز در اختیار سازمان‌هایی قرار می‌داد که اسلامی بودن آنان شرط نبود. یکی از این سازمان‌ها، یک سازمان ارمنی بنام «آسالا» بود که علیه دولت ترکیه فعالیت می‌کرد. این سازمان تا سال ۱۹۸۴، در آذربایجان غربی دو پایگاه در اختیار داشت. بعد از این تاریخ طی قراردادی که بین دولت ترکیه و ایران بسته شد، این پایگاه‌ها توسط دولت ایران به لبنان انتقال داده شدند. این روزنامه در آخر گزارش خود اضافه کرد که دولت ایران، برای صدور انقلاب اسلامی خود به کشورهای دیگر،

جوانان زیادی را از ملیت‌های مختلف، از جمله جوانانی از ترکیه را تحت تعلیم آموزش‌های نظامی و مذهبی قرار داده‌است.

به دنبال ترور مومجو، عزیز نسین طنزنویس مشهور ترکیه اعلام کرد که قصد دارد کتاب آیات شیطانی نوشته‌ی سلمان رشدی را به ترکی ترجمه و انتشار دهد. به دنبال اظهارات عزیز نسین، روزنامه‌های ایرانی او را تهدید به مرگ کردند. نسین، شب چهارشنبه ۱۷ فوریه ۱۹۹۳، در یک برنامه‌ی تلویزیونی شرکت کرد و اظهار نمود بعد از این که روزنامه‌های ایرانی در رابطه با تهدید به مرگ من خبرهایی را منتشر نمودند، تلفن‌های تهدیدآمیز زیادی به من می‌شود. از طرف دیگر به علت این که این کتاب در ترکیه ممنوع شده‌است، توجه من به ترجمه و انتشار کتاب، بیشتر بدلیل ممنوعیت آن کتاب می‌باشد

روزنامه حریت در تاریخ هفتم فوریه ۱۹۹۳، در رابطه با انتشار کتاب آیات شیطانی توسط عزیز نسین نوشت: «عزیز نسین نویسنده، به شدت از طرف دولت ایران مورد حمله قرار گرفته‌است.» اخیراً روزنامه‌های ایران عزیز نسین را صهیونیست خواندند و او را تهدید به مرگ کردند. این روزنامه‌ها از قول مقامات ایرانی نوشتند که با «عزیز نسین نیز مانند سلمان رشدی» برخورد شود. عزیز نسین، در مصاحبه‌ای با روزنامه ملیت، اتهامات رژیم ایران را رد کرد و اضافه نمود: «آنها خودشان بزرگترین صهیونیست‌ها هستند.» نسین، ضمن اشاره به معاملات پشت‌پرده تسلیحاتی دولت ایران با دولت اسرائیل، اضافه کرد: «ملاها و روح آنان سرسپرده صهیونیست‌ها هستند.»

روزنامه حریت، در سرمقاله مورخه پنجم فوریه ۱۹۹۳، تحت عنوان «ایران در حین ارتکاب جرم دستگیر شد» نوشت: بعضی‌ها می‌گویند در اسلام ترور وجود ندارد و کسانی که تحت عنوان اسلام، جنایت‌های تروریستی را سبب می‌شوند بدین شیوه می‌خواهند اسلام را بدنام نمایند.

## حمله مسلحانه به کنیسه نوشالوم یهودیان در استانبول

در سال ۱۹۸۶ عده‌ای از اعضای سازمان فلسطینی جنگ مقدس اسلامی، تحت حمایت جمهوری اسلامی در حمله‌ی مسلحانه به کنیسه‌ی نوشالوم یهودیان در بخش اروپایی استانبول، عده‌ی زیادی از جمله مهاجمان کشته شدند.



کنیسه‌ی نوشالوم یهودیان ترکیه



## سرگرد عباس قلی‌زاده

سرگرد عباس قلی‌زاده یکی از افسران گارد شاهنشاهی ایران بود که بعد از انقلاب ۵۷ کشور را ترک کرد و به ترکیه پناهنده شده با خانواده‌ی خود در آنجا زندگی می‌کرد. او در ترکیه به حزب درفش کاویانی پیوست که یکی از احزاب اصلی مخالف جمهوری اسلامی بود. او در حزب به عنوان محافظ عطاالله بای‌احمدی برگزیده شد. او بود که توانسته بود چهره تروریست اصلی که بای‌احمدی را کشت یعنی اکبر کبیری‌ارانی را شناسایی کند. بعد از عطاالله بای‌احمدی هدف بعدی خود او بود. در آن دوران سفیر جمهوری اسلامی در ترکیه منوچهر متکی بود که نقش او در برنامه‌های تروریستی قبلا توضیح داده شد. سرگرد قلی‌زاده را روز ششم دی ماه ۱۳۷۱ جلوی همسرش توسط پنج مرد در استانبول به زور سوار یک ماشین کردند و ربودند، با گذشت چهار هفته، بعد از شکنجه‌های فراوان به قتل رساندند. هدف جمهوری اسلامی از بازجویی سرگرد قلی‌زاده، پیدا کردن اطلاعات درباره‌ی سایر اعضای حزب خصوصا منوچهر گنجی رئیس حزب بود زیرا قبلا فتوای قتل او توسط آخوند حسین موسوی تبریزی صادر شده بود. می‌خواستند بلایی را که سر علی اکبر قربانی آورده بودند روی او هم پیاده کنند. دکتر منوچهر گنجی بعد از ربوده شدن سرگرد قلی‌زاده بیانیه داد و اعلام کرد او از اعضای درفش کاویانی است و توسط جمهوری اسلامی ربوده شده است. بعد از پیگیری خانواده و پلیس ترکیه جسدی را که بینی و آلت تناسلی‌اش بریده شده بود کشف کردند و گفتند جسد قلی‌زاده است اما بعدا مشخص شد آن جسد متعلق به علی اکبر قربانی است. مدتها پس از ربوده شدن سرگرد، جنازه‌اش را در حالیکه شدیداً شکنجه شده بود پیدا کردند.



سرگرد عباس قلی‌زاده

## علی اکبر قربانی نیکجه

علی اکبر قربانی متولد ۱۳۳۳ یکی از اعضای مجاهدین بود که در ۳۸ سالگی در روز ۱۴ مرداد ۱۳۷۱ توسط عوامل رژیم ربوده و در استانبول ترکیه در خانه امن بعد از شکنجه‌های بسیار به طرز فجیعی به قتل رسید. پیش از ربودن او عوامل جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۷ سعی داشتند ابوالحسن مجتهدزاده را که یکی از اعضای مجاهدین بود برابند و به ایران منتقل کنند البته طرح آنها لو رفت. به همین دلیل این بار تصمیم گرفتند در خانه‌ی امن خود، در استانبول از قربانی بازجویی کنند، بعد از گرفتن اعترافات او را سر به نیست کنند. در آن دوره منوچهر متکی به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در ترکیه تمام عملیات ترور در خاک ترکیه را رهبری می‌کرد. وظیفه‌ی او بیشتر هماهنگ کردن تیم ترور، تهیه‌ی پاسپورت ویزا، حل کردن مسائل و تردد تروریستهای رژیم بود. فرماندهی ربودن، شکنجه و قتل علی اکبر قربانی را یک پاسدار به نام منصور حقیقت‌پور برعهده داشت طرح ترور علی اکبر قربانی عملیات مشترک وزارت اطلاعات و سپاه قدس بود که منصور حقیقت‌پور عضو سپاه قدس بود. سرانجام پس از شکنجه‌های بسیار از جمله کشیدن ناخنها و بریدن آلت تناسلی‌اش با طناب او را خفه کردند و جنازه‌اش را مثله کردند و در شهر ساحلی جینارجیک حومه استانبول دفن کردند. عصمت سزگین وزیر کشور ترکیه در مورد این ترور گفته‌بود بازجویی از علی اکبر قربانی به مدت ده روز توسط دو ایرانی انجام شده‌بود. فردی به اسم چاغرچی که ترک بود او را ربود و تحویل عوامل رژیم داد. او اعتراف کرد که صدای علی اکبر قربانی را تا چند روز از زیر زمین می‌شنید. یکی از مزدوران ترک رژیم به نام محمت علی شکر که در بهمن ۱۳۷۱ دستگیر شد پرده از راز جنایت قتل علی اکبر قربانی برداشت او گفت: «... بعد از قتل «چتین امچ» روزنامه‌نگار روزنامه حریت که در آن عملیات نقش دیدبانی را داشتم به تهران فرار کردم. مدتی در پادگانی بین تهران و قم تحت آموزش بودم و سپس با پاسپورت دیپلماتیک به ترکیه بازگشتم. این بار مأموریت مراقبت و دیدبانی از علی اکبر قربانی را برعهده گرفتم. در مرحله انجام عملیات دو نفر با نامهای مستعار «مسعود» و «عارف» در حالی که لباس پلیسهای ترکیه را بر تن داشتند با یک مینی‌بوس سرقت شده علی اکبر قربانی را در حوالی ظهر روز ۱۴ خرداد ۱۳۷۱ از محله شیشلی در استانبول ربوده به یک ویلای کرایه‌ای مدرن و گرانبه در ۵ کیلومتری شهر «یالووا» در مسیر شهر «کارامورسل» پشت شهرک «پنار» آوردیم. پنج نفر ایرانی برای بازجویی آنجا بودند که علی اکبر قربانی را تحویل گرفتند. سپس علی اکبر قربانی را به اتاق زیر زمین بردند.» علی شکر گفت: «بعد از دفن علی اکبر قربانی ما با هواپیما به تهران رفتیم. در آنجا شخصی به نام محمود از ما استقبال کرد، سپس ما را به پادگان نظامی بردند که افرادی ریشو در آنجا مستقر بودند.»



علی اکبر قربانی

## منصور حقیقت‌پور شکنجه‌گر و قاتل علی‌اکبر قربانی

سرتیپ پاسدار منصور حقیقت‌پور از همان ابتدای انقلاب به کمیته‌ها پیوست اوایل انقلاب مدتی محافظ حجت‌الاسلام میرنقی قاضی‌پور رئیس دادگاه انقلاب اردبیل و سراب بود. او دهها نفر را به عنوان قاضی، اعدام کرده‌بود. بعدها برای پاداش این جنایت منصور حقیقت‌پور نماینده‌ی مجلس نهم رژیم از شهر اردبیل، نمین و سرعین شد. او طی دهه‌ی اول انقلاب، احکام اعدام زیادی صادر کرده‌بود. سال ۵۹ رسماً به سپاه پیوست و به کردستان و آذربایجان اعزام شد تا در سرکوب گروههای گُرد هم نقش داشته‌باشد. منصور حقیقت‌پور ماموریتش در سپاه تصفیه و سرکوب مخالفین در دانشگاهها بود، بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ رسماً در دستگیری و اعدام مخالفین خصوصاً مجاهدین خلق، نقش اساسی داشت. حقیقت‌پور سال ۱۳۶۰ از سوی محسن رضایی به عنوان فرمانده سپاه در کرج برگزیده‌شد، بعد از آنکه بی‌رحمی خود را ثابت کرد در سال ۱۳۶۴ فرمانده امنیت پرواز کل کشور شد. در سال ۱۳۶۶ به قرارگاه بلال که ماموریت ترورهای خارج از کشور را داشت پیوست، بعد از تشکیل سپاه قدس در سال ۶۹ فرمانده سپاه ۵۰۰۰ نیروی قدس شد، وظیفه‌ی این نهاد طراحی عملیات تروریستی خصوصاً در ترکیه بود. در ۱۴ خرداد ۱۳۷۱ منصور حقیقت‌پور در عملیاتی مشترک با وزارت اطلاعات یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق به اسم علی‌اکبر قربانی نیکجه را در استانبول ربود و بعد از ده روز شکنجه از جمله کشیدن ناخن و بریدن آلت تناسلی و البته عدم اعتراف علی‌اکبر قربانی، او را خفه و مُثله کردند. از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۱ با نزدیک شدن سقوط صدام حسین، منصور حقیقت‌پور ستاد کوثر، که بعدها به ستاد بازسازی عتبات عالیات و پشتیبانی عراق تغییر نام داد را تاسیس کرد، از سازمان سپاه قدس به عنوان پوشش برای فعالیت تروریستی مثل نفوذ به احزاب گُرد عراقی و تلاش برای ترور گروههای گُرد ایرانی ساکن عراق استفاده می‌کرد. از سال ۱۳۸۷ منصور حقیقت‌پور استاندار اردبیل شد که ۱۸ ماه به طول انجامید. او در انتخابات مجلس نهم نامزد شد و به عنوان نایب رئیس دوم کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس برگزیده شد. در همان دوران کاندیداهای رقیب مطرح کردند که منصور حقیقت‌پور و کمال‌الدین پیرموزن با تقلب به عنوان نماینده انتخاب شدند اما به شکایتها رسیدگی نشد. پس از قتل ستار بهشتی و اعتراضاتی که انجام شد کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس در سال ۱۳۹۱ گزارشی تهیه کرد اما با فشار منصور حقیقت‌پور بخشهایی از گزارش حذف شد، او در مصاحبه‌ی خود فوت ستار بهشتی زیر شکنجه را نیز منکر شد. منصور حقیقت‌پور در حال حاضر به عنوان استاد دانشگاه امام حسین زیر نظر سپاه فعالیت می‌کند.



منصور حقیقت پور شکنجه گر و قاتل علی اکبر قربانی

## اظهارات چاغرچی مزدور ترک و عامل ربودن علی اکبر قربانی

در سال ۱۳۷۱ چاغرچی طی اظهاراتی که در مطبوعات ترکیه منتشر شد، اعتراف کرد که علی اکبر قربانی را ربوده و در یک خانه امن به مأموران وزارت اطلاعات تحویل داده، سپس آنها وی را مثله کردند. او صدای علی اکبر قربانی را تا چند روز از زیرزمین خانه می شنید و سپس جسد او را برای دفن تحویل گرفت. این موضوع به بحران شدیدی میان ترکیه و رژیم آخوندی دامن زد و دولت ترکیه خواستار اخراج چهار دیپلمات تروریست رژیم از این کشور شد. نزدیک به هفت ماه بعد از ربوده شدن قربانی، یعنی در دیماه همان سال با دستگیری گروهی از تروریستهای وابسته به رژیم در ترکیه، محل اختفای جسد قربانی کشف شد. همه شواهد و اظهارات پزشکی قانونی گواه این بود که علی اکبر قربانی روزهای متمادی تحت وحشیانه ترین شکنجه‌ها قرار گرفته‌است. اما علی اکبر قربانی قهرمانانه مقاومت کرد و کمترین اطلاعاتی به دشمن نداد. در نهایت دژخیمان در مانده و مایوس جان او را زیر شکنجه گرفتند. متعاقباً عوامل وزارت اطلاعات به کمک مزدوران ترک خود جسد را به حومه استانبول در اطراف شهر ساحلی «جینارجیک» منتقل نموده و در زمین بایری در اراضی جنگلی محله حسن با در قبر کم عمقی دفن کرده بودند. «عصمت سزگین» وزیر کشور ترکیه بعد از دستگیری تروریستها در مصاحبه‌ای در ۱۵ بهمن ۱۳۷۱ گفت: «بازجویی از علی اکبر قربانی توسط دو نفر ایرانی ده روز طول کشیده بود.» وی در همین روز فاش ساخت، یک سلاح MP۵ که در سال ۱۹۷۷ از طرف آلمان فدرال به پلیس مخفی شاه فروخته شده بود، در خانه تیمی تروریستها کشف شد. به نوشته‌ی روزنامه حریت ترکیه، به دنبال کشف جسد علی اکبر قربانی پلیس اعلام کرد: «جسد علائمی از شکنجه‌های شدید اعمال شده قبل از مرگ را داشت ناخنهایش را کشیده بودند آلت تناسلی‌اش بریده شده بود و با طناب او را خفه کرده بودند».



## روایت سازمان مجاهدین خلق از ترور علی اکبر قربانی

مجاهد شهید علی اکبر قربانی در ساعت ۱۱:۴۰ دقیقه روز ۱۴ مرداد ۱۳۷۱ در محله‌ی شیشلی استانبول زمانی که می‌خواست سوار اتومبیلش شود، روبرو شد. دو نفر ترک با لباس پلیس به او مراجعه می‌کنند و با نشان دادن کارت شناسایی پلیس از وی می‌خواهند که برای پاسخ به چند سؤال با آنها به اداره‌ی پلیس برود. علی اکبر قربانی که به آنها شک کرده بود شروع به سؤال کردن از آنها می‌کند که آنها به او حمله می‌کنند و با استفاده از مواد بیهوش کننده او را بیهوش می‌کنند و با خود می‌برند. این تروریستها علی اکبر قربانی را به خانه‌ای در قسمت آسیایی استانبول منتقل می‌کنند، در آنجا پنج شکنجه‌گر وزارت اطلاعات رژیم ایران بازجویی و شکنجه او را شروع می‌کنند.

ربودن علی اکبر قربانی و بمب‌گذاری خودروه‌ای مجاهدین، عملیات مشترک وزارت اطلاعات و نیروی قدس سپاه پاسداران بود که آنزمان به «سپاه ۵۰۰۰ نیروی قدس» موسوم بود. تصمیم آن در شورای عالی امنیت ملی رژیم به ریاست علی اکبر هاشمی رفسنجانی و با تصویب سیدعلی خامنه‌ای، ولی فقیه ارتجاع، در سال ۱۳۷۰ گرفته شده بود. فرمانده وقت سپاه ۵۰۰۰ نیروی قدس مزدوری به نام حاج منصور بود که تحت فرماندهی معاونت عملیات سپاه قدس حسین مصلح انجام وظیفه می‌کرد. سپاه ۵۰۰۰ نیروی تروریستی قدس، مزدوران ترک وابسته به نیروی قدس و امکانات محلی آنها را برای اجرای این سلسله عملیات تروریستی در اختیار وزارت اطلاعات قرار می‌دادند. این مزدوران ترک تحت فرماندهی پاسدار محمد طاهریان از سپاه ۵۰۰۰ قدس قرار داشتند. به دستور علی اکبر ولایتی (وزیر خارجه وقت رژیم و مشاور فعلی سیدعلی خامنه‌ای) محمدرضا باقری سفیر رژیم در آنکارا در ۱۴ خرداد ۱۳۷۱ در کنسولگری رژیم در استانبول مستقر شد تا عملیات تروریستی را هماهنگ کند. در روز شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۷۱ جلسه شورای عالی امنیت با حضور خامنه‌ای تشکیل شد. از طرف وزارت اطلاعات فلاحیان و آخوند پورمحمدی، قائم مقام او در این جلسه شرکت داشتند. در این جلسه به خاطر مخاطرات انتقال علی اکبر قربانی به ایران و با توجه به تجربه ناموفق انتقال مجتهدزاده تصمیم گرفتند علی اکبر قربانی در ترکیه تحت بازجویی و شکنجه قرار گیرد و پس از تخلیه اطلاعات به شهادت برسد.



مجاهد قهرمان  
علی اکبر قربانی

۱۴ مرداد ۱۳۷۱ علی اکبر قربانی، توسط مزدورین وزارت اطلاعات ونیری  
تروریسته قدس در استان بول ریود شد، ویس از روزهای متمای تحمل  
شکجه به شهلات رسید و یک روز نیز مثله گردید.



## نقش جواد علی اکبریان در ربودن علی اکبر قربانی

جواد علی اکبریان معاونت خارجی وزارت اطلاعات و پاسدار حسین مصلح معاونت عملیات نیروی قدس طراحی و اجرای عملیات ربودن قربانی را به عهده داشتند. واحد ضربت معاونت خارجی وزارت اطلاعات به ریاست علی اکبریان (معروف به اکبری) مسئولیت عملیات تروریستی ربودن، شکنجه و به شهادت رساندن علی اکبر قربانی را در ترکیه به عهده داشت. مرحله شناسایی بعهدہ واحد اطلاعات معاونت خارجی بود. فرمانده تیم شناسایی، تروریستی به نام «رهجو» بود که از چهار ماه قبل از ربودن علی اکبر قربانی در استانبول مستقر شده بود.

اکبریان معاون خارجی وزارت اطلاعات در زمان فلاحیان، از همکاران سعید امامی در ترورهای خارج کشور و قتل‌های سیاسی داخل کشور بود. در مدت وزارت دري نجف آبادی، وی معاون مطبوعاتی و روابط عمومی وزارت اطلاعات بود او در زمان یونسی به معاونت خارجی وزارت اطلاعات منصوب گردید.

در جریان قتل‌های زنجیره‌ای اکبریان دوبار دستگیر شد. ابتدا در شهریور ۱۳۷۷ در زمان وزارت دري نجف آبادی بازداشت شد ولی او را آزاد کردند. در زمان یونسی بعد از دستگیری اکبر خوشکوش و افشای ترورهای خارج از کشور مجدداً دستگیر شد که نقش او در قتل‌های زنجیره‌ای و ترورهای خارج از کشور مطرح شد اما سردمداران رژیم از افشای جنایات رژیم در خارج از کشور به وحشت افتادند و او را به سرعت آزاد کردند. وی از پاییز سال ۱۳۸۰ قائم مقام سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی شد.

## افشاگری رسانه‌های ترکیه در مورد ترور علی اکبر قربانی

تلویزیون کانال «دی» D ترکیه در این باره گفت: « پنج نفر از تروریست‌هایی که در قتل اوغور مومجو دست داشتند، دستگیر شدند آنها در بازجویی‌ها به قتل اوغور مومجو اعتراف کردند و گفتند که همگی در ایران آموزش دیده و دستور قتل مومجو را از ایران گرفته‌بودند. تلویزیون کانال D ترکیه گفت دستگیر شدگان اعتراف کردند که علی اکبر قربانی، یک مخالف رژیم ایران را نیز با دستور رژیم ایران دزدیده، شکنجه و بازجویی کرده بعد به قتل رساندند». روزنامه استار چاپ ترکیه طی گزارشی به دست‌داشتن نه تروریست رژیم آخوندی در ترور اوغور مومجو، نویسنده‌ی روزنامه جمهوری‌ت اشاره کرد. بنا به این گزارش، هفت دیپلمات تروریست رژیم آخوندی و یک تروریست که در پوشش خبرنگار دفتر خبرگزاری رژیم آخوندی در ترکیه فعالیت می‌کرد، به فعالیت‌های تروریستی - جاسوسی در ترکیه مشغول بودند.

## کنفرانس افشاگرانه در پارلمان اروپا با حضور نایب‌رئیس پارلمان اروپا

روز دوشنبه، اول اسفند ۱۳۸۴، یک کنفرانس بزرگ مطبوعاتی در پارلمان اروپا توسط گروه پارلمانی دوستان ایران آزاد در مقر این پارلمان در بروکسل در اعتراض به حضور منوچهر متکی وزیر امور خارجه جنایتکار رژیم آخوندی برگزار گردید.

در این کنفرانس مطبوعاتی، آقای آلخو ویدال کوآدراس نایب اول رئیس پارلمان اروپا، آقای پائولو کاساکا، رئیس مشترک گروه دوستان ایران آزاد، آقای اریک مایر عضو کمیسیون خارجی پارلمان و آقای فیروز محوی، عضو کمیسیون خارجه شورای ملی مقاومت ایران سخنرانی کردند. مهمان اصلی این کنفرانس، مهندس ابوالحسن مجتهدزاده بود که مأموران رژیم آخوندی در سال ۱۳۶۷ زمانی که متکی سفیر رژیم آخوندی در ترکیه بود، او را ربودند و در کنسولگری استانبول زیر نظر مستقیم متکی زندانی و شکنجه کردند.

مهندس مجتهدزاده داستان ربوده شدنش را تعریف کرد. افشاگریهای تکان‌دهنده‌ی آقای مجتهدزاده کلیه خبرنگاران و حاضران در این کنفرانس را به شدت تحت تأثیر قرار داد. آقای آلخو ویدال کوآدراس نایب‌رئیس پارلمان اروپا، در سخنان کوتاهی از حضور متکی در پارلمان اروپا ابراز انزجار نمود و خواستار اتخاذ یک سیاست قاطع در قبال رژیم ملایان گردید. در این کنفرانس شمار زیادی از نمایندگان پارلمان، دستیاران آنها و خبرنگاران خارجی شرکت داشتند.

## آشنایی با تروریست و شکنجه‌گر جواد علی اکبریان

جواد علی اکبریان جنایتکاری که در ابتدای انقلاب به عنوان دادستان انقلاب گنبد و اصفهان جنایات زیادی مرتکب شد انجام همین جنایتها باعث شد با تاسیس وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳ او به ریشه‌ری نزدیک شده مسئولیت معاونت طرح و برنامه‌ی اداره مالی و اطلاعات خارجی وزارت اطلاعات را همزمان برعهده بگیرد. جواد اکبریان در تمام ترورهای خارج از کشور طی سالهای میانی دهه‌ی ۶۰ تا زمان مرگ خمینی نقش کلیدی داشت. او در ترور افرادی همچون سرهنگ عزیز مرادی، سرهنگ شاهوردیلو، میرملا داد سردار زهی، خلبان علی اکبر محمدی، سرهنگ احمد حامدی منفرد، بیژن فاضلی، فرامرز آقایی، علیرضا پورشفیع‌زاده، حمیدرضا چیتگر، احمد مرادی‌طالعی، محمدعلی توکلی‌نبوی و پسرش نورالدین و غیره نقش اساسی داشت. جواد علی اکبریان در عین حال بازجو شکنجه‌گر نیز بود، به عنوان معاون وزارت اطلاعات در طراحی اعدامهای ۶۷ نقش داشت، حتی در بعضی دادگاههای هیئت مرگ تهران در کنار پورمحمدی حضور داشت. بعد از خارج شدن از وزارت اطلاعات مدتی معاون بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و قائم‌مقام این سازمان شد و مدتی نیز رئیس سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان وابسته به وزارت بازرگانی بود. جواد علی اکبریان در حال حاضر مدیر یکی از دفاتر علی خامنه‌ای و معاون ریشه‌ری در تولیت حرم عبدالعظیم است.



جواد علی اکبریان

## فرامرز آقایی دنیایی

فرامرز آقایی دنیایی ۲۲ ساله، پرستار و اهل اصفهان از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود که در جریان حمله مسلحانه اعضا و طرفداران حزب «تحریک جعفریه» پاکستان به پایگاه‌های سازمان مجاهدین خلق در صبح روز چهارشنبه ۱۷ تیر ۱۳۶۶ در شهر کراچی پاکستان کشته شد.



به گزارش روزنامه واشینگتن پست، روز ۱۵ تیر ۱۳۶۶، حدود ۱۰۰ هزار نفر از طرفداران حزب تحریک جعفریه پاکستان در شهر لاهور پاکستان تجمع و صراحتاً از خمینی و انقلاب اسلامی ایران حمایت کردند. سخنگویان این حزب هشدار دادند که هیچ‌گونه مخالفتی با خمینی و حکومت ایران را تحمل نمی‌کنند. دو روز بعد از این تجمع، ۱۳ پایگاه مجاهدین خلق در شهرهای کراچی و کوئته به طور همزمان به صورت مسلحانه مورد حمله قرار گرفت که به کشته شدن دو نفر و زخمی شدن سی نفر از اعضای این سازمان انجامید. (روزنامه واشینگتن پست، یکم مرداد ۱۳۶۷).

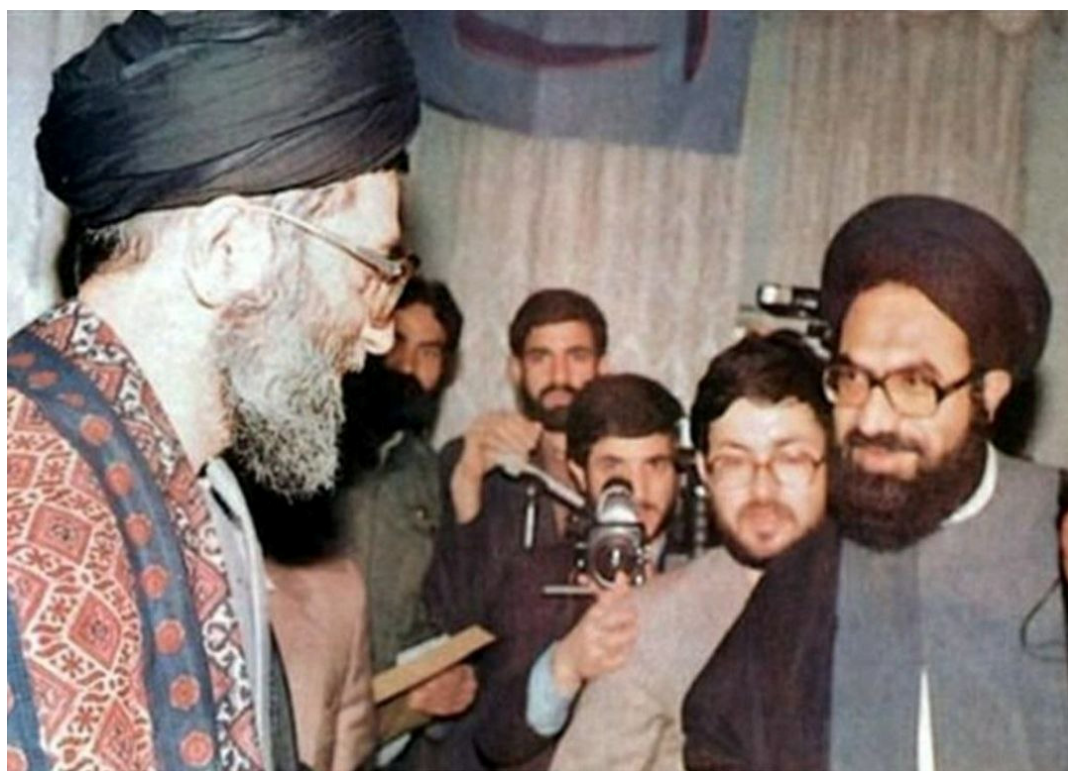
پلیس کراچی، ۴۰ نفر که ملیت ایرانی، عراقی و پاکستانی داشتند را در ارتباط با این حملات دستگیر کرد. پلیس «پنج تفنگ اتوماتیک ساخت شوروی، ۳۱ موشک انداز، پنج اسلحه کمری یوزی ساخت اسرائیل، وسایل آتش‌زا و مهمات» را کشف و ضبط کرد. (آژانس خبری یونایتد پرس اینترنشنال، ۱۸ تیر ۱۳۶۶)

به نقل از پلیس پاکستان، ۱۳ نفر از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در شهر کوئته دستگیر شدند. علیرغم این بازداشت‌ها، دولت پاکستان هیچ اعتراض علنی به حکومت ایران نکرد برعکس شروع به جمع‌آوری تعداد زیادی از ایرانیان ضد حکومت ایران، ساکن در شهر کراچی کرد. (روزنامه واشینگتن پست، ۱ مرداد ۱۳۶۷)

مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق با ارسال نامه به محمد ضیاءالحق رئیس‌جمهور وقت پاکستان، حکومت ایران را مسئول این حملات دانست و ضمن اعتراض، خواستار دستگیری مهاجمان شد. (آژانس خبری یونایتد پرس اینترنشنال، ۱۸ تیر ۱۳۶۶)

## سازمان تحریک جعفریه پاکستان

سازمان تحریک جعفریه پاکستان، یک سازمان سیاسی شیعه در پاکستان بود که بعد از انشعاب در حزب تحریک نفاذ فقه جعفریه (نهضت اجرای فقه جعفری) در سال ۱۳۶۳ به رهبری عارف حسین الحسینی تاسیس شد. نهضت اجرای فقه جعفری با الهام گرفتن از انقلاب اسلامی ایران، در فروردین ۱۳۵۸ تاسیس شد. پس از مرگ رهبر نهضت در سال ۱۳۶۳، این نهضت به دو گروه تقسیم شد. یک جناح مذهبی به رهبری سیدحمید علی شاهمو سوی و یک جناح سیاسی به رهبری عارف حسین الحسینی تقسیم شد. جناح سیاسی که از حمایت آیت الله خمینی برخوردار بود، حزب تحریک جعفریه پاکستان را تاسیس کرد. عارف حسین الحسینی که در قم تحصیل کرده بود و از شاگردان آیت الله خمینی در نجف بود، در ۱۴ مرداد ۱۳۶۷ در مدرسه دارالمعارف الاسلامیه پیشاور، از سوی افراد ناشناس، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. در سال ۱۳۸۰ زمانی که پرویز مشرف فعالیت این گروه را ممنوع اعلام کرد، نام این حزب به تحریک اسلامی تغییر یافت.



سید عارف حسین الحسینی رهبر سازمان تحریک جعفریه پاکستان در دیدار با خامنه‌ای

سیدعارف حسین الحسینی از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ در مدرسه جعفریه پاراچنار به تعلیم علوم دینی مشغول بود و همزمان مدیریت تحریک جعفریه پاکستان را نیز برعهده داشت. او در آن سال‌ها از سوی آیت‌الله خمینی نماینده‌ی دریافت وجوهات شرعی در پاکستان بود. سرانجام در سحرگاه سال ۱۹۸۸ و هنگامی که پس از نماز صبح به سوی مدرسه دارالمعارف اسلامی حرکت می‌کرد مورد حمله تروریست‌های سپاه صحابه (سنیان تندرو وابسته به عربستان) قرار گرفت و کشته شد. در پی کشته شدن رهبر شیعیان پاکستانی، خامنه‌ای با لحنی تأثربرانگیز فرمودند: «اینجانب فرزند عزیزی را از دست داده‌ام».

نماز بر پیکر عارف حسینی در زادگاهش به امامت آیت‌الله جنتی برگزار شد که همراه با یک گروه، به نمایندگی از جمهوری اسلامی ایران به پاکستان سفر کرده بودند.



جسد عارف حسین الحسینی

## مهندس علی و پسرش نورالدین توکلی نبوی

مهندس علی توکلی نبوی متولد ۱۳۰۸ از فعالین تبعیدی حامی پادشاهی در انگلیس بود او هر یکشنبه پرچم بزرگ ایران با نشان شیر و خورشید را در هاید پارک لندن به اهتزاز درمی آورد و علیه جمهوری اسلامی برای ایرانیانی که گرد او جمع می شدند سخنرانیهای پر شور می کرد، پسر جوانش نورالدین گفته های او را به انگلیسی بازگو می کرد. او مهندس ساختمان بود در تهران زندگی نسبتاً مرفهی داشت، دو سال بعد از پیروزی انقلاب به کمک دوستان هم عقیده خویش در سازمانی زیرزمینی علیه جمهوری اسلامی به فعالیت پرداخت. پس از کشف سازمان به ناچار کشور را ترک کرده سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) به لندن رفت. از همان روز اول فعالیت علیه رژیم را شروع کرد و سازمان جوانان ناسیونالیست ایران را بنیان گذاشت او توانست عدهی کثیری از جوانان را جذب آن سازمان کند. خانواده توکلی نبوی به خاطر فعالیتهایشان چندین بار توسط حزب اللهی ها تهدید به مرگ شدند. سرانجام روز دهم مهر ۱۳۶۶ برابر با دوم اکتبر ۱۹۸۷ مهندس توکلی در اتاق نشیمن و پسرش نورالدین توکلی در طبقه بالا در اتاق خواب منزلشان واقع در شهر لندن به ضرب گلوله هایی که به سر آنها اصابت کرده بود به قتل رسیدند. مهندس توکلی فرار بود در نهم آبان که زادروز رضا پهلوی هست تظاهرات و راهپیمایی در لندن برگزار کند.



مهندس علی توکلی نبوی



٢٥٣

واحد ٤٠٠

## سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی

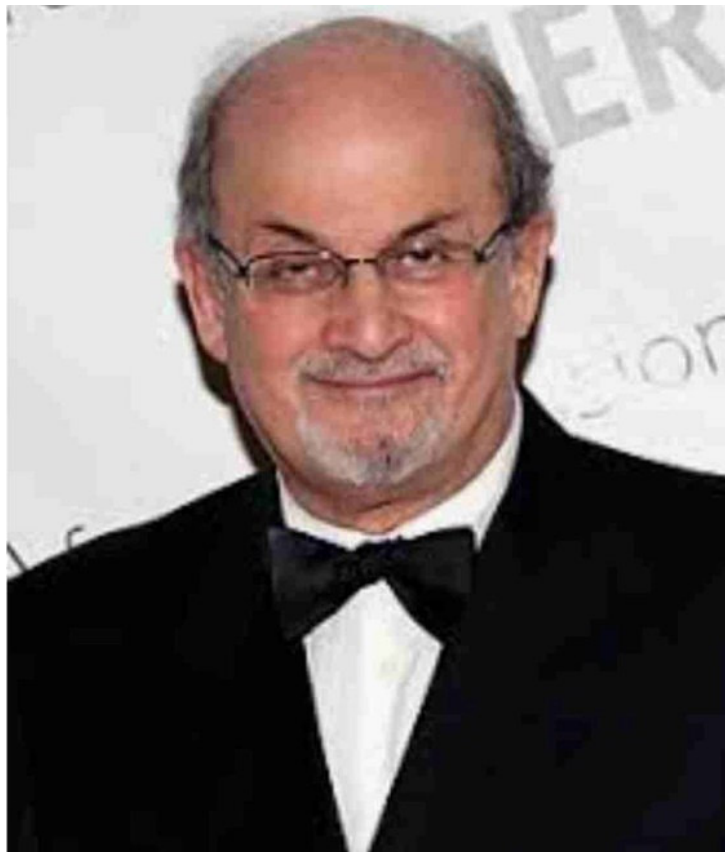
سِراحمد سلمان رشدی (Sir Ahmed Salman Rushdie) (به کشمیری: **اھماد سلمان رُشدی**) (زاده‌ی ۱۹ ژوئن ۱۹۴۷) نویسنده و مقاله‌نویس بریتانیایی-آمریکایی در خانواده مسلمان در بمبئی هند چشم به جهان گشود. او در سیزده سالگی جهت تحصیل به انگلستان اعزام شد و با نوشتن مقالات تبلیغی به تامین مخارج زندگی پرداخت، پس از مدتی شناسنامه انگلیسی گرفت و تبعه آنجا شد. رشدی در مصاحبه با مجله اشپینگل در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۱، درباره خانواده‌اش گفت: «خانواده‌ی من به اسلام گرایش داشتند، ولی در خانه‌ی ما از دین خبری نبود. فقط سالی یک‌بار مرا برای عبادت به مسجد می‌بردند. مثل مراسم سال نو در نزد مسیحیان، یک دایه مسیحی داشتم... اکثر دوستان من غیرمسلمان بودند. پدرم از قانون قرآن در منع نوشیدن مشروبات الکلی تبعیت نمی‌کرد. خوشبختانه می‌توانم بگویم که پدر و مادر من مسلمان بدی بودند». رشدی در طول زندگی خود در انگلستان، به بی‌دینی و بی‌اعتقادی مطلق رسید و در نهایت، منکر خدا شد او این عقیده را رسماً در مصاحبه با مجله اشترن در هفتم آبان ۱۳۷۱، تحت عنوان «من قهرمان نیستم» بیان کرد.

خانواده‌ی رشدی برای در امان ماندن از آزار هندوها به پاکستان رفتند و از آنجا به بریتانیا مهاجرت کردند. سلمان رشدی در سال ۱۹۶۸ با مدرک کارشناسی تاریخ از کالج کینگ کمبریج، فارغ‌التحصیل شد. او پس از پایان تحصیل در بریتانیا برای کار به پاکستان رفت. اما به دلیل سانسور موجود در آنجا به بریتانیا بازگشت.

رشدی نخستین بار با کتاب «بچه‌های نیمه شب» به شهرت رسید و جایزه‌ی ادبی «من بوکر» را بابت نگارش این اثر دریافت کرد. بیشتر آثار رشدی از شبه‌قاره‌ی هند ریشه می‌گیرد، او عمدتاً به پیوندها، مشکلات و مهاجرت‌ها بین تمدن‌های غربی و شرقی می‌پردازد. نوشته‌های او ترکیبی از سبک واقع‌گرایی جادویی و قصه‌های تاریخی است. چهارمین اثر وی آیات شیطانی، جنجال‌هایی را در کشورهای اسلامی برانگیخت. پس از آنکه خمینی فتوای قتل رشدی را به خاطر نوشتن کتاب آیات شیطانی صادر کرد، او مجبور شد سالیان درازی را به صورت مخفیانه و تحت حفاظت پلیس زندگی کند. او در سال ۲۰۱۲، کتاب «جوزف آنتون»، که شامل خاطراتی از زندگی مخفیانه خود، پس از انتشار آیات شیطانی بود، را منتشر کرد. آثار رشدی همواره با استقبال منتقدان ادبی روبه‌رو شد، وی بارها

جوایز ادبی نظیر «ویت‌برد» (۲ بار)، «بوکر داستان» «بوکر بوکرها» جایزه‌ی شورای هنر، اتحادیه‌ی انگلیسی‌زبانان و نویسنده‌ی سال را از آن خود کرد. رشدی در سال ۱۹۸۳ به‌عنوان عضو انجمن پادشاهی ادبیات انگلستان انتخاب و در سال ۲۰۰۷ به‌دلیل خدماتش به ادبیات نشان شوالیه را دریافت کرد. در سال ۲۰۰۸، تایمز او را در رده‌ی سیزدهم فهرست ۵۰ نویسنده‌ی برتر بریتانیا از سال ۱۹۴۵ قرار داد.

رشدی در سال ۲۰۱۵ در مؤسسه‌ی روزنامه‌نگاری «آرتور ال. کارتر» در دانشگاه نیویورک به‌عنوان نویسنده‌ی برجسته انتخاب شد. در اوت ۲۰۲۲ شخصی با چاقو به وی حمله و جراحات سنگینی به او وارد کرد. پس از این حمله، او یک چشم و کنترل یک دست خود را از دست داد. مجله‌ی تایم در سال ۲۰۲۳ او را یکی از ۱۰۰ شخص تاثیرگذار در جهان نامید.



سلمان رشدی

## فتوای آیت‌الله خمینی برای سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی

### متن حکم

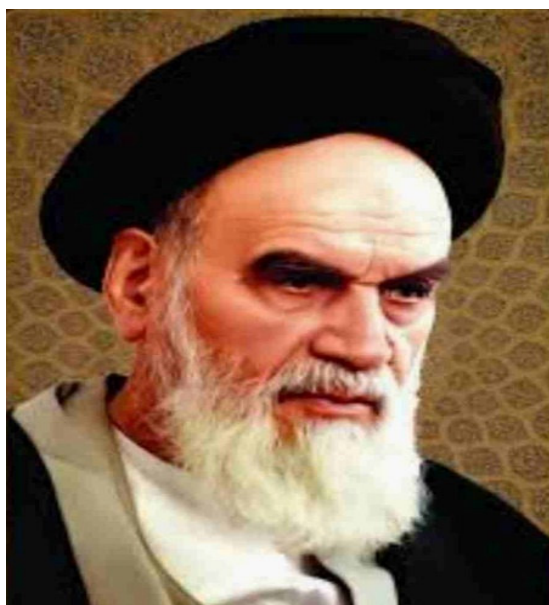
بسمه تعالی

إنا لله و إنا إليه راجعون

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام، پیامبر و قرآن تنظیم، چاپ و منتشر شده‌است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است. ان شاء الله.

ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد؛ والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

روح الله الموسوی الخمينی



آیت‌الله خمینی

## رمان آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی

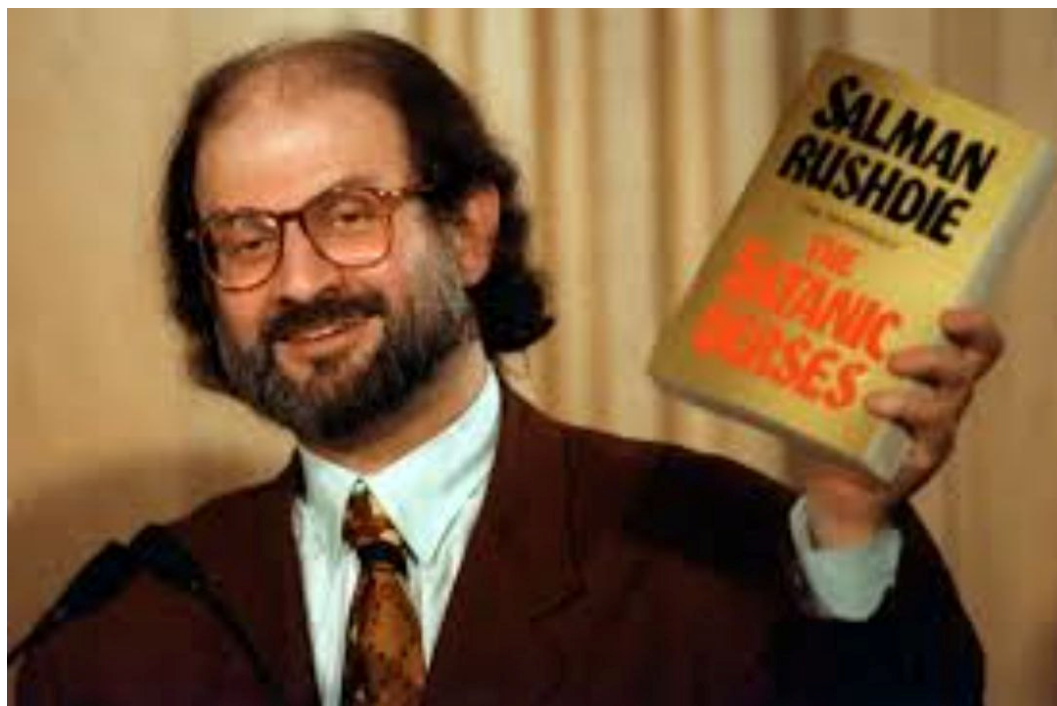
رمان آیات شیطانی سلمان رشدی، نخستین بار در سال ۱۹۸۸ در بریتانیا منتشر شد موضوع این کتاب تا حدودی از زندگی محمد الهام گرفته شده به همین دلیل بسیاری از مسلمانان رشدی را به توهین به مقدسات و کفرگویی متهم کردند، در سال ۱۹۸۹ روح‌الله خمینی رهبر ایران، فتوایی را مبنی بر وجوب مسلمانان در به قتل رساندن رشدی صادر کرد. تلاش‌ها برای کشتار و بمبگذاری‌های متعددی در پاسخ به این رمان صورت گرفت. دولت ایران تا سال ۱۹۹۸ از فتوا علیه رشدی حمایت کرد، ولی پس از آن سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور تازه انتخاب شده‌ی ایران اعلام کرد «دیگر از کشتن رشدی حمایت نمی‌کند. اما فتوا همچنان پابرجاست.» این موضوع خط اختلافی بین مسلمانان و غربی‌ها ایجاد کرد. زیرا عمل به این فتوا آزادی بیان غرب را در معرض خطر قرار می‌داد. «هیچ‌کس نباید به خاطر آنچه می‌گوید یا می‌نویسد کشته، تهدید به کشته شدن شود یا با خطری جدی مواجه شود» این برخلاف دیدگاه بسیاری از مسلمانان است، که می‌گوید هیچ‌کس نباید آنقدر آزاد باشد که با تحقیر پیامبر به مسلمانان توهین کند. حنیف قریشی، نویسنده انگلیسی، این فتوا را «یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ ادبیات پس از جنگ» خواند. حتی قبل از انتشار آیات شیطانی، کتاب‌های سلمان رشدی جنجال برانگیخته بود. رشدی نقش خود را به عنوان یک نویسنده «شامل نقش مخالف دولت» می‌دانست. کتاب دوم او «بچه‌های نیمه شب» ایندیرا گاندی را خشمگین کرد زیرا با استناد به کتاب به نظر می‌رسید که خانم گاندی را مسئول مرگ شوهرش از طریق غفلت دانسته بود. رمان «شرم» در سال ۱۹۸۳، شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و مذهبی پاکستان را مورد هدف قرار داد و به عنوان یک دعوای خانوادگی بین «اسکندر هاراپا» (ذوالفقار علی بوتو) و جانشین او رضا حیدر (ضیاءالحق) را به تصویر کشید. در این کتاب «شلوار آهنی باکره» بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان معرفی شده است.

مواضع رشدی به عنوان یک چپ‌گرای متعهد قبل از انتشار کتابش، منشأ بحث‌های زیادی بود. رشدی از کسانی که بعداً در جریان جنجال‌ها به او حمله کردند، دفاع می‌کرد. رشدی به شدت حکومت محمدرضا شاه را محکوم می‌کرد و از انقلاب اسلامی ایران حداقل در مراحل اولیه آن حمایت کرد. او حمله بمباران آمریکا به طرابلس در سال ۱۹۸۶ را محکوم کرد اما سه سال بعد خود را در معرض تهدید معمر القذافی رهبر لیبی دید.

رشدی کتابی نوشت که در آن از سیاست خارجی آمریکا به طور کلی و از جنگ در نیکاراگوئه به طور خاص انتقاد کرد، به عنوان مثال دولت آمریکا را «راهزنی که خود را به عنوان کلاتر نشان می‌دهد» نامید. اما پس از فتوای روح‌الله خمینی، دولت ایران او را متهم به «یک مأمور پست سیا» کرد. قبل از انتشار آیات شیطانی، ناشر «اخطارهایی

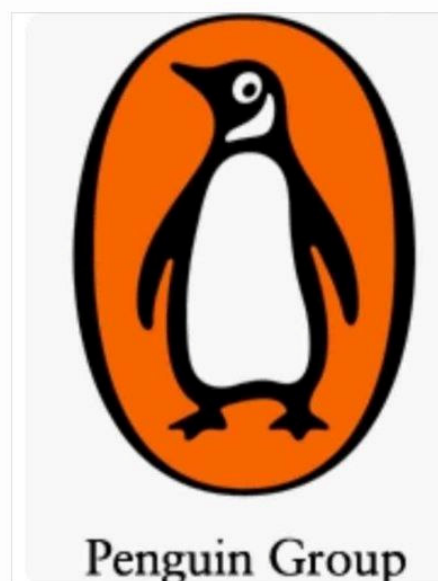
از مشاور تحریریه ناشر» دریافت کرد که متذکر شده بود ممکن است کتاب بحث‌برانگیز باشد. او در صحبت با مصاحبه‌کننده‌ای گفت: «انتظار داشتم چند آخوند آزرده شوند، من را نام ببرند و بعد بتوانم در ملاء عام از خودم دفاع کنم. راستش هرگز انتظار چنین چیزی را نداشتم.»

آیات شیطانی توسط پنگوئن واکینگ در ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸ در انگلیس و در ۲۲ فوریه ۱۹۸۹ در آمریکا منتشر شد. پس از انتشار، این کتاب تحسین قابل توجهی از منتقدان در انگلیس را به دست آورد. به گفته‌ی یکی از ناظران وقتی سلمان رشدی جایزه ۲۰۰۰۰ پوندی «ویت برد» را برای رمان آیات شیطانی دریافت کرد «تقریباً همه منتقدان انگلیسی کتاب» از ارتباط کتاب با اسلام بی‌اطلاع بودند، زیرا رشدی از نام ماهوند به جای محمد برای فصل اسلام خود استفاده کرده‌است.



کتاب آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی

در سپتامبر ۱۹۸۸، پس از اولین انتشار کتاب آیات شیطانی در انگلیس، اعتراضات مسلمانان عمدتاً در هند و انگلیس صورت گرفت. اما با انتشار کتاب در فوریه ۱۹۸۹ در آمریکا اعتراضات در سراسر جهان شکل خشونت آمیزی به خود گرفت. در جوامع اسلامی، این رمان فوراً بحث برانگیز شد، زیرا برخی مسلمانان آن را ارجاعات کفرآمیز می‌دانستند. رشدی به سوء استفاده از آزادی بیان متهم شد. نامه‌ها و تماس‌های تلفنی از طرف مسلمانان به پنگوئن واکنش رسید که از این کتاب عصبانی بودند و خواستار پس گرفتن آن شدند. هنوز یک ماه از انتشار کتاب نگذشته بود که وارد کردن کتاب به هند ممنوع شد، اگرچه داشتن آن جرم نبود. در نوامبر ۱۹۸۸، در بنگلادش، سودان و آفریقای جنوبی نیز ممنوع شد. در دسامبر ۱۹۸۸، در سریلانکا نیز ممنوع شد. دوم دسامبر ۱۹۸۸، در انگلیس ۷۰۰۰ مسلمان در شهر بولتون اولین تظاهرات تاریخی خود را علیه آیات شیطانی برگزار کردند. پس از نماز جمعه، گروهی از مسلمانان مسجد جامع زکریای دیوبندی تا مرکز شهر راهپیمایی کردند و سپس کتاب را سوزاندند. تظاهرکنندگان بیان کردند «این یک اعتراض مسالمت آمیز بود و ما کتاب را سوزانیدیم تا توجه عمومی را به خود جلب کنیم».



گروه پنگوئن (Penguin Group) موسسه انتشاراتی در انگلیس و آمریکا، آتش زدن کتاب آیات شیطانی توسط مسلمانان

در ژانویه ۱۹۸۹ شهر «ردفورد» توجه بین‌المللی را به خود جلب کرد. برخی از شرکت کنندگان کتاب آیات شیطانی را آتش زدند، روزنامه‌نگار «رابرت ویندر»<sup>۱</sup> عدم تحمل قرون وسطی (بدون اسم بردن از نازی) را در آن روز به یاد می‌آورد. زمانی که نسخه آمریکایی منتشر شد، دور جدیدی از بررسی‌ها و انتقادات آغاز شد. این کتاب در مارس ۱۹۸۹ در کنیا، تایلند، تانزانیا، اندونزی و سنگاپور ممنوع شد. آخرین کشوری که این کتاب را ممنوع کرد، کشور ونزوئلا، در ژوئن ۱۹۸۹ بود. در دوازدهم فوریه ۱۹۸۹ تظاهرات ده‌هزار نفری علیه رشدی در اسلام‌آباد پاکستان برگزار شد. شش معترض در حمله به مرکز فرهنگی آمریکا کشته شدند و دفتر امریکن اکسپرس غارت شد. در آمریکا، اداره تحقیقات فدرال در اوایل مارس ۱۹۸۹ از ۷۸ تهدید به کتابفروشی‌ها مطلع شد که تصور می‌شد قسمت کوچکی از تعداد کل تهدیدها باشد. کتابفروشی زنجیره‌ای دالتون در کمتر از سه ساعت ۳۰ تهدید دریافت کرد. بمب‌گذاری در کتابفروشی‌ها شامل دو بمب در برکلی، کالیفرنیا بود. در نیویورک، دفتر یک روزنامه محلی، به دنبال انتشار سرمقاله‌ای در دفاع از حق خواندن رمان و انتقاد از کتابفروشی‌هایی که آن را از قفسه‌های خود بیرون کشیدند، با بمب‌های آتشین ویران شد. اما انگلیس کشوری بود که خشونت علیه کتابفروشی‌ها بیشتر در آن اتفاق افتاد و مدت طولانی ادامه داشت. دو کتابفروشی بزرگ در خیابان چرینگ کراس لندن (کالتس و دیلونز) در نهم آپریل بمباران شدند. در ماه مه، انفجارهایی در شهرهای «ویکام» و لندن، در خیابان «کینگز رود» رخ داد. بمب‌های منفجر نشده در فروشگاه‌های پنگوئن در «گیلفورد»، «ناتینگهام» و «پیتربورو» پیدا شد.



سلمان رشدی با محافظان اسکاتلندیاردی

<sup>1</sup> Robert Winder



## عواقب فتوای خمینی درباره آیات شیطانی

از زمانی که روح‌الله خمینی، یکی از برجسته‌ترین رهبران شیعه، فتوایی صادر کرد و خواستار مرگ رشدی و ناشران کتابش شد. حوادث بزرگ بین‌المللی را ایجاد کرد که سال‌ها ادامه داشت. متن حکمی که در ۲۵ بهمن ۶۷ از رادیو-تلویزیون سراسری ایران خطاب به همفکرانش در سرتاسر جهان پخش شد آمده بود: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام، پیامبر و قرآن تنظیم، چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشران مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد، ولی خود قدرت اعدام آن را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.»

طی چند روز، مقامات ایرانی ۶ میلیون دلار جایزه، برای کشتن رشدی پیشنهاد کردند، با وجود آمدن این شرایط سلمان رشدی مجبور شد تا ۹ سال تحت حمایت پلیس زندگی کند. در هفتم مارس ۱۹۸۹، انگلستان و ایران به دلیل این فتوا روابط دیپلماتیک خود را قطع کردند. آیت‌الله خمینی در اواخر زندگی خود، گذشته از صدور احکام اعدام دسته‌جمعی، در زمینه اعلام احکام قتل برای «اشخاص»، جنجالی‌تر از سابق عمل کرد. البته صدور فتوای قتل در زندگی سیاسی آیت‌الله خمینی بی سابقه نبود؛ ولی ماجرای سلمان رشدی، تفاوت داشت. چون فتوای علنی نه تنها قتل یک نویسنده بلکه تعدادی بیشماری از افرادی بود که به انتشار کتاب رشدی کمک می‌کردند. در این فتوا، مانند ماجرای اعدام دسته‌جمعی زندانیان، بر اجرای سریع حکم تاکید شده بود. بنیانگذار جمهوری اسلامی چند روز بعد لازم دید گوشزد کند سلمان رشدی حتی در صورت توبه کماکان باید به قتل برسد. او موضع اخیر را زمانی گرفت که علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت، نظری بدون هماهنگی با خمینی داد. آقای خامنه‌ای فردای صدور فتوای قتل، سلمان رشدی را «بلاشک مهدورالدم» و کشتن او را «کار واجبی» دانست. اما دو روز بعد در خطبه‌های نماز جمعه تهران، با ذکر اینکه رشدی «بلاشک اعدام انقلابی» می‌شود ادامه داد: «ممکن است که توبه کند، کتاب بنویسد، غلط کردم بگوید، از مسلمان‌های دنیا، از امام امت عذرخواهی کند، بگوید اشتباه کردم، کتاب مال من نیست، که البته در این صورت ممکن است مردم گناه او را ببخشند.» روز بعد از سخنرانی خامنه‌ای، آقای رشدی که حرفهای او را

جدی گرفته بود گفت: «من درک می‌کنم که مسلمانان در بسیاری از نقاط جهان، حقیقتاً از انتشار کتاب من آزرده شوند. من عمیقاً متأسفم که کتابم باعث آزرده‌گی پیروان واقعی اسلام شده است.»

خوش‌بینی‌های موقت ایجاد شده، با واکنش فوری آیت‌الله خمینی خاتمه یافت. روح‌الله خمینی در ۲۹ بهمن ۶۷ اعلام کرد: «رسانه‌های استعماری خارجی به دروغ به مسئولین نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده‌ی کتاب آیات شیطانی توبه کند حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. این موضوع صددرصد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به درک واصل گرداند.» آیت‌الله خمینی در سخنان جدید تا آنجا پیش رفت که به فتوای قبلی خود، نوآوری بدیعی را هم افزود: «اگر غیرمسلمانی از مکان رشدی مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریعتر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.»

علی‌خامنه‌ای حدود سه ماه باقی مانده تا پایان عمر آیت‌الله خمینی، کوشید تا تصور اختلاف نظر با ولی‌فقیه در موضوع سلمان رشدی را از بین ببرد. او تنها در همین مدت کوتاه، شش بار با بیان‌های مختلف از این فتوا دفاع کرد و در مقابل منتقدان آن موضع گرفت. آقای خامنه‌ای چهار روز بعد از موضع‌گیری جدید رهبر، در نشست خبری در یوگسلاوی تأکید کرد اساساً فکر می‌کند «مسئله رشدی راه‌حلی نداشته باشد». بعد جمله‌ای را بر زبان راند که در سال‌های بعد، مضمون آن را چند دفعه تکرار کرد: «یک تیری پرتاب شده و دارد به طرف هدف می‌رود، نشانه‌گیری هم دقیق شده، دیر یا زود این تیر به هدف خواهد خورد.»



خامنه‌ای برای بدست آوردن نظر مثبت خمینی نسبت به خود مجبور شد با سناریوی ساختگی خود را قهرمان مجاهد معرفی کند. او در ۱۲ اسفند ۶۷، مدعی شد قبل از صدور فتوای قتل سلمان رشدی، خودش قصد داشت علیه این نویسنده کاری بکند: «بنده خودم، مدتی قبل از آن که حکم حضرت امام صادر بشود، فکر می‌کردم که چرا دارند این همه در این مجلات کتاب رشدی را ترویج می‌کنند؟ از ذهنم چیزهایی می‌گذشت، یک تصمیم‌هایی هم در ذهن خودم داشتم.» آقای خامنه‌ای یک سال پس از رهبر شدن، مشخصاً در ۱۵ خرداد ۶۹، به زعم خود راه حل ساده‌ای را به غرب پیشنهاد کرد، او گفت: «راه‌حلش خیلی ساده است! مجرمی است که جرمی مرتکب شده و باید مثل بقیه مجرمان عالم، حکم الهی درباره‌ی او جاری بشود. به دست همان مسلمانان انگلیس بدهند - نمی‌گوییم به دست ما بدهند - تا حکم الهی را درباره او جاری کنند. با چنین اقدامی، این قضیه حل خواهد شد و دیگر تمام می‌شود.»

بعد از اینکه خامنه‌ای خود را رهبر مسلمین جهان معرفی کرد، جایزه یک میلیون دلاری بنیاد ۱۵ خرداد برای قتل سلمان رشدی، حدوداً سه و نیم برابر شد. این بنیاد زیر نظر ولی فقیه، در زمان آقای خمینی جایزه‌ی یک میلیون دلاری را برای قتل سلمان رشدی تعیین کرده بود که تا شهریور ۱۳۹۱ به ۳ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار رسید.

خاطرات ثبت شده از مقطع منتهی به مرگ آیت‌الله خمینی ۸۷ ساله، از خشم شدید او در هنگام صدور برخی احکام جنجالی حکایت دارند. در فروردین ۱۳۶۸ نشریه «پاسدار اسلام» به مدیرمسئولی محمدحسن رحیمیان از اعضای وقت دفتر رهبری، از صدور حکم قتل سلمان رشدی در چنین شرایطی سخن به میان آمد. آقای رحیمیان نقل کرد روح‌الله خمینی «از خشم می‌لرزید» او گفت: «و الله اگر جوان بودم و قدرت حرکت داشتم شخصاً می‌رفتم و او را می‌کشتم.» قابل توجه است که حدود دو هفته قبل از صدور فتوای قتل نویسنده آیات شیطانی، آقای خمینی چنان از شنیدن مصاحبه یک رهگذر در رادیو عصبانی شد که بحث اعدام او را پیش کشید. در هشتم بهمن ۱۳۶۷، گروه معارف و مناسبت‌های دینی رادیو، به مناسبت تولد دختر پیامبر اسلام ویژه برنامه‌ای را پخش کرد که در جریان آن، مصاحبه‌شوندگانی در کوچه و خیابان الگوی زندگی‌شان را «فاطمه زهرا» می‌دانستند. در میان مصاحبه‌شوندگان، زنی بود که گفت دختر پیامبر در ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کرد، او ترجیح می‌دهد الگوی جدیدتری همچون «اوشین»

را برای زندگی خود انتخاب کند. او شین کاراکتر اصلی یک سریال محبوب ژاپنی به نام «سال‌های دور از خانه» بود که از قضا رهبر وقت آیت‌الله خمینی به آن علاقه خاص داشت. علی خامنه‌ای ۲۸ مهر ۱۳۷۰ در دیدار با تعدادی از نویسندگان، از احمد خمینی نقل کرد که پدر او «مرتب این سریال را نگاه می‌کرد». با وجود این آیت‌الله خمینی فردای روزی که صدای زن علاقه‌مند به او شین از رادیو پخش شد، در نامه‌ی غیرمنتظره به محمد هاشمی مدیرعامل وقت صدا و سیما نوشت: «فردی که این مطلب را پخش کرد تعزیر و اخراج گردد، دست‌اندرکاران آن هم تعزیر شوند. در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بود، بلاشک فرد توهین‌کننده محکوم به اعدام است.»

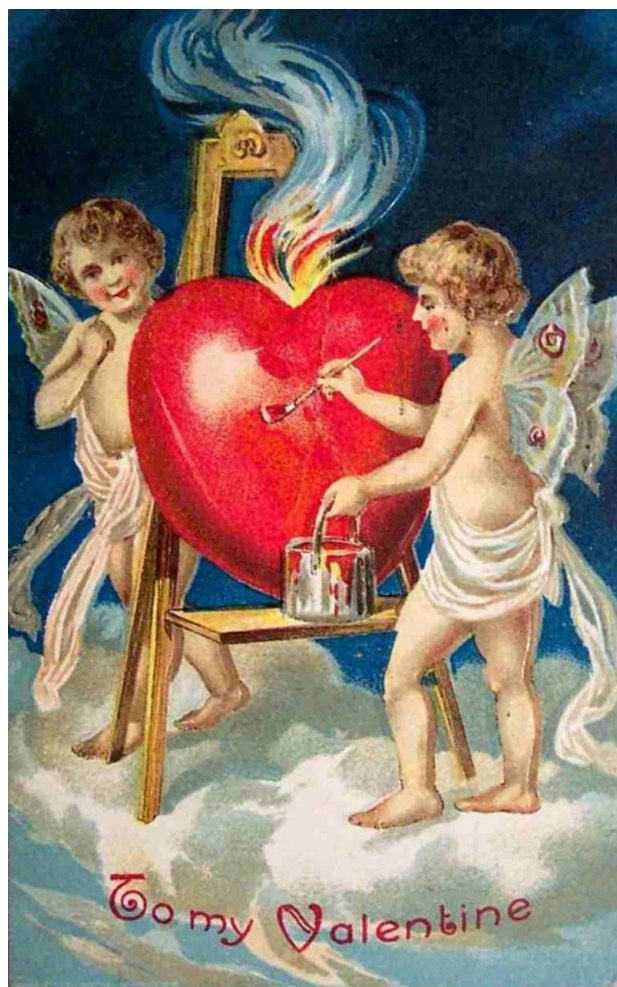
## حامیان فتوای خمینی بر علیه سلمان رشدی

در انگلیس، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان که بزرگ‌ترین انجمن دانشجویان اسلامی در اروپا است، بیانیه‌ای صادر کردند که فتوای خمینی مبنی بر قتل رشدی را تأیید می‌کرد. با وجود غیرقانونی بودن تحریک به قتل در انگلیس، یکی از اعضای اتحادیه به خبرنگاران گفت: «اگر او را ببینم، فوراً او را خواهم کشت». برخی دیگر از رهبران ضمن حمایت از این فتوا، مدعی شدند که مسلمانان انگلیس اجازه ندارند خودشان فتوا را اجرا کنند. در این میان، انجمن مسلمین و رهبر آن کلیم صدیقی و پس از مرگ وی در سال ۱۹۹۶، جانشین وی، غیاث‌الدین صدیقی، از این فتوا حمایت کردند متعاقب آن رهبر ایران در سال ۲۰۰۰ حمایت خود را از فتوا مجدداً تکرار کرد. همزمان در آمریکا، جورج صباغ، مدیر مرکز مطالعات خاور نزدیک، در مصاحبه‌ی خود گفت که خمینی در حیطه حقوق خود خواستار مرگ رشدی شد. در ماه مه ۱۹۸۹ در بیروت شهروند انگلیسی «جکی مان» در پاسخ به فتوای خمینی علیه سلمان رشدی برای انتشار کتاب و حفاظت از او در انگلستان ربه‌ده شد و به چند غربی که قبلاً در آنجا گروگان گرفته بودند پیوست. دو ماه قبل از آن، عکسی از سه معلم که به گروگان گرفته شده بودند توسط «جهاد اسلامی برای آزادی فلسطین» این پیام را منتشر کردند، «تمام نهادها و سازمان‌هایی که به هر نحوی به اعضای خاندان پیامبر اسلام توهین کنند انتقام می‌گیریم»

آنتونی مک‌روی در سال (۲۰۰۷) در سایت خبری Religious Intelligence ادعا کرد، «در جامعه‌ی اسلامی یک کفرگو با همان نگاه خصمانه روبرو می‌شود که یک پدوفیل در غرب مورد نفرت قرار می‌گیرد. همان‌طور که تعداد کمی از مردم در غرب برای قتل یک کودک آزار عزادار هستند، تعداد کمی از مسلمانان نیز برای کشتن یک کافر عزادار می‌شوند».

در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۸، به عنوان پیش شرط برای احیای روابط دیپلماتیک ایران با انگلیس، دولت ایران به ریاست محمد خاتمی اصلاح طلب تعهد عمومی داد که «نه از عملیات ترور رشدی حمایت کند و نه مانع از آن شود». اما، برخی در ایران به تأیید مجدد حکم اعدام ادامه دادند. در اوایل سال ۲۰۰۵، فتوای خمینی توسط رهبر ایران، علی خامنه‌ای، در پیامی به زائران مسلمان که زیارت سالانه مکه را انجام می‌دادند، مجدداً تأکید شد. سپاه پاسداران اعلام کرد که حکم اعدام رشدی همچنان پابرجاست. براین اساس که، تنها کسی که فتوا را صادر کرده می‌تواند آن را پس بگیرد، با توجه به فوت روح‌الله خمینی در سال ۱۹۸۹، کسی نمی‌تواند این فتوا را باطل کند.

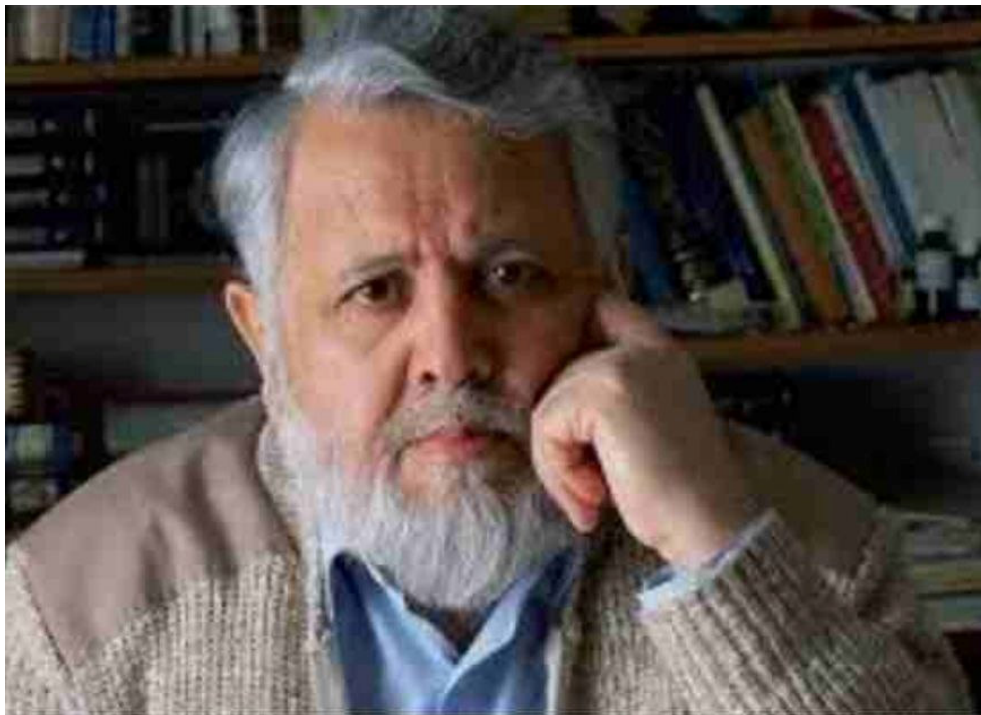
در چهاردهم فوریه ۲۰۰۶، خبرگزاری دولتی ایران گزارش داد که این فتوا برای همیشه پابرجا خواهد ماند. در سال ۲۰۰۷، سلمان رشدی گزارش داد که او همچنان هر سال در ۱۴ فوریه یک «نوع کارت ولنتاین» از ایران دریافت می‌کند که به او اطلاع می‌دهد که این کشور عهد کشتن او را فراموش نکرده‌است.



کارت ولنتاین برای سلمان رشدی

### نقش کلیم صدیقی در صدور فتوای خمینی علیه سلمان رشدی

کلیم صدیقی، اندیشمند و نویسنده اسلامی معاصر در انگلیس بود، وی مؤسس پارلمان مسلمانان و بنیان‌گذار انجمن مسلمانان بریتانیا بود. صدیقی از مروّجان وحدت جهانی اسلام بود که همراه جمعی از همفکران خود در مؤسسه‌ی اسلامی پژوهش و برنامه‌ریزی، فعالیت‌های مؤثری را جهت نیل به پایه‌ریزی دوباره تمدن اسلامی بر مبنای عدالت جهانی انجام می‌داد. وی تأثیر عمیقی از انقلاب اسلامی ایران و اندیشه روح‌الله خمینی گرفته بود. سرورس جهانی بی.بی.سی مدعی شد که در سال ۱۹۸۹، دیداری خصوصی بین کلیم صدیقی و محمد خاتمی در فرودگاه مهرآباد صورت گرفت، در این دیدار کلیم صدیقی از محمد خاتمی خواست در مورد کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی اتفاق بزرگی رخ دهد. چند ساعت بعد از این دیدار خصوصی، محمد خاتمی به دیدار آیت‌الله خمینی رفت و در همان روز فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی صادر شد. کلیم صدیقی به سال ۱۹۹۶ در آفریقای جنوبی در سن ۶۵ سالگی فوت کرد.



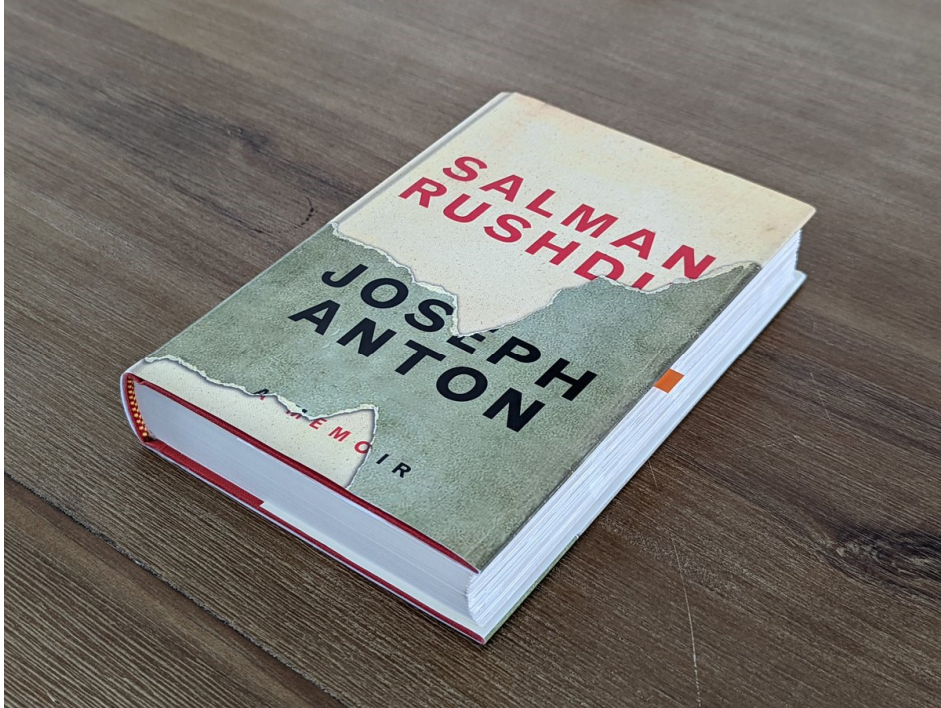
کلیم صدیقی

## زندگی مخفی سلمان رشدی

همسر رشدی، ماریان ویگینز می گوید «در چند ماه اول پس از فتوا ما ۵۶ بار تقریباً هر سه روز یک بار، نقل مکان می کردیم.» در اواخر ژوئیه رشدی از «ویگینز» جدا شد، تنش ناشی از قرار گرفتن در مرکز جنجال بین‌المللی، عصبانیت گذراندن تمام ساعات روز با هم در انزوا، رابطه آنها را بیش از حد متزلزل کرده بود. در اواخر سال بعد، رشدی اعلام کرد: «می‌خواهم زندگی‌ام را پس بگیرم» در دسامبر اعلامیه‌ای را امضا کرد که در آن ایمان اسلامی خود را تأیید می‌کرد و از وایکینگ-پنگوئن، ناشر آیات شیطانی، خواست نه کتاب را منتشر کند و نه اجازه‌ی ترجمه آن را به کسی بدهد. اما این نیز نتوانست طرفداران فتوا را متوقف کند. بسیاری از مردم فتوای خمینی را مقدمه‌ای برای حادثه‌ی یازده سپتامبر می‌دانند.

خاطرات سالهای مخفی شدن رشدی با عنوان جوزف آنتون در ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۲ منتشر شد. جوزف آنتون نام مستعار سلمان رشدی بود. بعد از فتوای آیت‌الله خمینی رهبر ایران، نویسنده زندگی مخفی خود را آغاز کرد. او به مدت ده سال تحت حفاظت پلیس بود. از رشدی خواسته شد نام مستعاری را انتخاب کند تا پلیس او را به آن نام صدا بزند، نامی را از ترکیب نام دو نویسنده، جوزف کنراد و آنتون چخوف که رشدی دوستشان داشت انتخاب کرد. رشدی می‌گوید «من آن را عنوان کتاب کردم، زیرا همیشه احساس عجیبی داشتم که از من بخواهند نامم را کنار بگذارم، همیشه از این موضوع ناراحت بودم، و فکر می‌کردم ممکن است برای خواننده، غریبگی و دوری ایجاد کند. کتاب جوزف آنتون، در ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۲ منتشر شد، موضوع این کتاب از سال‌هایی که نویسنده در مخفیگاه خود گذرانده، صحبت می‌کند.





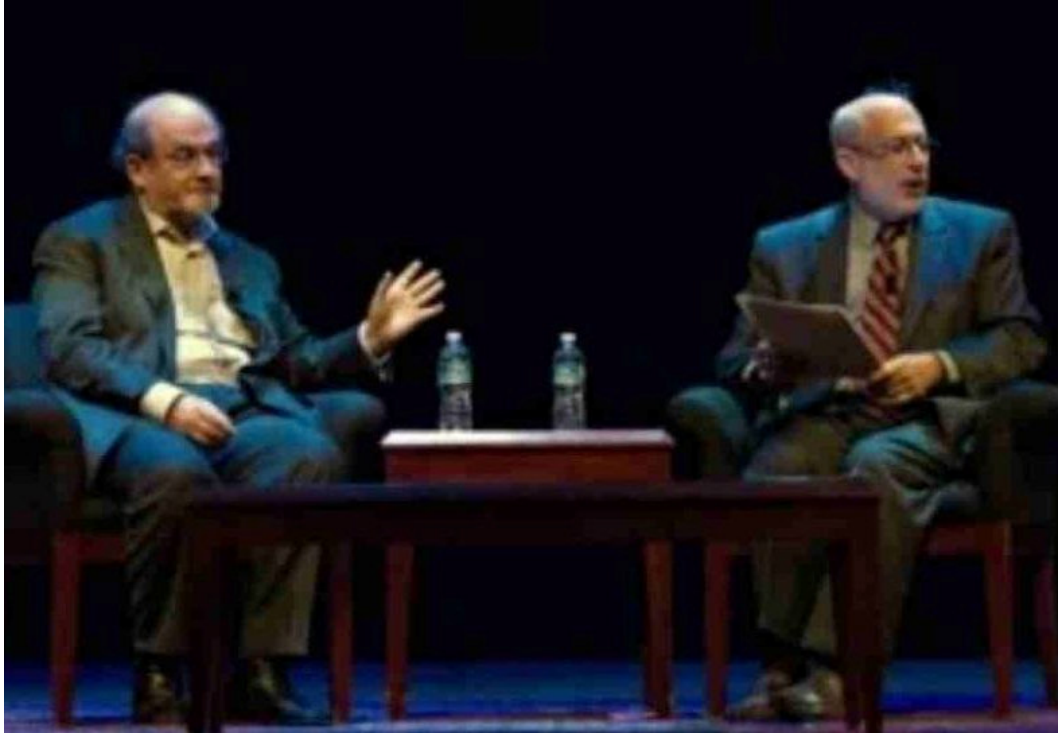
کتاب جوزف (ژوزف) آنتوان

سلمان رشدی شامگاه دوشنبه هفدهم مهرماه ۲۰۱۲ در شهر واشینگتن در مراسمی حاضر شد تا درباره‌ی کتاب آخر خود، که همان زندگینامه سال‌های زندگی مخفیانه او پس از اعلام فتوای قتل او از سوی آیت‌الله خمینی بود، صحبت کند. سالن «لیزنر» دانشگاه جورج واشینگتن، پر از جمعیت شده بود و رابرت سیگل، خبرنگار شبکه رادیویی «ان.پی.آر.» آمریکا هم میزبان مراسم اعلام شده بود. سلمان رشدی با اشاره به کتاب جدید خود که آن را «زندگی جوزف آنتون» نام گذاری کرده بود، گفت: «اوائل که می‌خواستم زندگینامه آن سال‌های خود را بنویسم، همه‌ی آن را به اول شخص نوشته بودم، اینقدر نوشته‌ها پر از من و خودم و باز من شده بود که از متن خسته شدم. یاد نام جعلی خود افتادم و گفتم بگذار به سوم شخص بنویسم و بعد... همه چیز درست شد.»

کتاب از روزی شروع می‌شود که سلمان رشدی در خانه نشسته و خبرنگاری به او زنگ می‌زند و از او می‌پرسد: «نظرتان چیست که رهبر یک کشور دیگر دستور قتل شما را صادر کرده؟» آقای رشدی هم در پاسخ می‌گوید: «من که از هیچ خبر نداشتم، گفتم باید خیلی بد باشد. ولی چند دقیقه بعد، فهمیدم منظور چیست.» کتاب آیات شیطانی، زندگی سلمان رشدی را عوض کرد و او را به دامان حفاظت شدید سوق داد. به قول خودش «خیلی‌ها جا سوس و مامور دو صفر هفت را فقط خیالی می‌دانند، ولی من هم ساختمان‌شان را دیدم، هم خودشان را و هم این که چند سال با من بودند.» رابرت سیگل، خاطراتش را از زمانی که مجبور شده بود با ماموران و تیم خودش برای مصاحبه و گفت‌وگوی رادیویی پیش سلمان رشدی برود، نقل می‌کند آن هم درحالی که چشم‌هایشان را با چشم‌بند بستند و یک نفر با داشتن روزنامه در دست از فرودگاه راهنمای آنها شد و آنها را به مکانی نامعلومی برد. آقای سیگل چند بار در طول برنامه از سلمان رشدی پرسید: «آیا ارزشش را داشت؟ فکر نمی‌کنی به بعضی حوزه‌ها نباید کار داشت؟» سلمان رشدی اما به سرعت در جواب گفت: «این مثل مرغ زندگی کردن است. البته دلم نمی‌خواست این واکنش‌ها به کتابم نشان داده شود ولی هیچ کس آن را نخوانده بود. فقط می‌خواستند یک جریان از آن درست کنند. ضمن این که در تاریخ همیشه این نویسنده‌ها بوده‌اند که مرز حمایت از فکر و آزادی بیان را حفظ کرده‌اند.» سلمان رشدی در تایید حق آزادی بیان گفت: «زمانی که من در زندگی مخفیانه در بریتانیا بودم، در پاکستان کسی فیلمی ساخت که شخصیتی مشابه من (سلمان رشدی) در فیلم بود که با یک دست ویسکی سر می‌کشید و با دست دیگرش شلاق می‌زد. یکی از راه‌های بازجویی آن‌ها این بود که اگر می‌خواستند از کسی حرف بکشند، برای او آیات شیطانی می‌خواندند و طرف اعتراف می‌کرد. سازندگان فیلم، تصمیم گرفتند این فیلم را در بریتانیا به نمایش بگذارند و

دولت بریتانیا مخالفت خود را اعلام کرد، اجازه نمایش به این فیلم را نداد. یکی از دلایل دولت این بود؛ این فیلم، توهین به آقای سلمان رشدی است و او می‌تواند علیه این فیلم شکایت کند.» آقای رشدی در ادامه گفت: «من کاری که آن زمان کردم این بود که از همان زندگی مخفی که داشتم گفتم اگر مشکل من هستم، مسئله‌ای نیست. من شکایت نخواهم کرد پس اجازه دهید این فیلم پخش شود.» سلمان رشدی افزود: «روزی که بزرگترین سینما را به نمایش این فیلم اختصاص دادند، هیچ کس این فیلم را ندید. به خاطر این که بسیار فیلم ضعیف و بدی بود و هیچ کس حاضر نبود پول بدهد و وقت بگذارد آن را ببیند. در نتیجه آزادی بیان مال همه است، حتی آنهایی که حرفی برای گفتن ندارند. وقتی کسی حرفی برای گفتن نداشته باشد، خودش هم حذف می‌شود. همین طور که الان کسی، مردم را مجبور نمی‌کند آثار کلاسیک و معروف ادبی را بخوانند. اثر خود درخشان است و خود را زنده نگه داشته‌است. اثر وقتی خوب باشد می‌ماند و محدودیت فقط مردم را حریص می‌کند و هیچ کار دیگری انجام نمی‌دهد.»

در بخشی که صحبت از فیلم ضداسلامی «معصومیت مسلمانان» و دیگر موضوعات به میان آمد آقای رشدی در ادامه سخنانش اینگونه اظهار نظر کرد که: «آزادی بیان شامل مزخرفات هم می‌شود. باید سعی کنیم دنیا تبدیل به جایی نشود که تهدید به خشونت تعیین کند ما چه می‌گوییم و چه نمی‌گوییم.» از سلمان رشدی در مورد «کریستوفر هیچنز» نویسنده و روزنامه‌نگار، سوال شد. کسی که همواره در زمان زندگی، مدافع جدی او بود. آقای رشدی گفت: «هنوز هم باور نمی‌کنم از میان ما رفته باشد. وقتی به واشنگتن می‌روم هنوز جای او خالی است.» کریستوفر هیچنز در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون، تلاش زیادی کرد تا آقای کلینتون با سلمان رشدی دیدار کند بلکه مشکل او حل شود. سلمان رشدی با یادآوری آن دوران گفت: «در واقع این تلاش جواب داد.»



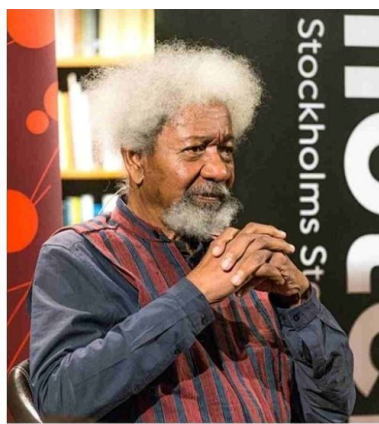
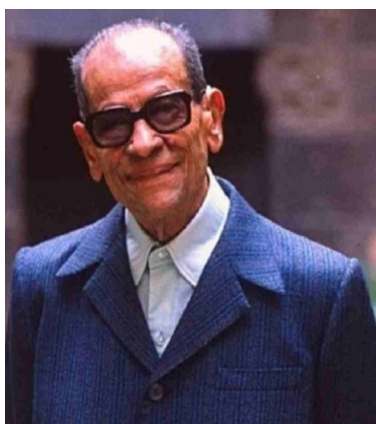
سلمان رشدی و رابرت سیگل (Robert Siegel) در سالن لیزنر

سال ۱۹۹۸ بود که دولت حاکم حزب کارگر در بریتانیا شروع به مذاکره با ایران کرد و پس از این که همراهی آمریکا هم با این مذاکره دیده شد، بالاخره ایران در جریان مذاکرات در مجمع عمومی سازمان ملل، حاضر شد اعلام کند، از اجرای فتوای خمینی و حمایت دولتی و حکومتی آن دست برمی دارد. آقای رشدی بار دیگر گفت: «جلوی زورگو نمی شود کنار نشست. همانند یک بچه زورگو در مدرسه که می خواهد قلدر باشد، باید بایستید. اگر ایستادید، کنار می رود. وگرنه آن را به عنوان تشویق قلمداد کرده و به آن ادامه می دهد و بیشتر هم می شود.» او همچنین گفت که نزدیک به ۱۲ سال است که دیگر در نیویورک زندگی می کند. چند بار به سختی های آن دوران اشاره کرد و گفت: «شانسی که من آوردم این بود که من نویسنده بودم. من می توانستم در هر شرایطی بنویسم و همین نجاتم داد. اگر کارگردان تئاتر یا سینما بودم و تیم من را از من می گرفتند، هیچ کاری نمی توانستم بکنم. اما یک نویسنده، می نشیند و می نویسد.»

خشم پر شور و اعتراض مسلمانان به کتاب آیات شیطانی کتابی که آنرا نخوانده بودند، بسیاری از خوانندگان غربی را شگفت زده کرد، زیرا این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده بود، نه به زبان های عربی، اردو، فارسی یا زبان های دیگر که زبان مادری اکثریت سخنوران مسلمان است. این رمان هرگز در کشورهایی که اکثر مسلمانان در آن زندگی می کنند منتشر نشد یا حتی فروخته نشد، این یک اثر داستانی و رمانی سوررئال است که بعید به نظر می رسد برای خواننده معمولی جذاب باشد. باور بسیاری از مسلمانان در خاورمیانه این است که هر کشوری قوانینی دارد که هر گونه نشریه یا سخنی را که هدفش تمسخر یا بدنام کردن دین در آن کشور باشد، ممنوع می کند. انتشار کتابی که اسلام را مورد تمسخر یا بدنامی قرار می داد، نشان دهنده احساسات و تمایلات ضداسلامی در آن کشورها بود. اگرچه در انگلستان این قانون هیچ گاه اجرا نشد، با این حال در سال ۲۰۰۸ به طور کامل لغو شد، تا آن زمان در این کشور قوانینی وجود داشت که توهین به دین مسیحیت را ممنوع می کرد. دیدگاه بسیاری از مسلمانان مبنی بر اینکه انگلیس، آمریکا و سایر کشورهای غربی درگیر جنگ علیه اسلام هستند و آنچه در ظاهر محصول تخیل یک نویسنده است، در واقع یک توطئه در مقیاس ملی یا فراملی است. اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت ایران، در یک پخش از رادیو تهران، ریشه های تاریخی کتاب رشدی را توضیح داد: هر کس با تاریخ استعمار و جهان اسلام آشنا باشد می داند که هر وقت می خواستند در کشوری، جای پای داشته باشند، اولین کاری که می کردند تا راهشان را باز کنند چه آشکار یا پنهان تضعیف اخلاق اصیل اسلامی مردم بود. او مدعی شد وزیر خارجه انگلیس که نامش فاش نشده است، زمانی به پارلمان انگلیس گفت: «تا زمانی که قرآن مورد احترام مسلمانان باشد، نمی توانیم در میان مسلمانان جای پای خود را محکم کنیم.»

با وجود شدت احساسات مسلمانان در مورد این موضوع، هیچ دولت غربی آیات شیطانی را ممنوع نکرد. این در درجه اول به این دلیل بود که اکثر دولت‌های غربی به‌طور صریح یا ضمنی اجازه آزادی بیان را می‌دهند که این آزادی شامل ممنوعیت سانسور هم می‌شود. نگرش غرب در مورد آزادی بیان با نگرش در جهان عرب متفاوت است زیرا، غربی‌ها کمتر از تمسخر شخصیت‌های مذهبی شوکه می‌شوند. تابو و توهین به مقدسات در غرب تقریباً مرده است. کفرگویی داستانی قدیمی است و دیگر نمی‌تواند شوکه کننده باشد. نمونه‌هایی از فیلم‌ها و کتاب‌هایی که علیرغم توهین به مقدساتشان اعتراض کمی در غرب برانگیخت یا هیچ اعتراضی برنیا نگیخت: «خدا می‌داند» اثر جوزف هلر، که داستان‌های کتاب مقدس را به فیلم‌های پورنوگرافیک تبدیل کرد. حتی «پروتکل‌های بزرگان صهیون»، کتابی که نه تنها توهین آمیز و نادرست بود، بلکه می‌توان گفت بسیار خطرناک بود، که الهام‌بخش کشتار یهودیان در روسیه و کمک به ایدئولوژی نازی‌ها بود، به‌طور رایگان در غرب در دسترس بود.

فتوای خمینی بر علیه سلمان رشدی مخالفتی هم داشت، وله سوینکا نویسنده اهل نیجریه و برنده جایزه نوبل، از حامیان سلمان رشدی که بعثت این حمایت مورد تهدید قرار گرفت. «نجیب محفوظ» نویسنده و برنده جایزه ادبیات نوبل، از حامیان سلمان رشدی که مورد سوءقصد قرار گرفت. نجیب بعداً توسط یک بنیادگرای مسلمان با ضربات چاقو به گردن مورد حمله قرار گرفت. برخی از سیاستمداران و نویسندگان غربی از رشدی انتقاد کردند.



وله سوینکا اهل نیجریه، نجیب محفوظ

جیمی کارتر، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، ضمن محکوم کردن تهدیدها و فتوای رشدی، اظهار داشت: ما به تبلیغ او و کتابش پرداخته‌ایم، بدون اینکه اذعان داشته باشیم که این توهین مستقیم به میلیون‌ها مسلمان است که اعتقادات مقدسشان زیر پا گذاشته شده‌است. او همچنین معتقد بود که رشدی باید از واکنشی که کتابش برانگیزانید آگاه می‌بود. در میان نویسندگان، انتقادات «رولد دال» کوبنده بود و کتاب رشدی را هیجان‌انگیز و رشدی را «اپورتونیست خطرناک» نامید. «جان لو کاره» حکم اعدام را ظالمانه دانست، اما از اقدام رشدی نیز انتقاد کرد: «فکر نمی‌کنم به هیچ‌یک از ما این اجازه داده شود که نسبت به ادیان بزرگ بی‌احترامی کنیم.» اگرچه او بعداً از این بابت ابراز پشیمانی کرد. باید یادآور شویم که رشدی توسط نهادهای بزرگ ادبی در جهان مانند PEN و انجمن ناشران آمریکایی حمایت می‌شد.



انجمن جهانی قلم pen، از حامیان سلمان رشدی

## چند تن از نویسندگان جهانی که حامی کتاب رشدی بودند

علاوه بر وله سوینکا اهل نیجریه و نجیب محفوظ می توان به نویسندگان زیر اشاره کرد که حمایت خود را از کتاب آیات شیطانی و سلمان رشدی اعلام کردند.

گونتر ویلهلم گراس (به آلمانی: Günter Wilhelm Grass) نویسنده، مجسمه‌ساز و نقاش آلمانی، مارتین امیس (Martin Amis) رمان‌نویس، نویسنده داستان کوتاه، استاد دانشگاه، فیلم‌نامه‌نویس اهل بریتانیا، سائول بلو (Saul Bellow) نویسنده آمریکایی کانادایی تبار که به خاطر دستاوردها و آثار ادبی خویش، برنده جایزه نوبل ادبیات، جایزه پولیتزر و نشان ملی هنر آمریکا شد. او تنها نویسنده‌ای است که سه بار برنده جایزه کتاب ملی برای نوشته‌های خود شده است. نادین گوردیمر (Nadine Gordimer) نویسنده و فعال سیاسی اهل آفریقای جنوبی که در سال ۱۹۹۱ برنده جایزه نوبل ادبیات شد. این نویسنده یکی از چهره‌های سرشناس ادبیات جهان علیه آپارتاید بود. درک آلتون والکات (Derek Alton Walcott) شاعر، نمایش‌نامه‌نویس و نقاش برنده جایزه نوبل ادبیات (۱۹۹۲) و جایزه تی.اس.الیوت در سال ۲۰۱۱ بود. «درک والکات» یکی از چهره‌های شاخص «ادبیات پسااستعماری» بود. از حامیان اصلی رشدی، کریستوفر اریک هیچنز (Christopher Eric Hitchens) نویسنده، منتقد و روزنامه‌نگار انگلیسی-آمریکایی، از پیش‌تازان مکتب ضدخدایی و خدا ناباوری نو بود، او گفت که این فتوا او را متقاعد کرد که بنیادگرایی اسلامی یک تهدید فوری است، وی بعداً خود کتاب «خدا بزرگ نیست» بحثی علیه دین را نوشت. با این حال، ماجرای رشدی به احتیاط بیشتر و درجاتی از خود سانسوری در برخورد با مسائل اسلامی در هنرهای ادبی و سایر هنرهای خلاق منجر شد.

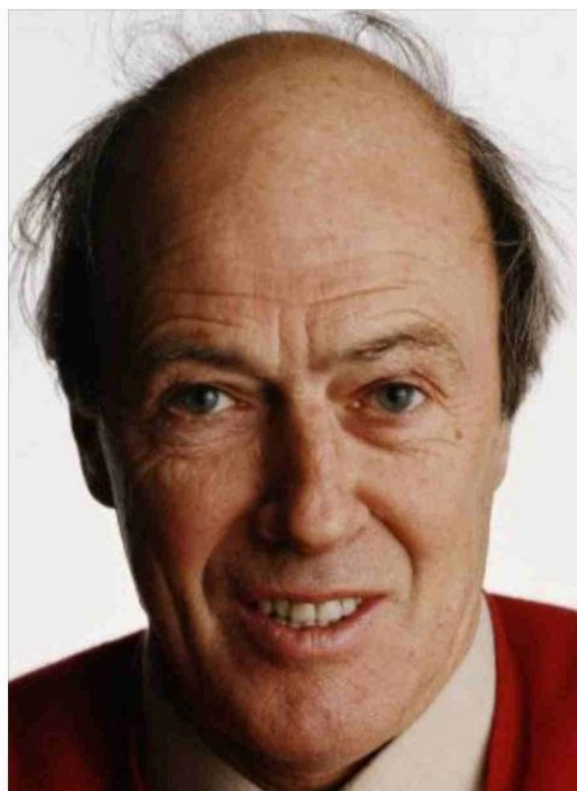
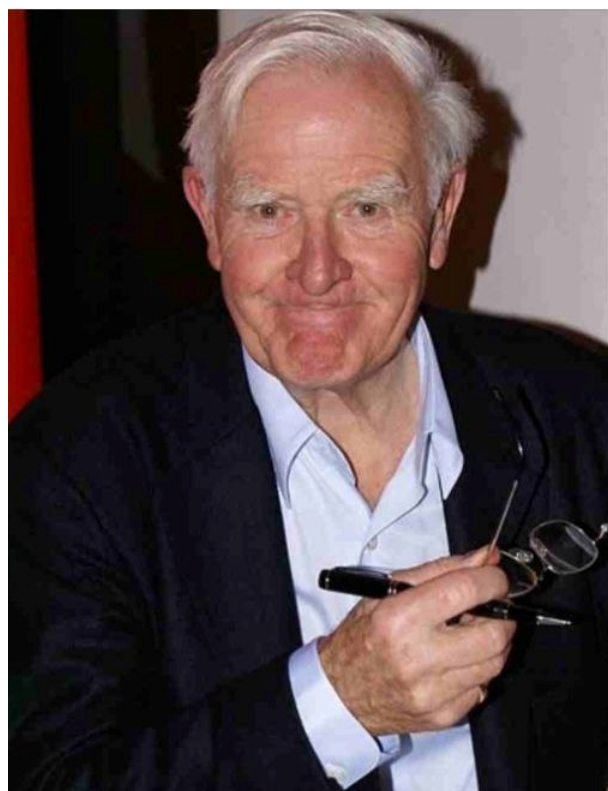




درِک آلتون والکات، کریستوفر اریک هیچنز، سائول بلو، نادین گوردیمر، گونتر ویلهلم گراس، مارتین ایمیس

## شخصیت‌هایی که مخالف و منتقد سلمان رشدی بودند

بسیاری از شخصیت‌های مذهبی در آمریکا و انگلیس از توهین به مسلمانان متدین به شدت بیزار بودند و مانند هموطنان سکولار خود از رشدی دفاع نکردند. اسقف اعظم کانتربری، «رابرت رانسی» از دولت خواست که قانون توهین به مقدسات را برای پوشش سایر ادیان، از جمله اسلام، گسترش دهد. برخی از خاخام‌ها، مانند «ایمانوئل یاکوبوویتس»، خاخام اعظم جماعت متحد عبری کشورهای مشترک المنافع، با انتشار این کتاب مخالفت کرد. «رولد دال» داستان‌نویس انگلیسی، نروژی الاصل هم از منتقدان سلمان رشدی بود. «جان لوکاره»، نویسنده انگلیسی رمان‌های جاسوسی از مخالفان سلمان رشدی بود.



رولد دال داستان‌نویس، جان لوکاره نویسنده

## رویداد نگاری کتاب آیات شیطانی

\* ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸: این رمان در انگلیس منتشر شد.

\* خوشونت سینگ، روزنامه نگار، سیاستمدار و رمان‌نویس مشهور هند هنگام برر سی کتاب در هفته‌نامه مصور، ممنوعیت آیات شیطانی را پیشنهاد کرد زیرا او متوجه واکنشی بود که ممکن بود در بین مردم ایجاد کند.

\* پنجم اکتبر ۱۹۸۸: هند واردات این رمان را ممنوع کرد، پس از آن که سید شهاب‌الدین، نماینده پارلمان هند و سردبیر ماهنامه مسلمانان هند از دولت راجیو گاندی درخواست کرد تا این کتاب را ممنوع کند. در سال ۱۹۹۳ سید شهاب‌الدین تلاش کرد تا کتاب دیگری به نام «نظر هندوی رام سواروپ درباره‌ی مسیحیت و اسلام» را ممنوع کند.  
\* اکتبر ۱۹۸۸: تهدید به مرگ رشدی او را مجبور به لغو سفر و گرفتن محافظ شخصی کرد. کمپین نامه‌نگاری به وایکینگ پرس، انتشاراتی مسئول چاپ کتاب آیات شیطانی در آمریکا «ده‌ها هزار نامه تهدید آمیز» را به همراه داشت.

\* ۲۱ نوامبر ۱۹۸۸: شیخ اعظم مصر الازهر از سازمان‌های اسلامی در انگلیس خواست تا برای جلوگیری از توزیع رمان اقدام قانونی کنند.

\* ۲۴ نوامبر ۱۹۸۸: این رمان در آفریقای جنوبی و پاکستان ممنوع شد. این ممنوعیت‌ها ظرف چند هفته در عربستان سعودی، مصر، سومالی، بنگلادش، سودان، مالزی، اندونزی و قطر دنبال شد.

\* دوم دسامبر ۱۹۸۸: برای اولین بار سوزاندن آیات شیطانی در انگلیس اتفاق افتاد، ۷۰۰۰ مسلمان در راهپیمایی سوزاندن کتاب در بولتون شرکت کردند، اگرچه رسانه‌ها به ندرت این رویدادها را پوشش دادند.

\* چهاردهم ژانویه ۱۹۸۹: یک نسخه از کتاب در برادفورد سوزانده شد. پوشش رسانه‌ای و بحث گسترده‌ای را در وسایل ارتباط جمعی داشت، برخی از غیرمسلمانان هم از این اعتراضات حمایت کردند.

\* ژانویه ۱۹۸۹: شورای دفاع اسلامی از انتشارات پنگوئن خواست عذرخواهی کنند و رمان را پس بگیرد، نسخه‌های موجود را از بین برد و هرگز آن را تجدید چاپ نکند.

\* فوریه ۱۹۸۹: اولین نسخه از کتاب در آمریکا همراه با نقد کتاب در مطبوعات آمریکا در کتابفروشی‌ها ظاهر شد.

\* ۱۲ فوریه ۱۹۸۹: در حمله ۱۰۰۰۰ نفری به مرکز فرهنگی آمریکا در اسلام آباد پاکستان در اعتراض به رشدی و کتابش، شش نفر کشته و ۱۰۰ نفر زخمی شدند.

\* ۱۳ فوریه ۱۹۸۹: در اعتراضات ضد سلمان رشدی در سرینگار، جامو و کشمیر یک نفر کشته و بیش از ۱۰۰ تن زخمی شدند.

\* ۱۴ فوریه ۱۹۸۹: روح الله خمینی رهبر ایران فتوایی صادر کرد و از همه مسلمانان خواست که همه دست‌اندرکاران انتشار رمان آیات شیطانی را اعدام کنند. بنیاد ۱۵ خرداد یک بنیاد مذهبی ایران پاداش ۳ میلیون دلاری برای قتل رشدی، تعیین کرد.

\* ۱۶ فوریه ۱۹۸۹: گروه‌های اسلام‌گرای مسلح، مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حزب الله لبنان، اشتیاق خود را برای اجرای فرمان امام اعلام کردند.

\* ۱۷ فوریه ۱۹۸۹: فروشگاه‌های زنجیره‌ای کتاب از جمله B. Dalton، بارنز اند نوبل والدن بوک، گفتند که دیگر کتاب را نمی‌فروشند. شرکت بارنز اند نوبل بزرگترین خرده‌فروشی کتاب در ایالات متحده آمریکا است. این شرکت به‌طور عمده از طریق فروشگاه‌های زنجیره‌ای کتاب خود که کتاب‌فروشی‌های بارنز اند نوبل ( Barnes & Noble Booksellers) نام دارند فعالیت می‌کنند.



کتاب‌فروشی بارنز اند نوبل

\* ۱۸ فوریه ۱۹۸۹: رشدی عذرخواهی کرد. ایرنا خبرگزاری رسمی ایران گفت: «اظهارات رشدی برای عفو او کافی تلقی می‌شود».

\* ۱۹ فوریه ۱۹۸۹: خمینی با صدور حکمی اعلام کرد، عذرخواهی و پشیمانی رشدی نمی‌تواند مانع حکم اعدام او گردد.

\* ۲۲ فوریه ۱۹۸۹: رمان در آمریکا منتشر شد. کتابفروشی‌های زنجیره‌ای بزرگ «بارنز اند نوبل» و «والدنبوک» پس از دریافت تهدیدات متعدد، این رمان را از یک سوم کتابفروشی‌های کشور حذف کردند.

\* ۲۴ فوریه ۱۹۸۹: در اثر تظاهرات بزرگ ضد رشدی در شهرهای «بمبئی»، «ماهاراشترا»، در هندوستان، دوازده نفر جان خود را از دست دادند و ۴۰ نفر مجروح شدند.

\* ۲۸ فوریه ۱۹۸۹: کتابفروشی‌های زیادی، از جمله «کویس» و «والدنبوک» در آمریکا، به دلیل فروش رمان به آتش کشیده شدند.

\* ۲۸ فوریه ۱۹۸۹: دفاتر «ریوردیل پرس» یک روزنامه هفتگی در «برانکس» توسط بمب‌های آتشین ویران شد. تماس گیرنده به ۹۱۱ گفت این بمب‌گذاری در تلافی سرمقاله‌ای بود که از حق خواندن رمان آیات شیطان‌ی دفاع می‌کرد و از فروشگاه‌های زنجیره‌ای انتقاد می‌کرد که فروش آن را متوقف کردند.

\* هفتم مارس ۱۹۸۹: ایران روابطه‌ی دیپلماتیک خود را با انگلیس قطع کرد.

\* مارس ۱۹۸۹: کتابفروشی‌های مستقل از جمله «کودیس» در برکلی، کالیفرنیا، آمریکا و پاولز در پورتلند، اورگان، به فروش کتاب ادامه دادند.

\* مارس ۱۹۸۹: سازمان کنفرانس اسلامی از ۴۶ دولت عضو خود خواست تا این رمان را ممنوع کنند. این سازمان برای داشتن این کتاب مجازات سه سال زندان و ۲۵۰۰ دلار جریمه نقدی تعیین کرد. در مالزی، سه سال زندان و جریمه ۷۴۰۰ دلاری؛ در اندونزی، یک ماه زندان یا جریمه نقدی تعیین کردند. تنها کشوری با جمعیتی عمدتاً مسلمان که در آن رمان قانونی باقی مانده، ترکیه است. چندین کشور با اقلیت مسلمان، از جمله گینه نو، تایلند، سریلانکا، کنیا، تانزانیا، لیبیا و سیرالئون نیز برای داشتن این رمان مجازات تعیین کردند.

\* مه ۱۹۸۹: یوسف اسلام، موزیسین (که قبلاً به عنوان گربه استیونز شناخته می شد) حمایت خود را از این فتوا نشان داد و در طول یک مستند تلویزیونی انگلیسی، طبق گزارش نیویورک تایمز، اظهار داشت که اگر رشدی در خانه او ظاهر شود، ممکن است به کسی زنگ بزند یا بیشتر از آنچه که دوست دارد به او آسیب بزند. «در چنین شرایطی من سعی می کنم با خمینی تماس بگیرم و به ایشان بگویم که این مرد دقیقاً کجاست.» یوسف اسلام بعداً حمایت از فتوا را تکذیب کرد.

\* ۲۷ مه ۱۹۸۹: ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ مسلمان در میدان پارلمان لندن گرد هم آمدند و رشدی را به شکل مجسمه سوزاندند و خواستار ممنوعیت رمان شدند.

\* سوم ژوئن ۱۹۸۹: خمینی درگذشت. خامنه‌ای، رئیس جمهور پیشین، به عنوان رهبر جدید معرفی شد.

\* ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۹: بی.بی.سی فیلم ضیافت شب شعر تونی هریسون را پخش کرد که در آن هریسون با تشبیه رشدی به مولیر، ولتر، عمر خیام و بایرون از او دفاع کرد. پس از پخش فیلم، هریسون شعری با عنوان آیات شیطانی در روزنامه «آبزرور» منتشر کرد که در آن نوشت: من از درگیری ذهنی دست برنمی دارم، قلمم در دستم نخواهد خوابید، تا رشدی حق حیات داشته باشد و کتاب‌ها سوزانده یا ممنوع نشوند.

\* سوم اوت ۱۹۸۹: مردی با نام مستعار «مصطفی محمود مازح» به طور تصادفی در طبقه دوم هتلی در مرکز لندن هنگام تهیه بمبی که قصد کشتن سلمان رشدی را داشت، بر اثر انفجار کشته شد.

\* ۱۹۹۰: رشدی از مسلمانان عذرخواهی کرد.

\* ۱۹۹۰: رشدی مقاله‌ای را در مورد مرگ خمینی به نام «با حسن نیت» منتشر کرد تا منتقدان خود را آرام کند و عذرخواهی کرد که در آن ظاهراً احترام خود را برای اسلام تأیید می کرد. با این حال، روحانیون ایرانی فتوا را پس نگرفتند.

\* ۱۹۹۰: پنج بمب گذاری کتابفروشی‌ها را در انگلستان هدف قرار دادند.

\* ۲۴ دسامبر ۱۹۹۰: رشدی اعلامیه‌ای را امضا کرد تا ایمان اسلامی خود را تأیید کند و از وایکینگ پنگوئن، ناشر آیات شیطانی خواست نه کتاب را منتشر کند و نه اجازه ترجمه آن را بدهد.

رشدی در اعلامیه‌ای مبنی بر تایید ایمان اسلامی خود و دعوت از شرکت انتشاراتی وایکینگ پنگوئن، ناشر آیات شیطانی، همه را شکفت زده کرد. او از این شرکت انتشاراتی خواست نه کتاب را با جلد شومیز (جلد نرم مقوایی) منتشر کند و نه اجازه ترجمه آن را بدهد. در واقع، این حرکت چندان غافلگیرکننده نبود زیرا این عمل در راستای تلاش‌های رشدی برای خارج کردن خود از حبس خانگی و بازگشت به زندگی عادی بود. با تبدیل شدن ماهها زندگی مخفی به سالها، رشدی دریافت که اگر کاری انجام ندهد، برای همیشه محکوم به زندگی مخفی بدون آزادی رفت و آمد خواهد بود. خمینی در ژوئن ۱۹۸۹ درگذشت و رشدی امیدوار بود بتواند دوباره در جامعه ظاهر شود. مقامات ایران اشاره کردند، نویسنده را با شدت قبلی تعقیب نخواهند کرد، اما فرمان خمینی سر جای خود باقی خواهد ماند. به نظر می‌رسید رشدی، بعد از مرگ خمینی برای بازگشت به زندگی عادی امیدوار شده بود. او با اعلام اینکه «می‌خواهم زندگی‌ام را پس بگیرم» شروع به آزمایش‌هایی از قبیل رفتن به تلویزیون و کتابفروشی‌ها کرد.

رشدی، معتقد بود که معرفی کتاب جدیدش، با عنوان داستان کودکانه «هارون و دریای قصه» «آیات شیطانی» را «کتابی قدیمی... تا حدی داستانی تمام‌شده» نشان دهد او خواستار «پایان دادن» به بحث شد. او با این توجیه که «عصبانی‌ترین فرد هم برای همیشه عصبانی نمی‌ماند» ابراز خوش‌بینی کرد که ظرف یک سال از مخفیگاه خارج شود.

وی معتقد بود برخی از رهبران دینی به دیدگاه او رسیده‌اند که «سوء تفاهمی پیش آمده و اشتباهی صورت گرفته است» اما رهبر ایران، آیت‌الله علی خامنه‌ای، تلاشهای رشدی را رد کرد و با یادآوری سخنان آیت‌الله روح‌الله خمینی اعلام کرد: «حتی اگر رشدی توبه کند و وارسته‌ترین مسلمان عصر شود، حکم اسلام ثابت و باقی می‌ماند». آیت‌الله‌های ایران عذرخواهی رشدی را حقارت‌آمیز و اعدام او را نهایت ادای احترام به آیت‌الله خمینی می‌دانند. آنها معتقدند هیچ چیزی این فتوا را تغییر نمی‌دهد و فتوا علیه او با طور دائمی خواهد ماند.

\* ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۱: هیتوشی ایگاراشی، مترجم ژاپنی رمان، توسط یک دانشجوی مبادله‌ای بنگلادشی به ضرب چاقو کشته شد.

\* اتوره کاپریولو Ettore Capriolo مترجم ایتالیایی کتاب آیات شیطانی، به شدت زخمی شد.

\* دوم ژوئیه ۱۹۹۳: سی و هفت تن از روشنفکران ترک و مردم محلی شرکت‌کننده در جشنواره ادبی پیرسلطان ابدال در اثر آتش‌زدن هتل توسط گروهی از اسلامگرایان تندرو در پی فتوای خمینی جان خود را از دست دادند.

\* اکتبر ۱۹۹۳: ناشر نروژی رمان، ویلیام نیگارد، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شدت مجروح شد.

\* ۲۶ اوت ۱۹۹۵: مصاحبه‌ای با رشدی در روزنامه تایمز منتشر شد که رشدی به مصاحبه‌گر مک‌الوی گفت که تلاش او برای جلب رضایت افراط‌گرایان با نشان دادن ایمان اسلامی‌اش و خواستن از ناشر کتابش برای توقف انتشار کتاب، بزرگترین اشتباه زندگی‌اش بود.

\* ۱۹۹۸: دولت ایران علناً اعلام کرد که «نه از عملیات ترور رشدی حمایت می‌کند و نه مانع از آن خواهد شد» این به عنوان بخشی از توافق گسترده‌تر برای عادی‌سازی روابط ایران و انگلیس اعلام شد. به گفته‌ی برخی از روحانیون برجسته ایران، علیرغم مرگ خمینی و اعلامیه رسمی دولت ایران، این فتوا همچنان به قوت خود باقی است. کمال خرازی وزیر امور خارجه وقت ایران گفت: دولت جمهوری اسلامی ایران هیچگونه قصدی برای تهدید جان نویسنده آیات شیطانی یا هر فرد مرتبط با اثر وی ندارد و هیچ اقدامی را نیز برای انجام آن تشویق یا کمک نخواهد کرد. این سخنان آقای خرازی در پی اظهارات محمد خاتمی رئیس‌جمهور ایران در نیویورک بود که به خبرنگاران گفته‌بود «ماجرای رشدی به طور کامل پایان یافته است.» رابین کوک، وزیر امور خارجه بریتانیا که در کنار آقای خرازی ایستاده بود گفت، خوشحال است که وزیر امور خارجه ایران موضع سیاسی کشورش را در این موضوع روشن کرده و دادن پاداش به شخصی که آقای رشدی را بکشد، رسماً لغو شده‌است. اگر چه یک بنیاد ایرانی برای مرگ نویسنده ۵۱ ساله هندی الاصل بریتانیایی که به گفته آقای خرازی رمانش هنوز هم ایرانیان را آزرده خاطر می‌کند، ۲٫۵ میلیون دلار جایزه می‌دهد، ولی وزیر امور خارجه ایران اعلام کرد که از این پاداش حمایت نمی‌کند. آقای رشدی که از شنیدن این خبر مات و مبهوت شده‌بود، در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «تمام شد». او گفت: «تا زمانی که به ملاقات با دولت بریتانیا نرفتم، مطمئن نبودم. اما آنها قاطعانه به من گفتند که همین است. این یک پیشرفت است. دیگر هیچ تهدیدی از سوی رژیم ایران وجود ندارد. فتوا بر تاک می‌ماند تا پزمرده شود.» آقای رشدی علاوه بر دیدار با مقامات وزارت خارجه بریتانیا، دو بار با آقای «کوک» تلفنی صحبت کرد و گفت که از تضمین‌های دولت متقاعد شده‌است. او گفت: «اطلاعات صریح، مؤکد و قطعی از سوی دولت بریتانیا به من داده شده‌است که این درست است»

\* ۱۹۹۱ یک بنیاد ایرانی مبلغ ۲۰۸ میلیون دلار برای کشتن سلمان رشدی جایزه تعیین کرد.

\* ۱۴ فوریه ۱۹۹۹: در دهمین سالگرد صدور حکم علیه رشدی، بیش از نیمی از نمایندگان مجلس ایران بیانیه‌ای را امضا کردند که در آن اعلام شد: «حکم رشدی کفرگو، امروز مرگ و فردا سوزانده شدن تا ابد در جهنم است.



\* ۱۴ فوریه ۲۰۰۰: حسن صانعی، رئیس بنیاد پانزده خرداد، مجدداً تأکید کرد که حکم اعدام همچنان معتبر است و مبلغ ۲۰۸ میلیون دلار، پاداش با بهره به قاتلان رشدی پرداخت خواهد شد.

\* ژانویه ۲۰۰۲: آفریقای جنوبی ممنوعیت خود را برای آیات شیطانی لغو کرد.

\* ۱۶ فوریه ۲۰۰۳: سپاه پاسداران ایران بار دیگر خواستار ترور رشدی شد. به گزارش «ساندی هرالده»، حسن صانعی، رئیس بنیاد نیمه رسمی پانزده خرداد که مبلغ ۲۰۸ میلیون دلار را برای قتل سلمان رشدی اختصاص داده در مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی، اعلام کرد که بنیاد او اکنون ۳ میلیون دلار به هر کسی که سلمان رشدی را اعدام کند پرداخت خواهد کرد.

\* اوایل سال ۲۰۰۵: فتوای خمینی علیه رشدی توسط رهبر معنوی ایران، علی خامنه‌ای، در پیامی به زائران مسلمان که زیارت سالانه مکه را به جا می‌آوردند، مجدداً تأکید شد. ایران درخواست‌های پس گرفتن فتوا را رد کرد، زیرا تنها کسی که آن را صادر کرده است می‌تواند آن را پس بگیرد.

\* ۱۴ فوریه ۲۰۰۶: خبرگزاری رسمی ایران به مناسبت سال روز تأسیس بنیاد شهید اعلام کرد: «فتوای امام خمینی در مورد سلمان رشدی مرتد برای همیشه جاری است»

\* ۱۵ ژوئن ۲۰۰۷: سلمان رشدی به دلیل خدماتش به ادبیات معاصر دنیا، نشان شوالیه را از دولت انگلیس دریافت کرد. این عمل اعتراض گروه‌های اسلامی را برانگیخت.

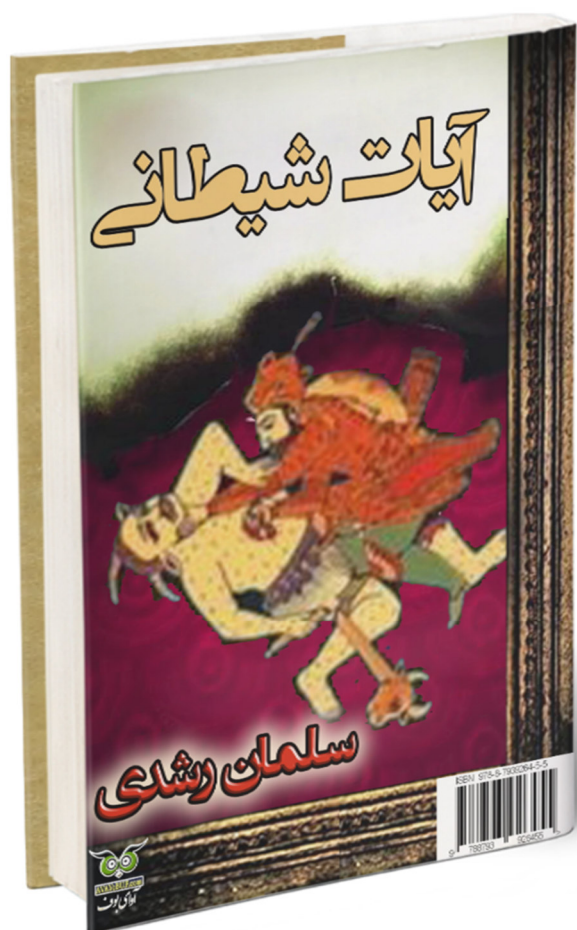
\* ۲۹ ژوئن ۲۰۰۷: بمب‌هایی که در نقاط مختلف لندن کار گذاشته شده بود احتمالاً با لقب شوالیه سلمان رشدی مرتبط بوده است.

\* ۲۴ ژانویه ۲۰۱۲: معاون مدرسه دارالعلوم دیوبند، یک مدرسه اسلامی در هند، درخواستی صادر کرد که از دادن ویزا به سلمان رشدی برای حضور برنامه‌ریزی شده‌ی او در جشنواره ادبیات «جیپور» در پایان ژانویه خودداری شود. دولت هند پاسخ داد که هیچ برنامه‌ای برای ممنوعیت ورود رشدی به کشور وجود ندارد رشدی چندین بار در گذشته به هند سفر کرده، نیازی به ویزا ندارد زیرا دارای شناسنامه‌ی هندی است که به دارندگان آن، این اجازه را می‌دهد بدون مدارک دیگر به کشور محل تولد خود سفر کنند. رشدی در نهایت با استناد به گزارش‌هایی مبنی بر تلاش‌های احتمالی برای ترور، تصمیم گرفت در جشنواره شرکت نکند. نمایندگان رشدی در جشنواره ادبیات «جیپور» پس از خواندن گزیده‌هایی از آیات شیطانی، که در هند ممنوع است، از جیپور فرار کردند.

\* ۲۲ فوریه ۲۰۱۶: گروهی متشکل از چهل سازمان رسانه‌ی دولتی در ایران ۶۰۰۰۰۰ دلار جمع‌آوری کردند تا به جایزه اجرا کننده فتوای خمینی برای اعدام رشدی اضافه کنند.

\* ۲۴ آپریل ۲۰۱۸: گردانندگان انتشارات و سایت اینترنتی آوای بوف که در ویرایش، چاپ الکترونیکی و انتشار کتاب آیات شیطانی به فارسی و ارائه فایل صوتی کتاب در اینترنت بصورت رایگان دست داشتند، در کشور دانمارک مورد سو قصد قرار گرفتند.

\* ۱۲ اوت ۲۰۲۲: سلمان رشدی قبل از ارائه سخنرانی خود در «چاتاگوا» (Chautauqua) واقع در نیویورک بوسیله چاقو از ناحیه گردن و شکم مورد حمله قرار گرفت.



## مختصری درباره کتاب آیات شیطانی

کتاب آیات شیطانی چهارمین رمان سلمان رشدی نویسنده هندی-انگلیسی است. این کتاب برای اولین بار در سپتامبر ۱۹۸۸ منتشر شد، کتاب از زندگی پیامبر اسلام الهام گرفته شده است. سلمان رشدی مانند کتاب‌های قبلی‌اش از واقع‌گرایی جادویی استفاده و برای خلق شخصیت‌هایش بر رویدادها و افراد معاصر تکیه کرد.

این کتاب اولین بار ۴ مهر ۱۳۶۷ (۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸م) از سوی انتشارات پنگوئن انگلستان، به زبان انگلیسی در ۵۴۷ صفحه انتشار یافت، تاکنون بیش از ۱۴۰ بار در نقاط مختلف جهان، به زبان‌های مختلفی از جمله عربی، اسپانیایی، آلمانی، چینی، روسی و فارسی انتشار یافته است. آیات شیطانی، در همان سال برنده جایزه ادبی «کاستا» شد. این رمان یکی از ۵ نامزد جایزه ادبی معتبر «بوکر» در سال ۱۹۸۸ میلادی بود که موفق به دریافت جایزه نهایی نشد.

بنابر آنچه از مجله اشپیگل نقل شده، سلمان رشدی پیش از چاپ و انتشار کتاب خود، حدود ۱٫۵ میلیون مارک به عنوان پیش‌پرداخت از ناشر کتاب خود دریافت کرد که این مبلغ، تا آن روز بی سابقه بود. نام کتاب آیات شیطانی، اشاره‌ای به افسانه غرائق دارد. بر پایه روایت مذکور، پیامبر هنگام خواندن آیات ۱۹ و ۲۰ سوره نجم، آیاتی را تلاوت کرد که سخن از شفاعت بت‌ها می‌نمود و همان شب جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به وی تذکر داد که آن آیات، وسوسه‌های شیطانی بودند. بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت، روایت غرائق را افسانه می‌دانند.

آیات شیطانی، ۹ فصل دارد؛ ۱- جبرئیل فرشته ۲- ماهوند ۳- الوون دئوون ۴- عایشه ۵- شهر پیدا و ناپیدا ۶- بازگشت به جاهلیت ۷- عزرائیل فرشته ۸- شکافتن دریای عرب ۹- چراغ شگفت‌انگیز.

در این رمان از پیامبر اسلام با عنوان ماهوند یاد می‌شود؛ نامی به معنای تجسم شیطان که در قرون وسطی از سوی مخالفان اسلام برای اتهام دروغین بودن پیامبری حضرت محمد به کار می‌رفت. قرآن کریم در کتاب آیات شیطانی، آمیزه‌ای از داستان، افسانه و پندارهای شیطانی قلمداد شده است. در بخش دیگری از آیات شیطانی، اتهام انحراف اخلاقی به همسران پیامبر وارد شده است.

نویسنده، طواف پیرامون کعبه را به شکل صفی طولانی تصویر می‌کند که مراجعان به فاحشه‌خانه در انتظار ورود به آن هستند. در این کتاب برخی صحابه پیامبر از جمله بلال و سلمان فارسی، با تعبیرهایی مانند هیولای سیاه، پدیده پست جهان آدمیت معرفی شده‌اند.

یک رشته از حکایات، روایی نیمه جادویی در ذهن بیمار جبرئیل فرشته در درون داستان جای گرفته و با جزئیات مرتبط فراوان و نیز مایه‌های متعارفی از وحی الهی، ایمان و تعصبات مذهبی و همچنین تشکیکات به هم پیوند خورده‌است.

یکی از این حکایات فرعی شامل بیشترین عناصری است که برای مسلمانان توهین آمیز تلقی گردیده‌است. این حکایت شامل بازگویی دگرگون شده‌ی زندگی محمد که در رمان با نام «مخونند» یا «پیامبر» در شهر مکه در رمان با نام «جاهلیه» است. در میان این حکایت، بخش آیات شیطانی روایت می‌شود که در آن پیامبر ابتدا خبر از وحی آیتی در پشتیبانی از بت‌های شرک‌آلود دیرینه می‌دهد ولی بعد آن را لغزشی برخاسته از القانات شیطانی عنوان می‌دارد. دو شخصیت نیز در حکایت معرفی می‌گردند که به مخالفت با «پیامبر» می‌پردازند: یکی زن کاهن بی‌دین شیطان‌صفتی با نام «هند» است و دیگری شاعری بذله‌گو، گمان‌مند و هتاک با نام «بال» است. وقتی پیامبر پیروزمندانه به شهر بازمی‌گردد، بال خود را در یک روسپی‌خانه‌ی زیرزمینی که در آن روسپی‌ها نام همسران پیامبر را بر خویش نهاده‌اند، پنهان می‌سازد. همچنین یکی از صحابه پیامبر در تشکیک صحت گفتار او، مدعی می‌شود که پیامبر در بخش‌هایی از قرآن در حین وحی زیرکانه دستکاری کرده‌است.

بخش دوم داستان عایشه، رعیت هندی را به تصویر می‌کشد که مدعی می‌شود از جبرئیل فرشته‌ی مقرب به او وحی می‌شود. او همه‌ی عوام روستایش را اغفال می‌کند تا با پای پیاده برای زیارت به مکه سفر کنند، با این ادعا که می‌توانند پیاده از دریای عربی بگذرند. این زیارت هنگامی که باورمندان همه پا به دریا گذارده و ناپدید می‌شوند به پایانی مصیبت‌بار می‌انجامد. در این میان شاهدان واقعه، شرح‌های ضدونقیضی از غرق شدن یا گذر معجزه‌وار این افراد از آب ارائه می‌دهند.

بخش سوم رؤیا یک رهبر مذهبی متحجر تبعیدی، با نام «امام» را در اواخر قرن بیستم به تصویر می‌کشد. این شخصیت کنایه‌ای شفاف به زندگی روح‌الله خمینی در زمان تبعیدش در پاریس دارد ولی همچنین با دست‌مایه‌های اصلی راوی بازگشت‌کننده به شخصیت پیامبر در ارتباط است.

همانطور که قبلاً اشاره شد کتاب «آیات شیطانی» بر پایه یک ماجرای در صدر اسلام مشهور به «غرائق» نوشته شده است که در بسیاری از کتابهای معتبر تاریخ اسلام مانند تاریخ طبری آمده است. غرائق، جمع غرنوق یا غرنیق است. غرنوق به معنای مرغ آبی که گردن بلندی سپید یا سیاه‌رنگ دارد، در تعابیر مختلف این مرغ به معنای جوان سپید زیباروی نیز به کار رفته است. برخی غرنوق را لک‌لک یا بوتیمار نیز معنا کرده‌اند. از این رو این آیات را غرائق می‌نامند که به گمان اعراب بت‌ها، مانند پرندگان، به آسمان عروج می‌کنند و برای پرستندگان خود شفاعت می‌نمایند. بر پایه این روایت، غرائق در ادبیات اسلامی اشاره به ماجرای دارد که بر اساس برخی منابع مانند تاریخ طبری، محمد پیامبر اسلام در دوران زندگی در مکه در حال خواندن سوره‌ی نجم بود که شیطان دو آیه‌ی کوتاه در دهان وی قرار داد و سپس پیامبر اسلام، توسط جبرئیل از وحی نبودن این آیات و شیطانی بودن آن آگاه شد. اکثر مستشرقین این داستان را با این استدلال پذیرفته‌اند که امکان اینکه مسلمانان خودشان چنین داستانی را ابداع کنند، یا اینکه آن را از معاندان اسلام بپذیرند کم است. بیشتر مسلمانان دوران معاصر تا پیش از انتشار رمان جنجالی آیات شیطانی در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی توسط سلمان رشدی در این مورد، از این ماجرا اطلاعی نداشتند. محمد وجود سه خدای مکه را که دختران الله خوانده می‌شدند پذیرفت، آن‌ها را ستایش کرد، و شفاعتشان را وارد دانست، در این سوره (آیه‌های ۱۹ و ۲۰) اشاره‌ای به سه بت معروف اعراب پیش از اسلام (لات، عزی و منات) شده است. طبق داستان غرائق محمد دو آیه‌ی دیگر در ادامه‌ی این دو آیه خوانده است که بعدها از متن قرآن حذف شدند. متن دو آیه‌ی ادعا شده: «فَأَنهٗنَّ الْغَرَائِقُ الْعُلَىٰ وَ إِن شَفَاعَتُهُنَّ لَتَرْتَجَىٰ» معنی آن به فارسی چنین است «ایشان مرغان بلندپروازند که بر شفاعتشان امید می‌رود». سرانجام محمد آیه‌ی سجده را خواند و مسلمانان و نامسلمانان به سجده افتادند. این رفتارها و گفتارها نوعی سازش با نامسلمانان تلقی می‌شد. مسلمانان مهاجر پس از شنیدن این خبر به مکه بازگشتند، اما پس از نازل شدن جبرئیل بر محمد و آگاه ساختن او، وی این آیه‌ها را پس گرفت.



نقاشی غرائق اثر حوریه قره‌داغی

## اولین اقدام، برای ترور سلمان رشدی

چهاردهم مرداد ۱۳۶۸، در حالی که کمتر از شش ماه از فتوای قتل سلمان رشدی می‌گذشت، جوان لبنانی به نام «مصطفی مازح» وارد هتلی در غرب لندن شد که در طبقه سوم آن، سلمان رشدی سکونت داشت. مازح که از پیروان خمینی بود، تصمیم داشت حکم قتل نویسنده آیات شیطانی را اجرا کند. بنابراین اتاقی در طبقه دوم هتل «بورلی هاوس» به مبلغ ۳۹ پوند و ۵۰ پنس اجاره کرد و منتظر فرصت ماند. از آنجا که محل اقامت سلمان رشدی تحت تدابیر شدید امنیتی بود، مازح تنها راه قتل او را عملیات انتحاری تشخیص داده بود. او در روز واقعه، مقداری ماده منفجره سی-چهار (C4) به بدن خود وصل کرد و روی آنها لباس پوشید و با سرعت به سمت طبقه بالا حرکت کرد. سی-چهار (C4) ماده‌ای بسیار حساس است که با کمترین حرارت منفجر می‌شود، این نکته‌ای بود که مازح بدان وقوف کامل نداشت. حرکت سریع او، دمای محیط و لباس‌هایی که روی ماده منفجره پوشیده بود، باعث شد قبل از رسیدن به هدف، انفجار صورت گیرد. مصطفی مازح عنوان اولین شهید اجرای فتوای خمینی در قتل سلمان رشدی را به خود اختصاص داد. مازح فردای آن روز، ۲۲ ساله می‌شد. قطعات بدن او، بعد از هفت ماه به خانواده‌اش در لبنان تحویل داده شد.



مصطفی مازح

شنبه پنجم آگوست ۱۹۸۹، چهاردهم مرداد ماه ۱۳۶۸، در حالی تنها چهار ماه و بیست روز از فتوای تاریخی آیت‌الله خمینی درباره‌ی حکم قتل سلمان رشدی مرتد می‌گذشت، خبری مهم با تیتیری در شت در رسانه‌های جهان منتشر شد: «رشدی، هدف بمب‌گذاری در هتل»

«روزنامه دیلی تلگراف» چاپ لندن نوشت: «دیروز یک گروه اسلام‌گرا در لبنان اعلام کرد تروریستی که روز پنجشنبه، بر اثر انفجار بمب در هتلی در غرب لندن کشته شد، یکی از اعضای این گروه بود. او در حال آماده‌سازی بمبی برای کشتن سلمان رشدی و اجرای فتوای خمینی بود.» طی یادداشت دستنویسی که تحویل روزنامه النهار در بیروت گردید، سازمان جهادگران اسلام اعلام کرد مسلمانان اکنون برای از دست دادن، اولین شهیدی که به هنگام انجام مقدمات حمله علیه سلمان رشدی مرتد، جان خود را از دست داد، سوگوارند و شهدای بعدی به این اهداف خواهند رسید. گروه فوق‌الذکر در این بیانیه تاکید کردند هر فردی، از جمله خانم «مارگارت تاچر» که از رمان «آیات شیطانی» و از سلمان رشدی حمایت کند بهای آن را خواهد پرداخت.

گزارشی که از روند تحقیق درباره انفجار انتحاری مازح منتشر شد بدین شرح بود «اسکاتلند یارد در حال تحقیق در این زمینه می‌باشد. در حال حاضر، مشخص شده است که پنجشنبه بعد از ظهر دو بمب در هتل «بورلی هاوس» واقع در منطقه «ساکس گاردنز پادینگتن» منفجر شد. تصور می‌شود که اولین بمب، به هنگام سوار کردن آن توسط تروریستی که معتقدند الجزایری یا مراکشی باشد و ملقب به «مازح» است، منفجر گردید و انفجار دومین بمب، ۱۵ دقیقه بعد متعاقب انفجار اول صورت گرفت. بمب‌ها، در مجموع حاوی ۵ پوند (حدوداً دو و نیم کیلو) مواد منفجره پلاستیک نظامی بودند که احتمالاً از نوع «سمتکس» می‌باشد. اطلاعات زیادی از «مازح» در دست نیست، به جز اینکه گمان می‌رود او با قایق وارد انگلستان شده و مواد منفجره را در کوله‌پشتی سبز رنگی حمل کرده است. هیچ پاسپورتی از او در هتل بدست نیامد. به دلیل ویرانی ساختمان، بازرسی هتل توسط کارشناسان مختل گردیده است. بعید به نظر می‌رسد که اجزای متلاشی شده بدن بمب‌گذار برای کالبد شکافی تا اواخر امروز به بیرون از هتل منتقل گردد.»

«مازح» که حدوداً بیست ساله بود، در ساعت، دو و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر با انفجار بمبی که سه طبقه‌ی هتل پنج طبقه را ویران ساخت، در اتاقش کشته شد و تکه‌های بدنش بین طبقات سوم و چهارم پخش گردید. آقای «تونی گنوزو» مدیر هتل گفت که ابتدا نامبرده هتل را برای یک شب رزرو کرد، اما بعد با پرداخت نقدی صورت حسابش مدت اقامت خود را تمدید نمود.



## ارتباط مصطفی مازح با حزب الله و جمهوری اسلامی ایران

محمود مصطفی مازح از یک خانواده لبنانی در شهر «کوناکری» پایتخت گینه متولد شد او به همراه خانواده اش به «ایبجان» پایتخت ساحل عاج مهاجرت کردند. به گفته‌ی خانواده اش و براساس گزارش رسانه‌های ایران او عضو گروه حزب الله لبنان بود. محمود حسین مازح، پدر مصطفی مازح در مصاحبه با خبرگزاری ایرنا گفته بود: «من و مصطفی در سال ۱۳۶۶ تصمیم گرفتیم به لبنان برگردیم و در حالی که برادرانش در ساحل عاج ماندند، ما به لبنان برگشتیم. در «گینه» ما برای مصطفی شناسنامه گینه‌ای گرفتیم و چون آن کشور مستعمره فرانسه بود، مصطفی نیز متولد آنجا بود، برایش شناسنامه فرانسوی هم گرفتیم».

او درباره سفرهای پسرش به ایران گفته بود: «ما از سفرهای او به ایران از طریق عکس‌هایش اطلاع پیدا کردیم، ولی خود وی در این خصوص چیزی به ما نگفته بود». درباره نحوه کشته شدن «محمود مصطفی مازح» روایت‌های متفاوتی نقل شده است. برخی رسانه‌ها نوشتند که او به طبقه دوم ساختمان محل مخفی شدن سلمان رشدی نفوذ کرد و قصد داشت با حرکت انتحاری سلمان رشدی را به قتل برساند اما مواد منفجره به دلیل حرارت، قبل از رسیدن او به محل اقامت رشدی منفجر شد. برخی نیز نوشتند که او درحال آزمایش مواد منفجره در محل اقامتش در یک هتل بود که این مواد منفجر شد. جسد مصطفی مازح در لبنان دفن شده و در بهشت زهرای تهران نیز برای او مقبره‌ای ساخته شده است.



قبری که جمهوری اسلامی برای مصطفی مازح در لبنان برپا کرد

## وصیت نامه منتسب به مصطفی مازح، که بعد از فوت خمینی نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحيم

تسلیت عرض می‌کنم به اسلام، به رزمندگان اسلام، به مردم مظلوم و مستضعف، به مجاهدان در ایران و افغانستان و لبنان و فلسطین و به هر انسانی که در راه حق مجاهدت می‌کند. این انسان مؤمن، جبار، شجاع، مخلص، برای اسلام خود، برای مردم خود، کسی بود که به ضمیر خود وفادار بود. آری پدر! این انقلاب از افتخارات او بود. این امام دوست داشتنی، خمینی بزرگ که رحمت و رضوان خدا بر او باد... آری، آسمان هنوز برای این رهبر مخلص اشک می‌ریزد. ملائکه در سوگ این امام ضجه و فریاد می‌کنند... هرگز تو را فراموش نخواهیم کرد... همانا خورشید در آن روز خجالت زده شد و طلوع نکرد؛ ماه نیز ذوب خواهد شد، هیچکس زندگی نخواهد کرد. هرگز هیچکس نخواهد خندید... هرگز روزهای مقدس زندگی با تو را فراموش نخواهیم کرد... فرمانهای تو را در هر زمان و مکان اجرا می‌کنیم، شجاعت تو را در برابر دشمنان به یاد می‌آوریم. در روز برگزاری نماز در قدس شریف، یاد تو را در جهان زنده می‌کنیم. با یاد تو هر دولت و مرامی را که در مقابل اسلام بایستد، نابود می‌کنیم.

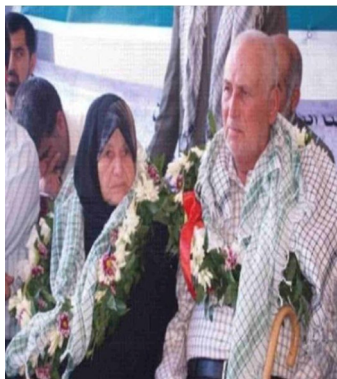
سعادت‌مندان کسانی که تو را شناختند، کسانی که از راه تو پیروی کردند، کسانی که به کلام تو گوش فرا دادند و کسانی که به نام جمهوری اسلامی شما پرچم اسلام را برافراشتند. ای امام عزیز! همانا من با تو پیمان می‌بندم که همیشه در راه روشن تو خواهم بود و تحت اوامر نایب برحقت امام سید علی خامنه‌ای در این راه باقی خواهم ماند. فرمان تو، اندیشه او اندیشه تو و آرای او همان آرای تو خواهد بود. به درستی که تو شجاعت را به او آموختی و ما اکنون سرباز او هستیم و همانگونه که امر فرمودی بر این جمهوری اسلامی باقی خواهیم ماند. جمهوری اسلامی والایی که متعلق به حضرت مهدی (عج) ولی عصر زمان است.

ای امام مهدی! آه ای آقای من، ای فریادرس و نجات دهنده من، آیا نمی‌بینی چه حوادثی رخ می‌دهد و چه شهادی بر زمین می‌افتند در حالی که دشمنان در حال آماده باش کامل هستند، تا چه زمانی ای آقای من! تا چه زمانی می‌توانیم در برابر دشمن ستمگر مقاومت کنیم؟! العجل العجل ای نجات دهنده ما بر ما رحم نما و به فریادمان برس... به نام این رهبر سفر کرده... به نام شهدا... به نام مجاهدین اسلام...

## گفتگوی سایت خبری بولتن نیوز با محمود حسین مازح، پدر مصطفی مازح

بولتن نیوز نوشت؛ گزار شگران بولتن در زادگاه مازح در جنوب لبنان با محمود حسین، پدر مصطفی به گفت و گو نشستند.

زمانی که امام خمینی (ره) فتوای قتل «سلمان رشدی» نویسنده هتاک و مرتد را داد، مصطفی همراه دوستانش فعالیت مذهبی مشغول بودند او خیلی هم علاقه داشت که به اسلام خدمت بکند، تصمیم گرفت که شناسنامه‌های غیرلبنانی را بردارد و برای رسیدن به هدف مورد نظر خودش اقدام کند. او فکر کرد، چون شناسنامه فرانسوی دارد به راحتی می‌تواند به اروپا برود. هنگامی که امام فوت کرد، مصطفی احساس خاصی داشت. همواره علاقه‌مند بود تا در راه امام قدم بردارد. یک ماه گذشت ولی از مصطفی خبری نشد. ما هم در اینجا شدیداً پیگیر بودیم که کجا رفته‌است. نزد برادرانش در ساحل عاج هم نرفته‌بود. مدتی بعد برادرانش اطلاع دادند که از طرف دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی انگلستان و فرانسه به ساحل عاج سراغ آنها رفتند و درباره مصطفی پرس و جو کردند. روزنامه‌های انگلستان هم خبر دادند که جوان عربی به نام مصطفی محمود مازح دست به یک عملیات انتحاری در آن کشور زده‌است. دوستانش همه با ما تماس می‌گرفتند و می‌پرسیدند که او کجاست؟ وقتی که از سرنوشت او اظهار بی‌اطلاعی می‌کردیم، می‌پرسیدند که آیا کسی پاسپورت او را گرفته‌است؟ گفتم نه من خبر ندارم. نیروهای اطلاعات غرب سراغ همه دوستان او در کشورهای مختلف رفتند و از احوال او پرس و جو کردند. سوالشان هم بیشتر این بود که آیا او عضو حزب الله لبنان بود یا نه؟ آنها هم گفته بودند، ما نمی‌دانیم ولی او باید پیش خانواده‌اش در لبنان باشد. ۵۰ روز پس از بی‌خبری، ناگهان به ما خبری رسید که شهادت او را ثابت می‌کرد.



پدر و مادر مصطفی بر سر قبر خالی او در ایران، پدر و مادر مصطفی مازح در ایران

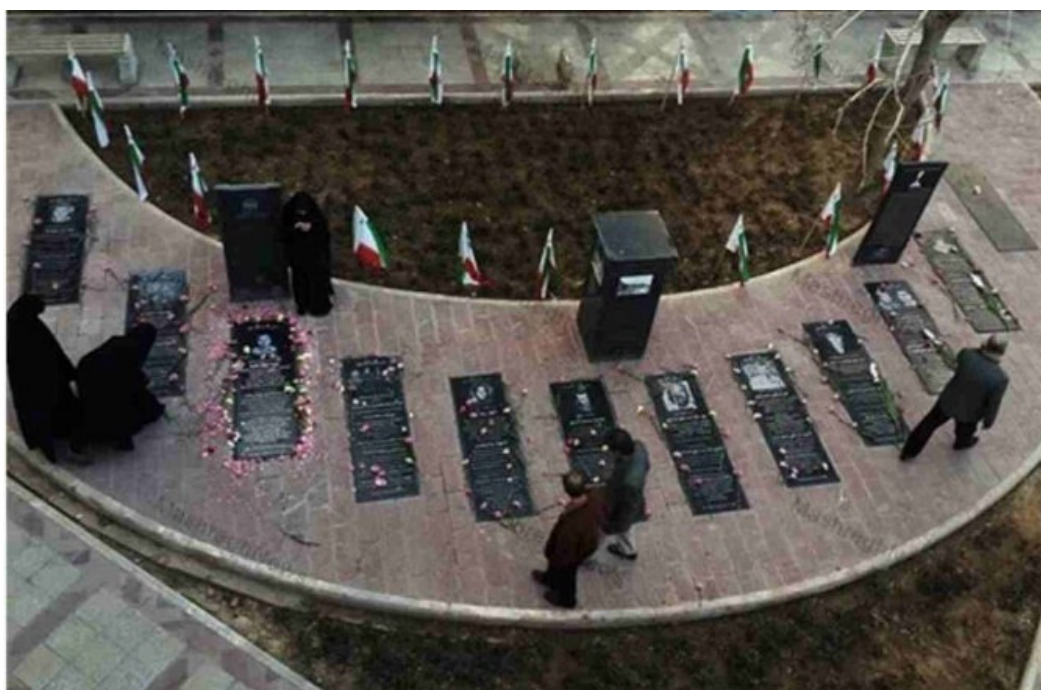
پدر مازح اضافه کرد ما در خبرها شنیدیم که یک جوان عرب با اصالت مراکشی، به خودش بمب بسته و به هتل محل اقامت سلمان رشدی رفته و در طبقه سوم آن هتل پنج طبقه، خود را منفجر کرد هتل آتش گرفته ولی به سلمان رشدی آسیبی نرسید. البته تلویزیون لبنان هم تصاویری را که از شبکه‌های خارجی گرفته بود پخش کرد و صحنه‌های آتش سوزی هتل را نشان داد. آنگونه که ادعا کردند، در هتل زن خدمتکاری بود که مصطفی از او درباره‌ی رفت و آمدهای سلمان رشدی سوال می کرد آن زن به دستگاه‌های اطلاعاتی انگلستان خبر داد که یک جوان عرب که چند پاسپورت هم دارد، در اینجا است که درباره سلمان رشدی سوال می کند. در نهایت پدر مازح گفت «او در آن هتل برای چهار روز اقامت گرفته بود. روز سوم، روز عملیات بود. بر اساس شناسایی‌های او سلمان رشدی در آن روز به هتل می رفت او در طبقه بالای هتل اقامت داشت. انفجاری در اتاق مصطفی رخ می دهد که به شهادت خود او می انجامد. خداوند روح پاک آن شهید را با شهدای کربلا و همین طور با روح مطهر حضرت امام خمینی (ره) محشور فرماید.»

## پنهان کاری سرویس‌های امنیتی بریتانیا در رابطه با انفجار در هتل و کشته شدن مصطفی مازح

تنها چیزی که در مورد مصطفی مازح می‌دانیم این است که او با یک بمب در اتاق هتل پدینگتون با مرگ خود مواجه شد. در ژانویه ۱۹۹۰، تیم ضد تروریستی اسکاتلند یارد در تحقیقات خود اشاره کردند که دلایلی وجود دارد که مازح به یک گروه تروریستی تعلق دارد اما دلیل حضور او در لندن مشخص نیست. اگرچه در یک ادعای اولیه از رشدی نام برده شد، اما پلیس هیچ مدرکی دال بر پیوند این انفجار با رشدی نداشت. اسرائیل مدعی شد که مازح قصد حمله به سفارت اسرائیل در لندن را داشت. سرویس‌های امنیتی بریتانیا هرگز اطلاعاتی از مازح، یا جزئیاتی از هرگونه سوء قصد علیه رشدی در بریتانیا را منتشر نکردند. بعد از اینکه سلمان رشدی در سال ۱۹۸۹ برنده جایزه بوکر شد، آیت‌الله خمینی فتوایی بر علیه او به خاطر نوشتن کتاب آیات شیطانی صادر کرد، رشدی به یکی از مشهورترین افراد تبدیل شد. با فتوای خمینی و متهم کردن رشدی به توهین بر پیامبر اسلام، جایزه ۲٫۵ میلیون دلاری را برای سر او گذاشتند همین موضوع رشدی را مجبور کرد با محافظت شبانه‌روزی زندگی مخفیانه‌ای را در پیش بگیرد. خشم مسلمانان در انگلیس و ایران افزایش یافت و روابط دیپلماتیک بین دو کشور مختل شد. قبل از اینکه خمینی فتوا را صادر کند، مازح توسط، آژانس ضد جاسوسی فرانسه تحت نظر بود. این شهروند لبنانی تندرو، در دوران نوجوانی به یک سلول محلی حزب‌الله (حزب خدا) پیوسته بود. این گروه شیعه‌ی لبنانی، ساختار خود را به سمت غرب آفریقا گسترش دادند که «مازح» در سال ۱۹۸۸ در ساحل عاج ردیابی شده بود. با تعقیب سازمان‌های امنیتی، او موفق شد از یکی از مقاماتی که بعداً توسط آژانس ضد جاسوسی فرانسه در تولوز، جنوب فرانسه دستگیر شد، پاسپورت فرانسوی در «آبیجان» پایتخت ساحل عاج بگیرد.

«مصطفی مازح» با رفتن به لبنان مدتی در روستای پدر و مادرش در خارج از بیروت ماند. بعدها سرویس‌های امنیتی بریتانیا، او را در هلند ردیابی کردند و جایی که او از بندر «هوک آو ندرلند» هلند به بندر هارویچ سفر کرده بود او به همراه یک کوله‌پشتی حاوی بمب در ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۹ با قطار وارد لندن شده و در هتل بورلی هاوس اقامت داشت. کارآگاهان گروه ضد تروریسم بعداً گفتند که او هنگام تلاش برای آماده کردن بمبی از مواد منفجره RDX که در یک کتاب پنهان شده بود جان خود را از دست داد. یک گروه لبنانی ناشناخته، با نام سازمان مجاهدین اسلام، در نامه‌ای به یک روزنامه در بیروت اطلاع دادند که مازح که از او به عنوان غریب یاد می‌شود، در آماده سازی حمله به رشدی مرتد کشته شده است. در سال ۱۹۹۸، پس از یک دوره تنش‌زدایی با اعلام دولت ایران به اینکه از ترور

رشدی نه حمایت می‌کند و نه مانع آن خواهد شد روابط دیپلماتیک ایران با بریتانیا مجدداً برقرار شد. درست قبل از این حرکت، روستایان کیایی، روستایی در شمال ایران، از والدین مازح دعوت کردند تا در آنجا زندگی کنند. علاوه بر آن یک سازمان نیمه رسمی دولتی، با نام بزرگداشت شهدا نهضت جهانی اسلام، قبری نمادین برای او در قبرستان بزرگ تهران در قسمت شهدای خارجی نهضت اسلامی، برپا کردند و عکس او را بر دیوار نقاشی کردند.



شهدای غیر ایرانی نهضت جهانی اسلام در ایران

هویت و مأموریت واقعی «مصطفی مازح» شاید هرگز به اطلاع عموم نرسد. بر سنگ قبر نمادین او نوشته شده است: «مصطفی محمود مازح، متولد کوناکری، گینه. شهادت در لندن ۱۲ مرداد ۱۳۶۸ اولین شهیدی که در مأموریت کشتن سلمان رشدی از دنیا رفت.» در واقع این کتیبه، تلاش برای ترور را تایید می کند که هرگز توسط سرویس های امنیتی بریتانیا پذیرفته نشده است.

مزار مازح در منطقه ای قرار دارد که به تروریست های خارجی یا «شهدا» اختصاص یافته است. در یک طرف بنای یادبود قاتلان سادات رئیس جمهور مصر، در طرف دیگر یادبود یک مادر جوان فلسطینی که خود را در یک بمب گذاری انتحاری کشت، قرار دارد. در همین نزدیکی، دو تروریست انتحاری ناشناس مورد ستایش قرار گرفته که در سال ۱۹۸۳ چندین سرباز آمریکایی و فرانسوی را با انفجار انتحاری در لبنان کشتند.



photo : Mahdi Shamohammadi

قبر نمادین جهاد مغنیه فرزند عماد مغنیه در کنار قبر نمادین مصطفی مازح

## ساخت قبری نمادین از مصطفی مازح در روستایی در استان مازندران و تبدیل شدن آن به امامزاده

مصطفی مازح در ۱۴ مرداد سال ۱۳۶۸ مصادف با دومین روز از ماه محرم، بعث انفجار بمبی کشته شد. حدود ده سال بعد، آخوندی به نام حجت‌الاسلام حسین زارعی در روستای «کیاپی» از توابع شهرستان ساری دست به اقدامی زد که نام «مصطفی مازح» را برای مردم ایران، به نام آشنایی بدل ساخت. حجت‌الاسلام زارعی ضمن اجرای اولین «کمپین مردمی» برای اجرای فتوای خمینی در خصوص سلمان رشدی و تعیین جایزه برای هر کسی که فتوای خمینی را اجرا کند، سنگ قبری نمادین و یادمانی برای اولین کشته راه اجرای این فتوا در روستای «کیاپی» بنا کرد.

اکنون «مصطفی مازح» شهیدی با سه مزار، یکی در روستای پدری‌اش در جنوب لبنان و دومی مزاری در ایران، در روستای «کیاپی» در حومه شهر ساری مرکز مازندران در شمال ایران و سومی در بهشت زهراي تهران است. جالب این که پدر و مادر «مصطفی محمود مازح» در سال ۸۹ مهمان ویژه یادواره ۲۲۲ شهید منطقه میاندورود شهرستان ساری بودند و بر سر مزار نمادین دلبندهشان حاضر شدند.



مصطفی مازح با سه قبر



پس از فتوای آیت‌الله خمینی برای قتل سلمان رشدی و ناشران این کتاب، برخی از دانشجویان ایرانی مقیم انگلیس انتشارات پنگوئن را آتش زدند. در این میان مهرداد کوکبی، یکی از این دانشجویان بازداشت و ۱۳ ماه زندانی شد. در این مدت مقامات جمهوری اسلامی برای آزادی او تلاش کردند و تجمع‌هایی نیز در ایران برگزار شد. مهدی کروبی، رئیس مجلس سوم، در پیامی برای متحصنین در برابر سفارت انگلیس که برای آزادی مهرداد کوکبی تجمع کرده بودند، ضمن درخواست آزادی سریعتر او، بر اجرای حکم اعدام سلمان رشدی تاکید کرد. هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود نوشته‌است که به خانواده مهرداد کوکبی گفت: «اگر مسأله او را سیاسی کنند، ممکن است آزادی‌اش مشکل‌تر شود و انگلستان بهای بیشتری بخواهد».

با وجود اینکه محمد احمدیان، مهندس برق دانشجوی بوس سیه‌ای وزارت نیرو در لندن سازنده بمب‌هایی بود که در انتشارات پنگوئن کار گذاشته شده بودند. احمدیان و برخی دیگر از این دانشجویان بازداشت نشدند آنها فقط از لندن اخراج شدند. او پس از اخراج از لندن دکتری خود را در دانشگاه صنعتی شریف پایان داد و رئیس دانشگاه صنعت آب و برق (پردیس دانشگاه شهید بهشتی) شد. حبیب‌الله بی‌طرف، وزیر نیرو در دولت محمد خاتمی او را به سمت معاون خود منصوب کرد، در دولت احمدی‌نژاد نیز معاون سازمان انرژی اتمی شد. او از سال ۱۳۸۸ مدیرعامل شرکت ساخت و راه‌اندازی نیروگاه‌های اتمی است.

کامران دانشجو، وزیر علوم در دولت محمود احمدی‌نژاد نیز گفت او هم جزء یکی از دانشجویانی بود که بعد از فتوای آیت‌الله خمینی از انگلیس اخراج شد.



از سمت راست: مهرداد کوکبی، محمد احمدیان، کامران دانشجو

## سیر روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس از انقلاب ۵۷ تا فتوای قتل سلمان رشدی و اخراج

### دانشجویان تروریست ایرانی

رابطه‌ی ایران و انگلستان بعد از انقلاب ۱۳۵۷، در دوران ده ساله حکومت تاجر هیچ‌گاه سالم نبود، هرگاه دریچه‌ای برای از سرگیری روابط باز می‌شد، مدت زمان کوتاهی نمی‌گذشت که این رابطه با وقوع یک حادثه دوباره بشدت تیره می‌شد. بعد از اینکه در اسفندماه ۵۷ جیمز کالاهان نخست‌وزیر وقت انگلستان، دولت موقت جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت شناخت، به خروج سریع اتباع انگلیسی که در آن زمان از دو هزار تن تجاوز نمی‌کردند اقدام نمود.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ دولت جیمز کالاهان کنار رفت و مارگارت تاجر رهبر حزب محافظه‌کار به نخست‌وزیری رسید وی بلافاصله پس از به قدرت رسیدن اعلام نمود: «انگلستان در تصمیم قبلی خود مبنی بر به رسمیت شناختن دولت ایران تجدید نظر خواهد کرد». در شهریورماه ۵۸، خبرنگار بی.بی.سی در ایران عنصر نامطلوب شناخته شد و اخراج گردید در آبان ماه همان سال یک بیمارستان متعلق به انگلیسی‌ها به عنوان مرکز جاسوسی تعطیل و کارکنان آن اخراج شدند. به دنبال ماجرای گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، تعدادی از ایرانیان که با یک هواپیمای انگلیسی به انگلستان وارد شدند از ورود آنها به انگلستان جلوگیری شد آنها را در فرودگاه هیترو بازداشت و بعضی را بشدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. کل مسافران با هواپیمای بعدی به تهران فرستاده شدند. پلیس انگلستان به آنها گفته بود: «شما وحشی هستید که آمریکایی‌ها را گروگان گرفته‌اید».

در هشتم دی‌ماه ۱۳۵۸ کنسولگری انگلیس در تهران اعلام کرد به علت کاهش متقاضیان برای ورود به انگلیس، مسئله صدور ویزای با شرایطی که در تاریخ اول خرداد ۵۸ اعلام گردیده بود، متفی شد، طبق موافقتنامه لغو ویزا بین کشورهای ایران و بریتانیا، ایرانیانی که قصد سفر به انگلیس را دارند احتیاج به اخذ ویزا نخواهند داشت. ولی چند ماهی طول نکشید که دوباره در تاریخ ۱۳۵۹/۰۲/۲۲ وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران طی اطلاعیه‌ای برقراری دوباره روادید را اعلام کرد و مقرر شد از تاریخ بیست و نهم اردیبهشت‌ماه ۵۹ مقررات روادید بین دو کشور برقرار باشد.

در فروردین‌ماه ۱۳۵۹ در پی درخواست آمریکا از اعضای بازار مشترک مبنی بر تحریم اقتصادی و قطع روابط دیپلماتیک با ایران، سفیر انگلستان در تهران «جان گراهام» برای بررسی این تحریم، پس از شانزده ماه مأموریت در ایران در خرداد ماه ۵۹ ایران را ترک کرد. در آن موقع کادر سفارت انگلستان در تهران به دوازده تن می‌رسید و

سرپرستی آنها با کاردار این سفارت بود. تاجر نه تنها هیچ گامی برای بهبود رابطه بین دو کشور برنداشت بلکه هر روز با عمل جدیدی سعی در تیره شدن روابط دو کشور داشت، هر روز فشارهای بیشتری بر ایران وارد می‌آورد تا سرانجام در تاریخ بیست و ششم مردادماه ۵۹ در کنار در ورودی سفارتخانه انگلستان در خیابان فردوسی تهران اطلاعیه‌ای نصب شد که اعلام می‌داشت: «این سفارت از صبح یکشنبه بیست و ششم مرداد ماه تعطیل اعلام می‌گردد». این حرکت آغاز بسته شدن و تعطیلی سفارتخانه انگلیس توسط خود انگلیسی‌ها بود که در تاریخ نوزدهم شهریورماه ۵۹ وزارت خارجه انگلستان رسماً اعلام نمود سفارت این کشور در تهران تعطیل شد و کشور سوئد حافظ منافع انگلستان در تهران شد. آنها اضافه کردند که روابط سیاسی انگلستان با ایران از طریق سفارت سوئد در تهران ادامه خواهد داشت، بنابراین تمامی کارکنان باقیمانده‌ی انگلیسی در تهران این کشور را ترک کنند. آنها به دنبال بستن سفارتخانه، همزمان تعدادی از دانشجویان ایرانی را که در پی تظاهراتی در لندن بازداشت شده بودند از انگلستان اخراج نمودند. بستن سفارتخانه و اخراج دانشجویان ایرانی از انگلستان سرفصل جدیدی در روابط دو کشور به حساب می‌آمد. در پی دستگیری و تعدی به دانشجویان ایرانی، دولت ایران به انگلستان هشدار داد که این نوع برخوردها در روابط دو کشور مؤثر خواهد بود.



مارگارت تاجر رهبر حزب محافظه کار انگلیس - محمد رضا شاه

از دیگر وقایع تأثیرگذار در تیرگی روابط جمهوری اسلامی ایران و انگلستان، حمله مخالفان به ساختمان کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در منچستر در سال ۱۳۶۰ بود اگرچه این حمله در مقابل چشمان پلیس انجام گرفت ولی پلیس انگلستان هیچ اقدامی انجام نداد. علاوه بر موارد ذکر شده تا سال ۱۳۶۶، دفتر هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران در لندن سه بار به اشغال مهاجمین درآمد که با عکس العمل سرد پلیس مواجه شد.

از دیگر تحولات منفی در روابط ایران و انگلیس، بحران اخراج دیپلماتهای دو کشور در خردادماه ۱۳۶۳ می باشد. دولت تاجر در این تاریخ به پنج نفر از دیپلماتهای سرکنسولگری ایران در منچستر تا یک هفته مهلت داد که خاک انگلستان را ترک نمایند، ایران هم در مقابل به پنج دیپلمات انگلیسی یک هفته مهلت داد که خاک ایران را ترک کنند. در پی این بحران، انگلستان اقدام به اخراج دو دیپلمات دیگر ایرانی نمود که ایران هم به تلافی آن چهار دیپلمات انگلیسی را اخراج کرد.

دولت ایران آقای «بوهن ریک سون» سفیر سوئد در تهران را به عنوان حافظ منافع انگلیس به همراه «کریستوفر سکوی» مسئول دفتر حفاظت منافع انگلستان را به وزارت خارجه فراخواند و اسامی چهار تن را به آنها داد و از آنها خواست ظرف ۷۲ ساعت ایران را ترک کنند. در جریان این نبرد دیپلماتیک، کنسولگری ایران در منچستر تعطیل شد و ایران کلیه اعضای سفارت خود را از لندن فراخواند.

در تاریخ سیام خردادماه ۱۳۶۶ «جفری هاو» وزیر خارجه وقت انگلیس اعلام کرد، روابط سیاسی دو طرف به یک دیپلمات در تهران و لندن کاهش یافت، ولی بلافاصله اعلام آمادگی کرد که انگلستان آماده بهبودی رابطه با ایران است. سرانجام در تاریخ دهم تیرماه ۶۶ دیپلماتها و کارکنان سفارت ایران در لندن به تهران بازگشتند که تعداد آنها به غیر از خانواده‌هایشان سیزده نفر بود. در ادامه نبرد اخراج دیپلماتها، چون انگلیس می دانست در آن زمان ایران اولین شریک تجاری او در خاورمیانه است، حجم مبادلاتی قریب به ۷۰۰ میلیون دلار با ایران دارد، بنابراین زیاده روی نمی کرد.

در تاریخ دوم مهرماه ۱۳۶۶، دولت انگلیس دستور تعطیل دفتر خرید، مستقر در شرکت خرید و سائل صنعت نفت ایران را در لندن صادر کرد. دولت انگلستان ادعا کرد این دفتر مسئول خریدهای تسلیحاتی بود، از سی تن از افسران ایرانی مستقر در این دفتر خواست طی دو هفته انگلیس را ترک کنند در تاریخ چهارم مهرماه ۱۳۶۶ وقتی «سرجفری هاو» وزیر امور خارجه وقت انگلیس از آقای ولایتی وزیر خارجه ایران دعوت به ملاقات نمود آقای ولایتی این

دعوت را رد نمود و در تاریخ هفتم بهمن ماه ۶۶ دو اتومبیل رولزرویس بسیار گرانبها که توسط خانواده شاه مخلوع به انگلستان برده شده بودند توسط رأی دادگاه انگلیس به مالکیت ایران درآمد. «آخوندزاده» کاردار ایران در لندن در مصاحبه‌ای گفت: «این عمل از این حیث اهمیت دارد که این اولین بار است که در جهت استیفای حقوق غضب‌شده‌ی ملت ایران در دادگاههای غرب رأی صادر می‌شود، این دو اتومبیل به بهانه تعمیر در پایان حکومت شاه به انگلستان فرستاده شده بودند، بعد فرح دیبا (همسر شاه) آنها را به تصاحب خود درآورده بود که با شکایت جمهوری اسلامی ایران بعد از نه سال به مالکیت ایران درآمد.»

در تاریخ هجدهم خردادماه ۱۳۶۷ یک هیات سه نفره ایرانی وارد لندن شد و مذاکرات رسمی ایران و انگلیس برای تعیین خسارات وارده به سفارتخانه‌های دو کشور آغاز شد. انگلیس برای پرداخت یک میلیون و هشتصد هزار لیره بابت خسارات وارده به ساختمان سفارت ایران طی حمله‌ی کماندوهای انگلیسی در پانزده اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ به منظور خاتمه دادن به اشغال مسلحانه سفارت، توسط شش مرد عرب اعلام آمادگی کرد و در مقابل تقاضای ۹۰۰ هزار لیره غرامت از ایران بابت خسارات وارده به بخشی از سفارت این کشور در تهران را که در جریان پیروزی انقلاب اسلامی دچار آتش‌سوزی شده بود، نمود. اما ایران مدعی بود که دو میلیون لیره استرلینگ خسارت به سفارت وارد آمده بود. بالاخره دو طرف توافق کردند که انگلیس یک میلیون و نهصد هزار لیره به ایران بپردازد و ایران بابت خسارت به سفارت انگلیس ۹۰۰ هزار لیره به انگلیس پرداخت کند.



اتومبیل های رولزرویس ایران در انگلیس

در تاریخ بیست و نهم خردادماه ۱۳۶۷ چهار عضو پارلمان بریتانیا وارد تهران شدند و در ارتباط با بهبود روابط بین دو کشور با مقامات وزارت خارجه ایران گفتگو کردند. این چهار نفر عبارت از دو نماینده محافظه کار مجلس عوام و یک نماینده وابسته به حزب کارگر و یک نماینده وابسته به حزب لیبرال بودند.

تام کلارک نماینده‌ی حزب کارگر در این رابطه گفت: «روشن است که ما بلیم بلندپایه‌ترین شخصیت‌ها را ملاقات کنیم و درباره‌ی همه‌گونه مسائل، جدی‌ترین مذاکرات را به عمل آوریم.» در همین تاریخ نماینده اسقف کانتربری در دیدار با نایب رئیس وقت مجلس شورای اسلامی نامه دکتر «رابرت رانسی» اسقف کانتربری خطاب به حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی ریاست وقت مجلس شورای اسلامی را تسلیم وی کرد که در نامه آمده بود: «از استفاده سلاح شیمیایی علیه مردم غیرنظامی و بی‌گناه حلبچه توسط عراق متأثر و عصبانی شدم و بی‌قید و شرط استعمال چنین سلاح‌هایی خصوصاً علیه غیرنظامیان را تحت هر شرایطی محکوم می‌کنم.»

پس از اینکه هیئت پارلمانی خاک ایران را ترک کرد در اولین واکنش رسمی علنی، وزارت خارجه آن کشور اعلام کرد، انگلیس آماده‌ی ازسرگیری مناسبات دیپلماتیک خود با تهران می‌باشد. وزارت خارجه‌ی انگلیس اعلام کرد که قصد دارد یک دیپلمات در سطح دبیر اول به تهران بفرستد، در سال ۱۳۶۶ جمهوری اسلامی ایران یک نفر کاردار در لندن داشت ولی دولت انگلستان هیچ دیپلماتی در تهران نداشت. آنتونی پارسونز سفیر سابق انگلیس در تهران طی مقاله‌ای نوشت: «نداشتن رابطه‌ی کامل با یکی از بزرگترین و بالقوه غنی‌ترین و مهمترین کشور خاورمیانه کاملاً اشتباه است.»

در تاریخ بیست و دوم مرداد ماه ۱۳۶۷ یک دیپلمات انگلیسی به نام «دیوید رادوی» وارد تهران شد و برای بررسی چگونگی برقراری روابط بین ایران و انگلیس مشغول بررسی و مطالعه گردید. وی در طول اقامت خود در ایران با دو تن از اتباع انگلیسی (به نامهای نیکلاس نیکلا و راجر کوپر) که به جرم جاسوسی در زندان‌های ایران به سر می‌بردند، ملاقات نمود.

بعد از برقراری آتش‌بس در تاریخ ۲۹ مردادماه ۱۳۶۷ میان عراق و ایران روابط دو کشور بسرعت رو به بهبود گذاشت. به طور کلی در راستای برقراری و ارتقای سطح روابط، در این سال انگلیس مواضع نسبتاً معقولانه‌تری نسبت به گذشته در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی و جنگ تحمیلی اتخاذ نمود، مانند: مواضع این کشور پیرامون

بمباران شیمیایی اکراد در عراق، محکوم نمودن استفاده عراق از سلاحهای شیمیایی در جنگ تحمیلی و تأکید و تکرار اینکه، عراق آغازکننده جنگ بوده است.

در تاریخ سی ام شهریورماه ۱۳۶۷، خطوط هوایی بریتیش ایر که از بهار ۱۹۸۵ پروازهایش تعطیل شده بود، اعلام کرد در پی آتش بس در جنگ ایران و عراق، این شرکت پروازهای خود به تهران را از زمستان ۱۳۶۷ از سر خواهد گرفت. ششم مهرماه ۱۳۶۷ به پیشنهاد لندن مذاکرات ایران و انگلیس در ژنو صورت گرفت، هدف از این مذاکرات عادی سازی روابط بین دو کشور بود. آقای محمود واعظی مدیر کل وقت اروپای غربی وزارت خارجه با آقای دیوید مایریک مقام عالی رتبه وزارت خارجه انگلیس مذاکره کرد و زمینه دیدار دو وزیر خارجه ایران و انگلیس فراهم شد. در این دیدار طرف ایرانی تأکید داشت که در بیانیهی مشترک باید بر این نکته اشاره شود که عادی شدن روابط به پیشنهاد و درخواست انگلیس صورت می گیرد و هیچ گونه تغییری در مواضع سیاسی ایران رخ نداده است، ولی انگلستان از تصریح این امر طفره می رفت. در تاریخ یازدهم مهرماه ۱۳۶۷، «سرجفری هاو» وزیر خارجه انگلیس با دکتر ولایتی وزیر خارجه ایران ملاقات نمود و قرار شد سفارتخانه های ایران و انگلیس در سطح کاردار گشایش یابند. «جفری هاو» در زمینهی عادی سازی روابط گفت: «ما معتقدیم روابط تجاری با ایران مهم است. برای ایران، انگلیس به عنوان یک عضو دائمی شورای امنیت می تواند اهمیت داشته باشد.»

سرانجام این گفتگوها به نتیجه رسید و در تاریخ بیست و یکم آبان ماه ۱۳۶۷، پس از هفده ماه تیرگی روابط و شصت ساعت مذاکره دو کشور یک بیانیه مشترک در وین انتشار دادند. بالاخره در تاریخ چهاردهم آذرماه ۱۳۶۷، سفارت انگلیس در تهران بازگشایی شد و پرچم انگلیس در محل سفارتخانه این کشور در تهران توسط «گوردن پری» کاردار موقت این کشور در ایران برافراشته شد. در تاریخ بیست و هفتم همین ماه نیز دبیر اول سفارت انگلیس که هجده ماه پیش به دلیل مناقشه دیپلماتیک بین ایران و انگلیس، تهران را ترک کرده بود، دوباره به محل مأموریت خویش بازگشت و به دنبال گسترش سطح روابط دو کشور در تاریخ دهم دی ماه ۱۳۶۷، یکی از دو جاسوس انگلیسی به نام «نیکلاس نیکلا» ۲۳ ساله از زندان آزاد شد. در تاریخ نهم بهمن ماه ۱۳۶۷، انگلستان یک کاردار جدید به نام «نیکلاس واکر براون» دیپلمات ۴۱ ساله انگلیسی را به ایران اعزام کرد که قبلاً چهار سال در ایران بود و به زبان فارسی هم تسلط کامل داشت. تا این زمان روابط دو کشور بسرعت روبه گسترش بود که ناگهان با بحران چاپ و انتشار کتاب آیات شیطانی مواجه شد. فتوای خمینی برای رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی تشنجی بزرگ در روابط ایران و انگلیس به وجود آورد که باعث قطع کامل روابط بین دو کشور شد. پس از اینکه خمینی فرمان قتل

سلمان رشدی را صادر کرد، «سرجفری هاو» وزیر خارجه انگلیس گفت: «پس از این تهدید ضرورتی برای حفظ حضور دیپلماتیک در تهران وجود ندارد.» در این موقع پنج دیپلمات انگلیسی در تهران به سر می بردند. به دنبال این اظهارات وزرای خارجه دوازده کشور بازار مشترک تصمیم گرفتند که به طور همزمان سفرای خود را از تهران جهت مشورت فرا بخوانند و ملاقاتها و مذاکرات در سطح بالا با مقامات ایرانی را به حالت تعلیق در آورند. در این زمان انگلستان از «آخوندزاده» کاردار ایران در لندن خواست که این کشور را ترک نماید. به دنبال تظاهرات و سب و مسلمانان و کشته شدن تعدادی از آنها در هند، مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخه نهم اسفندماه ۱۳۶۷، ماده واحده را از تصویب گذراند مبنی بر اینکه انگلیس یک هفته مهلت دارد تا مخالفت رسمی خود را در مورد موضعگیریهای غیراصولی خود نسبت به: الف) جهان اسلام ب) جمهوری اسلامی ایران ج) مطالب کتاب ضداسلامی آیات شیطانی به طور صریح اظهار نماید. پس از مهلت یک هفته ای چون اظهارات مقامات انگلیسی در ارتباط با موضعگیری نسبت به موارد فوق از سوی مجلس شورای اسلامی غیرکافی تشخیص داده شد، مجلس شورای اسلامی قطع کامل روابط با انگلیس را اعلام نمود و روابط دو کشور از شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸، به طور کامل قطع گردید و دیپلماتهای هر دو کشور به کشور خود بازگشتند.



ریچارد ادوارد جفری هاو



دکتر ولایتی وزیر خارجه ایران طی نطقی در رابطه با کتاب آیات شیطانی در مجلس گفت: «ما مشروعیت خود را از اسلام می‌گیریم و اگر اسلام مورد تهاجم قرار گیرد هیچ چیز برای ما قابل تحمل نیست. ما با آنچه انجام شده است موافق هستیم و در آینده نیز موضع ما در برابر هر کشوری که بخواهد به اسلام و مقدسات ما توهین کند همین خواهد بود، ما در چارچوب اسلام کار سیاست خارجی را پیش می‌بریم و هر جا حرکتی با منافع اسلام در تضاد باشد آن را کنار می‌گذاریم.» در پی خروج دیپلماتهای انگلیسی از تهران، دولت سوئد موافقت کرد که حافظ منافع انگلیس در ایران باشد. آخرین اقدامی که در سال ۱۳۶۷، در روابط بین دو کشور به وجود آمد، اخراج ۳۰ ایرانی مقیم انگلیس و همچنین تعطیل کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در هنگ کنگ بود که از سوی دولت انگلیس به تلافی قطع رابطه‌ی سیاسی ایران و انگلیس صورت گرفت.

در سال ۱۳۶۸ انگلستان به تلافی قطع روابط سیاسی و مسئله سلمان رشدی و تظاهرات ضدانگلیسی در کشورهای مختلف اسلامی، اقدام به اخراج دانشجویان ایرانی نمود. در تاریخ پنجم فروردین ۱۳۶۸ با اخراج نه ایرانی جمع اخراجی‌ها را به ۱۸ تن رساندند. جرم این اخراج‌شدگان طرفداری از حکم آیت‌الله خمینی در رابطه با قتل سلمان رشدی و شرکت در تظاهرات خشونت‌آمیز عنوان شد. در یک اقدام تلافی‌جویانه دولت ایران نیز متقابلاً در تاریخ ششم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۸، هجده تن از اتباع انگلیسی را به عنوان عنصر نامطلوب از ایران اخراج نمود. این هجده تن از بازرگانان و کارمندان انگلیسی مقیم ایران بودند. در خرداد ماه همان سال وزیر بازرگانی و صنایع انگلیس در کویت گفت: برقراری روابط اقتصادی با تهران بویژه در پی ماجرای سلمان رشدی فوق‌العاده مشکل است. دو ماه پس از قطع رابطه‌ی سیاسی ایران و انگلیس، مؤسسات و شرکتهای صنعتی انگلیس طی گزارشی در مورد خسارات سنگین مالی ناشی از این قطع رابطه به دولت خود اعلام کردند که بالغ بر یک میلیارد لیره استرلینگ خسارت دیده‌اند. باز در تاریخ هشتم تیرماه ۱۳۶۸، انگلستان دو دانشجو و یک بازرگان دیگر ایرانی را به اتهام فعالیت‌هایی که امنیت ملی بریتانیا را به خطر می‌انداخت، از این کشور اخراج کردند. دولت انگلستان همچنین در شهریورماه همان سال کوروش فولادی تروریست ایرانی را پس از گذشت ده سال که در زندانهای انگلیس به سر می‌برد آزاد نمود، آزادی کوروش فولادی به دلیل اظهارات تکان‌دهنده‌ی وی در نحوه‌ی رفتار پلیس انگلیس با وی در طول ده سال اسارتش انعکاس وسیعی در روزنامه‌های داخلی ایران داشت. کوروش فولادی در سال ۱۳۴۲، در خرم‌آباد متولد شده‌بود او در سال ۱۳۵۷، برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت. در ۱۹۸۰ پس از وقوع یک انفجار در مرکز لندن که طی آن دو ایرانی جان خود را از دست دادند، فولادی دستگیر شد. انفجار در اتومبیل او روی داده‌بود، پلیس مدعی

شد که وی قصد داشت آن را علیه مخالفان ایرانی به کار گیرد. کوروش در دادگاه به ده سال زندان محکوم شد و مشمول تخفیف قرار نگرفت.

به دنبال موج گسترده اعتراض به کتاب آیات شیطانی در سراسر جهان اسلام پس از اعلام فتوای امام خمینی، در انگلستان نیز مسلمانان در یک هزار مسجد این کشور به عنوان روز همبستگی علیه کتاب آیات شیطانی دست به تظاهرات وسیعی زدند که در تاریخ بیست و هفتم آذرماه ۱۳۶۸، دولت انگلستان پس از این تظاهرات در یک اقدام سریع با یورش به منازل چهار تن از دانشجویان ایرانی در شهر منچستر آنان را دستگیر و زندانی کردند. این چهار تن عبارت از: مهرداد کوبی، حسین غریبی، کامران ابری‌نیا، جواد موسوی بودند.

در تاریخ بیست و نهم آذرماه ۱۳۶۸، یک دانشجوی ایرانی دیگر در لندن دستگیر شد. وی فرامرز جوانرودی نام داشت و مطبوعات انگلیس ادعا کردند، دستگیری او با تشکیل یک گروه برای قتل نویسنده کتاب آیات شیطانی مرتبط بود. به دنبال این دستگیریها، معاونت دانشجویی وزارت فرهنگ و آموزش عالی اعتراض خود را با فراخواندن سفیر سوئد به عنوان حافظ منافع انگلیس در ایران به وی ابلاغ نمود و برخورد پلیس انگلیس با دانشجویان ایرانی را محکوم کرد. در ادامه‌ی این جریان کمیته‌ای تحت عنوان کمیته حمایت از حقوق دانشجویان مسلمان تحت ستم دولت انگلیس در تهران تشکیل شد. وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت دکتر مصطفی معین در دیدار با دانشجویان اخراجی اعلام کرد «در صورت ادامه‌ی روند برخورد انگلیس با دانشجویان مسلمان ایران در تمامی روابط علمی و فرهنگی با انگلیس تجدیدنظر خواهد کرد».

اتحادیه انجمن‌های اسلامی و دانشجویان دانشگاه‌های کشور (دفتر تحکیم وحدت) با صدور بیانیه‌ای به دولت انگلیس اخطار داد در مورد عواقب اقدامات این رژیم علیه مسلمانان و دانشجویان دست به اقدام تلافی‌جویانه می‌زند. با اوج‌گیری اخراج دانشجویان، وزارت خارجه انگلیس در تاریخ چهاردهم بهمن ماه ۱۳۶۸، به نُه ایرانی دیگر تا بیستم بهمن فرصت داد خاک این کشور را ترک کنند. در میان اخراج‌شدگان دو عضو انجمن اسلامی دانشجویان و سرپرست دفتر صدا و سیما در لندن و یک دانشجوی مقیم منچستر دیده‌می‌شدند. در پی اخراجها، وزارت فرهنگ و آموزش عالی با انتشار اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن این اخراجها، آمادگی خود را با پذیرش این دانشجویان در دانشگاه‌های کشور اعلام کرد. اداره‌ی کل رسانه‌های خارجی وزارت ارشاد اسلامی با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد دفتر بی.بی.سی در تهران در اعتراض به اقدامات کینه‌توزانه‌ی دولت انگلیس نسبت به دانشجویان و خبرنگار صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران تعطیل شد.

به طور کلی سال ۱۳۶۸، سال بحران اخراج دانشجویی بود، انگلستان به طور متناوب دانشجویان ایرانی را اخراج می‌کرد و در بُعد سیاسی، مقامات و مسئولان دو کشور ایران و انگلیس طی این سال مذاکرات پرفراز و نشیبی در راستای تجدید رابطه و یا قطع رابطه داشتند. آقای «داگلاس هرد»<sup>۱</sup> در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۸۹، در دیدار با بستگان «تری‌ویت» اعلام کرد، رابطه با ایران به عنوان بخشی از استراتژی این دولت برای تأمین آزادی گروگانهای انگلیسی در لبنان است... ما می‌خواهیم رابطه‌ی بهتری با ایران داشته‌باشیم، داگلاس هرد وزیر خارجه انگلیس در طول سال ۱۳۶۸، به کرات به لزوم داشتن رابطه با جمهوری اسلامی ایران تأکید می‌کرد از طرف دیگر بعضی مقامات انگلیس موضعگیریهای منفی نسبت به ایران داشتند مثلاً تاجر در پیامی که در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۹ برای گروههای اتحادیه دموکراتهای بین‌المللی در توکیو فرستاد، ایران را یک کشور تروریست معرفی نمود و قطع رابطه ایران و انگلیس را در این چارچوب منطقی دانست. همچنین تاجر سخنان آیت‌الله خامنه‌ای، در ارتباط با باقی بودن حکم خمینی در هفتم بهمن ۱۳۶۸، را بشدت تقبیح و محکوم نمود. از طرف دیگر در تاریخ بیست و هشتم بهمن ماه ۱۳۶۷، تعداد ۲۴۸ نفر از نمایندگان مجلس عوام انگلیس طی بیانیه‌ای خواستار اخراج جمهوری اسلامی ایران از سازمان ملل و جایگزینی نماینده‌ی شورای مقاومت ملی (مجاهدین خلق) در این سازمان شدند. همچنین رسانه‌های عمومی و مطبوعات دو کشور ایران و انگلیس طی سال ۱۳۶۸، برحسب شرایط و مقتضیات زمان، مواضع تلخ و شیرینی اتخاذ کردند. اغلب مواضع مطبوعات انگلیس در راستای برقراری روابط بود و اغلب مواضع مطبوعات ایران اختصاص به محکوم کردن اعمال انگلیس داشت. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که روند مسائل و تحولات بین دو کشور در دوره‌ی یازده ساله‌ی نخست‌وزیری خانم تاجر هر روز رو به تخریب و تیرگی می‌رفت.

---

<sup>1</sup> Douglas Hurd



مارگارت تاچر

## کشته شدن مترجم ژاپنی کتاب آیات شیطانی، هیتوشی ایگاراشی

هیتوشی ایگاراشی، محقق ژاپنی ادبیات و تاریخ عربی، ایرانی و مترجم ژاپنی رمان آیات شیطانی سلمان رشدی بود. ایگاراشی در سال ۱۹۴۷ به دنیا آمد. وی دوره‌ی دکتری خود را در رشته هنر اسلامی در دانشگاه توکیو در سال ۱۹۷۶ به پایان رساند، تا زمان انقلاب ۵۷ یعنی سال ۱۹۷۹ میلادی، پژوهشگر آکادمی سلطنتی ایران بود.

ایگاراشی دانشیار فرهنگ تطبیقی اسلامی در دانشگاه تسوکوبا بود. او کتاب قانون طب ابن سینا اثر ابوعلی سینا و آیات شیطانی سلمان رشدی را ترجمه کرده است. پس از آنکه فتوایی از سوی آیت‌الله خمینی سال ۱۹۸۹ در مورد نویسنده کتاب آیات شیطانی، مترجمان، ناشران، همه‌ی دست‌اندرکاران چاپ و نشر کتاب و همه‌ی کسانی که از محتوای آن آگاه هستند را صادر کرد، ایگاراشی توسط یک مهاجم ناشناس با ضربات مکرر چاقو بر ناحیه صورت و بازوها کشته شد. جسد او در ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۱ در دفترش در دانشگاه تسوکوبا، ایباراکی پیدا شد. پلیس گزارش داد که یک سرایدار جسد آقای ایگاراشی را در نزدیکی آسانسور در طبقه هفتم ساختمان با جراحات و بریدگی‌هایی بر روی گردن، صورت و دستهای وی پیدا کرد. آنها گفتند کالبدشکافی نشان داد که او بین ساعت ۱۰ شب پنجشنبه تا ۲ بامداد جمعه فوت کرده بود. آقای ایگاراشی علاوه بر ترجمه «آیات شیطانی»، کتاب‌هایی درباره اسلام، از جمله «رسانس اسلامی» و «پزشکی و حکمت شرق» نوشته بود.

رویترز از لندن گزارش داد که آقای رشدی در بیانیه‌ی کتبی خود بیان کرد: «من از خبر قتل آقای هیتوشی ایگاراشی به شدت متأسفم و به خانواده وی تسلیت و با آنها احساس همدردی عمیق می‌کنم. وی از دولت‌های بریتانیا، ایتالیا، ژاپن و دیگر رهبران جهان خواست که به دولت ایران فشار بیاورند تا این حکم لغو شود. هیچ فرد یا گروهی در ژاپن مسئولیت قتل آقای ایگاراشی را بعهدہ نگرفت، پلیس گفت که هیچ مدرک خاصی مبنی بر اینکه، قتل به دلیل رمان آیات شیطانی انجام شده، ندارد. اما سازمان‌های خبری گزارش دادند که ناشر رمان از سوی مبارزان اسلامی تهدید به مرگ شده و به آقای ایگاراشی برای مدتی محافظ داده شده بود. اعضای خانواده آقای ایگاراشی در جلوی دوربین تلویزیون گفتند که او هیچ تهدید به مرگ دریافت نکرده بود که آنها از آن اطلاع داشته باشند.

به نظر نمی‌رسد که آقای ایگاراشی در زمان مرگ، محافظ امنیتی داشته باشد. پلیس گفت؛ او پس از اینکه تعدادی از دانشجویان او را حدود ساعت هفت عصر روز پنجشنبه ترک کردند، کشته شد، شاید این حادثه زمانی رخ داد که او در حال خروج از درب دفتر خود در دانشگاه تسوکوبا، در حدود ۴۰ مایلی شمال شرقی توکیو بوده است. در سال ۱۹۸۹، مرکز اسلامی ژاپن از ناشران، روزنامه‌ها، مجلات و ایستگاه‌های رادیویی درخواست کرد که این رمان را

ترجمه یا تکثیر نکنند زیرا اثری «ضد اسلامی» است که «حاوی سخنان کثیف و به سخره گرفتن باورهای بنیادین اسلام می‌باشد».

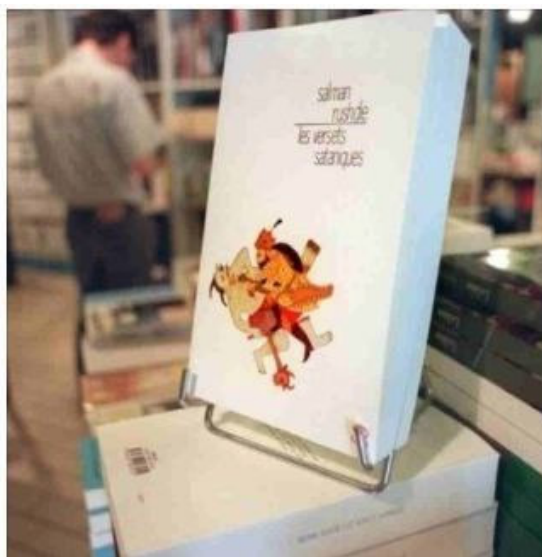


هیتوشی ایگارششی

در ژاپن تعداد مسلمانان بومی خیلی کم است، اما جامعه بزرگی از پاکستانی‌ها، بنگلادشی‌ها و دیگران در مرکز اسلامی منطقه آکاساکا توکیو عبادت می‌کنند. گزارشهای خبری حاکی از آن بود که این مرکز حدود ۳۰۰۰۰ عضو دارد. یک رهبر انجمن ژاپنی پاکستانی نیز به محکوم کنندگان سلمان رشدی پیوست و گفت: او به خاطر این کتاب مستحق مرگ است. سخنگوی این انجمن گفت: «ما نمی‌توانیم این رمان را ببخشیم زیرا این رمان به پیامبر ما توهین می‌کند و سخنان خدا را کلام شیطان می‌داند.» در یک کنفرانس خبری در اوایل سال ۱۹۹۰، یک پاکستانی

پس از ایجاد اختلال در صحنه و تلاش برای حمله به ناشر این کتاب دستگیر شد. سالها بعد پلیس ژاپن به سرخ‌هایی دسترس پیدا کرد که نشان می‌داد مترجم ژاپنی رمان، توسط یک دانشجوی مبادله‌ای بنگلادشی به ضرب چاقو کشته شده بود.

سازمان‌های خبری ژاپن گزارش دادند که «آیات شیطانی» حدود ۶۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ نسخه در ژاپن فروخته شد که این یک فروش موفقیت‌آمیز بود اما از نظر استانداردهای ژاپنی پرفروش نبود. علیرغم تهدیدها علیه ناشران، انجمن ناشران کتاب ژاپن در سال ۱۹۹۰ اعلام کرد، از ناشران و فروشندگان کتاب حمایت می‌کند. اما برخی کتابفروشی‌ها محتاط‌تر عمل کردند بنابراین در فروش رمان یا حداقل نمایش آن در ویتترین کتابفروشی تردید داشتند. سخنگوی Maruzen books، یک کتابفروشی زنجیره‌ای پیشرو، در سال ۱۹۹۰ به ژاپن تایمز گفت که «به دلیل سردرگمی‌های احتمالی، قرار دادن کتاب روی پیشخوان برای ما دشوار است» با تمام تهدیدهایی که از طرف مسلمانان به ناشران و مترجمان وجود داشت عرضه و تقاضای کتاب غیر قابل تصور بود به عنوان مثال، تنها دو روز پس از صدور فتوای آیت‌الله خمینی در بهمن ماه ۶۷ نسخه‌ای از رمان جنجالی آیات شیطانی در کتابفروشی‌های لندن موجود بود یا اینکه ترجمه فرانسوی آیات شیطانی در یک کتابفروشی در رن، در زمانی کمتر از شش ماه پس از فتوای جنجالی آیت‌الله خمینی دیده می‌شد.



وجود آیات شیطانی در ویتترین کتابفروشی رن و کتابفروشی لندن

## سوقصد نافر جام به جان اتوره کاپریولو Ettore Capriolo مترجم ایتالیایی کتاب آیات شیطانی

کاپریولو (زاده ۲۱ ژوئن ۱۹۲۶ - درگذشته ۲۶ ژانویه ۲۰۱۳) مترجم، نمایشنامه‌نویس و معلم، محقق و استاد تاریخ



تئاتر در مدرسه هنرهای نمایشی تئاتر پیکولو ایتالیا بود. او در سال ۱۹۶۷ با جوزپه بارتولوچی و ادواردو فادینی تئاتر مجله را تأسیس و کارگردانی کرد. در سال ۲۰۰۲ جایزه گرینزین کاوور را برای ترجمه دریافت کرد.

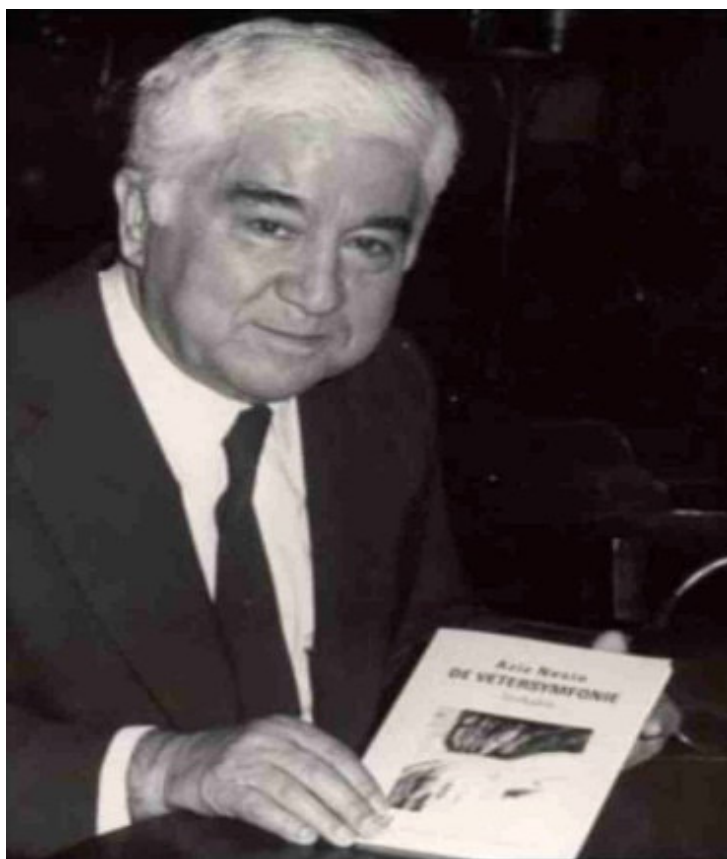
در ژوئیه ۱۹۹۱ او در خانه خود در Via Curtatone، میلان مورد حمله قرار گرفت. مردی «ایرانی» که خود را از سفارت ایران در ایتالیا معرفی کرد پس از درخواست تلفنی برای ترجمه کتاب اسلامی به زبان ایتالیایی با او قرار ملاقات گذاشت، این

شخص ظاهراً برای بحث در مورد مسائل ادبی به خانه او رفت. وقتی کاپریولو به او اجازه ورود داد، مرد از او آدرسی را پرسید که در آنجا سلمان رشدی، نویسنده آیات شیطانی پنهان شده بود. اما کاپریولو منکر اطلاع از محل اختفای رشدی شد، پس از آن مرد ایرانی چند لگد به او زد تا بتواند بعداً با چاقو به او حمله کند و ضربات چاقوی متعددی بر وی وارد کرد. مترجم را از ناحیه گردن و سینه و دست مجروح کرد. پس از آن مهاجم کاپریولو ۶۱ ساله را که خونریزی داشت رها کرد و پابه فرار گذاشت، خوشبختانه او زنده ماند. سفارت ایران در ایتالیا همان زمان هرگونه ارتباط با این قضیه را رد کرد؛ درخصوص این حمله هیچ شخصی در ایتالیا متهم نشد. در حالیکه به گزارش نیویورک تایمز، مهاجم به کاپریولو گفته بود که ارتباط با کنسولگری ایران در ایتالیا دارد. چند روز بعد، مقامات ایتالیایی اعلام کردند که این حمله در ارتباط با ترجمه رمان آیات شیطانی سلمان رشدی نبود.



### ترور ناموفق عزیز نسین مترجم کتاب آیات شیطانی به ترکی

عزیز نسین بهترین طنزنویس ترکیه بود که نوشته‌هایش، در سراسر جهان خوانندگان فراوان داشت. نام او با طنز انتقادی ژرف و دلیرانه مترادف شده‌است. عزیز نسین در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۵ در نزدیکی استانبول در خانواده‌ای تنگدست به دنیا آمد و در محیطی مذهبی با پرورش سنتی بار آمد. اسم او «مهمت نصرت» بود. در واقع عزیز نسین نام پدرش بود. او نام پدر را برای خود برداشت و آن را به معروفیت جهانی رساند. او در زندگینامه‌ای که در سال ۱۹۶۴ نوشت، سرآغاز زندگی خود را با طنزی گویا چنین بیان کرد:



عزیز نسین

«پدرم در ۱۳ سالگی از یکی از روستاهای آناتولی به استانبول آمد. مادرم هم وقتی خیلی بچه بود از روستای دیگری در آناتولی به استانبول آمد. آنها مجبور بودند سفر کنند تا یکدیگر را در استانبول ببینند و با هم ازدواج کنند تا من بتوانم به دنیا بیایم. دست خودم نبود، به همین خاطر در زمانی بسیار نامناسب، در کثیف‌ترین روزهای جنگ جهانی اول یعنی سال ۱۹۱۵ در جای بسیار بدی به نام جزیره «هیپلی» متولد شدم. آنجا بیلاق پولدارهای ترکیه در نزدیکی استانبول است از آنجا که پولدارها نمی‌توانند بدون آدم‌های فقیر زنده بمانند، ما هم در آن جزیره زندگی می‌کردیم.»

وقتی عزیز نسین مدرسه را به پایان رساند، ورود به ارتش تنها امکانی بود که در برابر فرزندان خانواده‌های کم‌بضاعت برای ادامه تحصیل وجود داشت. عزیز نسین هم در استانبول به مدرسه نظام رفت و بعد تحصیلات نظامی را در آنکارا ادامه داد و افسر شد، اما به زودی معلوم شد که برای کار در ارتش لیاقت لازم را ندارد. او دوست داشت نویسنده شود و برای بیرون آمدن از ارتش نقشه می‌کشید. او در این باره گفته است: «از بچگی آرزو داشتم نمایشنامه‌نویس شوم. در ارتش، واحدهای پیاده‌نظام، توپخانه و تانک داشتیم اما واحد نمایشنامه‌نویسی وجود نداشت. بنابراین به دنبال راهی برای خارج شدن از آنجا بودم و سرانجام در سال ۱۹۴۴ از ارتش آزاد شدم.»

نسین از اوان جوانی ذوق طنزگویی و استعداد داستان‌سرایی داشت، خیلی زود قلم به دست گرفت و اولین مطالب خود را برای روزنامه‌ها فرستاد. از کودکی رنج و اندوه را شناخته بود و بزرگترین هنر را در این می‌دانست، که دردهای زندگی را به حالت شوخی و به شکل دلنشین بیان کند. نسین می‌گوید: «از بچگی آرزو داشتم مطالبی بنویسم که اشک مردم را درآورد. با همین هدف داستانی نوشتم و آن را برای مجله‌ای فرستادم. سردبیر مجله آن را درست نفهمید و به جای گریه کردن، قه‌قه‌قه خنده سرداد، ولی بعد از کلی خندیدن، مجبور شد اشک‌هایش را پاک کند و بگوید: عالی است. باز هم از این داستان‌ها برای ما بنویس.»

نسین در بیان طنزآمیز مشکلات روزمره و رنج‌های عادی زندگی، سبکی ماهرانه و منحصر به فرد داشت که هر روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کرد: «خوانندگان کارهایم به بیشتر چیزهایی که برای گریاندن آن‌ها نوشته‌بودم، می‌خندیدند. حتی بعد از آن که به عنوان طنزنویس شناخته شدم، نمی‌دانستم طنز یعنی چه. حتی هنوز هم نمی‌دانم. طنزنویسی را با انجام دادنش یاد گرفتم. خیلی‌ها یک جور از من می‌پرسند طنز چیست که انگار طنز یک نسخه یا فرمول دارد، تنها چیزی که من می‌دانم این است که طنز موضوعی جدی است.» به راستی هم طنزنویسی برای نسین بسیار جدی بود. او معمولاً با کسانی در می‌افتاد که شوخی سرشان نمی‌شد و کینه او را به دل می‌گرفتند. بارها دستگیر شد و به زندان افتاد؛ سردمداران نه تنها قلم او را سانسور و نامش را منع کردند، بلکه به دنبال نابودی خودش

بودند. بی تردید به تحریک محافل امنیتی بود که همکار و رفیق نزدیک او صباح‌الدین علی، روزنامه‌نگار و طنزپرداز ترک و همکار عزیز نسین، در سال ۱۹۴۸ هنگام تلاش برای فرار از چنگک مأموران دولت ترکیه در مرز بلغارستان به ضرب گلوله‌ی مأموران نهادهای امنیتی کشته شد. نسین از سوءقصد جان سالم به در برد اما نزدیک ۶ سال از زندگی را در گوشه زندان گذراند.



صباح‌الدین علی، روزنامه‌نگار و طنزپرداز ترک

عزیز نسین با طنزی صادقانه و در عین حال شجاعانه به دفاع از حقیقت می‌رفت، از حق مردم فرودست و ضعیف دفاع می‌کرد و ارباب زر و زور را به باد طعنه و ریشخند می‌گرفت، با زبانی تندوتیز ناروایی‌ها و نابرابری‌ها را به نقد می‌کشید و با شجاعت عاملان آنها را نشان می‌داد. بیش از هر چیز دستگاه اداری، مقامات خودپسند و مدیران زورگو، دولتمردان بیش‌تر و زمامداران فاسد هدف طنز بیرحمانه‌ی او قرار می‌گرفتند. عزیز نسین به زودی دریافت که با دموکراسی سست و آزادی‌های نیم‌بند در کشوری مانند ترکیه، حرفه‌ای پرخطر انتخاب کرده‌است. قدرت در دست کسانی بود که حق‌گویی را با داغ و درفش پاسخ می‌دادند. او برای روزنامه‌هایی کار می‌کرد که هر روز توقیف می‌شدند، دفتر آنها به تاراج می‌رفت یا به آتش کشیده می‌شد.

در شرایطی که نسین با طنز گیرا و گزنده‌اش محبوب‌ترین نویسنده ترکیه شده بود، در زندگی بیش از ۲۰۰ بار به دادگاه احضار شد. او در سال ۱۹۴۹ به خاطر نوشتن طنزی سیاسی، دو شاکی نامدار؛ محمدرضا پهلوی، شاه ایران و ملک فاروق دوم، پادشاه مصر از عزیز نسین به دادگاهی شکایت بردند، در این پروسه شکایت، طنزنویس نامدار محکوم شد و بیش از ۶ ماه در آنکارا به زندان افتاد.

نسین در زندگی نامه خود نوشته‌است: «با بیش از دو‌یست نام مختلف، از سرمقاله و لطیفه گرفته تا گزارش و مصاحبه و داستان‌های پلیسی برای روزنامه‌ها مطلب می‌نو‌شتم. همین که صاحب روزنامه متوجه می‌شد نام مستعاری مال من است، نام دیگری اختراع می‌کردم». زندگی نسین همیشه با تهدید و ناامنی روبرو بود، بارها مجبور شد برای گذران زندگی به کارهایی مانند دست‌فروشی و حسابداری و عکاسی دست بزند. عزیز نسین نویسنده‌ای پرکار بود، در طول زندگی بیش از صد کتاب داستان و شعر و نمایشنامه منتشر کرد. نثر او را یکی از زیباترین و روان‌ترین جلوه‌های ترکی نو می‌دانند، که زبان ادبی را تا حد ممکن به شادابی و سرزندگی زبان مردم نزدیک کرده‌است. عزیز نسین با فروتنی، پرکاری خود را به ضرورت امرار معاش نسبت داده و می‌گوید: «مردم تعجب می‌کنند که تا حالا بیش از دوهزار داستان نوشته‌ام. اما این که تعجب ندارد. اگر خانواده‌ام به جای ده نفر بیست نفر بودند، مجبور می‌شدم بیشتر از چهار هزار داستان بنویسم.»

عزیز نسین تنها در میدان قلم صادق و صمیمی نبود، در زندگی نیز شهروندی شریف و پاکدامن بود که صلاح و بهروزی هموعان خود را می‌خواست. او در سال ۱۹۷۲ نهادی به نام «بنیاد نسین» پایه گذاشت و وظیفه آن را یاری به کودکانی دانست که به دلیل فقر و محرومیت به تحصیلات مناسب دسترسی نداشتند. از آن زمان «بنیاد نسین» به

هزاران کودک آواره کمک کرده است تا جایگاهی شایسته در جامعه پیدا کنند. سال‌های پایانی زندگی عزیز نسین با بالا گرفتن موج تعصب و بنیادگرایی اسلامی در سراسر «جهان اسلام» همراه شد. این پدیده به ترکیه نیز رسید و طبعاً نویسندگان حقیقت‌جو و آزاداندیشی مانند عزیز نسین مردم را به پایداری در برابر آن دعوت کردند. بعد از انتشار فتوای آیت‌الله خمینی علیه سلمان رشدی، عزیز نسین فصلی از کتاب «آیات شیطانی» را ترجمه و منتشر کرد. او تصریح کرد که این کار را در درجه اول به خاطر دفاع از آزادی عقیده و بیان انجام داده است.



عزیز نسین در کنار همسرش مرال چلن و فرزندانش

برخی از محافل افراطی در ترکیه به ارتداد عزیز نسین حکم دادند و فتوای قتل او را صادر کردند. چندی بعد که طنزنویس نامدار برای شرکت در جمع نویسندگان آزادیخواه به شهر سیواس رفته بود، عده‌ای از افراد متعصب و خشمگین روز دوم ژوئیه ۱۹۹۳ پس از مراسم نماز جمعه، به هتل محل اقامت او حمله بردند و ساختمان را به آتش کشیدند. در این ماجرا نسین جان سالم به در برد، اما ۳۷ نفر در آتش نفرت و نادانی سوختند. عزیز نسین در ششم ژوئیه ۱۹۹۵، دو سال و ۴ روز پس از فاجعه سیواس، پس از یک جلسه کتابخوانی در از میر با ایست قلبی درگذشت. او در وصیت‌نامه‌ای که از خود به جا گذاشت، قید کرد که به هیچ دینی معتقد نیست و لذا به تشریفات و مراسم خاکسپاری اسلامی نیاز ندارد. جسد او به خواست خودش در گوری بی‌نام در روستای کودکان به خاک سپرده شد. اصل دوم قانون اساسی جمهوری ترکیه معین کرده که حکومت این کشور لائیک است و بر اساس اصل چهار قانون، اصل لائیسسته تغییرناپذیر است. با این حال رمان «آیات شیطانی» نوشته سلمان رشدی نه تنها در این کشور به فروش نمی‌رسد بلکه، بر اساس تصمیم شورای وزرای ترکیه، ورود این کتاب به کشور و ترجمه آن ممنوع است. البته این کتاب در ترکیه توسط یک تاریخ‌نگار به نام اورهان کول‌اغلو و بدون امضای مترجم و آن هم به صورت ناقص توسط ناشری که در لیست ناشران ترکیه وجود ندارد ترجمه و در اینترنت منتشر شده است. در این ترجمه قسمت‌هایی از کتاب که به فتوای آیت‌الله خمینی ربط داشت حذف شده است اما بسیاری، چه در داخل ترکیه و چه دیگر نقاط جهان، این ترجمه‌ی بدون نام و حتی ترجمه‌هایی را که قبل‌تر در روزنامه‌های این کشور منتشر شده بود، کار نویسنده شهیر ترکیه عزیز نسین دانسته‌اند.

عزیز نسین داستان‌نویسی بود که به خاطر زبان طنز تندش و همچنین به خاطر مخالفتش با اسلام سیاسی در ترکیه به شهرت رسیده بود. اینکه چگونه ترجمه آیات شیطانی با عزیز نسین گره خورد و چرا فتوای قتل برای او هم صادر شد و چگونه ۳۷ نفر به خاطر همراهی با او جان باختند بحث مفصل می‌طلبد. اواخر سال ۱۹۸۸ بود که کتاب آیات شیطانی به چاپ رسید. در این سال اثری از نام کتاب یا نویسنده آن در مطبوعات ترکیه نبود. اما در روزهای اول سال ۱۹۸۹ روزنامه‌های ترکیه خبر دادند که این کتاب علاوه بر آنکه به «اسلام اهانت کرده است»، باعث شده مسلمانان در بسیاری از مناطق جهان از جمله در انگلستان دست به اعتراض در خیابان‌ها بزنند. مطبوعات تا اواسط فوریه به پوشش اتفاقات در این زمینه در سایر نقاط جهان بسنده کردند، در ۱۵ فوریه روزنامه جمهورییت با انتشار متن فتوای آیت‌الله خمینی در مورد سلمان رشدی خبر داد که برخی کشورهای اسلامی نظیر پاکستان صحنه زدوخوردهای شدید شده بود. روز بعد برخی گروه‌های اسلامی ترکیه با نگارش نامه‌ای به تورگوت اوزال، نخست‌وزیر وقت، از او

خواهند استند اجازه نشر و ورود این کتاب به ترکیه را ندهند. اما هم‌زمان برخی ناشران در ترکیه گفتند که اگر کتاب به دست‌شان برسد و بیسندند، آن را منتشر خواهند کرد.

در ۱۸ فوریه که نخست‌وزیر وقت ایران، میرحسین موسوی، به ترکیه رفت و با تورگوت اوزال دیدار کرد، موسوی ضمن اعلام اعتراض دولت ایران به ترکیه در خصوص پناهندگان ایرانی که در ترکیه علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردند، فتوای «رهبر انقلاب» در مورد نویسنده کتاب آیات شیطانی را تأیید کرد و گفت که «کتاب را آوردیم و خواندیم. در کتاب بهتان‌های سنگینی به حضرت محمد زده شده است، مجازات این بهتان‌ها مشخص است و باید نویسنده به مجازات خود برسد». او همچنین تأکید کرد در پشت این کتاب ضدیت روزافزون کشورهای غربی با اسلام قرار دارد. همین گفته کافی بود تا برخی از جریان‌های معتقد به اصلاح دین در ترکیه به نوع نگرش مقامات ایران اعتراض کنند و چنین موضع‌گیری‌هایی را برخلاف مصالح اسلام بدانند. مهم‌ترین موضع‌گیری در مقابل فتوای آیت‌الله خمینی از سوی سازمان دیانت ترکیه انجام شد. «مصطفی سعید یازیجی اوغلو» رئیس این سازمان، با انتقاد از این فتوا گفت که این حکم برخلاف دین اسلام است چرا که در این دین حکم بر اساس دادگاه و پس از استماع سخنان فرد داده می‌شود. اما او پنج روز بعد از انتقاد خود از فتوای آیت‌الله خمینی اعلام کرد که کتاب آیات شیطانی «دروغ‌پردازی نیت‌مندانه علیه اسلام است و توهین به مقدسات در دایره آزادی بیان نیست» از این روی خواستار آن شد که این کتاب در ترکیه منتشر نگردد.



تصویری از خبر روزنامه جمهوریت از دیدار نخست‌وزیر وقت ایران و نخست‌وزیر ترکیه

عزیز نسین در زمان مطرح شدن فتوای خمینی رئیس سندیکای نویسندگان ترکیه بود. او پس از صدور فتوا و پیش از آن که سازمان دیانت نظر خود را درباره کتاب بیان کند، در پیامی که بیشتر روزنامه‌ها نیز آن را منتشر کردند نوشت که «این کتاب باید در ترکیه منتشر شود». البته سندیکا از گفته او حمایت نکرد. اما عزیز نسین این خواست خود را به تنهایی و با مداومت بر زبان آورد؛ خواستی که چهار سال بعد کم مانده بود به از دست رفتن جانش ختم شود. چهار سال بعد، یعنی در دوم جولای ۱۹۹۳، جمعی دویست نفره که بر تعدادشان هر لحظه افزوده می‌شد، در مقابل هتل مادیماک در شهر سیواس ترکیه جمع شدند «ما شریعت می‌خواهیم»، «ما دولت اسلامی می‌خواهیم» «عزیز شیطان» را فریاد زدند. در این روز برخی از روشنفکران ترکیه برای برپایی مراسم پیر سلطان ابدال، یکی از شیوخ علویان ترکیه، گرد هم آمده بودند. عزیز نسین هم وارد این شهر شد و در گوشه‌ای از این مراسم نشست و روزنامه «آیدینلیک» و برخی از کارهای خود را برای دوستداران امضا می‌کرد. بسیاری از اسلام‌گرایان معترض حضور او در این شهر بودند، می‌گفتند او کتاب آیات شیطانی را در روزنامه آیدینلیک ترجمه کرده و به مسلمانان اهانت کرده است؛ مسئله‌ای که خودش در زمان حضورش در این مراسم آن را رد کرد. حضور او از یک طرف و تحریک گروه‌های اسلام‌گرا از سوی دیگر باعث شد تا مردم بسیاری در مقابل هتل محل اقامت او و دیگر روشنفکران حاضر در این مراسم جمع شوند. جماعت با سر دادن شعارهای دینی عزیز نسین را لعن می‌کردند. در همین حال عده‌ای از معترضین از اتومبیل‌های پارک‌شده در مقابل هتل بنزین جمع کردند و این هتل را به آتش کشیدند. در نتیجه این آتش‌سوزی ۳۷ نفر کشته شدند اما عزیز نسین از این ماجرا با جراحت بسیار جان به در برد.



هتل مادیماک، قتلگاه نویسندگان ترک



بعد از این واقعه عزیز نسین در یک مصاحبه خبری، ضمن شرح ماجرا، انتقاداتی هم به نحوه اداره کشور بیان کرد؛ «اگر وزیر دروغ بگوید، روزنامه‌ها هم بالاجبار دروغ خواهند گفت، اول وزیر کشور دروغ گفت، رئیس‌جمهور هم به این دروغ پیوست. جمعیتی که آنجا بودند هشت ساعت و نیم فریاد می‌زدند «ما شریعت می‌خواهیم.» دولت هیچ واکنشی نشان نداد و بعدتر گفتند «عزیز نسین مقصر است» خیلی صریح می‌گویم «این بی‌شرفی است. آنجا درون هتل ۶۰ تا ۷۰ نفر محصور مانده بودند که دولت برای نجات آن‌ها هیچ کاری نکرد این خود عجیب است. هر روز با امتیاز بیشتری که به مرتجعین می‌دهیم به همراه آن‌ها به دره سقوط می‌کنیم.» این جملات دغدغه او را به خوبی نشان می‌دهد. عزیز نسین از ورود اسلام سیاسی به صحنه سیاست ترکیه اظهار نگرانی می‌کرد. او پیش از این نیز دولت را به خاطر تن‌دادن به شریعت محکوم کرده بود. نسین در نامه‌ی سرگشاده‌ای به ریاست‌جمهوری ترکیه درباره‌ی کتاب آیات شیطانی نوشته بود: «اگر در ترکیه آزادی عقیده وجود دارد و اگر در این کشور حقوق بشر رواج دارد، شما چه حقی دارید بر این که توصیه سازمان دیانت را، که در همراهی با تصمیم کشورهای اسلامی در ریاض حکم به وارد نکردن کتاب به ترکیه داده، به قانون بدل کرده و عملی کنید؟»



کشته‌شدگان در آتش‌سوزی هتل مادیماک

نسین دوباره در چهارم ژوئن خطاب به دولت، نامه دیگری نوشت و گفت که مسئله او این نیست که رمانی به نام آیات شیطانی منتشر شود بلکه مسئله‌اش این است که اگر ترکیه کشوری لائیک است، چرا اجازه نمی‌دهند که یک نوشته با هر محتوایی در آن منتشر شود. او از دولت با صدای بلند می‌خواست که اجازه نشر کتاب را بدهد.

عزیز نسین نگارش نامه‌های خود را ادامه داد و به‌جز دولت از قوه قضائیه و مردم هم خواست که به این تصمیم بی‌توجه نباشند و تبعات این تصمیم را جدی بگیرند، چرا که این تصمیم آزادی‌های فردی و اصل لائیسیته ترکیه را زیر سؤال می‌برد. البته همین رفتار، به‌علاوه انتشار پاره‌هایی از این کتاب در روزنامه آیدینلیک، انگشت اتهام را به سوی عزیز نسین نشانه رفت و همین هم عامل وقوع «قتل عام مادیماک» شد. نسین در حالی خواسته‌ی خود را فریاد می‌زد که قبل از وقایع هتل مادیماک تهدید جانی شده‌بود؛ مسئله‌ای که در ۳۰ نوامبر ۱۹۹۳ در صحن علنی مجلس ترکیه نیز مورد گفت‌وگو قرار گرفت. یکی از نمایندگان مجلس به وزیر کشور وقت از وضعیت عزیز نسین خبر داد. او گفت: «در ایران علیه شخص وی فتوا صادر شده و محکوم به قتل گردیده‌است. همچنین در ترکیه نیز عده‌ای این فتوا را مورد تأیید قرار داده‌اند». او از وزیر پرسید که آیا مورد هدف قرار دادن کسی که در ترکیه قلم به دست گرفته آزاد است؟ وزیر در پاسخ این عمل را جرم دانست و عزیز نسین را زیر چتر حمایت دولت خواند و گفت؛ او در استانبول توسط یک تیم مکانیزه سه‌نفره محافظت می‌شود. این داده نشان می‌دهد که پیش از وقایع هتل مادیماک او مورد تهدید بود اما شواهد حاکی از آن است که این تیم خارج از استانبول او را همراهی نمی‌کردند.

احمد نسین پسر عزیز نسین می‌گوید یک روز صبح اندکی بعد از آن که «دوغو پرینچک» از زندان آزاد شد، بخشی از کتاب آیات شیطانی در روزنامه آیدینلیک که صاحب امتیازش «پرینچک» بود و نسین هم در آن مطالب خود را می‌نوشت منتشر شد. وی می‌گوید با وجود آن که می‌دانستم پدرم در حدی که بتواند این کتاب را ترجمه کند انگلیسی نمی‌داند، باز از او پرسیدم که آیا این نوشته ترجمه توست، اما با بی‌خبری پدر از چاپ این متن مواجه شدم. احمد نسین گفت: بعدها فهمیدم این نوشته‌ها را دختری به درخواست «دوغو پرینچک» ترجمه کرده بود بدون آن که به‌خاطر شرایط موجود، نظری از دیگر کارکنان این روزنامه پرسد.

این روزنامه در زمان انتشار بخش دوم ترجمه بر اساس تصمیم دادگاه جمع‌آوری شد. انتشار ترجمه چهار روز دیگر هم ادامه یافت اما همه نسخه‌ها با دستور دادگاه جمع‌آوری شدند. روزنامه کار جالبی هم انجام داد و در روز سوم، به‌جای منتشر کردن ترجمه، بخشی از ترجمه قرآن را، اما با همین عنوان، منتشر کرد ولی باز هم روزنامه را جمع‌آوری کردند که این خود نشان می‌داد دادگاه بی‌آن که متن منتشر شده را بخواند، تصمیم به جمع‌آوری روزنامه گرفته بود.

جدا از این توضیحات عزیز نسین چند روز پیش از آن که روزنامه آیدینلیک بخشی از این کتاب را منتشر کند، گفت «من این کتاب را نخوانده‌ام، رفتار من بر اساس کتاب آیات شیطانی نیست، این برای من در مقام دوم قرار دارد. مسئله من این است که ترجمه و نشر این کتاب در ترکیه ممنوع است» او ادامه داد که «من مخالف این ممنوعیت؛ ممنوعیتی که با تصمیم سازمان دیانت آغاز شد و دولت این را به حکم تبدیل کرد». اما بعد از انتشار ترجمه‌هایی از کتاب در روزنامه، محمت نوری یلماز، رئیس سازمان دیانت ترکیه گفت: «منتشر کننده مطالب، فردی با عقده حقارت است که در مدارس فراماسونری درس خوانده و از موهبت اخلاق بی‌بهره است». وی گفت دلیلی ندارد که فردی این مسئله را چهار سال مدام مطرح کند مگر این که پشت آن نیت دیگری داشته‌باشد.

واکنش‌ها به عزیز نسین فقط از جانب مسلمانان نبود. او با انتقادهای سلمان رشدی و ناشر آثار رشدی نیز مواجه شد. آن‌ها مدعی شدند که نسین بدون آن که حق نشر کتاب را خریداری کند به ترجمه و نشر آن دست زده، حتی او را به تحریک محافظه‌کاران ترکیه متهم کردند. عزیز نسین در نامه‌ای خطاب به ناشر نوشت «هدف من از انتشار رمان سلمان رشدی، نه خدمت به نویسنده و نه تحریک محافظه‌کاران ترکیه است، برای من پروژه سلمان رشدی اهمیتی ندارد؛ ما مشکلات خودمان را داریم و از آن‌ها دفاع می‌کنیم که بسیار مهم‌تر از کتاب او هستند». عزیز نسین و سلمان رشدی بعد از این درگیری‌های قلمی در اواخر تابستان سال ۱۹۹۳ دیدار کردند. این دیدار در آلمان و تحت تدابیر شدید امنیتی انجام شد. در این دیدار این دو نویسنده، چنان که سلمان رشدی می‌گوید، اختلافات را حل کردند و دلیل این موضع‌گیری‌ها را اطلاعات اشتباهی اعلام کردند که به آن‌ها داده شده بود. رشدی عزیز نسین را مدافع شجاع ارزش‌های دموکراتیک دانست. این دو که در مقابل دوربین خبرنگاران ترک هم‌دیگر را ملاقات کردند، بنیادگرایی و تروریسم را محکوم کردند.

این بنیاد را تاسیس کردم  
چون من خودم هم فقیر بودم  
و به سختی درس خواندم.  
با این بنیاد می‌خواهم دین  
خودم به جامعه را بپردازم.



عزیز نسین در جمع کودکان بنیاد نسین

### ناراحتی سیداحمد خمینی از عدم اقدام برای قتل سلمان رشدی

سیداحمد خمینی در تاریخ اسفند ماه سال ۱۳۶۹ در سمیناری به نام «تیین حکم تاریخی حضرت امام در مورد مولف کتاب آیات شیطانی» سخنرانی مفصلی داشت. او در مجلسی که ظاهراً عمومی بود گفت «برای اجرای حکم امام بچه‌های جهاد چه کار کردند؟ شما می‌دانید اگر سلمان رشدی را بکشید از صد سال کار فرهنگی اثرش بیشتر است. این که دیگر اجازه نمی‌خواهد. امام که گفته، رهبر معظم فعلی هم که گفتند. دیگر لازم نیست ببینید دولت اجازه می‌دهد یا نه! شما اگر بخواهید انقلابتان در دنیا مرکز ثقل همه ایمان‌ها و انقلاب‌های دنیا باشد، باید او (سلمان رشدی) را بکشید.» او در ادامه گفت: «بروید کتابخانه‌ها را منفجر کنید. کتابخانه‌ها را آتش بزنید، سفارتخانه‌ها را آتش بزنید. خودتان هم ممکن است آسیب ببینید. مگر در جنگ که می‌خواستید یک تپه کله قندی را در ایران بگیرید، ۴۰۰-۵۰۰ نفر شهید نمی‌شدید؟ حالا شما ۴۰۰-۵۰۰ نفر شهید بشوید ببینید می‌توانید این شخص را بکشید؟»



احمد خمینی

## حمایت رسانه‌ها و مقامات رژیم از فتوای قتل سلمان رشدی

روزنامه اطلاعات ۱۹ تیر ۱۳۷۰ نوشت «در اروپا بزرگترین تعداد مسلمانهای تبعیدی حضور دارند که در زمینه فعالیتهای مذهبی خصوصاً مسأله محکومیت سلمان رشدی خوب درخشیدند»

روزنامه رسالت ۲۹ تیر ۱۳۷۰ - محسن رفیق‌دوست وزیر وقت سپاه پاسداران اعلام کرد «در پیروزی انقلاب در لبنان و در خیلی از جاهای دنیا، آمریکا ضرب‌شست ما را بر پیکر منحوس خودش احساس کرد. آنها می‌دانند آن مواد منفجره‌ای که با ایدئولوژی اسلامی ترکیب شد و در مقر تفنگدارهای دریایی چهارصد افسر و درجه‌دار و سرباز را یک مرتبه به جهنم فرستاد. هم تی.ان.تی آن مال ایران بود و هم ایدئولوژی از ایران رفته بود. این برای آمریکا بسیار محسوس است، برای همین در خلیج فارس درمانده شده است»

کیهان ۱۶ اسفند ۱۳۶۷ - خاتمی در مورد سلمان رشدی گفت: «سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی باید بر اساس حکم شرعی حضرت امام خمینی اعدام شود و هیچ راهی برای گریز وی از اجرای این حکم نیست. شرق و غرب جنایتکار به‌ویژه حاکمان انگلیس با توجه به انتشار کتاب کفرآمیز آیات شیطانی به جهانیان ثابت کردند که تنها با جمهوری اسلامی و امام دشمن نیستند بلکه با دین مبین اسلام و بیش از یک میلیارد مسلمان در سطح جهان نیز دشمن می‌باشند. سکوت حاکمان کشورهای عربی در مقابل انتشار کتاب آیات شیطانی این مسأله را ثابت کرد که آنان فقط در شعار مدافع اسلام و قرآن هستند.»

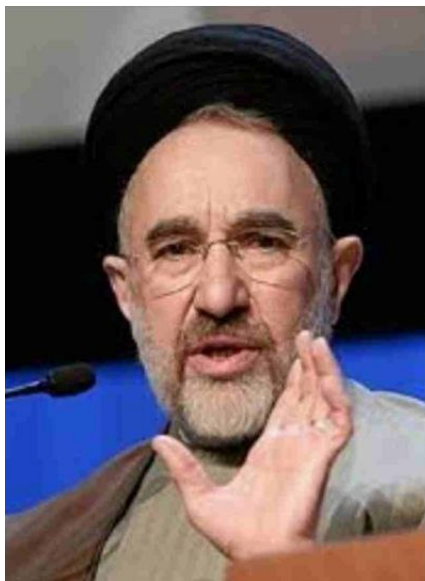


محسن درفقی دوست - علی خامنه‌ای

کیهان ۱۶ اسفند ۱۳۶۷ عیناً سخنان خاتمی را نوشت و اضافه کرد، مخالفت حضرت امام با انتشار این کتاب نشان داد که ایشان تنها مدافع واقعی اسلام، قرآن و مستضعفین هستند و این مسأله برای استکبار جهانی نیز روشن شده است.

محسن رضایی فرمانده کل سابق سپاه پاسداران (۲۹ مهر ۱۳۷۰): «... روزی جرقه‌های خشم و نفرت مسلمانان در دل واشنگتن زبانه می‌کشد و مسئولیت عواقب آن نیز بر عهده آمریکا است. روزی خواهد رسید که در هیچ جای این دنیا یهودیان نیز مانند سلمان رشدی نتوانند خانه‌یی برای سکونت پیدا کنند.»

رادیو رژیم (ساعت ۱۴) ۲۸ بهمن ۱۳۷۱ اعلام کرد: «در جلسه علنی امروز مجلس شورای اسلامی که به ریاست روحانی نایب‌رئیس مجلس تشکیل شد. نامه‌ای با امضاء بیش از ۱۸۰ تن از نمایندگان خوانده شد. در این نامه ضمن تأکید بر اجرای فتوای امام در مورد سلمان رشدی مرتد، از بیانات خامنه‌ای در این زمینه حمایت شد.»



محسن رضایی، سید محمد خاتمی

رادیو فرانسه دوم اردیبهشت ۱۳۷۵: «یزدی رئیس قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران امروز طی یک مصاحبه مطبوعاتی در تهران با اشاره به فتوای صادره توسط خمینی علیه سلمان رشدی گفت بالاخره حکم به اجرا گذاشته خواهد شد. علاوه بر این سخنان، ناطق نوری رئیس مجلس شورای اسلامی یکبار دیگر با تأکید بر فتوای صادره از سوی خمینی از این که سلمان رشدی هنوز زنده است اظهار تأسف کرد.»

خبرگزاری ایرنا ۲۵ بهمن ۱۳۷۶: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی روز شنبه در بیانیه‌ای فرار سیدن ۲۶ بهمن ماه سالروز فرمان تاریخی حضرت امام مبنی بر مرتد بودن سلمان رشدی، نویسنده کتاب آیات شیطانی را گرامی داشت. در این بیانیه تصریح شد: حکم و فتوای حضرت امام خمینی درباره سلمان رشدی مرتد همواره جاری است و این حکم جان تازه به جهان اسلام بخشد و مسلمانان با اجرای این حکم عظمت و شکوه اسلام را به رخ دشمنان اسلام خواهند کشید. سپاه پاسداران در این بیانیه توطئه کتاب آیات شیطانی را محکوم کرد و افزود: حکم ارتداد رشدی از سوی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، مسلمانان جهان را به یک مبارزه فرهنگی فراخواند. سپاه پاسداران در این بیانیه با استناد به رهنمودهای رهبر انقلاب اسلامی، فتوای حضرت امام خمینی را غیرقابل برگشت دانست و تصریح کرد، سلمان رشدی مرتد با اهانت به مقدسات و اعتقادات بیش از یک میلیارد مسلمان جهان باید به سزای عمل ننگین خود برسد. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران نیز در بیانیه‌ای مصرانه از مسئولان جمهوری اسلامی ایران خواست با الهام از رهبر انقلاب اسلامی، فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان، درصدد تحقق این حکم انقلابی باشند.»

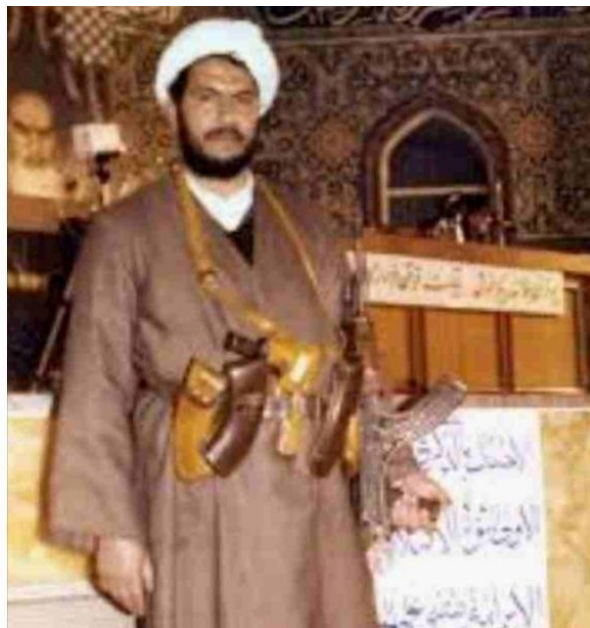
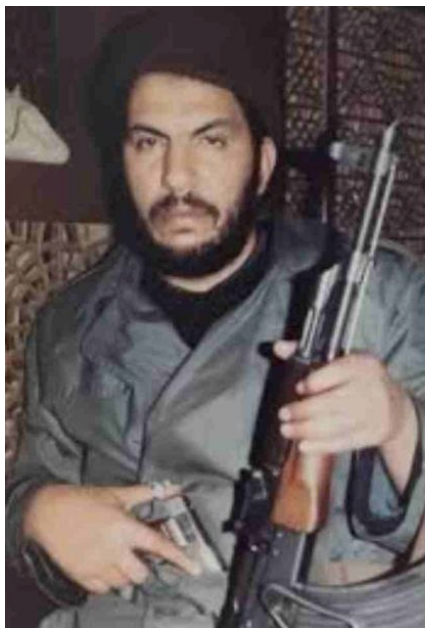
خبرگزاری فرانسه پنجم مهر ۱۳۷۷: «وزارت خارجه ایران تأکید کرد؛ فتوایی که نویسنده بریتانیایی سلمان رشدی را به خاطر تکفیر به مرگ محکوم می‌کند، غیرقابل پس گرفتن می‌باشد. خبرگزاری رسمی ایرنا از قول سخنگوی وزارت خارجه محمود محمدی گفت: برگشت‌ناپذیر بودن فتوای امام خمینی یک واقعیت است. وزارت خارجه گفت، این تعجب‌انگیز است که رشدی هنوز هم به آنچه او اظهارات توهین آمیز توصیف نمود، ادامه می‌دهد. ایرنا از قول سخنگو گفت: چنین اظهارات توهین آمیزی مطمئناً به خشم بیشتر نسبت به این ناحقی در میان جامعه مسلمان راه خواهد برد.»

روزنامه کیهان ۱۹ مهر ۱۳۷۷: «لغو فتوای امام در مورد سلمان رشدی مرتد در اختیار هیچ حکومتی نیست. اتحادیه دانشجویان اسلامی در اروپا با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: فتوای امام خمینی (ره) در مورد سلمان رشدی مرتد امری غیرقابل تغییر بوده و لغو آن در توان هیچ فرد یا حکومتی نیست...»



روزنامه جمهوری اسلامی ۲۵ بهمن ۱۳۷۸: «حکم امام در مورد سلمان رشدی مرتد، نویسنده کتاب کفرآمیز آیات شیطانی، دیر یا زود توسط فرزندان غیرتمند اسلام به اجرا درخواهد آمد. آیت‌الله صانعی نماینده ولی فقیه و سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد در مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی ضمن اعلام این مطلب گفت، حکم امام خمینی یک حکم شرعی و غیرقابل تغییر است و به روابط سیاسی ایران و انگلستان نیز ربطی ندارد... آقای صانعی گفت جایزه تعیین شده برای قاتل رشدی نیز کماکان به قوت خود باقی است، حتی سود جایزه نیز همراه با آن به مجریان این حکم پرداخت خواهد شد، کسانی که در راه اجرای حکم متحمل صدمات یا خساراتی شوند، ما با همه‌ی توان خود در جهت رفع خسارات وارده اقدام خواهیم کرد...».

آفتاب یزد ۲۹ بهمن ۱۳۷۹ به نقل از غلامرضا حسنی بزرگ آباد، امام جمعه شهر ارومیه نوشت: «... اگر ما قدرت داشته باشیم در زمانی که در حال حاضر انگلیس، سلمان رشدی و تمام اعوان و انصارش را مخفی نگه داشته‌است، باید لشکرکشی بکنیم و انگلیس را محو و نابود بکنیم و سلمان رشدی را در بیاوریم.»



غلامرضا حسنی

## حمله به ناشر نروژی کتاب آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی

در میان حملات مختلفی که در ارتباط با فتوای سلمان رشدی روی داده، پرونده یکی از این حملات، به تازگی و ۲۸ سال پس وقوع حمله، بار دیگر مطرح شد، زیرا چندی پیش، تلویزیون سراسری نروژ (ان.ار.کو) NRK اطلاعاتی را درباره‌ی عوامل این ترور منتشر کرد. ویلیام نیگارد ناشر نروژی رمان «آیات شیطانی»، صبح روز ۱۱ اکتبر سال ۱۹۹۳ در حیاط بیرون خانه‌اش در اسلو پایتخت نروژ ترور و به شدت زخمی شد، اما توانست از این حادثه تروریستی جان به در برد. براساس گزارش‌ها، این ناشر که در آن زمان ۵۰ ساله بود، در حالی که سه گلوله به بدنش از جمله یکی به کمرش اصابت کرده بود به بیمارستان منتقل شد و فوراً تحت عمل جراحی قرار گرفت او ماهها در بیمارستان ماند. رسانه‌های نروژی با توجه به این که گلوله‌ای از بدن نیگارد رد شده بود، زنده ماندن او را «معجزه» توصیف کردند.



ویلیام نیگارد

ویلیام نیگارد در فاصله سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ رئیس انجمن ناشران نروژ بود و در زمان حمله نیز ریاست انتشارات مستقل اشچئوگ، یک انتشاراتی با سابقه و مهم در نروژ را برعهده داشت. این انتشارات که در سال ۱۸۷۲ در اسلو بنیانگذاری شد، در سال ۱۹۸۹، درست یک سال پس از انتشار اصل رمان «آیات شیطانی»، دو ماه پس از فتوای قتل سلمان رشدی از سوی خمینی، ترجمه این رمان به زبان نروژی را منتشر کرد. بلافاصله پس از ترور نافرجام این ناشر نروژی، دولت این کشور کنترل‌های امنیتی را شدت بخشید و بازرسی‌ها در مرزها و فرودگاه‌ها را افزایش داد. در آن زمان، سلمان رشدی که همچنان در مخفیگاه خود در بریتانیا به سر می‌برد گفت، از حمله به ناشر نروژی رمان خود «شگفت‌زده» شده‌است. آماندا هاپکینسون، رئیس کمیته دفاع از این نویسنده بریتانیایی هندی‌تبار در لندن گفت: «سلمان ویران شده‌است. او بر این باور است که هدف اصلی این حمله او بوده‌است.» از آنجا که ویلیام نیگارد در آن زمان چندمین فردی بود که در ارتباط با انتشار کتاب «آیات شیطانی» پس از فتوای خمینی قربانی یک حمله تروریستی واقع می‌شد، پلیس نروژ از همان ابتدای تحقیقاتش نظریه ارتباط ترور نافرجام نیگارد با انگیزه‌های اسلامی را رد نکرد. اما بر اساس گزارش‌ها، پلیس نروژ چندان پیگیر انگیزه‌های سیاسی و مذهبی نبود و بیشتر بر انگیزه‌های شخصی متمرکز شده بود.

پلیس نروژ در آن زمان معتقد بود احتمال وجود انگیزه‌های سیاسی و مذهبی را بیشتر مطبوعات و رسانه‌ها دامن می‌زنند؛ موضع‌گیری که سال‌ها بعد از سوی برخی یک «ر سوابی» برای پلیس نروژ توصیف شد. این در حالی بود که در همان سال ۱۹۸۹، ویلیام نیگارد اعلام کرده بود تهدیدهایی را دریافت کرده‌است. چهار سال پس از این تهدیدها، وقتی طرح ترور به اجرا گذاشته شد، سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلو و اصلی‌ترین گروه‌های اسلامی در نروژ در ابتدا از هرگونه اظهارنظر در این زمینه خودداری کردند. بالاخره پس از سه روز از ترور ناکام ویلیام نیگارد، سفارت جمهوری اسلامی مجبور شد علناً موضع‌گیری کند و مدعی شود که هیچ نقشی در این حمله تروریستی نداشت. همزمان انجمن قلم دانمارک ۵۰ هزار کرون به مقام‌های نروژی ارسال کرد تا مبلغ پاداشی را که آنان برای دریافت اطلاعات درباره عاملان این حمله اختصاص داده بودند، افزایش دهند.



سفارت ایران در نروژ

پلیس نروژ که برای یافتن عاملان این حمله، نیروهای بسیاری را بسیج کرده بود، یک نروژی پاکستانی تبار را دستگیر کرد، اما او بعداً آزاد شد و اتهام‌ها علیه او نیز برداشته شد. با این که پلیس نروژ پنج سال پس از این ترور نافرجام اعلام کرد انتشار «آیات شیطانی» تنها سرخ موجود در تحقیقات است، اما پرونده تحقیقات ۱۴ سال پس از حمله، در ۲۰۰۷ متوقف شد. در سال ۲۰۱۰، اود ایسونگست، روزنامه‌نگار و خبرنگار پیشین کانال تلویزیونی ان.ا.ر. کو NRK که هرگز تحقیق درباره این موضوع را رها نکرده بود، کتابی با عنوان «چه کسی به ویلیام نیگارد شلیک کرد؟» را منتشر کرد. انتشار تحقیقات رسانه‌ای در این باره موجب شد که انتقادهای در افکار عمومی از بی‌نتیجه ماندن تحقیقات پلیس درباره این حمله تروریستی افزایش یابد و در پی افزایش انتقادهای دادستان دادگاه مدنی نروژ مجبور شد پرونده این ترور نافرجام را بازگشایی کند، اینبار پیگیری اداره تحقیقات به پلیس جنایی ملی نروژ (کریپوس) سپرده شد.

در سال ۲۰۱۰، ناشران نروژی هم برای ردیابی عامل این ترور نافرجام جایزه‌ای را تعیین کردند. در آن سال، انجمن ناشران نروژی و خانه انتشارات مستقل اشچئوگ اعلام کردند هر کدام ۲۵۰ هزار کرون نروژ به هر کسی که اطلاعات درباره این ترور نافرجام داشته باشد اهدا می‌کنند.

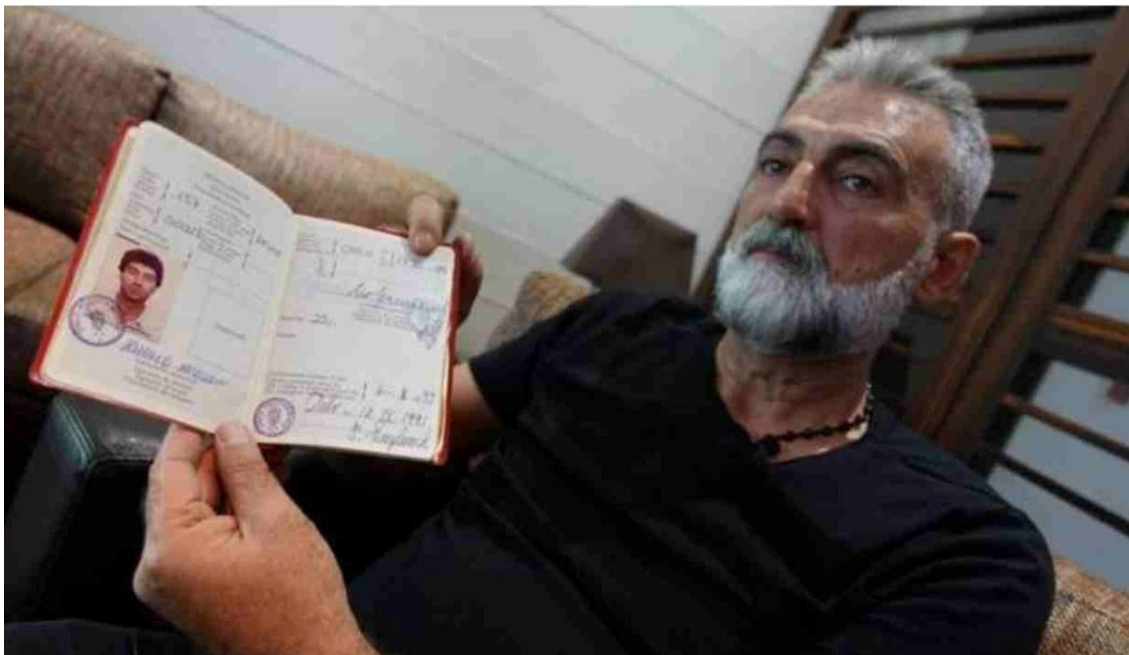
گایر بردال، ناشر نروژی و رئیس باسابقه انجمن ناشران این کشور گفت: «این پرونده‌ی حل نشده برای جامعه ما دردناک است و تهدیدی برای انتشارات مستقل و آزادی بیان است که پایه‌های اساسی یک جامعه دموکراتیک به شمار می‌رود.» دو سال بعد، سلمان رشدی در یک مراسم برای کتاب تازه منتشر شده‌اش با عنوان «جوزف آنتوان» که داستان زندگی خود اوست، تصمیم ناشرانی چون نیگارد که کتاب «آیات شیطانی» را منتشر کردند، «یکی از بزرگترین حمایت‌ها از آزادی بیان در عصر ما» توصیف کرد. در سال ۲۰۱۸، در حالی که امیدها درباره‌ی این پرونده در حال از دست رفتن بود و تنها دو روز پیش از مهلت پایان تحقیقات، «کریپوس» افرادی را به اتهام دست داشتن در این ترور نافرجام متهم کرد. ایدا دال نیلسن، سخنگوی کریپوس گفت: «ما هیچ دلیلی نداریم که باور کنیم انگیزه دیگری جز انتشار «آیات شیطانی» برای اقدام به قتل وجود دارد.» او تأکید کرد که تیراندازی بیشتر از حمله به یک مرد بود، آن یک تلاشی خشونت‌آمیز برای از بین بردن آزادی بیان بود. بر اساس قوانین نروژ، تحقیقات اگر بی‌نتیجه بماند باید پرونده بسته شود، اما با متهم شدن کسانی در این پرونده، پلیس اعلام کرد تحقیقات ادامه می‌یابد. در آن زمان، پرونده به نوع دیگری در بلا تکلیفی بود. مقام‌های پلیس اعلام نکردند که چه شواهدی دارند، چه تعداد افراد متهم شده‌اند و متهمان چه کسانی هستند. همان موقع رسانه‌های نروژی اعلام کردند که دست کم دو نفر متهم شدند، گفتند که یکی از این مظنونان لبنانی است که قبلاً ساکن لبنان بوده و دیگری ایرانی است، اما جزئیات بیشتری منتشر نشد.

سلمان رشدی در بیانیه‌ای که از سوی نماینده‌اش خوانده شد گفت: «این خبر خوبی است و می‌توان امیدوار بود که این پرونده ۲۵ ساله بالاخره پیشرفت کند.» رشدی که خود مدت‌ها بود از تحقیقات پلیس نروژ انتقاد داشت، بار دیگر این سؤال را مطرح کرد که «چرا نام و ملیت افراد متهم مخفی مانده است.»

نیگارد که در سال ۲۰۱۸ بازنشسته شده بود و ریاست بخش نروژی انجمن جهانی قلم را برعهده داشت، در واکنش به اعلام پلیس، گفت: «من از پیشرفت در این پرونده خوش‌حالم، به ویژه اینکه مقام‌ها و پلیس می‌گویند به نظر می‌رسد این حمله علیه آزادی بیان انجام شده است.» او در پاسخ به این که آیا از انتشار «آیات شیطانی» پشیمان است، گفت «مطلقاً خیر.» با این حال او تأکید کرد این اثر را نه دلیل تحریک‌آمیز بودن، بلکه «برای ایجاد گفت‌وگو» منتشر کرد.

سه سال گذشت تا این که تلویزیون ان.ار.کو NRK اعلام کرد که یکی از این دو نفر خالد موسوی، تبعه لبنانی و دیگری دبیر اول وقت سفارت جمهوری اسلامی بود. خبرنگار تلویزیون ان.ار.کو NRK اضافه کرد که موسوی را سه

ماه پیش در لبنان دیده‌است و فیلم ملاقات با او را به نیگارد و وکیلش نشان داد. اما اعلام نشد که خالد موسوی عضو چه گروه و دسته‌ای بود، پیشتر جمهوری اسلامی از اعضای حزب الله لبنان برای عملیات‌های تروریستی خود استفاده می‌کرد، این احتمال وجود دارد که متهم ترور نافرجام نیگارد نیز عضو حزب الله باشد.



خالد موسوی تروریست لبنانی متهم به ترور ویلیام نیگارد

تلویزیون سراسری نروژی درباره دیپلمات ایرانی اعلام کرد که او در ست پس از انتشار کتاب «آیات شیطانی» در سال ۱۹۸۹ وارد نروژ شد و چهار روز پیش از تیراندازی به سوی ناشر نروژی این کتاب، کشور را ترک کرد. در رسانه‌های نروژی اسم این دیپلمات جمهوری اسلامی اعلام نشد، اما در شبکه‌های اجتماعی نام «محمد نیکخواه» به عنوان دبیر اول سفارت ایران در نروژ در سال ۱۹۹۳ ذکر شد. رسانه‌های نروژی خواستار آنند که نروژ، از طریق اینترنت به دنبال دستگیری این دو متهم باشد، تا دیگر رژیم‌های خودکامه جرئت به چالش کشیدن منافع عمومی را در کشورهای آزاد نداشته باشند.

در حال حاضر خالد موسوی، در لبنان به سر می‌برد. او در گفتگو با تلویزیون دولتی نروژ، اتهامات علیه خود را رد کرد. سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلو نیز اتهامات پلیس را بی‌اساس خواند و به نامه این سفارت به وزارت امور خارجه نروژ در سال ۱۹۹۳ استناد کرد که طبق آن، دیپلمات ایرانی، درست چهار روز قبل از سوءقصد نافرجام علیه ناشر نروژی این کشور را ترک کرد.



Freedom Messenger @f... · 20 jun. 22

Svarer @freedommesenger

روز جمعه، تلویزیون سراسری **#نروژ (NRK)** خبر داد پلیس یک دیپلمات ارشد و سابق جمهوری اسلامی در **#اسلو** را به مشارکت در سوءقصد به **#ویلیام\_نیگارد** متهم کرده است.

بر اساس خبر منتشر شده در شبکه اجتماعی توییتر، این دیپلمات **#محمد\_نی\_خواه**، دبیر اول سفارت **#ایران** در سال ۱۹۹۳ بوده است

انتشار خبر دیپلمات ایرانی شریک جرم ترور ویلیام نیگارد در رسانه

## مترجم گُرد زبان کتاب «آیات شیطانی» تحت تعقیب در سلیمانیه

چندین دهه از فتوای قتل سلمان رشدی می‌گذرد. برمک بهداد مترجم کردی کتاب «آیه‌های شیطانی» به مرگ تهدید شده‌است. مجله «خلق» چاپ سلیمانیه، که بخش اول ترجمه کردی را منتشر کرد، از ادامه انتشار «معدور» شد. گویی هرکس دست به ترجمه و انتشار این رمان زده در سرنوشت نویسنده آن سهیم شده‌است همیشه زندگی توام با ترس و مرگ در انتظارش است.

برمک بهداد، مترجم ایرانی «آیات شیطانی» به زبان کردی، نه سال پیش به کردستان عراق رفت به این امید که در آنجا با آزادی بنویسد و ترجمه کند. او گفت که فکر می‌کرد «در عراق حکومت دینی برقرار نیست». ولی حتی در آنجا هم او خود را در امان احساس نمی‌کرد، زیرا به خود جرات داده‌است کتاب آیه‌های شیطانی اثر سلمان رشدی را به کردی ترجمه کند.

مجله «خلق» چاپ سلیمانیه بخش اول ترجمه برمک بهداد را منتشر کرد و خیر از انتشار بخش‌های بعدی در شماره‌های آینده داد. ولی اولین بخش، آخرین آن بود. شماره بعدی را پلیس از همه کیوسک‌ها جمع‌آوری کرد. دو ماه بعد، به سردبیر مجله «خلق» تیراندازی شد. سردبیر جان سالم به در برد ولی مترجم از آن زمان از بیم جان پنهان شده‌است. برمک بهداد در گفت‌وگوی تلفنی به «زود دویچه تسایتونگ» گفت که بارها به مرگ تهدید شده‌است، پیامهایی از طرف سفارت ایران در عراق دریافت کرده که او را به مرگ تهدید کرده‌اند.



برمک بهداد



اسلام‌گرایان افراطی در اربیل و سلیمانیه دست به تظاهرات زدند و آخوندهای این دو شهر حکم قتل مترجم را دادند. برمک بهداد به کنسولگری کشورهای مختلف از جمله آلمان رفت و خواست مراقبت از جان او را برعهده بگیرند، ولی این کوشش‌ها به نتیجه‌ای نرسید. او هم‌چنین به بخش حمایت از پناهندگان سازمان ملل مراجعه کرد. در آنجا از او پرسیدند اصلاً چرا به فکر ترجمه چنین کتابی افتاده‌ای؟ او گفت؛ «می‌خواستم مردم را آگاه کنم چون مطمئن بودم روحانیون کردستان کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی را نخوانده‌اند.»

نشریه محلی کردی زبان «خه لک» (خلق) که در سلیمانیه عراق به چاپ می‌رسید در تاریخ ۱۵ فوریه ۲۰۱۰ میلادی به دلیل چاپ ترجمه شده‌ی بخشی از کتاب آیات شیطانی به قلم سلمان رشدی یک روز بعد، از طرف مقامات کردستان عراق توقیف شد. سردبیر و مترجم آن از طرف احزاب اسلامی کرد عراق و ایران مورد تهدید قرار گرفتند و فراکسیون اسلامی کردستان در پارلمان خواستار مجازات آنها شدند.

بیش از دهها نشریه و سایت اینترنتی رسمی و وابسته به دولت ایران این اقدام نشریه «خه لک» را بشدت محکوم کردند و خواهان مجازات مسئولین نشریه شدند. برخی منابع غیر موثق اطلاع دادند که مقامات ایران در نشست با نمایندگان مسلمان فراکسیون مذهبی پارلمان عراق خواستار مجازات مترجم و سردبیر نشریه شدند.

وبسایت «چاودر» خبر از سوق‌صد به جان سردبیر نشریه را داد. به نقل از این وبسایت سردبیر نشریه، «زردشت حمه صالح» روز هشتم مارس توسط عده‌ای مسلح مورد سوق‌صد قرار گرفت اما توانست جان سالم بدر ببرد. دفتر مرکزی اتحادیه میهنی کردستان حزب جلال طالبانی در تاریخ یکم مارس ضمن محکوم کردن انتشار بخشی از آیات شیطانی در نشریه کرد زبان هر گونه نزدیکی و ارتباط با این نشریه را رد کرد.

برمک در مصاحبه با خبرنگاری که از او پرسید: آقای برمک شما بخشی از کتاب آیات شیطانی را به زبان کردی ترجمه کردید که در نشریه‌ی محلی به چاپ رسید، از طرف رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران و بخشی از احزاب اسلامی کردستان مورد انتقاد قرار گرفت. لطفاً توضیح بدید که چه عواقبی تا به حال این کار برای شما داشت؟ برمک بهداد پاسخ داد: متأسفانه متعاقب انتشار این بخش از آیه‌های شیطانی از طریق تلفن، سردبیر نشریه‌ی ما را تهدید به ارباب و مجازات کردند. بدنبالش همان شب اول بعد از چاپ بخشهایی از این شاهکار ادبی تلویزیون اسلامیها به اسم «کومل» بمدت پنج ساعت متوالی و پشت سر هم با پخش برنامه‌ای مردم را تحریک و تشویق بر ضد این نشریه و دست‌اندرکاران آن کرد، جدا از اینکه در نماز جمعه پس از این رویداد بکرات از منبرهای بیشتر مساجد

شهرهای سلیمانیه و اربیل این ترجمه را بشدت محکوم کردند. همزمان فراکسیون پارلمان کردستان عراق همراه با تقدیم کردن یادداشتی به رئیس پارلمان خواستار توقیف نشریه و محاکمه‌ی سردبیر و مترجم آن شدند

خبرنگار: با توجه به اینکه آیت‌الله خمینی فتوای قتل نویسنده و حتی ناشر را صادر کرده‌بود شما به عنوان مترجم گُردی کتاب نگران عواقب آن نبودید؟ یا اینکه با اعتقاد به دفاع از آزادی بیان آگاهانه این کار را کردید؟

برمک بهداد: من با آگاهی کامل از فتوای خمینی و نیز با توجه به یک‌سری ملاحظات خودم دست به این ترجمه‌ی کتاب زدم. ظاهراً حکومت اقلیم کردستان سکولار و غیر مذهبی است. خب چه مانعی دارد چنین چیزی انتشار یابد؟ اولاً این کتاب یکی از شاهکارهای ادبی قرن بیستم بحساب می‌آید پس باید به زبان کردی منتشر می‌شد. دوماً تا کی مردم و جامعه‌ی عقب‌نگه داشته شده‌ی کردستان باید جواب ندانم کاریها و تندروی‌های مثنی آخوند و مرتجع قرون و سطایی را تحمل کنند؟ من با ایمان کامل به اینکه ماجرای «آیات شیطانی» یا غرانیقی بخشی از تاریخ اسلام می‌باشد و با توجه به اینکه نویسنده هم با آوردن مدرک مستند و مستدل از ابن طبری و ابن عباس این کتاب را پر بارتر کرده‌است، مشغول ترجمه‌ی آن شدم.

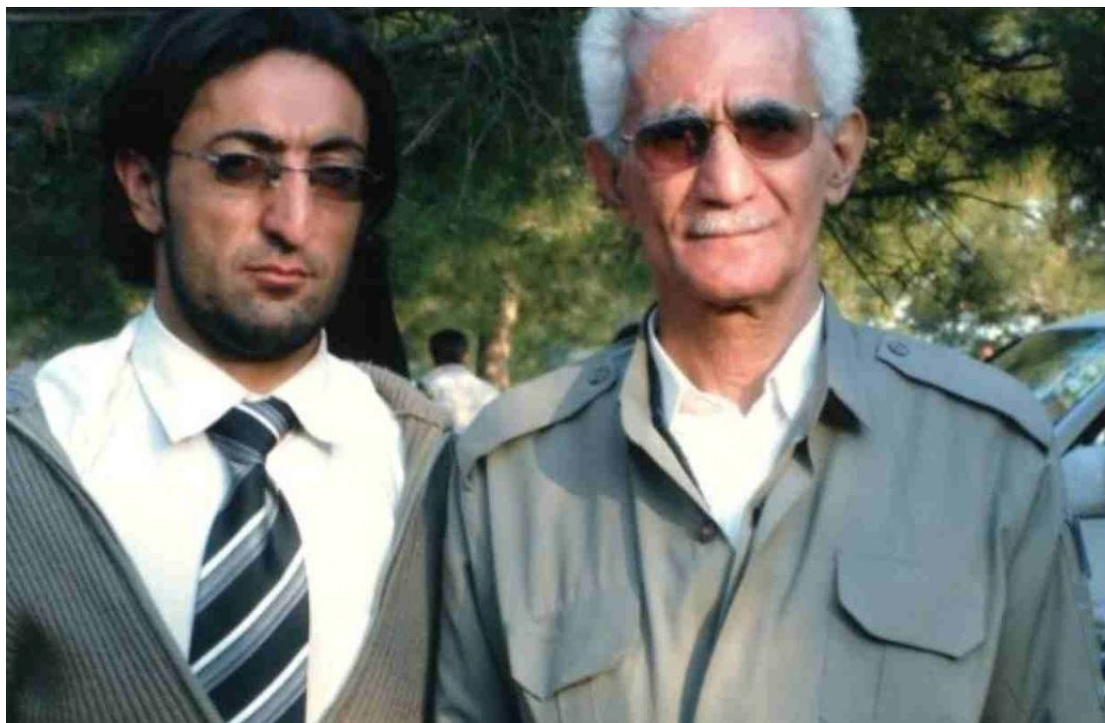
سوال: کلاً با چه انگیزه‌ای کتاب را ترجمه کردید و هدفتان چی بود؟ برمک بهداد: انگیزه‌ی اصلی من روشنگری و روشن کردن جامعه‌ی بشدت اسلام‌زده و عرب‌زده‌ی کردستان عراق بود. همان طور که قبلاً هم گفتم معتقدم چرا نباید این کتاب منتشر شود؟ زیرا بنظر من یکی از دلایل عقب‌ماندگی اینجا ریشه‌دار بودن افکار متحجرانه و واپسگرانه‌ی اسلامی می‌باشد، من مطمئنم از اینکه روحانی‌ها و آخوندهای اینجا در کل نمی‌دانند متن و محتوی رمان به چه شکلی است و نویسنده بر چه مینا و ضابطه‌ای آنرا به رشته‌ی تحریر درآورده‌است! تنها و تنها فتوای خمینی به گوششون خورده و اینکه این رمان بر علیه دین اسلام به نگارش درآمده‌است، هیچ اطلاعی ندارند. این جماعت اگر اندکی معقول و منطقی بودند و صلاح ملتشان را می‌خواستند سعی می‌کردند با نوشتن مقالات و غیره انتقاد کنند، نه اینکه متوسل به خشونت و حذف فیزیکی شوند. دلیل دومی که مایل به ترجمه‌ی این کتاب بودم بار ادبی و فرم نگارش آن بود که سلمان رشدی از سبک رئالیسم جادویی استفاده کرده‌است.

سوال: برخی سایت‌های دولتی ایرانی، فارسی و کردی زبان در این مورد نوشتند و خواهان مجازات شدند آیا به شکل رسمی از طرف جمهوری اسلامی ایران هم تهدید شدید؟

برمک بهداد: به شکل رسمی دو بار تا حالا از سوی کارمندان سفارت ایران در اربیل تهدید بمرگ شدم. در این تما سهای تهدیدآمیز، افراد نامبرده خواهان مجازات من بودند و اصرار بر اینکه با دستگیری من، مرا بسزای این کار کفرآمیز و مرتدانه خواهند رساند. ضمن آنکه از سوی احزاب اسلامی و خطیبان روز جمعه هم تهدید شدم. دو روز قبل روز سه شنبه برابر با هشتم مارس در روز روشن، ساعت سه بعد از ظهر سردبیر نشریه «زردشت حمه صالح» طی حرکتی مسلحانه مورد تیراندازی از سوی عوامل ناشناسی قرار گرفت.

سوال: با توجه به این خبری که شما الان گفتید و در رسانه‌ها هم آمده که به سردبیر نشریه سوقصد شده آیا این اتفاق زنگ خطری برای شما نیست؟ چه اقدامی در این رابطه کرده‌اید؟

برمک بهداد: وقتی در غروب روز هشتم ماه مارس به سردبیر نشریه‌ی «خه‌لک» (خلق) در شهر سلیمانیه شلیک شد، گرچه خو شبخانه اینبار اسلامیه‌های تندرو و اصول‌گرا به هدف ننگینشان نرسیدند. ولی چون این حمله مصادف با روز جهانی زن بود سوال برانگیز و مشکوک بنظر می‌رسید. از نظر امنیتی من دچار مشکل جدی شدم چون نمی‌توانم به بیرون رفت و آمد کنم و هرآن احتمال یورش و تهاجم احزاب اسلامی وجود دارد. با وجود آنکه «یوان» UN یا همان سازمان ملل هم در جریان مسائل می‌باشد ولی متأسفانه هیچ اقدام جدی انجام نشده آنها نقش فرمالیته‌ای را بازی می‌کنند و در عمل با جان پناهندگان بازی می‌کنند. سفارتهای آلمان و فرانسه علیرغم موافقت ضمنی تاکنون هیچ کمک جدی برای قبول کردن ایرانیهای سیاسی در این راستا نکرده‌اند. همانطور که اشاره کردم سازمان ملل و کنسولگریهای اروپایی در ارتباط با قضیه‌ی پناهندگان بسان تاجرها و بازرگانان عمل می‌کنند.



برمک بهداد، عبدالله حسن زاده رهبر حزب دمکرات کردستان ایران

## آتش زدن کتاب فروشی نیما در آلمان به خاطر نشر کتاب آیات شیطانی

در سال ۱۳۸۱، نشر نیما در آلمان که منتشرکننده‌ی نسخه‌ی فارسی کتاب آیات شیطانی بود به آتش کشیده شد، داوود نعمتی، مدیر این انتشارات مورد تهدید قرار گرفت. نشر نیما، بزرگترین ناشر فارسی زبان در کشور آلمان است. داوود نعمتی مدیر این انتشاراتی، پیش از آنکه به خارج از کشور نقل مکان کند، انتشارات و کتابفروشی نیما را در تبریز تأسیس کرده بود. کار او رونق خوبی داشت اما چنانکه خود می گوید به علت آزار و اذیت‌هایی که بر سر کار نشر در ایران دید، راهی خارج از کشور شد و در شهر «اسن» همان کار را با همان نام آغاز کرد.



دفتر نشر نیما \_ آلمان

## ترور گردانندگان سایت اینترنتی و انتشارات آوای بوف، در رابطه با انتشار فایل صوتی و نسخه الکترونیکی کتاب آیات شیطانی

### ماهیت و سنگ بنای تأسیس:

گروه فرهنگی آوای بوف فعالیتهای سیاسی و اجتماعی روشنگرانه خود را از سال ۲۰۰۳ بطور مخفیانه و زیرزمینی در ایران آغاز نمود. این مجموعه توسط سه عضو فعال و پیگیر، یعنی قاسم، حوریه و ساسان، که اعضای خانواده‌ی قره داغی هستند، پایه گذاری شده است. این اعضا با توانمندی‌ها و ایثارگری‌های خود، ستون بنایی برای این انتشارات بوده‌اند و با از خود گذشتگی و صرف زمان در راه حفظ آزادی بیان و گردش آزاد اطلاعات، پایداری بخشیده‌اند. گردانندگان این مجموعه بر این باورند که ضروری‌ترین کار فرهنگی و مبارزاتی در این مقطع زمانی در ایران، آگاهی رسانی به مردم است.



AVAYeBUF.com @AVAYeBUF

آرم انتشارات آوای بوف

فقدان احزاب سیاسی و جمعیت‌های فرهنگی و نهادهای مردمی در طول صد سال گذشته، کشور ایران را به لجنزاری از خرافات و سیاهی تبدیل کرده است که فقط کرم‌هایی چون آخوند و جریان‌های فاشیستی ضد مردمی در آن امکان رشد پیدا می‌کنند. آینده‌ی این چنین جوامعی با مردمانی غرق شده در خرافات، جهل و افراط مذهبی، محکوم به فناست.

قاسم قره داغی در مقدمه کتاب «گوراب» درباره شکل‌گیری گروه می‌نویسد:

«از آنجایی که در ایران بخصوص انجام این فعالیت‌ها بسیار مشکل و خطرناک است بنا بر این با الگو گرفتن از حرکت گروه دانشجویی «رز سفید» در زمان نازیست‌ها در آلمان بصورت خانوادگی شروع به فعالیت در زمینه تولید و انتشار کتاب‌های ممنوعه کردیم. در

اولین سالهای قرن ۲۱ در اردحام دروغ های حکومتی و ستم های مذهبی و پس از تلاش های شبانه روزی در دانشگاه و جامعه ی خسته ی ایران در آگاهی و مبارزه با جهل، گروهی از جوانان کنارهم جمع می شوند که درد مشترکی دارند و هر کسی به نحوی از تیغ سانسور رژیم آخوندی ضربه خورده است و به دنبال آن هستند که بتوانند عقاید و مقالات یا کتاب های مفیدی را که به آنها دسترسی دارند و زخمی تیغ سانسور جهل شده اند را در اختیار همه قرار بدهند. با توجه به حاکمیت سیستم توتالیتر مذهبی در ایران انتشار اخبار و کتب بصورت کامل در اختیار حکومت است و فیلترهای قدرتمند سانسور چه در وزارت ارشاد و چه در نظارت بر مطبوعات به شدت اعمال قدرت می کنند و مانع پخش مطالبی غیر از آنچه خودشان مناسب می دانند، می شوند. بنابر این یک پروژه و راه مبارزه بسیار سخت ولی کاربردی آغاز می شود که اطلاعات و کتاب ها به راحتی در اختیار مردم قرار بگیرد. در کتاب اوستا از جغد با نام اشوزشت یاد شده و آنرا فراری دهنده دیوها و پلیدها خوانده اند. با توجه به اینکه فعالیت های این گروه هم در زمینه خرافه زدایی و مبارزه با احکام خرافه و اسلامی مسلط بر ایران و رسالتش تلاش در آگاهی رساندن و هدف آن فراری دادن دیوها و پلیدیهای مذهبی حاکم بر مردم ایران است، بنابراین با توجه به نزدیکی این تعاریف استعاره ای گروه و فعالیت های آن نام «آوای بوف» به خود می گیرد.

در طی مدت چند سال از شروع کار، چندین هسته مستقل تشکیل و بصورت مجزا و خود گردان این فعالیت ها ادامه پیدا می کند و بعد از طرق مختلف توسط گروههایی که در خارج از ایران بودند و دسترسی به کتاب های ممنوعه داشتند و یا نویسندگانی که در تبعید و بیرون از ایران به سر می بردند آشنا شده و از آنها برای گسترش فعالیت ها کمک گرفته می شود. انقلاب با همین حرکت های کوچک اتفاق می افتد و ضمن اینکه بعد از یک انقلاب ادامه ی این زمینه ها برای رسیدن به جامعه مطلوب نیاز مبرم است. اصل هدف هر ایرانی که از

و وضعیت امروز ایران و شرایط زندگی هموطنانشان چه در خارج و چه در داخل ایران خسته شدند و احساس مسوولیت دارند، براندازی این رژیم خرافه اسلامی است...

حرف زدن از آمار مطالعه در ایران شاید تکراری ترین بحث باشد ولی با توجه به شرایط موجود و گسترش شبکه های اینترنتی و رسانه های متنوع مردم برای دسترسی به اطلاعات بیشتر سعی می کنند از همین راه ها استفاده کنند. که این منابع اطلاعات و اخبار و مراجع تحلیلی به مرور مردم را برای رفع نیازهای شناختی و ذهنی شان به مصرف کننده ای منفعل تبدیل می کنند. اکثر مردم ترجیح می دهند که بنشینند و به اخبار گوش بدهند و اطلاعاتی را که نیاز دارند از رسانه ها و شبکه های اجتماعی تحت کنترل حکومت، دریافت کنند. در شرایطی که انتشار کوچکترین مطلب و کتاب مغایر با مقدسات در ایران شدیداً خشم رژیم را برمی انگیزد و آن را بر نمی تابند و سریعاً سعی می کنند جلوی این نوع فعالیتها را بگیرند. و تمام نیرو و توانشان را می گذارند تا سد راه آگاهی مردم شوند.

مدام کانال های تلگرامی را می بندند، ادمین ها و گردانندگانشان را به حبس های طولانی مدت محکوم می کنند، سایت ها را فیلتر می کنند پیام های تهدید آمیز می فرستند به کسانی که کوچکترین ابراز عقیده ای خلاف نظر اینها در فضای مجازی منتشر می کند...»<sup>۱۳</sup>

فعالین در این مجموعه با چاپ و ترجمه و تولید کتابهای ادبی و سیاسی و آثار ممنوعه بزرگان علم و ادب و سیاست خدمات شایسته و گام های بزرگی در راه ارتقا فرهنگ و ادب جامعه فارسی زبان برداشته اند. فعالیت های این گروه در ابتدا گسترش چندانی نداشت ولی کم کم توانستند با انتشار زیرزمینی کتاب های ممنوعه و غیر قابل دسترس در ایران طرفداران زیادی را دور خود گرد آورده و در مدت کوتاهی مورد توجه بسیاری از علاقمندان به کتاب قرار گیرند.

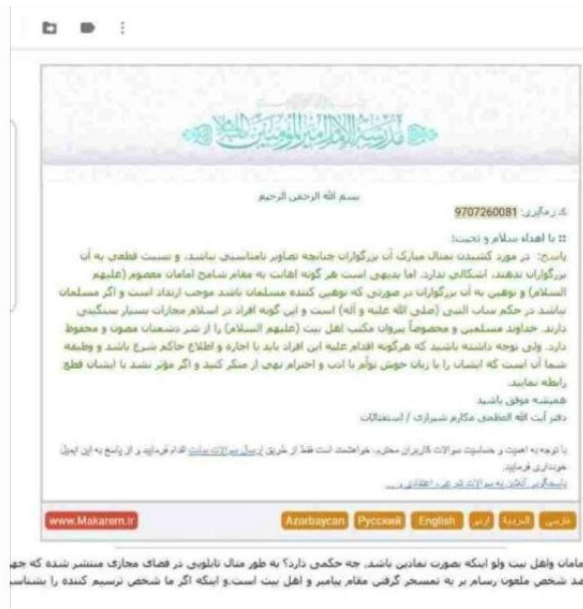
---

<sup>۱۳</sup> از مقدمه ی کتاب گوراب - قاسم قره داغی - نشر آوای بوف ۲۰۱۹



## آثار هنری انتقادی، زمینه ساز حساسیت وزارت اطلاعات

فعالتهای گروه با به نمایش گذاشتن یک نقاشی انتقادی در اینترنت، در مورد پیامبر اسلام و رابطه نامتعارف او با دخترش، تشبیه محمد و علی به خوک، زیر ذره بین وزارت اطلاعات قرار گرفت، این نقاشی شدیداً مورد انتقاد طلاب حوزه قم، اصفهان، مشهد و نجف واقع شد. آنها خواهان مجازات شرعی نقاش و گردانندگان سایت بودند. چندی بعد آیات عظام، نوری همدانی و مکارم شیرازی زیر فشار طلاب حوزه‌ها، حکم قتل نقاش و گردانندگان سایت را به جرم سب‌النبی (توهین به پیامبر و ائمه) صادر نمودند.



فتوای آیت‌الله مکارم شیرازی و نوری همدانی در مورد تابلوی فاطمه دختر پیامبر

«وقتی نقاشی را شروع کردم ابتدا فقط بعنوان یک هنر و سرگرمی به آن نگاه می‌کردم ولی با تلفیق هنر و مبارزه، دید گاهم به هنر و نقاشی بعنوان سرگرمی عوض گردید. نقاشی وسیله ای برای مبارزه و آگاهی سازی شد. حدود ۲۰ سال است که در زمینه نقاشی فعالیت دارم زمانیکه در ایران بودم در انتقاد از قوانین عقب افتاده‌ی قصاص و علم بی‌محتوای حدیث چندین

اثر هنری خلق کردم که برای یکی از این نقاشی‌ها از طرف آیت‌الله نوری همدانی و مکارم شیرازی فتوای ارتداد صادر شد. در انتقاد و اعتراض به قوانین عقب افتاده اسلامی آثار زیادی خلق کرده‌ام. از جمله‌ی آنها: قوانین سنگسار، ازدواج محمد با عایشه ۶ ساله، سوء استفاده محمد از دخترش فاطمه و آیات شیطانی‌اش است. همیشه سعی کرده‌ام از بوم و رنگ و قلم، اسلحه‌ای برای جنگیدن با این حکومت سیاه قرون وسطایی بسازم. در ارتباط با نقاشی که حکم ارتداد گرفتم: این نقاشی در سال ۲۰۱۴ که در انتقاد از رابطه محمد و دامادش علی و دخترش فاطمه و تابوشکنی در این مورد بود. تصویری از این نقاشی در فیسبوک و با نام غیر حقیقی گذاشته شد که در سال ۲۰۱۵ آیت‌الله نوری همدانی فتوای مرتد بودن خالق این نقاشی را صادر کرد. ظلم مضاعفی که بر زنان در جامعه قرون وسطایی ایران می‌رود و فشاری که این قشر از جامعه بعلت مسلط بودن قوانین اسلامی بر آنها وارد می‌شود، مرا بر آن داشت که از هنر خود بدون ترس و وحشت از آخوند متحجر برای دفاع از حقوق انسانهای تحت ظلم مخصوصاً زنان استفاده کنم.»<sup>۱۴</sup>

بعد از انتشار این اثر در اینترنت، بحث و گفتگو در مورد شخصیت دختر پیامبر و حقایقی که قرن‌هاست بر مردم پوشیده مانده و همچنین فتوایی که بر علیه نقاش و مسئولین سایت صادر شده بود، بالا گرفت. گردانندگان سایت که احساس خطر کرده بودند، مدتی فعالیت‌ها را تعطیل و به حالت تعلیق درآوردند. فعالین اصلی برای مدتی از کشور خارج شده در کشور همسایه ایران مستقر شدند تا بتوانند بعد از مدتی با آرام شدن اوضاع به ایران بازگردند.

---

<sup>۱۴</sup> - مصاحبه با حوریه قره داغی خالق آثار انتقادی از اسلام. - علی زیدونی / آلمان - ۲۰۱۹

## تولید و نشر کتاب «آیات شیطانی» از سلمان رشدی

این گروه در سال ۲۰۰۴ با گسترده تر شدن امکانات و فعالیت‌ها، ضمن آگاهی از خطرات و عواقب کار و از طرفی نیاز به دسترسی آسانتر اهالی علم و ادب و بخصوص قشر کتابخوان جامعه، تصمیم به ویرایش، تولید و انتشار کتاب «آیات شیطانی» از سلمان رشدی می‌گیرد.

ترجمه‌ی فارسی کتاب آیات شیطانی که اولین بار توسط روشنگر داریوش (ایرانی) و توسط انتشارات نیما در آلمان منتشر شده بود، بدلیل اینکه این ترجمه با عجله آماده شده بود دارای نواقص بسیار و متنی کاملاً غیرحرفه‌ای بود. علاوه بر آن مترجم، تعدادی از پاراگراف‌های فصل ۹ کتاب را که مربوط به مرگ پدر صلاح‌الدین چمچا است و از ارزش ادبی بالایی برخوردار است، بنا به دلایلی نامعلوم حذف کرده بود. کتاب مملو از غلط‌های املائی و چاپی بود، بطور مثال «مسلمه» گاه به صورت مسلمه و گاه مثلثه نوشته شده بود «مریم قبطی» مریم کیطی درج شده بود و صدها مورد دیگر ... یا اینکه اصطلاحات درج شده در کتاب، بعضاً غلط ترجمه شده بودند. مثلاً در جایی از کتاب به جای گاو عثمان، خر عثمان آورده بود و مضحک‌تر آنکه در جایی مترجم از شاخه‌های خر صحبت می‌کرد. از این رو تیم آوای بوف، بر آن شدند که ترجمه کتاب را باز بینی و تصحیح نمایند و بصورت نسخه‌های چاپی، الکترونیکی و صوتی در اختیار علاقمندان به کتاب قرار دهند.

«کتاب بار دیگر توسط تیم آوای بوف ترجمه، ویرایش و تصحیح گردیده و متن کتاب با نسخه‌ی انگلیسی تطبیق داده شد. برای تایپ و ویرایش کتاب آیات شیطانی گروه به مدت سه ماه همت کردند و در این مدت کتاب بارها و بارها ویرایش و با متن اصلی تطبیق داده شد. متن، باورقی‌ها، دیکته‌های کلمات و عبارات انگلیسی باورقی‌ها و نحوه‌ی پاراگراف بندی متن تایپ شده با متن انگلیسی کتاب تطبیق داده شد. برای نمونه پاراگراف بندی و تقسیم بخش‌های یک فصل با پاراگراف و بخش بندی کتاب اصلی یکسان کردید اگرچه هنگام این امر متوجه شدیم که مترجم (خانم روشنگر

ایرانی / روش‌نک داریوش) بنا به دلایلی (احتمالاً عجله برای چاپ کتاب) تعدادی از پاراگراف‌های فصل ۹ را که مربوط به مرگ پدر صلدین چمچا و بسیار زیبا و احساسی بود، حذف نموده‌اند!!!!...»<sup>۱۵</sup>

بعد از روزها تلاش مستمر نسخه‌های چاپی کتاب به صورت زیرزمینی با تصویر جلد رساله توضیح‌المسائل آیت‌الله بهجت دست بدست می‌شد. جالب است که بیشترین استقبال از کتاب در استان‌های کردستان، گیلان و مازندران صورت گرفت. از آنجا که چاپ و ارسال کتاب برای درخواست کنندگان با ریسک بسیار بالا همراه بود، تصمیم بر این شد که کتاب را به صورت صوتی از طریق سایت آوای بوف در اختیار علاقه‌مندان قرار بگیرد.

پس از مدتها تلاش برای راضی کردن شخصی که اجرای صوتی کتاب را بر عهده بگیرد، به دلیل خطرات و عواقبی که در ایران داشت، این درخواست‌ها بی نتیجه ماند. بنابر این اعضای اصلی گروه شخصا تصمیم به انجام آن گرفتند. روخوانی کتاب با صدای قاسم انجام گرفت و ساسان که مهندسی کامپیوتر خوانده بود، تجربیاتش را برای ویرایش و ایجاد تغییر صدا، برای کم کردن خطر شناسایی به کار گرفت.

مدتی بعد فایل‌های تولید شده، توسط سایت‌ها و کانال‌های مختلف دست به دست می‌شد و به مرور باعث می‌گردید که کار در ایران برای گروه بسیار سخت و تقریباً غیر ممکن شود، زیرا رژیم جمهوری اسلامی در تمام دنیا، در به‌در دنبال نویسنده‌ی کتاب و ناشرین آن می‌گشت، سلمان رشدی تحت حمایت پلیس چندین بار در طی یک ماه تغییر مکان می‌داد ناشر ژاپنی کتاب کشته و ناشر ایتالیایی و نروژی به شدت زخمی شده بودند، چاپ و پخش کتاب در داخل ایران، بیخ گوش وزارت

---

<sup>۱۵</sup> کتاب آیات شیطانی - نشر آوای بوف - دانمارک - سخن ناشر

اطلاعات و اطلاعات سپاه کار کوچکی نبود. دستگیر شدن در این رابطه و گرفتار شدن در چنگال این متحجران، این موجودات ضد بشری، عاقبت سیاه و دردناکی را نوید می‌داد.

در سال ۲۰۱۵ اعضای مرکزی گروه که احساس خطر کرده بودند، از کشور خارج شدند و پس از چند ماه اقامت در ترکیه، برای یافتن مکانی امن جهت ادامه فعالیت‌هایشان، راهی اروپا شدند و در کشور دانمارک مستقر گردیدند. در کشور جدید با استفاده از فضای آزاد و شرایط بوجود آمده فعالیت‌ها فاز جدید و پررنگ تری به خود می‌گیرد.

« زمانی که ما در ایران بودیم دسترسی به این کتاب‌ها بسیار مشکل بود و معمولاً از طریق ایمیل و اینترنت از طریق مراجع خارجی دریافت می‌کردیم. از سه سال گذشته وقتی از ایران خارج شدیم و فعالیت‌ها را علنی کردیم با انتشاراتی‌های مختلف و نویسندگان هابی که کتابهای ممنوعه داشتند و در خارج از ایران بودند تماس گرفتیم و درخواست کردیم کتابهایشان را در اختیار ما قرار بدهند تا ما بصورت صوتی و نوشتاری منتشر کنیم. از نویسندگانی که در داخل ایران بودند و نمی‌توانستند کتابشان را منتشر کنند یا مجوز چاپ بگیرند، از طریق اطلاعیه‌های مختلف درخواست کردیم تا آثارشان را جهت انتشار برای ما ارسال کنند. خیلی از کتابها را در آرشیو داریم که نویسندگانهای مختلف از ایران برای ما فرستادند ولی چون خودشان در ایران زندگی می‌کنند و این ترس وجود دارد که برایشان مشکل بوجود بیاید ما این کتاب‌ها را بدون نام نویسنده منتشر کرده ایم.»<sup>۱۶</sup>

زمانی که سه سال از خروج آنها از کشور می‌گذشت و اندک امنیت و آرامشی را در کشور دانمارک احساس کردند، تولید صوتی و نشر کتابها را از سر گرفتند، اما این آرامش قبل از طوفان بود.

<sup>۱۶</sup> برنامه ایده‌ها و ریشه‌ها - ۱۲۴ - تلویزیون دیدگاه - سیامک ستوده - قاسم قره‌داغی

## حمله تروریستی به محل سکونت ناشران الکترونیکی (آوای بوف) به زبان فارسی کتاب آیات شیطانی

در شب ۲۴ آوریل ۲۰۱۸، نیمه‌های شب، تروریست‌های مسلح با تیراندازی و پرتاب بمب‌دستی به محل اقامت گردانندگان سایت و انتشارات آوای بوف در دانمارک حمله کردند. در این حمله یک نفر از افراد حاضر در محل مجروح و به بیمارستان منتقل شد، به وسایل و کتاب‌ها و کامپیوترهای موجود در محل خسارت سنگینی وارد آمد. پلیس دانمارک در محل حادثه حاضر شد و برای یافتن عاملین حمله جستجو را آغاز نمود. پلیس در تحقیقات خود برای یافتن تروریست‌های اعزامی از طرف جمهوری اسلامی و پرس و جو از شاهدان در صحنه، به این نتیجه رسید که حمله‌کنندگان دو نفر بودند. ۱۸



پلیس ضد ترور دانمارک در محل سو قصد، اخبار تلویزیون در رابطه با ترور

دولت دست راستی دانمارک در آن زمان، با عذر اینکه چون تروریست‌ها هنوز دستگیر نشده‌اند بنابراین کسی را نمی‌توان متهم کرد، از نام بردن جمهوری اسلامی به عنوان متهم این پرونده خودداری کرد. پلیس دانمارک با استناد به این که بعد از ترور میکونوس که در آن پرونده، حکم جلب مقامات حاکم بر ایران به اتهام انجام اعمال تروریستی از طرف قاضی آلمانی صادر شد، در یک توافق نانوشته

<sup>17</sup> <https://www.tv2nord.dk/artikel/mand-bag-skyderi-mod-asy-center-varetaegtsfaengslet-i-fire-uger>

<sup>18</sup> <https://www.tv2nord.dk/bronderslev/skud-afgivet-mod-personer-pa-asy-center>

دولت ایران قول داد که دیگر در خاک اتحادیه اروپا عملیات تروریستی انجام ندهد. این در حالی بود که تروریست‌های جمهوری اسلامی «علی معتمد» (رضا کلاهی صمدی - از اعضای سازمان مجاهدین خلق) را در ۲۴ آذر ۱۳۹۴ (برابر ۱۵ دسامبر ۲۰۱۵) در شهر آلمیره هلند در خیابان از نزدیک هدف گلوله قرار داده و کشته‌بودند. همانطور که پیشتر توضیح داده‌شد در رابطه با ترور ویلیام نیگارد، رئیس انتشارات اشچئوگ در سال ۱۹۹۳، پلیس نروژ همین رویه را در پیش گرفت و ترور ویلیام نیگارد را یک تسویه حساب شخصی فرض کرد.

قاسم قره داغی در مصاحبه با ماهنامه روشنگر درباره‌ی نتیجه تحقیقات در دانمارک می‌گوید:

«در پیگیریهای ما از پلیس دانمارک آنان ابراز داشتند که طی تماسی که ما با سفارت ایران در دانمارک داشتیم، سفارت ایران هر گونه ارتباط با این عمل تروریستی را تکذیب کرده و مسئولیت آن را نپذیرفته است. که این گفتار بسیار به دور از عقل و منطق می‌باشد. چون دولت جمهوری اسلامی در هیچیک از ترورهایی که انجام داده مسئولیت آن را نپذیرفته است.<sup>۱۹</sup>»

از آنجا که تجربه ثابت کرده برای دولت‌های اروپایی منافع اقتصادی اهمیت بیشتری نسبت به حفظ جان انسان‌ها دارد، اعضای مرکزی آوای بوف، پس از آنکه محل اقامتشان در دانمارک توسط عوامل جمهوری اسلامی شناسایی و مورد سو قصد قرار گرفت و هر لحظه ممکن بود دوباره مورد معامله قرار گیرند، بعد از ماهها اقامت مخفی در دانمارک، خاک آن کشور را برای همیشه ترک کردند.

گردانندگان سایت و انتشارات آوای بوف، کتاب‌های باارزش زیادی را جهت روشنگری و آگاهی‌رسانی و دسترسی به حقیقت حواث و جریانهای سیاسی، تاریخی، اجتماعی و مذهبی منتشر نموده‌اند که بیشتر آنها با تکفیر محافل مذهبی داخل و خارج از کشور روبه رو شده است. این فعالین و دلسوزان واقعی با تمام مشغله‌ای که برای انتشار کتابهای ممنوعه‌ی نویسندگان داخل و خارج از

<sup>۱۹</sup> مصاحبه‌ی قاسم قره داغی با ماهنامه روشنگر - شماره ۱۳۲

کشور دارند، از قضا دستی هم بر آتش دارند و کتابها و آثار زیادی از خود به علاقه‌مندان به سیاست، تاریخ و نقد مذاهب عرضه کرده‌اند. از نمونه‌های شاخص آن می‌توان به مجموعه‌ی چند جلدی «نسل کشی ایرانیان» - حوریه قره داغی، «علی قتال العرب» - قاسم قره داغی و خشونت در قرآن - ساسان قره داغی اشاره کرد.



نمونه ای از آثار و کتابهای گردانندگان آوای بوف



## حمله با چاقو به سلمان رشدی

در یک مراسم کتابخوانی در «انسیتوی چاتاگوا»<sup>۲</sup> در نیویورک وقتی سلمان رشدی برای معرفی خود به بالای صحنه رفت مردی که مسلح به سلاح سرد، چاقو بود به سمت او یورش برد و با ضربات متعدد چاقو رشدی ۷۵ ساله را زخمی کرد. خبرگزاری آسوشیتدپرس تصویری از رشدی را منتشر کرد که نشان می‌داد او روی زمین دراز کشیده و افراد زیادی دورش را احاطه کرده‌اند. پلیس گفت، فرد مهاجم با چاقو به پشت گردن رشدی ضربه زده‌است. کتی هوچال، فرماندار نیویورک در کنفرانس خبری با اشاره به این که او با هلی کوپتر به بیمارستان منتقل شد گفت، «مداخله یک مأمور پلیس باعث نجات جان رشدی از این حمله شد.» او گفت که رشدی زنده است و در بیمارستانی تحت مراقبت و مداوا قرار دارد. نیویورک تایمز به نقل از یک شاهد عینی نوشت: «فقط یک مهاجم وجود داشت.» این روزنامه آمریکایی افزود، «مهاجم لباس مشکی گشاد به تن داشت، با سرعت برق به سمت رشدی دوید، بعد از چند ثانیه فرد مهاجم مهار و دستگیر شد.»



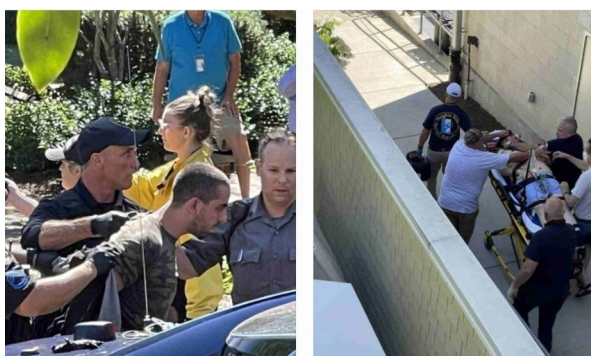
مامورین اورژانس در حال کمک به رشدی بعد از حمله تروریستی

<sup>2</sup> Chataqua

## ضارب سلمان رشدی چه کسی بود؟

هادی مطر ۲۴ ساله متهم شد که سلمان رشدی را مورد حمله و ضربات چاقوی خود قرار داده است. اما او در حالی که لباس زندان به تن و ماسکی روی صورت داشت، با حضور در دادگاه ایالت نیویورک، خود را بیگناه دانست. جیسون اشمیت، دادستان منطقه جنوب غرب نیویورک این حمله را از پیش برنامه ریزی شده خواند، اما هادی مطر این موضوع را رد کرد. از طرف دیگر پلیس انگیزه مشخص و دقیقی از چاقوکشی هادی مطر بر علیه سلمان رشدی، مشخص نکرد.

«اسکای نیوز»، «دیلی میل» و «ان بی سی نیوز» در گزارش‌هایی جداگانه به هویت هادی مطر ضارب سلمان رشدی پرداختند. طبق این گزارش‌ها، او از پدر و مادر لبنانی در کالیفرنیا متولد شده، ساکن نیوجرسی بود. مطر دارای گواهینامه رانندگی جعلی و عضو باشگاه بوکس ایالتی فیتنس در نورث برگن، نیوجرسی بود اما «روزاریا کالابرز»، مدیر این باشگاه به آسوشیتدپرس گفت که در ماه آوریل (اواسط فروردین تا اواسط اردیبهشت) برای لغو عضویت به مطر ایمیل زده بود. «دزموند بویل» مالک باشگاه گفت که هیچ رفتار خشونت آمیزی از «هادی مطر» ندیده است. «بویل» او را فردی مودب و ساکت توصیف کرد و گفت «هادی مطر» همیشه بسیار غمگین به نظر می‌رسید و تلاش‌های دیگران برای حمایت از خودش را نمی‌پذیرفت. بویل گفت: «او هر بار که وارد می‌شد، قیافه‌ای را داشت که انگار بدترین روز زندگی او است.»



انتقال رشدی به بیمارستان، دستگیری تروریست، توسط پلیس

دادستان‌ها روز شنبه ۲۲ مرداد اعلام کردند که هادی مطر عامل سوء قصد به جان سلمان رشدی، نویسنده رمان جنجالی «آیات شیطانی» به طور رسمی به «تعرض» و «اقدام به قتل» متهم شد. «جیسون اشمیت» بازپرس قضایی ناحیه «شتوکوآ»، در بیانیه‌ای اعلام کرد که هادی مطر، ضارب ۲۴ ساله سلمان رشدی، به طور رسمی به «قتل درجه دوم» و نیز «تعرض از نوع درجه دوم» متهم شد. بر اساس این بیانیه، ضارب تفهیم اتهام و سپس بدون صدور «قرار وثیقه» بازداشت شد.

«علی تحفه»، از مقام‌های محلی روستای «یارون» در جنوب لبنان، به خبرگزاری رویترز گفت که هادی مطر «اصالتاً اهل لبنان است و خانواده او به یارون تعلق دارند». علی تحفه در پاسخ به این پرسش که آیا مطر یا والدین او به حزب الله وابسته یا حامی آن‌ها هستند؟ گفت: «او به هیچ وجه هیچ گونه اطلاعاتی در مورد دیدگاه‌های سیاسی والدین یا خود مطر در خارج از کشور ندارد». البته برخی رسانه‌های آمریکا از جمله شبکه ان.بی.سی نیوز به نقل از یک مقام پلیس گفت که بررسی فعالیت‌های هادی مطر در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهد که او از حامیان گروه‌های افراطی شیعه و جمهوری اسلامی ایران است. همزمان با افشای «تبار لبنانی» و گرایش‌های سیاسی متهم، در شرایطی که سوء قصد به جان سلمان رشدی واکنش‌های گسترده‌ای را در سطح بین‌المللی به دنبال داشت، حزب الله لبنان، گروه شیعه مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران، اعلام کرد که این گروه «مطلقاً از موضوع بی‌خبر است». یک مقام حزب الله لبنان که نخواست نامش فاش شود به خبرگزاری رویترز گفت: «ما درباره این موضوع چیزی نمی‌دانیم و بنابراین اظهار نظر نخواهیم کرد».

بعد از حمله‌ی مطر به سلمان رشدی چندین جراحی روی او انجام شد. او مدت‌ها «قادر به تکلم نبود» و «از طریق دستگاه تنفس مصنوعی نفس می‌کشید» او یک چشم خود را از دست داد. عصب بازویش قطع و کبدش آسیب دید».

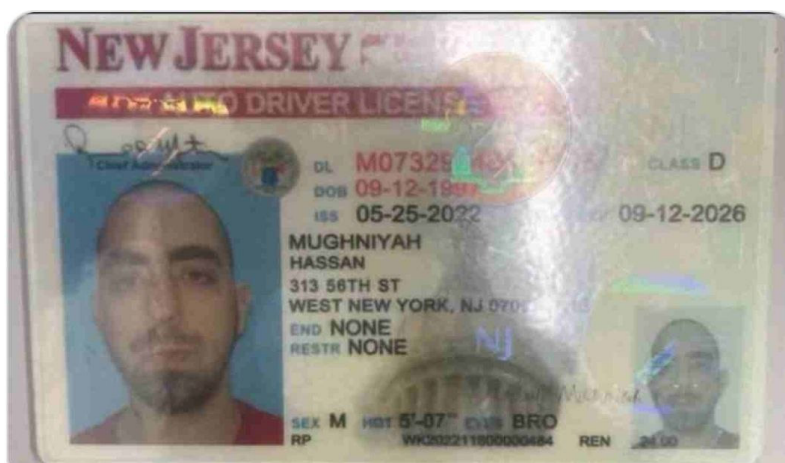


هادی مطر به همراه وکیل اش در دادگاه تفهیم اتهام

به گفته‌ی «یوجین استانیسفسکی»، از مقامات پلیس ایالت نیویورک، هادی مطر با مجوز و بلیت وارد محوطه سخنرانی سلمان رشدی در موسسه‌ای در شاتوتاکوا شده بود. آنها یک کوله‌پشتی متعلق به فرد مظنون در این محل کشف کردند. ورود به آن برنامه برای عموم آزاد بود و همگان می‌توانستند با خرید بلیت در این مراسم شرکت کنند. البته تا به امروز انگیزه مظنون برای حمله به سلمان رشدی، هنوز معلوم نشده است. اما روزنامه نیویورک پست به نقل از منابع مطلع نوشت که مظنون این حمله از طرفداران حکومت جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران بود. او یک گواهینامه جعلی به نام «حسن مغنیه» به همراه داشت.

دولت ایران اعلام کرد که مطلقاً هیچ‌گونه اطلاع قبلی از این چاقو‌کشی نداشت، اگرچه رسانه‌های مرتبط دولتی در کشور این اقدام را تحسین کردند. اینکه ضارب تا چه حد با افراد و گروه‌های افراطی دیگر ارتباط داشت یا اینکه چه پشتیبانی‌هایی دریافت می‌کرد مشخص نشد. رشدی دو هفته پیش از اینکه چاقو بخورد، به اشتراک، مجله‌ی امور جاری آلمان گفت که «امروزه زندگی من دوباره بسیار عادی شده است» اگر شبکه‌های اجتماعی در اواخر دهه ۱۹۸۰ وجود داشتند زندگی او «بی‌نهایت خطرناک‌تر» می‌شد.

به گفته‌ی «هنری ریس» رشدی درست پیش از اینکه با هم روی صحنه بروند به او قول داده بود، برای ایجاد فرصت‌های جدید برای پناهندگی و حمایت از هنرمندان تحت تعقیب، توری در ایالات متحده خواهد گذاشت. در حمله به رشدی یکی از بنیانگذاران «سیتی آف اسایلم» (شهر پناهندگان)، هنری ریس، که در آن زمان روی صحنه و در شرف آغاز مصاحبه با رشدی بود. در جریان این حمله از ناحیه سر آسیب دید.



گواهینامه جعلی هادی مطر، با نام حسن مغنیه

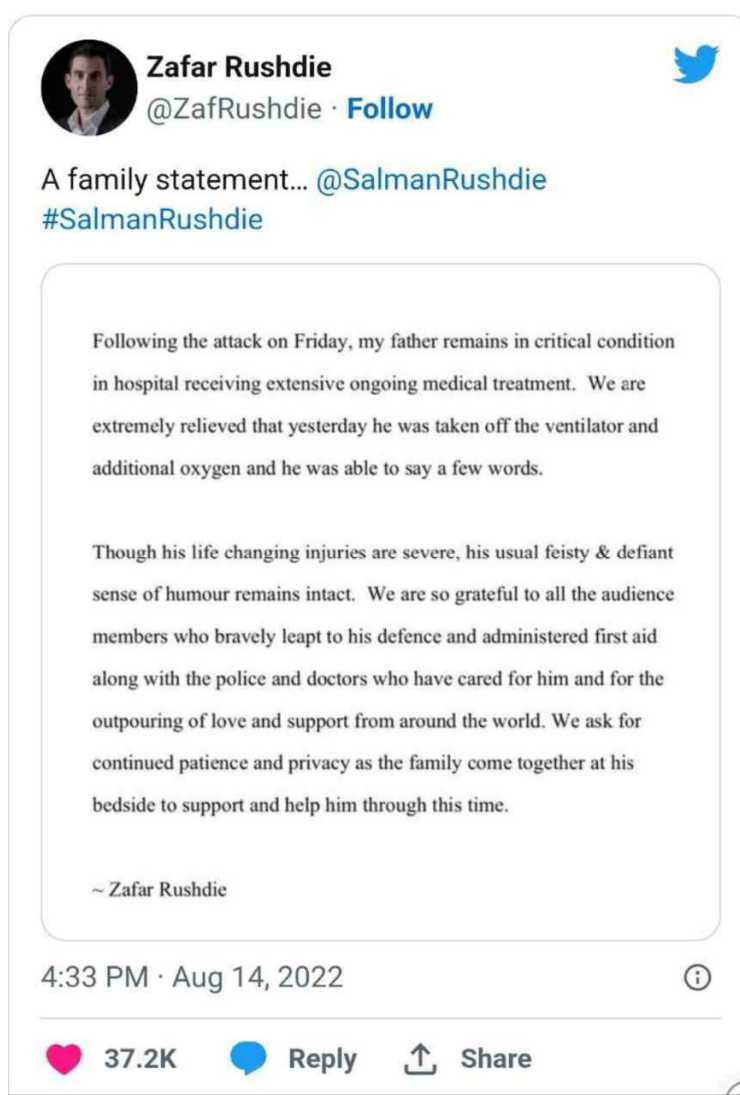
«هنری ریس» نویسنده آمریکایی که زندگی خود را وقف خدمت به اهداف نویسندگان کرده او سازمانی را جهت ایجاد پناهگاهی امن برای نویسندگان تبعیدی که در کشورشان تحت آزار و اذیت قرار گرفته‌اند، «شهر پناهندگی در پیتسبورگ» را تأسیس کرد.

«هنری ریس» فارغ التحصیل دانشگاه جانز هاپکینز، در ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی است او در دانشگاه ایالتی نیویورک کار می‌کرد. در سال ۲۰۱۱ جایزه Purpose نصیب او شد، در حال حاضر ریس یکی از اعضای هیئت مدیره شبکه بین‌المللی شهرهای پناهنده‌ها است.



هنری ریس میزبان سلمان رشدی

ظفر، پسر سلمان رشدی در توییته نوشت: «اگرچه میزان جراحات پدرم بسیار شدید است، اما شوخ طبعی معمولی و سرکشی او دست نخورده باقی مانده است». ظفر همچنین نوشت: «آزادی بیان همه چیز است. آزادی بیان، خود زندگی است».



The image shows a screenshot of a tweet from Zafar Rushdie (@ZafRushdie). The tweet is a family statement regarding the attack on his father, Salman Rushdie. The text is as follows:

Following the attack on Friday, my father remains in critical condition in hospital receiving extensive ongoing medical treatment. We are extremely relieved that yesterday he was taken off the ventilator and additional oxygen and he was able to say a few words.

Though his life changing injuries are severe, his usual feisty & defiant sense of humour remains intact. We are so grateful to all the audience members who bravely leapt to his defence and administered first aid along with the police and doctors who have cared for him and for the outpouring of love and support from around the world. We ask for continued patience and privacy as the family come together at his bedside to support and help him through this time.

~ Zafar Rushdie

The tweet was posted at 4:33 PM on August 14, 2022, and has received 37.2K likes. The interface shows options to Reply and Share.

توئیت ظفر رشدی، پسر سلمان رشدی درباره وضعیت پدرش

شاهدان عینی اظهار داشتند ضارب توسط یک سرباز اهل ایالت نیویورک و یک معاون کلانتر که هر دو در این مراسم حضور داشتند، دستگیر شد. اما دستگیری او چیزی از زخمهای رشدی کم نکرد، رشدی چهار زخم در ناحیه‌ی شکم، سه زخم در سمت راست قسمت جلویی گردن، یک زخم در چشم راست، یک زخم در قفسه‌ی سینه و یک زخم روی ران راستش داشت. چیزی که دست داشتن ایران را در این حمله وحشیانه تأیید کرد مشاهدات خبرنگارانی بود که از روستای اجدادی هادی مطر، روستای یارون داشتند، آنها شاهد پرچم‌های حزب‌الله مورد حمایت جمهوری اسلامی و پرتله‌هایی از سید حسن نصرالله، سیدعلی خامنه‌ای، سید روح‌الله خمینی و قاسم سلیمانی بودند. حزب‌الله به خبرنگاران دستور داد که آنجا را ترک کنند. هرچند شواهدی مستندی بدست نیامد که نشان دهد مقامات ایرانی در سازماندهی یا ترتیب دادن حمله به رشدی درگیر بوده‌باشند. مقامات امنیتی ناتو تأیید کردند مطر با اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تماس مستقیم بود. یک مقام اطلاعاتی خاورمیانه‌ای گفت، واضح است که او زمانی پیش از حمله با افرادی که با سپاه قدس مستقیماً درگیر یا مرتبط بود در تماس بوده است. این که این تلاش مستقیماً تحت حمایت آنها بوده یا توصیه‌هایی برای اهداف داده شده هنوز مشخص نیست. اما مقامات اطلاعاتی اروپا و خاورمیانه متفق‌القول هستند که مرد ۲۴ ساله متهم به چاقو زدن به سلمان رشدی، در شبکه‌های اجتماعی با اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در تماس مستقیم بود.

یک مقام ارشد امنیتی لبنان که به دلایل دیپلماتیک از افشای هویت خود خودداری کرد، گفت: «ما تمام تلاش خود را برای ارائه هرگونه اطلاعاتی که بتواند به تحقیقات کمک کند، انجام خواهیم داد. توانایی ما برای کمک کردن محدودیتی دارد، من فکر نمی‌کنم که انتظار داشته باشیم کسی به آموزش او برای انجام این ترور اعتراف کند، گروه‌های درگیر، سابقه طولانی در حفظ اسرار دارند.»



نمایی از شهرک یارون در جنوب لبنان<sup>۲</sup>

---

عکس از محمود زیانگ خبرنگاری فرانسه از طریق گتی ایماژ<sup>۲</sup>



## واکنش های سیاسی به ترور سلمان رشدی

کاخ سفید حمله به سلمان رشدی را وحشتناک خواند و گفت که «دولت جو بایدن، کاملاً هریس برای بهبودی سریع این نویسنده مشهور دعا می کند.»

جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی (NSA) در بیانیه ای گفت: «امروز کشور و جهان شاهد حمله مذموم علیه سلمان رشدی نویسنده بود. این اقدام خشونت آمیز وحشتناک است. همه ما در دولت بایدن- هریس برای بهبودی سریع او دعا می کنیم.»

بوریس جانسون، نخست وزیر بریتانیا، آنتونی آلبانیزی، نخست وزیر استرالیا، امانوئل مکرون، رئیس جمهور فرانسه، جاستین ترودو، نخست وزیر کانادا و اولاف شولتس، صدراعظم آلمان نیز در بیانیه هایی خشم خود را نسبت به این حمله ابراز کردند و برای سلمان رشدی آرزوی سلامتی کردند.

در هند، عارف محمد خان، فرماندار کرالا به ایندین اکسپرس گفت: «در یک جامعه متمدن، جایی برای خشونت یا گرفتن قانون به دست خود وجود ندارد. این عمل شنیع، مستحق شدیدترین محکومیت است.»

ایران رسماً هرگونه دخالت در حمله به رشدی را تکذیب کرد. به گفته ی «روزانه آبرور»، مقامات ارشد ایرانی حمله با چاقو به رشدی را به مذاکرات هسته ای بین ایران و ایالات متحده مرتبط دانستند. سید محمد مرندی، تحلیلگر سیاسی ایرانی-آمریکایی نوشت: «برای نویسنده ای که نفرت و تحقیری بی پایان نسبت به مسلمانان و اسلام دارد، اشک نمی ریزم». مرندی همچنین به تئوری های توطئه اشاره کرد و این ترور را تلاشی از سوی دشمنان ایران برای آسیب رساندن به «برند ایران» دانست. او نوشت: «آیا تصادفی است درست زمانی که در آستانه ی احیای توافق هسته ای هستیم، آمریکا ادعاهایی مبنی بر تلاش ایران برای ترور بولتون دارد و سپس این اتفاق می افتد؟» بیانیه مرندی به ادعای وزارت دادگستری ایالات متحده مبنی بر برنامه ریزی ایران برای ترور «جان بولتون»، مشاور امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۰ اشاره داشت.

روزنامه کیهان از حمله به سلمان رشدی استقبال کرد. در داخل ایران، روزنامه های محافظه کار و همچنین صدا و سیما که رشدی را مرتد می دانند عموماً از این حمله استقبال کردند.

در لبنان، حزب‌الله مورد حمایت ایران هرگونه اطلاع قبلی از این حادثه را رد کرد. با این حال، حامیان حزب‌الله در شبکه‌های اجتماعی از مهاجم تمجید کردند و او را قهرمان خواندند آنها در پست‌های خود از هشتگ «خنجر مقدس» استفاده کردند.

روزنامه کیهان چاپ تهران که زیر نظر حسین شریعتمداری منصوب آیت‌الله علی خامنه‌ای اداره می‌شود در ستونی که به عنوان طنز و کنایه منتشر می‌کند، از حمله به سلمان رشدی استقبال کرد. کیهان نوشت: «آفرین بر آن مرد دلاور و وظیفه‌شناسی که در نیویورک به سلمان رشدی مرتد و خبیث حمله کرد و بوسه بر دست او که با چاقو گردن دشمن خدا را پاره کرد.» در این ستون که به صورت گفت‌وگوی خیالی تنظیم شده به وضعیت جسمی آقای رشدی اشاره کرده آورده که «در جریان حمله دیروز به وی گردن او آسیب جدی دیده است.» کیهان سپس به طعنه نوشت که از فرد بیمار پر سیده شد «حالت چطور؟ جواب داد؛ تبم قطع شده اما گردنم بدجوری درد می‌کنه! گفتند؛ نگران نباش به زودی گردنت هم مثل تبت قطع میشه.» مسئولین روزنامه کیهان از مدافعان فتوای آیت‌الله خمینی در قتل سلمان رشدی هستند.

صدا و سیمای ایران از این حمله استقبال کرده گفت: «هنوز معلوم نیست بر سر این مرتد خبیث چه آمده است، اما آنچه معلوم است این است که با گذشت ۳۴ سال از صدور فتوا، حکم همچنان معتبر و جاری است.»

خبرگزاری مهر با تیتراژ «حمله به شیطان در ۲۰ ثانیه» نوشت: «واقعاً مهم نیست که هویت واقعی هادی مطر چیست و چه انگیزه‌ای داشت. مهم این است، کسانی که به دستور سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس به اعتقادات صدها میلیون مسلمان توهین می‌کنند، حتی در زمانی که تحت حمایت این سرویس‌ها هستند، نباید زندگی آرامی داشته‌باشند.»

پایگاه خبری عصر ایران، نقل قولی از مقام معظم رهبری منتشر کرد که می‌گوید: «تیر آیت‌الله خمینی روزی به هدف اصابت خواهد کرد.»

تیتراژ روزنامه تندرو وطن امروز این بود: «چاقو در گردن سلمان رشدی»

روزنامه خراسان با این تیتراژ نوشت: «شیطان در راه جهنم»

عباس عبدی، سیاستمدار محلی به انصاف نیوز گفت: «من به تئوری‌های توطئه اعتقادی ندارم، اما این اتفاق که با نهایی کردن طرح احیای توافق هسته‌ای منطبق است، مرا گیج کرده است.»

محسن کدیور، اصلاح طلب دگراندیش که در حال حاضر مدرس دانشگاه «دوک» در ایالات متحده است، به «انصاف نیوز» میانه‌رو گفت که وی به شدت این حمله خونین را محکوم می‌کند. او گفت: «این عمل خلاف آموزه‌های واقعی اسلام و قرآن است، عامل آن باید محاکمه و مجازات شود. بهترین راه برای انتقاد از ایده‌های نادرست باید از طریق گفت‌وگو باشد، نه کشتار مردم.»

رضا امیری، جوان ۲۷ ساله گفت: «سلمان رشدی را نمی‌شناختم، اما خوشحالم که می‌شنوم او که زمانی به اسلام توهین کرده، مورد حمله قرار گرفته‌است. این سرنوشت هر کسی است که به مقدسات توهین کند. اما در ایران برخی نگران بودند که ممکن است، بیشتر از این رابطه‌ی ایران با جهان قطع شود. مهشید براتی، معلم جغرافی ۳۹ ساله گفت: «احساس می‌کنم کسانی که این کار را انجام دادند، تلاش می‌کنند ایران را منزوی کنند. این بر روابط ایران با بسیاری از کشورها حتی روسیه و چین هم تأثیر منفی خواهد گذاشت.»



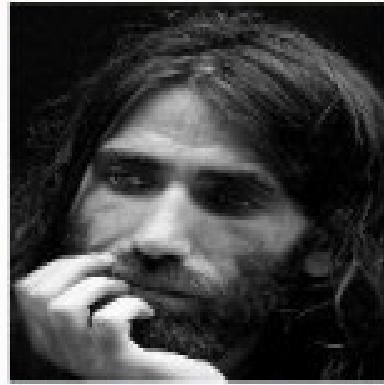
تیتر روزنامه‌های ایران در تمجید از حمله به سلمان رشدی

مدیر انجمن قلم آمریکا اظهار داشت: «در ایالات متحده، ما نمی‌توانیم به طور دائم به حادثه‌ی مشابه خشونت‌آمیزی که ممکن است برای نویسنده ادبی اتفاق بیافتد فکر کنیم» درحالی‌که این حادثه «موجی از شوک و وحشت» را در جهان ادبی ایجاد کرد، اکثر نویسندگان نامدار جهان به آن واکنش نشان دادند. برندگان جایزه نوبل، کازوئو ایشی‌گورو نویسنده انگلیسی ژاپنی تبار و عبدالرزاق قورنه، نویسنده‌ی تانزانایی برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات در سال ۲۰۲۱ از نخستین کسانی بودند که در دفاع از رشدی بیانیه صادر کردند، علاوه‌بر آن «ایان مک‌یون» و «سوزانا ارون‌داتی روی» نویسنده و فعال سیاسی اهل هند، که به خاطر دفاع از حقوق بشر، فمینیست بودن و نوشتن رمان «با نام خدای چیزهای کوچک» در سال ۱۹۹۸ برنده جایزه ادبی «من بوکر» شد. چاقوزدن به سلمان رشدی را محکوم کرد. در روز حمله «کایلی مور گیلبرت»، کارشناس اسلام‌شناسی، که چندین سال در ایران گروگان بود و با تروریست‌های ایرانی دستگیر شده در تایلند معاوضه شد، نوشت: «با گذشت بیش از ۳۰ سال، ۳ میلیون دلار پاداش، سرانجام فتوای زهر آگین خمینی به سلمان رشدی رسید. یک روز سیاه برای آزادی بیان، زبان، مذهب و وجدان، یک روز غم‌انگیز برای ادبیات بود.» بهروز بوچانی روزنامه‌نگار، فعال سیاسی و نویسنده کرد ایرانی که با نوشتن کتاب «هیچ دوستی به جز کوهستان» یا «رفیقی نه مگر کوهستان»<sup>۲</sup> که در اردوگاه پناهندگان مانوس برنده جوایز متعددی شد. از سال ۲۰۱۳ تا نوامبر ۲۰۱۷ در جزیره مانوس گرفتار بود. چاقوزدن رشدی را محکوم کرد و آن را «حمله به آزادی بیان» خواند. «پل تیگه»، دبیر شورای جامعه اسقفی، یک روز پس از حمله نمایشگاهی را افتتاح کرد و در حمایت از رشدی سخنرانی کرد. دو روز پس از چاقو خوردن رشدی، آکادمی گنکور فرانسه<sup>۳</sup> آذر بیانیه‌ای اعلام کرد «عمل وحشیانه‌ای را که هیچ توجیهی برای آن وجود ندارد محکوم و حمایت و همبستگی بی‌قید و شرط خود را از رشدی ابراز می‌کند.

---

<sup>2</sup> No Friend But the Mountain 2

<sup>2</sup> Goncourt-Preis 3



موسسه چائو تائو کتوا، کازوئو ایشی گورو، بهروز بوچانی، کابلی مور گیلبرت، عبدالرزاق قورنه، سوزانا ارون دانی روی

حمله به رشدی باعث شد طرفداران قلم سلمان رشدی مجدداً برای به دست آوردن نسخه‌هایی از رمان آیات شیطانی تلاش کنند، این رمان تا بعدازظهر روز حادثه رتبه‌ی سیزدهم در Amazon.com را از آن خود کرد. در عرض چند روز، نسخه‌ی اسپانیایی این رمان در رتبه نخست پر فروش‌ترین‌ها قرار گرفت و سایر کتاب‌های رشدی، از جمله بچه‌های نیمه‌شب نیز فروش خوبی داشتند.

پس از آنکه در یک مراسم رسمی با چاقو به رشدی حمله شد سؤالاتی در مورد امنیتِ مراسمی که یک سرباز دولتی و یک افسر کلانتری در آن حضور داشتند، مطرح شد. یکی از شاهدان عینی ادعا کرد که هیچ امنیتی روی صحنه وجود نداشت. یک وکیل حاضر در این رویداد گفت که فقط از آوردن غذا و نوشیدنی به سالن آمفی‌تئاتر منع شده بود. اما بعداً مشخص شد که مسئولان مؤسسه «چاتا‌کوا» توصیه‌های مربوط به اقدامات احتیاطی امنیتی را نادیده گرفته بودند، زیرا احساس می‌کردند که این امر باعث دوری مخاطبان از سخنرانان می‌شود.

«دیوید رمینیک»<sup>۲</sup> از «نیویورکر» مدتی بعد از حمله‌ی تروریستی که در وضعیت رشدی اندکی بهبودی حاصل شده بود با او گفتگو کرد، سلمان رشدی گفت: «خوب، می‌دانید، من بهتر بودم. اما با در نظر داشتن اتفاقی که افتاد، آنقدرها هم بد نیستم. کلاً زخم‌های بزرگ التیام یافته‌اند. اما در انگشت شست، انگشت اشاره و نیمه پایینی کف دستم احساس درد دارم. دست درمانی زیادی انجام می‌دهم، به من می‌گویند که خوب هستم.»

دیوید رمینیک که هم شخصاً در دفتر کارش در «منهتن» و هم از طریق «زوم» با رشدی صحبت کرده بود، نوشت، «نویسنده‌ی برنده‌ی جایزه‌ی «بوکر» بیش از ۱۸ کیلوگرم وزن کم کرده است، او عمدتاً روی «آی‌پد» مطالعه می‌کند تا بتواند نور و اندازه «فونت» را تنظیم کند. در سمت راست صورتش داغ زخم وجود دارد. او مثل همیشه روان صحبت می‌کند، اما لب پائینش به یک سو آویزان می‌شود. عصب دست چپش به شدت آسیب دیده است.» رشدی در طول مصاحبه خود با نیویورکر، «مطر» را «احمق» خطاب کرد، اما گفت که او احساس عصبانیت نمی‌کند. او گفت: «در آن سال‌ها بسیار تلاش کردم تا از سرزنش‌ها و تلخی‌ها اجتناب کنم. یکی از راههایی که من با همه اینها برخورد کرده‌ام این است که به جلو نگاه کنم، نه به عقب. آنچه فردا اتفاق می‌افتد مهمتر از اتفاقات دیروز است.»

مصاحبه با رشدی در آستانه‌ی انتشار رمان جدیدش به نام «شهر پیروزی» که یک ماه قبل از حمله به او، آن را به پایان رسانده بود صورت گرفت. «شهر پیروزی» با بازی قهرمانی که تا ۲۴۷ سال عمر می‌کند، یک بازخوانی سورئالیستی

<sup>2</sup> David Remnick

و پرشور، از یک شعر باستانی تخیلی است، که نقدهای بسیار مطلوبی دریافت کرده است. او در طول مصاحبه خود با تأسف خاطر نشان کرد که فروش کتابش پس از چاقو کشی به شدت افزایش یافته، گویی وقتی در خطر است محبوبیت بیشتری دارد. او گفت: اکنون که تقریباً مرده‌ام، همه مرا دوست دارند. «در آن زمان این اشتباه من بود. نه تنها زندگی کردم، بلکه سعی کردم خوب زندگی کنم. این یک اشتباه بود. سعی کنید ۱۵ ضربه چاقو بخورید. این خیلی بهتر است.»



معرفی رمان «شهر پیروزی» یک ماه قبل از ترور

## تألیفات و کتاب‌هایی که در رد کتاب آیات شیطانی نوشته شدند

نویسنده در کتاب آیات شیطانی شبهاتی درباره تحریف و وحیانی نبودن قرآن کریم، تشکیک در نبوت رسول اکرم (ص) و ... مطرح کرده است. در مقابل، عالمان مسلمان، کتاب‌هایی درباره تحریف نشدن قرآن کریم، وحیانی بودن آن و همچنین صدق نبوت پیامبر اسلام تألیف کرده‌اند. البته بیشتر این نوشته‌ها، بر رد آیه‌های شیطانی حذف شده در قرآن نیست بلکه برخی کتاب‌ها با تمرکز بر کتاب آیات شیطانی و در رد این کتاب نوشته شده‌اند.

- ۱- نقد توطئه آیات شیطانی، عطاءالله مهاجرانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸ ش.
- ۲- رد شیطان، مصطفی طلاس، ترجمه؛ سعید خاکرند، تهران، مؤسسه مطلع الفجر، بی تا.
- ۳- الرد علی الآيات الشیطانیة؛ هادی مدرسی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۰۹ ق.
- ۴- آزادی ابراز عقیده یا اهانت به توده‌ها؛ ابو حسین، ترجمه: احمد بهپور، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
- ۵- دسیسه آیات شیطانی؛ گردآورنده: معاونت فرهنگی سازمان تبلیغات، تهران، مرکز چاپ و نشر، ۱۳۶۸ ش.
- ۶- تکنو پولی (نمونه‌ای از دین‌ستیزی تکنو پولی و تهاجم فرهنگی غرب)؛ پوستمن نیل، ترجمه: صادق طباطبائی
- ۷- پرتو آیات رحمانی در رد سلمان رشدی و آیات شیطانی؛ صابر گردعازبانی، ترجمه: حسین گورژی
- ۸- ردیه‌ای بر آیات شیطانی؛ هدایت الله شاهینی، قم، انتشارات خوزستان، ۱۳۷۴ ش.
- ۹- سخن خدا در انتقاد به آیات شیطانی؛ کریم جاهد، تهران، صاحب لری، اول، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۰- شیطان کیست و آیات شیطانی چیست؛ احمد زمردیان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۱- نقد تفصیلی کتاب آیات شیطانی؛ حسن بلخاری، تهران، حسن افرا، ۱۳۸۰ هـ ش.
- ۱۲- آیات شیطانی، بارزترین جلوه دشمنی استکبار جهانی با اسلام ناب محمدی؛ گردآورنده: تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۳ هـ ش.
- ۱۳- آیات الشیطانیة؛ دکتر سید احمد رفعت.



## ۱۴- همزات الشیطانیہ و سلمان رشدی؛ دکتر نبیل السمان.



چند نمونه از کتاب‌هایی که در نقد کتاب آیات شیطانی نوشته شده‌است

## نقد کتاب «آیات شیطانی» از طرف حوزه علمیه قم

عالمان حوزه‌ی علمیه اعتقاد دارند، کتاب «آیات شیطانی» یک کتاب تاریخی و علمی نیست بلکه یک رمان خیالی با الهام از افسانه‌ها و معجولات یهودی برای توهین به پیامبر اسلام و یاران و خانواده ایشان است.

«کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی به طور استدلالی به نقد آیات قرآن پرداخته یا بدون استدلال به آیات قرآن هجمه وارد کرده است؟ اگر به شیوه استدلالی قرآن را نقد کرده، چرا اینقدر با او به شکل خشن برخورد می‌کنید و به جای نقد علمی استدلالهای او، او را تهدید به مرگ می‌کنید؟ کتاب «آیات شیطانی» کتابی علمی با استدلالهای قوی یا ضعیف نیست بلکه رمانی است که نویسنده از طریق شخصیت پردازی‌های خیالی، به توهین علیه شخصیت‌های اسلامی پرداخته و بسیاری از باورهای مذهبی را زیر سوال برده است. بخشی از کتاب ناظر به حوادث تاریخی صدر اسلام و بخش دیگری آن، ناظر به دوران معاصر است. در بخش ناظر به حوادث تاریخی صدر اسلام، نویسنده گاهی اسامی تاریخی را تغییر داده و رویدادها را دگرگون ساخته است و تخیل را با واقعیت درآمیخته که در این کار هیچ قانون و ضابطه‌ای را رعایت نکرده است. از این طریق، درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یاران و زنان ایشان، مطالب نادرست و توهین آمیزی را بیان کرده است. در بخش ناظر به دوران معاصر نیز نویسنده علیه شخصیت‌های اسلامی توهین کرده و تعالیم دینی را زیر سوال برده است. وی در کتاب، بلال حبشی را هیولای سیاه عظیم‌الجثه معرفی می‌کند یا سلمان را شرابخوار می‌داند که عمداً در آیات قرآن دست برده است یا در بخشهای پایانی کتاب، وقتی از روسپی‌ها حرف می‌زند، آنها را با نامهای همسران پیامبر نامگذاری می‌کند.

سلمان رشدی در بخشی از کتاب، از پیامبر اسلام با عنوان ماهوند یا محوند (Mohound) یاد می‌کند؛ نامی به معنای تجسم شیطان یا پیامبر دروغین که مسیحیان در قرون وسطی برای اتهام دروغین بودن پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله به کار می‌بردند. تصویری که او از ماهوند ارائه کرده، مردی شهوتران و غوطه‌ور در مسائل جنسی است که اشتباهات زیادی داشت گاهی آیات شیطانی را آیات الهی می‌دانست.

نویسنده در بخش دوم کتاب، ماهوند که منظورش حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، یکبار آیاتی را برای همه می‌خواند که در آنها از بت‌های مشرکان ستایش می‌کند و آنها را شفیع به حساب می‌آورد. مشرکان بعد از شنیدن این آیات خوشحال می‌شوند و وحدتی میان ماهوند و مشرکان شکل می‌گیرد. اما مدتی بعد، جبرئیل پس از گشتی گرفتن با پیامبر، به دروغ به ایشان می‌گوید، آن بار من نبودم بلکه شیطان بود که آن آیات را برایت خواند. به این

خاطر آیاتی که از بر کرده آیات واقعی نبودند، بلکه نقطه‌ی مقابل و شیطانی آیات بودند. با شتاب هر چه تمام به شهر باز می‌گردد تا بطلان آن آیاتی را که بوی تند گوگردشان آدم را خفه می‌کند، اعلام کند.

نویسنده، داستانی خیالی را درباره جبرئیل و حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌پروراند تا از این طریق، هم پیامبر و جبرئیل را تحقیر کند و هم اعتبار قرآن و اسلام را زیر سوال ببرد. در این فراز، وی به شکل استدلالی این مطلب را مطرح نکرده و صراحتاً برای مطالب دروغین خود، مستندی بیان نکرده است؛ اما همانطور که محققان جهان اسلام متذکر شدند، وی این داستان را با الهام از افسانه غرائیق، پرورانده است. از این رو، لازم است این افسانه را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

افسانه غرائیق، داستانی است که طبری و برخی دیگر از مورخان و مفسران مسلمان، در برخی از آثار خود به آن اشاره کرده‌اند. بنا بر آنچه طبری نقل کرده، بعد از فشار مشرکان مکه به پیامبر و یارانشان، ایشان انتظار داشت تا خداوند آیاتی نازل کند که میان مشرکان و مسلمانان نزدیکی ایجاد شود تا اینکه پیامبر آیاتی را دریافت و ابلاغ کرد و بنا بر آن آیات، بت‌های مشرکان نیز مورد ستایش قرار گرفته و دارای مقام شفاعت دانسته شدند. بعد از قرائت این آیات، مشرکان و مسلمانان با هم سجده گذاردند و میانشان آشتی شد. اما همان شب جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او متذکر شد که این آیات را شیطان به او القاء کرده است و باید آنها را تکذیب کند.

محققان مسلمان در نقد افسانه غرائیق، به مطالب متنوعی اشاره کرده‌اند؛ از جمله اینکه: اولاً: این مطلب با آیات قرآن در تعارض است چرا که طبق این افسانه، شیطان بر پیامبر مسلط شده و او را به اشتباه انداخته است و آیاتی را به اشتباه به خدا نسبت داده است؛ در حالیکه با استناد به آیات قرآن، شیطان بر بندگان خاص خدا سلطه‌ای ندارد و پیامبر غیر از آنچه بر او وحی شده، چیزی نمی‌گفت.

ثانیاً: طبری این افسانه را به نقل از محمد بن کعب قرظی، از یهودیان بنی قریظه می‌داند، و روشن است که نقل یک یهودی، چندان معتبر نیست؛ چرا که یهودیان، پیامبر اسلام را پیامبر دروغین می‌دانستند و انگیزه زیادی برای جعل تاریخ به منظور تحقیر پیامبر و تضعیف اسلام داشتند.

ثالثاً: این روایت در هیچ یک از منابع معتبر روایی اهل سنت (مثلاً صحاح سته) و شیعه امامیه (کتب اربعه) نیامده است و این امر، نشانگر این مهم است که راویان مسلمان، افسانه بودن این داستان را به خوبی درک کرده و حتی از گزارش این روایت به عنوان روایت ضعیف نیز خودداری کردند.

رابعاً: اگر این داستان واقعی می‌بود، باید بسیاری از مورخان که مقدم بر طبری بودند، به آن اشاره می‌کردند؛ درحالی‌که ابن‌اسحاق از مورخان نامدار جهان اسلام، هیچ اشاره‌ای به این داستان و افسانه نکرده‌است.

خامساً: سلسله‌ی نقل این حدیث به هیچ‌کدام از اصحاب پیامبر نمی‌رسد و نهایتاً به تابعان می‌رسد یعنی کسانی که پیامبر را مستقیماً ندیده و شاهد این داستان نبودند.

## نقد مهاجرانی در کتاب «نقد توطئه آیات شیطانی»

«نقد توطئه آیات شیطانی» نخستین کتاب سید عطاءالله مهاجرانی بود که در شهریور ۱۳۶۸ توسط انتشارات اطلاعات و سپس انتشارات امید ایرانیان ۳۰ بار تجدید چاپ شد. او یک افسانه‌ی مجعول را پایه کتاب رشدی می‌داند. مهاجرانی در نقد این کتاب نوشت «افسانه غرائبق را از جهات تاریخی، قرآنی و عقلانی می‌توان مورد بررسی قرار داد و سستی و بی‌اعتباری آن را نشان داد.» مهاجرانی که در آن مقطع معاون پارلمانی دولت میرحسین موسوی بود، داستان نوشتن کتاب را این‌طور شرح داده‌است: «دانشجوی دانشگاه شیراز بودم که زبان دانشکده ادبیاتش، به تعبیر جلال آل‌احمد، در میان حافظیه و سعدیه، انگلیسی بود. این توضیح را برای دانشمند محترمی نوشتم که عالم‌الغیب است و فرمود کتاب رشدی را نخواندم و مقدم بی‌مایه است. وقتی در ۲۵ بهمن ۱۳۶۷ فتوای امام خمینی درباره‌ی سلمان رشدی مطرح شد، همان روز به دوست عزیزم حسین شیخ‌الاسلام گفتم کتاب را برایم تهیه کند. کتاب آیات شیطانی دو روز بعد به دستم رسید. کتاب را مرور کردم، درباره‌ی شواری‌های متن با دکتر شرف‌الدین خراسانی و دکتر رضا براهنی مشورت کردم. چنین بود که در ۳۳ سال گذشته، در گیر و دار ماجرای رشدی بوده‌ام. سال‌ها پیش آقای که قاضی دیوان لاهه و وکیل بین‌المللی بود، اعلام کرد علیه من شکایت می‌کند تا دادگاه لندن مرا اخراج کند.» «در جلسه رای اعتماد دولت جناب آقای خاتمی، در مرداد ۱۳۷۶، مرحوم زادسر از من پرسید: آقای مهاجرانی! به من جواب بدهید، اگر رشدی را ببینید او را می‌کشید! گفتم: نه برادر! من نویسنده‌ام و کارم تبیین فتوای امام و نقد رمان بود، آن کار دیگر را، شما که به خلوت می‌روید، انجام دهید!»

خبرنگار شبکه ایران اینترنشنال به جلوی در خانه مهاجرانی در لندن رفت تا با او گفت‌وگو کند اما موفق نشد؛ مهاجرانی اظهار داشت اینکه فردی بخواهد با شبکه تلویزیونی مصاحبه کند یا نکند را جزو حقوق خود می‌داند او گفت با این شبکه حاضر به مصاحبه نیستم و در پاسخ به تهدیدات علیه خودش نوشت: «امروزه نیز، بعد از حادثه مجروح شدن رشدی، همان نغمه کتاب من و فتوای امام نو شده‌است. من محاکمه در دادگاه لندن را، درخشان‌تر از استیضاح می‌دانم، آماده‌ام تا از این فرصت طلایی بهره‌مند شوم. جدی باشید!»

گر سیل دریا پر شود، هر موج چون اشتر شود/ مرغان آبی را چه غم؟ تا غم خورد مرغ هوا».

مهاجرانی پس از سوءقصد به رشدی توضیح داد که «ایران اینترنشنال و دیگر شبکه‌های مجازی تاکید می‌کنند که من حمله به رشدی را تائید کرده‌ام! چنین نیست. امیدوارم او در بقیه عمر از هتک پیامبران و ادیان دست بردارد، به

توصیه فالکنز گوش کند و با قدرت خیال کم نظیری که دارد، اثری انسانی بیافریند. آیات شیطانی افتخار نیست. مایه ننگ و انحطاط است.» من همان روز صدور فتوای ارتداد به فکر پاسخ به کتاب برآمدم و اصل کتاب را خواستم «زمانی که نقد توطئه آیات شیطانی را شروع کردم، در یک دوره ۴۰ روزه، شبی ۳۰ تا ۴۰ دقیقه بیشتر نخوایدم و یک روز به همین خاطر از پا افتادم.»

سید محمود دعایی، مدیر سابق مؤسسه اطلاعات معتقد بود: «قوی ترین نقد علیه سلمان رشدی، مربوط به مهاجرانی بود» و سیدعباس صالحی، مدیر فعلی این مؤسسه در واکنش به هجمه‌ها علیه مهاجرانی نوشت: «نقدنگاشت آقای مهاجرانی بر کتاب آیات شیطانی با بیش از سی بار انتشار همچنان خواندنی است. یک بار آغاز انتشار و امروز بار دیگر آن را خواندم. نسل جوان در این نوشته نکات ارزشمندی خواهند یافت و صد البته کسانی که قبلاً کتاب را خوانده‌اند وقتی آنرا دوباره بخوانند فواید بسیار خواهند برد. دست مریزاد.»



مسعود بهنود - عطاالله مهاجرانی - جمیله کدیور

## مأموریت اصلی نویسنده‌ی کتاب آیات شیطانی از نگاه عطاالله مهاجرانی

مهاجرانی می‌نویسد «بدون تردید هر متفکر یا نویسنده‌ای می‌تواند در مورد دین، اندیشه‌ی دینی، اسلام و انقلاب اسلامی، کتاب و مقاله بنویسد. چنانکه تا به امروز صدها هزار جلد کتاب در این موارد نوشته شده و هر روز هزاران مقاله نوشته می‌شود. تعداد نویسندگانی که علیه اسلام، علیه پیامبر اسلام و علیه وحی کتاب نوشته‌اند، کم نیستند. اما مشخصه کار سلمان رشدی، کتاب و کار او را از دیگران جدا می‌کند.» «هنگامی که کتاب «بچه‌های نیمه‌شب» او را در انگلستان به عنوان یک کتاب طنز و فانتری می‌خوانند، همین کتاب در هند به عنوان یک کتاب تاریخ خوانده می‌شود. یعنی رشدی به دقت از کار خود و نتیجه آن اطلاع دارد. این سخن خود او است که کتابش به عنوان کتاب تاریخ خوانده می‌شود. حال چه ضمانتی وجود داشت که اگر فتوای امام خمینی مطرح نمی‌شد و هتک بنیاد آیین اسلام در آغاز کار و راه متوقف نمی‌گشت، کتاب «آیات شیطانی» به عنوان کتاب تاریخ اسلام مورد تجزیه و تحلیل و داوری قرار نمی‌گرفت؟» «برخی از نویسندگان طرفدار رشدی می‌گویند کتاب رشدی علیه مبانی دین اسلام نیست. بلکه او منتقد قدرت روحانیون است. منتقد روحانیونی که نه تنها قدرت و حکومت را در ایران به دست گرفته‌اند بلکه در دیگر کشورهای اسلامی نیز نفوذی تعیین‌کننده دارند. به نظر می‌رسد، طرفداران «آیات شیطانی» این کتاب را به درستی نخوانده‌اند و یا محتوا و مفاهیم و اشارات آن را دریافته‌اند. آنان همیشه منتقدین رشدی را متهم کرده‌اند که کتاب را نخوانده به نقد و رد رشدی پرداخته‌اند. اگر رشدی به نقد حکومت اسلامی ایران و روحانیون پرداخته بود، کتاب او در کنار یکی از صدها کتابی که در همین زمینه نوشته شده است قرار می‌گرفت و امام خمینی نیز اعتنایی بدان نمی‌نمود. شگفت اینکه رشدی در عصر بیداری مسلمانان و مبارزه آنان با قدرت‌های بزرگ ستمگر به مبانی اندیشه دینی و پیامبر اسلام یورش برده است. کار او نقد و رد خرافه‌ها نیست، متزلزل ساختن بنیاد اندیشه دینی است. وقتی رشدی دست‌نویس کتابش را به ادوارد سعید داد تا بخواند به او گفت این کتاب مسلمانان را به لرزه می‌آورد و رشدی در واقع با توجه به اثر و عواقب کارش آیات شیطانی را نوشت، البته گمان نمی‌کرد که فتوای امام، نقطه پایانی بر زندگی و تفکر و خلاقیت او باشد.»

«در واقع مأموریت اصلی کتاب، نفی خدا، نفی اندیشه دینی و معنویت، نفی اسلام و پیامبر اسلام، هتک یاران و همسران پیامبر، تحقیر احکام اسلام، تحقیر قرآن، نفی انقلاب اسلامی، تحقیر امام و ملت ایران است. منتهی برای اینکه این مقاصد در شکل مؤثری تعبیه شود، قالب رمان، آن هم رمانی با تکنیک رئالیسم جادویی برگزیده شده است. آیات شیطانی سه مضمون و مقوله اصلی دارد:

۱- دین و اندیشه دینی مضمونی است که در همه نوشته‌های سلمان رشدی مورد توجه قرار گرفته و نویسنده در سرانجام کار، قهرمان قصه خود را از دین و اندیشه دینی جدا می‌کند. این مضمون در رمان بچه‌های نیمه‌شب و شرم نیز مطرح شده‌است. اعتقاد به «خدا» به عنوان هسته اصلی اندیشه دینی نقد شده و معمولاً شخصیت‌های قصه به اعتبار اینکه مسلمان هستند و در خانواده‌ای با اعتقادات اسلامی متولد شده‌اند، به انکار خدا می‌رسند. «آدم عزیز» در بچه‌های نیمه‌شب که میراث اعتقادات بر بادرفته‌اش به سلیم سینیایی می‌رسد و عمر خیام در شرم که بدون خواندن نام خدا در گوش و بدون آداب مسلمانی یعنی ختنه، بزرگ می‌شود نمونه‌های قابل ذکر هستند.

۲- اسلام به عنوان یک دین خرافی عقب‌مانده از تمدن و دموکراسی و آزادی مطرح می‌شود و پیامبر اسلام به عنوان شخصیت اصلی این دین مورد توهین و افتراء قرار می‌گیرد.

۳- انقلاب اسلامی ایران به عنوان پدیده‌ای مؤثر در دنیای امروز مورد توجه قرار می‌گیرد و امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب اسلامی با چهره‌ای مخدوش و ضدتاریخ و تمدن و آزادی... ترسیم می‌شود. او دین، اندیشه دینی، اسلام و پیامبر اسلام را در مخلوطی از استهزاء و هتاک‌های آن‌هم در شنیع‌ترین شکل ممکن قرار می‌دهد. به عبارت دیگر معنویت را در کثیف‌ترین شکل مادی ممکن که تخیل جادویی او ست ترسیم می‌کند. مسائلی را مطرح می‌کند که دیگر قابل پاسخگویی نیست و پاسخش همان فتوای امام خمینی است.»



کتاب نقد توطئه آیات شیطانی



گرچه رشدی در مقاله «استدلال یک اثر» گفته است که آیات شیطانی ضد مذهبی یا غیر مذهبی نیست بلکه این کتاب به شرح و توصیف مهاجرت می پردازد و تمام هیجانان، تغییر و تحولات آن را از دیدگاه مهاجرینی که از شبه قاره می آیند مورد بحث قرار می دهد. اما پیش از خشم و خروش مسلمانان و پیش از اعلام فتوای امام خمینی، رشدی در مصاحبه با یک مجله هندی به نام «هند امروز» گفت: «بخشی از رمان حدود ۲۰ سال پیش وقتی که مطالعات خودم را در مورد تاریخ اسلام شروع کردم در ذهنم شکل گرفت. دقیقاً یکی از مضمون های اصلی داستان دین و تعصب است. «من درباره دین اسلام صحبت کرده ام. زیرا بیشتر اطلاعات من درباره همین دین بوده است. به عبارت دیگر کتاب دقیقاً برای مقابله با اسلام نوشته شده است.» «چگونه ناشری حاضر می شود نیم میلیون پوند به رشدی دستمزد دهد و سلمان رشدی نیز از آغاز نگارش کتاب گارد محافظ داشته باشد. می خواهم بدانم گیلون ریتکن یهودی ناشر رمان آیات شیطانی، با چه انگیزه ای سفارش نگارش آیات شیطانی را داده است؟» «مثل میکروب که تمام قوای پیکر انسانی بسیج می شود تا آن عنصر ناخالص آزارنده را از بین ببرد. آیات شیطانی همانند میکروب تقویت شده ای وارد پیکره نهضت عظیم بیداری اسلامی شد. اما موج های مقاومت به حرکت درآمد و طراحان و توطئه پردازان مات و مبهوت برجای ماندند... سلمان رشدی می داند که آیات شیطانی مثل سم باعث می شود، مسلمانان نسبت به محور اعتقادات و اتحاد خود دغدغه و تردید پیدا کنند. اگر قرآن و اسلام را از مسلمانان بگیرند برای آنان چه چیزی و کدام پناهگاه باقی خواهد ماند؟»

مهاجرانی در کتابش سلمان رشدی را «مرتد فطری خوانده که سزا و جزای مرتد فطری بالاخص سب رسول الله اعدام است. سپس او شرایط اجرای مجازات را شرح می دهد: «حال باید دید ملاک و مبانی اینکه سب کننده پیامبر (ص) اگر در خارج سرزمین اسلامی زندگی کرد تکلیفی ندارد یا حدی بر او جاری نمی شود کدام است؟... چگونه تمامی فقهای شیعه و سنی که در آثار فقهی خود به بحث سب پیامبر (ص) و ارتداد او توجه کرده اند اشاره ای به عناوین دارالاسلام و دارالحرب ننموده اند. آیت الله جنتی این مبانی را در هفده بخش بررسی و توضیح داده است. در هیچ موردی عنوان دارالحرب به عنوان مانعی برای تعطیل شریعت یا احکام فقهی مطرح نشده است.» «سلمان رشدی با توجه به اقرار آشکارش در کتاب «لبخند به یوزپلنگ» خود را کافر خوانده است. اهانت ها و استهزاء و هتاک های او از روی قصد و اختیار صورت گرفته است. سلمان رشدی بالغ و عاقل است یعنی دیوانه نیست با توجه به آنچه گفته شد، پس او مرتد فطری است، یعنی دشنام گوی پیامبر چه مرتد ملی باشد و یا مرتد فطری، چه زن باشد و چه مرد، به قتل می رسد. در مورد مجازات مرتد اذن حاکم ضرورت دارد. در صورتی که سب رسول الله را هر مسلمانی که خوف ضرر نداشته باشد می تواند به قتل برساند و اذن حاکم اسلامی شرط نیست. مرتد ملی می تواند

توبه کند. درحالی که ساب توبه ندارد.» چنانکه مهاجرانی نوشته توبه هم موجب لغو این حکم نمی شود: «رسانه‌های گروه استعماری خارجی به دروغ به مسئولین نظام جمهوری اسلامی نسبت می دهند که اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند، حکم اعدام درباره او لغو می گردد. حضرت امام خمینی مدظله فرمودند، این موضوع صد درصد تکذیب می گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی هم خود را بکار گیرد تا او را به درک واصل گرداند.»



## تلاش مامورین جمهوری اسلامی برای ترور جان بولتون

وزارت دادگستری آمریکا اعلام کرد یکی از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به اتهام تلاش برای سازماندهی ترور جان بولتون، که در مناصب ارشد امنیت ملی در دولت ترامپ و بوش خدمت می‌کرد، مجرم شناخته شد. توطئه ادعایی «احتمالاً در تلافی» حمله هوایی آمریکا در ژانویه ۲۰۲۰ بود که به کشته شدن قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منجر شد. پس از این حمله، رهبران این سازمان تروریستی قول «انتقام از آمریکایی‌ها» به خاطر کشته شدن سلیمانی را دادند و علناً در رسانه‌ها به رئیس‌جمهور وقت دونالد ترامپ و دیگر مقامات بلندپایه دولت او حمله کردند. دادستان‌ها گفتند شهرام پورصفی ۴۵ ساله، ایرانی و عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تلاش کرد، ۳۰۰ هزار دلار به فردی در آمریکا پردازد تا بولتون را بکشد. علاوه بر آن برای او بعد از این ترور کار دوم به مبلغ یک میلیون دلار پیشنهاد دادند. به گفته‌ی مقامات آگاه و یک منبع نزدیک به پمپئو، «کار دوم» اشاره به ترور پمپئو بود.

در حالی که ایران، طرح اتهام تلاش برای ترور جان بولتون توسط یکی از اعضای سپاه پاسداران را تکذیب کرد، وزیر خارجه آمریکا گفت، این کشور هرگونه حمله به شهروندانش را به شدیدترین شکل پاسخ خواهد داد. بعد از این اتفاق دور جدید تنش دیپلماتیک بین ایران و آمریکا با بیانیه وزارت دادگستری آمریکا آغاز شد که در آن، یک ایرانی به نام شهرام پورصفی یا مهدی رضایی به تلاش برای ترور جان بولتون متهم شد. عباس کنعانی، سخنگوی وزارت خارجه ایران، این اتهام را بی‌اساس خواند و گفت: «بافتن این افسانه‌های نخنما و بی‌اساس در حال تبدیل شدن به یک رویه تکراری در سیستم قضایی و تبلیغاتی آمریکا است.» او نسبت به هرگونه اقدام علیه اتباع ایرانی به بهانه این اتهامات هشدار داد.



کارت شناسایی شهرام پورصفی

در واکنش به این ترور، آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا نیز هشدارهای مشابهی علیه ایران منتشر کرد. آقای بلینکن در توییتی نوشت: «پیام ما به ایران روشن است: ما هیچ‌گونه تهدید به خشونت را علیه آمریکایی‌ها به ویژه آن‌ها که از مقام‌های سابق حکومت بودند را تحمل نمی‌کنیم.» او تهدید کرد که هرگونه حمله از این دست، با پاسخ شدید آمریکا روبه‌رو خواهد شد. بر اساس جزئیات ارائه شده توسط پلیس فدرال آمریکا و وزارت دادگستری این کشور، آقای پورصفی که گفته شد عضو سپاه است، ظاهراً هیچ‌گاه به آمریکا سفر نکرده است. پورصفی از طریق آنلاین با یک آمریکایی آشنا و از او خواسته بود عکس‌هایی از آقای بولتون بگیرد و به او ارسال کند زیرا او در حال نوشتن کتابی است و به این عکسها نیاز دارد.

حوالی ۲۲ اکتبر ۲۰۲۱ آن فرد آمریکایی در ازای گرفتن عکس، ۵ تا ۱۰ هزار دلار آمریکا از پورصفی درخواست کرد و سپس از آقای پورصفی آدرس جان بولتون را خواست. آقای پورصفی هم آدرس محل کار جان بولتون در واشنگتن دی‌سی را به آن فرد داد سپس آقای پورصفی از آن فرد پرسید آیا آشنا و منابعی محرمانه در ایران دارد که بتواند پول عکس‌ها را به او بدهد که فرد آمریکایی چنین شخصی را نداشت. نهایتاً آن شخص منبع محرمانه‌ای را از طریق شبکه‌های اجتماعی رایج که پیام‌های رمزگذاری شده رد و بدل می‌کنند، معرفی کرد. نهایتاً آن شخص با آقای پورصفی تماس می‌گیرد این بار پورصفی به فرد دوم پیشنهاد می‌دهد که شخصی را پیدا کند تا در ازای دریافت معادل ۲۰۰ هزار دلار «رمز ارز»، یک نفر را در آمریکا بکشد. در ضمن به او می‌گوید یک مأموریت دیگر برای او در نظر دارد که دستمزدش معادل یک میلیون دلار است. در این مکالمات پیشنهاد شده بود که جان بولتون مثلاً با ماشین به قتل برسد. فرد دوم برای استخدام یک نفر و انجام این کار از آقای پورصفی درخواست ۳۰۰ هزار دلار می‌کند که با آن موافقت می‌شود. این مکالمات زیر نظر پلیس فدرال آمریکا انجام می‌شد. حوالی دسامبر همان سال این منبع عکس‌های آقای بولتون و پارکینگ محل کارش را برای آقای پورصفی می‌فرستد. این مذاکرات چندین ماه به طول می‌انجامد تا اف.بی.آی شهرام پورصفی را که می‌گفت در ایران است، شناسایی کند. در این مدت درباره شیوه پرداخت پول، استفاده از نوع اسلحه برای قتل و مکان عملیات که در واشنگتن دی‌سی باشد یا خانه آقای بولتن در مرلند مذاکرات طولانی انجام شد. پورصفی تاکید داشت که عملیات قبل از سالگرد کشته شدن قاسم سلیمانی انجام شود.

فرد مورد نظر که اف.بی.آی را در جریان گذاشته بود، به آقای پورصفی گفت تا پول کار اول را نگیرد، کار دوم را انجام نمی‌دهد. در همین زمان اف.بی.آی کیف پول ارز کریپو درست کرد که آقای پورصفی به عنوان پیش‌پرداخت

و برای جلب اطمینان در مجموع ۱۰۰ دلار ارزش کریپتو به آن واریز کند. بعد از انتشار گزارش ترور جان بولتون، مورگان اورتگاس، سخنگوی وزارت خارجه دولت ترامپ در توئیترش نوشت نفر دوم که قرار بود این فرد برای کشتنش یک میلیون دلار بدهد، مایک پومپئو، وزیر خارجه دولت قبلی آمریکا بود. البته در گزارش وزارت دادگستری آمریکا از آقای پومپئو نام برده نشده اما منابعی از پیش گفته بودند که فرد دوم و هدف بعدی، مایک پومپئو بود و او در جریان قرار داشت.



 **Morgan Ortagus**   
دنبال کردن · @MorganOrtagus

Iranian agents were willing to pay \$300,000 to assassinate Bolton and suggested he be run over with a car or shot at short range.

Iran planned worse for Pompeo. Iran offered to pay \$1 million to kill him, and told their operative a "long-range capability" was necessary.

 ۹:۲۴ بعد از ظهر ۱۰ اوت ۲۰۲۲

   ۳۷۲

هم‌رسانی 

خواندن ۴۰ پاسخ

تویتر مورگان اورتگاس، سخنگوی وزارت خارجه دولت ترامپ

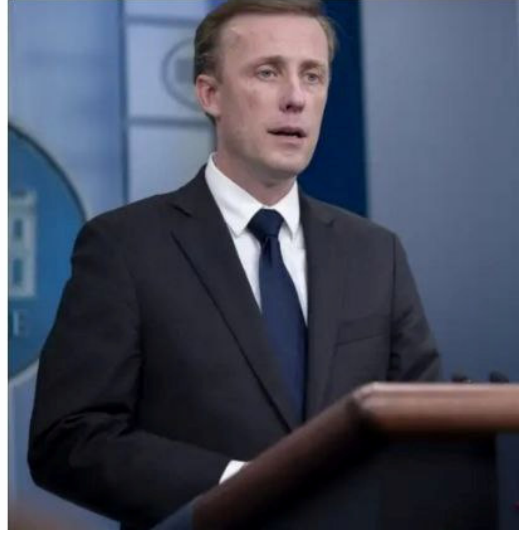
جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی و جو بایدن، در اطلاعیه‌ای گفتند: «این را قبلاً گفته و باز هم می‌گوییم که دولت بایدن در حفاظت و دفاع از همه آمریکایی‌ها در برابر تهدید خشونت‌آمیز و تروریسم چشم‌پوشی نخواهند کرد.» «اگر ایران به هر یک از شهروندان ما حمله کند، از جمله کسانی که در استخدام دولت آمریکا بودند یا هستند، با عواقب شدیدی روبه‌رو خواهند شد.» در پی انتشار این خبر، جان بولتون با انتشار بیانیه‌ای در شبکه‌های اجتماعی از وزارت دادگستری و ماموران سرویس مخفی آمریکا برای حفاظت از جان‌ش تشکر کرد. هنوز جزییات کاملی از این ماجرا به شکل علنی منتشر نشده اما یک نکته غیرقابل انکار وجود دارد که «حاکمان ایران، دروغگو، تروریست و دشمن ایالات متحده هستند.»

## افشای جزئیاتی از نقشه نافرجام سپاه پاسداران برای ترور جان بولتون و مایک پمپئو

اطلاعات جدید به دست آمده نشان می‌دهد سرتیم عملیات ترور جان بولتون و مایک پمپئو، فردی به نام محمدرضا انصاری، از فرماندهان واحد ۸۴۰ نیروی قدس سپاه پاسداران مستقر در سوریه بود که اشتباها برای انجام این نقشه‌ی ترور، یک مامور اف.بی.ای را اجیر کرده بودند. طبق اطلاعاتی که گروه هکری «بلک دور» در اختیار ایران اینترنشنال قرار داد، در این عملیات نافرجام جمهوری اسلامی قرار بود از افرادی غیر ایرانی برای انجام سوء قصد استفاده کند تا نقش جمهوری اسلامی در این میان افشا نشود، اما فردی که برای این کار اجیر شده بود، مامور خبرچین اف.بی.آی بود. طبق این گزارش، فرستاده سپاه پاسداران در ۲۶ دی ۱۴۰۰ به واشینگتن رفت تا نقشه ترور جان بولتون را عملی کند. طبق نقشه واحد ۸۴۰ نیروی قدس سپاه پاسداران، قرار بود جان بولتون را در ازای ارائه ۳۰۰ هزار دلار به یک فرد خارجی ترور کنند. عامل این ترور شهرام پورصفی بود که قبلا اف.بی.آی عکس و مشخصات او را به عنوان مظنون منتشر کرده بود. طبق اطلاعات بدست آمده، در حال حاضر شهرام پورصفی در ایران زندگی می‌کند و با عکس خود، تحت نام «مهدی رضایی» در اتاق‌های کلاب هاوس شرکت و از مواضع نظام و سپاه دفاع می‌کند. براساس اطلاعات رسیده، شهرام پورصفی عضو تیم «محمدرضا انصاری» از فرماندهان واحد ۸۴۰ نیروی قدس در سوریه است. «محمدحسین شاهمرادی»، فرمانده اطلاعات حوزه ۱۲۱ صابر ناحیه قدس تهران و یک نیروی دیگر به نام «ابوالفضل علیزاده» از اعضای این گروه هستند.

واحد ۸۴۰ نیروی قدس سپاه پاسداران، ترورهای برون‌مرزی این نیرو را انجام می‌دهد. در واقع، هدایت میدانی توطئه ترور در آمریکا را همان گروهی بر عهده داشت که قرار بود شهروندان اسرائیلی را در گرجستان و کلمبیا ترور کنند، اما موفق نشدند.

در شهریور ۱۴۰۰ نقشه ترور یک تاجر اسرائیلی در بوگوتا، پایتخت کلمبیا لو رفت. این تاجر در حقیقت افسر اطلاعاتی پیشین اسرائیل و دیپلمات سابق این کشور بود. دستگاه اطلاعاتی کلمبیا دو نفر را به این اتهام بازداشت کرد و آنها گفتند از «رحمت اسدی»، عضو سپاه پاسداران، ۲۰ هزار دلار پیش پرداخت گرفته بودند تا در انتقام کشته شدن محسن فخری‌زاده، از اعضای ارشد برنامه هسته‌ای ایران، یک عملیات ترور انجام دهند. دولت کلمبیا در آن زمان دولت ونزوئلا را مسئول این وضعیت خواند و گفت نیکلاس مادورو، ونزوئلا را به بهشت حزب‌الله لبنان و جمهوری اسلامی تبدیل کرده است.



جيك ساليوان، جان بولتون



## محافظت شبانه‌روزی از «مارک اسپر»

مارک اسپر وزیر دفاع دولت دونالد ترامپ به شبکه سی.بی.اس.اِس گفت، به صورت شبانه‌روزی تحت مراقبت و حفاظت امنیتی دولتی قرار دارد. وی در یک مصاحبه با خبرنگار شبکه «سی.بی.اس.» گفت: «من به صورت بیست و چهار ساعته هم در ویرجینیا محل زندگی من، هم هنگام سفرهای کاری تحت مراقبت قرار دارم.» گفتنی است مارک اسپر در زمان ترور حاج قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران در فرودگاه بغداد، وزیر دفاع آمریکا بود. «مارک اسپر» در کنار «مایک پمپئو» و «مارک میلی» از جمله افراد حاضر در نشست با ترامپ برای تصمیم‌گیری درباره این حمله در «مارنه لاگو» اقامتگاه او در فلوراید بودند.

«مارک اسپر» در کتاب خاطرات جدیدش با نام سوگند مقدس نوشت: «ترور یک افسر ارشد ایرانی یک ایده واقعا بد با پیامدهای بسیار بزرگ بود.» وزیر دفاع دولت ترامپ در این کتاب با اشاره به اتفاقات مربوط به ترور سردار ایرانی نوشت: «اندکی پیش از انتخابات ۲۰۲۰، «رابرت اویراین»، مشاور امنیت ملی آمریکا، با اعلام این خبر که رئیس‌جمهور می‌خواهد یک افسر ارشد نظامی ایرانی را ترور کند رئیس ستاد مشترک ارتش را متحیر کرد.» به گفته‌ی او ارسال موشک‌هایی به مکزیک برای نابودی آزمایشگاه‌های مواد مخدر، اعزام ۲۵۰ هزار نیرو به مرزهای جنوبی و فرو بردن سر بریده یکی از رهبران گروه‌های جهادی در خون خوک از دیگر ایده‌های مطرح شده در جلسات با ترامپ بود. گرچه مارک اسپر در کتاب خود نام نظامی ارشد ایرانی که آمریکا ترور کرد را اعلام نکرده‌است؛ اما به احتمال فراوان منظور وی سردار سلیمانی، فرمانده پیشین سپاه قدس بوده‌است. ترور سپهبد سلیمانی به دستور مستقیم «دونالد ترامپ» رئیس‌جمهور پیشین آمریکا صورت گرفت که واکنش‌های بین‌المللی زیادی را به همراه داشت.



دونالد ترامپ - مارک اسپر



## انفجار سفارت آمریکا در بیروت

هجدهم اپریل ۱۹۸۳ یک بمب‌گذاری انتحاری در سفارت ایالت متحده‌ی آمریکا در بیروت، لبنان صورت گرفت. این انفجار به کشته شدن ۶۳ نفر انجامید که بیشتر قربانیان از اعضای سفارت و سازمان سیا بودند، این حمله مرگبارترین حمله به نمایندگی‌های دیپلماتیک ایالات متحده تا آن زمان بود. در واقع این آغاز حملات اسلامگرایانه به اهداف آمریکایی به‌شمار می‌رود. در این حمله یک بمب‌گذار انتحاری یک خودرو «ون» را که حاوی حدوداً ۹۱۰ کیلوگرم ماده منفجره بود، در حدود ساعت یک بعد از ظهر ۱۸ آوریل ۱۹۸۳ وارد محوطه سفارت کرد و آن را زیر سردر ورودی ساختمان سفارت منفجر کرد. این انفجار نمای ساختمان وسطی سفارت را درهم ریخت. صدای انفجار در سراسر بیروت غربی شنیده شد و شیشه‌های ساختمانها در فاصله یک مایلی را شکست.

مجموعاً ۶۳ نفر در این انفجار کشته شدند: که ۳۲ تن کارمند لبنانی ۱۷ تن کارمند آمریکایی و ۱۴ تن از مراجعان و رهگذران بودند. از کشته شدگان آمریکایی، هشت تن کارمند سیا بودند، تحلیلگر برجسته خاورمیانه و خاور نزدیک، رابرت ایمز<sup>۲۵</sup> رئیس ایستگاه کنت هاس (Kenneth Haas) جز آنها بودند. از افراد برجسته دیگر، ویلیام مکینتایر (William R. McIntyre) معاون نمایندگی ایالات متحده آمریکا برای توسعه بین‌المللی و دو تن از دستیاران او بودند. حدود ۱۲۰ نفر نیز در این انفجار زخمی شدند.

یک سازمان طرفدار ایران که خود را سازمان جهاد اسلامی می‌نامید در یک تماس تلفنی با دفتر یک خبرگزاری بلافاصله پس از انفجار مسئولیت بمب‌گذاری را برعهده گرفت. تماس گیرنده‌ی ناشناس گفت: «این بخشی از مبارزه‌ی انقلاب ایران علیه اهداف امپریالیست در سراسر جهان است. حمله به حضور صلیبیون در لبنان، از جمله نیروهای بین‌المللی را ادامه خواهیم داد.» این گروه قبلاً مسئولیت حمله با نارنجک که در آن پنج عضو آمریکایی نیروهای حافظ صلح زخمی شده بودند، را نیز برعهده گرفته بود.

قاضی آمریکایی جان بیتس (John Bates) دادگاه منطقه‌ای در واشنگتن دی سی در هشتم سپتامبر سال ۲۰۰۳ در محکمه‌ای ۱۲۳ میلیون دلار به قربانیان آمریکایی و اعضای خانواده‌های کشته شدگان آمریکایی اعطا کرد. قاضی رویس لمبرت (Royce Lamberth) در دادگاه منطقه‌ای واشنگتن در سی ام ماه می سال ۲۰۰۳ قضاوت کرد که

<sup>2</sup> - Robert Ames

که بمب‌گذاری‌های انجام شده توسط گروه‌های شبه نظامی حزب‌الله با تصویب و تأمین مالی سران ایران انجام شده‌است. این قضاوت راه را برای دریافت غرامت قربانیان از ایران باز کرد. ایران در این دادگاه حضور نداشت. ایران از ابتدا داشتن هرگونه نقش در این حمله را نفی کرد. وزیر امور خارجه علی‌اکبر ولایتی گفت: «ما هرگونه دخالت ایران را انکار می‌کنیم و باور داریم که این اتهام یک تبلیغ سیاسی دیگر علیه ما است.»



سفارت آمریکا در بیروت پس از انفجار ۱۹۸۳

## بمب‌گذاری سفارت آمریکا در بیروت ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۴

در ژانویه ۱۹۸۴، ایالات متحده سفارت خود را از بیروت غربی به منطقه مسیحی نشین در شرق بیروت منتقل کرد. در ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۴، یک مهاجم وانت خود را با ۳۰۰۰ پوند (۱۳۶۰ کیلوگرم) ماده منفجره با سرعت به سمت سفارت شش طبقه راند، در آن موقع هنوز اقدامات امنیتی اساسی در مجموعه، از جمله دروازه عظیم فولادی، به اتمام نرسیده بود. یک وانت به سمت ورودی تأسیسات دیپلماتیک در حرکت بود اما پس از اصابت گلوله به راننده توسط محافظ سفیر انگلیس و نگهبانان سفارت، راننده کنترل وسیله نقلیه را از دست داد در نتیجه نتوانست نزدیک ساختمان سفارت قرار گیرد. این وسیله نقلیه در ساعت ۱۱:۴۴ صبح پس از برخورد با یک ون پارک شده منفجر شد. این انفجار «جلوی سفارت را شکافت، شیشه‌ها را خرد کرد، میله‌های فولادی را خم کرد و ماشین‌ها را در پارکینگ نزدیک نابود کرد.» در این حمله در مجموع ۲۴ تن از جمله مهاجم کشته شدند. فقط دو تن از کشته‌شدگان، آمریکایی بودند: افسر ارشد فرماندهی کنت وی (Kenneth V) از ارتش آمریکا و افسر خرده‌پا درجه‌ی یک میشل ری واگنر (Michael Ray Wagner) از نیروی دریایی آمریکا که هر دو به دفتر دفاعی آمریکا در بیروت منصوب شده بودند در این انفجار کشته شدند. در همان زمان گزارش شد که اکثر کشته‌شدگان «لبنانی یا کارمندان محلی یا افرادی که به دنبال ویزا هستند» بودند. از بین مجروحان سفیر ایالات متحده، رجینالد بارتولومئو، همچنین سفیر انگلیس دیوید میرس، که در زمان انفجار با بارتولومئو ملاقات داشت، کمی آسیب دیدند.

سازمان جهاد اسلامی (IJO) چند ساعت پس از انفجار طی تماس تلفنی مسئولیت حمله را برعهده گرفت. تماس گیرنده گفت: «این عملیات ثابت می‌کند که ما به وعده‌ی خود عمل خواهیم کرد، ما اجازه نمی‌دهیم حتی یک آمریکایی در خاک لبنان بماند.» دولت آمریکا فهمید که حزب‌الله این حمله را تحت عنوان جهاد اسلامی (IJO) با حمایت ایران انجام داده‌است. از طریق شناسایی ماهواره‌ای، سازمان اطلاعات آمریکا کشف کرد که ماکتی از سفارت آمریکا در پادگان سپاه پاسداران ایران در بعلبک برای تمرین حمله درست شده‌است.



انفجار بمب ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۴ در سفارت آمریکا، بیروت

## انفجار همزمان مقر نظامیان آمریکایی و فرانسوی در بیروت

### عملیات مارینز

در ۲۳ اکتبر سال ۱۹۸۳ (اول آبان ۱۳۶۲) خبر حمله انتحاری به مقر تفنگداران آمریکایی و فرانسوی در بیروت با ۲۹۹ کشته جهان را تکان داد. این عملیات انتحاری در ادبیات جمهوری اسلامی به عملیات «مارینز» معروف شد. در ساعت شش و بیست دقیقه صبح، مقر استقرار تفنگداران دریایی آمریکا (مارینز) را هدف قرار دادند. به فاصله چند دقیقه پس از این انفجار، در محل استقرار چتربازان فرانسوی انفجاری مشابه صورت گرفت. در مجموع ۲۴۱ نظامی آمریکایی، ۵۸ نظامی فرانسوی و ۶ غیرنظامی جان باختند و صدها تن دیگر مجروح شدند.

در این بمب گذاری حدود هزار کیلوگرم مواد منفجره (معادل ۱۵ تا ۲۱ هزار پوند تی. ان. تی) با دو کامیون به داخل ساختمانهای صلح بانان نیروهای چندملیتی در لبنان (MNF) مخصوصاً تفنگداران نیروی دریایی آمریکایی و نیروهای مسلح فرانسه منتقل و منفجر شد. سربازان آمریکایی که در آن حمله کشته و زخمی شدند بخشی از نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد بودند، آنها برای خاتمه دادن به جنگ داخلی لبنان در آن کشور مستقر شده بودند.

مواد به کار رفته در این انفجار، بنا بر آنچه رسانه‌های رژیم اذعان کردند، قدرت انفجاری برابر با شش هزار کیلوگرم «تی. ان. تی» را داشت. آمریکا نیز در آن زمان اعلام کرد این انفجار بزرگترین انفجار غیراتمی در کره زمین بوده است. چند ساعت پس از وقوع این دو انفجار، یک سازمان ناشناس وابسته به جمهوری اسلامی به نام «جهاد اسلامی» مسئولیت آن را برعهده گرفته و دو جوان ۲۰ و ۲۱ ساله را عاملان آن معرفی کرد. آمریکا در تحقیقات خود حزب الله را مسئول این حمله تروریستی خواند که با حمایت رژیمهای ایران و سوریه صورت گرفت. حجت الاسلام محتشمی پور سفیر وقت رژیم در لبنان و اصلاح طلب امروزی در طراحی این رشته عملیات تروریستی نقش جدی داشت.



ساختمان نظامیان آمریکایی در بیروت سال ۱۹۸۲

به گروگان گرفتن غربی‌ها از دیگر اقدامات حزب‌الله در لبنان بود، رژیم آنها را برای معاملات سیاسی و زدوبند با دولتهای فرانسه و آمریکا به کار می‌گرفت. اهداف عملیاتی حزب‌الله در لبنان تنها غریبها نبودند بلکه شخصیت‌های ملی و مردمی لبنان هم از قربانیان این جنایات بودند، انگشت اتهام از همان آغاز متوجه رژیم ایران بود اما به‌دلیل حاکمیت سیاست مماشات، این پرونده پیگیری نشد در نتیجه رژیم تروریستی ولایت فقیه تحت پیگیرد قرار نگرفت.







ساختمان نظامیان آمریکایی در بیروت بعد از انفجار

## سپاه پاسداران عامل اصلی انفجارها در مقر نظامیان آمریکایی در بیروت

سپاه پاسداران ۲۱ سال بعد از عملیات تروریستی خود در بیروت در سال ۱۳۸۳ ستون یادبودی به افتخار عاملان آن اقدام جنایتکارانه در قطعه‌ای موسوم به «شهدای جهان اسلام» در گورستان بهشت زهرا در تهران نصب کرد. این نماد یک پیام نمادین بسیار روشن با خود داشت: «سپاه پاسداران رژیم ایران عامل اصلی انفجار ساختمان صلح بانان است». خبرگزاری حکومتی مهر به تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۸۳ با درج مطلب زیر بر روی این موضوع صحه گذاشت: «به گزارش خبرنگار سیاسی مهر در این مراسم، سنگ بنای یادبود شهدای عملیات مارینز به چهار زبان فارسی، انگلیسی، فرانسه و عربی در قطعه شهدای نهضت جهانی اسلام در بهشت زهرا نصب شد».

همین خبرگزاری در ادامه نوشت بر روی این سنگ بنا نوشته شده است: «یادبود دو جوان مسلمان لبنانی که در بامداد یکشنبه ۱۳۶۲/۰۸/۰۱ دو عملیات همزمان استشهادی، با کامیونهای حامل مواد منفجره به مقر اشغالگران آمریکایی (در جنوب بیروت) و مقر اشغالگران فرانسوی (در غرب بیروت) هجوم بردند آنها با انفجار خودروهایشان، ۲۴۱ تنگدار دریایی آمریکا و ۵۸ چترباز فرانسوی را به هلاکت رساندند؛ نام آنان را نمی‌دانیم اما راهشان را ادامه خواهیم داد».

محمدعلی صمدی روابط عمومی ستاد پاسداشت شهدای نهضت جهان اسلام طی سخنانی در این مراسم گفت: «امروز ما در اینجا جمع شدیم تا بعد از ۲۲ سال از اولین سنگ یادبود برای بزرگداشت این دو شهید گمنام در جهان اسلام نصب می‌شود، پرده‌برداری کنیم، تا خار سوزناکی در چشم کفر جهانی شود که این روزها عربده‌اش تمام دنیا را فرا گرفته است».

وی ضمن تشریح عملیات مارینز، افزود: «عملیات مارینز مشت محکمی بر دهان آمریکاییها زد و نشان داد که آنان به‌رغم هیبت پوشالی و قدرت خیالی که با قدرت سینما و رسانه‌ها برای خود در دنیا تدارک دیده‌اند، نقاط ضعف بسیار زیادی دارند و بسیار شکننده و آسیب پذیرند و ما این عملیات را تجربه و سرمشق خوبی می‌دانیم، چرا که قبرستانهای آمریکایی که این کشته‌ها در آن دفن شدند، منظره‌های جالبی دارد، التیامی خواهد بود بر قلب مسلمانانی که طی سه دهه گذشته زیر چکمه‌های یانکیها لگدمال شدند و صدای آنها به گوش هیچ کدام از مجامع جهانی نرسید».

اعتراف محسن رفیق دوست، فرمانده وقت سپاه پاسداران به دست داشتن سپاه پاسداران در انفجار مقر صلح بانان در روزنامه‌ی رسالت، به تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۷۰ چنین بود: «با پیروزی انقلاب در لبنان و در خیلی از جاهای دنیا، آمریکا ضرب شدت ما را بر پیکر منحوس خودش احساس می‌کند و می‌داند آن مواد منفجره‌ای که با ایدئولوژی اسلامی ترکیب شد و در مقر تفنگدارهای دریایی چهارصد افسر و درجه‌دار و سرباز را یک مرتبه به جهنم فرستاد. هم تی.ان.تی آن مال ایران بود و هم ایدئولوژی از ایران رفته بود. این برای آمریکا بسیار محسوس است، آمریکا بزودی در خلیج فارس نیز زمینگیر خواهد شد.»



بنای یادبود عاملان انفجار مقر صلح بانان در بیروت

## ابراز خوشحالی رژیم ایران از عملیات تروریستی سپاه پاسداران

روز جمعه دوم آبان ۱۳۸۲ خبرگزاری مهر وابسته به وزارت اطلاعات رژیم ایران با یادآوری اقدام تروریستی انفجار بیروت، خوشحالی خود را چنین ابراز نمود: «... ساعت شش و بیست دقیقه صبح ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ یک کامیون مرسدس بزرگ به فرودگاه بیروت نزدیک شد، از یک محل بازرسی ارتش لبنان رد شد... غرش کنان به طرف مدخل ساختمان چهار طبقه‌ای که محل سکونت گردان هجده تفنگداران آمریکایی بود، حرکت کرد. دروازه آهنی را ویران ساخت... و آنگاه با چنان نیروی مهیبی منفجر شد که ساختمان مستحکم را به ویرانه‌ای مبدل ساخت. چند دقیقه بعد از آن، کامیون دیگری به قرارگاه چتربازان فرانسوی که در حدود دو مایلی قرارگاه آمریکایی‌ها قرار داشت، برخورد کرد و انفجار آن به حدی بود که کل ساختمان را ویران کرده ۵۸ فرانسوی را کشت... بیشتر سربازان در رختخوابهایشان زیر آوار ماندند و کشته شدند؛ ساختمان به تلی از خاک و قطعات سیمان و میله‌های خمیده و شکسته تبدیل شد...». (خبرگزاری حکومتی مهر - دوم آبان ۱۳۸۲)

سایت حکومتی راسخون نیز در تجلیل از این عملیات تروریستی نوشت: «... در بامداد ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ دو انفجار مهیب در مرکز فرماندهی تفنگداران آمریکایی و پست فرماندهی نیروهای مداخله‌گر فرانسوی مستقر در بیروت، به فاصله شش دقیقه از یکدیگر صورت گرفت، بر اثر انفجار این دو مرکز با خاک یکسان شدند. این دو انفجار به دست دو مجاهد شهادت طلب که رانندگی دو کامیون را به عهده داشتند صورت گرفت.»

خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران خوشحالی خود را از این اقدام تروریستی چنین ابراز کرد: «... به گزارش خبرگزاری فارس... طی این عملیات ۲۴۱ تفنگدار دریایی (مارینز) آمریکایی که از زنده‌ترین سربازان این کشور به‌شمار می‌رفتند به هلاکت رسیدند.»

یک سایت دیگر به نام «عصر ایران» درباره‌ی حکم دادگاه رسیدگی به شکایات انفجار تروریستی ساختمان صلح‌بانان در بیروت چنین گزارش داد: «به گزارش عصر ایران به نقل از خبرگزاری فرانسه، یک قاضی دادگاه فدرال آمریکا، دولت ایران را به پرداخت ۸۱۳ میلیون دلار به عنوان غرامت برای بازماندگان قربانیان و آسیب‌دیدگان انفجار سال ۱۹۸۳ در مرفه‌نگاران دریایی آمریکا در بیروت محکوم کرد. قاضی رویس لامبرت در این حکم خود آورده است که با این حکم جدید، دولت ایران تا کنون با احکام قضایی متعدد دادگاههای آمریکا با ادعای ارتباط با بمب‌گذاری ۱۹۸۳ بیروت به پرداخت بیش از هشت میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار محکوم شده است. (سایت حکومتی عصر ایران - ۱۷ تیر ۱۳۹۱)

روزنامه حکومتی جوان نیز درباره‌ی احکام دادگاه این‌طور گزارش کرد: «در سال ۱۳۸۲ بازماندگان تفنگداران کشته شده‌ی آمریکایی در انفجار تروریستی ۳۰ سال قبل لبنان، طی دادخواستی موفق شدند نظر دادگاه بدوی در این کشور را برای دریافت غرامت از ایران جلب کنند. چهار سال بعد در سال ۱۳۸۶، دادگاه فدرال آمریکا حکمی را مبنی بر پرداخت غرامت از اموال بلوکه شده‌ی ایران به بازماندگان تفنگداران کشته شده‌ی آمریکایی صادر کرد.» (روزنامه حکومتی جوان - ۸ اردیبهشت ۱۳۹۵)

در مهر ماه سال ۱۳۹۲ برابر با سپتامبر سال ۲۰۱۳ دادگاه فدرال در نیویورک تحت نظر قاضی «کاترین فارست» به نفع خانواده‌های قربانیان انفجار ساختمان نیروهای حافظ صلح در بیروت رأی داد. در ژانویه ۲۰۱۴ (تیر ۱۳۹۳) یک دادگاه تجدید نظر در نیویورک با رد درخواست بانک مرکزی ایران دستور داد ۱,۷۵ میلیارد دلار اموال ایران میان خانواده‌های آمریکایی که در بمب‌گذاری سال ۱۹۸۳ در بیروت کشته شده‌اند، توزیع شود. این حکم را هیأتی متشکل از سه قاضی در شعبه دوم دادگاه تجدید نظر دولت فدرال در منهن نیویورک صادر کرد. بانک مرکزی رژیم ایران همان سال درخواست تجدید نظر ارائه داد و استدلال کرد که این حکم، ناقض تعهدات آمریکا بر اساس معاهده‌ی ۱۹۵۵ با ایران است. بانک مرکزی رژیم ایران پس از رد این تجدید نظر به دیوان عالی ایالات متحده آمریکا رجوع کرد، اما رأی نهایی دیوان عالی آمریکا چه بود؟ دیوان عالی آمریکا روز اول اردیبهشت ۱۳۹۵ (۲۰ آوریل ۲۰۱۶) حکم داد که دو میلیارد دلار از داراییهای مسدود شده‌ی رژیم ایران به خانواده‌های قربانیان آمریکایی بمب‌گذاری تروریستی مقرر تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت در سال ۱۹۸۳ پرداخت شود. خبرگزاری رویتر درباره‌ی این حکم گزارش داد: «این حکم با رأی مثبت شش قاضی در برابر رأی منفی دو قاضی از قضات دیوان عالی و به‌رغم درخواست تجدید نظر بانک مرکزی ایران صادر شد». به این ترتیب طی سال‌های گذشته پرو افتاد و دست سپاه پاسداران رژیم ایران در این اقدام تروریستی آشکار و روشن شد. رد پای که به‌روشنی در دیگر اقدامات تروریستی نیز آشکار و نمایان است.

## ترور ناموفق امیر کویت

در تاریخ پنجم اردیبهشت ۱۳۶۴ در حین عبور کاروان خودرویی که امیر کویت، شیخ جابر احمد الصباح در آن قرار داشت خودروی بمب‌گذاری شده‌ای در کنار کاروان به قصد کشتن امیر کویت منفجر شد، دو محافظ امیر کویت و یک شهروند عادی کشته و تعدادی مجروح شدند. طراحی عملیات به طور مشترک توسط عماد مغنیه فرمانده نظامی حزب‌الله لبنان و ابومهدی المهندس که آن موقع از فرماندهان حزب الدعوة مورد حمایت جمهوری اسلامی بود انجام شد که بعد از آن ابومهدی المهندس به ایران فرار کرد و به طور غیابی بابت این عملیات و انفجار سفارت آمریکا و فرانسه در کویت به مرگ محکوم شد. برای اینکه به طور مستقیم ردی از حزب‌الله لبنان در این انفجارها باقی نماند گروهی به نام جهاد اسلامی که در واقع شاخه‌ای از حزب‌الله لبنان بود مسئولیت انفجار را برعهده گرفت و از دولت کویت خواست تروریست‌هایی که به خاطر حمله به سفارت آمریکا و فرانسه بازداشت شدند را آزاد کند. احتمال می‌رفت یکی از انگیزه‌های این ترور که توسط جمهوری اسلامی انجام شد نزدیک شدن دولت کویت به صدام حسین باشد.



شیخ جابر احمد الصباح، امیر کویت



ماشین منفجر شده در مسیر امیر کویت



جرايد كويت و اشاره به نقش ابومهدى المهندس، عامل رژيم ايران در ترور امير كويت

## درخواست غرامت از ایران بعد از بمب گذاریها

قربانیان بمب گذاری و خانواده‌های آنها پرونده‌هایی را علیه جمهوری اسلامی ایران تشکیل دادند و این کشور را مسئول این حمله دانستند و خواستار جبران خسارت شدند. پنجاه و هشت کارمند محلی خارجی و یک کارمند آمریکایی که در بمب گذاری سفارت در سال ۱۹۸۳ و بمب گذاری در نزدیک سفارت در سال ۱۹۸۴ کشته یا زخمی شدند ۸/۴ میلیارد دلار غرامت دریافت کردند. قاضی حکم داد: «این حملات توسط گروه تروریستی جهاد اسلامی، معروف به حزب الله، با حمایت و تشویق ایران انجام شده است.»

به مأمور امنیتی «ریچارد برور» و خانواده‌اش ۳۱۰ میلیون دلار غرامت تعلق گرفت. ریچارد برور در این انفجار زخمی شد. قاضی حکم داد «حزب الله از طریق وزارت اطلاعات و امنیت و سپاه پاسداران ایران بودجه و حمایت قابل توجهی از ایران دریافت می کند. این دادگاه نتیجه گرفت که متهمان پشتیبانی و منابع مالی برای حزب الله را فراهم کردند.»

## پرداخت خسارت به خانواده‌ی قربانیان از دارایی‌های مسدود شده ایران در بانکهای آمریکایی

روز ۲۳ اکتبر سال ۲۰۱۸ میلادی ۳۵ سال از زمان انفجار مقر تفنگداران آمریکا در بیروت می گذشت این انفجار در ۲۳ اکتبر سال ۱۹۸۳ اتفاق افتاد، در جریان آن ۲۹۹ نفر کشته شدند (۲۴۱ نظامی آمریکایی، ۵۸ نظامی فرانسوی).

در سال ۲۰۰۱ خانواده‌های ۲۴۱ نظامی آمریکایی کشته شده و هفت زخمی بازمانده، علیه ایران و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران در دادگاه ناحیه‌ای کلمبیا در ایالات متحده، دعوی مدنی اقامه کردند. خانواده‌ها و بازماندگان در شکایاتی مجزا خواستار قضاوت در خصوص مسئولیت ایران در حمله و جبران خسارات ناشی از اقدام تروریستی شدند. اما ایران مسئولیت این حمله را نفی کرد. پرونده در سال ۲۰۱۰ به جریان افتاد، زمانی که خانواده‌های قربانیان بمبگذاری بیروت متوجه شدند اموال مرتبط به بانک مرکزی ایران در حسابی در «سیتی بانک» نیویورک نگهداری می شود. وکلای این شاکیان گفتند که وقتی فرایند تجدید نظر تکمیل شد هر کدام احتمالاً حدود ۱۸ میلیون دلار دریافت خواهند کرد.



روز ۲۳ آوریل ۲۰۱۶، دیوان عالی آمریکا رای داد که خانواده‌های قربانیان بمب‌گذاری سال ۱۹۸۳ در لبنان و سایر حملات «مرتبط با ایران» می‌توانند غرامت خود را از محل حدود دو میلیارد دلار دارایی مسدود شده‌ی جمهوری اسلامی در آمریکا دریافت کنند.

مقامات دولت ایران رای دیوان عالی آمریکا را به شدت محکوم کردند، محمدجواد ظریف وزیر خارجه جمهوری اسلامی، آن را «سرقه» خواند و در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل از او خواست تا از دولت ایالات متحده بخواهد «به تعهدات بین‌المللی خود» عمل کند و از نقض «اصل بنیادی مصونیت دولت‌ها» خودداری ورزد.

بیانیه‌ای از سوی دفتر هماهنگ‌کننده جنبش غیرمتعهدها صادر شد که از سازمان ملل متحد خواست تا مانع از آن شود که حدود دو میلیارد اموال مسدود شده ایران در آمریکا برای حل و فصل دعاوی قربانیان «عملیات تروریستی» منتسب به ایران به کار رود. در این بیانیه هشدار داده شده در غیر این صورت، چنین اقدامی می‌تواند به عواقب وخیمی «از جمله بی‌اعتمادی و هرج و مرج در حوزه روابط بین‌الملل» منجر شود.



در اثر بمب‌گذاری یک ایرانی، بیشترین تعداد تفنگداران آمریکایی کشته شدند

وب سایت امنیتی خبرگزاری WND (WorldNetDaily) درباره فرد بمب گذار نوشت: «... دو سال پیش یعنی سال ۱۳۸۲ یک دادگاه فدرال در آمریکا فرد بمبگذار انتحاری را یک فرد ایرانی به نام اسماعیل عسکری معرفی کرد». (سایت خبرگزاری ورلِد نِت دِیلِی - ۲۴ مرداد ۱۳۸۴) از زمان تاسیس آمریکا تا به امروز نام «اسماعیل عسکری» را بی شک به عنوان قاتل بیشترین تعداد شهروندان آمریکایی، به طور همزمان و بدون جنگ می توان اعلام کرد؛ البته این رکورد تا حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ به نیویورک و آمریکا پابرجا ماند. با این وجود هنوز کسی از اسماعیل عسکری چیزی جز اسمش را نمی داند. اسماعیل عسکری شهروند ایرانی بود که یکی از عملیات انتحاری در بیروت را انجام داد. «اف بی آی» در توصیف شدت انفجار ناشی از این حمله انتحاری نوشت:

The largest non-nuclear bomb in history این عبارت در سایت گورستان «آرلنگتون» در آمریکا درج شده است که شماری از قربانیان عملیات انتحاری بیروت در آن به خاک سپرده شدند.

همه چیز در ساعت شش و ۲۲ دقیقه صبح یکشنبه ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ آغاز شد، حادثه ای که برای آمریکایی ها مصیبت بار بود



در گزارشهای رسمی آمده است که اسماعیل عسکری، کامیون بنز خود را تا ساختمان «مارینز» که از آن به عنوان پایگاهی نظامی در مجاورت فرودگاه بین‌المللی بیروت استفاده می‌شد، راند. این پایگاه از ساختمانی چهار طبقه تشکیل شده بود که ۳۰۰ تن از نیروهای ویژه ارتش آمریکا در آن اقامت داشتند. در آن زمان تعداد نیروهای آمریکایی در پایتخت لبنان به ۱۶۰۰ نفر می‌رسید که به همراه هم‌تایان بریتانیایی و فرانسوی خود، به عنوان «نیروهای حافظ صلح بین‌المللی» فعالیت می‌کردند. آنها پس از خروج نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین از بیروت، در پی حمله‌ی اسرائیل در سال ۱۹۸۳، در پایتخت لبنان مستقر شده بودند. هنگامی که کامیون مرگ به در ورودی پایگاه نزدیک شد، به سمت ایستگاه خودروها رفت، حاضران گمان کردند این کامیون حامل آب است و همچون همه روزه آب ساختمان را آورده است. در حالیکه ماشین اسماعیل حامل بیش از ۶ تن ماده منفجره «تی.ان.تی» بود. صدای انفجار بسیار بلندتر از تمام انفجارهایی بود که در جنگهای داخلی لبنان شنیده می‌شد.

همزمان با آن انفجار، انتحاری دیگری با خودروی بمب‌گذاری شده، در کنار ساختمان مجاور منفجر شد؛ ساختمانی که پایگاه فرماندهی چتربازان فرانسوی بود آنها با نیروهای مارینز آمریکایی همکاری می‌کردند؛ نیروهایی که در چارچوب نیروهای چند ملیتی، برای بازگرداندن آرامش به لبنان تلاش می‌کردند. در انفجار دوم، ۵۸ سرباز فرانسوی و ۶ غیر نظامی، کشته شدند.

روز پس از حادثه، فرانسوا میتران رئیس‌جمهور وقت فرانسه، سفری غیر رسمی به بیروت داشت و چند ساعتی را در محل انفجار گذراند. پس از آن گفت: «ما اینجا خواهیم ماند.» جرج بوش پدر که در آن هنگام معاون رونالد ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود سه روز پس از آن به بیروت رفت و از محل حمله انتحاری بازدید کرد و در همان جا گفت که «ایالات متحده را تروریست‌ها نمی‌توانند تهدید کنند.»

ساعاتی پس از سخنان بوش پدر، «جنبش جهاد اسلامی» در بیانیه‌ای، مسئولیت دو حمله انتحاری را برعهده گرفت. بر اساس اسناد و مدارک موجود، مشخص شد که نام این گروه ناشناخته که یک حزب تازه تاسیس با اسم مستعار بود برای پر کردن خلأ ناشی از خروج نیروهای سازمان آزادی بخش فلسطین از جنوب لبنان در پی حمله‌ی اسرائیل تشکیل شده؛ البته این حزب همان حزبی است که امروز با نام «حزب‌الله» می‌شناسیم.

انفجارها به خروج نیروهای بین‌المللی حافظ صلح از لبنان در اوایل سال ۱۹۸۴ انجامید. در اواخر سال ۱۹۸۳ وزارت دفاع آمریکا کمیته‌ی پنج نفره‌ی را برای تحقیق درباره‌ی حادثه تشکیل داد، این کمیته پس از ۹۰ روز گزارش خود را ارائه داد؛ گزارشی که در آن فعالیت نیروهای چند ملیتی ارزیابی شد و به خروج آنها انجامید.

بعد از گزارش کمیته از عملیات، این انفجار به عنوان بدترین حمله به منافع آمریکا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر شناخته شد. پس از این حمله انتحاری، فرانسه اقدام به حملات هوایی به منطقه «دره بقاع» کرد و پایگاههایی که وابسته به سپاه پاسداران ایران بود را هدف قرار داد. ریگان هم در جلسه شورای امنیت ملی، عملیات علیه پایگاه «شیخ عبدالله» در نزدیکی بعلبک را طرح ریزی کرد که در آن نیروهای سپاه پاسداران حضور داشتند؛ نیروهایی که شبه نظامیان حزب الله را آموزش داده بودند. اسناد موجود در آشپزخانه می داد که عماد مغنیه، برنامه ریز اصلی حملات انتحاری بیروت بوده است.

نیروهای «مارنیز» هنگام خروج از لبنان، با خود یک نهال از درخت «سدر» را بردند و آن را در قبرستان مشهور «آرلنگتون» در ایالت ویرجینیا کاشتند. زیر درخت سدر هم یادمانی برای قربانیان دو حمله انتحاری نصب کردند. در کنار این درخت ۲۱ تن از کشته شدگان به خاک سپرده شدند. پیکر دیگر قربانیان در گورستانهای نه ایالت دیگر دفن شدند.

## گورستان ملی آرلینگتون (Arlington National Cemetery) محل دفن سربازان

### آمریکائی کشته شده در بیروت

«گورستان ملی آرلینگتون» (Arlington National Cemetery) در ایالت ویرجینیا را باید مهم‌ترین و معروف‌ترین گورستان آمریکا دانست. این قبرستان آرامگاه ابدی شماری از بزرگ‌ترین قهرمانان ملی آمریکا، از جمله بیش از سیصد هزار کهنه سربازی است که در جنگ‌های متعدد شرکت داشتند. این سربازان از جنگ‌های استقلال گرفته تا جنگ داخلی و جنگ‌های اخیر همچون درگیری‌های این کشور در عراق و افغانستان و لبنان شرکت داشتند.

این گورستان در سال ۱۸۶۶ تأسیس شد، از دید اکثر مردم آمریکا، اینجا مکان بازتاب دهنده‌ی شجاعت مردان و زنانی است که زیر پرچم آمریکا برای کشورشان شجاعانه جنگیدند و جان باختند. زمین این گورستان در گذشته بخشی از زمین‌های عمارت آرلینگتون بود، عمارتی که به نوه‌ی رئیس‌جمهور سابق آمریکا «جرج واشنگتن» تعلق داشت. «جرج واشنگتن پارک کاستیس» (George Washington Parke Custis) و همسرش «ماری لی فیتزهیو» (Mary Lee Fitzhugh) مالک این زمین و مستقالات آن بودند.

کاستیس یک معمار انگلیسی به نام «جرج هدفیلد» (George Hadfield) را برای طراحی عمارت خود انتخاب کرد. خانه‌ای با معماری به سبک یونانی که بر فراز تپه‌ای مشرف به چشم‌اندازهای شهر واشنگتن قرار داشت. البته ساخت این خانه یک مرتبه به اتمام نرسیده و عملیات ساخت آن در سال‌های مختلفی به انجام رسید. ابتدا بخش شمالی در سال ۱۸۰۲ احداث شد، بخش جنوبی در ۱۸۰۴ بنا شد و سرانجام بخش مرکزی خانه که این دو بخش را به یکدیگر متصل می‌کرد، در سال ۱۸۱۸ ساخته شد.

در سال ۱۸۳۱، این زوج که دختری به نام «ماری آنا رندولف کاستیس» (Mary Anna Randolph Custis) داشتند بعدها با جوانی به نام «رابرت لی» (Robert E. Lee) ازدواج کرد، مراسم ازدواج آنها در همین خانه برگزار شد. ماری و جرج کاستیس بزرگ تا زمان مرگ خود در همین خانه زندگی کردند. پس از مرگ آنها این عمارت به مری آنا رسید. اگرچه شوهر او رابرت هرگز مالک این دارایی نشد، اما او و همسرش تا سال ۱۸۶۱، یعنی

تا زمانی که ایالت ویرجینیا از اتحاد خارج شد و رابرت به ارتش ایالتی پیوست در همین خانه زندگی کردند. در سال ۱۸۶۴، دولت فدرال به دلیل مشکلات ناشی از پرداخت مالیات، خانه را مصادره و آن را به مزایده گذاشت. در آن زمان این عمارت و زمین‌های اطراف از سوی دولت برای اهداف آموزش و مؤسسات خیریه خریداری شد. پس از آن پسر رابرت «کاستیس لی» نسبت به مصادره‌ی اموال خود به صورت قانونی شکایت کرد و در سال ۱۸۸۲ دادگاه عالی دستور داد که این زمین مجدداً به خانواده‌ی لی بازگردانده شود. اما کنگره به سرعت تریبی داد تا این بار املاک به صورت قانونی دیگر بار خریداری شود.



پارک کاستیس و همسرش ماری فیتزهیو

در ۱۵ ژوئن سال ۱۸۶۴، عمارت آرلینگتون و ۲۰۰ جریب زمین اطراف آن به عنوان قبرستان ارتش مورد استفاده قرار گرفت. در آن زمان ژنرال «مونتگمری میچز» به هر شکل ممکن می‌خواست مطمئن شود که دیگر «لی» به این محل باز نخواهد گشت. اولین مراسم تدفین در گورستان ملی آرلینگتون برای سربازی به نام «ویلیام هنری کریستمن» (William Henry Christman) از پنسیلوانیا برگزار شد.

در مقایسه با دیگر گورستان‌های ملی، برای تدفین در گورستان آرلینگتون شرایط سخت‌تری وجود دارد. در واقع متوفی باید دارای صلاحیت، قابلیت و شایستگی‌های مشخصی باشد که به تفضیل در وب‌سایت این گورستان به آنها

اشاره شده است. امروزه وسعت این قبرستان ۶۰۰ جریب است، اجساد بیش از ۳۰۰ هزار کهنه سرباز جنگ‌های مختلف و همچنین ۳۸۵۰۰ جسد دیگر در قالب هشت بخش در این گورستان مدفون شده‌اند. در تمام گورستان، بناهای یادبودی قابل مشاهده است که بر فراز تپه‌های بلند قرار گرفته‌اند. بسیاری از آنها به صورت نمادین با شهر واشنگتن دی‌سی در ارتباط هستند این گورستان همانند عمارت آرلینگتون به سمت «رودخانه پوتومک» (Potomac River) قرار دارد به همین دلیل از منظره‌ی زیبایی برخوردار است.



عمارت گورستان آرلینگتون

بخش ۲۷ شامل بقایای اجساد بیش از ۳۸۰۰ برده است که زمانی در «دهکده فریدمن» (Freedman) زندگی می‌کردند. دهکده‌ای که روی زمین‌های این قبرستان واقع شده بود. از سال ۱۸۳۳ به این برده‌های آزاد اجازه دادند در این زمین‌ها کشاورزی کنند و پس از مرگ‌شان در زمینی به خاک سپرده شوند که در زمان حیات روی آن روزگار می‌گذراندند.

اعضای ارتش ائتلاف به صورت رسمی در بخش‌های مختلفی از این گورستان به خاک سپرده شدند. مزار آنها با استفاده از سنگ قبرهایی که شبیه به هم و به عنوان نشانی از قربانیان جنگ داخلی آمریکا علامت گذاری شده است. در اوایل سال ۱۸۹۸، اعضای کنفدراسیون تلاش کردند تا محل دفن اعضای ارتش ائتلاف به صورت ویژه مشخص

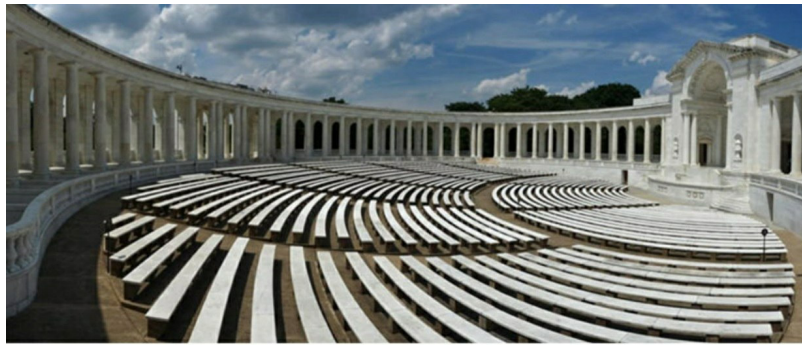
شود. در سال ۱۹۰۰، قانونی وضع شد که به موجب آن بودجه‌ی لازم برای جابجایی ۲۵۰ عضو ارتش ائتلاف که در دیگر گورستان‌های ملی سربازان به خاک سپرده شده بودند را به گورستان آرلینگتون منتقل کنند. از سوی دیگر سنگ مزار سربازان ارتش اتحادیه نیز به سنگ‌های کشته‌شدگان ارتش ائتلاف شباهتی بسیار دارد، تنها بخش فوقانی این سنگ‌ها اندکی تفاوت دارد که این دو را از یکدیگر متمایز می‌کند.



گورستان آرلینگتون



بزرگ‌ترین بنای این گورستان، آمفی‌تئاتر یادبود است که در نزدیکی بخش مرکزی محوطه واقع شده است. این آمفی‌تئاتر که در واقع تماشاخانه‌ای بدون سقف است، در تاریخ ۱۵ ماه می ۱۹۲۰ ساخته شده است. این آمفی‌تئاتر بیضی شکل توسط یک ردیف ستون‌های مرمرین احاطه شده است. کتیبه‌ای در این آمفی‌تئاتر قرار داده شده است که در آن، به نام ۴۴ نبرد معروف این کشور از جنگ‌های استقلال تا جنگ مکزیک اشاره شده است. همچنین اسامی ۱۴ ژنرال ارتش آمریکا و ۱۴ آدمیرال نیروی دریایی نیز روی پل‌های کناره‌ی سکوها نوشته شده است. در قسمت فوقانی ورودی غربی این سازه قطعه شعری از شاعر رومی «هوراس» (Horace) درج شده است که از شیرینی مرگ در راه کشور صحبت می‌کند.



آمفی‌تئاتر بیضی شکل قبرستان آرلینگتون

در نزدیکی آمفی تئاتر، بنای یادبود سربازان گمنام واقع شده است، محل تدفین سه جسد ناشناس که یکی متعلق به جنگ جهانی اول، دیگری به جنگ جهانی دوم و سومی متعلق به جنگ کره است. این یادبود در واقع تابوت سفید مرمینی است که رو به سوی شهر واشنگتن با سه نماد تمثیلی یونانی مزین شده که نماد صلح، پیروزی و شجاعت را به نمایش گذاشته‌اند.

سرباز گمنام متعلق به جنگ جهانی اول در روز «متارکه جنگ» در سال ۱۹۲۱ به آنجا آورده شد و در جایگاه خود آرام گرفت. سرباز ناشناس جنگ جهانی دوم و دیگری که در جنگ کره کشته شده بود نیز در تاریخ چهارم می ۱۹۵۶ در این بنای یادبود جای گرفتند، هر کدام به پاس خدمات‌شان مدال افتخار نیز دریافت کردند. برای سربازان کشته شده در جنگ ویتنام نیز جایگاهی در نظر گرفته شده بود که در سال ۱۹۸۴ پذیرای جسد سربازی گمنام شد که او نیز موفق به دریافت نشان افتخار شد. اما بعداً مشخص شد که این جسد سربازی از نیروی هوایی به نام «مایکل جی بلاسی» (Michael J. Blassie) است، به همین دلیل جسد او را بعداً به نزد خانواده‌اش در «سنت لوئیس» فرستادند و این جایگاه خالی ماند. این مقبره توسط سه سرباز پیاده به نام «نگهبان» محافظت می‌شود. آنها مأمور تشریفات خاکسپاری ارتش هستند، این بخش از ارتش وظیفه‌ی اسکورت رئیس‌جمهور و حفظ امنیت واشنگتن در مواقع اضطراری یا مشکلات داخلی را نیز برعهده دارند.



سرباز پیاده به نام «نگهبان» در گورستان

در بخش دوم، شاهد بنای یادبودی برای سربازان گمنام هستیم که جان‌شان را در جریان جنگ داخلی از دست داده‌اند. در مجموع باید گفت که این گورستان آرامگاه ابدی ۳۶۰ نفری است که موفق به دریافت مدال افتخار شدند. سربازان وطن‌پرستی که زندگی خود را بر سر انجام وظیفه برای کشور خود گذاشتند. علاوه بر آنها به روسای جمهور سابق «ویلیام هاوارد تافت» (William Taft) و «جان اف کندی» می‌توان اشاره کرد که هر دو در بخش سی، در نزدیکی بخش پنج با احترام به خاک سپرده شدند. شعله‌ی جاودانی جان اف کندی که در واقع مکان یادبود این رئیس‌جمهور به درخواست همسر او «ژاکلین» ساخته شد نیز در همین محل قرار دارد. دیگر اعضای خانواده‌ی او از جمله دو فرزند و دو برادر او نیز در همان نزدیکی به خاک سپرده شدند. علاوه بر آن در این گورستان پنج مقام نظامی بلند مرتبه‌ی کشور آمریکا که هر کدام پنج ستاره داشتند: آدمیرال «ویلیام دی لهی» (William D. Leahy) ژنرال «جورج سی مارشال» (George C. Marshall) ژنرال «هنری اف آرنولد» (Henry F. Arnold) آدمیرال «ویلیام اف هالسی» (William F. Halsey) و ژنرال «عمر بردلی» (Omar N. Bradley) دفن شدند.

از دیگر ساکنان معروف این آرامگاه می‌توان به نقشه‌کش فرانسوی «پیر چارلز لِنفنت» (Pierre Charles Lenfant) اشاره کرد که نقشه شهر جدید واشنگتن را طراحی کرده بود. همچنین «رابرت ادوین پری» (Robert Edwin Peary) جستجوگر و کاشف قطب شمال به همراه ۱۲ عضو دادگاه عالی از جمله چهار قاضی القضاة و ۱۹ فضانورد نیز در این آرامستان به خاک سپرده شدند.

## سازمان جهاد اسلامی لبنان

سازمان جهاد اسلامی یک گروه شبه نظامی شیعه بود که به خاطر فعالیت‌هایش در دهه‌ی هشتاد در طی جنگ داخلی لبنان شهرت یافت. این سازمان خواستار خروج همه آمریکایی‌ها از لبنان بوده مسئولیت تعدادی گروگانگیری، ترور و انفجار در سفارتخانه‌ها و آسایشگاه نیروهای حافظ صلح که به کشته شدن چند نفر انجامید را بعهده گرفت. این گروه احتمالاً در اوایل ۱۹۸۳ به رهبری عماد مغنیه تشکیل شد. عماد مغنیه عضو سابق لبنانی نیروی ۱۷ فتح بود. این گروه نه یک گروه نظامی معمولی، بلکه یک گروه زیرزمینی چریک شهری بود که در بعلبک واقع در دره بقاع مستقر بودند. ادعا می‌شود این گروه از ۲۰۰ شبه نظامی شیعه لبنانی تشکیل شده بود که هزینه‌های آن را ایران تأمین می‌کرد. سپاه پاسداران آن‌ها را آموزش می‌دادند تا با اشغالگران اسرائیل که در سال ۱۹۸۲ وارد لبنان شده بودند مبارزه کنند. با این حال سران ایران این اتهام را رد کردند. مثلاً مهدی کروبی ادعا کرده بود که ایران هیچ ارتباطی با این گروه ندارد. در ابتدا این گروه به عنوان یک گروه مرموز که هیچ اطلاعاتی از آن در دسترس نیست توصیف شد. اعضای این گروه تنها کسانی به نظر می‌رسیدند که پس از هر انفجار مسوولیت آن را به عهده می‌گرفتند. پس از حمله انتحاری به آسایشگاه نیروهای چندملیتی، نیویورک تایمز گزارش داد که «پلیس لبنان، منابع اطلاعاتی غربی، منابع دولتی اسرائیل، و رهبران شیعیان لبنان همه توافق دارند که سازمانی به نام جهاد اسلامی وجود ندارد چرا که نه عضوگیری برای آن انجام شده و نه نوشته‌ای از آن منتشر شده است» روزنامه‌نگاری بنام رابین رایت آن را یک شبکه تبادل اطلاعات بین سلولهای مختلف جنبش توصیف کرد. همیشه ادعاهای مسوولیت سازمان جهاد اسلامی معتبر نبودند و در برخی موارد به نظر می‌رسید تماس گیرنده تلفنی سعی می‌کند فعالیت گروه‌های بی‌ارتباط با جهاد اسلامی را به این گروه نسبت دهد تا هاله‌ای از اقتدار برای این گروه به عنوان تنها گروه فعال و تصمیم گیرنده در منطقه ایجاد کند.

رابین رایت این گروه را با گروه سپتامبر سیاه مربوط به جنبش فتح مقایسه کرده است، که سازمان مادر، یعنی حزب الله لبنان، آن را از خود دور نگه داشته تا از پذیرفتن مسوولیت اعمال این گروه بتواند احتراز کند و مورد اقدامات تلافی جویانه احتمالی قرار نگیرد. روزنامه‌نگار لبنانی «هلا جابر» این گروه را به شرکت‌های ساختگی تشبیه کرد که به مدت یک ماه فضای اداری اجاره می‌کنند و پس از کلاهبرداری ناپدید می‌شوند و «تنها هنگام انجام جرم در مقابل قربانیان وجود خارجی دارند و پس از آن ناپدید می‌شوند».

آدام شتر از مجله نیشن Nation جهاد اسلامی را پیش در آمد حزب الله لبنان می داند زیرا هنگامی که حزب الله هنوز رسمی نشده بود مسوولیت بمب گذاریها را بر عهده می گرفت. «جفری گلدبرگ» می گوید: «حزب الله تا سال ۱۹۸۵ که بیانیه اش در محکومیت غرب را منتشر کرد، با استفاده از نام های مختلف از جمله جهاد اسلامی و سازمان مستضعفان، زیرزمینی باقی ماند. در این بیانیه آمده است، «... خدا پشت سر ماست، ما را حمایت و حفاظت می کند در حالی که در دل دشمنان ما رعب می افکند.»

یک دادگاه آمریکایی در سال ۲۰۰۳ به این نتیجه رسید که حزب الله از عنوان جهاد اسلامی برای حملاتش در لبنان و بخش هایی از خاورمیانه و اروپا استفاده می کند. در همین راستا، حزب الله از عنوان «المقاومت الاسلامی» (al-Muqawama al-Islamiyya) در حملات خود علیه اسرائیل نیز استفاده کرده است. تا اواسط دهه ی هشتاد میلادی، رهبران حزب الله به دخالت خود در حملات مربوط به جهاد اسلامی اعتراف کرده و قبول داشتند که سازمان جهاد اسلامی تنها یک سازمان تلفنی بود که از نام افراد دیگر برای مخفی ساختن هویت خود استفاده می کردند. «رابرت بائر» نویسنده و مأمور سابق سیا آن را یک نام پوششی مورد استفاده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می داند. بائر ادعا می کند که بسیاری معتقدند که حمله ی سال ۱۹۸۳ به سفارت آمریکا از رده های بالای حکومت ایران نشأت گرفته بود. هلا جابر معتقد است که «این نام را سپاه پاسداران عمداً ساخته تا باعث سردرگمی شود.» اما «رایت» محتاط تر است او می گوید: «جهاد اسلامی به وضوح در ایدئولوژی، طرفدار ایران بود، اما هم مسلمانان میانه رو و هم دیپلماتهای غربی شک دارند که آیا این سازمان مستقیماً از ایران هدایت می شود یا یک سازمان بومی است.»

## بمب‌گذاری و ترورهایی که جمهوری اسلامی با نام جعلی و پوششی جهاد اسلامی در سراسر جهان انجام داده‌است

\* ۲۴ می ۱۹۸۲، با خودرو بمب‌گذاری شده به سفارت فرانسه در بیروت حمله کردند این حمله به کشته شدن ۱۲ نفر و زخمی شدن ۲۷ نفر انجامید. جهاد اسلامی یکی از چندین گروهی بود که مسئولیت این حمله را بعهده گرفت. تصور می‌شود خشم ایران از فرانسه به خاطر فروش تسلیحات به عراق، انگیزه این حمله بوده‌باشد.

\* ۱۸ آپریل ۱۹۸۳، انفجار سفارت آمریکا در بیروت بو سیله‌ی بمبی به وزن تقریبی دو هزار پاند (۹۱۰ کیلوگرم)، که در یک خودرو «ون» جاسازی شده‌بود مقابل سفارت آمریکا در بیروت منفجر شد.

\* اکتبر سال ۱۹۸۳ انفجار مقر تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت. این عملیات با دو کامیون بمب‌گذاری شده در مقابل ساختمان‌هایی که به عنوان آسایشگاه نیروهای چند ملیتی در بیروت استفاده می‌شدند رخ داد. جهاد اسلامی در بیانیه‌ای مسئولیت بمب‌گذاری را بعهده گرفت: «ما سربازان خدا هستیم ... ما ایرانی، سوریه‌ای یا فلسطینی نیستیم. ما مسلمانانی هستیم که از احکام قرآن پیروی می‌کنیم. ... ما پس از انفجار سفارت آمریکا در بیروت (۱۹۸۳) اعلام کردیم که دوباره و با خشونت بیشتر حمله خواهیم کرد. حالا آنها درک می‌کنند که با چه نیرویی طرف هستند. خشونت تنها راه ما باقی خواهد ماند.»

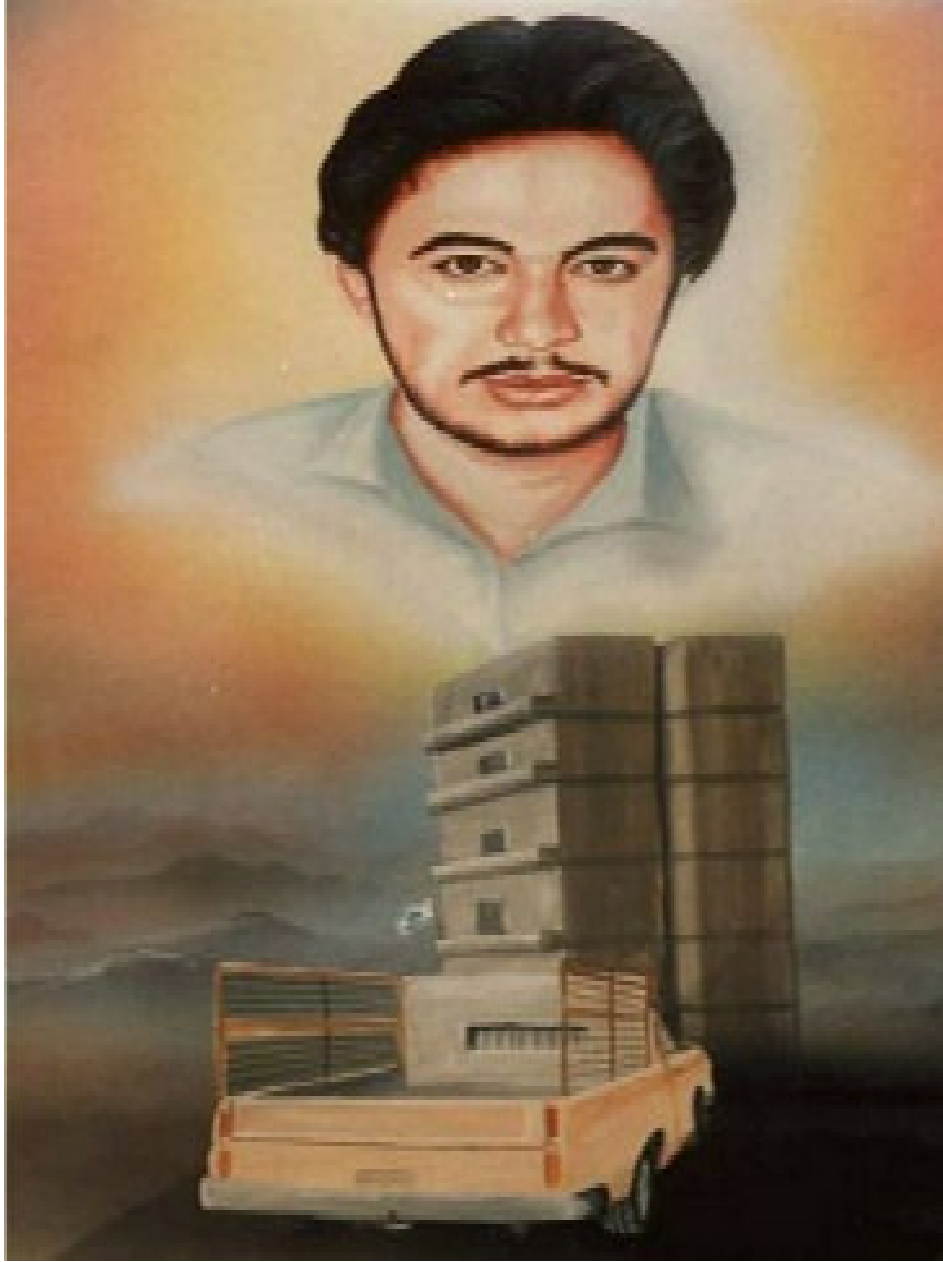
\* ۱۲ دسامبر ۱۹۸۳ بمب‌گذاری در کویت، دو ماه پس از انفجار مقر تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت حمله‌ی ۹۰ دقیقه‌ای هماهنگ شده به شش نقطه‌ی کلیدی، شامل دو سفارتخانه، فرودگاه و کارخانه پتروشیمی اصلی کویت صورت گرفت. این حمله بیشتر از آن لحاظ قابل توجه بود که می‌توانست در صورت موفقیت بزرگترین حمله تروریستی قرن بیستم باشد، اما به خاطر نصب ناصحیح بمبها تنها شش کشته و هشتاد زخمی برجای گذاشت. این بمب‌گذاری که زیرساختهای کویت را مورد هدف قرار داده‌بود. به حزب شیعه‌ی الدّعوه و ابومهدی المهندس اتهام وارد شد که این بمب‌گذاریها را انجام داده‌اند.

## عملیات صور، انفجار مقر فرماندهی اسرائیل در صور

عملیات صور نام عملیات یا انفجاری است که در مقر فرماندهی اسرائیل در شهر صور لبنان اتفاق افتاد. این عملیات در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۸۲ توسط جوان ۱۸ ساله لبنانی بنام احمد قصیر شکل گرفت. در این عملیات، وی با خودروی خود که پر از مواد انفجاری بود، به سوی ساختمان حکومت نظامی اسرائیل در شهر صور حرکت کرد و با سرعت زیاد خودرو را به طبقه اول ساختمان زد همین موجب انفجار ساختمان شد. به دنبال این انفجار، ۱۴۱ افسر و سرباز اسرائیلی کشته و ۱۰ نفر مفقود شدند.

عملیات انتحاری احمد قصیر در پی حمله‌ی اسرائیل به جنوب لبنان طی جنگ ۱۹۸۲ لبنان در ۲۰ آبان ۱۳۶۱ (یازدهم نوامبر ۱۹۸۲) صورت گرفت. در این عملیات استشهدی ۷۱ افسر و سرباز اسرائیلی و مأمور شاباک به همراه ۱۴ تا ۲۷ زندانی فلسطینی و لبنانی که در ساختمان نگهداری می شدند، کشته شدند. علاوه بر آن ۲۷ اسرائیلی و ۲۸ عرب طی این انفجار مجروح شدند. رسانه‌های اسرائیلی بعد از چند روز شمار کشته شدگان را ۱۴۱ نفر اعلام کردند، همچنین گزارش دادند که ۱۰ نفر مفقود شده است. حمله انتحاری احمد قصیر اولین عملیات استشهدی انجام شده توسط حزب الله لبنان بود. روز این عملیات، از سوی سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان روز شهید نامگذاری شد و به او لقب «امیر الاستشهادیون» (امیر شهادت طلبان) داده شد.

دو سال بعد برادر او (حسن قصیر) طی یک عملیات انتحاری باعث کشته شدن تعدادی از پرسنل نظامی اسرائیل شد. خیابان بخارست تهران در نزدیکی میدان آرژانتین را به نام او تغییر نام دادند. نام احمد قصیر بنا به دلایل امنیتی تا سال ۱۹۸۵ از سوی حزب الله لبنان مخفی مانده بود تا اینکه سید حسن نصرالله در مراسم بزرگداشتی که در سالگرد این عملیات، پس از آزادی صور لبنان در شهرک دیر قانون النهر، محل تولد احمد قصیر برگزار شد هویت این مجاهد لبنانی را فاش کردند.



احمد قصير



## چگونگی عملیات انفجار و انتخاب هدف

«احمد جعفر قصیر» در شهرک «دیرقانون الّنهر» از توابع شهر «صور» در جنوب لبنان، در خانواده‌ای شیعه به دنیا آمد. پدرش «جعفر» مغازه کوچکی داشت که در آن سبزی و میوه می‌فروخت و از این راه خرج خانواده‌ی خود را تأمین می‌کرد. به دلیل شرایط سخت اقتصادی خانواده، احمد، پس از آنکه دوره تحصیلات ابتدایی را به پایان رساند، درس را رها کرد، بهتر آن دید که در کنار پدرش بماند و در کارهای مغازه به او کمک کند. خرداد سال ۱۳۶۱ هجری شمسی (ژوئن ۱۹۸۲ میلادی) ارتش اسرائیل به بهانه‌ی سرکوب رزمندگان فلسطینی، وارد بخشهای عظیمی از لبنان شد، دیرقانون و محل سکونت احمد، از جمله روستاهایی بود که از اشغال در امان نماند. مقاومت مردم دلیر «دیرقانون» بخصوص جوانان پرشور آن، در برابر نیروهای متجاوز، باعث شد تا در اولین ماههای هجوم اسرائیل، این شهرک به مقاومت و ایستادگی در میان روستاها و شهرکهای صور معروف شود و نامش بر سرزبانها بیافتد. احمد اسم «حیدر» را به عنوان نام جهادی (اسم مستعار) در مقاومت‌ها برای خود انتخاب کرد، انتخاب آن اسم، به عشق مولا امیرالمومنین و نبردهای حماسی او بود. «مقر فرماندهی ارتش اسرائیل در لبنان» که در شهر صور قرار داشت، از اولین اهدافی بود که با شناخت قبلی از وضعیت ساختمان طرح عملیاتی تهیه و آماده‌ی اجرا شد. هدف مورد نظر، ساختمان هشت طبقه‌ای به نام «عزمی» نزدیک شهرک «معرکه»، در جاده‌ی اصلی مدخل شمالی شهر صور، در نزدیکی منطقه صنعتی «الْبص» بود. ساختمان عزمی، تا پیش از آن زمان متعلق به فردی به نام «علی حجازی» بود که خارج از لبنان زندگی می‌کرد. سازمان فلسطینی «الفتح» این ساختمان را از مالکانش خریداری کرد تا برای استقرار دفاتر امنیتی خود استفاده کند. «عزمی» نام یکی از مسئولین الفتح بود که ساختمان به اسم او معروف شده بود. به هنگام تجاوز اسرائیل در خرداد ۱۳۶۱ هجری شمسی (ژوئن ۱۹۸۲ میلادی)، این ساختمان که یکی از اهداف مورد نظر اسرائیلی‌ها محسوب می‌شد، توسط توپخانه و خمپاره‌اندازهای نیروی دریایی اسرائیل که روی کشتی‌های جنگی در دریای مدیترانه نزدیک سواحل صور مستقر بودند، زیر آتش قرار گرفت.

هنگامی که نیروهای زمینی و زرهی ارتش اسرائیل وارد صور شدند، بلافاصله به سراغ ساختمان عزمی رفتند؛ ولی چریکهای فلسطینی آنجا را تخلیه کرده و گریخته بودند. علیرغم آنکه گلوله‌های خمپاره و توپ بسیاری به آن اصابت کرده بود، ولی به دلیل اسکلت‌بندی قوی، صدمات آنچنانی به ساختمان نرسیده بود به همین دلیل مقامات نظامی ارتش اسرائیل تشخیص دادند که سر فرماندهی خود، در خاک لبنان را در آنجا مستقر کنند. ساختمان عزمی

به عنوان هدف اصلی در مناطق تحت اشغال، برای طراحان عملیات دارای ویژگیهای خاصی بود که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مرکز هدایت روزانه عملیات و پشتیبانی فرماندهان نظامی در آنجا مستقر بود، روزانه صدها غیر نظامی لبنانی برای اینکه به مناطق شمالی لبنان بروند، باید به این ساختمان مراجعه می کردند و مجوز عبور خود را برای تایید به آنجا ارائه می دادند.

- در قسمتی از این ساختمان، واحدهایی مستقر بودند که به طور مستقیم زیر نظر سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل فعالیت می کردند.

- طبقه چهارم ساختمان، محل اسکان و زندگی تعدادی از افسران و درجه دارانی بود که وظایف مهمی از جمله لُجستیک، اطلاعات و ... را برعهده داشتند. یک واحد از پلیس نظامی اسرائیل و همچنین واحد اطلاعات ارتش در یکی از طبقات قرار داشتند.

- در این ساختمان، دفتر فرماندار نظامی اسرائیل در لبنان، ژنرال «فیلگ» و معاونانش، فرمانده پلیس نظامی و نگهبانان مرزی، فرمانده مخابرات و مهندسی رزمی قرار داشتند.

- فرماندهی نیروهای ویژه هوآبرد و نیروهای تیپ ویژه «گولانی» نیز در آنجا مستقر بودند.

- ستاد فرماندهی کل عملیات نیروهای مزدور نظامی «سعد حداد» نیز در این ساختمان بود.

- در یکی از طبقات بالایی ساختمان، بازداشتگاهی قرار داشت که همواره تعدادی از جوانان فلسطینی و لبنانی که بازداشت می شدند، پیش از آنکه به بازداشتگاه انصار منتقل شوند، در آنجا مورد بازجویی و شکنجه قرار می گرفتند هر روز صبح، زندانیان روز قبل را با اتوبوس به بازداشتگاه انصار منتقل می کردند.

بنابر اظهار «رافائل ایتان» رئیس ارکان ارتش اسرائیل در روز انفجار، دست کم ۲۲۰ نیروی اسرائیلی از جمله ۲۰ افسر بلند مرتبه در آنجا حضور داشتند که اکثر آنها در خواب بودند. با توجه به اینکه ساختمان قبلاً به نیروهای فلسطینی تعلق داشت و امکان گرفتن اطلاعات زیادی از آنان وجود داشت، شناسایی های لازم در کمال احتیاط انجام شد. یکی از علل موفقیت این حمله، اصل غافلگیری بود. اسرائیل که خود طرح «ماشینهای بمب گذاری شده» البته بدون سرنشین را به صورت قرار دادن در معابر عمومی در لبنان پیاده کرده بود، هیچگاه باورش نمی شد روزی در دام

ماشین‌های مملو از مواد منفجره گرفتار شود. آن هم با این تغییر که راننده‌ای آن را تا مقصد هدایت و منفجر کند. یکی از مشکلات مهم در اجرای عملیات، وجود تعدادی اسیر فلسطینی و لبنانی در داخل ساختمان بود. در روز عملیات مثل هر روز اتوبوس حامل اسیران از مقر فرماندهی عازم انصار شد، ولی ظاهراً تعدادی از اسرا به دلایل مختلف از جمله طولانی بودن مدت بازجویی و شکنجه برای کسب اطلاعات بیشتر، در طبقات بالایی ساختمان زندانی شده بودند. وجود اسرا در ساختمان، عاملی بود که چندین نوبت زمان حمله به تاخیر یافتند.

تهیه و تجهیز اتومبیل در خارج از مناطق اشغالی و انتقال آن به داخل محدوده تحت سلطه نیروهای اسرائیل، کاری غیر ممکن بود. به همین دلیل باید از ماشینهای داخل منطقه اشغالی استفاده می‌شد. یکی از بستگان احمد قصیر، از اهالی دیر قانون، مدتی در بیروت زندگی می‌کرد و ارتباط زیادی با مقاومت اسلامی داشت، در یکی از سفرهای احمد به بیروت، با او درباره‌ی انجام یک حمله‌ی شهادت طلبانه صحبت کرد. احمد که از این پیشنهاد ذوق زده شده بود، بلافاصله پذیرفت از آن روز به بعد برای انجام عملیات روزشماری می‌کرد.

انواع مختلف مواد منفجره در بسته‌های متنوع در ماشین‌جا سازی شدند، همه اینها توسط خود احمد به داخل مناطق اشغالی حمل می‌شد. یکی از علل موفقیت او در انتقال مواد، این بود که هر روز برای خرید سبزی و میوه جهت مغازه پدرش، به بیروت می‌رفت و بازمی‌گشت، به همین لحاظ نیروهای مستقر در پایگاهها و پست بازرسی اسرائیل و مزدوران سعد حداد، که احمد برایشان شناخته شده بود، با او کاری نداشتند. همین امر باعث شد تا احمد بتواند حدود هزار کیلو مواد منفجره را به صورت بسته‌های کوچک و قطعات مختلف جا سازی شده در میان میوه‌ها و سبزیها، به دیر قانون النهر منتقل کند.



مقر فرماندهی اسرائیل در صور پس از انفجار

## روایت روزنامه‌نگار آمریکایی از یک پرونده‌ی مفتوح

چگونه «بدترین حادثه پس از جنگ ویتنام» برای ارتش آمریکا رقم خورد؟ در بامداد ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ بزرگترین عملیات استشهادهی توسط جوانان گمنام لبنانی، علیه نیروهای آمریکایی در بیروت انجام شد. این عملیات در ادبیات سیاسی و تاریخی ایالات متحده آمریکا به «کابوس اکتبر ۸۳» نمود پیدا کرد، تلاش مسئولان این کشور برای شناسایی عاملان این عملیات بزرگ هنوز هم به نتیجه نرسیده‌است. طی این عملیات ۲۴۱ تفنگدار دریایی (مارینز) آمریکایی که از زنده‌ترین سربازان این کشور به شمار می‌رفت به هلاکت رسیدند. آمریکایی‌ها از عملیات مارینز به عنوان بدترین حادثه پس از جنگ ویتنام یاد می‌کنند.

متن زیر قسمتی از روایت «رابین رایت» خبرنگار آمریکایی از حادثه بمبگذاری در بیروت می‌باشد؛ «بامداد ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳؛ صدای مهیبی که بیروت را از خواب بیدار کرد در بامداد آن یک‌شنبه ماه اکتبر ۱۹۸۳ در لحظاتی که اولین اشعه‌های خورشید بامدادی سواحل مدیترانه در لبنان را روشن می‌کرد صدای مهیبی در فضای خواب‌آلود بیروت پیچید و همه را از خواب بیدار کرد. «رانیا یاموت» دختری هفت ساله وحشت‌زده، با فریاد به طرف اتاق خواب پدر و مادرش دوید. پدر و مادرش هم مثل او از شدت انفجار دچار وحشت شده بودند. موج انفجار شیشه‌های پنجره اتاقشان را شکسته بود و رختخوابشان تماما از شیشه‌های خردشده پر شده بود. دختر تا مدت‌ها از شدت ترس نمی‌خواست از آغوش پدرش جدا شود. «فکر کردیم پایان دنیا فرا رسیده‌است». «حسن صبیح» یک بانکدار در فضای آزاد نشسته بود و قهوه‌اش را می‌خورد او بر اثر انفجار با وحشت از جایش پرید و در همان لحظه ابر غلیظ قارچ‌مانندی را که بزرگتر می‌شد در آسمان مشاهده کرد؛ صحنه‌ای که او را به فکر هیروشیما انداخت. «غسان هارموش» شاغل در امور مسکن فکر کرد که پایان دنیا فرا رسیده‌است. هر یک از مردم شهر درباره‌ی اینکه در زمان وقوع این حادثه وحشتناک کجا بودند و چه کار می‌کردند داستان مفصلی برای گفتن داشتند. «تام فینتل» فرمانده گردان آموزش ارتش آمریکا در لبنان که در لحظه حادثه در رختخوابش مشغول نوشیدن قهوه بود. وقتی از آن سر شهر صدا را شنید، اولین عکس‌العملی که نشان داد این بود او با خود گفت: «حتما سوری‌ها یکی از موشک‌های جدید زمین به زمین اس اس ۲۰ روسی خود را شلیک کردند.» او با عجله به بالکن رفت و از آنجا دود سیاه‌رنگی را دید و بوی نامطبوعی را حس کرد. او وحشت کرده بود ولی هنوز نمی‌دانست که حادثه انفجار در کجا اتفاق افتاده‌است: «من از شدت ضربه و صدای انفجار از رختخواب بیرون پریدم و با وجودی که دو سال بود در لبنان به سر می‌بردم ترس و هیجان سراپایم را فرا گرفت.»

قوی‌ترین و مؤثرترین حادثه تاریخی منطقه در گزارش کارشناسان پزشک قانونی سازمان اف.بی.آی. گفته شد که این انفجار قویترین انفجار غیراتمی جهان از زمان جنگ دوم جهانی بوده است. کارشناسان مواد منفجره اعلام کردند که مواد منفجره حداقل شش هزار کیلوگرم بوده است. این انفجار قویترین و مؤثرترین حادثه‌ای بود که در تاریخ منطقه انجام شده است. باتوجه به اثرات عمومی آن، تعداد کشته‌شدگان نسبت به نتایج روانی مسئله در درجه دوم اهمیت قرار گرفت.

«ناگهان دیدم قطعات ساختمان به هوا پرتاب شدند» رابرت کایهون درجه‌دار اهل «سنت آنتونیو» در ایالت تگزاس لاگراندام و با چهره آفتاب‌زده، در روز حادثه یعنی ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ بیست و یک ساله بود. او بعد از حادثه‌ی آن روز با زبانی که گاهی به لکنت می‌افتاد این گونه تعریف می‌کرد: «من صدای انفجار را شنیدم من در پشت بام ساختمان پشت کیسه‌ی شن دراز کشیده‌بودم که ناگهان دیدم قطعات ساختمان دارد به هوا پرتاب می‌شود من خدا را به یاد آوردم. وقتی همه چیز تمام شد من باز بیست ثانیه‌ای بی‌حرکت ماندم. رفیق من «جو مارتوچی» که کنار من دراز کشیده‌بود زیر آوار ماند من او را بیرون کشیدم و همین که از جایمان بلند شدیم فریاد هزاران نفر را شنیدیم که ناله می‌کردند و کمک می‌خواستند؛ کمک! ای خدا! کمک کنید! بیشتر سربازان در رختخواب‌هایشان زیر آوار ماندند و کشته شدند در این پایگاه در ساعت شش و بیست دقیقه صبح هنوز بیش از سیصد نفر از افراد نیروی دریایی و تفنگداران در خواب بودند و ده دقیقه به وقت بیدارباش آنها مانده‌بود، معمولاً روزهای یک‌شنبه نیم ساعت بیشتر اجازه خواب و استراحت داشتند. فقط کارکنان آشپزخانه بیدار بودند و برای صبحانه تدارک می‌دیدند.»

بیشتر سربازان در رختخواب‌هایشان زیر آوار ماندند و کشته شدند چون ساختمان به تلی از خاک و قطعات سیمان و تیر آهن‌های خمیده و شکسته تبدیل شده‌بود چند نفر هم شانس آورده از پنجره به بیرون پرتاب شده‌بودند.

درجه‌دار «ادی دی فرانکو» مشاهده کرد که یک کامیون بنز از پارکینگ مقر نیروی دریایی به سوی ساختمان پیچید و یک‌باره گاز داد. رفت و آمد کامیون‌های سنگین در آنجا عادی بود چون ساختمان در نزدیکی انبار فرودگاه قرار داشت. ولی در آن روز کامیون زرد رنگ ناگهان به طرف ساختمان پیچید و با حداکثر سرعت خود را به ساختمان زد. «دی فرانکو» که نگاهی می‌داد چهره‌ی راننده کامیون را به خاطر داشت: «او مستقیماً به من نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد. به محض اینکه کامیون به طرف ساختمان پیچید من فهمیدم که چه اتفاقی دارد می‌افتد.»

این ساختمان یک بنای چهارطبقه بتون آرمه در حاشیه فرودگاه بیروت بود که قبلاً به عنوان مرکز تأمین امنیت پروازها مورد استفاده قرار می‌گرفت. این بنا در تابستان ۱۹۸۲ در جریان حمله‌ی اسرائیلی‌ها و شلیک توپخانه آنها به

شدت آسیب دیده بود. ماده منفجره زیادی لازم بود تا بتواند این بنای بتون آرمه را ویران کند. البته بنا پس از آن درگیریها باز هم آن قدر قابل استفاده و روبه راه بود که نیروی دریایی آمریکا تصمیم گرفت پایگاه تفنگداران دریایی خود را که پس از قتل عام فلسطینیان و کشته شدن رئیس جمهور تازه انتخاب شده ی لبنان، در آنجا برپا کند. هر دو حادثه ی غم انگیز و تأسف آور فقط چند روز پس از خروج نیروهای چندملیتی صلح از لبنان اتفاق افتاده بود. این بار یک نفر موفق شده بود نقشه ای طراحی کند که بتواند ساختمان را به کلی ویران سازد. سرگرد «باب جردن» یکی از افسرانی بود که در آن روز پس از حادثه چنین اظهار نظر کرد: «من از زمان جنگ ویتنام تا کنون، حمام خونی این چنین ندیده ام. پس از آنکه گروه نجات یک هفته تمام در زیرخروارها خاک و بتون و آهن فرو ریخته به دنبال افرادی که احتمالاً زنده مانده اند می گشتند و غالباً هم با احتیاط و با ابزارآلات سبک این جستجو را انجام می دادند تا به زنده ماندگان احتمالی آسیبی نرسد پس از یک هفته به ناچار عملیات جستجو متوقف شد و بقیه مفقودین را جزو کشته شدگان منظور کردند. این احتمال داده شد که این افراد هم مثل راننده کامیون به پودر تبدیل شده باشند. در پایان عملیات، آمار کلی از بین رفتگان متعلق به پایگاه آمریکا ۲۴۱ نفر اعلام شد.»

بیست ثانیه پس از انفجار مقر تفنگداران دریایی آمریکا، انفجار دیگری در فاصله شش کیلومتری اتفاق افتاد، ساختمان شش طبقه مقر واحد حفاظت گروه فرانسویان عضو سپاه چندملیتی صلح را در هم کوبید. در اینجا هم نگهبانان نتوانسته بودند به موقع متوجه خطر شوند و کامیون را متوقف کنند. ناگهان کل بنا به یک طرف خوابید و دیوارهای بتونی مثل خانه ای که از ورقه های مقوایی ساخته باشند روی هم ریختند، ۵۸ چتر باز کشته شدند. متخصصین کشف جرم اف.بی.آی قرائن و شواهد قابل استنادی پیدا نکردند و اشنگتن در مقابل انفجار مقر تفنگدارانش عکس العمل تندی نشان داد. ریگان رئیس جمهور آمریکا خطاب به گروهی از خبرنگاران در حالی که بیاناتش از شبکه سراسری تلویزیون پخش می شد گفت: «مسبب این حادثه باید انتقام پس بدهند و پس خواهند داد. ما نباید اجازه دهیم که جانیان بین المللی و مزدوران آدم کش آنها صلح و امنیت را به خطر بیندازند.» ژنرال «جان ویسی» فرمانده کل نظامی آمریکا در منطقه اخطار داد، کسانی که باعث و بانی این حادثه در مقر سپاه صلح بودند از انتقام مصون نخواهند ماند. ولی زمان می گذشت و اقدامی در این مورد صورت نمی گرفت. تشخیص اینکه کدام قدرت مسئول این حوادث است و به صورت یک نیروی نامرئی در پشت پرده، این کشتارها را کارگردانی می کرد مشکل بود. با وجود تمام صحنه سازیها و جو سازیها در افکار عمومی و با وجود شایعه پراکنیها و یک کلاغ چهل کلاغ کردنها دلایل کافی و قانع کننده به دست نیامد، گروه کارشناسان و متخصصین امور جنایی و کشف جرم اعزامی از سازمان اف.بی.آی در جستجوهایشان از محل انفجار که گودالی به قطر پنج متر و عمق سه متر ایجاد

کرده بود همچون مورد حادثه انفجار شش ماه قبل محل سفارت آمریکا در بیروت، در این مورد هم آثار، علائم، قرائن و شواهد مثبت و قابل استناد پیدا نکردند.

آمریکایی‌ها، ایران و هر دشمنی را که روی کره زمین سراغ داشتند متهم کردند البته «کاسپار واین‌برگر» وزیر دفاع وقت آمریکا پیشاپیش نتیجه را بدست آورده بود او در این باره گفت: «دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد ایران در این کارها دست داشته‌است». او همچنین در یک مصاحبه تلویزیونی که چند ساعت پس از حادثه انجام شد سوریه و تأمین کننده سلاح‌های آن یعنی شوروی را هم دخیل دانست، او گفت: «من نمی‌توانم قبول کنم که شوروی در این کار دست نداشته‌است. آنها از آب گل‌آلود خوب ماهی می‌گیرند». آمریکایی‌ها با انداختن تیر در تاریکی، هر مخالف و دشمنی را که در روی کره زمین سراغ داشتند به دست داشتن در حادثه متهم می‌کردند و قضاوتشان بیشتر از عصبانیتشان منشأ می‌گرفت تا از اطلاعاتشان.

عملیات دقیق و حساب‌شده بود، آمریکا و فرانسه اطلاعات کافی برای اثبات اینکه انفجارها توطئه و با برنامه‌ریزی قبلی بود، دچار مشکل شدند زیرا تمام مدارک و شواهد قابل استناد در جریان حادثه نابود شده و از بین رفته بود. خیلی زود معلوم شد که عملیات چقدر در ست و بی‌عیب و نقص طراحی شده بود. ستوان «هشان جابر» افسر لبنانی رابط در مقر تفنگداران دریایی گفت: «برای طراحی عملیاتی از این نوع، داشتن اطلاعات زیادی لازم است. آدم باید از وضع ساختمان اطلاعات کافی داشته باشد و بداند که قسمت آسیب‌پذیر آن کجاست، نگهداری ساختمان به چه صورت و طبق چه برنامه‌ای است. علاوه بر اینها باید آن شخص می‌دانست که سربازان روزهای یکشنبه دیر از خواب بیدار می‌شوند. با این حساب معلوم می‌شود که راننده‌ی خندان و از جان گذشته کامیون به طور اتفاقی و از طریق بخت و اقبال نبود که توانسته بود خود را تا در ورودی ساختمان برساند».





«جهاد اسلامی» مسئولیت انفجارها را پذیرفت چند ساعت پس از این دو انفجار مردی ناشناس به آژانس خبرگزاری فرانسه در بیروت تلفن کرد و با عربی کلاسیک و به نام گروه اسرارآمیز و ناپیدای «جهاد اسلامی» گفت: ما سربازان خداییم ما ایرانی، سوری و فلسطینی نیستیم. ما مسلمانیم و از فرامین قرآن اطاعت می‌کنیم. سازمان جهاداسلامی مسئولیت انفجار بمب در سفارت آمریکا در بیروت را هم به عهده گرفت. این جنبش خواستار آن بود که تمام آمریکاییان باید از لبنان خارج شوند در غیر این صورت جانشان به خطر خواهد افتاد. گوینده‌ی تلفن قبل از اینکه گوشی را بگذارد افزود: «پس از انفجار بمب در سفارت گفتیم که اقدامات شدیدتری به عمل خواهیم آورد و حالا می‌فهمند که با چه کسانی طرف هستند اکنون اعمال خشونت تنها راهی است که برای ما مانده‌است».

ده روز بعد، یک کامیون که پر از ماده منفجره بود خود را به یک ساختمان زرد رنگ دو طبقه در شهر «تیروس» در جنوب لبنان که یکی از پایگاه‌های مهم نظامی اسرائیلی محسوب می‌شد کوبید و آن را ویران کرد. ۲۹ سرباز اسرائیلی و بیش از ۳۰ گروگان لبنانی و فلسطینی که تحت مراقبت‌های شدید در این ساختمان بودند کشته شدند. «موشه آرنس» وزیر دفاع اسرائیل پس از این انفجار گفت که «لبنان لانه و پایگاه بزرگ آدمکشان است و ما باید با زور آن را در هم بکوبیم» همین طور هم شد هواپیماهای جنگی اسرائیلی پایگاه‌های فلسطینیان در شرق لبنان را بمباران کردند بدون اینکه ثابت شود چه گروهی یا چه سازمانی در انفجار مقرر سربازان اسرائیلی مسئول بود و دخالت داشت.

«جهاد اسلامی» باز هم مسئولیت عملیات را به عهده گرفت، چند روز بعد جهاد اسلامی طی تماسی از نقش خود در این انفجار با افتخار زیاد یاد کرد. هواپیماهای اسرائیلی به روستاهای شیعه‌نشین لبنان که ساکنانش طرفدار حکومت ایران هستند حمله کردند این حمله‌ها در حالتی انجام شد که مسئولین دولتی اسرائیل به طور غیررسمی اعلام داشتند که دلایل کافی برای محکوم کردن ساکنین این روستاها در اختیار ندارند دو روز بعد هواپیماهای فرانسوی هم وارد کار شدند. هجده ماه بعد یعنی در اوایل سال ۱۹۸۵ «فیل تاوب مان» از روزنامه نیویورک تایمز راز این حمله را فاش کرد.

«تاوب مان» نوشت: این اولین بار بود که رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا اجازه‌ی حمله متقابل علیه تروریستها را می‌داد ولی وزیر دفاع آمریکا طبق قرائن و شواهد عمداً فرمان رئیس‌جمهور برای حمله به دره بقاع به ناوگان ششم

مستقر در سواحل لبنان را دیر ابلاغ کرد. بنابراین ۱۴ هواپیمای سوپراستاندارد فرانسوی بدون مشارکت هواپیماهای آمریکایی این حمله را انجام دادند.

بررسی آمریکایی‌ها نشان داد هیچ تدارک امنیتی نمی‌تواند جلوی کسی را که از جانش گذشته بگیرد در عوض در آمریکا جستجو برای یافتن عاملین انفجارها به روال خودش ادامه داشت. در کنگره و در وزارت دفاع، تحقیقات رسمی روی ساختار فرماندهی نظامی و تدارکات امنیتی و حراستی مقرر تفنگداران در جریان بود. در گزارش کنگره بیشترین مسئولیت را متوجه سرهنگ «تیمونی جی گرایتی» فرمانده واحد دانسته‌بودند زیرا تدارکات امنیتی و حراستی مقرر ناکافی بود و اشتباهات بزرگی از نظر موقعیت مکانی و سلسله مراتب فرماندهی وجود داشت. در بررسی‌ها این نظر غالب بود که هیچ‌گونه پیش‌بینی و تدارکات امنیتی و حراستی نمی‌تواند جلوی کسی را بگیرد که از جانش گذشته و می‌خواهد عملیات انتحاری انجام دهد. تحقیقات و بررسی‌های آمریکایی‌ها و تلافی جویی‌های فرانسوی‌ها و اسرائیلی‌ها هیچ کدام به نتیجه نرسید. آمریکایی‌ها به این قناعت کردند که واقعیت را پذیرفته و به جست‌وجوی عوامل حادثه پردازند.

جریان سه حمله هوایی که اسرائیلی‌ها به منطقه انجام دادند نیروی دریایی آمریکا در لبنان تشکیلات خود را به زیر زمین منتقل کرده، بعضی از تفنگداران را هم در کانتیرهایی که به پناهگاه تبدیل شده بود مخفی نمودند.

واشنگتن و تل‌آویو همان‌طور که اخبارهای مکرر را پشت‌گوش انداختند و نشنیده گرفتند، از این مسئله غفلت کردند که از گذشته عبرت بگیرند و پس از انفجارها تسلط خود را بر اوضاع دوباره حفظ کنند. در حادثه انفجار مقرر تفنگداران دریایی آمریکا در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ دو پیشامد جنبی دخیل بود. این دو پیشامد نشان‌دهنده نمونه کاملی از طرز تلقی و برداشت مخالفت‌آمیز با حضور و تسلط غربی‌ها بود. برداشتی که در کل جهان عرب توسعه پیدا کرد در سپتامبر ۱۹۸۳ بی‌اعتباری آمریکا و تفنگدارانش در مقابل شیعیان بود وقتی به عقب برگردیم می‌بینیم که شیعیان در تاریخ چند دهه استقلال لبنان، از طرف مسیحیان و سایر گروه‌های مسلمان مورد بی‌توجهی و بدرفتاری قرار داشتند ولی اکنون صاحب نقش تعیین‌کننده در منطقه شدند و مناطقی را در لبنان تحت تسلط خود دارند. سیاستمداران و خبرنگاران خارجی علاقه‌مند شدند که ببینند رهبران شیعیان چه نظر و حرفی دارند، دولت لبنان هم دیگر نمی‌توانست به آنها همچنان بی‌توجه بماند زیرا خود را در معرض خطرات و ضایعات انسانی و مالی از ناحیه آنها می‌دید. شیعیان در لبنان یک‌باره صاحب قدرت شدند و تندروهای آنان که موقتاً در پشت پرده قرار داشتند و در انتظار بروز و ظهور

بودند. در سپتامبر ۱۹۸۳ ظاهر شدند و قدرت خود را نشان دادند و جبهه و اعتبار آمریکا و تفنگدارانش به طور خطرناکی شروع به خرد شدن کرد.»

## عماد مغنیه

عماد مغنیه معروف به «حاج رضوان» از فرماندهان نظامی حزب الله لبنان بود که در ۱۲ فوریه ۲۰۰۸ در انفجار دمشق کشته شد. او یکی از رهبران نظامی حزب الله لبنان در جنگ اسرائیل و لبنان در تابستان ۲۰۰۶ بود.



عماد مغنیه در ۷ دسامبر ۱۹۶۲ در محله‌ی شیاح بیروت پایتخت لبنان چشم به جهان گشود. پدرش «شیخ فائز مغنیه» از علمای برجسته شیعه لبنان بود. «جهاد» و «فؤاد» دو برادر وی بعدها درگیری‌های لبنان و اسرائیل کشته شدند. خانواده‌اش پس از مدتی از بیروت به صور در جنوب لبنان مهاجرت کردند عماد در آنجا تحصیلات متوسطه و دبیرستان خود را گذراند. زمان آغاز جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵، عماد ۱۳ ساله جذب مبارزان فلسطینی در اردوگاه‌های جنوب لبنان شد و دوره‌ی آموزش سلاح سبک را هم گذراند. چند سال بعد وارد دانشگاه آمریکایی بیروت (AUB) شد. او در آغاز دهه‌ی ۸۰ میلادی به «نیروی ۱۷» شاخه نظامی الفتح یاسر عرفات سازمان

آزادی بخش فلسطین پیوست که نیرویی ویژه بود و برای حفاظت از اشخاصی مانند ابوعمار، ابو جهاد و ابو ایاد تشکیل شده بود. اما در پی اشغال بیروت در سال ۱۹۸۲ از سوی اسرائیل، فعالان جنبش آزادی بخش فلسطین از لبنان خارج شدند. پس از محاصره‌ی سه ماهه بیروت که مبارزان فلسطینی از لبنان خارج شدند، عماد مغنیه سرخورده از مبارزه آنان، در لبنان ماند و با دوستان همفکر خود گروه کوچک سازمان جهاد اسلامی لبنان را تأسیس کرد، در دهه‌ی ۸۰ میلادی با شیوه اطلاعاتی امنیتی خاص خودش به مبارزه با نیروهای غربی پرداخت.

یکی از برادران وی به نام جهاد در سال ۱۹۸۴ طی عملیات کشته شد. بعد از مدتی برادر دیگرش فواد نیز کشته شد. او معتقد به انقلاب شیعی ایران بود حتی در سال ۱۹۸۲ جهت دیدار با آیت‌الله خمینی سفری به ایران داشت اما این سفر با حمله اسرائیل به لبنان همزمان بود در نتیجه او مجبور به بازگشت شد. وی همچنین از مصطفی چمران تأثیر می‌پذیرفت و خود را شاگرد وی می‌دانست.

عماد مغنیه دارای هشت فرزند بود. جهاد، فاطمه و مصطفی از همسر اول مغنیه خانم سعدی و بدرالدین، اسراء، حسن و فواد از ازدواج با زینب عیاش (با نام مستعار وفا مغنیه) و حسین و زهرا از فتان لیبیه بودند.

عماد مغنیه از سوی دولت‌های آمریکا، اسرائیل و اتحادیه اروپا برای بمب‌گذاری ساختمان نظامیان اسرائیل در سال ۱۹۸۳، حمله به آسایشگاه تنگداران دریایی آمریکا و مقر نیروهای حافظ صلح فرانسه در بیروت که باعث کشته شدن بیش از ۳۵۰ نفر شد، بحران گروگانگیری در لبنان، هواپیماربایی TWA خطوط هوایی آمریکا در بیروت، و بمب‌گذاری مرکز یهودیان اسرائیل در آرژانتین در سال ۱۹۹۲، به عنوان یک «تروریست» تحت تعقیب بود.

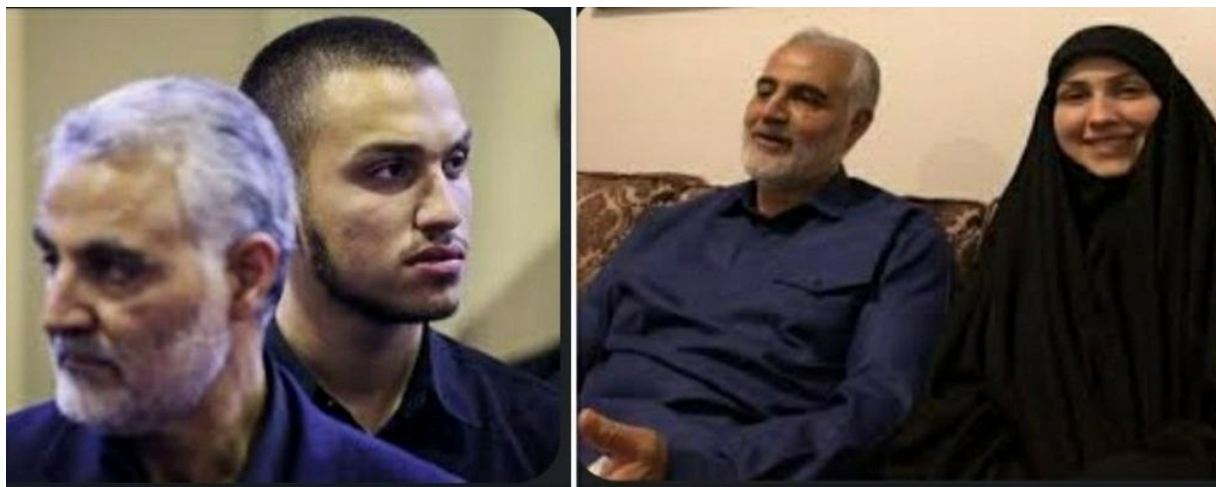
در پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان سیا، در بخش مربوط به مغنیه آمده‌است: «دو دهه است که عماد مغنیه سرنخ عملیات‌های ضدغربی شیعه را در دست دارد. میدان فعالیت این مرد تمامی جهان است. هیچ‌کس به اندازه‌ی مغنیه عملیات علیه هدف‌های غربی انجام نداده‌است پلیس فدرال آمریکا پس از کشف اثر انگشت او در هواپیمای ربوده شده تی دپلیو ای (TWA) در سال ۱۹۸۵ وی را در لیست افراد تحت تعقیب، در رده بالاتر قرار داد و برای کشتن وی ۵ میلیون دلار جایزه تعیین نمود.» مغنیه در ۲۰ سال گذشته از هدف‌های اصلی سرویس‌های امنیتی آمریکا بود، سازمان سیا ۲۵ میلیون دلار پاداش برای اطلاعاتی که منجر به دستگیری مغنیه شود، در نظر گرفته‌بود. تصاویری که تا قبل از مرگ عماد مغنیه منتشر شده‌بود بسیار اندک به گونه‌ای که پلیس فدرال آمریکا (اف‌بی‌آی) مدعی شد شاید وی دو بار اقدام به جراحی پلاستیک بر روی صورت خود کرده تا شناسایی نشود. وی حتی در پاییز ۱۹۸۳ طی عملیاتی علیه آمریکا در کویت به اسارت درآمد، ولی موفق به فرار شد. حتی یکبار با شنود ارتش لبنان توانستند رد وی را در فرانسه بیابند و محل اقامت او را که هتلی در پاریس بود کشف کنند ولی اقدامی برای دستگیری وی انجام نشد.

مغنیه به دلیل تعلقات فکری که با انقلاب اسلامی ایران داشت روابط بسیار نزدیکی با ایران و سوریه برقرار کرده‌بود، تعدادی از عملیات وی در راستای اهداف ایران بودند: حمله به منافع آمریکا در کویت و گروگانگیری‌های غربی‌ها در لبنان که باعث امتیازگیری ایران از آمریکا در ماجرای ایران گیت مک فارلین شد. احتمالاً عملیات‌های اروپایی

ضد اپوزیسیون و آمریکای جنوبی علیه یهودیان، می‌توانست نمونه‌ی دیگری از این اهداف باشد. سیدعلی خامنه‌ای، به دلیل تلاش‌های عماد مغنیه در راستای اهداف جمهوری اسلامی، از وی تقدیر کرد.

موسی فخر روحانی، مسوول سابق سفارت ایران در بیروت در مصاحبه‌ای با بولتن نیوز گفت که «عماد مغنیه و گروهش به تلافی گروگانگیری چهار دیپلمات ایرانی، احمد متوسلیان و همراهانش در لبنان، دیوید اس. داج، رئیس دانشگاه آمریکایی بیروت را گروگان گرفته‌بودند. منصور کوچک‌محسنی از پاسداران اعزامی به سوریه و لبنان در مصاحبه‌ای اشاره کرد، «دو جوان که یکی از آنها شبیه جهاد مغنیه (فرزند عماد مغنیه) بود، داج را که رئیس دانشگاهشان بود گروگان گرفتند تا با احمد متوسلیان مبادله شود.»

گروه لبنانی جهاد اسلامی به رهبری عماد مغنیه، در ۱۸ بهمن ۱۳۶۲ در پاریس غلامعلی اویسی از فرماندهان ارشد ارتش شاهنشاهی ایران در دوران پهلوی را که بعد از انقلاب ۱۳۵۷، به فرانسه پناهنده شده‌بود به همراه برادرش غلامحسین اویسی با شلیک گلوله ترور کردند.



فاطمه مغنیه، قاسم سلیمانی-جهاد مغنیه، قاسم سلیمانی

مغنیه در دهه‌ی نود میلادی احتمالاً سال ۱۹۹۳، در زمان دبیرکلی سیدحسن نصرالله در حزب‌الله، رسماً به حزب‌الله پیوست. او پس از اجرای موفقیت‌آمیز چند عملیات به عنوان فرمانده گارد حفاظت مقامات بلندپایه حزب‌الله منصوب شد و پس از آن به عنوان مسئول عملیات ویژه حزب‌الله و در ادامه معاون نظامی دبیرکل حزب‌الله انتخاب شد. اسرائیل مدعی شد عملیات ربودن دو تن از نظامیان اسرائیلی در تابستان ۲۰۰۶ که به آغاز جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و لبنان انجامید، از سوی عماد مغنیه طراحی و هدایت شده‌بود.



از سمت راست: قاسم سلیمانی، حسن نصرالله، عماد مغنیه

## رابطه عماد مغنیه با رژیم ایران

ارتباط حاج عماد مغنیه با تهران، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد در خلال این ارتباطات بود که زبان فارسی را با لهجه فصیح یاد گرفت او با گویش کاملاً تهرانی صحبت می کرد. این را افرادی می گویند که با وی دیدار داشتند. یک مسئول ایرانی که از اوایل دهه هشتاد با مغنیه در ارتباط بود می گوید: «هر بار که من با او دیدار داشتم یا تلفنی با او صحبت می کردم، خدا را به یاد می آوردم. او شخصی لطیف و خلاق بود. خدا همیشه در زندگی او حضور داشت. هرگز لبخند از چهره اش نمی رفت. همیشه جان خود را بر کف دست داشت و هر لحظه آماده ی شهادت بود. عماد مغنیه برای من مانند سید عباس موسوی و جانشینش سیدحسن نصرالله بود. او نمادی از تواضع و فروتنی بود.»

رفقای مغنیه در ایران می گویند: وی از نظر سازماندهی، مردی عجیب و استثنایی بود. به گونه ای که حتی تهران نیز تمام جزئیات سازماندهی حزب الله را نمی داند. حزب الله کاملاً مستقل بوده و از ابتدا روی پای خود ایستاده است. تهران تنها مسائل استراتژیک را می داند و در برخی جزئیات با حزب الله رایزنی می کند. کمتر کسانی هستند که در ایران بدانند حزب الله واقعاً چگونه است.»

مغنیه بسیار به رهبر انقلاب نزدیک بود. بسیار به ایشان علاقه داشت، رهبر ایران به تحلیل ها و نظرات ایشان در مورد حوادث مختلف اطمینان داشت. او موضوعات را به اختصار مطرح می کرد و همیشه به اصل موضوع می پرداخت. در تمام دیدارهای حساسی که ایرانیها با همپیمانان استراتژیک خود در منطقه بویژه با سوری ها داشتند، مغنیه نقش مترجم را بازی می کرد. بیشتر آنها البته به جز سرتیپ «محمد سلیمان» که در سال ۲۰۰۸ میلادی در بندر طرطوس ترور شد و تعداد دیگری از مقامات ارشد سوریه عماد مغنیه را نمی شناختند. او گاهی به عمد در ترجمه، مطالبی را شرح و بسط می داد و سعی می کرد نشست های موفق شکل گیرد. به این ترتیب او عملاً از طریق ترجمه، مذاکرات را اداره می کرد و به این ترتیب، همه به نتایج مورد نظر خود می رسیدند.»

مغنیه سفرهای زیادی به ایران داشت و برای تحصیل دروس اخلاق و عرفان بارها به ایران و شهر قم سفر کرده بود. یک مقام ایرانی می گوید: «یک بار در سال ۲۰۰۳ میلادی، مغنیه، من را به همراه یک مسئول ایرانی دیگر، به جبهه ی جنوب لبنان برد. او خود رانندگی می کرد و همزمان، مواضع حزب الله و اسرائیلی ها را برای ما تشریح می کرد. او بسیار شجاع بود. یک بار قبل از سال ۲۰۰۰ میلادی، مرا به دیدار مشابهی برده و تشریح کرد که رزمندگان حزب الله، چگونه کوهها را می شکافند و سکوهای موشکی را درون آن قرار می دهند که به صورت متحرک به خارج از کوه



برود و آماده شلیک شود. در سفری که با هم به جنوب رفتیم، با خودرو تا جایی رفتیم که دیگر خودرو نمی‌توانست حرکت کند و حدود ۴۵ دقیقه پیاده‌روی کردیم. جاده، قبلاً مشخص شده بود؛ راه باریکی بود که از بین بمب‌های خوشه‌ای عبور می‌کرد، برای ما باور این موضوع مشکل بود که موشک‌هایی به این بزرگی را زیر چشم صهیونیست‌ها چطور از این راه منتقل می‌کنند. با همین دستاوردهای بزرگ در آن زمان فهمیدم که اگر اسرائیلی‌ها به لبنان حمله کنند، شکست سختی می‌خورند.»

یک مسئول بلندپایه‌ی ایرانی که چند روز قبل از ترور حاج عماد با او دیدار داشت می‌گوید: با هم شام خوردیم و درباره‌ی مسائل منطقه بویژه اوضاع پس از جنگ ۲۰۰۶ میلادی و وضعیت داخلی اسرائیل صحبت کردیم. او از یک پیروزی بزرگ سخن می‌گفت و معتقد بود که اسرائیل پس از جنگ حتی در نظر خود او نیز فرق کرده، بدین معنا مطمئن است قواعد بازی عوض شده‌است.

عماد مغنیه می‌گفت: «اسرائیلی که دیرزمانی بویژه پس از جنگ ۱۹۶۷ تهدیدی برای کل منطقه بود، وزیر جنگ می‌گفت همه پایتخت‌های عربی زیر آتش ماست، پس از جنگ ۳۳ روزه نشان داد که سلاح‌های متعارف آنها، برای حمایت از اسرائیل ناتوان هستند، دیگر این رژیم خطری برای ما ندارد بلکه این ما هستیم که به لحاظ برخورداری از سلاح‌های متعارف، دست برتر را داریم و همین باعث می‌شود که اسرائیل از چشم راهبردهای غرب بیافتد و نتواند وظایف خود را در قبال غرب انجام دهد، این همان چیزی است که ما باید از آن به سود خود بهره ببریم. حاج عماد، آن شب خیلی خوشبین بود، می‌گفت: ما کل بازی را بردیم. همین‌طور می‌توان اسرائیل را نابود کرد. نظر او این بود که اسرائیل وقتی که از ایفای نقشی که آمریکا و غرب از آن توقع دارند ناتوان باشد، خودش خود به خود ساقط خواهد شد.»

یک مسئول دیگر ایرانی درباره‌ی روابط حاج عماد با سیدحسن نصرالله می‌گوید: «آن دو یک روح در دو پیکر بودند. با هم دوست و رفیق شفیق بودند و نمی‌دانم چطور ممکن است سیدحسن بدون حاج عماد زندگی کند. این پرسش همچنان ذهن مرا به خود مشغول کرده‌است زیرا هیچ کس بهتر از سید، حاج عماد را نمی‌شناخت.»

بسیاری از مأموران اطلاعاتی جهان فکر می‌کنند که عماد یک نابغه بود؛ استعداد وی تا حدی بود که تنها در ۱۳ سالگی محافظت از یاسر عرفات را برعهده گرفت. معروف است که این چریک استثنایی خاورمیانه هیچ گاه از دری که وارد می‌شد، بیرون نمی‌رفت؛ به طور مرتب اتومبیل شخصی‌اش را عوض می‌کرد و هیچ گاه قراری را با تلفن یا موبایل هماهنگ نمی‌کرد. همچنین می‌گویند دستگاه‌های اطلاعاتی بیش از چهل کشور عربی و غربی در پی بدست

آوردن نشانه‌ای از وی بودند و در این راه ده‌ها میلیون دلار هزینه کردند. وی علاوه بر عربی و فارسی به زبان فرانسه نیز تسلط داشت.

دشمنانش او را روباه، ساحر، شیخ، استراتژیست، مغز متفکر نظامی و شخصیت شماره دو حزب‌الله لقب داده بودند. عماد مغنیه بیش از بیست سال تحت تعقیب دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا و اسرائیل بود و ۲۵ میلیون دلار برای او جایزه تعیین کرده بودند. انفجارات و آدم‌ربایی‌های لبنان در دهه ۸۰ میلادی، حوادث برون مرزی مثل؛ ربودن هواپیمای آمریکایی تی.دبلیو.ای در سال ۱۹۸۵، انفجار مقر یهودیان آرژانتین در سال ۱۹۹۴ و عملیات علیه آمریکایی‌ها در عربستان در سال ۱۹۹۶ را به او نسبت می‌دهند.

دوستان عماد از وی به عنوان فرماندهی شجاع، متواضع، خلاق، بی‌ادعا، از جان گذشته و شهادت طلب یاد می‌کنند. عماد در دهه‌ی ۷۰ میلادی به خاطر علاقه به آرمان فلسطین، به صفوف جنبش «فتح» پیوست و سپس وارد جنبش «أمل» شد او بالاخره اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی گمشده‌ی خود را در حزب‌الله یافت. عماد به سرعت نبوغ خود را نشان داد و در امور سازماندهی، نظامی و عملیاتی، علیه اشغالگران طرح‌های تازه‌ای ارائه داد.

عماد خود گفته بود: «اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها خیلی مرا بزرگ می‌کنند و مسئولیت بسیاری از عملیات‌ها و حوادث را بعهده من می‌نهند؛ گویی فکر می‌کنند کلید امور جهان در دست من است». عماد افزود: «من تنها بخش کوچکی از مجموعه جهادی حزب‌الله هستم که در راه آرمان‌های مقدس مقاومت انجام وظیفه می‌کنم.»

## قاسم سلیمانی در شب ترور عماد مغنیه همراه او بود

تلویزیون اسرائیل در مستندی به همکاری «سیا» و «موساد» در ترور عماد مغنیه فرمانده حزب‌الله پرداخت و دلیل عدم به قتل رساندن سردار سلیمانی در آن شب را توضیح داد. عماد مغنیه در سال ۲۰۰۸ بدست عوامل سازمان جاسوسی رژیم اسرائیل «موساد» در دمشق کشته شد. کانال ۱۲ تلویزیون اسرائیل به همین بهانه فیلم مستندی پخش کرد که حاکی از ارتباط آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها در ترور این فرمانده معروف حزب‌الله بودند. شبکه «المنار» گزارشی درباره این مستند داد، «رونن برگمن» کارشناس امنیتی-اطلاعاتی اسرائیل درباره‌ی شب ترور مغنیه گفت: «در دوازدهم فوریه خودرویی که بمبی برای ترور عماد مغنیه در آن کار گذاشته شده بود، پارک شد و قرار بود زمانی که وی از نزدیک آن رد می‌شود منفجر شود. مغنیه از مکان امن خارج و به نقطه ترور نزدیک شد. در آن لحظه کسانی که قصد منفجر کردن خودرو را داشتند به فرد عامل گفتند دست نگه دارد، زیرا مغنیه تنها نیست. پس از بررسی دقیق مشخص شد، شخص دیگر قاسم سلیمانی است. فرد عامل گفت باید هر دوی آنها را با هم هدف بگیریم اما یک مسئول سیا که در آنجا حاضر بود گفت، این چیزی نیست که بر روی آن توافق کرده‌ایم. در این هنگام طرف اسرائیلی با «مئیر داگان» رئیس موساد تماس گرفت و او نیز با «ایهود اولمرت» نخست‌وزیر وقت رژیم تماس برقرار کرد. تصمیم عدم اجرای این امر (ترور همزمان دو نفر) بود زیرا توافق با «جرج بوش» رئیس‌جمهور وقت آمریکا مبنی بر عدم هدف گرفتن هیچ شخص دیگری به جز مغنیه بود. این عامل نجات سلیمانی شد. پس از آنکه مغنیه به تنهایی خارج شد عملیات ترور اجرا شد». این مستند به روابط متمایز میان سردار سلیمانی و عماد مغنیه پرداخته و در ادامه توضیح می‌دهد که ترور مغنیه از پیچیده‌ترین عملیات‌هایی بود که دستگاه‌های اطلاعاتی اسرائیلی انجام دادند. رونن برگمن در این باره توضیح داد و گفت: «بر اساس گزارش رسانه‌های خارجی، عملیات ترور عماد مغنیه پیچیده‌ترین و حرفه‌ای‌ترین عملیات در تاریخ دستگاه‌های اطلاعاتی اسرائیل بود. مغنیه همان کسی بود که ارتش اسرائیل را شکست داد و آن را ناچار به عقب‌نشینی از لبنان کرد». «حییم تومر» از مسئولان سابق موساد در این مستند اظهار داشت: «قاسم سلیمانی در جنگ سال ۲۰۰۶ شرکت داشت من آن را به خوبی به یاد می‌آورم. وی با تصمیم تقویت قدرت ده‌ها برابری حزب‌الله، اگر نگوئیم بیشتر، از این عملیات خارج شد. سلیمانی با همراه عماد مغنیه تلاش کرد این قدرت مؤثر را بنا کند، قدرتی که دهها هزار موشک دقیق داشته باشد. سلیمانی و مغنیه مانند دو برادر در چشم‌انداز اجرا و شریک ایدئولوژیک درباره‌ی اهداف انقلاب بودند».

## ترور عماد مغنیه

در انفجاری که در ساعت ۲۲:۳۰ روز دوازدهم فوریه ۲۰۰۸ (۲۳ بهمن ۱۳۸۶) درون یک خودروی میتسوبیشی نقره‌ای رنگ در منطقه «کفر سو سه» و خیابان «الحدیقه» در دمشق رخ داد، عماد مغنیه کشته شد در این حادثه ۲ نفر زخمی شدند. در این منطقه یک مدرسه ایرانی و یک مرکز پلیس و دفتر اصلی سازمان اطلاعات سوریه قرار دارد. پس از این واقعه حزب الله در بیانیه‌ای، اسرائیل را مسؤول ترور این مقام ارشد نظامی حزب الله دانست. برخی خبرهای اولیه همراه بودن حاج حسین خلیل، معاون سیاسی حزب الله لبنان با مغنیه را منتشر کردند البته شبکه خبری پرس تی‌وی در تماس با همسر حاج حسین خلیل، این اخبار را تکذیب کرد. حزب الله نیز این خبر را تأیید نکرد. نگاهی گذرا به حوادث و اخبار لبنان درباره‌ی کشته شدن مغنیه نشان از برنامه‌ریزی دقیق سازمان‌های اطلاعاتی غرب و اسرائیل برای ترور مغنیه و شعله‌ور ساختن آتش جنگ در لبنان داشت. همسر عماد مغنیه، دولت سوریه را در قتل مغنیه مقصر دانست و گفت چون خائنان سوری از پژوهش و تجسس بازجویان ایرانی پیرامون قتل همسر او جلوگیری کردند، همین دست داشتن سوریه در قتل همسر او را ثابت می‌کند. پس از این واقعه حزب الله در بیانیه‌ای، اسرائیل را مسؤول ترور این مقام ارشد نظامی حزب الله دانست اما اسرائیل آن را رد کرد. «جان مک کانل» عضو اطلاعات ملی آمریکا، احتمال داد که اختلافات داخلی حزب الله سبب قتل مغنیه شد. «عبدالحمید خدام» معاون پیشین رئیس‌جمهور سوریه نیز گفت نیروهای سوری در ترور عماد مغنیه نقش داشتند.

ولید جنبلاط رهبر حزب سوسیالیست ترقی‌خواه لبنان، سوریه را به دست داشتن در ترور عماد مغنیه فرمانده عملیاتی حزب الله متهم کرد و گفت: «آنان با یکدیگر درگیر هستند و هر از چندی یکی از میان خود را در زاویه قرار می‌دهند.»

روزنامه واشنگتن پست در مقاله‌ای تفصیلی به تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۱۵ نوشت «این عملیات را سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و سازمان اطلاعات خارجی اسرائیل (موساد) برنامه‌ریزی کردند.» براساس گزارش این روزنامه‌ی آمریکایی، بمبی که باعث کشته شدن فرمانده پرسابقه حزب الله شد، مدت‌ها پیش در میدان مشق سیا در کارولینای شمالی آزمایش شده بود. این روزنامه نوشت که دستور کتبی این عملیات را جرج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا صادر کرد و دادستان کل، مدیر اطلاعات ملی و مشاور امنیت ملی آمریکا آن را تأیید کردند.

مراسم تشییع عماد مغنیه ساعت ۱۴:۳۰ روز ۱۵ فوریه ۲۰۰۸ به وقت بیروت در ضاحیه برگزار شد. در این مراسم جمعیت فراوانی از نقاط مختلف لبنان به این بخش از بیروت آمده بودند. منوچهر متکی وزیر امور خارجه ایران نیز حضور داشت و پیامهای تسلیت مقامهای ایرانی را خواند.



پیراهنی که در زمان کشته شدن عماد مغنیه بر تن او بود در منزل قاسم سلیمانی نگهداری می شود

## عماد مغنیه و ترورهای منتسب به او در مطبوعات غرب

رسانه‌های غربی، فعالیتهای تروریستی زیادی را به «عماد مغنیه» نسبت داده‌اند، از سال ۱۹۷۳، وی را مسئول ده‌ها عملیات تروریستی معرفی کردند. در تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۸۶ برای اولین بار نام عماد مغنیه توسط روزنامه نیویورک تایمز در آمریکا به صورت عمومی منتشر شد که متن آن به این قرار بود: «آمریکا معتقد است که فرانسه فرصت دستگیری مظنون لبنانی در ماجرای هواپیماربابی را از دست داد، مقامات آمریکایی می‌گویند که فرانسه فرصت دستگیری شیعه لبنانی به اتهام اینکه مغز متفکر ماجرای سرقت هواپیمای خطوط هوایی Trans World Airlines بود را از دست داد. آنها چنین عنوان کردند پس از آنکه مقامات اطلاعاتی آمریکا متوجه شدند عماد مغنیه در حال برنامه‌ریزی برای ورود به خاک کشور فرانسه است، از دولت فرانسه خواستند تا این شیعه لبنانی را بازداشت و علیه وی اقامه دعوی کنند. آنان بر این باور بودند که ماموران فرانسوی نامبرده را تحت نظر دارند اما هیچ‌گونه اقدامی برای دستگیری وی انجام ندادند. به اعتقاد مقامات آمریکایی «این فرصتی بود که از دست رفت» مقامات رده بالای کابینه ریگان اظهار داشتند، تصمیم فرانسه برای عدم دستگیری مغنیه احتمالاً با این امید گرفته‌شد که با تداوم تلاشهای دیپلماتیک خود، بتوانند زمینه آزادی چهار گروگان فرانسوی در لبنان را فراهم نمایند. باوجود اعطای برخی امتیازات، بدلیل وجود یکسری مشکلات دولت آمریکا به هدف خود نرسید، ایالات متحده بسیار تلاش کرد برای آزادی شش شهروند خود که در لبنان مفقود شده بودند وارد مذاکره شود. مقامات آمریکایی معتقد بودند که این عده نزد گروه شیعی ملقب به جهاداسلامی اسیر هستند. «جورج پی شولتز»، وزیر امور خارجه به کمیته فرعی سنا گفت که طرح استفاده از زور در راستای ربودن افراد مظنون به حمله تروریستی سبب کشته یا مجروح شدن شهروندان آمریکایی در خارج از کشور خواهد شد. مقامات آمریکایی گفتند آقای مغنیه طراح و مجری پرونده هواپیماربابی پرواز ۸۴۷ خطوط هوایی T.W.A بوده است. در جریان این واقعه، سه مرد مسلح، رابرت دین استام، غواص نیروی دریایی آمریکا را مورد ضرب و شتم قرار دادند و سپس به سوی او تیراندازی کردند. سه مرد مسلح چند آمریکایی دیگر را به مدت ۱۷ روز در لبنان به گروگان گرفتند. رئیس‌جمهور ریگان دستور داد تروریست‌هایی که در پشت پرده ماجرای هواپیماربابی T.W.A بودند را محاکمه کنند. حکم دستگیری سه مظنون مورد نظر صادر و بنا بر اسناد موجود در دادگاه، هویت نامبردگان با اسامی؛ محمد حمدی، علی اطوا و حسن عزالدین محرز گردید.

آقای مغنیه نیز به دست داشتن در این ماجرا متهم شد اما پرونده مربوط به او در دادگاه در رده اسناد محرمانه، طبقه‌بندی گردید. یکی از مقاماتی که خود با این پرونده آشنا بود، اظهار داشت که: «عماد مغز متفکر هواپیمارمایی T.W.A بود. در ابتدا ردپای مغنیه در این هواپیمارمایی بر ملا نشد اما بعد از مدتی مطبوعات فرانسه گزارش دادند که دولت فرانسه می‌دانست وی قصد ورود به این کشور را دارد اما هیچ اقدامی نکردند.» در همین ایام «پیر ژوکس» وزیر کشور فرانسه ضمن اشاره به حمله‌ی مقرر سابق سربازان فرانسه در لبنان که در سال ۱۹۸۳ اتفاق افتاده بود بیانیه‌ای صادر کرد و از طریق آن داشتن هرگونه اطلاعات برای دستگیری مقصران حمله‌ی «داکار» را از جانب نیروی پلیس قاطعانه تکذیب کرد.

مقامات عالی‌رتبه دولت ریگان اظهار داشتند مغنیه احتمالاً به چند دلیل در فرانسه بازداشت نشد. چنانچه جرم اتفاق افتاده سیاسی تلقی شود، فرانسه به طور سنتی با استرداد مجرم مخالف است. آنها اذعان داشتند که همکاری میان کشورها، سلاحی قوی و کارآمد در مبارزه علیه تروریسم است. از گزارشی که تیم ویژه جورج بوش، معاون رئیس‌جمهور ریگان برای مبارزه علیه تروریسم منتشر کرد چنین استنباط می‌شود که «عدم همکاری همه‌جانبه و بلندمدت، سبب می‌گردد تا تروریسم و حامیان آن از اقدام ناهماهنگ قربانیان خود منتفع گردند.» بنا بر گزارشات منتشر شده در مطبوعات فرانسه، در همان زمان برای آزاد کردن چهار گروگان فرانسوی معامله‌ای ترتیب داده شد اما در لحظه‌ی آخر همه چیز به یکباره به هم ریخت. مقامات آمریکایی اشاره کردند که فرانسه بیشتر از دولت آمریکا تمایل داشت تا با گروه‌های ناشناس شیعه در لبنان که گروگانهای فرانسوی و آمریکایی را در اختیار داشتند معامله کند. یکی از مقامات دولت آمریکا اظهار داشت که «به زعم ما، فرانسوی‌ها کاری را انجام دادند که نمی‌بایستی انجام می‌دادند.»

در ششم آوریل ۱۹۸۶ نام عماد مغنیه در گزارش خبری دیگری با این مضمون آمده بود: «فرانسه دو تبعه لیبی را به اتهام ارتباط با تروریستها از کشور اخراج کرد. «جودیت میلرز» نویسنده‌ی فرانسوی نوشت: «سخنگوی وزارت کشور اعلام کرد که فرانسه به دو دیپلمات لیبی دستور داد تا خاک این کشور را هر چه زودتر ترک کنند و حداقل دو عرب دیگر را به منظور پیشگیری از حملات تروریستی علیه تاسیسات آمریکا در اروپا از کشور خود اخراج کرد. وی هویت نامبردگان را فاش نکرد اما اعلام داشت این افراد با اشخاصی در ارتباط بودند که به طرح‌ریزی حملات تروریستی علیه کارکنان و تاسیسات آمریکا در کشورهای اروپایی مبادرت می‌کردند. مقامات چنین اظهار کردند که اخراج این افراد پس از تحقیقات سازمان ضد جاسوسی فرانسه آغاز گردید. مقامات و دیپلماتها معتقدند که این

عمل نشان دهنده‌ی تصمیم قاطع نخست‌وزیر ژاک شیراک برای اتخاذ اقدامی جدی تر علیه تروریسم می‌باشد. گزارشی در روزنامه‌ی لوس آنجلس تایمز منتشر شد مبنی بر اینکه فرانسه و ایتالیا در دهه‌ی ۱۹۷۰ به گروه‌های تروریستی اجازه دادند به این کشورها آزادانه رفت و آمد کنند با این تضمین که هیچ حادثه‌ای در دو کشور مزبور روی ندهد. اما مقامات وزارت امور خارجه فرانسه قاطعانه این گزارش را تکذیب کردند. کارشناسان معتقدند پس از وقوع حملات تروریستی در فرانسه و ایتالیا توسط شاخه‌ای از گروه‌های تروریستی، این طرز تلقی‌ها کنار گذاشته شد. سخنگوی اداره‌ی اتباع لیبی در پاریس که جایگاهی هم‌تراز با سفارت دارد، از اینکه از کارکنانش خواسته شد تا خاک فرانسه را ترک کنند، اظهار بی‌اطلاعی کرد. منابع فرانسوی هویت اعرابی را که از این کشور اخراج شدند به شرح زیر فاش کرد: فتحی شریف تبعه الجزایری و روینی هادی‌ابن علی تبعه تونس. البته اطلاعاتی در مورد این اشخاص در دست نیست به جز آنکه افراد مزبور دیپلمات نبودند.

پس از به قدرت رسیدن دولت محافظه کار شیراک، فرانسه تلاش کرد حضور خود در لبنان را کاهش دهد، تا از میزان آسیب‌پذیری فرانسه در برابر تهدیدات تروریستها بکاهد و تلاش‌های خود در راستای مبارزه با گروه‌های تروریستی که در فرانسه فعالیت می‌کردند را بیشتر نماید. در نتیجه فرانسه یک نیروی ناظر ۴۵ نفره را که بر نقض پیمان آتش‌بس در میان احزاب لبنانی که به مدت دو سال نظارت داشتند را از لبنان خارج کرد.

در ۲۸ مارس، پلیس فرانسه آندره اولیور را بازداشت کرد، بنا بر اظهارات مسئولان، وی یکی از اشخاص مهم و تاثیرگذار در گروه تروریستی فرانسه موسوم به **Direct action** بود. دولت فرانسه به ریاست فرانسوا میتران از حزب سوسیالیست، بدلیل اینکه در آزاد کردن چهار شهروند فرانسوی موفق نشده بود تحت فشار شدید سیاسی قرار گرفت. آقای میتران از اظهارات مقامات بی‌نام و نشان آمریکایی در واشنگتن که سه روز قبل از انتخابات مطرح شده بود، دچار آشفتگی و سردرگمی شد. آنان چنین عنوان کردند که فرانسه نتوانست عماد مغنیه شیعه لبنانی را بازداشت و علیه وی اقامه دعوی کند. اتهام مغنیه این بود که در جریان هواپیمارمایی T.W.A به مقصد لبنان، نقش مغز متفکر این طرح را داشت. با نزدیک شدن به انتخابات، به نظر می‌رسید که آقای میتران با هدف پیروزی در مبارزه با آقای شیراک موضع نسبتاً قاطع تری علیه تروریسم اتخاذ کرده است. رئیس‌جمهور مخالفت دیرینه خود را برای تبادل اطلاعات با دولتهای متحد کاملاً تغییر داد.

روزنامه واشنگتن در ۱۸ ژانویه نوشت: «وزارت دادگستری امروز اعلام کرد که خواهان اعدام تبعه لبنانی متهم در پرونده ربودن هواپیمای جت آمریکا در سال ۱۹۸۵ نیست. این اظهار نظر راه را برای استرداد متهم مذکور جهت



محاكمه در ایالات متحده هموار می‌کند. مقامات آلمان غربی بیانیه‌ای حاکی از عدم تمایل این کشور به استرداد مظنون محمدعلی حمدی را صادر کردند مگر آنکه وزارت دادگستری آمریکا تضمین کند وی را اعدام نخواهد کرد.» وزارت امور خارجه آلمان در این اعلام داشت «در اقدامی تلافی‌جویانه به بازداشت آقای حمدی، چند مهاجم ناشناس یکی از شهروندان آلمان غربی را ربودند. حمدی ۲۲ ساله در فرانکفورت دستگیر و به عنوان یکی از دو تروریستی معرفی گردید که در ماجرای هواپیماربایی T.W.A در ژوئن ۱۹۸۵ شرکت داشته و آن را به سمت بیروت هدایت کردند.» در جریان این هواپیماربایی یکی از غواصان نیروی دریایی آمریکا در خارج از هواپیما کشته شد. وزارت دادگستری آشکارا خواستار مجازات حمدی بود، بنابراین به اتهام هواپیماربایی و قتل غواص آمریکایی، رابرت دین استاتم، بر علیه وی کیفرخواست تنظیم کردند. وزارت دادگستری در بیانیه‌ی کتبی اعلام کرد که هدف اصلی ایالات متحده آمریکا در این مجادلات یافتن راهی برای انتقال مظنون بود تا بدینوسیله نتواند از مجازات مرگ بگریزد. اما بعداً اذعان کرد که «به منظور اجرای مفاد قرارداد دو جانبه استرداد مجرم، با توجه به قانون آلمان، آمریکا باید موافقت کند حکم مجازات مرگ علیه مظنونی که جرم مستوجب اعدام مرتکب شده‌است را در دادگاه‌های ایالات متحده تحمیل نخواهد کرد.» پاتریک کورتن، سخنگوی وزارت دادگستری گفت ایالات متحده امیدوار است که بتواند حکم بازداشت حمدی را برای مدت کوتاهی بدست آورد. وی افزود: «به من گفته شده‌است به شرط آنکه تمام کارها به خوبی پیش رود، این مهم تا آخر هفته اتفاق می‌افتد.»

بنا بر اظهارات مقامات آلمان غربی، وقتی آقای حمدی در فرودگاه فرانکفورت دستگیر شد در چمدان وی مواد منفجره مایع کشف کردند. منابع آلمانی گفتند چنین به نظر می‌رسید که آقای حمدی با پرواز بیروت به این کشور وارد شده‌بود اما از پاسپورت جعلی لبنانی استفاده کرده‌بود او قصد داشت، مواد منفجره را به تروریست‌هایی تحویل دهد که از آنها برای حملات تروریستی بهره می‌گرفتند. آقای حمدی یکی از چهار نفری بود که هیئت منصفه فدرال در واشنگتن در سال ۱۹۸۵ علیه آنان کیفرخواستی تنظیم کرده‌بود. آنها به هواپیماربایی و قتل آقای استاتم متهم بودند که جسد وی را بلافاصله پس از آغاز ماجرای هواپیماربایی ۱۷ روزه بر روی باند فرودگاه بیروت رها کردند. با در نظر گرفتن پرونده هواپیماربایی در دادگاه فدرال، آقای حمدی می‌توانست به مجازات مرگ محکوم گردد.

مقامات ایالات متحده به دولت فرانسه گفتند که فرصت دستگیری یکی از مظنونین با نام عماد مغنیه را در خاک فرانسه از دست دادند. آقای مغنیه طراح و مجری پروژه هواپیماربایی بود وی پس از رسیدن هواپیما به بیروت، سوار

آن شده بود. وزارت دادگستری مظنونین دیگری به نام حسن عزالدین که به مشارکت در هواپیمارمایی متهم بود و علی اطوا که بنا به اظهارات منابع وزارت دادگستری یکی از همدستان حمدی بود را شناسایی کرد. این هواپیما دو هفته در کنترل ربایندگان بود هواپیما در ۱۴ ژوئن ۱۹۸۵، درست زمانی که هواپیما بین آتن و رم در پرواز بود ربوده شد. ربایندگان به زور هواپیما را به مقصد بیروت هدایت کردند. در آنجا مردان مسلح شیعه ۳۹ آمریکایی را پس از خارج کردن از هواپیما، به مدت تقریباً دو هفته در بازداشت نگاه داشتند.

متنی از روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» به تاریخ سی‌ام ژانویه ۱۹۸۷: «جورج پی شولتز وزیر امور خارجه آمریکا امروز اعلام کرد ایران روابطه بسیار تنگاتنگ با گروهی دارد که هفته گذشته مسئولیت ربودن سه استاد دانشگاه آمریکایی در بیروت را برعهده گرفتند. این نظریه برای اولین بار در کنفرانس خبری با حضور گزارشگران اروپایی، اسرائیلی و ژاپنی مطرح شد همزمان از طریق ماهواره هم پخش شد. شولتز با اعلام این نظریه مدعی شد که دولت مدارکی در دست دارد که ارتباط ایران را با جدیدترین آدم ربایی ثابت می‌کند. او معتقد بود که ایران از گروه‌های لبنانی درگیر در ماجرای آدم‌ربایی شهروندان آمریکایی حمایت می‌کند. اما بلافاصله پس از افشای راز معامله تسلیحاتی با ایران رئیس‌جمهور ریگان گفت که هیچ مدرک مستدلی مبنی بر حمایت ایران از فعالیت‌های تروریستی علیه آمریکا وجود ندارد. آقای شولتز مصرانه اظهار می‌کرد که ایران در پشت پرده ماجرای آدم‌ربایی گروگان‌های آمریکایی در لبنان قرار دارد. از ارتباط گروه‌های تروریستی سخن به میان آمد آقای شولتز تلویحاً اظهار داشت این گروه‌ها مسئولیت ربودن هشت آمریکایی را برعهده گرفتند که در لبنان نگهداری می‌شدند البته سایر گروه‌ها نیز نقش داشتند. این پرسش مطرح گردید که آیا گروه جدیدی مسئولیت تازه‌ترین آدم‌ربایی را برعهده گرفته‌است، شولتز در پاسخ چنین گفت «اطلاعات اولیه ما نشان می‌دهد هر گروهی با هر نامی که ایجاد می‌گردد، اساساً با گروه دیگر در ارتباط است. ما همچنان شاهد ارتباط تنگاتنگ آنان با ایران هستیم.» آقای شولتز همچنین خواستار تصمیم فوری آلمان غربی به استرداد محمد علی حمدی گردید، تبعه لبنانی که متهم به فعالیت‌های تروریستی بود، به نظر می‌رسید که به دلیل داشتن در گروگان‌گیری در آلمان غربی بازداشت شده‌است. اما دولت آلمان غربی هیچ اقدامی در قبال درخواست آمریکا برای استرداد آقای حمدی انجام نداد. آقای شولتز این عقیده را رد کرد که ایالات متحده در تلاش است تا با ابطال درخواست استرداد آقای حمدی، گروگانهای خود را آزاد نماید. وی گفت: «تلاش‌های ما برای استرداد وی همچنان با برجاست و من مطمئن هستم که این تلاش‌ها همچنان ادامه خواهد داشت.» شولتز افزود: «اگر بر علیه کسی کیفرخواست تنظیم شود و مدرک مشارکت وی در جرمی هولناک نظیر هواپیمارمایی و قتل یکی

از مسافران و نیز شکنجه سایرین وجود داشته باشد، در یک جامعه متمدن باید این پرونده را دنبال کرد و افرادی که چنین جرائمی را مرتکب شدند را مجازات کرد.»

در همین زمان دولت ریگان سفر به لبنان را با پاسپورت آمریکایی ممنوع کرد زیرا تهدید به آدم‌ربایی در این کشور بسیار جدی به نظر می‌رسید. یکی از مقامات وزارت امور خارجه گفت بیانیه آقای ریگان که در آن به عدم دخالت ایران در فعالیت‌های تروریستی علیه شهروندان آمریکایی در ۱۸ ماه پیش از افشای راز معاملات تسلیحاتی اشاره شده بود، در واقع یک حرکت نابجا و اشتباهی بزرگ بود. عده‌ی اندکی این گروه را می‌شناسند این مقام مسئول گفت بواسطه حمایت ایران از تروریسم، تلاش‌های دولت ریگان برای بهبود روابط با ایران هیچ پیشرفتی نداشت. گروه ناشناخته‌ای که خود را جهاد اسلامی برای آزادی فلسطین می‌نامید، مسئولیت ربودن چهار استاد دانشگاه آمریکایی از محوطه دانشگاه بیروت را برعهده گرفت. مقامات وزارت امور خارجه آمریکا معتقدند که اینها حمایت‌های مالی، ایدئولوژیکی، لجستیکی و آموزش‌های نظامی خود را از جانب ایران دریافت داشتند. اعتقاد بر این است که در پشت پرده آدم‌ربایی دیگر شهروندان آمریکایی در لبنان و یک سری از بمب‌گذاریهای تروریستی که از سال ۱۹۸۵ در اروپای غربی انجام گرفته، حزب‌الله قرار دارد. این باور وجود دارد که آقای حمدی نیز با حزب‌الله در ارتباط بود.

یکی از مقامات ارشد دولت برای اولین بار گروه کوچکی را در داخل حزب‌الله شناسایی کرد که عماد مغنیه آن را رهبری می‌کرد. مقامات دیگری که گروه‌های تروریستی لبنان را به دقت تحت نظر داشت، اظهار کرد که عماد مغنیه یکی از افرادی است که در گذشته با تری وایت، فرستاده‌ی اسقف اعظم کانتربری در جهت آزاد کردن گروگانها در لبنان دیدار و گفتگو کرده‌است. آنها می‌گفتند مغنیه یکی از رهبران جناح اقلیت در داخل حزب‌الله است که گروگانها را در اختیار دارند. مقامات همچنین افزودند این جناحها برای کسب جایگاه مناسب، منابع مالی و سایر حمایتها از جانب گروه‌های مختلف در ایران، با یکدیگر رقابت می‌کنند احتمالاً ربودن گروگانها بخشی از این استراتژی است.



جورج شولتز وزير امور خارجه أمريكا

در ۱۶ آوریل ۱۹۸۸ روزنامه «نیویورک تایمز» به صورت تخصصی تر نام «عماد مغنیه» را در میان آواری از اتهامات به میان کشید و مدعی شد که او در ماجرای هواپیماربایی معروف در خطوط کویتی «الجابریه» نیز نقش داشت. تیترو روزنامه چنین بود: «ایالات متحده آمریکا معتقد است متهم پرونده سرقت هواپیمای کویتی در ماجرای هواپیماربایی سال ۱۹۸۵ نیز دخالت داشته است». مقامات دولت ریگان بر این باور بودند که یکی از ربایندگان هواپیمای کویتی در الجزایر، تابعیت لبنانی دارد، آمریکا او را در سال ۱۹۸۵ به اتهام دست داشتن در ماجرای هواپیماربایی و قتل غواص نیروی دریایی آمریکا تحت پیگرد قانونی قرار داد. این مظنون که با هویت حسن عزالدین شناسایی گردید، یکی از چهار فردی بود که در سال ۱۹۸۵ توسط هیئت منصفه اعظم فدرال به اتهام هواپیماربایی و قتل در جریان ماجرای سرقت هواپیمای پرواز T.W.A ۸۴۷ کیفرخواستی علیه آنان صادر گردید. مقامات دولتی گفتند که آقای عزالدین در قتل رابرت دین استاتم، غواص نیروی دریایی دخالت مستقیم داشت، فردی که توسط مظنونین مورد ضرب و شتم قرار گرفت پیش از آنکه جسدش از هواپیمای T.W.A در بیروت به بیرون پرتاب شود، با سلاح گرم کشته شد. در کیفرخواستی که با امضای ۱۵ نفر از اعضای هیئت منصفه اعظم در نوامبر ۱۹۸۵ صادر گردید، آقای عزالدین و محمد حمدی به اتهام دخالت در هواپیماربایی T.W.A حمله به مسافری با نارنجکهای دستی و کلت، همچنین قتل آقای استاتم قبل از سوار شدن به هواپیما در آن، تحت پیگرد قانونی قرار گرفت. در الجزایر، دو تن از گروگانها که یازده روز در هواپیمای ربوده شده کویتی سپری کردند، تقاضا کردند که با خواسته اصلی ربایندگان موافقت شود خواسته‌ی آنها ای ن بود، «آزادی ۱۷ تروریست محکوم شده که در کویت زندانی بودند».

چارلز ئی ردمن<sup>۲</sup> سخنگوی وزارت امور خارجه، در مورد هویت هواپیماربایان چنین گفت: «قصده ندارم در مورد جزئیات عملیات یا موارد خاصی اظهار نظر کنم، ممکن است با اقدام بعدی تروریستها ارتباط داشته باشد». مقامات الجزایری تاکید کردند که آمریکا به الهادی خدیری وزیر این کشور اطلاع داد، باید هواپیماربایان را به اتهام دخالت در ماجرای هواپیمای کویت تحت پیگرد قانونی قرار دهند اما اینکه هویت هواپیماربایان کاملاً شناسایی شده بود یا بحث بر سر استرداد آنها را تکذیب کرد. با وقوع حادثه هواپیماربایی خطوط هوایی کویت، بسیاری از مقامات دولتی و کارشناسان مستقل در امر تروریسم متقاعد شدند که شاخه‌ی اصلی حزب الله، سازمانی تروریستی که از جانب ایران حمایت می‌شود، مسئول این واقعه است. در میان کارشناسانی که به این نتیجه دست یافتند، برایان ام جنکینز از

<sup>2</sup> Charles E.Redman

شرکت راند اظهار داشت که: «فکر نمی‌کنم حزب‌الله قادر باشد بدون اطلاع ایرانی‌ها به عملیاتی در این ابعاد دست بزند.»

در ۱۷ مارس ۱۹۸۹ نام «عماد مغنیه» به عنوان مسئول گروگان‌گرفتن «تری اندرسون» جاسوس «سیا» در لبنان هم برده شد. متن کامل این گزارش خبری به قرار زیر است: «دان مل آخرین باری که دوستم تری اندرسون خبرنگار آسوشیتدپرس را دیدم، روز ۱۶ مارس ۱۹۸۵ بود. بازی تنیس صبحگاهی خود را به پایان رسانده بودیم تری در حال رساندن من به محل آپارتمانم بود. در حال گفتگو بودیم که ناگهان مرسدس بنز سبز رنگی جلوی ما پیچید، خودروی مزبور را دو بار در جلوی دادگاهها دیده بودم. صحنه‌ی شومی به نظر می‌رسید اما در آن لحظه چندان به آن فکر نمی‌کردم. دیدن چنین صحنه‌هایی در بیرون امری عادی است. سه مرد مسلح از ماشین بیرون آمدند. در ابتدا به آرامی نزدیک شدند اما ناگهان همچون گربه‌ای برای کشتن طعمه خود به سوی ما حمله‌ور شدند. بر سر تری فریاد کشیدم: «چنین صحنه‌ای را دوست ندارم؛ از اینجا برو» فکر می‌کردم آنها به دنبال من هستند. اولین مرد مسلح کلت ۹ میلیمتری خود را بر روی پیشانی من گذاشت. مردان مسلح به سمت ماشین تری حمله‌ور شدند، من سعی کردم کمی عقب‌تر بروم، یکی از آنها تری را از ماشین پیاده کرد، او را همچون خرسی بغل‌کنان به داخل خیابان کشاند. از وحشت بر جای خود بی‌حرکت مانده بودم. این معامله عادلانه نبود. آدم‌ربایی معمولاً برای دیگران اتفاق می‌افتاد نه برای خبرنگاران. ما خود داستان این افراد را برای جهانیان تعریف می‌کردیم. در خیابانی ایستاده بودیم که برای آشنا بود به اسلحه سیاه رنگ خیره مانده بودم. هیچ حرفی بین ما رد و بدل نمی‌شد. در یک لحظه، چشمان تری به من افتاد که به من می‌گفتند: «دان، کاری بکن» و چشمان من به او می‌گفت: «تری نمی‌توانم.» تری نگاه مردی را داشت که انگار می‌دانست چه سرنوشتی در انتظارش است. مردان مسلح «تری» را به داخل مرسدس بنز کشاندند و به سرعت به طرف ویرانه‌های منطقه بی‌طرف که شهر بیروت را به دو بخش غربی و شرقی تقسیم می‌کرد به راه افتادند. چهار سال بعد، مشخص شد که تری اندرسون هنوز یک گروگان است. وی بیشتر وقت خود را در اتاقی کوچک که با زنجیر به تختش بسته بودند سپری می‌کرد. هرچه او لاغرتر می‌شد، دستبندهای دستش محکم‌تر بسته می‌شدند. در طول روز فقط ۱۲ دقیقه زمان داشت تا به دستشویی برود، نه کمتر نه بیشتر. تری اندرسون و هم‌بندیه‌های وی (در میان ۱۵ گروگان، ۸ آمریکایی دیگر نیز حضور داشتند) همواره در تاریکی نگاه داشته می‌شدند. کشور متبوع وی، تری اندرسون را به کلی فراموش کرد و حرفه وی را نیز نادیده گرفت. ناامیدی تا آن حد بر وی مستولی گشت که سر خود را به دیوار اتاقش کوبید و سبب شد تا از سرش خون جاری گردد. در همان ایامی که سلمان رشدی را تهدید می‌کردند، هیچ نامی از تری اندرسون و هم‌بندیه‌های او به میان نمی‌آمد.

لااقل باید به افراد مهم همچون خبرنگاران، نویسندگان و روشنفکران توجه بیشتری شود. طبق قانون استثنایی وجود دارد اما این افراد و نهادهایی که در آن فعالیت می‌کردند شامل این استثنا نمی‌شدند. آیا تهدید به مرگ سلمان رشدی جدی‌تر از تهدید تری اندرسون بود؟ باوجودیکه برای سر سلمان رشدی جایزه تعیین شده بود، اما تری اندرسون روز دیگری را به صورت قرضی زندگی می‌کرد و دائماً به مرگ آنی تهدید می‌شد.

یکی دیگر از گروگانها با نام ویلیام باکلی که در یک قدمی تری بود؛ آشکارا برای مرگ انتخاب شده بود. آیا حبس یک خبرنگار آن هم به مدت ۱۴۶۲ روز و تهدید وی بواسطه فعالیتش، نقض اصل آزادی عقیده و بیان محسوب نمی‌شود؟ خط مقدم مبارزه علیه این نوع تروریسم انتشارات بارنز و نوبل در خیابان پنجم نیویورک و یا سایر کتابفروشی‌ها در انگلستان نیست، بلکه در قرارگاه عبدالعزیز در جنوب بیروت در زیرزمین کثیف و پر از موشی است که تری اندرسون در آنجا زندانی شده است، جائیکه قلم وی نیز سکوت کرده است. زمانیکه مسئله گروگانهای بیروت مطرح گردید، آنهایی که هیچ کاری انجام نمی‌دادند آنها دلیل ربایندگان را مخفی می‌کردند و ادعا داشتند که نمی‌دانند باید به چه کسی اعتراض کنند. آنها می‌گویند که هیچ شماره‌ی تماس، آدرس و طرف معامله‌ای وجود ندارد. خوب، اگر کسی برای معامله وجود نداشته باشد، پس برای تضمین آزادی تعدادی از هم‌بندیهای تری با چه کسی می‌توان وارد معامله اولیور نورث شد؟ تری اندرسون، توسط فردی به نام عماد مغنیه زندانی شد. آقای مغنیه از زمانیکه فعالیت‌های تروریستی خود را آغاز کرد، دیگر برای شهروندان آمریکایی فرد ناشناسی به شمار نمی‌رود. برادر همسر وی در سفارتخانه آمریکا در کویت در سال ۱۹۸۳ بمب‌گذاری کرد. مقامات کویتی وی را بازداشت کردند و در حال حاضر نیز به مرگ محکوم شده است. آقای مغنیه، تری اندرسون را به امید آزادی خویشاوند خود دزدیده بود. آقای مغنیه سازمان خود را جهاد اسلامی نام نهاد. این سازمان بخشی از حزب الله است، یک سازمان شیعه بنیادگرا که از سوی عناصر ایرانی مسلح شده و حمایت مالی می‌شوند. حزب الله سازمانی است که سوریه آشکارا با آن مدارا می‌کند زیرا نیروهای گشتی آنها بخش اعظمی از منطقه را که گروگانها در آنجا نگهداری می‌شوند تحت نظر دارند. با وجود این، سوری‌ها هرگز جرات نکردند علیه این بنیادگرایان اقدامی کنند. آنها نمی‌خواهند اتحاد شکننده‌ی خود با ایران را مخدوش نمایند و از این نگرانند که هر اقدامی علیه تروریستها؛ جان گروگانها را در معرض خطر قرار دهد. نشانه رفتن انگشت اتهام به سوی ایران به عنوان مقصر اصلی؛ کاری ساده است اما وضعیت کنونی چندان ساده نیست. در پایگاه رهبری ایران، افراد زیادی وجود دارند که وضعیت گروگانگیری را به ضرر منافع ایران می‌دانند. اما متأسفانه، آن نیروهایی که در ایران بر ربایندگان در بیرون نفوذ دارند، اکنون مسند قدرت را در دست دارند. مسئله گروگانگیری بخش قابل توجهی از توطئه سیاسی داخلی است که در تهران طرح‌ریزی گردیده است. با وجود این، تا

زمانی که آزادی تری اندرسون و هم‌بندیهای او تضمین نگردد، سرپوش گذاشتن و بی‌اعتنایی نسبت به زندگی آنها کاملاً ناموجه است. آن عده که خود را حافظ آزادی می‌دانند به چالش می‌کشانم، آزادی که تری اندرسون با عزمی راسخ در دفاع از آن سخت می‌کوشید و خود را در قبال آن متعهد می‌دانست. حال از وجدان بدور است که به خود اجازه دهیم تا این مرد برای مدت طولانی در رنج و عذاب به سر برد.»

در سال ۱۹۹۵ به دنبال عملیات انفجاری علیه مقر نظامیان آمریکایی در عربستان سعودی، «نیویورک تایمز» بار دیگر تقصیرها را متوجه «عماد مغنیه» دانست و گزارش خبری نسبتاً مفصلی را از تئوری‌های سازمان جاسوسی آمریکا «سیا» پیرامون او به چاپ رساند که متن کاملش را می‌خوانید: تیترا مقاله چنین بود: «ایالات متحده‌ی آمریکا، عربستان سعودی را در قبال اقدام تروریستی مقصر می‌داند.» «طرح اف بی آی برای دستگیری مظنون عقیم ماند، به نشانه سردی روابط با عربستان سعودی، وارن کریستوفر وزیر امور خارجه آمریکا، امروز عربستان سعودی را متهم کرد که در راستای تلاش‌های اخیر مقامات آمریکایی به منظور دستگیری یکی از تروریست‌هایی که در بسیاری از کشورها تحت تعقیب است، هیچ‌گونه همکاری نکرده‌است.»

سازمان اف. بی. آی برای دستگیری فرمانده سازمان نظامی جهاداسلامی که یک شیعه لبنانی بود؛ ماموران خود را به فراسوی مرزها اعزام نمود. ایالات متحده آمریکا دهها سال بود که در صدد دستگیری این فرد بود. اما طرح دستگیری وی که برای اولین بار در روزنامه لس‌آنجلس تایمز به چاپ رسید، عقیم ماند زیرا عربستان سعودی اجازه فرود برنامه‌ریزی شده هواپیمای حامل مظنون موردنظر را برای یک توقف بین راهی نداد. مظنون، عماد مغنیه در ارتباط با پرونده بمب‌گذاری و نیز هواپیماربایی تحت تعقیب بود. گروه وی هم در ماجرای گروگانگیری شهروندان آمریکایی در لبنان در دهه ۱۹۸۰ دخالت داشتند. علیرغم مکالمه تلفنی آنتونی لیک مشاور امنیت ملی کاخ سفید با شاهزاده بندر، سفیر عربستان سعودی که روابط نزدیکی با شاه فهد داشت از وی خواست تا مراتب این طرح را به اطلاع پادشاه عربستان برساند، سعودی‌ها مانع فرود هواپیمای مزبور شدند. دولت آمریکا به این اقدام سعودی‌ها قویاً اعتراض کرد اما هیچ پاسخی دریافت نکرد. برخی از مقامات دولتی در مصاحبه‌های خود اعلام داشتند که عربستان سعودی به این جریان شک داشت. آنها گفتند، احتمالاً برای درخواست مجدد از شاه فهد و کسب تاییده، زمان کافی وجود نداشت. اما برخی مقامات چنین اظهار داشتند که سعودی‌ها به خاطر پیشینه آقای مغنیه و اقدامات تلافی‌جویانه پس از آن علیه عربستان سعودی تصمیم نداشتند در این مورد با ما همکاری کنند. مقامات دولتی گفتند: آقای کریستوفر مستقیماً به همتای سعودی خود، شاهزاده سعودی اعتراضی نکرد. در این رابطه تنها کاردار سفارت



عربستان، ره‌باب مسعود را به وزارت امور خارجه احضار کردند. این ماجرا زمانی روی داد که رابطه با عربستان سعودی، یکی از نزدیک‌ترین متحدان و اشنگتن در منطقه خلیج فارس، در شرایط نامساعدی قرار داشت. سعودی‌ها بارها درخواست آمریکا برای استقرار تجهیزات مورد نیاز یک تیپ نظامی در خاک عربستان به منظور صرفه‌جویی در وقت و هزینه در صورت آرایش نظامی مجدد عراق در مرز عربستان را رد کردند. شاهزاده حسین وزیر دفاع عربستان، موضع کشور متبوع خود را در جریان ملاقات اخیر خود با وزیر دفاع آمریکا ویلیام جیمز پری را بطور شفاف اعلام کرد. زمانیکه آقای کریستوفر می‌خواست با شاه فهد در جده به صورت تلفنی گفتگو کند، پادشاه عربستان وی را به مدت هفت ساعت پشت خط معطل نگاه داشت.

شاهزاده بندر، سفیر عربستان سعودی در آمریکا گفت: «مقامات دولت آمریکا طرحی را برای دستگیری عماد مغنیه پایه‌ریزی کردند که در ابتدا نشان می‌داد سعودی‌ها می‌توانند کمک‌های موثری در این رابطه انجام دهند اما هیچ پاسخ روشنی از جانب آنها دریافت نشد. در این اثنا، سازمان «اف. بی. آی» ماموران خود را از آن سوی کشورهای اروپایی برای دستگیری آقای مغنیه در توقف بین راهی هواپیمای حامل وی در عربستان به محل موردنظر اعزام کرد. هواپیمای مزبور از خارطوم سودان به مقصد بیروت به پرواز در آمده بود. پنتاگون در نظر داشت تا آقای مغنیه را با یک هواپیمای نظامی به آمریکا انتقال دهد اما زمانیکه مقامات سعودی مانع فرود هواپیمای حامل مظنون شدند، این طرح شکست خورد.» چنین به نظر می‌رسید که سعودی‌ها از اقدامات تلافی‌جویانه تروریست‌ها ترس و واهمه داشتند. برخی از مقامات دولت آمریکا به این مطلب اشاره کردند که دولت عربستان هنوز اجازه می‌دهد برخی از شهروندان این کشور منابع مالی سازمان حماس را تامین کنند، سازمانی که حملات تروریستی بسیاری را در مناطق اشغالی اسرائیل ترتیب داده است. علیرغم درخواست شخصی رئیس‌جمهور کلینتون از شاه فهد، سعودی‌ها اقدام جدی در راستای مسدود کردن این نقل و انتقالات مالی نکردند. شاهزاده بندر سفیر عربستان در خارج از ایالات متحده آمریکا به سر می‌برد و سایر مقامات عربستانی نیز به تماس‌های تلفنی پاسخ ندادند. این باور وجود داشت که آقای مغنیه، رئیس امنیتی جهاداسلامی در دهه ۱۹۸۰، در بمب‌گذاری سال ۱۹۸۳ علیه قرارگاه‌های نیروی دریایی آمریکا در لبنان از دو مسئول اروپایی و آمریکایی کمک گرفته بود. به اتهام طرح‌ریزی و اجرای ربودن هواپیمای پرواز ۸۴۷ T.W.A علیه وی به صورت مخفیانه اعلام جرم شد. پس از آن مردان مسلح ۳۹ آمریکایی را به مدت ۱۷ روز در کشور لبنان زندانی کردند. برادر همسر آقای مغنیه یکی از ۱۷ مردی بود که سال ۱۹۸۳ در کویت به اتهام عملیات تروریستی علیه سفارتخانه آمریکا و فرانسه و نیز ساختمان‌های عمومی و تاسیسات نفتی در کویت در زندان به سر

می‌برد. یکی از شرایط ربایندگان برای آزادی گروه‌های آمریکایی در لبنان در دهه‌ی ۱۹۸۰، آزاد کردن این زندانیان بود.»

## ابومهدی المهندس

نام حقیقی المهندس، «جمال جعفر آل ابراهیم» است و بخش عربی فرانس ۲۴ از او به عنوان دشمن قسم خورده‌ی آمریکا نام برده‌است؛ کسی که از دیدگاه ناظران مسائل خاورمیانه، «مرد ایران» در عراق بود.



ابومهدی المهندس از پدری عراقی و مادری ایرانی به دنیا آمد، او به تسلط بر زبان فارسی مشهور بود. المهندس دارای همسر ایرانی بود در سال ۱۹۷۳ وارد دانشگاه تکنولوژی شد و در سال ۱۹۷۷ تحصیلات خود را در رشته مهندسی مخابرات به پایان رساند. المهندس علاوه بر تحصیل در رشته مخابرات، مدتی به حوزه رفت و دروس مقدماتی حوزه را نیز نزد محسن حکیم در بصره گذراند.

ابومهندس در تنها گفت‌وگویی که با یک نشریه‌ی ایرانی به نام «رمز عبور» داشت گفته‌بود «من جمال جعفر محمدعلی آل ابراهیم، متولد ۱۹۵۴ میلادی در بخش قدیمی بصره هستم. پدرم به واسطه کارش در مناطق مختلف بصره جابه‌جا می‌شد، به همین دلیل من در القرنه متولد شدم و بعدش به ابی‌الخصیب رفتیم. بعد از گذراندن دوره‌ی خدمت اجباری، وارد کارخانه عمومی آهن و فولاد بصره شدم و در آنجا به عنوان مهندس عمران فعالیت کردم. بعدها در رشته‌ی علوم سیاسی کارشناسی ارشد گرفتم هنوز هم در سال ۲۰۱۰ در همان رشته مشغول تحصیل در مقطع دکتری هستم.»

المهندس پیش از پایان تحصیلاتش به حزب الدعوه پیوست و در سال ۱۹۸۰ مجبور به ترک عراق شد. در سال ۱۹۸۵ به عضویت مجلس اعلای اسلامی عراق درآمد. او در سال ۲۰۰۳ همکاری با تهران را آغاز کرد، این در شرایطی بود که پیشتر به عنوان یکی از نیروهای فعال ایران در عراق شناخته می‌شد.

خبرگزاری الجزیره در باره‌ی المهندس نوشت: ابومهدی، مرد ایران در عراق به شمار می‌رفت، به او به چشم دشمن قسم خورده‌ی آمریکا در این کشور عربی نگاه می‌شد. آخرین مشارکت وی در اقدامات ضد آمریکایی، حضورش در کنار نیروهای حشدالشعبی در حمله به مقر سفارت آمریکا در بغداد بود.

ارتباط ابومهدی با ایران به گذشته باز می‌گردد. وی یکی از رهبران برجسته‌ی گروه بدر به شمار می‌رفت. گروه بدر توسط جمهوری اسلامی ایران، متشکل از نیروهای عراقی با هدف حمایت از تهران در جنگ علیه صدام حسین تشکیل شد. ابومهدی پس از دستگیری آیت‌الله سید محمدباقر صدر، تحت تعقیب قرار گرفت. رژیم صدام هزار و دوست نفر را بازداشت و محاکمه کرد. المهندس در این دوره از طریق کویت به ایران رفت که رابطه او در همین زمان با سپاه ایران بیشتر از گذشته تقویت شد.

ابومهدی المهندس در ۲۰۰۳ میلادی با سرنگونی صدام به عراق بازگشت و در ۲۰۰۵ میلادی نیز به عنوان نماینده‌ی پارلمان رای آورد؛ اما آمریکایی‌ها اجازه حضور در عراق را به ابومهدی ندادند. یکی از سازمان‌های اطلاعات غربی مدعی شد المهندس برای ربودن یکی از هواپیماهای خطوط هواپیمایی کویت در سال ۱۹۸۴ و ترور امیر کویت برنامه‌ریزی کرده بود. به این ترتیب المهندس مجبور شد به ایران بازگردد و به خاطر دیدگاه‌های ضد آمریکایی‌اش همچنان نزدیک با ایران بماند. او درباره دیدگاه‌های ضد آمریکایی‌اش گفته بود «من که به آمریکا نرفته‌ام، آن‌ها هستند که به عراق آمده‌اند و عراق را تبدیل به یک مستعمره تحت اشغال کرده‌اند. کارهایی که آمریکایی‌ها در سال ۲۰۰۴ در نجف کردند و به مقدسات اسلامی حمله کردند، کارهایی که نیروهای اشغالگر کردند و جنایت‌هایی که شرکت‌های امنیتی‌شان مرتکب شدند، باعث شد بسیاری از جوانان به مقاومت ضد اشغالگران رو بیاورند.»

با وجود آنکه فالح فیاض (Falih Al-Fayyadh) مشاور امنیت ملی عراق ریاست حشدالشعبی را برعهده داشت، اما ناظران بر این باور بودند که المهندس فرمانده حقیقی این گروه در عراق بود.

گروه حشدالشعبی با فتوای علی سیستانی مرجع عالیقدر شیعیان و با هدف مبارزه با گروه تروریستی داعش در عراق ایجاد شد؛ گروهی که به دلیل وزن بالای سیاسی، پس از نابودی داعش به حیات خود ادامه داد.

فیلیپ اسمیت کارشناس امور گروه‌های شیعه مسلح، در گفتگو با خبرگزاری فرانسه گفت المهندس گواهی بر چگونگی اقدام ایران به ساخت شبکه‌ای از نمایندگان خود در عراق بود، او تجسم روشنی از نفوذ ایران در عراق بود.

المهندس، مشاور شخصی ژنرال قاسم سلیمانی به شمار می‌رفت؛ کسی که به همراه او در عملیات نظامی آمریکا کشته شد، هر دوی آن‌ها در بسیاری از موقعیت‌ها و مناطق تحت درگیری در کنار یکدیگر حضور داشتند.

مهندس در تاسیس گردان‌های حزب‌الله مورد حمایت ایران که اغلب نیروهای آمریکایی را هدف قرار می‌داد نقش قابل توجهی داشت. آمریکا در سال ۲۰۰۹ میلادی تحریم‌هایی را علیه المهندس و گردان‌های حزب‌الله اعمال کرد و نام آن‌ها را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داد و حکم اعدام المهندس در سال ۱۹۸۳ در کویت، به اتهام مشارکت در حملات علیه سفارت آمریکا و فرانسه صادر شد.

احمد الحمدانی کارشناس امور سیاسی عراق بر این باور بود که ترور ابومهدی المهندس به مثابه ترور مرد وفادار ایران در عراق بود، زیرا وی نماینده اصلی و قابل اعتمادترین فرد برای ایرانیان در عراق بود و اغلب ماموریت‌های حساس ایران در عراق به وی محول می‌شد.



ابومهدی المهندس و قاسم سلیمانی

## «ابومهدی المهندس» جبهه اسرار ایران در عراق

ترور المهندس به معنای جان باختن مرد وفادار به ایران در عراق بود، ایرانی‌ها بیش از هر کسی در عراق به وی اعتماد داشتند و مأموریت‌های حساس ایران در عراق به او واگذار می‌شد.

«ابومهدی المهندس»، نام سازمانی «جمال جعفر آل ابراهیم» بود که در حمله ایالات متحده آمریکا در سوم ژانویه ۲۰۲۰ به شهادت رسید. ابومهدی المهندس در ۱۹۷۷ به حزب الدعوه پیوست. در ۱۹۷۹ پس از به قدرت رسیدن صدام حسین در عراق به کویت رفت و چند سال در آنجا ماند. او در منطقه جابریه کویت ساکن و به فعالیتهای سیاسی و امنیتی علیه رژیم بعث مشغول شد تا اینکه از جانب دولت کویت از فعالیت منع شد.

از سه دهه پیش نام وی در لیست سیاه تروریسم بین‌المللی بود و از جانب اینترپل تحت پیگرد قرار گرفت. چند دادگاه عربی و غیر عربی حکم زندان برای وی صادر کردند. در دوازدهم دسامبر ۱۹۸۳ در پرونده‌ی انفجار سفارتخانه‌های آمریکا و فرانسه در کویت که به کشته شدن شش تن و زخمی شدن ۸۰ تن انجامید او و هفده نفر دیگر از حزب الدعوه متهم به دست داشتن در این عملیات شدند این دادگاه برای وی حکم اعدام صادر کرد، او با یک گذرنامه پاکستانی از کویت به ایران فرار کرد. در پی این حادثه، ورود او به کشورهای خلیج فارس، مصر، مغرب عربی، آمریکا و اروپا ممنوع شد. یعنی عملاً او در یک دهه‌ی گذشته فقط میان ایران، عراق و سوریه تردد می‌کرد.

پس از حمایت کشورهای خلیج فارس از عراق در جنگ با ایران، المهندس و دیگر اعضای حزب‌الله در اوایل ۱۹۸۳ در کویت فعالیت‌هایی با مواد منفجره انجام دادند. او پس از انتقال به ایران با یک زن ایرانی ازدواج کرد و تابعیت ایرانی گرفت سپس مشاور نظامی نیروی قدس سپاه شد آنها مسئول انجام حملات به بصره، یعنی زادگاه ابومهدی بودند.

در ۱۹۸۵، مدعی‌العموم کویت رسماً ابومهدی المهندس را به دست داشتن در عملیات ترور نافرجام امیر کویت متهم کرد، او از آن زمان توسط دولت کویت تحت پیگرد بود. ابومهندس در ۱۹۸۷، رسماً فرمانده سپاه بدر شد. او پیش از آن فرمانده نیروهای موسوم به «التجمع الاسلامی» بود و در جنگ ایران-عراق در کنار نیروهای ایرانی می‌جنگید. ابومهدی در ماه مارس ۲۰۰۳، پس از سرنگونی رژیم بعث، به عراق برگشت و در سال ۲۰۰۵ با اسم «جمال الابراهیمی»، در انتخابات مجلس عراق در لیست حزب الدعوه به ریاست نوری المالکی از دایره انتخابی بابل شرکت

کرد، اما نیروهای مارینز آمریکایی پس از شناسایی او، به دفترش حمله کردند و او دوباره به ایران رفت و تا خروج نیروهای آمریکایی از عراق، در سال ۲۰۱۱ جز در سفرهای کوتاه و محرمانه، به عراق بازنگشت. در این مدت وساطت‌ها با کویت برای پایان دادن به پیگرد او بی‌نتیجه بود، اینترپل نیز حاضر به حذف نام وی از افراد تحت پیگرد نشد. پس از حملات داعش به عراق و سقوط مناطق گسترده‌ای در غرب و شمال عراق، المهندس مسئول تشکیل گروه‌های مسلح با حمایت ایران برای جنگ با تروریست‌ها شد. از سال ۲۰۱۴، دفتر ابومهدی المهندس به عنوان نایب رئیس سازمان حشدالشعبی در یک کیلومتری سفارت آمریکا و مقر فرماندهی ستاد نیروهای ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم قرار داشت.



قاسم سلیمانی، حسن نصرالله، ابومهدی المهندس

## مرگ یکی از چهار فرد مسلحی که هواپیمای تی دبلیو ای T. W. A را ربوده بودند

خبرگزاری فرانسه خبر داد، یکی از متهمان هواپیماربایی در اثر سرطان فوت کرد، او در ربودن هواپیمای مسافربری آمریکایی در سال ۱۹۸۵ متهم شده بود. علی عطوی (علی عطا) در ۳۶ سال گذشته به خاطر ربودن هواپیمای بوئینگ ۷۲۷، کشتن یک سرباز نیروی دریایی آمریکا در این هواپیماربایی تحت تعقیب پلیس فدرال ایالات متحده بود.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، یکی از بستگان آقای عطوی بدون بیان جزئیات، مرگ او را به خاطر ابتلا به سرطان اعلام کرد. آقای عطوی از اعضای حزب الله لبنان بود، این گروه اعلام کرد که برای او در بیروت مراسم فاتحه خوانی گرفتند.

علی عطوی و سه همدستش در ۱۴ ژوئن ۱۹۸۵ به ربودن هواپیمای پرواز شماره ۸۴۷ شرکت تی. دبلیو. ای که از قاهره مصر عازم سان دیگو در آمریکا بود، اقدام کردند. این هواپیما قرار بود در طول سفر در آتن، رم، بوستون و لس آنجلس توقف کند، عملیات هواپیماربایی پس از برخاستن هواپیما از آتن صورت گرفت.

چهار مرد لبنانی هواپیمای شرکت تی. دبلیو. ای و سرنشینان آن را ۱۷ روز در اختیار گرفتند و خواستار آزادی ۷۰۰ شیعه لبنانی زندانی در اسرائیل شدند. در این مدت این هواپیما بین فرودگاههای بیروت و الجزیره در تردد بود. این هواپیما سه بار به بیروت پرواز کرد و هواپیماربایان در نخستین توقف خود در این شهر، «رابرت دین استام» غواص نیروی دریایی آمریکا را پس از ضرب و شتم با شلیک گلوله به سرش کشتند و از هواپیما به بیرون انداختند. اف.بی. آی برای دستگیری علی عطوی پنج میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود.

علی عطوی یک شهروند لبنانی و عضو سازمان اسلامگرای حزب الله بود. عطوی با نامهای «عمار منصور بو سلیم» و «حسن رستم سلیم» شناخته می شد. علی به دلیل دخالت در ربودن پرواز TWA ۸۴۷ توسط دولت ایالات متحده تحت تعقیب بود. براساس گزارشها، او قصد کمک به ربودن هواپیما را داشت، اما از هواپیما جا ماند و نتوانست سوار هواپیما شود، او در همین رابطه دستگیر شد، سپس توسط دولت یونان به عنوان بخشی از معامله برای آزادی گروگانها آزاد شد.



پس از آن عطوی در یک عملیات هواپیماربابی دیگر، به هواپیماربابان الجزیره پیوست. این هواپیماربابی منجر به کشته شدن غواص نیروی دریایی آمریکا شد. در یکم اکتبر ۲۰۰۱، عطوی به همراه دو نفر دیگر از شرکت کنندگان ادعا شده در هواپیماربابی، در فهرست اول ۲۲ تروریست تحت تعقیب اداره فدرال ایالات متحده قرار گرفت، این لیست توسط پرزیدنت بوش برای عموم منتشر شد.



**MOST WANTED  
TERRORIST**

**ALI ATWA**

Conspiracy to Commit Aircraft Piracy, to Commit Hostage Taking, to Commit Air Piracy Resulting in Murder, to Interfere with a Flight Crew, to Place a Destructive Device Aboard an Aircraft, to Have Explosive Devices About the Person on an Aircraft, and to Assault Passengers and Crew; Air Piracy Resulting in Murder; Air Piracy; Hostage Taking; Interference with Flight Crew; and Placing Explosives Aboard Aircraft; Placing Destructive Devices Aboard Aircraft; Assault Aboard Aircraft With Intent to Hijack With a Dangerous Weapon and Resulting in Serious Bodily Injury; Aiming and Shooting

**DESCRIPTION**

Ultimate Date of Birth: 01/01/1970	Place of Birth: USA
Current or Most Recent Address: 1000 1st St, New York, NY 10001	Height: 5'10"
Height: 5'10"	Weight: 175 pounds
Race: White	Sex: Male
Complexion: Fair	Language: Arabic
Hair and Mustache Color: Brown	

**REWARD**

The Federal Bureau of Investigation, United States Department of Justice, is offering a reward of up to \$1 million for information leading directly to the apprehension or conviction of Ali Atwa.

**REMARKS**

Ali Atwa is a member of the terrorist organization, al-Qaeda. He is a frequent flyer.

**CAUTION**

Do not disclose this information to the media or other sources. Do not disseminate this information to the public. Do not disclose this information to the media or other sources. Do not disseminate this information to the public.

علی عطوی

## سید مصطفی بدرالدین

سید مصطفی بدرالدین که با نام‌های مصطفی امین بدرالدین، مصطفی یوسف بدرالدین، سامی عیسی و الیاس فؤاد سائب نیز شناخته می‌شد رهبر شاخه نظامی حزب‌الله لبنان و پسر عمو و برادر همسر عماد مغنیه، معروف به «الیاس صعب» متولد سال ۱۹۶۱ میلادی در منطقه «الغیری» بود. وی سابقه و تاریخ گسترده‌ای در حزب‌الله و جایگاه ویژه‌ای در عملیات‌های تروریستی داشت. برخی منابع ایرانی، بدرالدین را فرمانده کل شاخه حزب‌الله لبنان معرفی کردند. خبرگزاری ایرنا با یادآوری اینکه مصطفی بدرالدین سابقه و جایگاه ویژه‌ای در حزب‌الله داشت، از او به عنوان جانشین عماد مغنیه نام برده‌اند.



مصطفی بدرالدین در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی به اتهام توطئه برای منفجر کردن سفارت آمریکا در کویت و ترورامیر آن کشور پس از محاکمه به مدت ۱۶ هفته به جرم طراحی حملات، به مرگ محکوم شد. او به دلیل قطع پا، با پای چوبی در جلسات این دادگاه شرکت می‌کرد. او در دادگاه اظهار داشت که تمامیت ارضی کویت را به رسمیت نمی‌شناسد. با اشغال کویت توسط عراق، او از زندان آزاد شد و به لبنان بازگشت سپس همکاری با حزب‌الله لبنان را آغاز کرد. هیئت قضایی ویژه سازمان ملل متحد برای بررسی ترور رفیق حریری، نخست‌وزیر پیشین لبنان، حکم پیگرد قانونی او را صادر کرد اما این حکم هرگز به اجرا در نیامد.

در سال ۲۰۱۲، ایالات متحده بدرالدین را به اتهام حمایت فعالانه از حکومت سوریه و مشارکت در سرکوب و کشتار مردم آن کشور مورد تحریم قرار داد. به گفته‌ی منابع آمریکایی، این فرد از جمله اعضای مؤثر در مدیریت عملیات نظامی حزب‌الله در سوریه بود.

### کشته شدن مشکوک سید مصطفی بدرالدین

روز جمعه، ۱۳ مه ۲۰۱۶، ایستگاه تلویزیونی المنار، وابسته به گروه حزب‌الله لبنان، گزارش داد که مصطفی بدرالدین، از فرماندهان ارشد شاخه نظامی این گروه در سوریه کشته شد. حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله لبنان، یک هفته پس از کشته شدن بدرالدین گفت: «این سازمان نیروهای اسرائیلی را در زمینه‌ی کشته شدن مصطفی بدرالدین در سوریه متهم نمی‌کند.» او همچنین گفت: «همه نشانه‌ها حاکی از آن است که گروه‌های تکفیری منطقه مرتکب این جنایت شدند.»

گادی آیزنکوت،<sup>۲</sup> رئیس ستاد کل ارتش اسرائیل گفت «بنا به تحقیق سازمان اطلاعاتی اسرائیل مصطفی بدرالدین، فرمانده نظامی حزب‌الله لبنان، به دست اعضای خود این گروه کشته شد.» ژنرال آیزنکوت اضافه کرد: «این قتل نشان دهنده‌ی بحران عمیق در داخل حزب‌الله است.» پس از کشته شدن مصطفی بدرالدین در ماه مه ۲۰۱۶، موجی در رسانه‌های عرب مبنی بر این که مصطفی بدرالدین قربانی تصویبه درون حزبی، حزب‌الله شده و به دست عوامل خود این حزب یا متحدانش کشته شده‌است، به راه افتاد.



مصطفی بدرالدین

<sup>2</sup> Gadi Eizenkot

## حزب الله لبنان، سازمان تروریستی در خدمت اهداف جمهوری اسلامی

حزب الله لبنان، سازمانی سیاسی — نظامی و اسلامگرای شیعه در لبنان است که توسط چندین کشور به عنوان «گروه تروریستی» شناخته شده است. گروه حزب الله در اوایل سال های ۱۹۸۰ و با الهام از ایدئولوژی اسلام سیاسی سید روح الله خمینی در لبنان ظهور کرد. در زمان جنگ داخلی لبنان، حزب الله لبنان به کمک سپاه پاسداران ایران، تعلیم نظامی داده شد و تحت حمایت مالی و سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. حزب الله لبنان سه هدف اصلی اش را به عنوان آرمان خود اعلام کرد که عبارتند از: محو آثار امپریالیستی غربی در لبنان، مقابله با فالتزهای لبنان و برپایی حکومت اسلامی در لبنان.



آرم حزب الله لبنان، سازمان تروریستی در خدمت اهداف جمهوری اسلامی ایران

اسرائیل، ایالات متحده آمریکا، آلمان، بریتانیا، کانادا، اتریش، هلند، بحرین، مصر، اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس و استرالیا حزب الله را در فهرست گروه‌های تروریستی طبقه‌بندی کردند. در حالی که اتحادیه اروپا، فرانسه و نیوزیلند تنها شاخه نظامی آن را تروریستی دانستند آنها بین شاخه نظامی و شاخه سیاسی آن تمایز قائل شدند. روسیه حزب الله را یک سازمان سیاسی-اجتماعی مشروع به حساب می‌آورد. چین بی‌طرف مانده، و با حزب الله رابطه‌ی حسنه دارد. آمریکا حزب الله لبنان را در ۲۷ دی ۱۳۹۸ به صورت کامل در لیست سازمان‌های که از نظر آمریکا تروریستی هستند قرار داد. وزارت خارجه آمریکا در بیانیه‌ای اعلام کرد که حزب الله لبنان نیز همچون سازمان القاعده و «دولت اسلامی» (داعش) عملکردی بین‌المللی دارد. برآوردها تا سال ۲۰۱۷ میلادی نشان می‌دهد که حداکثر قابلیت حزب الله لبنان برای بسیج کردن نیروی خود حدوداً ۵۰ هزار جنگجو است.

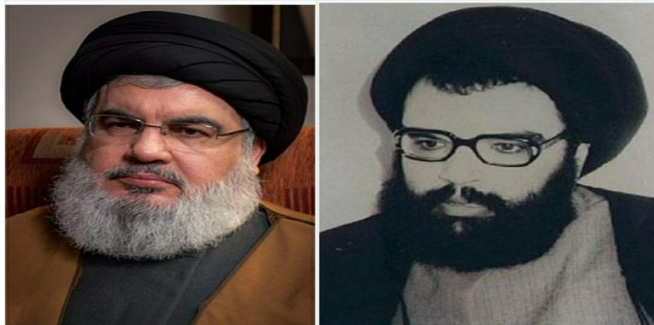


صبحی الطفیلی، نخستین دبیر کل حزب الله لبنان

سیدحسن نصرالله پس از ترور شدن سید عباس موسوی به دست نیروهای نظامی اسرائیلی در سال ۱۹۹۲ میلادی به مقام دبیر کلی حزب الله لبنان رسید. سیدحسن نصرالله به صورت علنی اعلام کرد که بودجه، هزینه، خرج خورد و خوراک، سلاح و موشک‌های حزب الله از جمهوری اسلامی ایران تامین می‌شود.

روز ۱۸ اوت ۲۰۲۰ دادگاه بین‌المللی لاهه سلیم عیاش از اعضای حزب الله را به جرم ترور رفیق حریری مجرم شناخت. این دادگاه او را در ۱۱ دسامبر ۲۰۲۰ به ۵ بار حبس ابد محکوم کرد. گزارش تحقیقی «پولیتیکو» نشان می‌دهد که حزب الله لبنان به عنوان یک سندیکای فعال بین‌المللی قاچاق مواد مخدر، قاچاق اسلحه و پولشویی عمل می‌کند. هسته‌ی اولیه حزب الله و ساختار تشکیلاتی آن متشکل از اسلام‌گرایان، نیروهای حزب الدعوه به رهبری محمدحسین فضل‌الله، شاخه دانشجویی حزب الدعوه، مسئولان جنبش امل، اعضای جنبش فتح به رهبری ابوجهاد (خلیل الوزیر) و تمام گروه‌ها و جریان‌هایی که از انقلاب اسلامی ایران و سید روح‌الله خمینی تأثیر گرفته بودند شکل گرفت. نخستین دبیر کل حزب الله صبحی الطفیلی بود که بعد از اختلاف در نحوه رابطه با ایران از سوی شورای اجرایی این مجموعه کنار گذاشته شد بعد از وی سید عباس موسوی به دبیر کلی این مجموعه انتخاب شد. صبحی الطفیلی، راغب حرب، عبدالکریم عبید، سیدحسین موسوی، سیدحسن نصرالله، سید ابراهیم امین‌السید، حسین الکورانی، نعیم قاسم، محمد یزبک، حسین خلیل، محمد رعد و محمد فنیس از جمله افرادی بودند که از حزب الدعوه و جنبش امل وارد حزب الله شدند. در آخرین تصمیم‌گیری سید حسن نصرالله به دبیر کلی این مجموعه انتخاب شد.

سیدحسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان در اولین سالگرد جنگ اسرائیل و حزب الله لبنان، در مصاحبه اختصاصی با صدا و سیمای جمهوری اسلامی اعلام کرد که در طول جنگ از «سرپرست و رهبرش»، سیدعلی خامنه‌ای «رهنمود و راهنمایی» دریافت می‌کرده‌است.



سمت راست: سید عباس موسوی، دومین دبیر کل حزب الله، سمت چپ: سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله

همانطور که گفته شد بین کشورهایمانند سوریه، ایران و روسیه با کشورهای اروپایی، آمریکا، اتحادیه کشورهای عرب و شورای همکاری خلیج فارس بر سر اعلام گروه حزب الله لبنان به عنوان گروه تروریستی یا یک گروه سیاسی اختلاف نظر وجود دارد. این در حالی است که دولت لبنان از گروه حزب الله به عنوان حزبی مشروع و قانونی یاد می کند. سازمان اینترپل پس از حادثه بمب گذاری آمیا، به درخواست دولت آرژانتین، عماد مغنیه را که یکی از اعضای حزب الله بود به اتهام ارتباط با این حادثه مورد پیگرد قرار داد. روز ۱۳ نوامبر ۲۰۱۸ آمریکا مجدداً حزب الله لبنان را به عنوان یک گروه تروریستی جهانی معرفی کرد و جوایزی تا ۵ میلیون دلار برای یافتن دو عضو حزب الله به نام های یوسف محمود حرب و هیثم علی طباطبایی تعیین کرد.

وزیر امور خارجه بریتانیا، جرمی هانت (Jeremy Hunt) در تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۱۹ در بیانیه ای اعلام کرد: «کشورش از لبنانی باثبات و موفق حمایت می کند اما نمی تواند زمانی که مسئله تروریسم مطرح است، از خود نرمش نشان دهد.» وی گفت: «آشکار است که تمایزی بین شاخه نظامی و سیاسی حزب الله وجود ندارد، با تحریم کردن حزب الله به هر شکل ممکن، دولت پیامی آشکار می دهد که فعالیت های بی ثبات کننده این گروه در منطقه کاملاً غیرقابل قبول و برای امنیت ملی بریتانیا زیانبار است.» وزیر کشور بریتانیا، ساجد جاوید گفت: «حزب الله همچنان به اقدامات خود برای بی ثبات کردن وضعیت شکننده ی خاورمیانه ادامه می دهد و ما بیش از این نمی توانیم تفکیکی بین شاخه نظامی تحریم شده این گروه و شاخه ی سیاسی آن قائل شویم.» در ۲۵ اُمین سالگرد حمله به مرکز یهودیان آمیا که همزمان با سفر مایک پمپئو وزیر خارجه آمریکا به آرژانتین بود این کشور حزب الله را به عنوان سازمانی تروریستی معرفی و دارایی های این گروه را توقیف کرد. مقامات آرژانتینی به خاطر حمله به سفارت اسرائیل در آرژانتین و بمب گذاری در مرکز یهودیان، ایران و حزب الله را متهم کردند.

روز جمعه ۲۷ دی ۱۳۹۸ دولت بریتانیا کلیت تشکیلات حزب الله لبنان را بر اساس قوانین مقابله با تروریسم تحت تحریم قرار داده دارایی های آن را ضبط کرد. بدین ترتیب بریتانیا هم شاخه سیاسی و هم شاخه نظامی حزب الله را تروریستی نامگذاری کرد.

وزیر کشور آلمان روز ۳۰ آوریل ۲۰۲۰ اعلام کرد که آلمان تمامی فعالیت های گروه حزب الله لبنان در خاک خود را ممنوع اعلام کرد از آن زمان به بعد کلیت گروه را به عنوان سازمان تروریستی می شناسد. در اسفند ۱۳۹۴ شورای همکاری خلیج فارس این حزب را تروریستی نامید. روز پنجشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۹۹ دولت لیتوانی حزب الله لبنان را در

فهرست سازمان‌های تروریستی قرار داد. لیناس لینکویسیوس (Linus Linkousius)، وزیر امور خارجه لیتوانی اعلام کرد برخی افراد مرتبط با این گروه تحت حمایت ایران، امنیت ملی لیتوانی را تهدید کردند. دادگاهی در شهر کلاگن فورت (klagenfurt) اتریش، یک فرمانده حزب‌الله و عضوگیر اعضای جدید برای این سازمان تروریستی را به ۹ سال حبس محکوم کرد. علاوه بر آن این فرمانده در آموزش‌های عقیدتی و نظامی، در ایران شرکت داشت. روز پنجشنبه اول آبان ۱۳۹۹ دولت استونی گروه شبه‌نظامی حزب‌الله لبنان را تحت تحریم قرار داد، این اقدام در واکنش به عملیات تروریستی حزب‌الله اتخاذ شده بود. وزیر امور خارجه استونی، اورماس رینسالو گفت: «حزب‌الله یک تهدید قابل توجه علیه امنیت بین‌المللی و امنیت استونی، محسوب می‌شود.»

دولت گواتمالا به‌طور رسمی حزب‌الله را یک سازمان تروریستی اعلام کرد. پمپئو شنبه ۳ آبان ۱۳۹۹ با صدور بیانیه‌ای از اقدام گواتمالا تقدیر کرد. روز سه‌شنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۹ کشورهای اسلوونی و لتونی نام گروه حزب‌الله لبنان را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار دادند. دولت اسلوونی با استناد به اینکه فعالیت‌های حزب‌الله با «جرائم سازمان‌یافته و تروریسم» مرتبط است این تصمیم را گرفت. دولت لتونی نیز اعلام کرد از این پس سفر اشخاص مرتبط با حزب‌الله لبنان به این کشور ممنوع می‌باشد. روز جمعه ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۰ دولت اتریش کلیت گروه حزب‌الله لبنان را ممنوع اعلام کرد. الکساندر شالنبرگ،<sup>۳</sup> وزیر خارجه اتریش اعلام کرد که هیچ فرقی بین شاخه نظامی و شاخه سیاسی حزب‌الله نیست.

دادستانی مصر در تاریخ ۱۲ آوریل ۲۰۰۹ میلادی، با متهم کردن حزب‌الله لبنان به جاسوسی، قاچاق اسلحه و تلاش برای بی‌ثبات کردن مصر، از بازداشت گروه ۴۹ نفره‌ای خبر داد که با دستور گرفتن از سیدحسین نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان، علیه امنیت ملی مصر فعالیت می‌کردند. سیدحسین نصرالله، رهبر حزب‌الله در واکنش به این دستگیری‌ها اعتراف کرد که تنها یکی از دستگیرشدگان لبنانی، به نام سامی شهاب، عضو حزب‌الله بود. او در حال انجام مأموریتی برای رساندن تدارکات نظامی به فلسطینی‌های نوار غزه بود. با وجود ادعای نصرالله، سامی شهاب در اعترافات خود گفت که برنامه حمله‌ی تروریستی در اصل «حرکتی انتقام‌جویانه در برابر کشته شدن عماد مغنیه، از رهبران نظامی ارشد گروه حزب‌الله لبنان بوده‌است».

<sup>2</sup> Urmas Reialu 9

<sup>3</sup> Alexander Schallenberg 0



شواهد جدید نشان می‌داد که گروه حزب‌الله در حال ساخت و انباشت سلاح و موشک‌های نقطه‌زن در زیر ساختمان‌های غیرنظامی بیروت هستند. به همین دلیل یک گروه دو حزبی از قانونگذاران آمریکا، از کاخ سفید خواستند تا برای تحریم رهبران حزب‌الله اقدام کنند.

## رد پای رژیم ایران و حزب الله لبنان در قاچاق مواد مخدر

### انبارهای نیترا آمونیوم در اروپا متعلق به حزب الله

نیتین (ناتان) ای سیلز، آهمانگ کننده مبارزه با تروریسم در وزارت خارجه آمریکا، گفت: «گروه شبه نظامی حزب الله لبنان انبارهای حاوی نیترا آمونیوم در سراسر قاره اروپا دارد» وی افزود این گروه مقدار قابل توجهی نیترا آمونیوم را از بلژیک به فرانسه، یونان، ایتالیا، اسپانیا و سوئیس منتقل کرده اند. بنابر ادعای سیلز هر زمان که جمهوری اسلامی ایران تشخیص دهد، حزب الله از این مواد برای حملات تروریستی خود استفاده خواهد کرد. سازمان امنیت داخلی آلمان خبر داد که حزب الله لبنان در ایالت بایرن یک انبار حاوی نیترا آمونیوم داشت که در سال ۲۰۱۶ محتویات آنرا از آلمان خارج کردند. وجود این انبار را وقتی نهادهای امنیتی آلمان متوجه شدند که مشغول تحقیق درباره فعالیت های حزب الله در این کشور بودند. محتویات این انبار «بسته های سرد» موسوم به Cold-Packs حاوی نیترا آمونیوم بودند.

در سال ۲۰۱۵ چهار عضو حزب الله در حالیکه سه تن نیترا آمونیوم را در کیسه های آرد بسته بندی و پنهان کرده بودند، توسط سرویس های اطلاعاتی بریتانیا با کمک ماساد دستگیر شدند. مردی ۴۰ ساله که با حزب الله ارتباط داشت، در حومه لندن نیترا آمونیوم را انبار کرده بود.

### همکاری رژیم ایران و حزب الله لبنان در قاچاق مواد مخدر

رسانه های ایتالیایی گزارش دادند که محموله ۱۵ تنی قرص های مخدر آمفتامین که تیرماه ۱۳۹۹ کشف شد، متعلق به حزب الله لبنان بود. ارزش این محموله که از سوریه ارسال شده بود، حدود یک میلیارد یورو برآورد شد. این محموله شامل ۸۴ میلیون قرص روانگردان آمفتامین بود و دادستانی ناپل آنرا به عنوان «بزرگ ترین عملیات» ضبط آمفتامین در جهان نام برد. مقام های قضایی ایتالیا روز پنجم دی ۱۳۹۹ اعلام کردند که حزب الله لبنان مالک و انتقال دهنده ۱۵

<sup>3</sup> Nathan A. Sales

تُن آمفتامین قاچاق است و مبدأ ارسال آن لاذقیه سوریه می‌باشد، این قرص‌ها در محموله‌های کاغذ و چرخ‌دنده‌های بزرگ صنعتی به صورتی کاملاً حرفه‌ای جاسازی شده‌بودند.

## ارتباط حزب‌الله لبنان با رژیم ایران

بنا بر گفته‌های محمدحسن اختری سفیر ایران در سوریه در سال‌های (۲۰۰۸-۲۰۰۵) ایران به حزب‌الله کمک‌های مالی و معنوی می‌کرد. سپاه پاسداران به آموزش نیروهای حزب‌الله می‌پرداخت ولی او هرگونه شرکت مستقیم ایران را در درگیری‌های حزب‌الله رد کرد. جمهوری اسلامی ایران ارتباط نزدیکی با جنبش حزب‌الله دارد. دولت و نهادهای حکومتی ایران، از جمله بنیاد شهید، حمایت‌های مالی قابل توجهی از این گروه و طرفداران و ساکنان مناطق تحت نفوذ آن به عمل می‌آورند. در ۲۴ ژوئن ۲۰۱۶ سایت «المنار» متعلق به حزب‌الله لبنان خبر داد که حسن نصرالله در یک سخنرانی عمومی با اشاره به محدودیت‌های مالی علیه این گروه گفت: «این محدودیت‌ها تأثیری در وضعیت حزب‌الله ندارد چون تمام منابع مالی حزب‌الله نه از بانک‌ها بلکه از سوی ایران تأمین می‌شود.» همچنین نصرالله در دی ماه سال ۱۳۹۶ پیش از خروج آمریکا از برجام و قبل از تشدید تحریم‌های بیشتر بر علیه جمهوری اسلامی واکنش نشان داد این واکنش به یک گزارش آمریکایی با این مضمون بود که بخشی از درآمدهای حزب‌الله از طریق تجارت مواد مخدر تأمین می‌شود او بار دیگر با صراحت از تأمین مالی گروهش از سوی ایران سخن گفت و اظهار کرد: «نان، آب، پول، اسلحه و موشک‌های ما همگی از ایران می‌رسند... و تا ایران پول دارد، حزب‌الله هم پول دارد.» پیرو ماجرای توقیف طلا و ارز متعلق به ایران در ترکیه در سال ۱۳۸۷ و ۸۸ به ترتیب یک رسانه ایرانی-اتریشی و یک رسانه اسرائیلی تحلیلگر اخبار با اشاره به اخبار العربیه و اخبار غیررسمی، از ارتباط آن ماجرا با حمایت جمهوری اسلامی از حزب‌الله لبنان و تأسیس یک بانک مشترک در ترکیه خبر داده بودند.

ناتان سیلز هماهنگ‌کننده مبارزه با تروریسم وزارت خارجه آمریکا روز ۱۳ نوامبر ۲۰۱۸ اعلام کرد که حکومت ایران سالانه ۷۰۰ میلیون دلار هزینه حزب‌الله لبنان می‌کند. پیش از این نیز حسن نصرالله رهبر حزب‌الله به صورت علنی و در حضور سفیر ایران در لبنان اعلام کرده بود: «ما خیلی صریح می‌گوییم و شاید چنین چیزی در تمام جهان وجود نداشته باشد، که یک کسی بیاید به صورت علنی شفاف و صادقانه اعتراف کند، من در مقابل همه جهان بی‌پرده می‌گویم، بودجه و هزینه و خرج و خورد و خوراک و سلاح و موشک‌های حزب‌الله از جمهوری اسلامی ایران می‌رسد. تا زمانی که ایران پول داشته باشد، یعنی ما پول داریم»

روزنامه واشینگتن پست در مقاله‌ای به نقل از رابرت استفن فورد<sup>۳۲</sup> سفیر پیشین آمریکا در سوریه، حزب‌الله لبنان را در حکم یک ناو هواپیمابر ایرانی در شرق مدیترانه می‌داند. «اوباما» نیز در دیدار با یک لابی یهودی در مرداد ۱۳۹۴ خورشیدی گفت: «اگر توافق هسته‌ای رد شود و ما به ایران حمله کنیم، حزب‌الله به سمت تل‌آویو موشک پرتاب می‌کند و اسرائیل متحمل فشار می‌شود. در تمامی سناریوها، اسرائیل متحمل فشارهای ناشی از حملات نظامی خواهد بود.» در پی جنگ داخلی سوریه، حزب‌الله لبنان برای کمک به حکومت بشار اسد، رئیس‌جمهور هم‌پیمان ایران در سوریه، شمار زیادی جنگجو به سوریه فرستاد که تعداد آن‌ها در یکی از مقاطع زمانی به ۸ هزار نفر رسید. تلفات حزب‌الله لبنان برای حمایت از اسد در سوریه حدود دو هزار کشته و چهار هزار مجروح برجای گذاشت.

---

<sup>3</sup> Robert Stephen Ford

## فشارهای بین المللی و تحریم‌ها علیه حزب‌الله

ایالات متحده در ۱۸ اکتبر ۱۹۹۷ حزب‌الله را به عنوان یک سازمان تروریستی خارجی، در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۱ بعنوان یک سازمان تروریست جهانی اعلام کرد. روز پنجشنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۸ دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا، لایحه تحریم جدیدی علیه گروه حزب‌الله مبنی بر اینکه حزب‌الله توسط ایران حمایت می‌شود را امضا کرد، این لایحه در سالروز انفجاری که در سال ۱۹۸۳ در بیروت منجر به کشته شدن ۲۴۱ نفرگدار دریایی آمریکا شده بود امضاء شد. این لایحه امکان گسترش تحریم در رابطه با کسانی که با حزب‌الله تجارت می‌کنند را فراهم کرد.

روز سه شنبه ۱۳ نوامبر ۲۰۱۸ وزارت امور خارجه آمریکا جواد نصرالله فرزند حسن نصرالله را در فهرست تروریسم جهانی قرار داد. جواد نصرالله یکی از رهبران حزب‌الله و فرمانده گردان المجاهدین است. براساس تحریم‌های جدید تمامی دارایی‌های پسر نصرالله مصادره و معامله با او و گردان المجاهدین ممنوع اعلام شد.

آنها علاوه بر جواد نصرالله، محسن عییدالزیدی، یوسف هاشم، عدنان حسین کورانی و محمد عبدالهادی فرحات را نیز در لیست تروریستی قرار دادند. عییدالزیدی هماهنگ کننده بین حزب‌الله و سپاه پاسداران ایران و حامیان‌شان در عراق بود که در قاچاق سوخت از ایران به سوریه شرکت داشت او شخصی بود که از جانب قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، نیرو به سوریه اعزام می‌کرد. سیگال مندلکر<sup>۳</sup> معاون وزیر بخش خزانه‌داری در امور تروریسم و اطلاعات مالی ایالات متحده آمریکا اظهار داشت که حزب‌الله نماینده تروریستی حکومت ایران است که می‌کوشد حاکمیت را در عراق تضعیف و ثبات خاورمیانه را مختل کند. روز دوشنبه ۲۲ آوریل ۲۰۱۹ وزارت خانه‌های خارجه و خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا بر اساس بیانیه‌ای اعلام کردند، در ردیف «پاداش برای عدالت» جهت دریافت اطلاعاتی در زمینه مرادوات بانکی، نقل و انتقال پول و اموال و معاملات حزب‌الله در جهان، ده میلیون دلار جایزه در نظر گرفته‌اند، این مبلغ به کسانی که اطلاعاتی را در اختیار آمریکا قرار دهند، داده خواهد شد. آمریکا خواهان دسترسی به ادهم حسین تاجا، محمد ابراهیم بزی و علی یوسف چراره به عنوان سه تن از مسئولان مالی حزب‌الله می‌باشد.

<sup>3</sup> Sigal Mendelker

روز ۲۱ ژانویه ۲۰۲۰ دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خارجه آمریکا، شرکت «پارک استراتجیز» را به دلیل معامله با شرکت «البرکات» وابسته به حزب‌الله، به پرداخت ۱۲ هزار و ۱۵۰ دلار جریمه کرد.



از سمت راست؛ حسن نصرالله \_ جواد نصرالله \_ قاسم سلیمانی

روز ۲۶ فوریه ۲۰۲۰ «استیون منوچین»<sup>۳۴</sup> وزیر خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا اعلام کرد که سه مقام رسمی لبنان و ۱۲ نهاد لبنانی که بخشی از بنیاد شهید و زیر مجموعه‌ای از شبکه حزب‌الله هستند در لیست تحریم‌های آمریکا قرار گرفتند.

روز ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۱ خزانه‌داری ایالات متحده طی بیانیه‌ای اعلام کرد کانالهای مالی مستقر در لبنان و کویت را که به گروه حزب‌الله لبنان کمک مالی می‌کنند، تسهیل‌کنندگان مالی و شرکتهای پوششی که این گروه و ایران را پشتیبانی می‌کنند، تحریم می‌کند. در بیانیه آمده است که «حزب‌الله همچنان از بخش تجاری قانون برای حمایت مالی و مادی استفاده می‌کند، این امر گروه را قادر می‌سازد تا اقدامات تروریستی انجام دهد و نهادهای سیاسی لبنان را تضعیف کند.»

روز ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۱ علیرضا حسن البنایی (علی البنایی) علیرضا القصابی لاری (علی لاری) و عبدالمعلم بنایی به عنوان تروریست‌های جهانی ویژه (SDGT) مطابق فرمان اجرایی، به دلیل کمک مادی، حمایت، ارائه پشتیبانی مالی، مادی یا تکنولوژیکی، رساندن کالاها یا خدمات در حمایت از حزب‌الله، نامگذاری شد. علی البنایی و لاری از طرفداران قدیمی حزب‌الله هستند و از طریق سیستم مالی رسمی و پیام‌رسان‌های نقدی، ده‌ها میلیون دلار به‌طور مخفیانه به سازمان تروریستی ارسال کردند. هر دوی آنها در سفرهای خود به لبنان و ایران مرتباً با مقامات حزب‌الله ملاقات می‌کردند.

همزمان با تحریم‌های جدید ایالات متحده آمریکا علیه حزب‌الله لبنان، کشور کوزوو<sup>۳۵</sup> هفت بازرگان محلی و یک شرکت را به دلیل ارتباط با حزب‌الله تحریم کرد.

روز ۲۴ نوامبر ۲۰۲۱ استرالیا تمامیت حزب‌الله لبنان را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار داد، استرالیا از سال ۲۰۰۳ شاخه نظامی این حزب را در لیست سازمان‌های تروریستی قرار داده بود. کارن اندروز<sup>۳۶</sup> وزیر کشور استرالیا گفت: «حزب‌الله، با تهدید به حملات تروریستی و حمایت از سازمان‌های تروریستی ادامه می‌دهد و بنابراین تهدیدی جدی برای استرالیا محسوب می‌شود.» روز جمعه ۲۱ ژانویه ۲۰۲۲ وزارت خزانه‌داری آمریکا اعلام کرد که سه فرد

---

<sup>3</sup> Steven Mnuchin 4  
<sup>3</sup> Kosovo 5  
<sup>3</sup> Karen Andrews 6



و ده شرکت عضو شبکه تأمین مالی حزب الله لبنان را به اتهام تلاش برای دور زدن تحریم‌ها در فهرست تحریم‌های خود قرار داده است.

بنا به گزارش سرویس‌های اطلاعاتی غرب، حکومت جمهوری اسلامی ایران سالانه بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار تنها به صورت نقدی حزب الله را تأمین مالی می‌کند، برای آنها زرادخانه‌ی سلاح و خدمات لجستیکی به قیمت بیش از ۷۰۰ میلیون دلار فراهم آورده است.

حزب الله در سال ۲۰۱۹ اندک زمانی پس از اعمال فشارهای شدید مالی و تحریم‌ها علیه این گروه و حامی مالی آنها که منجر به کاهش حمایت‌های مالی جمهوری اسلامی به این گروه شد، صندوقهای دریافت کمک مالی و صدقه را در محله‌های شیعه‌نشین نصب کردند. روی این صندوقها نوشته شد: «به حمایت همگانی نیاز داریم.» قبل از آن در مغازه‌ها صندوقهای کمک به حزب الله دیده می‌شد. نصرالله نیز در یک سخنرانی، از هوادارانش خواست به این گروه پول بدهند تا بتواند فشار تحریم‌ها را کم کند.

مایک پومپئو در نشست «آپیک»<sup>۳</sup> گفت «تحریم‌ها علیه ایران گروه‌های نیابتی جمهوری اسلامی را نیز به درد و رنج انداخته است. این که حسن نصرالله کاسه‌ی گدایی به دست گرفته، خبر خوبی است.»

برایان هوک گفت: «ما نشانه‌های این فشارها را می‌بینیم و شاهد هستیم که رهبر حزب الله از مردم می‌خواهد که پول به آنها صدقه بدهند. چنین رفتاری خود شاهد بارزی است، این همان تأثیری است که ما به دنبال آن هستیم. پولی که یک شبه نظامی حزب الله می‌گیرد خیلی بیشتر از حقوقی است که یک آتش نشان در ایران دریافت می‌کند.»

<sup>3</sup> کمیته روابط عمومی آمریکا-اسرائیل American Israel Public Affairs Committee

## تحریم افراد کلیدی حزب الله لبنان در عراق توسط ایالات متحده آمریکا

چهار فرد وابسته به حزب الله که رهبری و هماهنگی فعالیت‌های عملیاتی، اطلاعاتی، امنیتی و مالی این گروه در عراق را به عهده داشتند در فهرست «تروریست‌های جهانی» قرار گرفتند.

خبرگزاری فرانسه گزارش داد وزارت خزانه‌داری ایالات متحده چهار مرد را تحریم کرده‌است که بنا به گفته‌ی این وزارتخانه، این افراد در فعالیت نیروهای شبه نظامی حزب الله لبنان در عراق نقش کلیدی داشتند. شبل محسن عبیدالزیدی تبعه عراقی که فرماندهی نیروهای شبه نظامی تیپ امام علی تحت حمایت و پشتیبانی ایران را بعهدہ دارد، یوسف هشام، عدنان حسین کوثرانی و محمد عبدالهادی فرحات لبنانی در فهرست «تروریست‌های جهانی» قرار گرفتند.

وزارت خزانه‌داری اعلام کرد الزیدی در مقام هماهنگ‌کننده نقش کلیدی بین حزب الله، نیروهای قدس وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (آی آر جی سی - کیو اف) و حامیان آنها در عراق ایفا می‌کرد، سه نفر دیگر نیز مسئولیت تامین اطلاعات امنیتی را به عهده داشتند.

سیگال مندلکر، معاون اداره اطلاعات امنیتی مالی و تروریسم وزارت خزانه‌داری آمریکا گفت؛ «حزب الله نماینده و دست‌نشانده حکومت ایران است ما افرادی همچون الزیدی را هدف تحریم قرار داده‌ایم که برای قاچاق نفت ایران، گردآوری منابع مالی برای حزب الله و ارسال ستیزه‌جو به سوریه از جانب قاسم سلیمانی برای نیروهای قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نقش تسهیل‌کننده را ایفا می‌کند». او افزود «اقدامات هماهنگ و منسجم وزارت خزانه‌داری به هدف مقابله با تلاش‌های پنهانی و مخفیانه حزب الله برای سوءاستفاده از عراق جهت عملیات پولشویی، خرید انواع سلاح، آموزش ستیزه‌جویان و گردآوری اطلاعات امنیتی در مقام دست‌نشانده و نماینده ایران اتخاذ شده‌اند».

الزیدی مسئول انتقال مقادیر بسیار زیادی پول به لبنان به عنوان کمک مالی جهت مشارکت حزب الله در جنگ داخلی سوریه بود. او همچنین مسئولیت هماهنگی قاچاق نفت به سوریه را بعهدہ داشت، ظاهراً او به درخواست نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ستیزه‌جوهای عراقی را به سوریه اعزام می‌کرد.

وزارت خزانه‌داری آمریکا اعلام کرد که الزیدی حداقل چهار مرتبه به همراه سلیمانی در ملاء عام ظاهر شده‌است.



سمت راست: قاسم سلیمانی، فرمانده نیروهای سپاه قدس ایران، چپ: شبل محسن عبید الزیدی، فرمانده نیروهای شبه نظامی تیپ‌های امام علی عراق

الزیدی روابط نزدیک خود را با مقامات حزب‌الله و «ادهم طباجه» مسئول امور مالی حزب‌الله حفظ کرده است. طباجه از شرکت‌هایی که منابع مالی حزب‌الله در عراق را تامین می‌کردند و همچنین از منابع مالی حزب‌الله در داخل عراق جهت سرمایه‌گذاری، محافظت می‌کرد. بنا به اعلام وزارت خزانه‌داری، یوسف هشام نیز بر فعالیت‌های عملیاتی مربوط به حزب‌الله در عراق نظارت می‌کرد او مسئول محافظت از منابع حزب‌الله در عراق بود. هشام رابطه حزب‌الله با گروه‌های مسلح فرقه‌ای در عراق را مدیریت می‌کرد هماهنگی اعزام ستیزه‌جوها به سوریه از جمله اقدامات او بود.

محمد عبدالهادی فرحات به نمایندگی از حزب‌الله، نقش مشاوره برای گروه‌های مسلح فرقه‌گرا در عراق را داشت به همین دلیل از سوی اوفاک<sup>۳</sup> تحریم شد. از سال ۲۰۱۷ فرحات موظف شد داده‌های امنیتی و اطلاعاتی عراق را جمع‌آوری کند. او در تحلیل اوضاع امنیتی عراق و ارائه گزارشی درباره‌ی آن به حزب‌الله لبنان و سپاه قدس ایران مشارکت داشت و متعاقباً به مقامات بلندپایه حزب‌الله و رهبری ایران گزارش می‌داد.

<sup>3</sup> دفتر کنترل سرمایه‌های خارجی Office of Foreign Assets Control



ادھم طباجہ مسئول امور مالی حزب اللہ

## محمد یوسف احمد منصور عضو حزب الله لبنان

سامی شهاب نام تشکیلاتی «محمد یوسف احمد منصور» عضو حزب الله بود. کار او ارائه کمک لجستیکی به غزه بود که در مصر دستگیر شد. سامی شهاب متولد روستای حداثا در جنوب لبنان است که نزد اهالی خیابان البرکات در محله حی السلم در حومه جنوبی بیروت (ضاحیه) به ابو یوسف معروف است. کسی در خیابان البرکات باور نمی کند که سامی شهاب همان ابو یوسف است. سامی شهاب حتی با افراد خانواده خود درباره وظیفه اش در حزب الله سخن نمی گفت و تمایل داشت که نوع کارش محرمانه باقی بماند. به گفته ی نزدیکان وی، آنها تنها می دانستند که ابو یوسف در حزب الله مشغول به کار است، اما غیبت های مکرر وی از منزلش نشان می داد که او به وظیفه مهمی در حزب الله اشتغال دارد. ابو یوسف به همراه دوست و شریکش ذوالفقار دارای کارگاه آهنگری در محله حی السلم بودند، به گفته ی همسرش و اهالی محل، غیبت های مکرر وی برای همه حتی شریکش پرسش برانگیز بود. وقتی از همسرش در این زمینه سوال شد، وی گفت «این موضوع به من مربوط نیست.»

اهالی خیابان البرکات درباره سامی شهاب ۳۹ ساله می گویند که وی کم حرف و نزد همه محبوب بود. این فرد از خانواده ی جنوبی بود که درد و رنج اشغال خاک جنوب لبنان توسط اسرائیل را از نزدیک احساس کرده بود؛ چنانکه در جنگ سال ۲۰۰۶ اسرائیل علیه لبنان در جریان بمباران مناطق مسکونی سه تن از افراد خانواده خود را از دست داد. وی در نیمه ی دهه نود میلادی ازدواج کرد، او دارای چهار فرزند (دو پسر و دو دختر) است. یکی از دوستانش می گوید، وی در حزب الله مراحل و مناصب مختلفی را طی کرد سپس مسئول تشکیلات رصد و مراقبت در حزب الله شد، از سال ۲۰۰۵ نیز مسئولیت پرونده ی فلسطین به وی واگذار شد در نتیجه غیبت وی از خانه بدلیل فعالیت زیاد افزایش یافت.

همسر سامی شهاب درباره ی محمد قبلان که نامش در رسانه ها مطرح شد، گفت: «قبلان مسئول شهاب بود و بین آن دو دوستی و رابطه ی همکاری خوبی وجود داشت آنها روزانه با هم دیدار داشتند، قبلان اکنون در لبنان است.»

خانواده شهاب می گویند که وی در فرودگاه قاهره پس از توقفی ۱۸ روزه هنگام بازگشت به لبنان توقیف شد او دو روز قبل از بازداشت با خانواده اش تلفنی صحبت کرده بود. افراد نزدیک به شهاب می گویند که وی در نتیجه سخن چینی یک فرد فلسطینی که در مصر با وی کار می کرد دستگیر شد. شهاب پس از بازداشت به مدت چهار ماه مورد بازجویی قرار نگرفت و به کسی حتی «منتصر الزیات» وکیل مدافع وی اجازه دیدار با شهاب داده نشد. رفتار مسئولان مصری با وی خوب نبود به ویژه آنکه وی از ناحیه ستون فقرات و مشکلات جسمی دیگری مانند ضعف در

شنوایی در رنج بود و خانواده‌اش از طریق کانال خاصی مقداری دارو برایش ارسال کردند تا از طریق وکیل مدافعش در اختیار وی قرار گیرد.

خانواده محمد منصور افتخار می‌کنند که فرزندشان به اتهام ارسال کمک برای فلسطینی‌های غزه، بازداشت شد. آنان اتهام‌های مصر علیه وی در مورد ایجاد مقدمات برای ترور و انفجار را بی‌اساس می‌دانند و به وجودش افتخار می‌کنند؛ به ویژه پس از آن سید حسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله در سخنرانی خود کار وی را تایید و ستایش کرد. یک منبع آگاه گفت که متوسط دیدارهای محمد منصور از مصر در یک سال بیش از ۱۲ بار بود که کار اصلی وی انتقال پول نقد بود.



سامی شهاب

## فعالیت های سامی شهاب در مصر

سامی هانی شهاب، ملقب به محمد یوسف احمد منصور، فعال واحد موسوم به ۱۸۰۰ حزب الله بود. سامی شهاب در صدر باند اعزامی تروریستی حزب الله به مصر قرار داشت این باند جهت تشکیل یک هسته بزرگ خرابکاری، با هدف انجام عملیات ضد امنیتی مصر با هدایت جمهوری اسلامی ایران بود. بر اساس گزارشهای بسیار زیادی که از سوی قوه قضاییه و دادستانی مصر و سازمان امنیت آن کشور در رسانه های مصر منتشر شد، باندی که حزب الله در طول چند سال توانسته بود در مصر تشکیل دهد، شامل ۴۹ نفر بود. این باند ابتدا ماموریت هایی مانند نقل و انتقال جنگ افزار، سلاح و مهمات قاچاقی برای تشکیل های مسلح فلسطینی غزه را انجام می داد (بنظر می رسد که مبداء این جنگ افزارها ایران باشد و یا با حمایت ایران تهیه شده باشند). محموله های جنگ افزار از راه سودان در شمال آفریقا به مصر و سپس به باریکه غزه می رسید. جنگ افزارها از طریق تونل های زیرزمینی میان مصر با نوار غزه، بدست تشکل های مسلح در غزه می رسید. منابع مصری تاکید داشتند که این باند در حال گسترش بود سپس در مرحله ای، ماموریت گرفت که به اقدامات خرابکاری و انفجاری در خاک مصر اقدام کند از جمله، به اقداماتی علیه گردشگران و محل های اقامت آنها، بویژه محل هایی که گردشگران اسرائیلی به صحرای سینا در شرم الشيخ واقع در مصر می رفتند، دست بزنند. سامی شهاب، در بازجویی هایی که از او در نهادهای مصری به عمل آمد، به این برنامه ریزی ها اذعان کرده بود. رسانه های مصر بطور مشروح این گزارشها را در آوریل ۲۰۰۹ منتشر کردند.

مقامات مصر به هنگام کشف باند تروریستی حزب الله، تاکید داشتند که این باند در راستای اجرای ماموریت جمهوری اسلامی ایران در مصر شکل گرفته بود. مقامات مصر تاکید داشتند که «ایران به یک تعرض گستاخانه علیه امنیت ملی و ثبات مصر دست زده است». حُسنی مبارک، رهبر آن زمان مصر و احمد ابوالغیط، وزیر خارجه وقت مصر و رسانه های مصری در آوریل ۲۰۰۹ و پس از آن، در یک دوره طولانی همواره شدیداً علیه جمهوری اسلامی ایران و «نیات پلید تهران برای ضربه زدن به مصر» سخن گفتند و مطلب نوشتند. همزمان، رسانه های عربستان سعودی نیز از این انتقادهای مقامات مصری و رسانه های آن کشور، همگام با مصر علیه حزب الله و ایران هشدار دادند. این موضع شفاف عربستان سعودی، ایران و دولت وقت لبنان را در تنگنای سیاسی جدی و حالت انفعالی گذاشته بود.

در همایشی که روز شانزدهم فوریه ۲۰۱۱، از سوی حزب الله لبنان در حومه جنوبی بیروت، پایتخت لبنان، برگزار شد، یاد سه تروریست ارشد حزب الله؛ غراب حرب، عباس الموسوی و عماد مغنیه گرامی داشته شد. حسن نصرالله،

دبیر کل حزب الله، از طریق ویدیو یک سخنرانی برای حاضران طرفدار خود ایراد کرد. سامی شهاب، فرمانده ارشد حزب الله که چند سال قبل از آن برای تشکیل یک باند تروریستی حزب الله به مصر اعزام شده بود و حسن نصرالله اعزام او را تایید کرده بود، به ناگهان در این همایش حضور یافت و مورد استقبال شدید حاضران قرار گرفت. او با رفتن به روی صحنه، پرچم حزب الله را به اهتزاز درآورد. سامی شهاب، در دادگاه مصر به حبس طولی‌المدت محکوم شد او در زندان مصر حبس خود را گذراند. اما در رخدادهای انقلاب مصر، توسط فعالان حزب الله که به مصر اعزام شده بودند، همانند شماری دیگر از تروریست‌های حزب الله و فعالان حماس و تروریست‌ها و زندانیان دیگر فراری و به لبنان برگردانده شد.

حضور تحریک‌آمیز و عامدانه سامی هانی شهاب در همایش حزب الله، بیانگر اعتماد به نفس رو به افزایش حزب الله یا شاید جمهوری اسلامی ایران، پدر خوانده‌ی حزب الله بود. گواه دیگر این اعتماد به نفس فزاینده حزب الله و حامی او جمهوری اسلامی، سخنرانی حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله در شب همایش بود نصرالله در سخنرانی آن شب گفت که حزب الله از این به بعد هر افسر ارتش اسرائیل را که به سفر خارجی برود، مورد سوء قصد قرار خواهد داد علاوه بر آن، این ادعای گرافه گویانه و بی سابقه را مطرح کرد که «در صورت تحمیل جنگ جدید به لبنان، حزب الله جلیله (گالیل) در شمال اسرائیل را به تصرف خود در خواهد آورد. دلیل اصلی اعتماد به نفس، شروان منطقه که شامل سوریه، ایران، حزب الله و حماس این بود، آنها باور داشتند که تحولات جاری در منطقه و تغییر نظام‌های سیاسی حاکم بر مصر و تونس و سایر رخدادها، چشمگیر در خاورمیانه، به نفع هدف‌های آنها تمام خواهد شد و ظرفیت‌های آنها را بالا خواهد برد. این در حالی بود که خیزش‌های مردمی در ایران از سر گرفته شده بود و نشانه‌های بسیار جدی از دور جدید آمادگی مردم ایران برای مقابله با حاکمیت سرکوبگر حاکم بر ایران دیده می‌شد.



## گزارش رسانه‌های مصری از اعترافات سامی شهاب در بازجویی‌هایش

روزنامه «المصری الیوم» در شماره ۱۳ آوریل ۲۰۰۹ پروتوکل یا صورت جلسه رسمی اعترافات محمد یوسف احمد منصور (سامی شهاب) را از بازجویی‌هایی که مقامات امنیتی مصر از او به عمل آورده بودند منتشر کرد البته بعداً در جریان محاکمه سامی شهاب و گروه باند او این اعترافات به عنوان سند به دادگاه مصر ارائه شد. قسمتی از گزارش به شرح زیر است: «محمد یوسف احمد منصور، یک لبنانی شیعه از ساکنان حومه بیروت، پایتخت لبنان، است که با گذرنامه جعلی به مصر رخنه کرده بود. محمد یوسف احمد منصور اعتراف کرد که او عضو حزب الله بود و با لقب سامی هانی شهاب فعالیت می‌کرد. حسن نصرالله بلافاصله این امر را تایید کرد و سامی شهاب را به عنوان یک مقام ارشد حزب الله که بدستور او به مصر اعزام شده بود، در یک سخنرانی در بهار ۲۰۰۹ معرفی کرده در همین سخنرانی به ماموریت محوله به او «افتخار» کرد. سامی شهاب در بازجویی‌ها از جمله به موارد زیر اذعان کرده بود:

۱- عضو حزب الله در واحد موسوم به ۱۸۰۰ این سازمان بود و برای این ماموریت بسیج شده بود. او اذعان کرد که در سالهای اولیه حضور خود در حزب الله، آموزش‌های نظامی را گذراند اما از ناحیه ستون فقرات آسیب دید، پس از آنکه دوران آسیب جسمانی را پشت سر گذاشت، به عضویت واحد موسوم به ۱۸۰۰ درآمد. از جمله ماموریت‌های اصلی این واحد «رسیدگی به امور و قضیه فلسطینی از راه کشورهای پیرامونی بود» منظور؛ کشورهای است که اسرائیل را احاطه کرده‌اند. سامی شهاب گفته بود که آموزش‌های اطلاعاتی و امنیتی زیادی را گذرانده‌است این آموزش‌ها به او این امکان را داد که ماموریت محوله به خود برای تشکیل یک باند گسترده در مصر را به خوبی عملی کند.

۲- او اذعان کرد که در سال ۲۰۰۵ به قاهره اعزام شد و ماموریت خود را برای تشکیل هسته‌ی هرچه گسترده‌تر آغاز کرد تا «شعبه مصری» حزب الله بر پا شود. او تاکید کرد که هدف اصلی همه این تلاشها «کمک به قضیه فلسطین» بود. او همچنین تاکید کرد که مقام ارشدی در کادر رهبری حزب الله که مستقیماً با او در تماس بود، دستورات رهبر حزب الله را به او می‌داد، محمد قبلان بود. محمد قبلان، به گفته‌ی سامی شهاب، در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ در منطقه بود و شخصاً با مسایل منطقه بویژه در مورد جنوب صحرای سینا آشنایی عمیق داشت. محمد قبلان نیز با گذرنامه‌ی جعلی مصری با نام دروغین حسن الغول توانسته بود به خاک مصر نفوذ کند.

۳- اعضای «شعبه مصری» حزب الله به رصد کردن اماکن مختلف گردشگری در طول صحرای سینا و شرم‌الشیخ در بندر دریای سرخ، مشغول بودند تا برنامه‌ریزی‌های لازم را برای ترور گردشگران اسرائیلی که به سفر در این مناطق

علاقه زیادی داشتند، انجام دهند. آنها تلاش کردند، برنامه‌ریزی‌های خود را برای عملیات پرتلفات و انتحاری علیه گردشگران اسرائیلی شکل دهند. یکی از اعضای این باند، حسن المنخیلی، از ساکنان بندر مصری «پورت سعید» بود که رهنمود گرفته‌بود تا اطلاعات لازم را در مورد منطقه «نویع» گردآوری کند و نیز به رصد کردن منطقه «رأس الشیطان» اقدام کند، روزنامه مصری «الاجبار» در ۲۳ آوریل گزارش داد که حسن المنخیلی و پنج نفر دیگر از اعضای دستگیر شده‌ی باند در «پورت سعید» از سامی شهاب دستور گرفته‌بودند تا یک فروند کشتی بخرند و همچنین یک محل کسب ماهی فروشی را در این بندر خریداری کنند تا در زیر پوشش این فعالیت‌های ظاهراً بتوانند اطلاعاتی ارزشمندی را درباره‌ی رفت و آمد کشتی‌ها در آبراه سوئز گردآوری کنند.

۴- محمد قبلان، عضو ارشد عملیاتی حزب‌الله دست‌اندر کار نقل و انتقالات فعالان مسلح و محموله‌های سلاح و مهمات برای تشکلهای مسلح فلسطینی در باریکه غزه بود. ماموریت این بود که از این افراد و سلاحها برای انجام عملیات خرابکاری علیه اسرائیل استفاده شود. او از جمله مواد انفجاری پلاستیکی از نوع «سی ۴» (C4): مواد انفجاری با کیفیت بالا که عمدتاً در ایران ساخته می‌شود) دریافت کرده‌بود و آن را در خانه یکی از فعالان باندی که در مصر بر پا شده‌بود، در منطقه العریش پنهان کرده‌بود که بعدها از این مواد انفجاری کمربندها و چمدان‌های انفجاری ساخته شد. او مواد و مهمات دیگری برای ساخت بسته‌های تخریبی و انفجاری مانند تجهیزات و کابلهای برقی و مفتول‌های آهنی برای باند خود خریداری کرده‌بود. منابع مصری که از روند بازجویی از اعضای این باند آگاهی داشتند، فاش کردند که قرار بود این مواد انفجاری از طریق تحویل به اعراب شهروند اسرائیل در شهرهای اسرائیلی به کار گرفته شوند به این امید که شماری از مردم یهودی اسرائیل به قتل برسند.

۵- محمد قبلان در چارچوب تدارکات و برنامه‌ریزی‌های گسترده برای جابه‌جایی مواد انفجاری و جنگ افزارها، شخصاً به سودان سفر می‌کرد. او در این سفرها تدارکات لجیستیک لازم را در سودان به عمل آورده‌بود. او در سفرهای خود به سودان، می‌خواست قاچاقچیان و نیروهایی از شهروندان سودانی و آفریقایی را شناسایی کند تا بتواند با دستور حزب‌الله به فعالان تروریستی در باریکه غزه کمک برسانند. اما او اذعان کرده‌بود که در این هدف چندان موفقیتی کسب نکرده‌بود او گفته‌بود؛ تعداد زیادی از افرادی را که بتوانند به ماموریت او کمک کنند، نیافته‌بود.

یک عضو دیگر باند حزب‌الله لبنان بنام محمد رمضان در مصر دستگیر شد، محمد رمضان از نوار غزه، از راه تونل‌های زیرزمینی، با شماری دیگر از فعالان تروریستی به خاک مصر وارد شده‌بود، او تأیید کرد که آنها در مصر

برای شناسایی افرادی تلاش می‌کردند که بتوانند به تروریستهای حماس و سایر تشکلهای مسلح فلسطینی کمک کنند، آنها می‌خواستند عواملی را بیابند که بتوانند آنها را وارد خاک اسرائیل کنند تا از این طریق بتوانند به عملیات کشتار انتحاری دست بزنند. محمد رمضان با سامی شهاب، رهبر اصلی باند حزب‌الله در مصر دیدار کرد و شهاب به او گفته بود که امکانات لازم برای کمک به انجام عملیات مسلحانه را تامین خواهد کرد. رسانه‌های مصری تاکید کردند، این برنامه‌ریزی‌های تروریستی به مرحله اجراء در نیامد زیرا چند عرب شهروند اسرائیل که قرار بود در نهایت، عملیات انتحاری و انفجاری در اسرائیل را انجام دهند، توسط تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل دستگیر شدند.

در تحقیقات نیروهای امنیتی مصر از باند حزب‌الله ثابت شد که این باند از اسامی افراد مرده، از طایفه سنی‌های لبنانی، برای گذرنامه‌های جعلی سوءاستفاده کرده‌بودند، نیروهای حزب‌الله با در دست داشتن این گذرنامه‌ها توانسته‌بودند به خاک مصر نفوذ کنند. اما رسانه‌های مصری اعلام نکردند که محمد رمضان و همکارانش به کدام باند وابسته بودند. بنظر می‌رسد که این امر که رسانه‌های مصری به نقش حماس در این تشکل حزب‌الله در مصر اشاره مستقیم نکرده‌بودند، به این دلیل بود که این رسانه‌ها می‌خواستند نقش ایران و حزب‌الله در این اقدام تروریستی کمرنگ نشود. رسانه‌های مصری تاکید کردند که دو نفر از اعضای جنبش فلسطینی فتح نیز در میان دستگیر شدگان بودند که در بازجویی خود تایید کردند که از نوار غزه به مصر وارد شدند. این دو نفر اعتراف کردند که دستور داشتند به سودان، سوریه و لبنان بروند و آموزش‌های نظامی لازم را برای انجام عملیات تروریستی انتحاری بگذرانند. (روزنامه «المصری الیوم»، شانزدهم آوریل ۲۰۰۹)



سامی شهاب

## بازوهای قاسم سلیمانی در عراق و لبنان

اوفاک، دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا روز سه‌شنبه ۱۳ نوامبر ۲۰۱۸ چهار نفر از افراد مرتبط با حزب‌الله را که تحت امر قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس ایران فعالیت می‌کردند، تحریم کرد. قبلاً این افراد از سوی اوفاک به عنوان «تروریست‌های بین‌المللی» خوانده شده‌بودند، زیرا آنها اقدامات اطلاعاتی، عملیاتی و مالی در عراق انجام می‌دادند.

اوفاک این افراد را یعنی محسن عبیدالزیدی، یوسف هاشم، عدنان حسین کوثرانی و محمد عبدالهادی فرحات را براساس دستور اجرایی شماره ۱۳۲۲۴ که می‌گوید: «تروریست‌ها و کسانی که تروریست‌ها و یا اقدامات تروریستی آنها را حمایت می‌کنند» تروریست بین‌المللی» خواند و آنها را تحریم کرد. در بیانیه اوفاک آمده‌است که «حزب‌الله بازوی تروریستی رژیم ایران است که می‌کوشد حاکمیت را در عراق تضعیف و ثبات را در خاورمیانه متزلزل کند.» سیگال مندلکر، مدیر بخش مبارزه با تروریسم وزارت خزانه‌داری آمریکا گفت: «ما بازوهای تروریستی مانند الزیدی را که برای ایران نفت قاچاق می‌کردند تا پول برای حزب‌الله جمع کنند و یا اینکه به نیابت از قاسم سلیمانی پیکارجو برای سپاه پاسداران در سوریه می‌فرستادند، هدف قرار می‌دهیم. اقدامات هماهنگ وزارت خزانه‌داری با هدف ناکام کردن تلاش‌های سرّی حزب‌الله با سوء استفاده از عراق برای پولشویی، خرید تسلیحات، آموزش پیکارجویان و جمع‌آوری داده‌های اطلاعاتی برای کمک به ایران است، انجام می‌شود.» وزارت خزانه‌داری تاکید کرد که دولت ترامپ به طور جدی هر کسی که حزب‌الله و شبکه‌های بین‌المللی که از حزب‌الله حمایت می‌کنند و همچنین آنهایی که وارد رابطه تجاری با «این تروریست‌ها» می‌شود را مجازات خواهد کرد.



سیگال مندلکر، مدیر بخش مبارزه با تروریسم وزارت خزانه‌داری آمریکا

این تحریم‌ها پس از آن صورت گرفت که قانون « منع تامین مالی بین‌المللی حزب‌الله » در ۲۵ اکتبر ۲۰۱۸ به تصویب رسید. تحریم‌ها افرادی را که در عراق برای تضعیف امنیت و ثبات این کشور اقدامات حزب‌الله را پیش می‌بردند مورد هدف قرار داد. این اقدامات عمق خطر حزب‌الله را به عنوان «بازوی تروریستی سری رژیم ایران» برملا کرد. این تحریم‌ها همچنین مکمل دور دوم تحریم‌های آمریکا علیه ایران، برای مقابله با رفتارهای رژیم ایران وضع شده و براساس آنها «اوپاک» ۷۰۰ نفر از افراد، نهادها، هواپیماها و کشتی‌های ایران را تحریم کرد. این اقدامات با از سرگیری تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران که براساس برجام تعلیق شده بود، کامل شد.

اسامی اعضا حزب‌الله در فهرست تحریم‌های ثانویه برای ممنوعیت هرگونه داد و ستد مالی، افتتاح حساب در هر موسسه مالی خارجی که به قصد انجام معامله به نفع حزب‌الله را تسهیل کند، قرار گرفت. همه‌ی حساب‌ها، دارایی‌های این افراد براساس حکم دادگاه آمریکا مصادره شد، شهروندان آمریکایی از معامله با آنها منع شدند. شبل الزیدی به عنوان نماینده قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس ایران در عراق فعالیت می‌کند و در حال حاضر منصب دبیر کل گردان‌های امام علی در عراق را برعهده دارد. او در سال ۲۰۱۴ از جیش‌المهدی به رهبری مقتدی صدر، جدا شد.



از راست. ابومهدی المهندس \_ شبل الزیدی \_ قاسم سلیمانی

دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا در ششم ژوئن ۲۰۱۵ ادهم طباجه را به عنوان نماینده‌ی حزب‌الله، داشتن رابطه مستقیم با مسئولان این حزب و اداره دارایی‌های حزب در لبنان به فهرست تحریم‌ها افزود. شبل الزیدی شریک و بنیانگذار شرکت اس.آ.آ.آر.ال (S.A.R.L) است که در زمینه شوینده‌ها کار می‌کند. این شرکت تحت تملک الزیدی در بیستم اکتبر ۲۰۱۶ از سوی اوفاک تحریم شد. وزارت خزانه‌داری آمریکا می‌گوید که الزیدی از زمان تاسیس گردان‌های شبه‌نظامی امام علی، به شکل عملی در عراق فعالیت داشت او پیکارجویان را به سوریه اعزام می‌کرد البته نیروهای این گردان‌ها در ایران و لبنان به همراه حزب‌الله آموزش می‌دیدند.

## محمد کوثرانی؛ شیخ ۱۰ میلیون دلاری

محمد الکوثرانی یک رهبر ارشد نیروهای حزب الله در عراق است که بعد از کشته شدن قاسم سلیمانی در ماه ژانویه بخشی از کارهای هماهنگی سیاسی گروه‌های شبه نظامی همسو با ایران را که سابقاً سلیمانی سازماندهی می‌کرد، به عهده گرفت. او در این موضع مسئولیت اقدامات گروه‌هایی که خارج از کنترل دولت عراق عمل می‌کنند، را تسهیل می‌کند. کوثرانی بعنوان یک عضو شورای سیاسی حزب الله تلاش کرد منافع حزب الله در عراق، از جمله تلاش‌های حزب الله برای ارائه آموزش، پول، حمایت سیاسی و لجستیک را برای گروه‌های شورشی شیعه در عراق پیش ببرد.

دولت آمریکا جایزه‌ای را برای «هرگونه اطلاعات از فعالیت‌ها، شبکه‌ها و همکاران» محمد کوثرانی تعیین کرد، این مقام با ایران، در زمینه‌ی پروژه تسلط بر «هلال شیعه» هماهنگی کامل دارد، جمهوری اسلامی این پروژه را «محور مقاومت» می‌خواند که با فعالیت‌های فراقانونی در سوریه و عراق دنبال می‌شود. شیخ محمد کوثرانی این روزها، به ویژه پس از کشته شدن قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران، در پیشبرد فشارهای سیاسی و برنامه‌ریزی‌های نظامی حزب الله لبنان نقشی اساسی در عراق دارد.

زمانی که خبر کشته شدن قاسم سلیمانی در عراق منتشر شد، شایع شد که کوثرانی نیز همراه سلیمانی کشته شد. با وجود اینکه شایعه در فاصله‌ی زمانی کوتاه تکذیب شد، اما می‌توان گفت این شایعه بیانگر نزدیکی این دو چهره به همدیگر بود. در واقع، محمد کوثرانی، مسئولیت هماهنگی سیاسی گروه‌های شبه نظامی تحت حمایت ایران را برعهده دارد که قبلاً بخش اعظم این کار را خود فرمانده سپاه قدس انجام می‌داد، اما اکنون اسماعیل قآنی و کوثرانی این مسئولیت را برعهده دارند، ضمن آنکه به نظر می‌رسد قدرت و نفوذ قآنی در عراق به میزان قدرت و نفوذ سلیمانی نیست.





شیخ محمد کوثرانی

شیخ محمد کوثرانی، سال ۲۰۱۳ نیز به دلیل فعالیت‌های تروریستی‌اش در فهرست تحریمی آمریکا قرار گرفت. قبل از آن گزارش‌هایی منتشر شده بود که نشان می‌داد کوثرانی مسئول مستقیم و برنامه‌ریز اصلی حمله به یک مرکز فرمانداری کربلا در ژانویه ۲۰۰۷ بوده که منجر به مرگ پنج نفر شد. در آن زمان، او علاوه بر فعالیت در عراق، در انتقال نیروهای شبه‌نظامی شیعه به سوریه جهت کمک به بشار اسد در جنگ خانمان سوز و داخلی سوریه که باعث کشته شدن صدها هزار و آواره شدن میلیون‌ها انسان بی‌گناه شد، نقش داشت.

از دیگر اقدامات غیرقانونی کوثرانی، فعالیت او در زمینه‌ی پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم است. فعالیت‌های این عضو بلندپایه حزب‌الله لبنان بدلیل تحولات زیر دوباره مورد توجه و حساسیت آمریکا قرار گرفت. نیروهای شبه‌نظامی عراقی از یک سو، به صورت گسترده حملات خود را علیه نیروهای ائتلاف به ویژه نیروهای آمریکایی و مراکز دیپلماتیک این کشور در عراق شدت بخشیدند، و از سوی دیگر، به سرکوب خشونت‌آمیز تظاهرات مردمی و ضددولتی عراق پرداختند. علاوه بر آن، این نیروها با رهبری شخص قاسم سلیمانی و بعداً اسماعیل قآنی به مداخله‌های مستقیم در امور سیاست داخلی عراق مبادرت ورزیدند، در نتیجه موانع بسیاری را بر سر راه تغییرات سیاسی مورد نظر مردم معترض قرار دادند و یک دولت مستقل در عراق بوجود آوردند. اگرچه انتخاب مصطفی الکاظمی، رئیس پیشین سازمان اطلاعات ملی عراق، به عنوان نخست‌وزیر این کشور، تاحدودی چشم‌انداز ثبات در عراق را تقویت کرد اما شرایط بحرانی شیوع ویروس کرونا و ضربه کشته شدن قاسم سلیمانی، سرعت و شدت سیاست تهاجمی تهران در عراق را به میزان قابل توجهی کاهش داد.

اما ساده‌انگاری است تصور شود که جمهوری اسلامی ذره‌ای از بلندپروازی‌های منطقه‌ای خود به ویژه در عراق عقب خواهد نشست. جمهوری اسلامی دائماً بخت خود را در این قمار خطرناک آزمایش می‌کند، وجود و نقش افرادی مثل شیخ کوثرانی برای گرم و زنده نگاه داشتن آتش تنش‌های منطقه، مؤثر است. در واقع گروه‌های شبه‌نظامی که ایران در منطقه ایجاد می‌کند، فقط برای جنگ نظامی نیستند، آنها شبه‌دولت‌هایی خارج از دولت قانونی هستند که در امر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجرای قوانین دولتی در کشورها، اخلاص ایجاد می‌کنند؛ دقیقاً همان وضعیت و مدلی که به دستور رهبری جمهوری اسلامی، با ایجاد سپاه و بسیج، برای کنترل دولت و همچنین برای سرکوب نیروهای مخالف در داخل کشور طراحی شده است.

صرف نظر از ایدئولوژی شیعی که خودش قویترین موتور محرک است، این گروهها از سلاح نظامی در ایران، عراق، لبنان، یمن، بحرین و یا جاهای دیگر، برای مخالفت با هرگونه انتخاب مردمی، دولت مشروع و نهاد قانونی استفاده می‌کنند. به همین دلیل، این گروهها برای فعالیت خود، علاوه بر قدرت نظامی، به «لابی‌گری» حرفه‌ای که کار فشار سیاسی پشت پرده را به پیش ببرد، نیز نیاز دارند.

خود وزارت امور خارجه آمریکا هنگام تعیین جایزه برای محمد کوثرانی تأکید کرده بود که شیخ کوثرانی، علاوه بر تامین مالی، حمایت‌های لجستیکی و آموزش گروه‌های شبه‌نظامی شیعه، مهارت ویژه‌ای در رفع اختلافات میان این گروهها دارد. این تأکید نشان می‌دهد که مبارزه با گروه‌های شبه‌نظامی شیعه بدون اطلاع از فعالیت‌های افرادی مثل کوثرانی کامل نخواهد شد.

تعیین جایزه برای کوثرانی در راستای تحریم‌هایی بود که وزارت خزانه‌داری آمریکا علیه شرکت‌ها و افراد مرتبط با سپاه پاسداران وضع کرده بود. هنوز مدت زمان زیادی از وضع جایزه و سوسه‌انگیز برای ردگیری فعالیت‌های شیخ کوثرانی نمی‌گذرد ولی این اقدام نتایج مثبتی را به دنبال داشت و اساسی‌ترین تأثیر آن، ایجاد حساسیت در افکار عمومی جهان، به‌ویژه رسانه‌های منطقه در زمینه فعالیت این چهره مافیایی است. در این مدت، چندین رسانه‌ی عراقی اعلام کردند که «به طور اختصاصی» به اطلاعاتی درباره‌ی حضور کوثرانی در مذاکرات سیاسی دست یافته‌اند. این حساسیت و پیگیری رسانه‌ها، کار را برای کسانی که در عراق قصد داشتند با کوثرانی ملاقات کنند، بسیار دشوار کرد. مقام‌های دولتی در زمینه اطلاع‌رسانی درباره فعالیت‌های کوثرانی با رسانه‌ها همکاری می‌کنند. به‌عنوان نمونه، یک مقام دولتی عراقی که نامش فاش نشد، به خبرگزاری فرانسه گفت که کوثرانی از نظر شیوه‌ی کار، «کپی برابر اصل سلیمانی» است، به این معنی که در منطقه فوق حفاظت شده سبز عراق، او از جلسه‌ای به جلسه‌ای دیگر می‌رود و با نشست و برخاست با مقامات در تلاش برای پیشبرد اهداف خود است. این مقام آگاه به سقوط صدام و آغاز تلاش گروه‌های شیعی برای قبضه قدرت در عراق اشاره کرد و ادامه داد: «او از سال ۲۰۰۳ مسئول پرونده عراق است و مستقیماً به حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله لبنان گزارش می‌دهد». یکی از اعضای کادر حزب‌الله لبنان هم گفت که «به غیر از سلیمانی که کشته شده» کوثرانی، «تنها فرد خارجی است که به خوبی جزئیات صحنه سیاسی عراق را می‌شناسد».

هشام الهاشمی، مورخ و تحلیلگر مسائل سیاسی عراق، معتقد است که شیخ کوثرانی در عراق «بیشتر از یک نقش» ایفا می‌کند: «او نخ‌ها و رشته‌ها را در اردوگاه شیعیان وفادار به تهران با یکدیگر می‌بافد. او از سال ۲۰۱۴، در تلاش

است که نیروهای دارای قدرت شیعه در بغداد را با نیروهای سنی که دشمنان آنها به شمار می‌روند، آشتی دهد». با این حال، شیخ کوثرانی از روابط و تجربه‌اش در عراق برای اهداف خود و گروهش در لبنان بهره می‌برد. به گفته‌ی یکی از مقام‌های دولت عراق، کوثرانی به تازگی و همزمان با شرایط وخیم اقتصادی در لبنان، از دولت بغداد میلیاردها دلار کمک درخواست کرده‌است. کوثرانی تمام قدرت خود را از مخفی‌کاری‌ها و لابی‌گری‌های پنهان خود به دست آورده‌است. دقیقاً همان مسیری که یک دوره‌ای قاسم سلیمانی در اوایل فعالیت منطقه‌ای خود طی می‌کرد. وقتی که او به ایران می‌رود و با مقام‌های جمهوری اسلامی ملاقات می‌کند، خبری از این سفرها و ملاقات‌ها در رسانه‌ها منتشر نمی‌شود. حتی مقام‌های سپاه پاسداران در اظهارنظرهایشان درباره او و نقش او سکوت می‌کنند. اما توجه رسانه‌ها و میلیون‌ها دلاری که آمریکا مخصوصاً او به عنوان جایزه کنار گذاشته، می‌تواند بازی را به ضرر او تغییر دهد، برخی از تحلیلگران سیاسی معتقدند که قرار دادن این جایزه می‌تواند منجر به دستگیری احتمالی او در آینده شود.



سمت چپ محمد کوثرانی در کنار عمار حکیم از رهبران شیعه عراق در سال ۲۰۱۰

## حزب‌الله لبنان و قاچاق مواد مخدر

حزب‌الله لبنان یکی از بازوان نظامی ایران در منطقه است که یک سوم ثروت خود را از راه فروش مواد مخدر به دست می‌آورد. در سپتامبر سال ۲۰۱۲ یکی از اعضای برجسته در مجلس نمایندگان آمریکا فاش کرد که حزب‌الله لبنان ۳۰ درصد درآمد سالیانه خود را از قاچاق، تولید و فروش مواد مخدر کسب می‌کند.

این نماینده فاش کرد که گروه‌هایی وابسته به وزارت اطلاعات ایران با استفاده از خطوط هوایی و راه‌های دریایی و زمینی، مواد مخدر را از لبنان به ایران و برعکس و سپس به اروپا، آفریقا، از طریق آمریکای لاتین و مکزیک به ایالات متحده برای فروش به شبکه‌های مافیایی مواد مخدر منتقل می‌کنند. در همین راستا شماری از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی آمریکا در دسامبر ۲۰۱۱ علیه برخی از موسسه‌های مالی آمریکایی-لبنانی در ایالات متحده شکایت کردند. این موسسه‌های مالی و تجاری با شبکه‌های پولشویی و قاچاق مواد مخدر حزب‌الله لبنان در ارتباط بودند. در ژانویه ۲۰۰۵ پلیس اکوادور یک شبکه قاچاق مواد مخدر لبنانی که «راضی زعیترا» آن را هدایت می‌کرد کشف و بازداشت کردند. پس از تحقیقات پلیس مشخص شد که زعیترا یکی از اعضای وابسته به حزب‌الله است که ۷۰ درصد درآمد حاصله از فروش مواد مخدر را به حزب‌الله لبنان می‌دهد.

در سال ۲۰۰۶ مقامات قضایی آمریکا، صبحی فیاض، را در لیست تروریست‌های جهان قرار دادند. صبحی فیاض عضو حزب‌الله لبنان به فعالیت‌های مسلحانه برای قاچاق مواد مخدر در مرزهای آرژانتین، برزیل و پاراگوئه متهم شد. وی همچنین در سال ۱۹۹۵ به قاچاق چندین تن مواد مخدر به نفع حزب‌الله لبنان متهم شد.



ثروت حزب‌الله از مواد مخدر

در سال ۲۰۰۸، پلیس آمریکا «فاید بیضون»، معروف به «میگل گارسیا» را در فرودگاه بین‌المللی میامی دستگیر کرد. به گفته‌ی مقامات پلیس ایالات متحده، بیضون به اتهام دست داشتن در تجارت کوکائین به نفع شبکه قاچاق حزب‌الله لبنان دستگیر شد. در سال ۲۰۰۹، مقامات هلندی از دستگیری یک هسته متشکل از ۱۷ نفر متعلق به یک شبکه بین‌المللی قاچاق مواد مخدر وابسته به حزب‌الله خبر دادند. این افراد وابسته به حزب‌الله طی یکسال حدود ۲۰۰۰ کیلو کوکائین قاچاق کردند. در همان سال روزنامه آلمانی «اشپیگل» از کشف و بازداشت یک شبکه قاچاق مواد مخدر وابسته به حزب‌الله لبنان در این کشور را رسانه‌ای کرد. این روزنامه در آوریل ۲۰۱۱ در یک گزارش مفصل از تجارت مواد مخدر توسط عناصر وابسته به حزب‌الله در اروپا خبر داد. این روزنامه در همان ماه گزارش داد که پلیس امنیتی آلمان دو خانواده لبنانی وابسته به حزب‌الله لبنان را به اتهام قاچاق مواد مخدر از نوع کوکائین در فرودگاه فرانکفورت بازداشت کرد.

در سال ۲۰۱۱ ولید مقلد، قاچاقچی معروف کلمبیایی، در یک برنامه تلویزیونی ظاهر شد درباره‌ی فعالیت‌هایش با حزب‌الله لبنان در زمینه قاچاق و تولید مواد مخدر در ونزوئلا رسماً اعتراف کرد. او همچنین از همکاری حزب‌الله لبنان با گروه‌های شبه نظامی کلمبیایی فارک «FARC»<sup>۳</sup> که یک سازمان مخالف دولت کلمبیا است پرده برداشت.



ولید مقلد قاچاقچی مواد مخدر و همکار حزب‌الله

<sup>۳</sup> نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا: یک سازمان چریکی که دولت کلمبیا آن را گروه Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia تروریستی می‌داند

مجلس سنای آمریکا در نوامبر سال ۲۰۱۵ با اکثریت قریب به اتفاق آراء پیش‌نویس قطعنامه شماره ۲۲۹۷ علیه حزب‌الله لبنان را به تصویب رساند. مجلس سنا تحریم‌های جدید آمریکا علیه حزب‌الله را با فعالیت‌های این حزب در زمینه قاچاق مواد مخدر مرتبط دانست. مجلس سنا خواستار گنجاندن حزب‌الله لبنان در فهرست سازمان‌های جنایی برون مرزی و متهم به قاچاق مواد مخدر شد. در همان سال وزارت خزانه‌داری آمریکا، قطعنامه‌ای را صادر کرد که به موجب آن چهار تن لبنانی و آلمانی و همچنین یازده شرکت به دلیل قاچاق مواد مخدر در لیست تحریم‌ها قرار گرفتند.

نوح زعیترا قاچاقچی معروف مواد مخدر در سال ۲۰۱۵ ویدیویی را منتشر کرد که در آن او با شماری از فرماندهان حزب‌الله لبنان در مناطق جنگی در مرز لبنان - سوریه ملاقات داشتند. اما حزب‌الله رابطه خود را با زعیترا نفی کرد اما زعیترا گفت: «من رابطه بسیار تنگاتنگی با حزب‌الله دارم و هر ساله به لبنان می‌روم و با فرماندهان و مقام‌های عالی رتبه حزب‌الله ملاقات می‌کنم، نمی‌دانم چرا حزب‌الله پس از این همه سال منکر رابطه با من شده است».

مرعی ابومرعی یک تاجر لبنانی اهل شهر الهلالیه در ناحیه صیدا است. وزارت خارجه آمریکا با صدور تصمیمی تحریم‌هایی را علیه مرعی ابومرعی تاجر لبنانی و شرکت‌هایش در لبنان و شعب متعدد آن در خارج از کشور اعمال کرد و دارایی‌ها و پول‌های وی را مسدود کرد. ایالات متحده آمریکا، به دلیل ارتباط ابومرعی با شبکه لبنانی - کلمبیایی ایمن سعید جمعه، قاچاق مواد مخدر و پولشویی به نفع حزب‌الله، این تاجر را تحریم کرد.



مرعی ابومرعی

## ایمن سعید جمعه

ایمن جمعه ۴۷ ساله، با نام مستعار «جونور» متهم به اداره یک شبکه بین‌المللی قاچاق مواد مخدر با مشارکت قاچاقچیان کلمبیایی و باند قاچاق مکزیکی «Los Zetas» است.

روزنامه آمریکایی «نیویورک تایمز» در صفحه اول خود در ۱۴ دسامبر ۲۰۱۱ نوشت «ایمن سعید در ایالات متحده به قاچاق مواد مخدر و پولشویی متهم است، اما او در ایالات متحده نیست و گمان می‌رود در لبنان باشد.»

به گزارش «تایمز»، تحقیقات آمریکا در آن زمان تایید کرد که «ایمن جمعه» هماهنگی قاچاق چندین تن کوکائین از کلمبیا به باند «لوس‌زیتاس» با مقصد نهایی آمریکا را به عهده داشت و میلیون‌ها دلار پول مواد مخدر را شستشو داد، تا آن را به تامین کنندگان کلمبیایی خود بازگرداند.

او متهم به تسهیل قاچاق مقادیر انبوه کوکائین به ایالات متحده و در عین حال پولشویی در این کشور و در سراسر جهان است. تحقیقات ایالات متحده نشان داد که ایمن جمعه «در قاچاق مواد مخدر و فعالیت‌های پولشویی و فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی قاچاق مواد مخدر از جمله فعالیت‌های مجرمانه شبکه قاچاق مواد مخدر مکزیکی لس‌زیتاس دست داشته است». رابطه او با «حزب‌الله» به ویژه به دلیل توانایی «حزب‌الله» در نقض سیستم بانکی لبنان ثابت شده است.



سمت راست ایمن سعید جمعه \_ سمت چپ مرعی ابو مرعی



## ترور ناموفق عادل الجبیر سفیر عربستان در آمریکا به وسیله عوامل حزب الله و کارتل های مواد

### مخدر

شخصی به نام «منصور ارباب سیار» ۵۶ ساله در روز ششم مهر ۱۳۹۰ از ایران به آلمان رفت او قصد داشت به مکزیک سفر کند تا با اعضای کارتل مواد مخدر «لوس زیتاس» مکزیک دیدار کند اما از ورودش به مکزیک جلوگیری شد و به آمریکا فرستاده شد، نامبرده سالها پیش از ترور ساکن تگزاس آمریکا بود و تابعیت دوگانه داشت. منصور ارباب سیار با سردار «علی غلام شکوری» (سردار شکوری از بستگان منصور ارباب سیار نیز هست) از فرماندهان سپاه قدس در ارتباط بود او برای پیش پرداخت به کارتل های مواد مخدر جهت ترور عادل الجبیر سفیر عربستان در آمریکا، صد هزار دلار از سردار شکوری دریافت کرده بود.

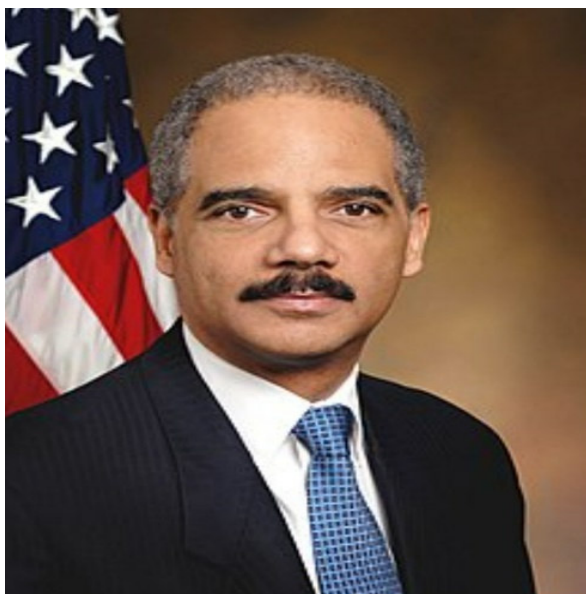
منصور سعی کرد با یکی از اعضای کارتل «زیتاس» تماس بگیرد و با وعده پرداخت یک و نیم میلیون دلار آنها را برای حمله به اهدافی در خاک آمریکا تشویق کند اما شخص پشت تلفن مامور مخفی اف بی آی بود که دو بار «منصور ارباب سیار» را به شهر مرزی رینوسا (مرز آمریکا و مکزیک) کشانده بود. برنامه آنها این بود؛ وقتی عادل الجبیر سفیر وقت عربستان داخل رستورانی در واشنگتن می رود آنجا را منفجر کنند، اگر این اتفاق می افتاد نه تنها عادل الجبیر بلکه مقامات آمریکایی را هم به کشتن می داد. علاوه بر آن طرحهایی برای حمله به سفارت اسرائیل و عربستان هم داشتند.



عادل الجبیر

پس از آخرین ملاقات منصور ارباب سیار با ماموران مخفی اف. بی. آی بازداشت شد، در یک کنفرانس مطبوعاتی غافلگیر کننده اریک هولدر وزیر دادگستری وقت آمریکا رسماً از بازداشت منصور ارباب سیار و طرح ترور پرده برداشت. منصور ارباب در جریان داگاه، اتهاماتش را پذیرفت ولی چون تا به حال جمهوری اسلامی برای ترورهایش از کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر استفاده نکرده بود تعدادی از تحلیلگران نسبت به نقش رژیم دچار شک و تردید شدند اما پس از لو رفتن عملیات، تحقیقات بیشتری در مورد ارتباط سپاه قدس و حزب الله لبنان با کارتل‌های مواد مخدر خصوصاً در آمریکای مرکزی و جنوبی صورت گرفت.

اریک هولدر وزیر دادگستری آمریکا اعلام کرد وزارت دادگستری ایالات متحده آمریکا در تاریخ ۱۱ اکتبر ۲۰۱۱ میلادی، یک شهروند ایرانی-آمریکایی به نام منصور ارباب را به عنوان متهم اصلی و یک شهروند دیگر ایرانی به نام علی غلام شکوری، افسر ارشد نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را به عنوان رابط، طراح و پرداخت کننده پول به کارتل لوس‌زیتاس جهت ترور عادل‌الجیر، سفیر ریاض در واشینگتن متهم کرد.



اریک هولدر دادستان کل ایالات متحده آمریکا

## کارتل لوس زیتاس، همکار حزب الله و جمهوری اسلامی

کارتل لوس زیتاس (به اسپانیایی: Los Zetas یا Z's یا La Última Letra) یک گروه قدرتمند سازمان یافته قاچاق مواد مخدر در کشور مکزیک است. این گروه یکی از بازیگران اصلی در جنگ مواد مخدر بین گروه‌های رقیب قاچاق مواد مخدر و ارتش مکزیک است. کارتل زیتاس در سال ۱۹۹۰ به وسیله ۳۰ افسر فراری و اخراجی نیروهای ویژه ارتش مکزیک پایه گذاری شد. این کارتل به همراه کارتل رقیب، یعنی کارتل گلف (خلیج)، در شهر «خالاپا» مرکز ایالت وراکروز فعالیت می‌کرد. رقابت میان این دو کارتل، ایالت وراکروز را تبدیل به یکی از خطرناکترین مناطق ناحیه کرده است.

این گروه یکی از خشن‌ترین، شاخص‌ترین و مجهزترین گروه‌های تبهکار در کشور مکزیک شناخته می‌شود. کارتل زیتاس برای ارباب هرچه بیشتر، از روش‌هایی چون سلاخی کردن، سربریدن، قتل غیرنظامیان، مهاجران و اعدام خانواده‌های نیروهای امنیتی و مقامات قضایی استفاده می‌کند. کارتل زیتاس در فراری دادن زندانیان وابسته‌اش از زندان‌های با «درجه بالای امنیتی» شهرت دارد. کارتل لوس زیتاس، در ابتدا شاخه مسلح کارتل گلف بود، اما در سال ۲۰۱۰ این گروه از کارتل گلف جدا شد و به یکی از بی‌رحم‌ترین کارتل‌های قاچاق مواد مخدر تبدیل شد. همانطور که گفته شد سال ۲۰۱۱ میلادی، دو ایرانی با اسامی علی غلام شکوری و منصور ارباب سیار به ارتباط گیری، همکاری و پرداخت پول به عوامل کارتل لوس زیتاس متهم شدند.



زندانیان مرتبط با کارتل لوس زتاس

## منصور ارباب‌سیار یا ارباب‌سیر Manssor Arbabsiar

منصور ارباب‌سیار روز چهارشنبه (۱۷ اکتبر / ۲۶ مهر) در دادگاهی در نیویورک اعتراف کرد که قصد داشت نقشه ترور سفیر عربستان سعودی در آمریکا را عملی کند. او تحت تدابیر شدید امنیتی در حالی که دستبند به دست داشت به دادگاه فدرال نیویورک برده شد. خبرگزاری فرانسه منصور ارباب‌سیار را مردی نحیف با ریش خاکستری توصیف کرد. او در پاسخ به این پرسش که چند سال دارد، گفته است: «گمان می‌کنم ۵۸». این خبرگزاری در مورد جلسه دادگاه نوشت: قاضی دادگاه از ارباب‌سیار پرسید: «آیا حقیقت دارد که شما و همدستانان که اعضای نهادهای نظامی در ایران بودند در فاصله بهار تا پاییز ۲۰۱۱ در مورد قتل سفیر عربستان سعودی در آمریکا به توافق رسیدید؟» ارباب‌سیر به این پرسش پاسخ مثبت داد. در این دادگاه گفته شد احتمال دارد شهروند ایرانی-آمریکایی به تحمل ۲۵ سال حبس محکوم شود.

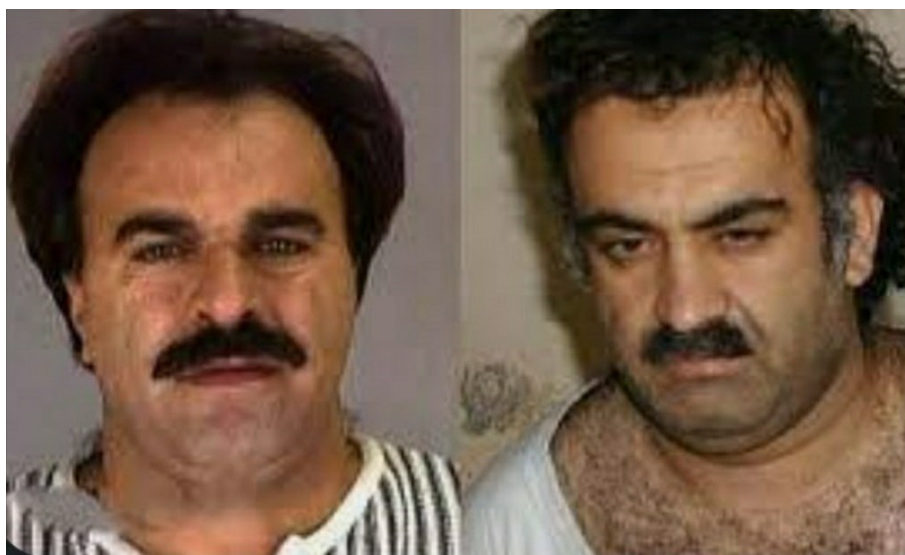
منصور ارباب‌سیر سپتامبر ۲۰۱۱ در فرودگاه جان اف کندی نیویورک دستگیر شد. او که سال‌ها در ایالت تگزاس آمریکا اقامت داشت، او ارتباط داشتن با سپاه پاسداران، یک باند قاچاقچی مکزیکی و طراحی چند قتل و انفجار متهم شد. مقام‌های آمریکایی مدعی شدند که ارباب‌سیار با پرداخت یک و نیم میلیون دلار به تبهکاران می‌خواست ترور عادل الجبیر، سفیر عربستان در آمریکا را عملی کند. علاوه بر آن مقام‌های امنیتی و قضایی آمریکا اعلام کردند، اسنادی در اختیار دارند که نشان می‌دهد آنها تصمیم داشتند یک رشته بمب‌گذاری هم در این کشور انجام دهند. غلام شکوری دیگر متهم این پرونده، از اعضای سپاه قدس جمهوری اسلامی قبل از دستگیری به ایران گریخت. منصور ارباب‌سیار در نخستین نشست دادگاه، خود را بیگناه خواند. وی تمام اتهام‌ها را رد کرد و منکر کار با دستگاه‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی و سپاه قدس شد.

دولت ایران بعد از مدتی به طور رسمی در نامه‌ای از اتهامات مطرح شده از سوی آمریکا مبنی بر توطئه‌ی ترور سفیر عربستان در واشنگتن شکایت کرد. ایران در این شکواییه خواستار عذرخواهی آمریکا و جبران مالی و اخلاقی این اتهام شد.

غلام شکوری از عوامل اصلی نا آرامی‌ها در بحرین و عامل سید علی خامنه‌ای در بحرین و همچنین رابط بیت رهبری با منصور ارباب سیار تروریست بین المللی بود.



علی غلام شکوری



منصور ارباب سیار

## اسعد احمدبرکات حامی مالی حزب الله

احمد برکات یکی از بزرگترین حامیان مالی حزب الله است که مقامات پاراگوئه پنجشنبه نهم شهریور ۱۳۹۷ دستور دستگیری او را صادر کردند. سلول‌های خفته‌ی سپاه در سراسر جهان زیر ضربه قرار گرفتند. اکنون نوبت به سلول‌های خفته‌ی بخش لبنانی سپاه یعنی حزب الله لبنان رسیده‌است. با این شناسایی و تحریم‌ها سال‌ها سرمایه‌گذاری سپاه از حساب مردم ایران در حال نابودی است. احمدبرکات دارای شبکه‌ای گسترده در پاراگوئه، آرژانتین و برزیل است که وقتی دستگیر شد موفق به دریافت پاسپورت جدید پاراگوئه‌ای شده‌بود. او در سال ۱۹۸۹ تابعیت این کشور را به دست آورد، ولی در سال ۲۰۰۳ بر اساس حکم دادگاه عالی پاراگوئه این تابعیت از او گرفته شد.

فعالیت‌های غیرقانونی اسعد احمدبرکات در منطقه مرزی میان آرژانتین، برزیل و پاراگوئه بود. او از سال ۲۰۰۴ توسط وزارت خزانه‌داری آمریکا به خاطر حمایت مالی از حزب الله لبنان تحریم شد. در سال ۲۰۰۶ نیز برادرانش حمزه و حاتم تحریم شدند. دولت آرژانتین برای فشار بیشتر به گروه‌های تبهکار مرتبط با حزب الله، سپرده‌های افراد وابسته به حزب الله از جمله خانواده برکات را بر اساس قانون جنایی مربوط به حمایت مالی از تروریسم، بلاک کرد. بر اساس اطلاعیه وزارت دارایی آرژانتین این افراد در قاچاق پول، جعل اسناد، تجارت مواد مخدر یا سلاح، پولشویی، و حمایت از تروریسم دست داشتند.



أسعد احمد برکات

براساس گزارش‌های منتشر شده: «دولت باراک اوباما به عملیات قاچاق مواد مخدر حزب‌الله و عملیات پولشویی آن کارت عبور آزاد داد تا به این وسیله در رسیدن به برجام با رژیم ایران کمک شود».

مقامهای سابق دولت اوباما به شرط این که نامشان فاش نشود گفتند که «تصمیمات آنها با رژیم ایران تنظیم می‌شد تا توافق اتمی حاصل شود و چهار گروگان آمریکایی که در ایران زندانی بودند آزاد شوند». در واقع این کارت سبز اوباما به حزب‌الله برای رسیدن به برجام بود. حزب‌الله لبنان، و گروه‌های ایجاد شده در کشورهای آمریکای لاتین از امکانات سپاه و سرمایه‌داران ایرانی استفاده می‌کنند. سلول‌های خفته‌ی سپاه در اروپا در قالب تیم‌های ترور، نقشه حمله به گردهمایی مجاهدین در پاریس را طراحی کردند؛ دو جاسوس که مشغول جمع‌آوری اطلاعات از مجاهدین در آمریکا بودند دستگیر شدند، دستگیری احمد اسعد برکات و سلول‌های خفته‌ی سپاه در آمریکای لاتین همه حکایت از آن دارد که سپاه با همه‌ی ابعادش به زیر ضربه رفته‌است.

## درآمدهای حزب الله لبنان

در واقع حزب الله لبنان بخش لبنانی سپاه محسوب می‌شود که در کشورهای گوناگون از طرف نظام ایران به کار گرفته شده است. پرسش اصلی این است که هزینه‌های این گروه از کجا تأمین می‌شود؟ تا آنجایی که رهبر حزب الله اذعان کرده است تمامی هزینه‌های این گروه توسط نظام ولایت فقیه و از جیب مردم ایران پرداخت می‌شود اما این تنها منبع درآمد این گروه تروریستی نیست. بخش دیگر درآمدهای این گروه، از شبکه بین‌المللی قاچاق مواد مخدر تأمین می‌شود. در حقیقت سپاه با مشارکت فعال در شبکه بین‌المللی قاچاق مواد مخدر و سایر جرائم تبهکارانه به تأمین درآمد بخش لبنانی خود می‌پردازد.

تحقیق پیرامون این موضوع در آمریکا در ذیل پروژه‌ای به نام «کاساندرا» در جریان بود اما این پروژه در خلال شکل‌گیری برجام تحت تأثیر قرار گرفت و در نهایت بعد از اجرایی شدن برجام توسط دولت او‌باما متوقف شد. سایت رادیو فرانسه طی گزارشی به تاریخ ۲۹ آذر ۹۶ به نقش حزب الله لبنان در قاچاق جهانی مواد مخدر و سایر جرائم تبهکارانه پرداخت.

این بررسی‌ها نشان دادند که حزب الله سالانه، حدوداً یک میلیارد دلار از این طریق درآمد خالص دارد که بخشی از آن حاصل فعالیت‌هایش در داخل خاک آمریکا می‌باشد.



## پروژه کاساندررا

پروژه کاساندررا در سال ۲۰۰۸ پس از دریافت اطلاعات و مدارکی که نشان‌دهنده‌ی فعالیت‌های حزب‌الله در عرصه‌ی قاچاق مواد مخدر و سایر زمینه‌های تبهکارانه بود آغاز شد. در طول ۸ سال فعالیت پروژه کاساندررا، مامورانی که در ارتباط نزدیک با وزارت امور خارجه آمریکا بودند درباره‌ی شبکه‌های توزیع کوکائین و پولشویی وابسته به حزب‌الله لبنان در آمریکا و سایر کشورها تحقیق کردند. در این مدت شنودهای تلفنی گسترده‌تر شد، نفوذ به شبکه‌های قاچاق و پولشویی با همکاری ۳۰ آژانس آمریکایی در خارج از کشور به طور جدی دنبال شد. نتیجه تحقیقات نشان داد که حزب‌الله در دو مسیر، انتقال و توزیع مواد مخدر در سطح بین‌المللی ایفای نقش می‌کرد؛ مسیر نخست از آمریکای لاتین به سوی غرب آفریقا و سپس از آنجا به سوی اروپا و خاورمیانه بود. مسیر دوم از ونزوئلا و مکزیک آغاز شده و مواد مخدر را به سوی آمریکا روانه می‌کرد. حزب‌الله برای پولشویی، از طریق شرکت‌ها و افراد وابسته به خود در آمریکا، خودروهایی دست دوم آمریکایی را خریداری و به آفریقا صادر می‌کرد. درآمدهای سالانه حزب‌الله که حدود یک میلیارد دلار برآورد می‌شود از طریق فروش این خودروها در آفریقا و با کمک شبکه‌های بانکی و مالی محلی وابسته به حزب‌الله تصفیه می‌شد. حزب‌الله درآمدهای غیرقانونی از قاچاق اسلحه و حتی قاچاق مواد شیمیایی خطرناک نیز دارد.

دیوید اشر بنیانگذار پروژه کاساندررا به پولیتیکو گفت که «هر اندازه دولت آمریکا بیشتر درگیر مذاکره و گفت‌وگو درباره‌ی برنامه اتمی ایران می‌شد، پروژه کاساندررا بیشتر مسکوت می‌ماند. سرانجام در ژانویه ۲۰۱۶، پس از اجرایی شدن توافق اتمی (برجام) و اعلام آن از سوی باراک اوباما، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا، مسئولان پروژه کاساندررا به مأموریت‌های جدیدی گماشته شدند، به این ترتیب پروژه عملاً متوقف شد» بهترین راه برای منهدم کردن شبکه‌هایی که در چنین جنایاتی دست دارند و از نظر سیاسی هم حساس هستند باید جریان گردش پولی آنها قطع و موسسات مالی وابسته به آن تحت پیگرد قانونی قرار گیرد. اشر گفت: «در ادامه تحقیقات در پروژه کاساندررا به یک بانک مستقر در بیروت برخورد کردیم که در پولشویی حزب‌الله نقش بسیار فعالی داشت. این موسسه مالی، بانک لبنانی کانادایی (Lebanese Canadian Bank) نام دارد که به سرعت در حال گسترش است. وزارت خزانه‌داری آمریکا این بانک را یکی از موسسات اصلی پولشویی شناخته‌است.»

## تحقیقات وزارت دادگستری آمریکا درباره کارشکنی دولت اوباما در پروژه کاساندرا علیه حزب الله

بعد از اینکه نشریه سیاسی پولیتیکو گزارش مفصلی از پروژه کاساندرا ارائه داد «جف سشنز» با صدور یک بیانیه رسمی در ۲۴ دسامبر ۲۰۱۷ از شروع تحقیقات درباره عملکرد دولت باراک اوباما درباره این پروژه خبر داد. جف سشنز، وزیر دادگستری آمریکا، گفت؛ درباره این اتهام که دولت باراک اوباما به خاطر رسیدن به توافق هسته‌ای ایران، در یک عملیات فدرال برای شناسایی و دستگیری عوامل قاچاق موادمخدر، اسلحه و پولشویی گروه حزب الله لبنان کارشکنی‌هایی کردند، تحقیق می‌کند. در پی انتشار آن گزارش، برخی اعضای جمهوریخواه کنگره آمریکا خواهان ادامه تحقیقات وزارت دادگستری درباره اتهامات شدند.

وزیر دادگستری آمریکا گفت: «هرچند من امیدوارم که توسط دولت قبلی مانعی ایجاد نشده باشد تا ماموران DEA بتوانند در چارچوب پروژه کاساندرا همه پرونده‌های مربوطه را به طور کامل مورد پیگرد قرار دهند، این یک مساله مهم برای امنیت مردم آمریکاست.»

به گزارش پولیتیکو، ماموران DEA و ۳۰ نهاد اطلاعاتی از آمریکا و چند کشور دیگر در عملیات مذکور شرکت داشتند. بنابر این گزارش، وزارت دادگستری دولت باراک اوباما در مواردی از صدور کیفرخواست علیه برخی عوامل مهم حزب الله که به ارتباط با نیروی قدس سپاه پاسداران ایران متهم بودند خودداری کرد و وزارت امور خارجه هم از کمک به دستگیری شماری از مظنونان در کشورهای دیگر طفره رفت.



جف سشنز، وزیر دادگستری

4 Jeff Sessions 1

4 Drug Enforcement Administration اداره مبارزه با مواد مخدر

## ترور رفیق حریری

رفیق حریری، تاجر میلیاردر و سنی مذهب که پس از جنگ داخلی بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ پنج بار به عنوان نخست‌وزیر لبنان خدمت کرد. آخرین دوره‌ی نخست‌وزیری او در سال ۲۰۰۴ به پایان رسید. پس از آن او با مخالفان خود در پارلمان همسو شد تا از عقب‌نشینی نیروهای سوریه از لبنان که از سال ۱۹۷۶ در این کشور بودند، حمایت کند.



چهاردهم فوریه، حریری حدود بیست دقیقه از پارلمان و سپس از کافه لتوال بازدید کرد. شش و نیم دقیقه پس از ترک کافه، یک کامیون نزدیک هتل سنت جورج در کرنیش، منفجر شد و کاروان حامل وی و همراهانش را از بین برد. این انفجار یک گودال به عمق سی پا را در کرنیش

به جای گذاشت. در مجموع ۲۲ نفر از جمله حریری کشته و ۲۲۰ نفر دیگر زخمی شدند. ده‌ها اتومبیل آتش گرفتند، چندین ساختمان در آتش سوختند، گروهی که خود را «گروه نصر و جهاد در سوریه بزرگ» معرفی می‌کردند مسئولیت این انفجار را بعهده گرفتند. نوار پخش شده توسط الجزیره یک مرد ریش‌دار را نشان داد که گفته شد او یک فلسطینی به نام احمد ابوعداس بود که این مسئولیت را پذیرفت، خانه ابوعداس بوسیله دستگاه‌های اطلاعاتی شناسایی و به خانه او حمله شد اما او در منزل نبود و از همان زمان مفقود شد. گزارش سازمان ملل در این مورد حاکی از آنست که او احتمالاً خودکشی کرد. بازرسان مشخص کردند، کامیون میتسویشی در تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰۰۴ از شهر ساگامیهارا<sup>۴</sup> ژاپن به سرقت رفته بود. ترور رفیق حریری ده‌ها هزار نفر را در اعتراض به دولت طرفدار سوریه، در این کشور به خیابان‌ها کشاند دولت وقت، دو هفته بعد از این حادثه استعفا کرد و نیروهای سوریه در آوریل همان سال از لبنان خارج شدند.

سازمان ملل و لبنان پس از جمع‌آوری اطلاعات و شواهد، دادگاه ویژه کیفری در هلند را در سال ۲۰۰۷ مامور تحقیق، در مورد این بمبگذاری کردند، در نهایت چهار مظنون این پرونده به صورت غیرحضوری محاکمه شدند این محاکمه به تجزیه و تحلیل مکالمات بین تلفن‌های همراه متکی بود که به گفته‌ی مقامات قضایی برای برنامه‌ریزی،

<sup>4</sup> Sagamihara

آماده‌سازی و اجرای حمله مورد استفاده قرار گرفته بود. ویسام عید، بازرس لبنانی که تحقیق درباره اطلاعات تلفن‌های همراه را آغاز کرده بود در این زمینه به موفقیت‌های مهمی رسید اما او در سال ۲۰۰۸ در بیروت ترور شد. در ۷ آوریل ۲۰۰۵، شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آراء قطعنامه ۱۵۹۵ را به تصویب رساند. تیم تحقیق به سرپرستی یک قاضی آلمانی یافته‌های اولیه خود را در یک گزارش به تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۰۵ به شورای امنیت ارائه داد. اسناد این گزارش نشان می‌داد که رفیق حریری ترور شده است. بعد از این گزارش، جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور ایالات متحده خواستار تشکیل جلسه‌ای ویژه در سازمان ملل شد تا درباره‌ی واکنش بین‌المللی برای مقابله با این موضوع بسیار مهم و جدی بحث کنند.

سیاستمداران لبنانی خواستار افزایش مدت زمان کار تیم تحقیقاتی شدند تا سوءقصد به سایر چهره‌های برجسته ضد سوریه و لبنان در این مدت مانند روزنامه‌نگار سمیر قصیر و جبران تویی نیز بررسی شود. شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آراء خواستار همکاری کامل سوریه با بازرسان سازمان ملل در این زمینه شد. در ۳۰ اوت ۲۰۰۵، چهار ژنرال لبنانی طرفدار سوریه که برخی از آنها تئوری دست داشتن ابوعداس در این حمله را ترویج کرده بودند به ظن همکاری در قتل متعاقباً دستگیر شدند. آنها چهار سال بدون اتهام توسط مقامات لبنانی در بازداشت بودند و هنگامی که تحقیقات در سال ۲۰۰۹ تکمیل شد آزاد شدند. این افراد، مصطفی حمدان، رئیس سابق تیپ گارد ریاست‌جمهوری لبنان؛ جمیل السید، مدیر کل سابق امنیت عمومی؛ علی الحاج، مدیر کل نیروهای امنیت داخلی لبنان و ریموند عذار، مدیر سابق اطلاعات نظامی بودند که به درخواست دادستان و پیش از انجام محاکمه رسمی به دلیل فقدان مدارک آزاد شدند.



محل انفجار

وزیر کشور سوریه، غازی کنعان، در سپتامبر ۲۰۰۵ توسط تیم دتلو ملیس به عنوان «شاهد» در این ترور بازجویی شد. کنعان هرگونه دخالت در این ترور را انکار کرد. در ۱۲ اکتبر، جنازه کنعان در دفتر خود در دمشق پیدا شد. دولت سوریه گفت که این یک خودکشی بود هرچند برخی دیگر ادعا داشتند که کنعان در یک اقدام وابسته به ترور حریری و رژیم سوریه، کشته شده است.

در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۵، عبدالحلیم خدام، معاون رئیس جمهور پیشین سوریه در یک مصاحبه تلویزیونی نقش اسد را در این ترور نشان داد و گفت که اسد شخصاً در ماه‌های قبل از مرگ حریری وی را تهدید به مرگ کرد. این مصاحبه باعث شد که نمایندگان مجلس سوری خواستار اتهام خیانت علیه «خدام» شوند. در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۶، گزارش تحقیقات و شواهد دی‌ان‌ای (DNA) جمع‌آوری شده از صحنه جنایت نشان داد که این یک حمله انتحاری توسط فردی جوان بود. در ۲۸ مارس ۲۰۰۸، گزارش کمیسیون مستقل تحقیقات بین‌المللی سازمان ملل متحد، نشان داد که شبکه‌ای از افراد به طور هماهنگ برای ترور رفیق حریری عمل کردند.

دولت لبنان و سازمان ملل متحد با ایجاد دادگاه ویژه برای لبنان در سال ۲۰۰۷ موافقت کردند. با این وجود وقتی این توافق‌نامه برای تصویب به پارلمان لبنان ارسال شد رئیس شیعی مجلس از تشکیل جلسه مجلس برای رأی دادن به آن خودداری کرد. (بر طبق قانون اساسی لبنان، رئیس جمهور همیشه از میان مسیحیان و نخست وزیر از میان مسلمانان سنی و رئیس مجلس از شیعیان است)



بشار اسد - غازی کنعان وزیر کشور سوریه

به دلایل امنیتی، کارایی اداری و انصاف، دادگاه در خارج از لبنان، در لیدزنام، در حومه لاهه هلند، برگزار شد. محل دادگاه دفتر مرکزی سابق سرویس اطلاعات و امنیت عمومی هلند بود. هلند با میزبانی دادگاه در ۲۱ دسامبر ۲۰۰۷ موافقت کرد. این اولین دادگاه بین‌المللی بود که به جرم مشخص تروریسم تشکیل گردید.

۲۹ آوریل ۲۰۰۹، با درخواست دادستان دانیل بلمار، قاضی پیش از محاکمه تعیین کرد که چهار مظنون دستگیر شده در طول تحقیقات را نمی‌توان «به عنوان مظنونین یا افراد متهم در دادرسی در حال تعقیب قبل از دادگاه» در نظر گرفت بنابراین دستور آزادی بی‌قید و شرط آنها را صادر کرد.

یکی از چهره‌های برجسته لبنانی سرتیپ و سام الحسن رئیس شاخه اطلاعات نیروهای امنیت داخلی لبنان بود که در اثر انفجار یک خودرو در اشرفیه، منطقه مسیحی‌نشین در شرق بیروت، به همراه هشت تن از همراهانش کشته شد. در این انفجار ۷۸ تن دیگر نیز مجروح شدند، خسارات سنگینی به ساختمانها و خودروهایی که در آن منطقه پارک شده بودند، وارد شد. این سری انفجارات و قتل‌های سیاسی پس از ترور رفیق حریری ابعاد تازه‌ای یافت.



سرتیپ و سام الحسن

مصطفی حمدان تنها کسی در میان رهبران سرویس‌های امنیتی بود که پس از «قیام استقلال» با وجود علامت سوالهای فراوانی که او را احاطه کرده بود، از سمت خود استعفا نداد. شایان ذکر است که لبنانی‌ها اطلاعات زیادی درباره حمدان ندارند و گزارش‌ها حاکی از آن است که وی در اواخر دهه هفتاد در سوریه به دلیل ارتباطش با سازمان «المرابطون» که ضد سوری بود زندانی شد. در سال ۱۹۹۸ پس از اینکه لحدود به ریاست جمهوری رسید و رهبری یک تیپ گارد جمهوری را به حمدان سپرد، اما قاضی مهلیس به نقش حمدان در پنهان کردن ترور حریری اشاره کرد و او را برای تحقیق احضار و دستور بازرسی از دفتر و خانه‌ی او را صادر کرد.

جمیل السید، سرلشکر نیروی‌های مسلح لبنان و مدیرکل امنیت این کشور بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۵ بود. جمیل السید شیعه مذهب است که در بحبوحه بازتاب‌های سیاسی پس از ترور رفیق حریری استعفا داد.

سرلشکر اللواء علی الحاج، مدیرکل سابق نیروهای امنیت داخلی که لبنانی‌ها او را از اوایل دهه نود می‌شناختند. به نظر می‌رسد او به دلیل شرایط خاص از کشور خارج شده یا به دلیل شرایط شناخته نشده تبعید شده باشد. او در پایان سال ۱۹۹۸، فرماندهی منطقه بقاع را به عهده گرفت و با رهبری سوریه، به ویژه رئیس سرویس امنیتی نیروهای سوری سپهد رستم که در لبنان فعالیت داشت رابطه‌ی نزدیک برقرار کرد.



سمت راست: سرتیپ مصطفی حمدان رئیس گارد ریاست جمهوری لبنان، سمت چپ: جمیل السید

در سال ۲۰۰۰، زمانی که حریری دوباره نخست وزیری لبنان را برعهده گرفت، الحاج به عنوان مسئول امنیت شخصی او به پذیرش سمت دولتی بازگشت. اما حریری در صداقت او تردید داشت. و دستور داد با دادن اطلاعات نادرست او را آزمایش کنند. اندکی بعد، سوری‌ها به او نزدیک شدند و حریری شواهدی به دست آورد که تأیید می‌کرد علی الحاج اخبار خود را مستقیماً به رستم غزالی می‌رساند، بنابراین تصمیم گرفت از او دوری کند. او در نوامبر ۲۰۰۴ با دور زدن گروه زیادی از افسران، به سمت مدیر کل نیروهای امنیت داخلی رسید، بلافاصله عناصر حفاظتی را که از رفیق حریری محافظت می‌کردند خارج کرد.

پس از ترور حریری در برابر صداهایی که خواهان استعفای وی بودند، خود را در اختیار حسن الصبأ وزیر کشور قرار داد دو روز متوالی از وی در مورد اینکه از ترور آگاهی داشته یا در صحنه جرم دستکاری کرده، بازجویی کردند.



اللواء علی الحاج



## مظنونان به ترور حریری و نقش حزب الله در این ترور

در پنجاه سال گذشته هر ترور سیاسی در منطقه به ویژه در لبنان، بدون این که عاملان آن مشخص یا مجازات شوند، به فراموشخانه تاریخ سپرده شده است. اما ترور رفیق حریری، نخست وزیر وقت لبنان در سال ۲۰۰۵، چهار نفر از بلندپایگان حزب الله لبنان را به شکل غیابی به یک دادگاه، با تمام موازین حقوق جنائی بین المللی کشاند. این چهار نفر مصطفی بدرالدین، سلیم عیاش، اسد صبرا و حسین حسن عنیسی بودند که به شکلی بسیار حساب شده با تدارکات بسیار محرمانه، پوشش مالی بی حد و حصر و استفاده از یک شبکه ارتباط تلفنی ویژه، عملیات این ترور را به انجام رساندند. فرماندهی این تیم چهار نفره به عهده «مصطفی امین بدرالدین» از رهبران نظامی حزب الله لبنان بود. مصطفی بدرالدین برادر زن عماد مغنیه یکی از بنیان گذاران واحدهای عملیاتی حزب الله لبنان بود که در سال ۲۰۰۸ در شهر دمشق کشته شد. با حذف عماد مغنیه احتمال بر این بود که بدرالدین جانشین وی شود، اما با وارد شدن اسم وی در فهرست متهمان قتل رفیق حریری از سوی دادگاه بین المللی لاهه «طلال حسین حمیه» جایگزین «عماد مغنیه» شد. تلال حمیه که در سال ۱۹۸۲ کارمند ساده فرودگاه بیروت بود، فرمانده شاخه نظامی حزب الله در خارج، به ویژه در سوریه را عهده دار شد. او از سوی دادگاهی در آرژانتین متهم به شرکت در انفجار مقر یهودیان در شهر بوئنوس آیرس است. دولت آمریکا او را به همراه حسن نصرالله و بدرالدین مشمول تحریم های بین المللی قرار داده است. مصطفی بدرالدین از اعضای اصلی «شورای جهاد»، واحد اصلی سیاست گذاری نظامی و عملیاتی حزب الله لبنان بود. او در سال ۱۹۸۳ در کشور کویت دستگیر و به زندان افتاد. او متهم شده بود که در انفجار سفارت آمریکا در شهر کویت دست داشت.



تشییع جنازه مصطفی امین بدرالدین که در ترور حریری نقش داشت

اما با حمله‌ی صدام حسین به کویت در اوت ۱۹۹۰، بدرالدین موفق شد از زندان بگریزد و به کشور لبنان برود. بدرالدین از نزدیک‌ترین افراد به حسن نصرالله به حساب می‌آمد و محرم اسرار نظامی وی و مهم‌ترین مهره عملیاتی او در لبنان و خارج از کشور بود. بدرالدین به همراه عماد مغنیه قبل از این که وارد صفوف حزب‌الله شوند، در «نیروی ۱۷» جنبش فتح در بیروت فعالیت می‌کردند، نیرویی که گارد محافظ یاسر عرفات را تشکیل می‌داد.

در دسامبر ۱۹۸۳ هفت انفجار پی‌درپی شهر کویت را به لرزه درآورد. یک ماه بعد مصطفی بدرالدین به همراه ۱۷ نفر دیگر دستگیر شدند. او متهم بود که با گذرنامه جعلی و با نام مستعار «الیاس صعب» از لبنان وارد کویت شده و این انفجارها را سازماندهی کرده‌است. دادگاهی در کویت او را به اعدام محکوم کرد. اما به دلیل قطع پای وی و سوار کردن پای مصنوعی بر بدن او برای مدتی اعدامش به تعویق افتاد. در این اثنا داماد وی، برای آزادی وی دست به عملیات تروریستی زد. او چهار شهروند غربی را در بیروت ربود و پس از ربودن هواپیمایی از خطوط مسافربری کویت مسافران آن را به گروگان گرفت و خواهان آزادی بدرالدین و همراهان وی شد. مصطفی بدرالدین روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای با احمد وحیدی وزیر دفاع سابق ایران و قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس داشت.



احمد وحیدی وزیر دفاع سابق ایران، از یاران مصطفی بدرالدین

دومین نفر که در ترور حریری نقش داشت «سلیم جمیل عیاش» است، بر اساس مدارک اتهامی در دادگاه بین‌المللی سلیم مستقیماً تحت فرماندهی مصطفی بدرالدین، عملیات اجرایی ترور رفیق حریری را به عهده داشت. سلیم عیاش متولد ۱۹۶۳ علاوه بر شناسنامه لبنانی، گرین کارت آمریکایی نیز دارد.

«مصطفی بدرالدین» «سلیم جمیل عیاش» «اسد حسن صبرا» «حسین حسن عنیسی» هر چهار نفر بدلیل روابط خویشاوندی کاملاً به هم اطمینان داشتند و توانستند یک شبکه غیرقابل نفوذ اطلاعاتی را تشکیل دهند. اما دادستان فرد پنجمی را مطرح کرد که قاضی گراهام کامرون دو بار نام وی را آورد، این شخص «حسن حبیب مرعی» نام دارد. مأموریت وی خلق داستان «احمد ابوعدس» برای منحرف ساختن مسیر تحقیق بود. «احمد ابوعدس» همان کسی است که نوار ضبط شده‌ی وی یک روز بعد از ترور رفیق حریری در تلویزیون الجزیره پخش شد و مسئولیت عملیات ترور را به عهده گرفت. بر اساس کیفرخواست قرائت شده، عملیات ترور نخست‌وزیر سابق لبنان از مرحله آمادگی تا اجرا ۵۰ روز در پنج مرحله اجرا شد. در مرحله سوم دو چیز اساسی برای عملیات تهیه شد: اول، ماشینی که باید مواد منفجره در آن جاسازی می‌شد دوم، گزینه احمد ابوعدس برای به انحراف کشاندن فرایند تحقیقات ترور.

در ابتدای این مرحله تماس‌های متهمان از تلفن‌های عادی به تلفن‌های بنفش و با نزدیک شدن به مرحله حساس عملیات تلفن‌های آبی و قرمز به کار گرفته‌شد. حزب‌الله لبنان از سال‌ها پیش به بهانه ناامن بودن شبکه‌های تلفن کشور، از شبکه ارتباطات تلفنی مخصوص خود استفاده می‌کنند. رنگ‌های ذکر شده در این کیفرخواست درجات مختلف سری بودن عملیات را نشان می‌دهد و هر چه به قرمز نزدیک می‌شد، درجه محرمانه بودن بالا می‌رفت.



از سمت راست: سلیم عیاش - حسن نصرالله

از ۳۰ دسامبر ۲۰۰۴ تماس‌های اسد صبرا و حسین عنیسی با تلفن‌های بنفش شدت گرفت. مأموریت آنها تعقیب احمد ابوعدس بود. این مأموریت را مصطفی بدرالدین به سلیم عیاش داده بود که او آن را به حسن مرعی منتقل کرد، بنابراین حسن مرعی رابط اسد صبرا و حسن عنیسی برای تعقیب احمد ابوعدس بحساب می‌آمد.

در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۵ سلیم عیاش از شهر طرابلس، در یک نمایشگاه اتومبیل چندین بار با مصطفی بدرالدین تماس گرفت. هدف خرید ماشین میتسویشی بود که بعداً در عملیات استفاده شد. احمد ابوعدس در روز ۱۵ ژانویه ۲۰۰۵ از شخصی که خود را محمد معرفی کرده بود، یک تماس داشت. نماینده دادستان معتقد است که محمد همان حسین عنیسی است، یک روز بعد از این تماس احمد ابوعدس به همراه تماس گیرنده از خانه بیرون رفت و سپس ناپدید شد. احتمالاً متهمان بعد از خرید ماشین تصمیم گرفتند که قضیه احمد ابوعدس و ضبط ویدئوی وی را اجرا کنند، همان ویدئویی که یک روز بعد از ترور رفیق حریری در اختیار الجزیره قرار گرفت.

خرید ماشین از یک منطقه سنی نشین برای گمراه کردن سرنخ بود تا به گروه شیعه مشکوک نشوند. بعد از خرید ماشین و انتخاب احمد ابوعدس به عنوان سوژه گمراه کننده تحقیقات، می‌بایست خود رفیق حریری را زیر نظر می‌گرفتند. در این مرحله تمام تماس‌ها با تلفن آبی صورت می‌گرفت. اما تلفن قرمز را عمداً در شهر طرابلس شارژ می‌کردند تا در صورت کشف توطئه قتل، بتوانند سرنخ گمراه کننده بدهند. در تمام تماس‌های تلفنی کشف شده از آنها، هیچ تماسی در مناطق جنوب (قلمرو حزب الله) رصد نشده بود. سلیم عیاش شب هنگام به منطقه پارلمان رفت و از محل جنایت بازدید کرد او با هشت نفر تماس گرفت و یک تماس طولانی هم در ساعت ۱۱ شب با بدرالدین داشت. از تماس‌های به دست آمده از تلفن متهمان، در ۱۴ فوریه یعنی روز عملیات هنگام خروج رفیق حریری از منزلش در محله قریطم بیروت، سه نفر اطراف آن منزل حرکات وی را رصد می‌کردند. با خروج رفیق حریری از پارلمان، سلیم عیاش تماس‌های کوتاه متعددی با محله قریطم و جاده ساحلی برقرار کرد، این یعنی دستورات کوتاه معینی به افراد خود ابلاغ می‌کرد. از جمله راننده ماشین میتسویشی که باید در مسیر کاروان رفیق حریری قرار می‌گرفت. بعد از انجام عملیات تماس‌ها کاملاً قطع شد و تنها چهار تماس از تلفن‌های عمومی به الجزیره و خبرگزاری رویترز برقرار شد که مسئولیت عملیات را به عهده گرفت و روز بعد نوار ضبط شده احمد ابوعدس از تلویزیون الجزیره پخش شد.

سعد حریری فرزند رفیق حریری گفت، پدرش به دستور مستقیم بشار اسد ترور شد. حریری در مصاحبه با رادیو اروپا گفت همه می‌دانند که چه کسی دستور ترور رفیق حریری را صادر کرد، «بشار اسد، یک روز دست ما به

همه‌ی شما خواهد رسید و تاوان کارتان را پرداخت خواهید کرد.» اما بشار اسد این ادعای سعد حریری را بلافاصله رد کرد و مدعی شد که تشکیل دادگاه بین‌المللی، رسیدگی به ترور رفیق حریری برای فشار بر حزب‌الله لبنان صورت گرفته‌است زیرا حزب‌الله در کنار نیروهای وی می‌جنگند.

حزب‌الله لبنان هم گفت که ادله جرمی که در دادگاه توسط نماینده دادستان قرائت شد، ساخته اسرائیل است و اسرائیلی‌ها با تکنولوژی پیشرفته خود این تماس‌های تلفنی را ساخته‌اند. حزب‌الله یک بار دیگر تأکید کرد که حتی اگر دادگاه حکم بر گناهکار بودن اعضای این حزب بدهد، کسی در لبنان جرأت نمی‌کند اعضای این گروه را دستگیر کند.

از میان چهار نفر بدرالدین مظنون اصلی و مغز متفکر ترور حریری محسوب می‌شد. در حکم دستگیری وی آمده بود که او این جنایت را برنامه‌ریزی کرده و بر اجرای آن نظارت داشت. بدرالدین در انجام چندین حمله، به ویژه در سال ۱۹۸۳ به سفارت‌های فرانسه و آمریکا در کویت که مقامات او را دستگیر کردند، دست داشت. در سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۸ دو هواپیما یکی متعلق به «کویت ایرویز» و دومی متعلق به یک شرکت هواپیمایی آمریکایی ربوده شد و مسیر آنها تغییر کرد. ربایندگان خواستار آزادی محکومان حمله به سفارتخانه‌های خارجی از جمله بدرالدین بودند و نهایتاً سال ۱۹۹۰ در جریان حمله عراق به کویت موفق به فرار از زندان شد.

دادگاه سلیم را به دلیل اینکه از مقامات نظامی حزب‌الله بود، به رهبری عملیات متهم کرد. در حکم دستگیری وی آمده بود که او «مسئول گروهی بود که ترور را انجام دادند و شخصاً در اعدام شرکت داشت». اتهامات وی شامل ایجاد توطئه تروریستی، اقدام تروریستی با استفاده از بمب انفجاری، کشتن حریری و ۲۱ نفر دیگر، استفاده عمدی از مواد منفجره و ... بودند. دولت آمریکا برای اطلاعاتی که منجر به شناسایی مکان اختفا یا دستگیری «سلیم جمیل عیاش» که قبلاً در دادگاه بین‌المللی به جرم نقش داشتن در ترور رفیق حریری نخست‌وزیر پیشین لبنان، محکوم شده بود؛ ۱۰ میلیون دلار جایزه تعیین کرد.



سلیم عیاش از متهمان ترور رفیق حریری

## حسین عنیسی و اسد صبوا

حسین عنیسی ۴۶ ساله و اسد صبوا ۴۳ ساله به دلیل ضبط نوار ویدئویی جعلی که توسط الجزیره پخش شد و مسئولیت آن را به نمایندگی از گروه جعلی که خود را گروه پیروزی و جهاد در بلاد الشام نامیده می‌شد محاکمه شدند. فهرست اتهامات آنان در دادگاه بین‌المللی شامل «اقدام تروریستی با استفاده از بمب انفجاری» و «مداخله در جنایت، کشتن عمدی رفیق حریری با استفاده از مواد منفجره» بود.

در مارس ۲۰۱۸، دادگاه درخواست تبرئه حسین عنیسی را پس از استدلال وکلای او مبنی بر اینکه دادستان، شواهد کافی برای محکوم کردن او ارائه نکرده است، را رد کرد. قضات موافقت کردند بیشتر شواهد ارائه شده علیه او، بر اساس ضبط‌های شبکه‌های تلفن همراه و سیم‌کارت‌های مورد استفاده در حمله است، که غیرواقعی هستند. با این حال، قاضی معتقد بود، شواهد کافی وجود دارد و دادگاه می‌تواند از آن نتیجه بگیرد که حسین عنیسی از ماهیت نقشه ترور حریری، به ویژه استفاده از یک وسیله انفجاری در یک مکان عمومی، از قبل اطلاع داشت.

از زمانی که دادگاه محاکمه پنج تن از اعضای حزب‌الله را شروع کرد، حزب‌الله اعلام کرد این دادگاه را به رسمیت نمی‌شناسد و دادگاه را «سیاسی شده» و در خدمت منافع اسرائیل و ایالات متحده دانست. معاون دبیرکل حزب، نعیم قاسم گفت که «دادگاه بین‌المللی خارج از ذهن ما و خارج از بحث ما است و هر آنچه از آن بیرون می‌آید برای ما جالب نیست و ما آن را سیاسی می‌دانیم.» به استثنای مصطفی بدرالدین، فرمانده نظامی سابق حزب‌الله که در سال ۲۰۱۶ در سوریه کشته شد، هیچ اطلاعاتی از چهار متهم دیگر در دست نیست.



سمت راست: حسین حسن عنیسی، اسد حسن صبوا

## زندگی سیاسی و اقتصادی رفیق حریری

رفیق بهاء‌الدین حریری در سال ۱۹۴۴ میلادی در شهر «صیدا» واقع در جنوب لبنان متولد شد. وی تحصیلات اولیه خود را در لبنان و تحصیلات دانشگاهی را در رشته بازرگانی در دانشگاه عربی بیروت به پایان رساند. وی از مسلمانان اهل سنت بود و تا قبل از ورود به سیاست به عنوان یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌دار عرب در زمینه‌های ساختمان‌سازی و هتل‌سازی و خرید سهام فعالیت داشت.

حریری از سال ۱۹۸۲ به عنوان نماینده پارلمان و سپس به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد. وی در دوران فعالیت سیاسی خود در کابینه‌های مختلف حضور داشت که پنجمین و آخرین کابینه وی در آپریل ۲۰۰۳ میلادی شکل گرفت اما با انتخاب مجدد امیل لحود به ریاست‌جمهوری لبنان، در اکتبر ۲۰۰۴ از نخست‌وزیری استعفا داد.

رفیق حریری چندین شرکت در عربستان سعودی تأسیس و سهام بانک دریای مدیترانه، بانک لبنانی عربستان و بانک عربی و شرکت آندوسویز را خریداری کرد. وی همچنین در سال ۱۹۸۱ مجله «المستقبل» «صوت العروبه» و «النهار» را خریداری و رادیو «الشرق» را نیز تأسیس نمود او بعدها تلویزیون المستقبل را نیز تأسیس کرد. فعالیت‌های سیاسی رفیق حریری از سال ۱۹۸۲، به موازات فعالیت اقتصادی وی شروع شد او به عنوان نماینده پارلمان و سپس به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد. حریری اولین بار در اکتبر سال ۱۹۹۴ میلادی در دوران ریاست‌جمهوری الیاس هراوی به نخست‌وزیری انتخاب شد که کابینه وی ۳۰ وزیر داشت. حریری در ماه می سال ۱۹۹۵، مجدداً مأمور تشکیل کابینه جدید شد. دولت حریری در پی عملیات «خوشه‌های خشم رژیم صهیونیستی» استعفا داد. چهارمین کابینه وی دو سال پیش از خروج وی از قدرت و بلافاصله پس از پیروزی وی در انتخابات مجلس در اکتبر سال ۲۰۰۰ تشکیل شد، پنجمین و آخرین کابینه وی در آپریل سال ۲۰۰۳ میلادی شکل گرفت و در اکتبر ۲۰۰۴ استعفا داد.



رفیق حریری



## رأی پر از ابهام «دادگاه ویژه لبنان» در مورد نقش حزب الله در ترور رفیق حریری

ساعتی پس از آن که دادگاه بین‌المللی لاهه و مامور رسیدگی به پرونده ترور رفیق حریری، یک عضو حزب الله لبنان را مجرم شناخت، سعد حریری، فرزند رفیق حریری اعلام کرد که حکم را می‌پذیرد. او در زمان صدور حکم پرونده‌ی قتل پدرش شخصا در دادگاه بین‌المللی لاهه حضور داشت، گفت «حقیقت امروز مشخص شد و تنها اجرای عدالت باقی مانده‌است».

قضات دادگاه بین‌المللی لاهه در پرونده ترور رفیق حریری سلیم جمیل عیاش ملقب به ابو سلیم را مجرم شناختند و رأی به تبرئه سه نفر دیگر (اسد صبرا، حسن حبیب مرهی و حسین عنیسی) دادند. در حکم دادگاه سلیم جمیل عیاش از هدف «توطئه» برای ترور رفیق حریری آگاه بود. او در پنج بند، شامل قتل عمد رفیق حریری، قتل ۲۱ تن دیگر که در انفجار بمب در روز قتل رفیق حریری کشته شدند و همچنین تلاش برای قتل ۲۲۶ زخمی دیگر آن انفجار، مجرم شناخته شد. سعد حریری با تأکید بر اینکه «دوره انجام جرائم تروریستی بدون مجازات» تمام شده، گفت خانواده قربانیان انفجار خواستار مجازات مجرمان هستند. او در مورد این احتمال که حزب الله لبنان عضو محکوم شده‌ی خود در این پرونده را تحویل ندهد، گفت حزب الله باید همکاری کند زیرا دادگاه اعتبار خود را ثابت کرد و نشان داد که سیاسی عمل نکرده‌است».

قاضی گفت حکم دادگاه ترور رفیق حریری در ۲۶۰۰ صفحه و بر اساس حدود ۱۳ هزار سند، مدرک، یادداشت و اظهار نظر کارشناسان تنظیم شد تا از ابعاد یک سو قصد پیچیده رمزگشایی کند. پرداخت نیمی از هزینه سنگین دادگاه بین‌المللی لاهه، بر اساس قطعنامه سازمان ملل متحد برعهده دولت لبنان بود؛ این دادگاه بیش از یک میلیارد دلار هزینه داشت. دادستان‌ها در نشست‌های دادگاه جزئیاتی از مواد منفجره که باعث کشتار و ویرانی عظیمی در قلب بیروت شد، ارائه کردند. بر اساس اسناد ارائه شده در دادگاه و گفته‌های کارشناسان امور ضد ترور و مواد منفجره، حدود یک تُن «تی.ان.تی» در درون یک خودروی مدل میستوییشی جا سازی شده بود که هنگام عبور کاروان رفیق حریری از خیابان، با کنترل از راه دور منفجر شد.

در برخی از گزارش‌های آن زمان ادعا شده بود که بشار اسد، رئیس‌جمهوری سوریه، اندکی پیش از کشته شدن رفیق حریری، با او دیدار داشت و در جریان آن با فریاد او را تهدید به مرگ کرده و گفته بود، در صورت عدم همراهی با مواضع سوریه، جاننش را از دست خواهد داد.

در آن گزارش‌ها ادعا شده بود که رفیق حریری یک تهدید جدی در برابر نفوذ سوریه و جمهوری اسلامی ایران و متحد آنها، حزب‌الله، در لبنان محسوب می‌شد. برخی از لبنانی‌ها با بی‌اعتمادی به عملکرد دادگاه بین‌المللی لاهه در پرونده قتل رفیق حریری، می‌گویند که دادگاه نتوانسته یا نخواسته به حقایق این ترور دست یابد. سازمان حزب‌الله، دخالت در این ترور را رد کرد، مدعی شد که اسرائیل عامل کشتن رفیق حریری بود تا با این توطئه حزب‌الله را بدنام کند. در حالی که حزب‌الله و متحدین آن کشته شدن مصطفی بدرالدین، فرمانده وقت شاخه نظامی حزب‌الله را بخشی از ترورهای صورت گرفته از سوی اسرائیل علیه رهبران حزب‌الله می‌دانستند، «گادی آیزنکوت»، رییس وقت ستاد ارتش اسرائیل در زمان کشته شدن بدرالدین گفته بود که او «به دستور ایران کشته شد». ژنرال آیزنکوت گفت که «رابطه ظالمانه و به شدت متشنج و پیچیده‌ای بین حزب‌الله و ایران وجود دارد». حامیان خانواده حریری نیز گفتند حزب‌الله با هدف پاک کردن رد پای سوریه در ترور رفیق حریری، خود عامل کشته شدن بدرالدین و شمار دیگری از عوامل آن سوقصد بودند. حسن نصرالله گفت: «هر چه که بگویند، از نظر ما انگار دادگاهی در کار نبوده و حکمی صادر نشده است».



**MUSTAFA AMINE  
BADREDDINE,**  
Born on 6 April 1961  
in Al-Ghobeiry,  
Beirut, Lebanon



**SALIM JAMIL  
AYYASH,**  
Born on 10  
November 1963 in  
Harouf, Lebanon



**HUSSEIN HASSAN  
ONEISSI,**  
Born on 11  
February 1974 in  
Beirut, Lebanon



**ASSAD HASSAN  
SABRA,**  
Born on 15  
October 1976 in  
Beirut, Lebanon

عکس و مشخصات چهار تروریست مظنون به ترور رفیق حریری

## واحد ترور حزب‌الله موسوم به «واحد ۱۲۱» یک واحد فوق محرمانه

به دنبال محکوم شدن سلیم عیاش، عضو حزب‌الله، در تاریخ ۲۸ مرداد، در زمینه ارتباط او با قتل رفیق حریری، نخست‌وزیر پیشین لبنان، گزارش‌هایی منتشر شد که نشان می‌داد او عضو یک گروه فوق محرمانه موسوم به «واحد ۱۲۱» است. پس از صدور این حکم، بسیاری از لبنانی‌ها از این بابت که دادگاه مذکور حزب‌الله را مستقیماً به این حمله ارتباط نداد، ابراز نارضایتی کردند. برخی از آنها نیز گفتند که گروه شبه‌نظامی مورد حمایت ایران، باید در پس اجرای این ترور بوده باشد. مقامات برخی از کشورها، به دلیل فوق محرمانه بودن این اطلاعات امنیتی نخواهند نامشان فاش شود، به واشنگتن پست گفتند که گروه ترور معروف به واحد ۱۲۱ با دستور مستقیم نصرالله ماموریت‌های ترور افراد را انجام می‌دادند. در گزارش این روزنامه آمده بود که واحد ۱۲۱ دست کم چهار فقره ترور دیگر را نیز انجام داده‌اند این گروه تا پیش از کشته شدن رفیق حریری، سالها تحت عناوین و هویت‌های گوناگون مشغول فعالیت بودند.

یک فرد جدا شده از حزب‌الله، که به دلیل نگرانی از اقدامات تلافی جویانه نخواست نامش فاش شود، تایید کرد که واحد ۱۲۱ «یک واحد فوق محرمانه است که پس از سال ۱۳۷۹ با هدف اجرای ترورهای سیاسی بنیان گذاشته شد.» او به المشارق گفت «عوامل حزب‌الله برای پیوستن به این واحد باید تحت آموزش‌های روانی، ایدئولوژیکی و امنیتی قرار بگیرند. این آموزشها شامل دوره‌هایی با انزوای کامل است که طی آن ارتباط آنها با دیگران و با تلویزیون و رسانه‌های دیگر قطع می‌شود که ایران مسئولیت این آموزش را بعهده دارد.

او گفت «به نظر می‌رسد عضویت در واحد ۱۲۱ با پیشرفت در سلسله مراتب این حزب ارتباط داشته باشد، به طوری که برخی از اعضای این گروه ترور، بعدها به سمت فرماندهی واحدهای خود منصوب شدند.» این فرد جدا شده از حزب‌الله گفت که «اعضای این واحد بر اساس دستورهای مستقیم نصرالله عمل می‌کنند، نصرالله در مورد سرنوشت افرادی که مورد هدف قرار می‌گیرند، اینکه کشته یا زندانی شوند، تصمیم می‌گیرد.» وی گفت، «این تصمیم‌گیری پیش از این در حوزه اختیارات عماد مغنیه، فرمانده نظامی حزب‌الله بود که پس از کشته شدن او مصطفی بدرالدین، این مسئولیت را بعهده گرفت.» به گفته‌ی این فرد جدا شده از حزب‌الله، «واحدهای ۲۰۰ و ۹۰۰ به واحد ۱۲۱ کمک می‌کنند.» او گفت: «واحد ۲۰۰ مسئول جمع‌آوری اطلاعات و نصب دوربین‌های نظارتی و تجهیزات شنود است و واحد ۹۰۰ مسئولیت امنیت داخلی، منابع انسانی، فعالیتهای تحقیق و بررسی این حزب را بعهده دارد.» به گفته حسین عزالدین، عضو حرکت اصلاح شیعه، نام «واحد ۱۲۱» نخستین بار پس از کشته شدن مغنیه مطرح شد. او به المشارق

گفت «پس از کشته شدن بدرالدین صحبت‌هایی درباره‌ی واحد ۱۱۹ نیز مطرح شد که نشان می‌داد واحدهای ۱۲۱ و ۱۱۹ دو واحدی هستند که ماموریت‌های قتل و ترور را انجام می‌دهند.» ترور لقمان سلیم، کنشگر سیاسی و از مخالفان حزب‌الله، تنها یکی از نمونه‌های متعدد قتل‌های بی‌رحمانه این حزب است. این قتل‌ها معمولاً به وسیله «واحد ۱۲۱» اجرا می‌شوند.

حسین عطایا، هماهنگ‌کننده «جنوبی‌ها برای آزادی»، به المشارق گفت که واحد ۱۲۱ حزب‌الله «در وهله نخست برای جمع‌آوری اطلاعات بین‌المللی تحت فرماندهی عماد مغنیه» رئیس عملیات بین‌المللی این حزب، تشکیل شد. مغنیه مستقیماً با قاسم سلیمانی، فرمانده سابق نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در ارتباط بود. عماد مغنیه در سال ۱۳۸۷ ترور شد و مصطفی بدرالدین جای او را گرفت. عطایا گفت که پس از مرگ بدرالدین، این واحد تحت فرماندهی و هدایت مستقیم نصرالله قرار گرفت. طلال حمیه بعدها سمت رهبری آن را برعهده گرفت. «این واحد سیاستمداران و چهره‌های رسانه‌ای را ترور می‌کند.»

عطایا خاطر نشان کرد که «حزب‌الله نیرومندترین شاخه وابسته ایران در شرق مدیترانه است، ایران به دلیل نزدیکی این نیرو به مرزهای اسرائیل، به شدت به آن اتکا دارد.» او گفت: «حزب‌الله هر کاری را که ایران بخواهد انجام می‌دهد و خدمات بزرگی را به آنها ارائه می‌دهد.» او گفت که جنگ میان حزب‌الله و اسرائیل در سال ۱۳۸۵ تصمیمی بود که توسط ایران گرفته شد و به وسیله مغنیه اجرا شد، در واقع این جنگ به نفع حزب‌الله، ایران و لبنان به راه افتاد.

ویولت غزل البلعه، اقتصاددان معروف لبنانی، گفت که گسترش نفوذ ایران از طریق حزب‌الله پیامدهای منفی برای لبنان به همراه داشت؛ پیامدهایی که گستره آن از وضع تحریم‌های بین‌المللی بر افراد و نهادهای لبنان تا فروپاشی کامل اجتماعی آن کشور بود. او گفت که روابط بانکی لبنان با جامعه‌ی بین‌المللی در نتیجه این بحران و تهدید حزب‌الله نسبت به حرکت رو به شرق به جای حرکت آن به سوی غرب، قطع شد، همین باعث شد اعتماد نسبت به آینده متزلزل شود. آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد که این کشور توانایی خود برای جذب دلار را از دست داده است. غزال البلعه گفت که «فروپاشی نظام بانکی و مالی تا حدی نتیجه سیاست تحریم‌های اعمال شده توسط کانال‌های مالی حزب‌الله است که آغازگر آن، تحریم بانک امانی جمال توسط وزارت خزانه‌داری ایالات متحده بود.»

## آمریکایی‌ها و گروه ترور حزب‌الله

روزنامه آمریکایی واشینگتن پست به نقل از مقامات امنیتی ایالات متحده آمریکا، اروپا و برخی کشورهای خاورمیانه، جزئیاتی درباره «گروه ترور» وابسته به حزب‌الله لبنان با نام «هسته مرگ» را فاش کردند. یکی از مقامات امنیتی در مصاحبه با روزنامه آمریکایی اظهار داشت، گروه «هسته مرگ» با ده‌ها تن از عواملین خود که به صورت سرّی و جداگانه فعال هستند دستورات خود را مستقیماً از حسن نصرالله دریافت می‌کنند. تابحال این گروه ده‌ها عملیات ترور را با استفاده از خودروهای بمب‌گذاری شده انجام داده‌است. این مقام امنیتی به روزنامه واشینگتن پست گفت: «مصطفی بدرالدین که در سال ۲۰۱۶ در سوریه کشته شد، نام او به عنوان طراح اصلی ترور رفیق الحریری در پرونده‌ی رفیق الحریری ذکر شد یکی از افراد هسته مرگ بود.»

از میان قربانیانی که «هسته مرگ» آنها را هدف قرار داد، نام چهار تن مشخص شده‌است که این افراد «سرلشکر فرانسوا الحاج از ارتش لبنان، سروان و سام عید، و سام الحسن، رئیس بخش اطلاعات امنیت داخلی و مسئول امنیت رفیق الحریری، به طوری که علاوه بر وزیر سابق و کارشناس اقتصادی محمد شطح، همه این افراد به وسیله خودروهای بمب‌گذاری شده کشته شدند. رابرت بایر افسر اطلاعات مرکزی آمریکا در بخش خاورمیانه، هشدار داد که هر کس در رابطه با انفجار بندر بیروت حزب‌الله لبنان را متهم کند، به احتمال زیاد مورد هدف این حزب قرار خواهد گرفت.



خانواده‌ی اعضای حزب‌الله با عکس‌های حسن نصرالله و سید علی خامنه‌ای

## پاداش برای اطلاعات درباره‌ی دو تن از رهبران حزب‌الله

به گزارش خبرگزاری فرانسه مقامات آمریکا برای اطلاعات منجر به دستگیری دو عامل حزب‌الله ۱۲ میلیون دلار پاداش تعیین کردند. این پاداش برای اطلاعات منجر به دستگیری طلال حمیه و فواد شکر در یک کنفرانس خبری توسط ناتان سالز،<sup>۴</sup> هماهنگ کننده مبارزه با تروریسم وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، اعلام شد. سالز گفت: «ما با شُرکایمان در سراسر جهان با حزب‌الله مبارزه می‌کنیم، فرماندهان و عاملانش را محاکمه خواهیم کرد.» او اظهار داشت که وزارت خارجه هفت میلیون دلار برای اطلاعات منجر به دستگیری طلال حمیه، فرد مظنون به ریاست «سازمان امنیت خارجی حزب‌الله» پرداخت خواهد کرد.

در این بیانیه آمده است: «سازمان امنیت خارجی، شاخه‌ای از حزب‌الله است که مسئولیت برنامه‌ریزی، هماهنگی و اجرای حملات تروریستی در خارج از لبنان را برعهده دارد.» پنج میلیون دلار برای اطلاعاتی که به دستگیری فواد شکر «یک فرمانده ارشد نظامی» حزب‌الله در لبنان منجر شود پرداخت خواهد شد.

## طلال حمیه، فرمانده «یگان سری ۹۱۰» در حزب‌الله

شبکه قطری «الجزیره» در گزارشی به معرفی «یگان ۹۱۰» جنبش حزب‌الله لبنان پرداخته، آن را مجموعه کاملاً محرمانه اطلاعاتی و هجومی متشکل از افراد نخبه خواند که از گروه‌های کوچک تشکیل شده و نحوه کار آن شبکه‌های، غیر منفصل و تکاملی است. الجزیره درباره طلال حمیه فرمانده یگان مذکور نوشت: «طلال حسین حمیه» با کنیه «ابی جعفر» فرمانده اجرایی فعلی یگان ۹۱۰ است که فرماندهان نظامی اسرائیلی به او لقب «شیخ» داده‌اند زیرا هیچ سند رسمی از وی در لبنان وجود ندارد و به کلی از زندگی اجتماعی و ظهور علنی به دور است او احتیاط‌های امنیتی را شدیداً رعایت می‌کند. طلال حمیه اکنون این یگان را در منصبی اداره می‌کند که پیشتر فرمانده مشهورتر حزب‌الله «عماد مغنیه» برعهده داشت، طلال چندین اسم مستعار مانند «طلال حسنی»، «عصمت میزارانی» دارد. دفتر تحقیقات فدرال، خانواده حمیه را به خانواده «اسامه بن لادن» موسس گروهک القاعده تشبیه کرده و آن را «خانواده

<sup>4</sup> Nathan A. Sales

بن لادن لبنانی» نامید زیرا یکی از معروف‌ترین خانواده‌ها در دایره حزب‌الله است. طلال جانشین فرمانده سابق این یگان «مصطفی بدرالدین» داماد مغنیه شد. طلال پیشتر در کنار بدرالدین و مغنیه کار می‌کرد. در پایان این گزارش، سناریوهای احتمالی ایران برای گرفتن انتقام ترور سردار «قاسم سلیمانی» فرمانده نیروی قدس سپاه به دست آمریکا، واگذاری مأموریت به یگان ۹۱۰ حزب‌الله آمده‌است. این ادعا در حالی بیان شد که «سیدحسن نصرالله» دبیرکل حزب‌الله در سخنرانی خود پس از ترور سردار سلیمانی اعلام کرد، ایران از هیچ گروهی در منطقه برای گرفتن انتقام درخواست کمک نخواهد کرد.



عکس طلال حمیه در وب سایت وزارت خارجه آمریکا (پاداش برای عدالت)



اعضا یگان سری ۹۱۰

## ترور لقمان سلیم، روشنفکر مخالف حزب الله

لقمان سلیم ناشر و کنشگر سیاسی\_اجتماعی اهل لبنان و مفسر سرشناس بین‌المللی در زمینه سیاست لبنان و خاورمیانه بود. لقمان سلیم در سال ۱۹۸۲ در بجهوه‌ی جنگ لبنان به دانشگاه سوربن پاریس رفت اما پس از دو سال تحصیل در رشته‌ی فلسفه، دانشگاه را رها کرد و به کار نوشتن روی آورد. او در سال ۱۹۹۰ انتشارات دارالجدید را تأسیس کرد. سلیم علاوه بر نشر کتاب، به همراه همسر آلمانی‌اش یک سازمان غیرانتفاعی به نام «أمم» را مدیریت می‌کرد که کار آن تاریخ‌نگاری به‌ویژه تحقیق درباره‌ی مفقودشدگان جنگ داخلی لبنان بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ بود. ساخت دو مستند با موضوع کشتار صبرا و شتیلا و لبنانی‌های محبوس در زندان‌های سوریه از دیگر کارهای مشترک سلیم و همسرش بود. سلیم از شیعیان لبنان بود، پیوسته از گروه حزب‌الله لبنان انتقاد می‌کرد که این انتقادات باعث شدند رسانه‌های مرتبط با این گروه مرتباً به او حمله کنند. او به آنچه که «تاکتیک‌های رعب و وحشت حزب‌الله» می‌دانست معترض بود و آن‌ها را به عدم تحمل عقاید سیاسی دیگران متهم می‌کرد. در سال ۲۰۱۹ حسن نصرالله با اشاره به تماس‌های سلیم با دیپلمات‌های خارجی او را «شیعه‌ی سفارتخانه‌ها» توصیف کرد.

در شامگاه سوم فوریه ۲۰۲۱ خانواده‌ی سلیم خبر دادند که او برای ملاقات با یک دوست به جنوب لبنان رفت و ناپدید شد. یک‌روز بعد آژانس خبری لبنان اعلام کرد که جسد او در خودروی کرایه‌ای، در مکانی بین دو شهر تفاحتا و العدوسیه در حالی که آثار شلیک چهار گلوله به سر و یک گلوله به پشت پیدا شد. او یکی از برجسته‌ترین روشنفکرانی بود که بعد از ترور سمیر قصیر در لبنان به قتل رسید. در دسامبر ۲۰۱۹ در جریان اعتراضات لبنان، نیروهای وفادار به حزب‌الله و جنبش امل، روی دیوارهای خانه‌ی سلیم در بیروت پیام‌هایی نوشتند که او را خائن خطاب کردند و هشدار دادند که «زمانش خواهد رسید». پس از آن اتفاق سلیم گفت که اگر اتفاقی برای او یا هر کدام از اعضای خانواده‌اش بیافتد، حسن نصرالله و نیبه بری (رهبران حزب‌الله و امل) مقصر آن هستند.





مونیکا بورگمان، مستندساز آلمانی و بیوه لقمان سلیم، در کنار قبر شوهرش در بیروت، پایتخت لبنان

ساعاتی پس از انتشار خبر قتل سلیم، جواد نصرالله (پسر حسن نصرالله) در توییتر نوشت: «آنچه برای دیگران خسارت است، در حقیقت برای برخی دیگر سود و لطف غیرمنتظره است». او پس از پاک کردن تویتش مدعی شد اشاره اش در آن تویت به سلیم نبوده است.

یک سال پس از قتل لقمان سلیم، اندیشمند لبنانی و منتقد حزب الله، خانواده او در کشوری که جنایات معمولاً بی مجازات می ماند، همچنان در جست و جو برای پاسخگویی هستند. مونیکا بورگمان، به خبرگزاری فرانسه گفت: «ما واقعاً برای لقمان به عدالت نیاز داریم.» در حالی که تحقیقات در مورد قتل او متوقف شده است، خانم بورگمان گفت «اگر قاتل او بدون مجازات بماند، این به معنای نشان دادن چراغ سبز به قاتلان برای ادامه دادن جنایاتشان است.»

## سمیر قصیر

روزنامه‌نگار و نویسنده چپ لبنانی بود که در سال ۱۹۹۰ دکترای تاریخ معاصر را از دانشگاه سوربن دریافت کرد. پس از آن او به انتشار کتابهای تاریخی و سیاسی پرداخت. او در تأسیس حزب جنبش چپ دموکراتیک سهیم بود



و با حضور سوریه در لبنان مخالفت می‌کرد، وی یکی از حامیان تحکیم فرهنگ دموکراسی و آزادی بیان بود که سال ۲۰۰۵ در بیروت ترور شد. سمیر قصیر به عنوان مدرس گروه علوم سیاسی در دانشگاه سنت جوزف بیروت مشغول بکار شد و با تعدادی از روزنامه‌های روزانه و هفتگی، مانند النهار، الحیات لندن و لوموند دیپلماتیک در فرانسه همکاری داشت. تفکر سیاسی او چپ بود و در نوامبر ۲۰۰۴ در تأسیس حزب جنبش چپ دموکراتیک مشارکت داشت

و معتقد بود که چپ در لبنان بعد از غیبت سیاسی و انحلال اتحاد جماهیر شوروی و کنترل نظام‌های سیاسی لیبرال بر جهت‌گیری‌های جهانی شدیداً ضربه خورده‌است. سمیر قصیر به دلیل انتقاد شدید از حضور سوریه در لبنان شهرت داشت و آن را مانعی بزرگ در راه پیشرفت کشور و استقرار نظام دموکراتیک در آن می‌دانست او در مقاله‌های خود بر این موضوع تمرکز داشت.

وی از قطعنامه شماره ۱۵۵۹ سازمان ملل که خواستار خروج نیروهای سوری از لبنان و انحلال همه شبه‌نظامیان مسلح و خلع سلاح آنها شده بود دفاع کرده، تاکید کرد که این قطعنامه وحدت و ثبات لبنان را برقرار می‌کند. سمیر قصیر روزنامه‌نگار در دوم ژوئن ۲۰۰۵ با انفجار بمبی در زیر صندلی ماشینش در مرکز شهر بیروت ترور شد.

سمیر قیصر می‌گفت؛ «اگر کسانی هستند که در استفاده از سلاح ماهرند، من هم در استفاده از قلم ماهرم.» کمیسیون اروپا از سال ۲۰۰۶ جایزه‌ای به نام او برای آزادی مطبوعات دارد که هر سال به خبرنگار برگزیده اهدا می‌شود.

«هیچ چیز قشنگ‌تر از دیدن لبنان بدون نیروهای سوری نیست. ما پیروز شدیم» سمیر قصیر این حرف‌ها را سر میز شام به همسرش گفت، وقتی در روز ۲۶ آوریل ۲۰۰۵ نیروهای سوری بالاخره خاک لبنان را ترک کردند. با این حال، خوشحالی او دیری نپایید و حدود یک ماه بعد به قتل رسید. سمیر از همان آغاز فعالیت‌های سیاسی خود به حزب کمونیست لبنان پیوست و از همین رو به گفته‌ی همسرش «روحیه مقاومت را از نیروهای چپ‌گرا یاد گرفته بود». سمیر که اصالتی فلسطینی داشت در اوایل دهه ۸۰ و در جریان مقاومت لبنان علیه اسرائیل به مبارزه روی آورد و خانواده‌اش او را برای ادامه تحصیل راهی فرانسه کردند تا از فضای جنگ و مبارزه دور باشد. در سال ۱۹۸۱ در حالی به پاریس رفت که دیگر جای پای خود را به عنوان روزنامه‌نگار در مطبوعات سفت کرده بود. او در ۱۷ سالگی به روزنامه‌نگاری روی آورده بود، در ۱۹ سالگی برای نشریه لوموند دیپلماتیک مقالات تحلیلی می‌نوشت.

سمیر از مؤسسان حزب «جنبش چپ دموکراتیک» به شمار می‌رفت، حزبی که فعالانه در اعتراضات ضد سوری بعد از ترور رفیق حریری حضور داشت از دموکراسی دفاع می‌کرد به همین دلیل قتل او اعتراضات مردمی گسترده‌ای در لبنان به دنبال داشت. در ستون هفتگی خود در روزنامه «النهار» بی‌وقفه به دولت سوریه و متحدان لبنانی‌اش می‌تاخت و خواستار خروج نظامیان سوریه از خاک لبنان می‌شد. در آخرین مطلبش در «النهار»، یک هفته پیش از مرگش، بار دیگر با تیتراژ «اشتباه پشت اشتباه» از دولت سوریه انتقاد کرده بود. این انتقادهای صریح از همان ابتدا برای او بی‌هزینه نبود و تهدید و آزار کمترین عقوبت آن بود.

در سال ۲۰۰۱، ماموران امنیتی لبنان گذرنامه او را توقیف کردند، تابعیت لبنانی او را زیر سوال برده نهایتاً گذرنامه او را پس دادند، این اتفاق هشدار بود از جانب نهادهای امنیتی لبنان که رابطه تنگاتنگی با سوریه داشتند. همسر این روزنامه‌نگار می‌گوید، «از آن به بعد نیروهای امنیتی شب و روز ما را دنبال می‌کردند». این آغاز مسیری بود که در نهایت به ترور او ختم شد.

سمیر در اعتراضات سوریه که به «بهار سوری» معروف شد حضور فعال داشت به گفته‌ی ولید جنبلاط، رهبر حزب سوسیالیست ترقی‌خواه، سمیر باور داشت که راه آزادی لبنان از آزادی سوریه می‌گذرد. چند روز پس از ترور قصیر، گروهی ناشناس به نام «مبارزان راه اتحاد شام» («المناضلون من اجل وحده بلاد شام») مسئولیت این قتل را برعهده گرفت و تهدید کرد، هر که سد راه آنها باشد به همین سرنوشت دچار می‌شود.

چون قصیر تابعیت فرانسوی هم داشت دو پرونده یکی در فرانسه و دیگری در بیروت تشکیل شد ولی هیچکدام به نتیجه نرسید. فرانسه عدم همکاری «دادگاه ویژه لبنان» را علت به بن‌بست رسیدن تحقیقات درباره قتل سمیر عنوان

کرد، قاضی فرانسوی پرونده هم گفت به رغم احتمال بالای دست داشتن سوریه و نیروهای امنیتی لبنان در این قتل، شواهد کافی برای گرفتن موضعی قاطع وجود ندارد.



سمیر قصیر سمت چپ تصویر

## حزب‌الله لبنان از روشهای جمهوری اسلامی در کشتار و لجن پراکنی علیه مخالفان خود استفاده

### می‌کند

به موازات قتل‌های زنجیره‌ای در ایران حزب‌الله لبنان نیز با همان شیوه ایجاد رعب و وحشت به حذف فیزیکی منتقدان سیاسی خود در لبنان می‌پردازد، آنان را خانه‌نشین و به سکوت وادار می‌کنند. پس از ترور سمیر قصیر، حزب‌الله لبنان و جمهوری اسلامی این قتل را به مخالف سیاسی‌شان ولید جنبلاط نسبت دادند و علت آن را هم روابط پنهانی همسر جنبلاط با سمیر قصیر دانستند.

یک روزنامه‌نگار لبنانی که از نویسندگان روزنامه النهار بود نوشت: «مرگ سمیر هیچ ارتباطی با امور سیاسی در لبنان ندارد. بنا بر اطلاعات بدست آمده سمیر قصیر به دستور ولید جنبلاط ترور شده است. سمیر قصیر با برخی از زنان مشهور لبنانی، از جمله «نورا الشرباتی»، همسر ولید جنبلاط مشهور به «نورا جنبلاط» روابط نامشروع داشت، این امر از مدت‌ها پیش برای ولید جنبلاط آشکار شده بود او به دنبال فرصتی مناسب برای ترور وی بود، اما اقدام به ترور وی به دلیل عدم بررسی‌های دقیق، زمانی انجام شد که نورا جنبلاط نیز همراه سمیر قصیر بوده است.» گزارش کمیته تحقیقات بین‌المللی ترور حریری، اشاره می‌کند که همزمان با ترور سمیر قصیر، زنی همراه وی به بیمارستان دانشگاه آمریکایی بیروت منتقل شد که برای پنهان ساختن رابطه او با سمیر قصیر، خیلی سریع او را به پاریس منتقل کردند. این زن پس از بازیافتن سلامتی‌اش تا مدت‌ها حاضر به بازگشت به لبنان نبود. به همین دلیل، «برامرتس» قاضی بین‌المللی کمیته تحقیقات از او در پاریس بازجویی کرد. در نهایت مشخص شد این زن، کسی جز «نورا جنبلاط» نبود. بر اساس همین تحقیقات، در روز نخست ترور «سمیر قصیر»، به دروغ این گونه اعلام شده بود که وی به تنهایی در خودرو خود مورد هجوم قرار گرفته است.



وليد جنبلاط، نورا الشرباتي

## مروان حماده

مروان حماده، سیاستمدار لبنانی، وزیر سابق اقتصاد، عضو پارلمان لبنان و عضو حزب سوسیالیست ترقی خواه بود، او از رهبران و مقامات بلند پایه لبنان، از مخالفان جدی حضور و نفوذ ایران و سوریه در لبنان است. تلاش برای ترور مروان حماده با انفجار خودروی وی به وقوع پیوست ولی نشستن روی صندلی جلوی ماشین، جان او را نجات داد. این انفجار باعث سوختن تعدادی خودرو و آسیب به ساختمان‌های اطراف محل انفجار شد. انفجار زمانی که کاروان اتومبیل‌های متعلق به مروان حماده از مقابل یک خودروی بمب‌گذاری شده در کنار خیابان می‌گذشت اتفاق افتاد. در داخل آن ماشین پارک شده ۱۰ کیلو مواد منفجره کار گذاشته شده بود.

در این انفجار مروان حماده به طرز معجزه‌آسایی جان سالم به در برد، ولی از ناحیه صورت و پا مجروح شد. اسکورت او، گروه‌بان یکم نیروهای امنیت داخلی، غازی بوکروم، کشته و راننده‌ی وی اسامه عبدالصمد به سختی مجروح گردید. در این انفجار خودروی پشت سر اتومبیل حامل مروان حماده به کلی نابود و مرسدس بنز حامل وی که هدف بمب‌گزاران بود آتش گرفت، انفجار باعث سوختن تعدادی از خودروهای پارک شده در نزدیکی خودروی بمب‌گذاری شده و شکسته شدن شیشه ساختمان‌های واقع در ۳۰۰ متری محل وقوع حادثه گردید.



مروان حماده



اتومبیل مروان حماده پس از انفجار



## ترور جرج حاوی

ترور جورج حاوی از ترورهایی است که به حزب الله منتسب می‌کنند. جورج حاوی (George Hawi) سیاستمدار مسیحی ارتدوکس لبنانی بود که از دهه هفتاد میلادی یکی از مهم‌ترین چهره‌های چپ لبنان به شمار می‌رفت او



سمت دبیر کلی حزب کمونیست لبنان و ریاست شورای ملی این حزب را برعهده داشت، علاوه بر آن او معاون رئیس‌جمهور و عضو شورای ریاستی جنبش ملی لبنان بود.

جرج حاوی، در پی انفجاری که در محله‌ی و طة المسیطبه در بیروت، پایتخت این کشور رخ داد، در دم جان باخت. «رامی ابودرغام» که در کنار محل انفجار یک مغازه ساندویچ فروشی دارد، گفت: «من جلوی مغازه ایستاده بودم، انفجار را به خوبی احساس کردم، پس از انفجار ماشین چند متری به هوا پرتاب شد. صدای جیغ راننده را شنیدیم و خیلی زود او را دیدیم که از پنجره به بیرون پرید. ما به سمت ماشین دویدیم و جورج حاوی را دیدیم که داخل ماشین است. روده‌هایش بیرون

ریخته درون ماشین پراکنده شده بود.» عدنان خلیل که در یک فلافل فروشی کار می‌کند، گفت: «ما شین در حدود ۳۰۰ متری مغازه ما منفجر شد، راننده در حالی که به سختی مجروح شده بود توانست خود را از ماشین به بیرون پرتاب نماید، او جراحی زیادی برداشته بود ولی هنوز زنده بود، اما جورج حاوی متلاشی شده بود.»

ماموران امنیتی برای جمع‌آوری بقایای تکه‌های بدن جورج حاوی که در خیابان پراکنده شده بود شتافتند. این انفجار ناشی از بمبی بود که در زیر صندلی راننده کار گذاشته بود. با انفجار بمب قطعات آهن و شیشه خودرو در محل پراکنده شد، مردم در اطراف اعضای بدن متلاشی شده جمع شده بودند و این شخصیت مردمی را که اهالی منطقه و طة المسیطبه به خوبی می‌شناختند، با تعجب نظاره می‌کردند. این دومین انفجاری بود که در یک ماه شخصیت‌هایی چون سمیر قصیر روزنامه‌نگار و جرج حاوی سیاستمدار را به ولیل ضد سوری و ضد حزب‌الله بودن در بیروت مورد هدف قرار می‌داد. ایالات متحده پس از ترور قصیر اعلام کرد که اطلاعاتی در اختیار دارد که نشان می‌دهد دمشق

فهرستی از ترورها را تهیه کرده تا رهبران سیاسی لبنان را هدف قرار دهد. خالد حداده، دبیرکل حزب کمونیست لبنان انگشت اتهام را به سوی سرویس‌های امنیتی طرفدار سوریه و حزب‌الله نشانه رفت.

جورج حاوی با ورود نیروهای سوری به لبنان در آغاز جنگ داخلی که از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ طول کشید، مخالفت می‌کرد، اما بعدها در مقابله با شبه‌نظامیان مسیحی طرفدار اسرائیل با آنها متحد شد. در دوران جورج حاوی، حزب کمونیست در خط مقدم جنبش مقاومت ملی جناح چپ بود که با چریک‌های فلسطینی علیه تهاجم اسرائیل به بیروت در سال ۱۹۸۲ می‌جنگید. با این حال، جورج حاوی با سوری‌هایی که پس از جنگ بر صحنه سیاسی لبنان تسلط و نفوذ داشتند مخالف بود و بر سر همین مخالفت جان خود را از دست داد.



جورج حاوی در سال ۱۹۸۲

## می شدیاق (چید یاک) May Chidiac

می شدیاق روزنامه‌نگار لبنانی که در ۳۱ ژانویه ۲۰۱۹ به عنوان وزیر توسعه اداری در دولت سعد حریری فعالیت داشت. او متولد بیروت، دارای دکترای روزنامه‌نگاری از دانشگاه لبنان بود، او در دانشگاه بیروت تدریس می‌کرد و دارنده‌ی دکترای علوم رسانه و ارتباطات از دانشگاه پاریس و از مخالفان سرسخت حزب‌الله بود.

در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۵، با بمبی که در اتومبیل او کار گذاشته‌بود مورد سو‌قصد قرار گرفت و به سختی مجروح شد، این باعث شد پا و دست چپ خود را از دست بدهد. پس از ده ماه جراحی و برنامه‌های درمانی و توانبخشی در فرانسه توانست تا اندازه‌ای سلامتی خود را باز یابد. یک روز بعد از ترور در ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۵ کمیته حفاظت از روزنامه‌نگاران نسبت به این اقدام تروریستی می‌شدیاق، منتقد سرسخت سوریه ابراز خشم کرد. شدیاق، مجری برنامه گفتگوی سیاسی در رادیو و تلویزیون لبنان بود، حزب‌الله او را زن هتاک می‌نامید.

روزنامه انگلیسی زبان دلی استار درباره‌ی این ترور نوشت، نیم کیلو گرم مواد منفجره پلاستیکی زیر صندلی راننده رنجروور<sup>۵۵</sup> شدیاق قرار داده‌بودند. این انفجار باعث شد تا خودرو دچار انحراف شود و درب سمت راننده کاملاً منهدم گردد. کاپوت ماشین آویزان از درخت زیتون در حدود ده متری محل انفجار پیدا شد. شدیاق (چید یاک) از ناحیه صورت، دست چپ و پای چپ آسیب جدی دید. ده روز قبل از این انفجار، علی رامز، روزنامه‌نگاری که به تازگی کتابی درباره حریری منتشر کرده‌بود، از سوء‌قصد مشابهی فرار کرد. بمبی زیر صندلی راننده منفجر شد اما او در خودرو نبود. قبل از آن علی رامز از گروه جند الشام، یک گروه تروریستی ناشناخته که مسئولیت قتل حریری را برعهده گرفته‌بودند، پیام تهدید به قتل را دریافت کرده‌بود.



Lebanese soldiers guard May Chidiac's wrecked car after a bomb exploded under it.



تصویر سمت راست: می شدیاق، تصویر سمت چپ: اتومبیل می شدیاق بعد از انفجار بمب

## ترور مصطفی جوحه (جحا) توسط حزب الله

مصطفی جوحه، متولد ۱۹۴۲ در روستای الجین از فرقه شیعه بود. او زندگی خود را به عنوان تاجر مواد کشاورزی در منطقه‌ی صور آغاز کرد. او صاحب یک شرکت بزرگ در زمینه واردات و صادرات محصولات کشاورزی بود.



مصطفی در سال ۱۹۷۴، شروع به انتشار مقالات خود در روزنامه‌های الامل، «الاحرار» و «النهار» کرد و انتقادات شدیدی به مداخله فلسطینی‌ها در جنوب لبنان و پشتیبانی جامعه‌ی شیعه از جنبش فتح داشت. مقالات او باعث نگرانی نیروهای جنوب لبنان و فلسطینی‌ها و متحدان آنها شد.

در سال ۱۹۷۵ به مدت ۲۰ روز توسط جنبش «فتح» فلسطین ربوده شد. در این مدت در اتاقی کثیف به ارتفاع

۱۸۰ سانتی‌متر و طول دو متر و عرض ۷۰ سانتی‌متر در منطقه «تایر» زندانی و مورد شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت. ربوده و شکنجه شدن وی تحت نظارت «کاید» فرمانده بخش «فتح» در جنوب لبنان، «تیر عظمی» یکی از مهم‌ترین مسئولان فتح در اردوگاه صبرا بود. ابوحسن، یکی از مقامات جریان «فتح» شخصاً بر عملیات بازجویی و شکنجه نظارت داشت. سرهنگ ابوموسی رهبر «جنبش انتفاضه فتح» که در آن زمان درجه‌ی سرگردی داشت، در جریان ربوده شدن مصطفی جوحه دستور شکنجه و آزار و اذیت او را صادر می‌کرد.

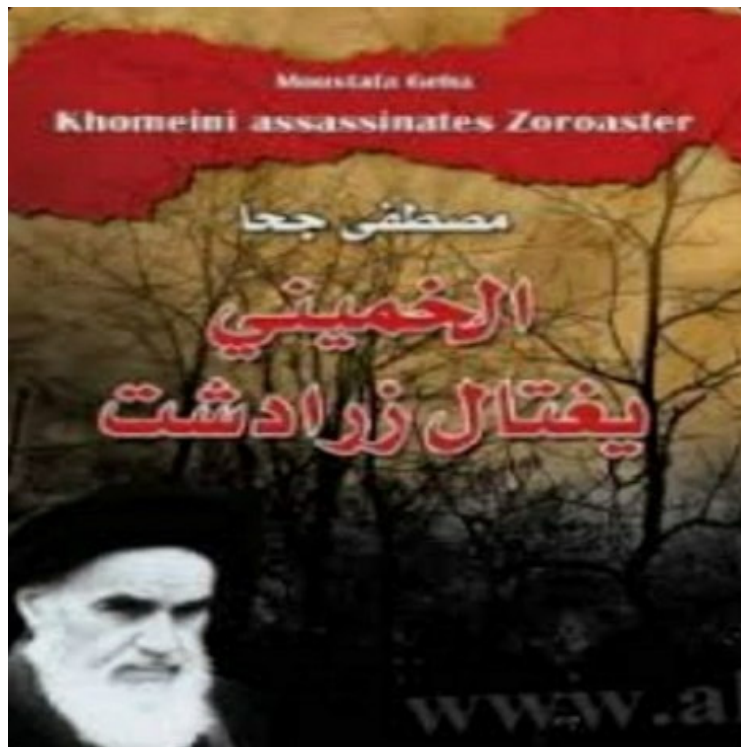
مصطفی در سال ۱۹۷۸ کتاب «لبنان در سایه بعث» را منتشر کرد که به جنایات ارتش و اطلاعات سوریه در لبنان پرداخت. انتشار این کتاب خشم دولت سوریه و متحدانش در لبنان را برانگیخت. او در سال ۱۳۵۹ کتاب «خمینی زرتشت را ترور کرد» را منتشر کرد که در آن از گرایش شیعیان لبنانی به جمهوری اسلامی و کشیده شدن به پروژه‌های بیگانه با میهن انتقاد کرد، همچنین به نقد از افکار خمینی و روحانیون شیعه و مسئولان جمهوری اسلامی ایران پرداخت که این انتقادات خشم سران حزب الله و مقامات جمهوری اسلامی را در پی داشت.

از مصطفی جوحه کتابهای زیادی بجا مانده، «پیام من به مسیحیان»، «نامه‌هایی از پشت سنگر»، «هر گونه عربیت»، «هر مسئله‌ای»، «مصیبت ذهن در اسلام»، «ما و بت تاریخ»، «روباه شاهد گنااهش»، «جزیره کلمات»، «نفرین خلیج»، «برای یک وطن و یک علت»، «خاطرات یک بازنده»، «برای علت شعر»، «مسائل شرقی» و ... کتابهایی است که به قلم

جوجه نگاشته شدند. چند ماه بعد از ترور مصطفی جحا، در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۹۲ گابریل ماریان هولسن، روزنامه‌نگار مستقل آلمانی که برای اشپیکل و شبکه تلویزیونی ZDF آلمان گزارش تهیه می‌کرد، در پی انفجار بمبی که در اتومبیلش جاسازی شده بود کشته شد. در این مورد هم برخی گروه حزب‌الله لبنان را مسئول این ترور خواندند، اتهامی که این گروه آن را رد کرد. اطلاعات زیادی از هولسن در دسترس نیست و تصویری از او نیز یافت نمی‌شود.

## صادر شدن حکم قتل مصطفی جحا توسط علمای شیعه

سه شنبه دوازدهم فروردین ۱۳۶۲ دادگاهی جهت رسیدگی به اتهامات مصطفی جوحه تشکیل شد، حاکم شرع، حکم ارتداد او را صادر کرد و فتوا داد که «مصطفی جوحه کافر و مرتد است! این فتوا به تمامی محاکم مربوطه ابلاغ شود.» پس از این حکم وی مورد تهدید «حزب الله» و رهبران آن قرار گرفت. پس از پایان جنگ لبنان، در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۲ مصطفی جحا فرزندانش، «ایزدیار» و «غارید» را به مدرسه (سنت ریتا) در منطقه «دبیه» برد و پس از پیاده کردن آنها به راه خود ادامه داد که مردان مسلح در منطقه سبیطیه اتومبیل او را متوقف کردند و با اسلحه مجهز به صدا خفه کن او را مورد هدف قرار دادند. رهگذران جسد او را که در خودروی خود غرق در خون بود به بیمارستان منتقل کردند ولی مصطفی جحا در همان دقایق اول بعد از حمله جان خود را از دست داد. پرونده‌ی این ترور به شکل عجیبی در حاشیه قرار گرفت و به هیچ وجه مورد رسیدگی قرار نگرفت.



کتاب «خمينی زرتشت را ترور کرد» از مصطفی جحا

## جبران تویی

«جبران تویی<sup>۴</sup> را از لبنان بیرون می‌اندازیم» این جمله چندین سال پیش بر روی پوسترهایی نوشته شده بود که برخی از هواداران حزب الله در راهپیمایی این گروه در ماه مارس ۲۰۰۴ در دست داشتند. هدف اصلی این راهپیمایی دفاع از حضور سوریه در لبنان بود و بنابراین تهدید هواداران حزب الله برای یکی از پرآوازه‌ترین منتقدان سوریه در لبنان چندان دور از انتظار نبود. طولی نکشید که جبران را، نه از لبنان بلکه از جهان و از دایره زندگان بیرون انداختند. جبران مدیر و ستون‌نویس روزنامه‌ی «النهار» و نماینده پارلمان لبنان روز ۱۲ دسامبر سال ۲۰۰۵ در پی انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده در شرق بیروت کشته شد. او که هنگام مرگ ۴۸ سال داشت مانند سمیر قصیر یک ویژگی خاص داشت: او انتقاد سفت و سخت از دولت سوریه و سیاست‌های بشار اسد در لبنان داشت، انتقادی که در نهایت به قیمت جانش تمام شد. ترور این روزنامه‌نگار که آخرین قربانی موج ترورهای سال ۲۰۰۵ بود چندان مایه شگفتی نبود.

حدود یک سال پیش از آن خود تویی در گفت‌وگو با رادیو فرانسه از قرار گرفتن نامش در فهرست ترور دولت سوریه خبر داده بود او به اقداماتی بازدارنده نظیر تعویض مداوم اتوموبیلش روی آورده بود. تویی در ژوئن ۲۰۰۵، بعد از ترور سمیر قصیر، ستون‌نویس مشهور «النهار»، به دلیل نگرانی‌های امنیتی و از ترس جاننش راهی پاریس شد. با این همه محافظت یک روز پس از بازگشت از فرانسه به لبنان، هدف ترور قرار گرفت که نه تنها جان این روزنامه‌نگار را گرفت بلکه به کشته شدن سه نفر دیگر، از جمله دو محافظش، منجر شد. پرواضح بود که انگشت اتهام سریعاً به سوی سوریه نشانه گرفته شد، با این حال سوریه از همان ابتدا این اتهامات را رد کرد. این بار هم همان گروه «مبارزان راه اتحاد شام» مسئولیت این قتل را برعهده گرفت. پرونده قتل او نیز مانند سایر پرونده‌هایی از این دست به سرانجامی نرسید.

تویی از چهره‌های سیاسی بنام بود که در اعتراضات بعد از ترور رفیق حریری نقشی فعال داشت. نوشته‌های او یکی از محرک‌های اصلی کشاندن معترضان به خیابان‌ها و مخالفت با سوریه بود، در نهایت این اعتراضات باعث شد عوامل سوریه، پس از ۲۹ سال به خروج از لبنان تن دهند. در روزهای بعد از ترور رفیق حریری او در دفتر کار

<sup>4</sup> Gebran Tueni



شیک خود، رو به میدان شهدای بیروت، می‌نشست و از نظاره جمعیت عظیمی که خواستار خروج نیروهای سوری از خاک سوریه بودند لذت می‌برد.

یکی از هنجارشکنی‌های او در عالم مطبوعات در سال ۲۰۰۰ رقم خورد، وقتی بیل کلینتون و حافظ اسد، روسای جمهور وقت آمریکا و سوریه، برای از سرگیری مذاکرات صلح اسرائیل و سوریه در ژنو دیدار کردند. جبران در صفحه اول روزنامه «النهار» نامه‌ای نوشت خطاب به بشار اسد، وارث تاج و تخت پدر، که آن زمان هنوز چشم‌پزشکی رقیق‌القلب به شمار می‌آمد، او در نامه خواستار خروج نیروهای نظامی سوریه از لبنان طبق معاهده طائف شد. او در این نامه با اشاره به خروج اسرائیل از جنوب لبنان پس از ۲۱ سال یادآور شد که دیگر هیچ توجیهی برای حضور سوریه در لبنان وجود ندارد.

ترور رفیق حریری یک تاثیر دیگر هم بر زندگی جبران داشت: او که سال‌ها در روزنامه «النهار» می‌نوشت پس از ترور حریری وارد جریان اصلی سیاست شد او در ژوئن ۲۰۰۵ از فراکسیون «ائتلاف ۱۴ مارس»، که ائتلافی از احزاب مستقل و ضدسوری لبنان بود، به عنوان نماینده پارلمان لبنان انتخاب شد هرچند عمر این فعالیت سیاسی بسیار کوتاه بود. جبران از خانواده‌ی چند قومیتی و منتقد فرقه‌گرایی در لبنان بود. پدرش غسان تویینی، روزنامه‌نگار کهنه‌کار و دیپلمات سابق، مسیحی ارتدوکس، مادرش نادیا حماده تویینی، شاعر فقید لبنان، دروزی بود. از همین‌رو، جبران تویینی برای نزدیکی مسیحیان و مسلمانان سنی لبنان تلاش بسیار کرد.



جبران تویینی مدیر و ستون‌نویس روزنامه النهار

توئینی در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۵ در مکالس، حومه بیروت، هنگامی که از خانه‌ی خود در بیت مری به سمت دفتر روزنامه در میدان شهدای بیروت حرکت می‌کرد، توسط یک خودروی بمب‌گذاری شده ترور شد. در این انفجار دو تن از محافظان وی نیز کشته شدند. این هفتمین هدف از سلسله ترور سیاستمداران، روزنامه‌نگاران و مردان امنیتی بود که در سال ۲۰۰۵ در لبنان انجام شد.

جبران توئینی قبل از مرگش برای تحقیقات بین‌المللی در مورد گورهای دسته‌جمعی که در «انجار»، کنار مقر اصلی اطلاعات سوریه کشف شده بود، مبارزه می‌کرد. تجزیه و تحلیل پزشکی قانونی بعداً نشان داد که این گورها بخشی از یک قبرستان قرن هجدهم بود. توئینی در سرمقاله خود سوریه را به «جنایت علیه بشریت» متهم کرد و آن را مسئول گورهای دسته‌جمعی و سایر جنایاتی دانست که در زمان حضورش در لبنان به وقوع پیوست. کویچیرو ماتسورا، مدیر کل یونسکو پس از ترور جبران توئینی گفت: «جامعه مطبوعاتی جهان یکی از بزرگترین مدافعان آزادی بیان خود را از دست داد. درگذشت آقای توئینی ضایعه بزرگی نه تنها برای خانواده، دوستان و همکارانش، بلکه برای آزادی بیان و آزادی مطبوعات در خاورمیانه است. همچنین باید نگرانی خود را از افزایش تعداد حملات علیه روزنامه‌نگاران و سیاستمداران لبنانی در سال جاری ابراز کنم.» بوتروس حرب، وکیل خانواده جبران توئینی، در اکتبر ۲۰۱۲ علیه دو افسر سوریه به اتهام نقش داشتن آنها در ترور جبران توئینی شکایت کرد.

## ادامه افشاکری‌های روزنامه‌نگاران لبنانی علیه حزب‌الله به رغم تهدیدها

آزار و اذیت جسمی و روحی، تهدید به خشونت، افترازی در شبکه‌های اجتماعی، شکایت‌های حقوقی برخی از روش‌هایی است که حزب‌الله با استفاده از آنها می‌کوشد صدای روزنامه‌نگاران را خاموش کند و جلوی آشکار شدن حقیقت را بگیرد. اما این کارها اثری ندارد. روزنامه‌نگاران مخالف حزب‌الله می‌گویند که کارزارهای تهدیدآمیز حزب موفق به ساکت کردن آنها نخواهند شد، آنها به افشاکری علیه اقدامات بی‌ثبات‌کننده حزب‌الله در لبنان ادامه خواهند داد. در سالهای اخیر حزب‌الله چندین شکایت حقوقی را علیه روزنامه‌نگاران مخالف خود به جریان انداخت. از جمله شکایت حزب‌الله از دیما صادق روزنامه‌نگار، به دلیل متهم کردن آن حزب به ترور لقمان سلیم، کنشگر سیاسی می‌توان اشاره کرد.

دیما صادق در برنامه هفتگی خود به نام «حکمی صادق» در شبکه تلویزیونی «ام تی وی» لبنان، حزب‌الله را به قتل سلیم متهم کرد وی گفت: «ما برای بیان صریح این موضوع منتظر تحقیقاتی که هرگز انجام نخواهد شد، نمی‌مانیم.» دیما صادق مرتباً به دلیل ابراز سخنانی علیه حزب‌الله، تهدید می‌شد.

غسان المولی، وکیل لبنانی، به نمایندگی از اصحاب رسانه وفادار به حزب‌الله، شکایتی را علیه «دیما صادق» و «ام تی وی» به دفتر دادستانی عمومی در دادگاه فرجام ارائه کرد. هم‌زمان با ثبت این پرونده، حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله، در یک سخنرانی تلویزیونی اتهام کشته شدن «سلیم» توسط حزبش را رد کرد. نصرالله پیشتر رسانه‌هایی را که حزب او را در رابطه با انفجار ۱۴ مرداد در بندر بیروت سرزنش کرده و یا آن حزب را به دست داشتن در امر قاچاق مواد مخدر متهم کرده بودند، تهدید کرد. دفتر دادستانی عمومی روز ۱۲ فروردین دیما صادق و «ام تی وی» را به «برانگیختن فتنه‌های ملی و فرقه‌ای، تحریک برای ایجاد درگیری میان عناصر کشور، و اهانت مکرر به رئیس‌جمهور» متهم کرد.

دیما صادق گفت «حزب‌الله با ثبت و تشکیل پرونده‌های قضایی علیه کسانی که آن حزب را به قتل لقمان سلیم متهم می‌کنند سرکوب می‌کند» او این کارزار حزب‌الله و طرح شکایت علیه خود را «خنده دار» خواند و گفت: «ما از قوه قضائیه می‌خواهیم کسی را که لقمان سلیم را کشته، پیدا کند.» «حزب‌الله از سال ۱۳۹۱ تاکنون دست از اذیت و آزار و تهدید من برنداشته است.» وی افزود: «این به بخشی از زندگی روزمره من تبدیل شده است. اما این امر، فارغ از

میزان شدت تهدیدها، من را از اجرای وظایفم به عنوان یک روزنامه‌نگار باز نخواهد داشت؛ چرا که کار ما بر بنیان حفظ آزادی و کشف واقعیت استوار است.»



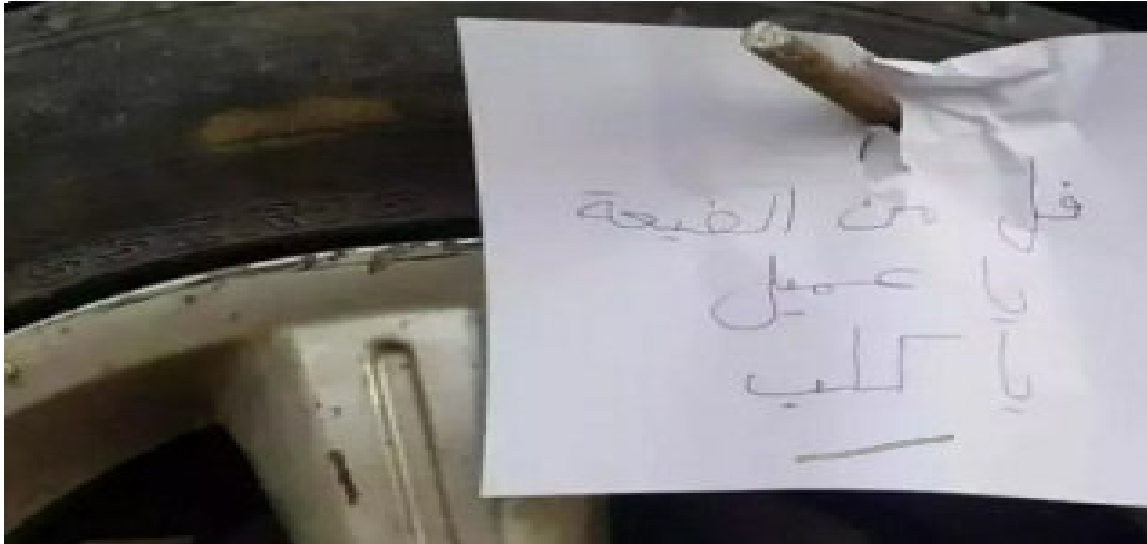
دیما صادق، روزنامه‌نگار، در تظاهراتی بیرون کاخ دادگستری در بیروت

## تعدادی از اهل رسانه که از طرف حزب الله تهدید شدند

نوال بری، گزارشگر «ام تی وی»، در نخستین روزهای اعتراضات در مرکز بیروت مورد حمله طرفداران حزب الله و هم پیمانان آن قرار گرفت. به گزارش آسو شیتدپرس، آنها ضمن شکستن دوربین و دزدیدن میکروفونی که او در دست داشت، بر او آب دهان انداختند و به پایش لگد زدند. در یک حمله مشابه دیگر، «جوینس عقیقی» خبرنگار «ام تی وی» هدف حمله عناصر حزب الله قرار گرفت. آنها سعی داشتند با قطع پوشش خبری، گزارش او را متوقف کنند.

لونا صفوان، روزنامه‌نگار شیعه مذهب و از مخالفان حزب الله، گفت «این حزب از تهدیدهای روحی، جسمی و کارزارهای شبکه‌های اجتماعی برای ساکت کردن روزنامه‌نگاران و فرسوده کردن آنها استفاده می‌کند.» وی گفت: «حزب الله با استفاده از ارباب فیزیکی و تهدیدهای شخصی، از وقت و منابع خود برای انتقام‌گیری از شیعیان منتقد استفاده می‌کند.» صفوان گفت که حزب الله او را «صرفاً به دلیل انتقاد از سیاست آن حزب در شبکه‌های اجتماعی» مورد حمله قرار داد. با توجه به تهدیدهای موجود علیه لبنان و تلاش‌های حزب الله و احزاب دیگر برای به زور مسلط شدن بر آن کشور «وجدان انسانی و روزنامه‌نگاری من این اجازه را نمی‌دهد که به رغم همه تهدیدها سکوت اختیار کنم.» «من به مبارزه با سلاح‌های غیرقانونی که به ایجاد تفرقه در کشور کمک می‌کند، ادامه خواهم داد.»

غیاث یزبک، مدیر برنامه‌های خبری و سیاسی «ام تی وی»، گفت که «اقدام حزب الله در خاموش کردن آزادی بیان مسیری هولناک است بطوریکه سیاست‌های حزب، حمایت آنها از منافع ایران را آشکار می‌کند.» او گفت: «اقدام اصلی حزب الله شتاب بخشیدن به روند تسلط بر لبنان و حذف آن از جامعه جهانی است. این کار مستلزم خاموش کردن صداهای مخالف و رسانه‌های آزاد است.» وی ضمن متهم کردن حزب الله افزود که «آن حزب می‌خواهد رسانه‌های آزاد را ساکت و ترور کند؛ چرا که این رسانه‌ها حزب را افشا می‌کنند.» حسن شعبان، عکاسی که از سوی حزب الله تهدید شد، او عکسی را از یادداشتی که روی خودرویش گذاشته بودند، منتشر کرد. در این یادداشت آمده بود: «ای خائن، ای سگ، این روستا را ترک کن.»



یادداشت روی ماشین حسن شعبان

دیما صادق، روزنامه‌نگار لبنانی و منتقد حزب‌الله تصویر کلاژی از عکس‌های روح‌الله خمینی، بنیادگذار جمهوری اسلامی و قاسم سلیمانی، فرمانده کشته‌شده‌ی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، را با شرح «آیات شیطانی» در توئیترش منتشر کرد. دیما صادق گفت که از زمان به اشتراک گذاشتن این تصویر انبوهی از پیام‌های حاوی تهدید به تجاوز و خشونت علیه خودش را در شبکه‌های اجتماعی دریافت کرده‌است.

بنا بر اعلام گزارشگران بدون مرز، جواد نصرالله، عضو حزب‌الله و پسر حسن نصرالله رهبر این حزب، با اشتراک‌گذاری توئیٹ دیما صادق و متهم کردن او به این که «ابزاری» در دست دولت‌های خارجی است، وی را مستقیماً هدف قرار داد. در پی دریافت این تهدیدها دیما صادق در توئیٹی نوشت که او «در معرض یک کارزار تحریک‌آمیز قرار گرفته، و تهدیدها به حدی رسیده که آشکارا خواستار خونریزی می‌شوند.» او نوشت: «من می‌خواهم که این توئیٹ به منزله‌ی اطلاع‌رسانی در مورد این تهدیدها به مقامات لبنانی تلقی شود. همچنین به‌طور علنی و رسمی رهبری حزب‌الله را مسئول هر آسیبی که اکنون ممکن است به من برسد، می‌دانم.» سازمان‌های حمایت از روزنامه‌نگاران مانند «گزارشگران بدون مرز» و «سندیکای مطبوعات آلترناتیو لبنان» تهدیدها علیه صادق و شعبان را محکوم کرد. «سندیکای مطبوعات آلترناتیو لبنان» حزب‌الله را مسئول تهدید جان دیما صادق دانست و از مقامات لبنانی خواست تا از کارشناسان رسانه‌ها محافظت کنند.

یوسف مرتضی نویسنده و طرفدار آزادی بیان، عقیده دارد که تهدیدهای حزب‌الله علیه روزنامه‌نگاران نشان‌دهنده‌ی ترس آنها نسبت به از دست دادن هوادارانشان است؛ هوادارانی که از او دور می‌شوند.

اسعد بشاره، نویسنده‌ی سیاسی و روزنامه‌نگار، به المشارق گفت که تهدید کردن صادق به مرگ «غیرقابل قبول» است. او با ابراز تاسف از این که مقامات لبنانی هیچ واکنش رسمی نشان ندادند، گفت که این سکوت نشان می‌دهد که آزادی بیان در لبنان در خطر است.

مریم سیف‌الدین روزنامه‌نگار می‌گوید: «روزنامه‌نگاران در لبنان با اذیت و آزار و حملات فیزیکی علیه اصحاب مطبوعات بیگانه نیستند؛ این حملات در محافل شیعی یعنی جایی که حزب‌الله مورد حمایت ایران نفوذ دارد، گسترش بیشتری دارد.»

مریم سیف‌الدین که به عنوان یک روزنامه‌نگار برای روزنامه «ندا الوطن» کار می‌کرد، بی‌وقفه در مقاله‌های خود و در شبکه‌های اجتماعی به انتقاد از حزب‌الله می‌پرداخت. عوامل حزب‌الله بارها اعضای خانواده او را هدف حمله فیزیکی قرار دادند، او به المشارق گفت که «عوامل حزب‌الله بی‌رحمانه به مادرم حمله کردند، دوربین‌ها را شکستند، و نوارهای ویدیویی را دزدیدند.» او گفت که آنها پدرش را وحشیانه کتک زدند... یکی از برادرانش را کتک زده و بینی او را شکستند. با همه این حمله‌ها پلیس به آنها گفت نیازی به آمدن به پاسگاه پلیس نیست، مگر آن که کسی کشته یا زخمی شده باشد. او این موضوع را به منزله همدستی افسران پلیس با عوامل حزب‌الله می‌داند. وی گفت «حسن نصرالله رهبر حزب‌الله، تهدیدها و حمله به اعضای مطبوعات را مشروعیت می‌بخشد، گواه این امر هم تهدید رسانه‌ها توسط خود نصرالله است.»



توئيت ديما صادق



## احیا و بازسازی لبنان در گرو خلع سلاح حزب‌الله

لبنان بر سر یک دوراهی قرار گرفته‌است، از نظر سیاستمداران و اقتصاددانان، لبنان یا به رونق و شکوفایی اقتصادی یا درماندگی و انزوا ختم می‌شود، نتیجه به این بستگی دارد که کشور به کدام سمت برود. کارشناسان می‌گویند حزب‌الله کشور را به لبه پرتگاه کشانده‌است خلع سلاح این حزب که خواسته مردم لبنان و جامعه بین‌المللی است، تنها راه احیای رونق اقتصادی این کشور محسوب می‌شود. از سال ۱۳۶۱ تاکنون، بسیاری از کشورها به دلیل فعالیتهای تروریستی حزب‌الله، خواستار خلع سلاح آنها شدند و روز به روز کشورهای بیشتری حزب‌الله را در فهرست گروههای تروریستی قرار دادند. دخالت حزب‌الله در درگیری‌های خارجی مثل جنگ چند ساله سوریه، در تضاد با سیاست بی‌طرفانه لبنان است، این به روابط کشور با همسایگان خود و همچنین اقتصاد آن لطمه زده‌است.

«روحیه دیب» وزیر کشور پیشین لبنان، گفت: «لبنان به خاطر عناصر بنیادین زیادی که وجود دارد، بیشتر از رونق به سقوط نزدیک است.» او گفت این عناصر عبارتند از «پیچیدگی ساختار اجتماعی و سیاسی لبنان، بی‌ثباتی منطقه، فساد طبقه حاکم و دخالت حزب‌الله که درگیری‌های منطقه‌ای را باعث شده‌است.»

«ویولت غزال البله» اقتصاددان، بر این عقیده است که حزب‌الله سالها چه مستقیم و چه از طریق متحدانش بر کشور حکمرانی کرده و عواقب ویرانگری را به کشور تحمیل کرده‌است. او گفت لبنان با گردن نهادن به خواسته‌های این حزب، به ورشکستگی کشیده شده، اکنون باید آثار تحریم‌های آمریکا را نیز تحمل کند. وی همچنین به این نکته اشاره کرد که لبنان به تنهایی نمی‌تواند خود را احیا کند. او گفت هیچ راهی وجود ندارد که لبنان بتواند رونق قبل را به دست آورد «مگر با خلع سلاح حزب‌الله از راههای دیپلماتیک که لبنان را به جامعه بین‌المللی برمی‌گرداند.» غزال البله افزود اقتصاد لبنان اگر از قید حزب‌الله رهایی یابد با سرعتی بی‌سابقه قادر به احیا خواهد بود او یادآور شد این حزب کشور را به ورطه تحریم‌های اقتصادی کشانده‌است که مایه نگرانی سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران طرح‌های مشترک شده‌است.

مقامات عالی رتبه لبنانی گفته‌اند که ایالات متحده آماده‌ی کمک به لبنان بحران زده‌است، اما برای دریافت کمک، لبنان باید قطعنامه‌های ۱۵۵۹، ۱۶۸۰ و ۱۷۰۱ سازمان ملل را اجرا کند، که مفاد آن شامل خلع سلاح حزب‌الله است. لبنان، با کمبود دلار، افزایش تورم و کاهش ارزش پول ملی خود که بیش از نیمی از ارزش خود را از دست داد با

بحران اقتصادی شدیدی، روبه رو شد. این تلاطم اقتصادی با انفجار بندر بیروت که خسارات مالی زیادی را به بار آورد، تشدید یافت. مایک پمپئو، وزیر امور خارجه ایالات متحده، مقامات لبنانی را به انجام اصلاحات اساسی و خلع سلاح حزب الله فراخواند.

الیاس الزغبی، تحلیلگر سیاسی، به المشارق گفت: «تحولات نشان داد که حزب الله مانع اصلی و جدی خروج لبنان از بحران های مالی است.» وی گفت: «این امر حتی از شرایط سختی که برای تشکیل یک دولت جدید گذاشتند مشخص است. با توجه به اینکه حزب الله مهار یک دولت قانونی را به دست گرفته، یک خطر واقعی برای آینده کشور محسوب می شود.» او گفت «حزب الله در تلاش است تا دولت لبنان را به ابزاری برای رژیم ایران تبدیل کند.» الزغبی گفت، «ایالات متحده هیچ کمکی به لبنان نخواهد کرد و به جامعه بین المللی هم اجازه تأمین بودجه نخواهد داد.» به گفته ی «پاتریک مارونی» کارشناس استراتژی و افسر بازنشسته ارتش لبنان، ریشه این مشکل آنجاست که «حزب الله یک گروه لبنانی وابسته به ایران است.» وی گفت: «دولت لبنان باید روابط خود را با حزب الله قطع کند و این گروه را غیر قانونی اعلام کند. مردم لبنان بهای اعمال حزب الله را می پردازند. مردم لبنان حاضرند تحریم ها و حتی گرسنگی را بپذیرند اما از شر حزبی که خون آنها را می مکد رهایی یابند.»

علی الامین، مخالف شیعه و تحلیلگر سیاسی به المشارق گفت که: «حزب الله، لبنان را زیر چتر سپاه پاسداران قرار داده از کناره گیری از قدرت سرباز می زند، چرا که وجود خود را وابسته به سلاح می داند.»



پاتریک مارونی

## سوقصد نافر جام به سفیر عربستان در لبنان

«علی عسیری» سفیر عربستان سعودی در لبنان، اعلام کرد عده‌ای قصد داشتند وی را در بیروت ترور کنند. به گزارش پایگاه خبری تواصل، «علی عسیری» سفیر عربستان سعودی در لبنان، اظهار داشت، نیروهای امنیتی لبنان، تلاش برای ترور وی را ناکام گذاشتند. سفیر در گفتگویی که با شبکه «الحدث» داشت گفت: «سازمان امنیت لبنان جزئیات بیشتر این اتفاق را برای من شرح نداد، اما امنیت جانی من و تمام دیپلمات‌های سعودی برعهده‌ی دولت لبنان است.»

سخنان سفیر عربستان در لبنان، در مجله «الشرع» لبنان منتشر شد، در این گزارش آمده‌است، نیروهای امنیتی لبنان دو تبعه سوری و فلسطینی که قصد ترور «علی عسیری» را داشتند، بازداشت کردند.



علی عسیری سفیر عربستان در لبنان

## انفجار در اتوبوس گردشگران اسرائیلی در بلغارستان

عصر چهارشنبه ۲۸ تیر ۱۳۹۱ اتوبوس حامل گروهی از گردشگران اسرائیلی در نزدیکی فرودگاه شهر بورگاس بلغارستان مورد حمله قرار گرفت. در این حمله شش شهروند اسرائیلی جان خود را از دست دادند و ۳۲ نفر مجروح شدند که حال چند نفر آنها وخیم گزارش شد.

نشریه نیویورک تایمز روز جمعه به نقل از مقام‌های امنیتی آمریکا نوشت، گردشگران اسرائیلی قربانی یک حمله‌ی انتحاری شدند که توسط هسته‌ی تروریستی حزب‌الله در بلغارستان طراحی و اجرا شد. جمهوری اسلامی مهم‌ترین حامی مالی و سیاسی شیعیان افراطی حزب‌الله لبنان محسوب می‌شود، هر دو طرف در مناسبت‌های گوناگون به این مسئله اعتراف کردند. حسن نصرالله، رهبر اسلام‌گرایان حزب‌الله بارها اعلام کرد که در صورت بروز درگیری میان ایران و اسرائیل نیروهای تحت فرمانش را برای پشتیبانی از جمهوری اسلامی وارد میدان خواهد کرد.

نیویورک تایمز از قول یک سیاستمدار ارشد آمریکایی که نامش فاش نشد نوشت، «حمله تروریستی به گردشگران اسرائیلی در واکنش به ترور چند کارشناس هسته‌ای جمهوری اسلامی صورت گرفت که ایران اسرائیل را مسئول ترور آنها معرفی کرد.»

وزارت کشور بلغارستان گفت فردی که احتمالاً در این عملیات انتحاری دست داشت شهروند این کشور نبود. روز پنج‌شنبه ۲۹ تیر سال ۱۳۹۱ پلیس بلغارستان فیلم ویدئویی را منتشر کرد که در آن جوانی با کوله‌پشتی در ترمینال فرودگاه دیده‌شد.



اتوبوس حامل گردشگران در بلغارستان

روایت شده است این فرد پس از سوار شدن به اتوبوس حامل گردشگران اسرائیلی، بمبی را که در کوله‌پشتی خود حمل می‌کرد منفجر کرد. نخست‌وزیر اسرائیل بنیامین نتانیا هو، اندکی پس از حمله به گردشگران این کشور در بلغارستان، ایران را به دست داشتن در این عملیات متهم کرد. او با اشاره به سوءقصد های قبلی علیه شهروندان اسرائیلی در هندوستان، گرجستان، تایلند، قبرس و کنیا گفت: «حمله‌های تروریستی ایران در همه‌ی جهان گسترش یافته‌است.» اغلب عملیاتی که نتانیا هو به آنها اشاره کرد ناکام مانده‌اند. او تهدید کرد کشورش به آنچه تروریسم ایران خوانده می‌شود با قاطعیت واکنش نشان خواهد داد. در مواردی از جمله در تایلند چند ایرانی به اتهام در اختیار داشتن مواد منفجره و تلاش برای حمله به شهروندان اسرائیلی بازداشت شدند.

دنی ایالون، معاون وزیر امور خارجه اسرائیل بعد از آن اعلام کرد «این کشور برای مقابله با تهران و سازمان‌های مورد حمایتش از راه‌های دیپلماتیک نیز اقدام می‌کند. حزب‌الله لبنان باید از سوی سازمان ملل متحد در فهرست بین‌المللی گروه‌های تروریستی قرار گیرد.»

حمله به اتوبوس گردشگران اسرائیلی در هیجدهمین سالگرد بمبگذاری مرکز یهودیان، در آرژانتین صورت گرفت. اسرائیل تهران را مسئول بمبگذاری دانست، اتهامی که ایران همواره آن رد کرده‌است. اما مقامات رسمی ایران تاکنون در مورد اتهامات اسرائیل در مورد دست داشتن در این حمله، واکنشی نشان ندادند.



تصاویری که پلیس بین‌الملل از متهمان بمبگذاری در اتوبوس گردشگران منتشر کرد

## نتیجه تحقیقات دولت بلغارستان در مورد حادثه ترور اتوبوس گردشگران

دولت بلغارستان شامگاه سه شنبه، هفدهم بهمن ماه سال ۱۳۹۱، شش ماه پس از انفجار اتوبوس در نزدیکی فرودگاه بورگاس اعلام کرد که گروه حزب الله لبنان در پشت این انفجار قرار داشت. در جریان انفجار یاد شده پنج گردشگر اسرائیلی و راننده بلغاری اتوبوس، کشته و شمار دیگری هم زخمی شدند. سوتن سواتنوف، وزیر کشور بلغارستان، در یک کنفرانس خبری با اعلام نتایج تحقیقات در این زمینه گفت دو تروریستی که مجری این حادثه بودند، اعضای شاخه نظامی حزب الله لبنان هستند. همزمان، یورپول، تشکیلات اطلاعاتی اتحادیه اروپا که بزهکاری و تروریسم در کشورهای اتحادیه را پیگیری می کند، در بیانیه ای اعلام کرد که حزب الله مسئول آن کشتار تروریستی بود و از بمب های پیشرفته کنترل از راه دور استفاده کرده بودند.

وزیر کشور بلغارستان گفت: «دو نفر از افرادی که در بمب گذاری دخیل بودند عضو حزب الله و نفر سوم تابعیت کانادایی و دیگری شهروندی استرالیا را داشت.» به گفته وی، گذرنامه این افراد اصل بوده و هر دو از سال ۲۰۰۶ در لبنان زندگی می کردند. وزیر کشور بلغارستان گفت «دولت صوفیه از لبنان انتظار همکاری دارد تا این افراد به پای میز محاکمه کشیده شوند.» ساعتی پس از انفجار ماه ژوئیه در شهر بیلاقی بورگاس، نخست وزیر اسرائیل گفت که ایران و حزب الله عامل حمله به شهروندان اسرائیلی بودند.

ارزیابی ناظران امور خاورمیانه حاکی از این بود که ایران به تلافی قتل دانشمندان هسته ای خود، سوء قصد به گردشگران اسرائیلی و حمله به سفارتخانه های اسرائیل را در دستور کار خود قرار داد بدنبال آن نیروی قدس سپاه پاسداران برای ضربه زدن به منافع اسرائیل، در کشورهای بسیاری در جهان ماموریت گرفت. مقامات اسرائیل چندین بار اظهار داشتند که حزب الله و نیروی قدس سپاه خواستند، از اسرائیل به خاطر کشته شدن عماد مغنیه بالاترین مقام نظامی حزب الله لبنان که در فوریه ۲۰۰۸ در انفجاری در دمشق کشته شد، انتقام بگیرند. حملات زیادی در این چند سال برنامه ریزی کردند که تنها تعرض به گردشگران اسرائیلی در بورگاس موفقیت آمیز بود. یک بمب دیگر در کنار اتومبیل همسر وابسته ی نظامی اسرائیل در خیابانی در بمبئی هند نیز منفجر شد و این زن جوان را زخمی کرد. بنیامین نتانیاهو در واکنش به «تحقیقات اساسی و حرفه ای» بلغارستان گفت: «امیدواریم که اتحادیه اروپا در مورد حزب الله به نتیجه گیری های لازم برسد. حزب الله تنها یک پدر دارد و آن هم ایران است، در واقع ایران حامی تروریسم در سطح جهان است.»

## ایران هرگونه دخالت در انفجار بلغارستان را رد کرد

وزارت خارجه ایران هرگونه دخالت در انفجار اتوبوس گردشگردان اسرائیلی در بلغارستان را رد کرد. به گزارش ایرنا، رامین مهمانپرست، سخنگوی وزارت خارجه ایران، اتهامات اسرائیل در «انتساب انفجار اتوبوس حامل یهودیان در بلغارستان به جمهوری اسلامی ایران را به شدت رد کرد.» رامین مهمانپرست، تلویحا این انفجار را به خود اسرائیل نسبت داد و گفت: «رژیم صهیونیستی حتی حاضر است با به خطر انداختن جان افرادی در داخل یا خارج از سرزمین اشغالی، سناریوهای سیاسی خود را پیگیری کند.» سخنگوی وزارت خارجه ایران در ادامه گفت: «رژیم صهیونیستی که نقش مستقیمی در ترور دانشمندان هسته‌ای کشورمان ایفا کرده‌است، برای فرار از توجه جهانیان بر ماهیت تروریستی خود، به طرح اتهامات واهی علیه دیگر کشورها می‌پردازد.» به گزارش رویترز تسوتان تسوتانوف، وزیر کشور بلغارستان گفت فرد مظنون یک گواهینامه جعلی آمریکایی داشت. به گفته‌ی وزیر کشور بلغارستان این فرد حدوداً ۳۶ ساله بود که با پوشیدن شلوارک و حمل کوله‌پشتی ظاهری شبیه گردشگران را داشت، او افزود فرد مظنون چهار تا هفت روز پیش از حمله، به بلغارستان آمده‌بود. نخست‌وزیر اسرائیل با متهم کردن ایران و حزب‌الله در این حمله گفت: «به نظر زمان آن فرا رسیده همه کشورها، این حقیقت را دریابند که ایران پشت این موج از حمله‌های تروریستی است.» نتانیاهو اظهار داشت کسانی که پشت این حمله بودند «بهای سنگینی» خواهند پرداخت.



تابوت پنج اسرائیلی که در حمله تروریستی بورگاس جان خود را از دست دادند

## حبس ابد برای دو لبنانی به اتهام دست داشتن در حمله به جهانگردان اسرائیلی در بلغارستان

دستگاه قضایی بلغارستان روز دوشنبه ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۰ دو فرد لبنانی تبار را به جرم دست داشتن در حمله به اتوبوس حامل جهانگردان اسرائیلی در سال ۲۰۱۲ میلادی به صورت غیابی محاکمه و به حبس ابد محکوم کرد. مسئولیت حمله‌ی یاد شده که در جریان آن هفت نفر جان خود را از دست دادند به شاخه مسلح حزب‌الله، حزب و جنبش شیعی و پرنفوذ مستقر در جنوب لبنان نسبت داده شد.

آدلینا ایوانووا، قاضی دادگاه ویژه رسیدگی به جرائم تروریستی در صوفیه پس از شور نهایی اعلام کرد که دادگاه بر ضد متهمان، حکم حبس ابد بدون هر نوع احتمال آزادی مشروط را صادر می‌کند. حکم صادر شده علیه دو متهم لبنانی پرونده حمله به اتوبوس حامل جهانگردان اسرائیلی شدیدترین مجازاتی است که در قوانین کیفری بلغارستان پیش‌بینی شده است.

ایوگنیا چتارکلووا، دادستان این پرونده در جریان مراحل دادرسی تصریح کرده بود که ادله و شواهد متعددی دال بر ارتباط دو متهم پرونده‌ی حمله به جهانگردان اسرائیلی با گروه تروریستی حزب الله در دست است که جریان محاکمه بر اساس آن پیش برده شد. مدارک و شواهد جمع‌آوری شده در این پرونده پیش از این اتحادیه اروپا را متقاعد کرد که در سال ۲۰۱۳ شاخه نظامی جنبش حزب‌الله لبنان را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار دهد. این در حالی است که ایالات متحده آمریکا یک سال قبل از آن، حزب‌الله را به عنوان یک «گروه تروریستی خارجی» در فهرست سیاه سازمان‌های تروریستی خود قرار داده بود.



اتوبوس جهانگردان اسرائیلی بعد از حادثه تروریستی



## توطئه ترور تاجران اسرائیلی در قبرس

دفتر نفتالی بنت<sup>۴۷</sup> نخست وزیر اسرائیل اعلام کرد جمهوری اسلامی برنامه ترور تاجران اسرائیلی فعال در قبرس را داشتند. مشاور رسانه‌ای بنت روز دوشنبه ۱۲ مهر، ۱۴۰۰ گزارش‌هایی درباره‌ی ترور یک تاجر اسرائیلی در قبرس گفت: «می‌توانم از طرف نهادهای امنیتی بگویم این اقدام تروریستی بود که توسط ایران علیه تاجر اسرائیلی مقیم قبرس تدارک دیده شده بود.» او اضافه کرد «در این حمله، تدی ساگی کارآفرین و سرمایه‌دار اسرائیلی در ابتدا هدف این حمله قرار گرفت، اما او تنها هدف آنها نبود.» رسانه‌های اسرائیلی اعلام کردند یک آذربایجانی ۳۸ ساله با تابعیت روسیه به دلیل طراحی ترور تعدادی از تاجران اسرائیلی ساکن نیکوزیا، پایتخت قبرس بازداشت شد. اما این پرونده به دلیل نگرانی‌های امنیتی کاملاً مخفی ماند. به گزارش رسانه‌های اسرائیلی تعدادی از تاجر که قرار بود در این حملات مورد هدف قرار گیرند، از طریق سرویس‌های اطلاعاتی مطلع و موفق شدند در مدت کوتاهی از قبرس خارج شوند.

«تدی ساگی» میلیاردی اسرائیلی نیز پس از هشدارهای نهادهای امنیتی در قبرس، توانست از این حمله جان سالم به در ببرد، او ایران را به دست داشتن در این سوءقصد متهم کرد. مقامات قبرس علیه شش مظنون به طرح حمله علیه هدفهای اسرائیلی در جزیره‌ی مدیترانه‌ی شرقی حکم صادر کردند. حکم مزبور، حمله‌ی برنامه‌ریزی شده به هدفهای اسرائیلی را تروریسم دانست؛ مظنون اصلی، از اهالی آذربایجان، ظاهراً تصاویر مربوط به حزب‌الله را در گوشی خود داشت. در میان محکومان، «اورخان اسدوف» ۳۸ ساله، تبعه‌ی آذربایجان مظنون اصلی این پرونده و سه پاکستانی که محکوم در پرونده، متهم شدند برای ارتکاب اعمال تروریستی به قبرس سفر کرده بودند. بنا به گزارش Politics Daily، همه به جز یکی از این شش تن مظنون به طرح توطئه‌ی ترور اسرائیلی، ساکن قبرس بودند.

در کیفرخواست اسدوف آمده بود، اوایل همان سال مبلغ ۴۰۰۰۰ دلار برای انجام اعمال تروریستی دریافت کرده بود. بنا به گزارش Politics ظاهراً اسدوف در مصاحبه با پلیس پیش از آنکه برای او وکالت حقوقی تعیین شود، گفته بود او این مبلغ را از شخصی بنام «محمد» دریافت کرده از او خواسته بودند به قبرس برود و چند تن اسرائیلی که مبالغ هنگفتی به او مقروض بودند را ارباب کند. علاوه بر آن اسدوف به داشتن تصاویری مرتبط با گروه تروریستی حزب‌الله لبنان در گوشی خود متهم شد.

4 Naftali Bennett

یکی از مظنونان پاکستانی که مسئول جذب افراد به گروه بود، به داشتن رابطه با گروه شیعه‌ی پاکستانی تحت حمایت ایران که در جنگ داخلی سوریه در صف ارتش رژیم بشار اسد می‌جنگید متهم شد. زیرا ایران و دست نشانده‌اش حزب‌الله، هر دو با بشار اسد رئیس‌جمهوری سوریه هم‌سو هستند. گزارش روزنامه‌ی فوق‌حاکمی از آن است که یکی دیگر از مظنونان، که پدر و مادرش به این کشور مهاجرت کرده‌اند، دارای تابعیت قبرسی است، اما اشاره نشد که اصلیت ایشان از کدام کشور است.

تدی ساگی، میلیاردر اسرائیلی، بنیانگذار شرکت‌های پلی‌تک (Playtech) و سیف شارژ (SafeCharge) که از حمله‌ی تروریستی جان سالم به در برد، مطابق برآورد نشریه فوربز<sup>۴</sup> حدود ۴٫۸ میلیارد یورو ثروت دارد و مطابق برخی گزارش‌ها بخشی از ثروت خود را که از طریق قمار آنلاین کسب کرده، او در بازار املاک و مستغلات قبرس سرمایه‌گذاری کرده‌است. بر همین اساس، برخی آژانس‌های امنیتی قبرس تلاش برای ترور آقای ساگی را ناشی از اختلاف تجاری او با شرکای سابقش در صنعت قمار آنلاین مرتبط دانستند.



تدی ساگی بازرگان اسرائیلی

## خنتی‌سازی حملات طراحی شده نیروی قدس سپاه علیه اهداف اسرائیلی در سنگال، غنا، تانزانی در قاره‌ی آفریقا

موساد، سازمان جاسوسی خارجی اسرائیل می‌گوید حملات طراحی شده از سوی نیروی قدس سپاه پاسداران علیه گردشگران و بازرگانان اسرائیلی را در سه کشور آفریقایی شناسایی و خنتی کرده‌است. به گزارش شبکه ۱۲ تلویزیون اسرائیل، این حملات برای هدف قرار دادن اسرائیلی‌ها در تانزانی، سنگال و غنا برنامه‌ریزی شده‌بودند که در این ارتباط، پنج مظنون پس از «انتقال اطلاعات» به سرویس‌های امنیتی سه کشور یاد شده دستگیر شدند. همه مظنونین ظاهراً آفریقایی هستند و گذرنامه‌های تانزانیایی، سنگالی و غنایی دارند. به گفته‌ی این شبکه، نیروی قدس سپاه پاسداران به فرماندهی اسماعیل قآنی، این افراد را تحت پوشش «علوم دینی» برای آموزش خرابکاری به لبنان می‌فرستاد و سپس آن‌ها را راهی کشورهای یاد شده می‌کرد. قرار بود اتباع اسرائیلی که برای دیدن سافاری به تانزانی رفته‌بودند در کنار بازرگانان اسرائیلی در غنا و سنگال مورد هدف قرار گیرند زیرا اسرائیل با همه‌ی این کشورها رابطه سیاسی دارد.

به نوشته روزنامه جرزالم پست<sup>۴۹</sup>، این توطئه بخشی از جنگ پنهان اسرائیل و ایران است اما مقامات رسمی اسرائیل در این باره، واکنش رسمی نشان ندادند، از واکنش سه کشور آفریقایی به این گزارش‌ها نیز خبری منتشر نشد. از زمان کشته‌شدن محسن فخری‌زاده، دانشمند ارشد برنامه هسته‌ای ایران در عملیاتی که به موساد نسبت داده‌شد، ظاهراً تلاش‌های تهران برای ضربه زدن به اسرائیلی‌ها تشدید پیدا کرد.

## نظارت و آموزش

### «موساد» نقشه ایران برای هدف قرار دادن منافع اسرائیل در آفریقا را خنثی کرد

#### اقدام

سرویس‌های اطلاعاتی غرب در همکاری با موساد با مشارکت سرویس‌های امنیتی سنگال، غنا و تانزانی این طرح را خنثی کردند

و تلاش‌های ایران برای گرفتن انتقام محسن فخری روزه کلیدی برنامه هسته‌ای این کشور ناکام ماند

#### ضربه امنیتی

- خنثی‌سازی نقشه ایران برای هدف قرار دادن منافع اسرائیل در 3 کشور آفریقایی (سنگال، غنا و تانزانی)

#### نقشه

- هدف قرار دادن تاجار و گردشگران اسرائیلی در این سه کشور
- 5 نفر از عوامل نیروی قدس ایران در آن شرکت داشتند

#### نحوه اقدام

متهمان، سفرهای توریستی و رفت و آمد تجار اسرائیلی در این سه کشور را زیر نظر داشتند

اطلاعات دقیق حاکی از تحرکات مشکوک 5 فرد دارای پاسپورت آفریقایی بود

ایران نه تنها موساد را عامل خرابکاری در سایت‌های هسته‌ای خود می‌داند، در پی کشته شدن قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران در حمله‌ی پهبادی ۱۳ دی ۱۳۹۸ در بغداد، منابع اطلاعاتی اسرائیل احتمال داده‌بودند، تلاش‌های ایران برای ضربه‌زدن متقابل به این کشور تشدید شود زیرا مقامات امنیتی اسرائیل اعتراف کرده‌بودند، کشورشان در گردآوری اطلاعات برای آمریکا که به کشته شدن قاسم سلیمانی منجر شد، کمک کرده‌بود. اسرائیل در سال ۲۰۱۲ گفته‌بود که توطئه‌های طراحی شده توسط فرمانده وقت نیروی قدس سپاه پاسداران، در کشورهای تایلند، هند، گرجستان، آذربایجان و کنیا جهت کشتن اسرائیلی‌ها را خنثی کردند. تعدادی از مظنونان در کشورهای یاد شده دستگیر و محاکمه شدند که برخی از آن‌ها ایرانی بودند. قبل از این اقدام تروریستی، نیویورک تایمز گزارش داد شبکه‌ای از عاملان ایران در اتیوپی برای حمله به دیپلمات‌های اماراتی اجیر شدند. ظاهراً انگیزه‌ی تلاش برای انجام این حمله، مخالفت ایران با عادی‌سازی روابط میان امارات و اسرائیل بود که اسرائیل این نقشه را اقدامی تروریستی از سوی ایران دانست.

## هدف قرار گرفتن دیپلمات‌های اسرائیل در هند و گرجستان در سال ۲۰۱۲ میلادی

بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر اسرائیل، ایران را به دست داشتن در بمبگذاری علیه دیپلمات‌های اسرائیلی در هند و گرجستان متهم کرد اما سفیر ایران در هند، هر گونه دخالت کشورش در انفجار خودروی دیپلمات اسرائیلی در دهلی را تکذیب کرد.

براساس گزارش‌های دریافتی، انفجار خودروی متعلق به سفارت اسرائیل در دهلی پایتخت هند، به مجروح شدن همسر یکی از دیپلمات‌های اسرائیلی منجر شد. تلویزیون هند تصاویری از اتومبیلی را نشان داد که در بیرون ساختمان سفارت اسرائیل در حال سوختن بود. سفارت اسرائیل در مرکز دهلی، در نزدیکی اقامتگاه رسمی مانموهان سینگ،<sup>۵۱</sup> نخست وزیر هند قرار داشت به همین دلیل در اطراف این محل تدابیر امنیتی گسترده‌ای وجود داشت.

همزمان با آن که کارشناسان سرگرم خنثی کردن بمب خودروی منفجر شده بودند. مقامات اسرائیلی در گرجستان از تلاش ناموفق برای انفجار اتومبیل یک دیپلمات اسرائیلی در تفلیس، پایتخت این کشور خبر دادند که مواد منفجره به زیر خودروی دیپلمات اسرائیلی چسبانده شده بود اما هیچ گروهی مسئولیت این حمله را بعهدہ نگرفت.

بنیامین نتانیا هو نخست وزیر اسرائیل، ضمن سخنرانی خود در پارلمان این کشور، ایران را متهم کرد که تروریست‌های این کشور در حمله به دیپلمات‌های اسرائیلی در هند و گرجستان دست داشتند. او گفت که این کشور توانسته حملات دیگری را در جمهوری آذربایجان، تایلند و چند کشور دیگر خنثی کند. آقای نتانیا هو تأکید کرد که «ایران و گروه تحت حمایتش یعنی گروه حزب‌الله، در پشت تمامی این حملات است.» متقابلاً ایران هم اسرائیل را در سوء قصد به مقامات و دانشمندان مرتبط با برنامه‌های هسته‌ای متهم کرد.

<sup>5</sup> Benjamin Netanyahu 0  
<sup>5</sup> Manmohan Singh 1



انفجار بمب در دهلی

## انفجار بمب در نزدیکی سفارت اسرائیل در تفلیس

انفجار «دهلی نو» در فاصله ۵۰۰ متری اقامتگاه رسمی موهان سینگ، نخست وزیر هند رخ داد در این انفجار دست کم چهار نفر مجروح شدند که یکی از آنها زن تبعه‌ی اسرائیل بود. شاهدان عینی به تلویزیون هند گفتند که دو موتورسوار این بمب‌های مغناطیسی را به پشت ماشینی که پشت چراغ قرمز ایستاده بود چسبانده‌اند. علاوه بر آن پلیس این کشور یک محموله انفجاری را درون خودرویی در نزدیکی سفارت اسرائیل در تفلیس خنثی کرد. به گزارش خبرگزاری فرانسه، بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل، بلافاصله پس از انتشار این خبرها ایران را مسئول این حملات تروریستی «به شهروندان غیرنظامی بی‌گناه» خواند. نتانیاهو در جلسه‌ای با شرکت اعضای حزب حاکم، لیکود گفت: «ایران بزرگ‌ترین صادرکننده ترور در جهان است و رد پای این کشور را در پس این حملات می‌توان دید.» این دو حمله تروریستی در سالگرد مرگ دو تن از اعضای ارشد حزب‌الله لبنان انجام شد. (عماد مغنیه ۱۲ فوریه ۲۰۰۸ و عباس موسوی ۱۶ فوریه ۱۹۹۲) این دو نفر از نیروهای متنفذ و مغزهای متفکر نظامی در سازمان تروریستی حزب‌الله بودند که در عملیاتی توسط موساد، سرویس اطلاعاتی اسرائیل در دمشق کشته شدند. به همین خاطر اسرائیل همواره در چنین تاریخی به شهروندانش نسبت به سفر خارج از مرزهای این کشور هشدار می‌دهد.



انفجار بمب در نزدیکی سفارت اسرائیل در تفلیس

## انتشار اسامی سه ایرانی متهم به بمبگذاری در هند

پلیس هند نام سه شهروند ایرانی متهم به دست داشتن در بمب گذاری سفارت اسرائیل در شهر دهلی نو را منتشر کرد. بنا به درخواست نیروهای امنیتی و سازمان اطلاعاتی این کشور از پلیس بین الملل، حکم بازداشت سه شهروند ایرانی متهم در پرونده‌ی سوء قصد علیه سفارت اسرائیل به صورت اعلان قرمز در دستور کار قرار گرفت. باید یادآور شد که انتشار اعلان قرمز توسط اینترپل بدین معناست که افراد مورد نظر در هر کجای جهان باشند باید بازداشت موقت شوند تا به کشور شاکی انتقال یابند. سه متهم این پرونده گذرنامه ایرانی داشتند و پانزده روز قبل از بمبگذاری، با ویزای جهانگردی وارد دهلی نو شده بودند. این سه نفر پس از بمبگذاری، دهلی نو را به مقصد کشور دیگر در خاورمیانه ترک کردند.

پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی هند تلاش کردند تا دریابند این سه ایرانی به چه گروه یا افرادی وابسته هستند. پلیس هند خاطر نشان کرد که این سه تن عضو یک سازمان جاسوسی وابسته به جمهوری اسلامی ایران هستند. بنا به اظهارات پلیس هند این سه نفر عبارتند از هوشنگ افشار ایرانی فرزند عطاءالله، سیدعلی صدر مهدیان نصر فرزند سیدابراهیم و محمد رضا ابوالقاسمی فرزند محمدجواد، هر سه نفر اینها در گذشته بارها به هند سفر کرده بودند.

هوشنگ افشار ایرانی در سفری به دهلی نو در فوریه سال ۲۰۱۱ در مورد نقشه‌ی حمله به یک دیپلمات اسرائیلی با محمد کزمی، خبرنگار هندی وابسته به خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران که در هند دستگیر شد، دیدار داشت و مدتی هم پیش او مانده بود. پلیس هند همچنین تأکید داشت، محمد کزمی اطلاعاتی در مورد مسیر رفت و آمد مقام‌های سفارت اسرائیل و بهترین محل برای انجام عملیات بمب گذاری را در اختیار این سه نفر قرار داده بود. اسرائیل جمهوری اسلامی ایران را به دست داشتن در بمب گذاری‌های هند، گرجستان و تایلند متهم کرد، ایران نیز تمامی این اتهام‌ها را رد کرد و تأکید داشت که خود قربانی حملات تروریستی است.



## سفر بازپرسان هندی به ایران برای تحقیق درباره‌ی حمله به همسر سفیر اسرائیل

خبرگزاری آسوشیتدپرس در گزارش اختصاصی خود نوشت: «بازپرسان تحقیقات، درباره‌ی حمله به خودروی حامل همسر یک دیپلمات اسرائیلی در دهلی‌نو را آغاز کردند آنها در نظر دارند با مقامات جمهوری اسلامی و در صورت امکان با مظنونین ایرانی این حادثه گفت و گو کنند. مقام‌های پلیس هند اعلام کردند که دادگاه دهلی‌نو برای سه ایرانی به نام‌های «سیدعلی مهدی صدر»، «محمدرضا ابوالقاسمی» و «حسین افشار» قرار بازداشت صادر کرده‌است. پلیس هند گفت این چند نفر یک سال پیش در آن کشور بودند و تحقیقات میدانی درباره‌ی سفارت اسرائیل انجام دادند و سپس برای برنامه‌ریزی حمله، بار دیگر به دهلی‌نو برگشتند. دو نفر از مظنونین قبل از حمله، از کشور خارج شدند ولی پیش از آن با یک خبرنگار هندی در تماس بودند. شخص سوم پس از این حمله، هند را ترک کرد. حسین افشار، یکی از متهمین با مسعود صداقت‌زاده که او هم متهم به دست داشتن در طراحی حمله دیگری در بانکوک که باعث انفجار یک خانه تیمی یک روز پس از حمله دهلی‌نو صورت گرفت، در تماس بود. پس از انفجار بمبی در خانه‌ی تیمی در بانکوک پایتخت تایلند، سه ایرانی از این خانه گریختند. دو تن از آنان بلافاصله در محل دستگیر شدند و نفر سوم، مسعود صداقت‌زاده، توانست به مالزی بگریزد اما با تقاضای پلیس تایلند، وی در فرودگاه کوالالامپور و قبل از پرواز به ایران دستگیر شد.

سید محمد کاظمی، روزنامه‌نگار هندی تبار، که برای برخی از خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی کار می‌کرد، تنها شخصی بود که طی تحقیقات درباره‌ی پرونده حمله به خودروی سفارت اسرائیل دستگیر شد. او به دست داشتن در عملیات تروریستی، فعالیت‌های غیرقانونی و اقدام به قتل متهم شد. همزمان با انفجار دهلی‌نو، پلیس گرجستان بمبی را که به خودروی یک دیپلمات اسرائیلی در تفلیس وصل شده بود کشف و خنثی کرد. مقامات اسرائیلی گفتند: تشابه مواد منفجره به کار رفته در این انفجارها، ایران را به هر سه حادثه مرتبط می‌سازد اما مقامات جمهوری اسلامی این اتهامات را رد کردند و گفتند که در هیچ یک از این حملات دست نداشتند.



تظاهرات مسلمانان طرفدار جمهوری اسلامی در هند

## ترور یکی از عاملان حمله به سفارت‌خانه‌های اسرائیل، سال ۲۰۱۲ در تهران

بنا به گزارش ایران اینترنشنال و رسانه‌ی فارسی زبان، سرهنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تهران به ضرب گلوله کشته شد او در حمله‌ی تروریستی به سفرای اسرائیل که در سال ۲۰۱۲ در چندین کشور رخ داد، دست داشت. بنا به گزارش، سرهنگ حسن صیادخدایاری که در قلب تهران ترور شد، مسئولیت بمب‌گذاری در اتومبیل یک دیپلمات اسرائیلی در دهلی‌نو را به عهده داشت. علاوه بر آن خدایاری در تعدادی از بمب‌گذاریهای ناموفق در تایلند دست داشت که این بمب‌ها خنثی شدند. خدایاری روز ۲۲ مه ۲۰۲۲ در تهران ترور شد.

تهران سوگند یاد کرد از این ترور انتقام می‌گیرد اما صریحا اسرائیل را متهم نکرد. گزارشهای بی‌منبعی که در رسانه‌های عبری منتشر شد ادعا کرد؛ بنا به اطلاعات محرمانه، تنها یک نهاد خارجی می‌توانست چنین حمله‌ی جسورانه‌ای علیه خدایاری را صورت دهد. مقامات ایرانی اظهار داشتند، علیرغم آنکه این حادثه در قلب یکی از محافظت شده‌ترین نواحی تهران، «خیابان مجاهدین اسلام»، محل سکونت دیگر مقامات سپاه پاسداران و نیروی نخبه قدس نیز هست روی داد، نتوانستند افراد مظنون را دستگیر کنند. خدایاری توسط دو مرد مسلح ناشناس مقابل منزل مسکونی خود کشته شد، این دو مهاجم بعد از شلیک با موتورسیکلت گریختند. بر خلاف موارد پیشین ترور مقامات عالیرتبه، ایران صریحا اسرائیل را متهم به شرکت در این حادثه نکرد. گرچه اطلاعاتی که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از این حمله که در روز روشن اتفاق افتاد منتشر کرد ناچیز است، اما اتهام قتل را به گردن «استکبار جهانی» انداخت، عبارتی که معمولا در اشاره به ایالات متحده و اسرائیل بکار می‌رود. ولی هنوز هیچ فرد یا گروهی مسئولیت این قتل را به عهده نگرفته است.



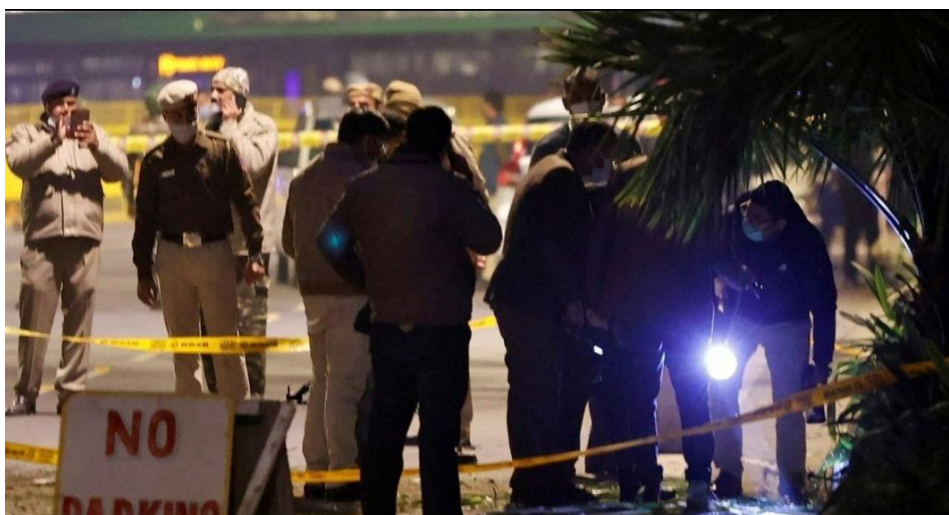
جسد عضو عالی رتبه‌ی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران «سرهنگ حسن صیاد خدایاری»

## «جیش الہند» مسوولیت حملہ تروریستی در نزدیکی سفارت اسرائیل در ہند را پذیرفت

رسانہ‌های ہند روز شنبہ ۱۱ بہمن ۱۳۹۹ گزارش دادند کہ یک گروہ بہ نام «جیش الہند» مسوولیت انفجار در نزدیکی سفارت اسرائیل در دہلی نو را بہ عہدہ گرفت. این انفجار کمی بعد از ساعت پنج بعد از ظہر روز جمعہ بہ وقت دہلی نو در نزدیکی سفارت اسرائیل در حالی روی داد کہ «رام نات کوویند» رئیس جمہور و «نارندرا مودی» نخست وزیر ہند در مراسم نظامی در یک کیلومتری محل این انفجار حضور داشتند. بہ گفتہ‌ی پلیس ہند این یک بمب دست ساز بود خوشبختانہ در این حادثہ بہ کسی آسیبی نرسید.

بہ نقل از رسانہ‌های ہندی، نیروهای امنیتی ہند از ادارہ مہاجرت خواستند فہرستی از شہروندان ایرانی کہ اخیرا وارد ہند شدند را در اختیار آنها قرار دہد. یک رسانہ محلی ہندی بہ نام «سیاست» نوشت کہ گروہ «جیش الہند» گفتہ است؛ این انفجار تنها یک «پیش پردہ» بود، تلویحا اعلام کرد کہ حملات دیگری در راہ است. بہ نقل از برخی رسانہ‌ها در این بیانہ، بہ ترور محسن فخری زادہ، از مقامات ارشد برنامہ ہستہ‌ای ایران اشارہ شد.

براساس خبرها، موج این انفجار در شعاع حدود ۲۰ تا ۲۵ متری محل انفجار احساس شد. یک مقام اسرائیلی کہ خواست نامش فاش نشود بہ رویترز گفت، ہرچند این انفجار ہیچ گونه تلفاتی نداشت، اما ہند و ہمہ مقامات در اسرائیل آن را یک حادثہ تروریستی می دانند. وزیر امور خارجہ ہند در تماس تلفنی با «گابی اشکنازی» بر حفاظت کامل از دیپلمات‌ها و سفارت اسرائیل تاکید کرد.



انفجار در نزدیکی سفارت اسرائیل در دہلی نو

چند روز بعد از انفجار، پلیس هند دو مظنون را در ارتباط با انفجار در نزدیکی سفارت اسرائیل در دهلی دستگیر کرد، علاوه بر آن نامه‌ای حاوی نام‌های سلیمانی و فخری زاده در محل انفجار کشف شد.

روزنامه «سیاست دیلی» خیر داد در نامه‌ی پیدا شده در محل انفجار به کشته شدن قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس و محسن فخری زاده، کارشناس هسته‌ای ایران اشاره شده بود. در نامه قید شده بود که این انفجار فقط یک آغاز است و موارد بیشتری در آینده اتفاق خواهد افتاد. در بخش دیگری از نامه که روزنامه تایمز آف ایندیا (Times of India) منتشر کرد آمده بود: «ما می‌توانیم زندگی شما را در هر زمان و هر مکان به پایان برسانیم».

رسانه‌های اسرائیلی با اشاره به گزارشی که در روزنامه «هندوستان تایمز» منتشر شد، اعلام کردند نهادهای ضد تروریستی هند در تحقیقات خود، سپاه قدس جمهوری اسلامی ایران را پشت انفجار بمب نزدیک سفارت اسرائیل در دهلی نو معرفی کردند. هندوستان تایمز در این گزارش نوشت: «با گذشت بیش از یک ماه از انفجار در نزدیکی سفارت اسرائیل در دهلی نو، نهادهای مرکزی ضد تروریستی هند با بررسی فهرستی از مظنون‌ها، به این نتیجه رسیدند که سپاه قدس پشت این حمله بود ولی اجرای آن را یک هسته محلی برعهده داشت.» منابع خبری هند اعلام کردند سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو با صدور بیانیه‌ای، اتهام دخالت ایران در این انفجار را رد کرد.



نیروهای امنیتی هند پس از انفجار دهم بهمن در نزدیکی سفارت اسرائیل

## بمب‌گذاری و انفجار بمب علیه اهداف اسرائیل در تایلد

پلیس تایلد روز چهارشنبه ۱۶ فوریه ۲۰۱۲ دو ایرانی را به جرم بمب‌گذاری علیه دیپلمات‌های اسرائیلی متهم کرد، همزمان با آن اعلام شد که متهم سوم به مالزی فرار کرده‌است. این اتهام جدید، فشارها را بر تهران به دلیل اقدام علیه اهداف اسرائیلی تشدید کرد. پس از سه حادثه بمب‌گذاری که در پایتخت‌های هند، گرجستان و تایلد به وقوع پیوست و پای ایران به این حوادث کشیده‌شد، تنش‌ها میان ایران و اسرائیل بالا گرفت. روز دوشنبه، کارکنان سفارت اسرائیل در هند و گرجستان هدف چند بمب‌گذاری قرار گرفتند که در جریان آن یک دیپلمات زن اسرائیلی در دهلی‌نو به شدت زخمی شد. روز سه‌شنبه نیز حادثه مشابهی در بانکوک پایتخت تایلد به وقوع پیوست. پلیس تایلد دو ایرانی را که قصد انجام عملیات تروریستی در خاک تایلد را داشتند متهم کرد متهمان با نام‌های سعید مرادی و محمد خزائی معرفی شدند. یک مقام پلیس تایلد متهم سوم را «مسعود صداقت‌زاده» معرفی کرده گفت، وی با هواپیما به مالزی فرار کرد. یک مقام امنیتی تایلد به خبرگزاری فرانسه گفت: «این سه ایرانی بخشی از یک تیم آدمکش بودند و قصد داشتند، دیپلمات‌های اسرائیلی از جمله سفیر این کشور را ترور کنند.»

گزارش‌ها نشان می‌داد که مقادیری مواد منفجره و قطعات ساخت بمب در خانه این افراد کشف شده‌است. سوراپونگ توویچاکچایکول، وزیر امور خارجه تایلد، در این زمینه گفت: «دو متهم حادثه‌ی بمب‌گذاری به دلیل استفاده از مواد منفجره غیر مجاز و تلاش برای کشتن افسران پلیس و مردم عادی تفهیم اتهام شدند. این حادثه شبیه تلاش‌های صورت گرفته برای ترور دیپلمات‌ها در هند است.» رییس امنیت ملی تایلد گفت که مقام‌های امنیتی این کشور در حال بررسی احتمال ارتباط میان انفجارهای بانکوک و حمله به سفارتخانه اسرائیل در دهلی‌نو هستند. مقام‌های اسرائیلی ایران را متهم کردند که در سازماندهی حملات علیه کارکنان سفارتخانه‌های این کشور در گرجستان و هند در روز دوشنبه دست داشتند.

سیلوان شالوم، معاون نخست‌وزیر اسرائیل، پس از دیدار و گفت‌وگو با «بان کی مون»، دبیرکل سازمان ملل متحد به رسانه‌ها گفت: «دولت ایران مدت‌هاست که می‌کوشد در سراسر جهان تهدیدهایی را علیه تا سیاست‌های اسرائیلی و یهودیان عملی کند.» اما رامین مهمانپرست، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، هرگونه دست داشتن جمهوری اسلامی در این بمب‌گذاری‌ها را رد کرد و گفت، «این اتهام در چارچوب جنگ روانی رژیم اشغالگر قدس علیه ایران است.» وی افزود: «هدف اصلی رژیم اشغالگر قدس، پنهان ساختن چهره واقعی خویش در انجام اقدام‌های تروریستی به ویژه ترور دانشمندان جمهوری اسلامی ایران است.» مقام‌های ایرانی از جمله حیدر مصلحی، وزیر

اطلاعات جمهوری اسلامی، قبل از آن تهدید کرده بود که پاسخ محکمی به ترور دانشمندان ایرانی خواهند داد. آقای مصلحی با متهم کردن اسرائیل، آمریکا و بریتانیا به دست داشتن در «ترور دانشمندان هسته‌ای ایران» گفت: «ما پاسخ محکمی به این اقدامات خواهیم داد، به همه‌ی این مجموعه‌ها اعم از انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها، موساد و مجموعه‌های دیگری که با آنها همراهی می‌کنند، جواب قاطع و سنگینی خواهیم داد.»

ویکتوریا نولند،<sup>۵</sup> سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، وقوع انفجارها در بانکوک، پایتخت تایلند، را محکوم کرد و گفت: «بدیهی است که این حمله را محکوم کنیم، به نظر می‌رسد ما شاهد افزایش چنین خشونت‌هایی هستیم. ما نسبت به این رویدادها ابراز نگرانی می‌کنیم. برخی از این حملات با ایران مرتبط است.» پلیس تایلند اعلام کرد، فردی که به ظن آنها ایرانی است، پس از انفجار در خانه به بیرون فرار کرد و کوشید تا سوار تاکسی شود. اما با خودداری راننده تاکسی وی نارنجکی را به سوی تاکسی پرتاب کرد، در نهایت همین فرد در جریان رویارویی با نیروهای پلیس، زمانی که قصد داشت نارنجکی را به سوی آنها پرتاب کند، نارنجک زودتر عمل کرد و بر اثر انفجار آن، این شخص هر دو پای خود را از دست داد. انفجارها در بانکوک یک روز پس از حمله به نمایندگی‌های اسرائیل در کشورهای هند و گرجستان روی داد.



حضور ماموران پلیس تایلند در محل انفجار در بانکوک

<sup>5</sup> Victoria Nuland

خانم ویکتوریا نولند گفت: « واشنگتن منتظر نتایج تحقیقات می ماند، ولی می داند که این بمب گذاری ها، در پی حمله های ناکام دیگری صورت گرفت که هدف آنها اسرائیل و منافع غرب بود؛ از جمله، حمله های مورد حمایت ایران در باکو پایتخت جمهوری آذربایجان و تهاجم تروریستی حزب الله در بانکوک». افزون بر آن خانم نولند به عملیات دستگیری یک شهروند لبنانی - سوئدی در بانکوک اشاره کرد، دستگیری فرد متهمی که با حزب الله لبنان ارتباط داشت، این دستگیری پلیس تایلند را به انباری هدایت کرد که در آن چهارهزار کیلو کود اوره و چندین گالن نترات آمونیوم انباشته شده بود؛ اینها دو عنصر اصلی برای ساختن مواد منفجره هستند.

سخنگوی وزارت امور خارجه ی آمریکا اضافه کرد: « این حمله ها یادآور نکاتی هستند که برخی از بازیگران دولتی و سازمانها، به تروریسم بین الملل به عنوان یک ابزار سیاست خارجی نگاه می کنند، امری که ایالات متحده آن را سزاوار سرزنش می داند.» وال استریت جورنال، در تحلیلی نوشت: اگر کارآگاهان هندی سرانجام دریابند که جمهوری اسلامی در بمب گذاری ها دخالت داشت، فشارهای داخلی و بین المللی به دهلی نو برای فاصله گرفتن از حکومت ایران و حتا توقف خرید نفت از این کشور افزایش خواهد یافت.



## اظهارات پلیس بانکوک درباره‌ی حادثه انفجار در تایلند

پلیس بانکوک گفت فردی در بانکوک، پایتخت تایلند، باعث انفجار چند نارنجک شد که بر اثر آن فرد مذکور دو پای خود را از دست داد و چهار شهروند دیگر نیز زخمی شدند. پلیس تایلند ملیت صاحب نارنجک‌ها را «ایرانی» عنوان کرد. بنا به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس، پلیس تایلند گفت که مأموران پلیس در محل یکی از انفجارها، گذرنامه‌ای با نام «سعید مرادی» متعلق به یک «شهروند ایرانی» پیدا کردند و پلیس تایلند به این خاطر فردی با مشخصات ذکر شده را مسئول این حادثه معرفی کرد. علاوه بر آن پلیس اظهار داشت «یک شهروند دیگر ایرانی» را در فرودگاه بین‌المللی بانکوک برای بازجویی در مورد انفجارهای یادشده بازداشت کردند اما مشخص نیست که آیا وی با این انفجارها ارتباطی داشته‌است یا خیر.

«پانسیری پراپاوات،<sup>۳</sup> از مقام‌های پلیس بانکوک، گفت: «انفجاری که ممکن است سانحه‌ای اتفاقی بوده‌باشد در خانه فرد نام‌برده در محله اکامای در مرکز بانکوک رخ داد که باعث تخریب بخشی از سقف خانه شد، بر اثر این انفجار دو فرد خارجی نیز به سرعت از خانه خارج شدند. به گفته این افسر پلیس تایلند فردی که وی از او با نام «مرادی» یاد می‌کند در حالی که زخمی شده‌بود از این خانه خارج شد و «سعی کرد تا کسی بگیرد. از آنجا که بدن او خونین بود تا کسی از سوار کردن او خودداری کرد و وی پس از آن ماده منفجره‌ای را به سوی تا کسی پرتاب کرد و دوید.»

این افسر پلیس در ادامه گفت: «پس از انفجار، پلیسی که به محل فراخوانده شده‌بود سعی کرد «مرادی» را دستگیر کند اما او برای دفاع از خود نارنجکی را به طرف پلیس انداخت ولی این نارنجک زود عمل کرد، وی هر دو پای خود را از دست داد. عکس‌های منتشر شده نشان می‌دهد که این فرد در حال خونریزی در پیاده‌روی پوشیده از خرده‌شیشه در نزدیکی یک دبستان افتاده‌است؛ گزارش‌ها حاکی از آن است هیچ‌یک از کودکان حاضر در این مدرسه آسیب ندیدند. پلیس در جریان بازرسی از یک کیف سیاه‌رنگ در نزدیکی محل حادثه، در داخل کیف «پول ایرانی، دلار آمریکایی و پول تایلندی پیدا کرد.» یکی دیگر از افسران پلیس تایلند به نام «وینای تونگ‌سونگ»، به رویترز گفت که پلیس این کشور شامگاه سه‌شنبه «یک فرد ایرانی دیگر» را که قصد سفر به مالزی داشت در

<sup>5</sup> Pansiri Prapawat

فرودگاه بین‌المللی بانکوک دستگیر کرد و بازجویی‌ها از این فرد مظنون ادامه دارد. اما هنوز هدف فرد یا افراد مظنون از تهیه این نارنجک‌ها مشخص نیست.

هرچند شورشیان مسلمان در استانهای جنوبی تایلند در مبارزه با دولت این کشور هستند، اما هیچ گروه اسلامگرایی در بانکوک مسئول انجام حملات شناخته‌نشده در سال ۱۹۹۴، شبه‌نظامیان اسلامگرایی مظنون سعی کردند یک بمب بزرگ جاسازی شده درون کامیون را در خارج از سفارت اسرائیل در بانکوک منفجر کنند اما بعد از آن که کامیون در یک تصادف خیابانی متوقف و گرفتار شد، مهاجمان از صحنه فرار کردند. بانکوک شهری است توریستی و به دلیل زنده بودن شبانه‌روزی شهر و نیز ساحلهای زیبای کنار دریا، مورد توجه جهانگردان است اما به ندرت در بانکوک حمله‌های تروریستی روی می‌دهد.



سعید مرادی فرد زخمی در پیاده‌روی بانکوک

## دستگیری متهم سوم بمبگذاری در تایلند «پیش از فرار به ایران» در مالزی

دولت مالزی اعلام کرد، یک تبعه ایرانی متهم به دست داشتن در بمبگذاری‌های تایلند که قصد داشت به ایران فرار کند را دستگیر کرده است. حسام الدین حسین، وزیر کشور مالزی، این متهم ایرانی را «مسعود صداقت‌زاده» معرفی کرد و گفت، «وی در فرودگاه بین‌المللی کوآلا لامپور، در حالی که قصد داشت به ایران فرار کند دستگیر شد.» به گفته‌ی وی، دستگیری این متهم نشان می‌دهد که مالزی در برخورد با مقوله تروریسم تا چه اندازه جدی و متعهد است. وزیر کشور مالزی گفت: «مقام‌های کشور هرگز اجازه نخواهند داد، مالزی به یک نقطه، پایگاه یا محل عبور تروریست‌ها یا افرادی تبدیل شود که از سوی دیگر کشورها تحت تعقیب قرار دارند.»

متهم ایرانی ۳۱ ساله به دنبال انفجارهای تایلند به مالزی فرار کرد. رییس پلیس بانکوک روز بعد به تلویزیون اسرائیل گفت: ایرانی سوم در ماجرای بمبگذاری توانسته بود خود را به فرودگاه اصلی بانکوک برساند و بلافاصله با هوایمای شرکت «آسیا ایر» به مالزی بگریزد. تایلند مسئولان مالزی را از این امر آگاه کرد، سپس این فرد دستگیر شد.



محمد خزائی پس از دستگیری

## رای دادگاه متهمین بمب‌گذاری در تایلند

یک تبعه ایرانی که در تایلند به جرم بمب‌گذاری در سفارت اسرائیل متهم شده بود، در دادگاه گفت که بی‌گناه است. سعید مرادی ۲۶ ساله، در جریان انفجار بمبی که در بانکوک، پایتخت تایلند، اتفاق افتاد دو پای خود را از دست داد به دادگاه گفت که پس از یافتن بمب‌هایی که در خانه‌ی او جاسازی شده بودند، قصد داشت آنها را به منطقه‌ی امن منتقل کند که منفجر شدند.

محمد خزایی، شهروند دیگر ایرانی که با اتهامی مشابه در تایلند دستگیر شده بود، او هم اعلام بی‌گناهی کرد. آقای خزایی ۴۲ ساله در فرودگاه بانکوک هنگام خروج از تایلند توسط پلیس بازداشت شد. کیتیانگ کیاتاناپوم، وکیل این دو متهم پیش از جلسه محاکمه گفت همه اتهامات را در دادگاه رد خواهد کرد.

پنج شهروند ایرانی توسط مقامات تایلند به جرم برای بمب‌گذاری در سفارت اسرائیل متهم و دو نفر از آنها محاکمه شدند. دادگاه تایلند سعید مرادی را به جرم «تلاش برای کشتن مأمور پلیس» به حبس ابد محکوم کرد. محمد خزایی به جرم «در اختیار داشتن مواد منفجره» ۱۵ سال حبس گرفت. مسعود صداقت‌زاده نیز در سال ۲۰۱۷ به حکم دادگاه مالزی به تایلند مسترد و در آنجا زندانی شد. مقامات تایلندی می‌گویند دو متهم دیگر به ایران بازگشتند.

انفجار تایلند ۱۴ فوریه ۲۰۱۲ روی داد؛ یعنی دقیقاً در روز «ولنتاین» برای همین رسانه‌های تایلند در آن روز نوشتند روزی که قرار بود صورتی باشد، سرخ شد.



محمد خزایی، متهم به بمب‌گذاری در بازداشت پلیس تایلند

## آزادی تروریستهای زندانی و مبادله آنها با یک زندانی بریتانیایی – استرالیایی

مقامات تایلند روز پنجشنبه ۲۶ نوامبر ۲۰۲۰ اعلام کردند که سه شهروند ایرانی را که در طرح بمب گذاری سال ۲۰۱۲ در بانکوک مشارکت داشتند به تهران منتقل کردند؛ همزمان با آن که ایران نیز یک مدرس دانشگاه بریتانیایی-استرالیایی را که بیش از دو سال به اتهام جاسوسی برای اسرائیل در این کشور زندانی کرده بود را آزاد کرد. البته مقامات تایلند از اظهار نظر در خصوص این که اقدام آنها تبادل زندانی بود، استرالیا چه نقشی در این روند داشت، اجتناب کردند. چاتچوم آکاپین، معاون دادستان کل تایلند به آسوشیتدپرس گفت: «مقامات تایلند بر اساس توافق با ایران، انتقال زندانیان را انجام دادند که امری معمول است.»

اسکات موریسون<sup>۴</sup> نخست وزیر استرالیا اعلام کرد «از شنیدن خبر آزادی خانم مور-گیلبرت<sup>۵</sup> بسیار هیجان زده شد ولی تصریح کرد که از بیان جزئیات آزادی او امتناع می کند و تنها لازم می داند از تلاش دولت و دیپلمات های استرالیا و تمامی افرادی که برای آزادی او تلاش کردند، تشکر کند.» همزمان تلویزیون ایران تصاویر ورود سه ایرانی به کشور را نمایش داد که بنا بر ادعای این رسانه فعال اقتصادی و شهروندانی بودند که به اتهام «واهی» دور زدن تحریم های آمریکا در «خارج» زندانی شده بودند. آنها مورد استقبال رسمی عباس عراقچی، معاون وزیر خارجه ایران قرار گرفتند. شواهد اولیه نشان می داد که سه ایرانی آزاد شده توسط دولت تایلند افرادی بودند که پس از افشای توطئه بمب گذاری سال ۲۰۱۲ در بانکوک به زندان محکوم شده بودند.



کایلی مور گیلبرت، به هنگام آزادی از زندان اوین، ۲۵ نوامبر ۲۰۲۰

<sup>5</sup> Scott Morrison 4  
<sup>5</sup> Kylie Moore-Gilbert 5

در میان سه تروریست آزاد شده محمد خزائی برادر «احمد خزایی» معاون ضد جاسوسی وزیر اطلاعات بود. سال ۱۳۹۰، پس از افشای بمب‌گذاری تایلند، سایت «جرس» نوشت، او برادر خزایی، معاون ضد جاسوسی وزارت اطلاعات است که بعد از برکناری «غلامحسین محسنی اژه‌ای» در مرداد ۱۳۸۸ از وزارت اطلاعات، توسط «محمود احمدی‌نژاد»، رئیس‌جمهور وقت عزل شد. دیگر سایت‌ها نیز نوشتند که علت برکناری خزایی، عدم تایید اتهام جاسوسی «حسین موسویان» و برخورد با دو تن از آمریکائیان ایرانی‌تبار، یعنی «هاله اسفندیاری» و «رکسانا صابری» بود. خزایی قبل از معاونت وزارت اطلاعات، مسوول اداره اطلاعات قم و رئیس دفتر «قربانعلی دری نجف‌آبادی»، وزیر سابق اطلاعات بود.

یکی از مهم‌ترین پرونده‌های مربوط به خزایی، بازداشت و شکنجه افرادی به اتهام «ترور دانشمندان اتمی» بود که با سخنان «مازیار ابراهیمی» افشا شد. ابراهیمی بعدها در توییتی نوشت که او خود را شیرازی معرفی می‌کرد و پس از دیدن عکس‌های او در رسانه‌ها، متوجه شد که نامش احمد خزایی است. اما خزایی با وجود خرابکاری‌ها در این پرونده، رئیس موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وزارت اطلاعات نیز بود. او پس از مرگ «روح‌الله حسینیان»، عضو هیات امنای مرکز اسناد انقلاب اسلامی شد. پس از مبادله این سه نفر با «کایلی مور گیلبرت» عکسی از سعید مرادی با عنوان «علی زند و کیلی» جانباز در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد.

«لیلا روحانی» که خانه را برای این سه نفر اجاره کرده بود، «جواد نیک‌خواه»، فردی که قبل از انفجار با یک ساک بزرگ از این خانه خارج شده بود و «علی‌اکبر نوروزی»، دیگر متهمان این پرونده بودند که موفق شدند قبل از انفجار به ایران بازگردند. بر اساس اطلاعات مندرج در وب‌سایت رسمی اینترپل، «علی مهدیان‌صدر» ۵۰ ساله و «محمد رضا ابوالقاسمی» ۴۷ ساله، از دیگر متهمان این پرونده بودند.

## استقبال رسمی مقامات ایرانی از تروریست‌ها

هنگام دستگیری تروریست‌های بمبگذار در تایلند، رامین مهمان‌پرست سخنگوی وزارت خارجه دولت احمدی‌نژاد، نقش وکیل مدافع آن‌ها را به‌عهده داشت و از بیان هیچ دروغی ابا نمی‌کرد. معاملات پشت‌پرده برای آزادی تروریست‌ها را جواد ظریف و معاونش عراقچی دنبال می‌کرد، عراقچی برای استقبال از تروریست‌ها به فرودگاه رفت و مقدم آن‌ها را همچون قهرمانان گرامی داشت. استقبال رسمی مقامات وزارت خارجه از تروریست‌های آزاد شده، ادامه سیاست رسمی جمهوری اسلامی در چهار دهه‌ی گذشته است. دولت‌ها تغییر می‌کنند، اما سیاست حمایت از تروریست‌ها تغییر نمی‌کند. از دولت موسوی و رفسنجانی گرفته تا خاتمی، احمدی‌نژاد، روحانی و رئیسی در بریک پاشنه می‌چرخد. استقبال رسمی از انیس نقاش، عامل ترور اول و ناموفق شاپور بختیار، اگرچه در دولت رفسنجانی صورت گرفت، اما مقدمات کار از دوران میرحسین موسوی کلید خورده بود. در آذرماه ۱۳۸۶ کاظم دارابی تروریست محکوم در پرونده میکونوس، پس از تحمل ۱۵ سال حبس آزاد شد و به ایران بازگشت، علی باقری از نزدیکان خامنه‌ای که سرپرستی معاونت اروپای وزارت خارجه را به‌عهده داشت به استقبال او رفت. در آذر ۱۳۸۹ هنگامی که علی و کیلی‌راد قاتل بختیار آزاد شد، کاظم جلالی، سخنگوی کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس که از نزدیکان علی لاریجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی بود، به استقبال رسمی او رفت و از کیلی‌راد به عنوان «اسوه مقاومت» و «قهرمان» یاد کرد و ادعا نمود که با او «بدون ارتکاب جرمی به وحشیانه‌ترین شکل ممکن رفتار شده است». جلالی امروز سفیر جمهوری اسلامی در مسکو است. البته در صف استقبال کنندگان از قاتل زنده‌یاد بختیار، حسن قشقاوی، معاون کنسولی وزیر امور خارجه هم حضور داشت و به گردن قاتل گل انداخت. قشقاوی در مراسم استقبال از شهرام امیری، متخصص هسته‌ای که به آمریکا گریخته بود، نیز حضور داشت؛ امیری را نیز همچون قهرمان مورد استقبال قرار دادند، نهایتاً او را با بیرحمی پس از شکنجه و آزار و اذیت بسیار، اعدام کردند. وزرای امور خارجه استرالیا و بریتانیا از آزادی «کایلی مور گیلبرت»، پژوهشگر استرالیایی-بریتانیایی که تابستان ۱۳۹۷ به دعوت دانشگاه الزهرا و دانشگاه ادیان و مذاهب قم برای شرکت در هفتمین کنفرانس بین‌المللی شیعه‌شناسی به ایران سفر کرده بود استقبال کردند. آن‌ها از معامله خود با دولتی که سیاست رسمی‌اش گروگانگیری و باج‌خواهی به سبک گانگسترهاست خوشحال به نظر می‌رسیدند. آن‌ها سه تروریست را دادند و یک پژوهشگر که برای شیعه‌شناسی رفته بود را پس گرفتند. آیا با چنین سیاستی می‌شود تصور کرد که جمهوری اسلامی دست از تروریسم بردارد؟



سعید مرادی، متهم بمبگذاری، سمت راست: استقبال مقامات ایران پنجشنبه ۲۶ نوامبر ۲۰۲۰، سمت چپ: در مسیر دادگاه بانکوک، اوت ۲۰۱۳

ترامپ مبادله دو زندانی ایرانی و آمریکایی را «تبادل گروگان» خواند و از ایران به خاطر «مذاکره‌ی بسیار منصفانه» که به آزادی این دو نفر منجر شد، تشکر کرد. او پا را فراتر گذاشت و گفت: «دیدیم، ما می‌توانیم با هم به توافق برسیم.» البته در تاریخ معاصر جهان با هیچ حکومت سرکشی چنین مدارا نشده‌است. یک نمونه از این اتفاقات که عامل آن جمهوری اسلامی نبود برای همین مدارایی صورت نگرفت، در آوریل ۱۹۸۶ میلادی انفجار یک دیسکوتک در آلمان غربی را به دولت قذافی نسبت دادند. در انفجار این دیسکو سه نفر کشته و ۲۰۰ نفر زخمی شدند. رونالد ریگان به تلافی آن کاخ معمر قذافی را بمباران کرد. در حالیکه پیش از آن، در اکتبر ۱۹۸۳ انفجار مقر تفنگداران آمریکا در بیروت که با هدایت سپاه پاسداران صورت گرفت ۲۴۱ نظامی آمریکایی، ۵۸ نظامی فرانسوی و ۶ غیرنظامی کشته شدند. دولت رونالد ریگان به جای تلافی، همان موقع که کاخ قذافی را بمباران می‌کرد، بالاترین مقاماتش را با کلت و کیک و یک هواپیما سلاح و قطعات یدکی مورد نیاز نظام جمهوری اسلامی به تهران فرستاد.





لیلا روحانی و مسعود صداقت‌زاده دو تروریست متواری

## تروریست های عیاش و مبتدی، مهمان افتخاری کنفرانس بین‌المللی شیعه شناسی

گاهی برخی از اتفاقات در لابلای خبرها گم می‌شود و ذهن ما فرصت کافی برای تأمل روی آنها را از دست می‌دهد. یکی از این حوادث ماجرای خنده‌دار اعزام چند تروریست جمهوری اسلامی به تایلند بود که نهایتاً در برابر آزادی یک پژوهشگر اهل استرالیا آزاد شدند و به ایران برگشتند. در سال ۲۰۱۲ جمهوری اسلامی سه نفر از مزدوران خودش، به نامهای سعید مرادی، محمد خزایی و مسعود صداقت‌زاده را در ظاهر برای یک کنفرانس شیعه شناسی به تایلند فرستاد اما در واقعیت می‌خواستند سفیر اسرائیل را ترور کنند. این سه نخاله همان شب اولی که به تایلند رسیدند بلافاصله برای عیش و نوش راهی «پوکت» و سپس «پاتایا» شدند آنها هر کدام یک کارگر جنسی را انتخاب کرده و به هتل بردند.

چند روز و چند شب به همین منوال گذشت تا اینکه از تهران دستور شروع عملیات آمد. بالاخره روزی خانمی به نام لیلا روحانی به آنها زنگ زد و از آنها خواست هر چه سریعتر به بانکوک برگردند و به خانه‌ای که از پیش برای آنها اجاره شده بود، مستقر شوند. آن سه در خانه مشغول آماده کردن مواد منفجره بودند که یکی از نارنجک‌ها ترکید و سعید مرادی سرش خونین شد.



تروریست های عیاش در حال عیش و نوش شب قبل از عملیات

## توطئه تروریستی شکست خورده‌ی نظام در تایلند به سال ۱۹۹۴

مارس ۱۹۹۴ یک تیم تروریستی وابسته به جمهوری اسلامی تلاش کردند، سفارت جدید اسرائیل در بانکوک را منفجر کنند. قسمت اول طرح به خوبی پیش رفت. تروریست‌ها یک کامیون شش چرخ همراه با راننده اجاره کردند. جنایتکاران برای رد گم‌کنی و منحرف کردن پلیس، با بیرحمی زایدالوصفی راننده را بعد از ضرب و شتم خفه کردند و جسم بی‌جان او را در یک ظرف استوانه‌ای بزرگ در عقب کامیون گذاشتند و با یک تَن مواد منفجره حاوی کود شیمیایی و نیترات آمونیوم پوشاندند. یکی از تروریست‌ها، کامیون حاوی بمب را حوالی ظهر به سمت سفارت اسرائیل راند. در فاصله‌ی ۳۰۰ متری سفارت اسرائیل در یک تقاطع شلوغ راننده کامیون از پشت با یک موتورسیکلت تصادف کرد. این فرد در حالی که تلاش می‌کرد بگریزد با راکب موتورسیکلت درگیر شد، اما توانست از چنگ او بگریزد. یک شاهد عینی شهادت داد که راننده فراری وارد دفتر امور مذهبی سفارت جمهوری اسلامی در بانکوک شد. با این حال پلیس هیچ‌گاه سرنخی را که این شاهد داده بود دنبال نکرد. در نهایت یک ایرانی به نام حسین شهریاری فر در جنوب تایلند دستگیر شد. راکب موتورسیکلت و کارمندان یک شرکت که به او کمک کرده بودند، شهادت دادند که حسین شهریاری فر راننده فراری کامیون بوده‌است. او که انکار را بی‌فایده می‌دید، در دادگاه داستان محیرالعقولی را ساخت و مدعی شد دارای برادر دوقلوی شروری است که احتمال دارد مرتکب چنین جنایتی شده‌باشد! شهریاری فر در دادگاه به اعدام محکوم شد و تقاضای استیناف او دو بار رد شد. عاقبت در ۱۹ فوریه ۱۹۹۸ در اثر فشارهای سفارت جمهوری اسلامی در بانکوک و تهدید دولت خاتمی، دیوان عالی کشور تایلند به بهانه محکم نبودن شهادت شهود، رأی به بیگناهی شهریاری فر داد. یک روز قبل از صدور رأی دیوان عالی کشور تایلند، سفیر جمهوری اسلامی در بانکوک با صدور یک اطلاعیه هشدار داد در صورتی که شهریاری فر آزاد نشود، مشکلات جدی به وجود خواهد آمد. کمال خرازی شخصاً در این رابطه اقدام کرد. پیش از صدور رأی دیوان عالی کشور دولت تایلند به پیگیری پرونده و روشن کردن ابعاد این اقدام تروریستی تمایلی نشان نداد.

## توضیحات پایانی جلد اول کتاب

جلد دوم کتاب «ترورهای واحد ۴۰۰» اتفاقاتی است که مو بر تن خواننده سیخ می‌کند، زیرا خواننده با ترور سران کرد در رستوران میکونوس و نقش سپاه در برپایی گروه‌های تروریستی در عراق آشنا می‌شود. جنایات ناباورانه‌ی مزدوران رژیم در رابطه با کشتار اعضای سازمان مجاهدین خلق در کمپ‌های اشرف و لیبرتی را به طور کامل خواهید خواند. بمب‌گذاری‌ها و جنایات سپاه در بحرین و عربستان و انفجارهای آرامکو و برج‌های خبر و کشتار حجاج ایرانی و ارسال سلاح و مواد منفجره در ساک حجاج مورد بررسی قرار گرفته و با اسناد و مدارک غیرقابل انکار لحظه به لحظه شما را در شوک فرو می‌برد.

در جلد بعدی انفجارهای آمیا در آرژانتین و قاچاق طلا توسط رضا ضرابی و ترور روشنفکران ترک در کشور آذربایجان و برپایی هسته‌های تروریستی چون حزب‌الله ترک، جنبش حسینیون و فاطمیون مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

## منابع و مآخذ جلد اول

- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۷ تیر ۱۳۹۶؛
- وبسایت سازمان مجاهدین خلق، ۱۲ تیر ۱۳۹۷؛
- آسو، ۱۲ بهمن ۱۳۹۷
- آبراهامیان، پروانده؛ ایران بین دو انقلاب ترجمه‌ی احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی و لیلیا .
- بختیار، شاپور، یکرنگی؛ ترجمه‌ی مهشید امیر شاهی سال ۱۳۸۵. انتشارات خاوران.
- سنجابی کریم؛ امیدها و ناامیدی‌ها، بنیاد تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد. به کوشش حبیب لاجوردی .
- مراقبی، غلامحسین؛ تاریخ شنیداری ایران، گفتگو با شاپور بختیار
- شاپور بختیار در آینه اسناد تازه آزاد شده آرشیو ملی بریتانیا
- خوانساری مهرداد؛ مشاور امور بین‌المللی و مسئول دفتر ویژه شاپور بختیار میراث سیاسی شاپور بختیار در لندن
- رنج‌های سیاسی دکتر محمد مصدق، سرهنگ جلیل بزرگمهر، به کوشش عبدالله برهان
- ایرج پزشکیزاد؛ بختیار و شعر و ادبیات ایران
- حزب ایران ۱۳۲۳-۱۳۳۲ به کوشش مسعود کوستانی نژاد
- مهندس علیقلی بیانی، مهندس نظام الدین موحد. «تاریخچه حزب ایران
- گازیوروسکی، مارک، کودتای ۲۸ مرداد، کودتای آمریکایی در تهران
- نهضت مقاومت ملی ایران. سایت نهضت مقاومت ملی ایران
- نهضت مقاومت ملی ایران. اصول فکری نهضت مقاومت ملی ایران
- بشیریه، حسین؛ دولت و انقلاب در ایران
- جان دی استمپل، درون انقلاب ایران
- محمدی ری شهری، محمد، خاطره‌ها، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

- مهرداد فرمند؛ مرگ گروگان و گروگانگیر به فاصله یک روز
- جان فولن، زندگینامه کارلوس
- اکبر هاشمی رفسنجانی؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۰، سازندگی و شکوفایی
- آیت الله شیخ صادق خلخالی، خاطرات آیت الله خلخالی
- فرزانه ابراهیم زاده؛ تاریخ ایرانی، ناگفته‌های مسعود هندی از پرونده قتل آخرین نخست‌وزیر پهلوی
- رادیو فردا، قتل‌های زنجیره‌ای فرامرزی و خونین حکومت ایران
- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۸، شنبه هفتم مرداد
- کوردستان میدیا، سایت مرکزی حزب دمکرات کوردستان ایران
- حزب دموکرات کردستان ایران، "زندگی و مرگ عبدالرحمن قاسملو: پشتیبان صلح و گفتگو"
- نگاهی به زندگی و مبارزات عبدالله قادری "در مجله کوردستان
- خاطرات هلن قاسملو (کرولیچ)، همسر عبدالرحمان قاسملو، یک زن اروپایی در سرزمین کرد ها
- پرویز دستمالچی، ترور به نام "خدا"
- بنیاد عبدالرحمن برومند
- برنامه ایده ها و ریشه ها - ۱۲۴ - تلویزیون دیدگاه - سیامک ستوده - قاسم قره داغی
- چگونه هاشمی، قاسملو را به مذاکره دعوت کرد، اما جوخه ترور را به محل ملاقات فرستاد». گویا نیوز
- یکی از عوامل ترور قاسملو در بین بازداشت شدگان اربیل، رادیو فردا
- تاریخ معاصر کرد، مولف دیوید مک‌داول؛ مترجم، ابراهیم یونسی
- کوردستان و کرد، وبسایت مرکزی حزب دمکرات کردستان
- دویچه وله، درباره "گذشته طلایی سردار غفور" چه می‌دانیم؟
- پیتر بیلز، اسکورت به سوی تهران
- سایت اینترنتی سبونه
- بیانیه حزب دموکرات کردستان درباره ترور موسی باباخانی در رادیو فردا
- بیانیه شبکه حقوق بشر کردستان درباره ترور موسی باباخانی
- همبستگی ملی - درباره‌ی آمرین و عاملین ترور محمدحسین نقدی
- سایت اینترنتی ملیون ایران ترور محمدحسین نقدی

- زانیار مرادی در گفت و گو با کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران VOA
- مجله جاماندگان، قاتل مردان تبعیدی
- ایرا سیلورمن، یک تروریست آمریکایی نیویورکر
- مکی رابرت، یک مرد هیت آمریکایی بازیگر و روزنامه نگار، صلاح‌الدین
- [http://jafar-behkish.blogspot.ca/2007\\_12\\_01\\_archive.html](http://jafar-behkish.blogspot.ca/2007_12_01_archive.html)
- <https://www.indiatoday.in/magazine/indiascope/story/19820715-anti-and-pro-khomeini-iranian-students-clash-in-aligarh-one-dead-several-hurt-771989-2013-10-09>
- احمد اللهیاری، بهائیان در عصر پهلوی، نیمه پنهان
- نسل کشی ایرانیان ، حوریه قره داغی \_ جلد دوم و چهارم
- احمد ساجدی، مشاهیر سیاسی قرن بیستم، انتشارات محراب قلم
- مثل برف اب خواهیم شد، مذاکرات شورای فرماندهان ارتش
- مجله دوران، آشنایی با رجال عصر پهلوی، ارتشبد غلامعلی اویسی
- بازخوانی پرونده اویسی، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی
- <https://www.tv2nord.dk/artikel/mand-bag-skyderi-mod-asylcenter-varetaegtsfaengslet-i-fire-uger>
- <https://www.tv2nord.dk/bronderslev/skud-afgivet-mod-personer-pa-asylcenter>
- تو ار تی وی، صدای بلوچستان
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کدهای ۵۵۷۸ و ۱۸۳۲۲
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، مصاحبه محمد مهدی کتیبه
- مجله صف ، مرداد ۵۹ ، شماره ۴۴
- کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
- قتل‌های زنجیره‌ای فرامرزی و خونین جمهوری اسلامی ایران، رادیو فردا
- روایت هاشمی رفسنجانی از فرار خلبانش به عراق
- جواد منصوری، نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
- [didgah.net/print\\_Maghaleh.php?id=12082](http://didgah.net/print_Maghaleh.php?id=12082)

- <https://www.aasoo.org/fa/articles/1807>
- <https://plus.google.com/102622478106012601445/posts/3jgHj2bo36M>
- امید جمال. فرهنگ سینمای ایران
- پیام فریدون ژورک. همبستگی ملی، ۱۱ آبان ۱۳۹۴
- داود علی‌بابایی، تاریخ هشت ساله‌ی ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد
- سایت خبرلر، مقاله اوغور مومجو کیست؟ قاتلان او چه کسانی هستند
- مستند اوغور مومجو ساخته جان دوندار
- اکبر گنجی، عالیجناب سرخپوش
- روزنامه «المصری الیوم»
- "ابراهیم الامین" در روزنامه "الانبار" چاپ لبنان
- هادی اسفندیاری، شکست "ذلت‌بار" طرح‌های امریکا توسط حزب‌الله لبنان
- پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی،
- فروم، چارلز، «مغنیه: مرد و اسطوره
- شکار روباه، لویت متی
- کتاب آیات شیطانی – نشر آوای بوف – دانمارک
- جنگ سالار حزب‌الله یک معما بود، سباستین روتل، برزو درگاهی
- اقبال السلطنه، سکینه کریمی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- ایران در عصر پهلوی، مصطفی الموتی
- قتل‌های زنجیره‌ای فرامرزی و خونین حکومت ایران، رادیو فردا
- مصاحبه در مورد چگونگی ترور رفیق حمید رضا (چیتگر)
- <http://www.toufan.org/ketabkane.htm>
- مستند اوغور مومجو، ساخته جان دوندار
- مستند پرونده سوءقصد به اوغور مومجو
- مقاله اوغور مومجو کیست؟ قاتلان او چه کسانی هستند-سایت خبرلر
- مستند اوغور مومجو را برای این کشتند - رسانه اودا تی وی



- مستند اوغور مومجو ۱۹۸۴ BBC - ترکی
- روزنامه جمهوریت ترکیه
- گزارش سالانه وزارت خارجه آمریکا در سازمان ملل: ایران حامی شماره یک تروریسم در جهان است. رادیو فردا. ۱۷ مرداد ۱۳۹۹.
- اکبر گنجی، عالیجنابان سرخپوش و عالیجنابان خاکستری
- حکمرانی ترور: ماشین کشتار تبعیدی‌ها متوقف نشده‌است. رادیو زمانه.
- فائزه توکلی، زنان فرمانروا در دولتهای اسلامی
- <https://www.rahekargar.net/takbargi-rahekargar/tak74.pdf>
- حسین موسویان، روابط ایران و آلمان
- زندگی‌نامه عماد مغنیه، فارس نیوز
- عبدالحلیم خدام: نیروهای سوری در ترور عماد مغنیه نقش داشته‌اند.
- کتاب گوراب - قاسم قره داغی - نشر آوای بوف ۲۰۱۹
- تظاهرات مردم کشمیر و شهرهای مختلف پاکستان در پی شهادت سردار سلیمانی، خبرگزاری تسنیم ۲/ژانویه / ۲۰۲۰
- خشم یمنی‌ها از ترور سردار سلیمانی، شبکه العالم فارسی
- رجل ایران و مؤسس کتائب "حزب الله" العریقه من هو "أبو مهدی المهندس"، شبکه شام عربی،
- گفت‌وگو با ابومهدی المهندس درباره رازهای سپاه بدر، باشگاه خبرنگاران جوان
- من هو أبو مهدی المهندس...، تی.آر.تی عربی
- مصاحبه با حوریه قره داغی، خالق آثار انتقادی از اسلام. - علی زیدونی / آلمان - ۲۰۱۹
- من هو الشهيد القائد الحاج ابو مهدی المهندس؟، شبکه المنار، تاریخ درج مطلب ۳ ژانویه ۲۰۲۰م
- نگاهی گذرا به زندگی نامه شهید ابومهدی المهندس، خبرگزاری صدا و سیما، تاریخ ۱۷ دی ۱۳۹۸
- مصطفی بدرالدین در یک نگاه، خبرگزاری تسنیم
- The Guardian. 12 May 2016
- <http://www.timesofisrael.com/top-hezbollah-commander-in-syria-killed-by-israel-lebanese-media-say>
- روزنامه المصری الیوم، ۱۶ آپریل ۲۰۰۹

- حزب لبنان حصار بیروت ، بقیه الکفراوی
- وبسایت وزارت امور خارجه، ۱۵ دسامبر ۲۰۲۰
- روزنامه رویترز، ۱۵ دسامبر ۲۰۲۰
- خبرگزاری بحرین، ۱۵ دسامبر ۲۰۲۰
- پروژه کاساندرا ، حزب الله چگونه مبدل.... ، جان امیل ، دویچه وله فارسی، دسامبر ۲۰۱۷
- مصاحبه‌ی قاسم قره داغی با ماهنامه روشنگر – شماره ۱۳۲

